

ماریا  
دارو

چهره های  
جادان



ماریا دارو

\*\*\*\*\*

چهره های جاودان

---

## چهره های جاودان

تالف

ماریا دارو

چاپ دوم

سال

2014

نام کتاب : چهره های جاودان

مؤلف : ماریا دارو

ویراستار : دکتور عنایت الله شهرانی

دیزاین : ابراهیم دارو

صفحه آرائی : اسماعیل دارو

حق طبع برای مؤلف محفوظ میباشد

محل طبع دوم : کابل افغانستان

موسسه : .....

تیراز : .....

نشانی تماس :

[:maria.daro@gmail.com](mailto:maria.daro@gmail.com)

## ا ه د آ

به فرزندان عزیزم هریک احمددارو - داوود دارو- ابراهیم دارو و اسماعیل دارو  
که در نوشتن این کتاب برای مدت چهارسال مرا تنها نگذاشتند و درهمه امور یار و یاورم بودند با  
محبت اهدا میدارم.

با همکاری آنهاست که کتاب محجم حاضر بدسترس شما مطالعین محترم قرار گرفته است.  
از خداوند غفور برای شما عزیزان حوصله مندی مطالعه آنرا آرزو میبرم.

ماریا دارو

2014 / 1393

کانادا

## فهرست مندرجات چهره های جاودان

صفحه	عنوان مطلب	معرفی شخص	شماره
1	عقیده نویسنده	ماریا دارو	1
3	سخنی درباره این کتاب	دکتور روان فرهادی	2
4	پیرامون کتاب چهره های جاودان و مولف آن	دکتور شهرانی	3
7	معرفی بانو دارو - و آثار وی	دکتور شهرانی	4
14	خطاب به مطالعین ارجمند	ماریا دارو	5
16	محمد آصف	آهنگ	6
20	ببرک	ارغند	7
28	محمد وزیر	اخی کرخی	8
30	استاد محمد حسین	ارمان	9
36	خالد	ارمان	10
40	محمد نسیم	اسیر	11
43	عبدالله	افغانی نویس	12
47	بشیر	افضلی	13
49	ناصر	امیری	14
58	استاد اولیر	اولیر	15
61	فیض الله	ایماق	16
64	لطیف جان	بابی	17
67	استاد واصف	باختری	18
70	محمد ابراهیم	بامیانی	19

صفحه	عنوان مطلب	معرفی شخص	شماره
72	استاد برشنا	برشنا	20
76	محمد انور	بسمل	21
79	استاد علی اصغر	بشير هروی	22
82	استاد عبدالواحد خان	بهره	23
85	شاه ولی	بهره	24
86	مالک الشعرپ صوفی عبدالحق	بیتاب	25
90	عبدالروف	بینوا	26
95	استاد عبدالرحمن	پژواک	27
99	استاد شاه ولی ولی	ترانه ساز	28
106	استاد محمد اسحق	ثنا	29
107	پوهاند عبدالاحمد	جاوید	30
114	عبدالحکیم شرعی	جوزجانی	31
117	دکتور اسدالله	حبیب	32
121	علامه عبدالحی	حبیبی	33
128	دکتور محمود	حبیبی	34
134	حامد	حسینی	35
136	پوهندوی محمد عظیم	حسین زاده	35
138	سید محمد نادر	خرم	36
140	استاد خلیل الله	خلیلی	37
143	عبدالهادی پریشان	داوی	38
147	اکادمیسین عبدالشکور	رشاد	39
151	دکتور عبدالغفور	روان فرهادی	40

صفحه	عنوان مطلب	معرفی شخص	شماره
155	سید قاسم	ریشتا	41
158	محمد اسرائیل	رویا	42
161	محمد شفیع	رهگذر	43
166	محمد اعظم	رهنورد زریاب	44
170	سپورزمی	رهنور روف	45
171	محمد صدیق	روحی	46
173	استاد محمد دین	زاخیل	47
176	استاد عبدالجلیل	زلاند	48
180	مجاور احمد	زیار	49
183	محمد حیدر	ژوبل	50
185	میر عنایت اللہ	سدادت	51
187	علامہ صلاح الدین سلجوقی	سلجوکی	52
193	صبوراللہ	سیاه سنگ	53
196	عبدالله	شادان	54
202	غلام محی الدین	شبین غزنوی	55
206	استاد نعمت اللہ	شهرانی	56
208	دکتور عنایت اللہ شهرانی	شهرانی	57
226	گل احمد	شیفتہ	58
230	محمد محسن	صابر ھروی	59
233	محمد ابراهیم	صفا	60
235	محمد عثمان	صدقی	61
236	علامہ محمود	طرزی	62

صفحه	عنوان مطلب	معرفی شخص	شماره
241	صدیق رهپو	طرزی	63
244	مهدی	ظفر	64
248	نذیر احمد	ظفر	65
249	اعظم	عبيدي	66
251	دکتور محمد اکرم	عثمان	67
255	خیر محمد	عطایی	68
260	غلام نبی	عشرقی	69
265	میر غلام محمد	غبار	70
275	میرزا محمد ایوب	غوریانی	71
276	پران ناتھ	غニمت	72
280	استاد غوث الدین خان	غوث الدین	73
284	عبدالرازق	فانی	74
290	استاد عبدالحی	فرحمند	75
291	مولانا عبدالکبیر	فرخاری	76
292	غلام حسین	فعال	77
293	ملک الشعراء عبدالله	قاری	78
300	فیض محمد	کاتب	79
304	غلام حضرت	کوشان	80
306	محمد عاقل	کوهدامنی	81
308	استاد محمد یوسف	کهزاد	82
312	عبدالباقي	لطیفی	83
313	استاد عبدالرشید	لطیفی	84

صفحه	عنوان مطلب	معرفی شخص	شماره
323	پوهاند دکتور عبدالواسع	لطیفی	85
328	محمد سعید	مشعل	86
333	پروفیسور غلام محمد	مینگی	87
340	استاد عبدالطیف	ناظمی	88
345	سید مقدس	نگاه	89
353	دکتور عبدالواحد	نظری	90
355	جلال	نورانی	91
361	غلام احمد	نوید	92
363	حامد	نوید	93
367	فضل احمد زکریا	نینواز	94
375	حیدری	وجودی	95
378	عبدالحق	واله	96
385	استاد ببرک	وسا	97
390	ظاهر	هویدا	98
401	استاد خیر محمد خان	یاری	99
409	-----	معرف همکاران	100
412	ماریا دارو	خلاص سوانح	101
413	ندیز ظفر با نویسنده	مصاحبه	102
420	بعد از چاپ اول کتاب	پیوند ها و نظریات	103
427	از قلم رجنی پران کمار	تالیفیات و شخصیت	104
430	ارقلم استاد محمد اسحق ثنا	نظر کوتاه درباره کتاب	405
433	در آموزش خوانش از قلم ظفر	چهره های جاودان	406

صفحه	عنوان مطلب	معرفی شخص	شماره
435	استاد حامد نوید	سپاس گذاری	407
436	یادگار تاریخی فرهنگ	فوتوهای هنرمندان	408

## خوانندگان گرانقدر :

کشور ما دارای فرهنگ و نژاد ها و زبانهای مختلف بوده و از ریشه تاریخی فرهنگ رنگین سرزمین ما بحث طولانی را در بر دارد<sup>ُ</sup> بدختانه که در اثر جنگ نافرجام همه دار و ندارم فرهنگی ما ضایع گردیده است روی همین دلیل کتاب حاضر در باب هنرهای چون صورتگران موسیقی<sup>ُ</sup> اهل قلم و مطبوعات و بصورت عموم در رابطه رشد و اکشاف هنر و ادبیات و شخصیت های برجسته معاصر<sup>ُ</sup> چون غنچه گلهای رنگین با درنظر داشت اسناد و مدارک بنام چهره های جاودان بشما معرفی میگردد ، شعر زیبای سید محمدنادر «خرم» پیوند عمیق با حوالث تاریخی وطن دارد<sup>ُ</sup> توجه شمارا دراین باب جلب میدارم.

### ماتم سرا

فلک بنگر چگونه کشورم سوخت - به ظلم ناروا بوم ویرم سوخت  
 زبانه میکشد آتش زهرسو - در این ماتم سرا خاک وبرم سوخت  
 عزیزان سوختند زآتش جنگ - مرا ازغم تمام پیکرم سوخ  
 گرفت دشمن درآخر انتقامش - غلامانش کنون خاکسترم سوخت  
 زده آتش به ملکم دشمن دین - درخت و جنگل وخشک وترم سوخت  
 مجال زندگی ازما گرفتند - غم ودرد والم بال وپرم سوخت  
 دمار از روزگار ما برآمد - همه دار و ندار کشورم سوخت  
 «خرم»

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مست توام از باده و جام آزادم  
 صید توام از دانه و دام آزادم  
 مقصد من از کعبه و بتخانه توئی  
 ورنه من از ین هردو مقام آزادم

## عَقْدَةِ نُوِسَنَدِه

هنر و ادب در پنهای فرهنگ هر کشور ریشه ژرف دارد زبان ادب شیرین فارسی نیز در فرهنگ سرزمین باستانی ما ریشه عمیق داشته و از جمله تاریخ مردان باعظامت این خطه بشمار می‌رود زیرا گذشته چراغ راه اینده است افغانستان عزیز در ادوار تاریخ چراگهای درخشان داشته است خواستم در روشنایی این چراغ معرفت جوینده حال و احوال فرهنگیان و هنرمندان گرانقدر کشور باشم. فرهنگ این کلام زیبابا رشد و تکامل بشر که مملو از سرگذشتها شکسته و پیروزی های انسانهای میباشد که علی رغم همه موانع و مشکلات برای پربار ساختن فرهنگ و بهتر زیستن فارغ از خواسته های تحمیلی حکومات هزاران خطر را با جان خریدند و بقلب حواتر فرو رفتند از میان گرداب هولناک و تباہ کن سانسور و قیودات حکومتی فرزانه سربلند کردند و فرهنگ پربهای ادب شعر و ترانه موسیقی صورتگری و تمثیل را با قبول زجر زمانه برای ما به ارمغان آوردند. تاریخ فرهنگ و ادبیات این سرزمین بیان حوالثی میباشد که باید بدانیم برانکشاف هنر و هنرمندان و برداشمندان و ادبیان این سرزمین باستان چه گذشته است.

در آغاز میخواستم بنام زنگینامه فرهنگیان چند سطري بنویسم اما موقعیکه دست بقلم بردم دل هر شاعر موسیقی دان صورتگر و تمثیلکر و اهل فرهنگ را در لابلای اوراق زنگینامه شان شگافتم به دریا اندیشه عرق شدم و از عزم خویش بنام « زنگینامه » برگشتم و دست به نوشتن این کتاب محجم زدم تا سخنی درباب فرهنگ از هر هنری داشته باشم.

گزشتن از این مسیر پُر پیج و خم در نوشتن این کتاب کار ساده نبود با تلاش و پشت کار مدت چهار سال لحظات شیرین و تلخی را با پر لطفی و کم لطفی زمانه در تکمیل این کتاب داشتم همانطوریکه شما در زنگینامه هر دانشمندان و هنرمندانی که در این کتاب جمع گردیده است ملال روزگار آنها را مطالعه میدارید روزگار من در نوشتن جستجو کردن تماس برقرار کردن با آنها یکه الحمد لله در قید حیات میباشد و یا پیدا کردن اعضای فامیل دوستان و اقارب فرهنگیان کمتر از جور زمانه نبوده است . هرگاه به عقب بنگریم از بلخ تا کابل هرات غرنه یعنی از شمال تا جنوب و از شرق تا

-----

غرب کشور را با بزرگ مردان چون مولانا<sup>\*</sup> رودکی<sup>\*</sup> فردوسی<sup>\*</sup> سینائی<sup>\*</sup> رحمان<sup>\*</sup> بابا<sup>\*</sup> خوشحالخان<sup>\*</sup> خن<sup>\*</sup> ابن سینا<sup>\*</sup> رابعه بلخی<sup>\*</sup> مخفی بدخشی عایشه درانی و انصاری بیان آغازیم و تا امروز به انجامیم<sup>\*</sup> به یقین در میباشیم<sup>\*</sup> سرزمنی ما زادگاه بزرگان خرد و عاشقان هنر بوده است و گهواره شعر و ادب میباشد. هنگامه سلحه شوری میهن ما در سینه تاریخ ثبت است<sup>\*</sup> آتش داغ حمامه این سرزمنی نسلهای زیاد را ز ما گرفته است. چه بهتر که بخاطر ادامه راه آن خدمتمندان یادی از هریک داشتمند<sup>\*</sup> تاریخ دان و تاریخ نویس<sup>\*</sup> قصه نویس<sup>\*</sup> نمایشنامه نویس<sup>\*</sup> فیلم ساز و برنامه پردازان<sup>\*</sup> نقاش<sup>\*</sup> شاعر<sup>\*</sup> موسیقیدان<sup>\*</sup> و تمثیلگر بنمایم. عاشقان شعر<sup>\*</sup> ترانه<sup>\*</sup> موسیقی و تیاتر آمدند و رفتند<sup>\*</sup> میراث بس بزرگی بrama بجا گذاشتندتا برای بقای آن میراث پر بهاء پوهنه و رونده راه شان باشیم.

نوشتن اینکتاب بمثابه کوهی بزرگ جلوه چشمانم را گرفت و خود را در تکمیل آن ناتوان حس کردم اما با تشویق و کمک دوستان و بخصوص جناب داکتر عنایت الله شهرانی که برایم نوشتن همچو کتاب بزرگ تاریخی را دستور دادند<sup>\*</sup> برگشتم براسناد و مطالب جمع شده و به اقدام عملی ارادت نمودم. از بهاران 2010 م- تا پ این کتاب آغاز و در آغازین فبوری سال 2013 م- جهت باز نگری خدمت دوستان فرستاده شد.

برای دست یابی تاریخ فرهنگی باید تاریخ زندگی هر یک از کسانیکه در این کتاب حضور دارد<sup>\*</sup> تحقیق<sup>\*</sup> تفسیر و تحلیل ریشه های فرهنگی و جمع بندی کامل هنرهای زیبا را تا به هفت فصل فرهنگ تقسیم میکردم. از این رو نسبت دست یابی به اسناد و مدارک از دوره گذشته تا دوره حاضر به نگارش پرداخته ام.

دوستان گرانقدریکه در ارسال زندگینامه هنری و فرهنگی شان علاقه گرفتند<sup>\*</sup> مطالب ارسالی شان با امانتداری کامل درج و کسانیکه در میان ما نیستندبا تحقیقات زیا از چندین ادرس موارد زندگی فرهنگی و هنری شان که قرین بواقعیت بوده<sup>\*</sup> جمع اوری و تشریح گردیده است. همچنان کسانیکه به ارسال کارنامه های فرهنگی شان علاقمندی نشان ندادند<sup>\*</sup> عقیده شان را محترم شمرده و برای شان سعادت تمنا مینمایم.

امید است دوستان گرامی از مطالعه هر برگ این کتاب لذت برد و از زحمات و تلاشهای خستگی نا پذیر فرهنگیان و ادبی<sup>\*</sup> و هنرمندان کشور آگاهی حاصل بدارید.

با تقدیم حرمت

ماریا دارو  
1392 / 2013

کانادا

*Maria daro*

2013 / 1392

CANADA

## سخنی در باره این کتاب

این کتاب چهره های فرهنگی و اجتماعی قرن بیست مارا که از سالیان<sup>\*</sup> آثار عمدی باقی مانده است به ما آشنا می‌سازد. در این زمینه آنچه قابل تقدیر است تلاش‌های نگارنده ارجمند این کتاب بانو ماریا جان دارو می‌باشد که در پی کتابهای دیگر با عنوان های مختلف در این زمینه گماشته شده<sup>\*</sup> این کتاب ارزنده را تقدیم میدارد. که در آن مطالبی درباره چهره های درخشش‌ده زندگی ادبی و اجتماعی جامعه ما درج شده است که در بعضی کتب و منابع دیگر وجود نداشت.

بنده «فرهادی» سالیان مديدة زندگی را سپری نموده ام<sup>\*</sup> بعضی کسانی که در این کتاب معرفی شده اند<sup>\*</sup> دیده و شناخته ام که حتی از صحبت بعضی ایشان برخوردار شدم. همچنان صحبت شخصیت های دیگر کشور نیز نصیب من شده است و اکنون می‌توانم چهره های کشور خودرا با ایشان مقایسه کنم<sup>\*</sup> و بگوینم که شخصیت‌های کشور من<sup>\*</sup> در مقابل استادان برجسته کشور های دیگر که من شناخته ام کوتاهی نمی‌کنند و برای شان دعا خیر می‌کنم. نگارنده این کتاب در وطن و بعد در دیار غربت و جدایی از وطن توانسته است منابعی را پیدا کند که دیگران بدان دسترسی نداشته اند و کتابی با این مواد نه نوشته اند.

دشواری های علمی گوناگون در باره چینی تحقیق موجود است که با کوشش یکنفر تقدیم یک کتاب در باره شخصیت های بارز کار آسان نیست و هم آسان نیست که همه محتویات چنین کتاب صد درصد بسندۀ باشد. در جامعه های پیشرفته<sup>\*</sup> چنین کتاب را انجمن ها علمی که دارای اعضا و وسائل باشند<sup>\*</sup> تهیه می‌کنند.

بعضی اشخاص بارز خود نخواسته اند<sup>\*</sup> شناخته شوند و اکنون چشم از جهان بسته اند و یا در کنج عزلت نشسته اند<sup>\*</sup> و به سالیان خاموشی رسیده اند.

رویداد های تاریخی قرن بیست کشور ما بطور خاص تسلط خلق و پرچم سبب شد که عده زیاد از وطن<sup>\*</sup> از جمله طبقه روشنفکر رهسپار دیار عدم شوند و یا به زندان بیفتند و دیگران رهسپار بلاد مختلف بیگانه گردند<sup>\*</sup> چنانچه در زبان این مهاجرین را به دانه ارزن تشبيه کرده اند. این همه زیان و آسیب زیاد به جامعه افغانستان رسانیدند.

این همه ضرورت چنین کتاب را که برای یک فصل خاص تاریخ معاصر ووسیله تحقیق می‌باشد<sup>\*</sup> ثابت می‌کند. یقین است که نویسنده‌گرامی «دارو» بعد از چاپ این کتاب بازهم تحقیقات خودرا ادامه خواهد داد و مواد و مطالبی را برای چاپ مابعد تزئید خواند نمود. در دوام این خدمت ارزنده از خداوند برایش توفیق می‌خواهم .

دکتور عبدالغفور روان فرهادی

شمال کلیفورنیا - امریکا

June 2013

U S A

## پیرامون کتاب چهره های جاودان و مولف آن :

تاریخ افغانستان نشان میدهد که وطن ما از نظر قدامت فرهنگی یکی از کهنترین مناطق محسوب میگردد. در منابع غربی و منابع عربی و برخی از نوشته های مستند شرق میخوانیم که در خاک فعلی افغانستان قدیم<sup>۱</sup> جهانگشايان<sup>۲</sup> امپراتوران<sup>۳</sup> پادشاهان<sup>۴</sup> حکام فرهنگ ساز علم پرور<sup>۵</sup> دانشمندان بزرگ<sup>۶</sup> ادبی نامی<sup>۷</sup> هنرمندان نامدار و صعنت کاران با استعداد بروز کرده اند.

بطورمثال میتوان نامهای ذیل را بصورت مشت نمونهء خروار ذکر نماییم:

عنصری بلخی<sup>۸</sup> فرخی سیستانی<sup>۹</sup> دقیقی بلخی<sup>۱۰</sup> ظهیر فاریابی<sup>۱۱</sup> «آغازگرشنامه» ابو عبید جوزجوانی<sup>۱۲</sup> منهاج سراج جوزجانی<sup>۱۳</sup> عبدالحی گردیزی<sup>۱۴</sup> «مولف کتاب حدودالعالم» ابونصر فراهی<sup>۱۵</sup> «مولف کتاب تاریخ سیستان» ابن سینای بلخی<sup>۱۶</sup> «مولف کتاب طبابت» مولانا جلال الدین بلخی رومی<sup>۱۷</sup> امیر خسرو بلخی دهلوی<sup>۱۸</sup> ناصر خسرو قبادیانی<sup>۱۹</sup> ابراهیم اوهم<sup>۲۰</sup> رابعه بلخی<sup>۲۱</sup> شاه مشرب ولی<sup>۲۲</sup> امیرعلی شیرنوایی میرزا الوعیی<sup>۲۳</sup> نورالدین عبد الرحمن جامی<sup>۲۴</sup> خواجه عبدالله انصاری<sup>۲۵</sup> میرعلی هروی<sup>۲۶</sup> میرزا یعقوب کابلی<sup>۲۷</sup> میرعماد<sup>۲۸</sup> سید محمد ایشان الحسینی<sup>۲۹</sup> سید محمد داود الحسینی<sup>۳۰</sup> سردار عبدالعزیز حیرت<sup>۳۱</sup> سردار عزیزالله قتیل<sup>۳۲</sup> سردار مهردل خان مشرقی<sup>۳۳</sup> سردار غلام محمد خان طرزی<sup>۳۴</sup> عبدالله قاری<sup>۳۵</sup> ملک الشعرا<sup>۳۶</sup> صوفی عبدالحق بیت‌بیت ملک الشعرا<sup>۳۷</sup> عبدالعالی مستغفی<sup>۳۸</sup> حبیب الله محقق قندھاری<sup>۳۹</sup> «ملاحبوالله خوندی» ملا عمر سلجوقی<sup>۴۰</sup> سرور گویا اعتمادی<sup>۴۱</sup> شاه عبدالله بدخشی<sup>۴۲</sup> محمد ابراهیم صفا<sup>۴۳</sup> محمدانور بسمل<sup>۴۴</sup> شایق جمال<sup>۴۵</sup> محمد ابراهیم خلیل<sup>۴۶</sup> عبدالله افغانی نویس<sup>۴۷</sup> مولانا خال محمد خسته<sup>۴۸</sup> مولانا محمد امین قربت<sup>۴۹</sup> قاری محمد عظیم عظیمی<sup>۵۰</sup> واصل کابلی<sup>۵۱</sup> صوفی عشقی<sup>۵۲</sup> سالک بالاحصاری<sup>۵۳</sup> ندیم<sup>۵۴</sup> استاد هاشم شایق افندی<sup>۵۵</sup> غلام حسین مجدى<sup>۵۶</sup> محمد صدیق روھی<sup>۵۷</sup> میرغلام محمد غبار<sup>۵۸</sup> میرمحمد صدیق فرهنگ<sup>۵۹</sup> استاد محمد آصف آهنگ<sup>۶۰</sup> علامه عبدالحی حبیبی<sup>۶۱</sup> علامه صلاح الدین سلجوقی<sup>۶۲</sup> استاد عبدالشکور رشاد<sup>۶۳</sup> استاد خلیل الله خلیلی<sup>۶۴</sup> استاد عبدالاحد جاوید<sup>۶۵</sup> استاد واصف باختری<sup>۶۶</sup> سید بهاءالدین مجرح و صدها تن دیگر<sup>۶۷</sup> بدختانه بنابرست<sup>۶۸</sup> دیرین حوزه ممالک شرقی<sup>۶۹</sup> همه نویسندهان<sup>۷۰</sup> واقعه نگاران و مورخین توجه خاص خود هارا به حکام اختصاص میدادند و آن هم مبالغه<sup>۷۱</sup> آمیز و غیر حقیقی و در آخر آن نویسندهان و هم طرازان شان بینام و نشان میرفتند<sup>۷۲</sup> کسی چه میداند که مولفین کتب حدودالعالم و تاریخ سیستان بنابر حکام وقت اجازه نداشتند تا نامهای خود را بنویسند و یا اینکه سهواً اسماء گرامی شان از قلم باز مانده است یکی از تواریخ بسیار مهمی را که ما در ساحه آسیای مرکزی بدست داریم<sup>۷۳</sup> تاریخ پنجصد سال پیش بنام «توزک بابری و یا بابرناهه» میباشد. کتاب مذکور بقرار نوشته یک عدد محققین غربی یکی از کتابهای بسیار موثق میباشد که توسط شخص شهنشاه بابر تحریر یافته است.

بابر نخواسته است که کاتبان از روی مبالغه و تملق از کارروائی های وی بنویسند<sup>۷۴</sup> او خود به بسیار صداقت و راستی وقایع زندگی خویش را چه در تورکستان و چه در افغانستان برشته تحریر در آورده است. چندی پیش کتاب «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» نوشته نویسنده گرامی محترمه ماریا جان «دارو» را این نگارنده خواندم<sup>۷۵</sup> واقعاً کتاب مذکور از کتب کمیاب افغانستان میباشد که جایش در

مطبوعات افغانستان تا اکنون خالی بود و باید درباره هنر تیاتر که از جمله مهمترین هنرهای زیبا بشمار می‌اید در وطن ما نگارش می‌یافتد.

چنانچه اگر به گذشته این هنر بازیگری تمثیلی و یا صحنه‌ی نظر باندازیم افسانه گویانی داشتیم که در خانه ها، مهمانخانه ها، گردهم آیی های فامیل ها، مجالس جمع شدن های قبایل وغیره مردم را با لهجه های بسیار جالب خاص و هیجان آور با شرح وقایع و افسانه ها، کاهیات خوش نگه میداشتند. در کابل مداعانی وجود داشتند که بروز های معینه در میدانها، قصه ها و افسانه های هیجان انگیز را با کلام و آواز و صدای مخصوص میگفتند و مردم از شیندن ان لذت میبردند و این مداعان و افسانه گویان ماهر که در بازارها به گفتن افسانه اقدام مینمودند از خود شاگردانی نیز داشتند که آنها را بنام «جمبوری» یاد میکردند.

مداعان مذکور درحالیکه با زبان سخن میگفتند بعضی حرکات نیز از خود نشان میداند که در حقیقت این حرکات شان شکل تمثیلی و دراماتیکی را نشان میدارد.

در کابل قدیم مردی بود بنام ملا خضری میگفتند که وی از افسانه گویان یکه تاز شهر بود و در میان مردم از محبوبیت خاص برخور دار بود. در حدود یک قرن پیشتر شینده بودیم که مردی بنام سائین قناد یکدسته ای از ممثیلین را تشکیل داده بود در دربارها و مجالس عده و خاص با دسته خود هنر نمایی میکرد و مردم با علاقه بسیار از سمع و تماشای آن لذت میبردند و از آن است که آن نوع فعالیت های زبانی و جسمی آهسته مردم را به تماشای درامه ها، صحنه ها و هنر تمثیل آماده ساخته بود.

خوشبختانه در زمان شاه امان الله خان غازی مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی که قهرمان و موسس تمثیل رسمی در افغانستان میباشد، این هنر را مردمی ساخت و هنر مذکور بعد ها توسط شخصیت های با احساس و بزرگان هنر چون: استاد عبدالواحد خان بهره استاد بزرگ تیاتر مرحوم عبدالرشید لطیفی «پدر تیاتر افغانستان» و عبدالرحیم سرخوش استاد افندی بزرگوار جنرال محمد هاشم کاظمی و سایر هنرمندان معمول و انکشاف داده شد.

در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر «خانم ماریا جان دارو» با تحقق و پژوهش خستگی ناپذیر از آغاز پیدایش تیاتر رسمی از عهد شاه امان الله خان و همه شاخصها و وابستگی های هنری که در بر گیرنده شخصیت های تاریخی و هنری در ارتباط هنر والای تمثیل خدمات انجام داده بودند با صحفات بیشتر از یکهزار و چند صد صفحه در رشته تحریر درآورده بود.

از آنجاییکه انتقال کتاب مذکور در آینده مشکلی را در بر نداشته باشد آنرا به سه جلد منقسم نمودیم که دو جلد آن بنام های چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر آماده طبع گردیده است.

در کتاب چهره های جاودان «خانم ماریا جان دارو» شخصیت های چون علامه سلجوقی، استاد لطیفی، استاد برنشا، استاد عبدالواحد خان بهره، جنرال محمد هاشم کاظمی استاد افندی و شاعر و نویسنده کان وغیره انکشاف دهنده هنر تمثیل را به معرفی گرفته است که بتاریخ هنر تیاتر در کشور ما ارزش زیاد دارد. مذکور باید شد که کتاب چهره های جاودان را «خانم دارو» اصل بقسم مقدمه در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر تحریر نموده بودند، تا جائیکه این نگارنده «شهرانی»

فکر میکند منظور خانم دارو از پیشگفتارش آن بوده که هنر تمثیل در حقیقت مجموعه از هنرهای میباشد که شعر شاعر درآن خوانده میشود نقاشی های عقب صحنه توسط نقاش نقش میبیند موسیقی توسط نوازنده و آواز خوانان اجرا میشود مکیاژ توسط مکیاژر چهره های هنرمندان را جالب میسازد درام توسط نویسنده تحریر می یابد لذا روی این همه وابستگیها نویسنده و یا مولف «خانم دارو» خواسته بود از هر گروه فرهنگیان بصورت نمونه چند چند شخصیت های سرشناس و چهره های معروف را معرفی سازد که از همه آنها هنرمندان تمثیل در صحنه آرائی ها و نمایشات درامه ها استقاده نموده و در آینده هم از یادگارهای آنها در امور تیاتر کار گرفته و مورده استفاده قرار گیرید و از آنست که در اینجا ذکری مختصراً هر یک از هنرها صورت گرفته در ساحه هنر نقاشی بعداز دوره یونان قدیم و باختری کوشانیان یفتیان غزنویان غوریان و تیموریان نشانه های زیادی از هنر هیکل تراشی و نقاشی داریم و در دو قرن اخیر محمد عظیم ابکم نقاش دروره امیر دوست محمد خان بعداً استاد کمال الدین بهزاد پروفیسور غلام محمد میمنگی استاد عبدالغفور برشنا استاد خیر محمد یاری استاد خیر محمد عطایی استاد محمد شاکر سامی استاد غوث الدین خان استاد عبدالغفور هیکل تراش استاد محمد یوسف کهزاد و دیگران قابل یاد آوری میباشد.

پیش از اسلام هنرمندان موسیقی در افغانستان زیاد بودند رامشگران بامیان خواندن های مذهبی را در عبادتگاه های کابل بلخ و غیره مروج ساختند که نمونه های از موجودیت موسیقی در کشور ما میباشد. در دربار شنهشا بزرگ افغانستان سلطان محمود کبیر شخصی صاحب مهارت در هنر موسیقی بنام عبدالرحمن قول وجود داشت که درحقیقت سازقوالی از یادگارهای دوران مشعشع امپراتوری بزرگ اسلامی افغانستان میباشد.

در دوره معاصرین ما استاد قاسم «پیر خرابات» استاد غلام حسین استاد نبیکل استاد سرآهنگ «سرتاج موسیقی» استاد رحیم بخش «سلطان غزل» استاد نتو استاد شیدا و دیگران از بزرگان هنر زیبای موسیقی بشمار می آیند.

از جمله هنرهای متذکره در کشور ما معماران خطاطان صنعت کاران رنگمالان و مهندسین در هر وقت و زمان وجود داشته که در آبادی کشور و بقای فرهنگ و هنر خدمات قابل قدر انجام داده اند که در کتاب چهره های جاودان «خانم ماریا دارو» یکتعداد را معرفی گرفته است.

طوریکه در سطور گذشته آمده است اسماء بزرگان ادب چون عبدالله خان قاری ملک الشعراً استاد صوفی عبدالحق بیتاب ملک الشعراً عبدالعی مستغنی استاد خلیل الله خلیلی علامه صالح الدین سلجوقی علامه عبدالحی حبیبی ورد زبان قاطبه فرهنگیان موجوده ما میباشد.

مکرراً باید تذکر داده شود که در کتاب «چهره های جاودان» تالیفی خانم ماریا جان دارو یکعدد دانشمندان بزرگان دانش و هنر مولفین عالیقدر صاحبان مشرب عالی هنرمندان محبوب از ابعاد مختلف معرفی گردیده اند که هر کدام ایشان در انکشاف فرهنگ در افغانستان کارهای خارق العاده انجام داده اند.. اگر بدقت ملاحظه گردید بانوی ارجمند «دارو» سنت های دیرین و بی ماهیت دوران قدیم را که تنها درباره زعماء و حکام مینوشتند شکستانده و در ترجیح داده است که

عوض ذکر امراء آنها یکه در ساحه فرهنگ کارهای بنیادی انجام داده اند بصورت انتخابی معرفی بدارد و ما این فعل نیک را سنت شکنی نام میگذاریم.

ناگفته نباید گذشت که بانو دارو چه در کتاب «چهره های جاودان» و چه در کتاب «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» فرهنگیان را در ترازوی سنجش و ارزیابی قرار داده است و نتایج کارهای شان را در روی صحفات کتاب هایش آورده است.

کتاب «چهره های جاودان» اسم با مسمی ایست که مولف آنرا عنوان کتابش انتخاب کرده است. با وجود آنکه مولف ارجمند بقدر توان سعی نموده تا برازندها و نخبگان فرهنگ افغانستان را معرفی بدارد<sup>۱</sup> اما تا جائیکه دیده میشود ما هنوز شخصیتهای دیگری را در کنار بزرگان این کتاب داریم که معرفی تحقق و پژوهش در باره هر کدام آنها و درج در کتاب فعلی از توان یک شخص و مخصوصاً یک خانمیکه در غربت سرای کانادا<sup>۲</sup> دور از همه مدارک و مأخذ با وجودیکه به چهار طفل خود وظیفه مادری و هم وظیفه پدری رانجام میدهد<sup>۳</sup> کاریست دشوار و نمیتواند به آسانی بدر آید. باید این نوع وظایف را یکی از موسسات علمی با گماشتن جمعی از نویسندها انجام دهد<sup>۴</sup> نه اینکه یک شخص<sup>۵</sup> اما با تمام معنی میتوان گفت که کار ماریا جان دارو بحد اعلی درست و بشکل عالی ترتیب از روی مدارک تهیه شده و در رشته تحریر در آورده شده است.

نگارنده این سطور از آغاز تا انجام کتاب هایش در جریان قرار داشتم خوب میدانم که زحمات و تکالیف مولف ارجمند بکدام درجه بوده<sup>۶</sup> دوری از وطن<sup>۷</sup> تربیه اطفال ضعف اقتصادی<sup>۸</sup> کارهای داخل و خارج از منزل<sup>۹</sup> مشکلات دیگر که در دنیای غرب موجود است و سایر پرابلم ها<sup>۱۰</sup> ولی خداوند برای این بانوی با شهامت<sup>۱۱</sup> با غیرت و با همت وطن قدرت و جرئت خاصی را عنایت کرده است که این کار بسیار بزرگ را بخوبی و شایستگی کامیاب شده است.

خانم ماریا دارو شاید اولین شخصیت زن در افغانستان باشد که تالیفات و مقالاتش خارج از حساب میباشد<sup>۱۲</sup> بنا نگارنده این سطور «شهرانی» پیشنهاد نمودم که زندگینامه خودش را نیز در قطار فرهنگیان درج کتاب هایش نماید<sup>۱۳</sup> دیدم که حیاء و تواضع وی را مانع اینکار میسازد و با بسیار فروتنی معذرت خواست.

بنابرآ چون در کتاب های «چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» رقم این سطور بقدر توان ادبیت و ویراستاری خدمت کوچکی انجام دادم<sup>۱۴</sup> لازم دیدم تا این مولف نازنین وطن را وطنداران و فرهنگیان با احساس<sup>۱۵</sup> بخوبی بشناسند<sup>۱۶</sup> اینک در ذیل بطور فشرده معرفی ماریا بیگم پرداخته میشود.

## ماریا دارو :

او در سال 1336 هش- در شهر پلخمری مربوط ولایت بغلان دیده بدنیا گشود . تعلمات ابتدایی را در مکتب بی بی حوا در شهر پلخمری آغاز و الی ختم صنف دوم خواند<sup>۱۷</sup> زمانیکه دویاره به کابل نقل مکان کردند از صنف سوم الی ششم در لیسه آمنه فدوی واقع شاه شهید «ع» تعقیب نمود و بکلوریا را در لیسه عایشه درانی به پایان رسانید.

ماریا جان در صنف دوم یک پارچه تمثیلی نوشته محمد ناصر غرغشت را در حضور سردار محمد داود خان صدراعظم وقت افغانستان که جهت بررسی مکاتب به ولایات کشور آمده بودند<sup>۱۸</sup> اجرا

نمود. موقعیکه بکابل کوچیدند روابط خود را از صنف ششم مکتب با ارسال مقالات کوتاه ادبی با رادیو افغانستان آغاز کرد و در مکتب نیز در پروگرام های فرهنگی سهم فعال داشت<sup>۱</sup> در ختم صنف هشتم به کمک شاد روان محمد هاشم ارشادی به اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان معرفی شد و در مدیریت درام و داستانهای دری به هنر تمثیل پرداخت و این وظیفه را تا ختم مکتب انجام داد. بعد از ختم صنف دوازدهم در اداره هنر و ادبیات بصفت مامور رسمی عز تقرر یافت.

خانم دارو مدت طولانی در ادارات مختلف رادیو و تلویزیون ملی<sup>۲</sup> ریاست هنر و فرهنگ وزارت اطلاعات وکلتور و ادرات مختلف ریاست اداری وزارت اطلاعات وکلتور<sup>۳</sup> مرکز ریاست کتابخانه های عامه کابل کتابخانه جدیدالتاسیس حصه اول خیر خانه مینه<sup>۴</sup> مدیریت تبلیغات اداره کوپراتیفهای دهقانی و آخرين وظیفه او در ریاست جمهوری در وقت داکتر نجیب الله بود<sup>۵</sup> وی در ادارات مختلف بخش های مختلف هنری فرهنگی و اداری را پیش برده است. او در کارهای اداره خیلی پابند و با مسؤولیت و سختگیر بود.

ماریا جان در رادیو تلویزیون با مرحوم محمد یوسف دارو شناخت پیدا نمود و این شناخت به ازدواج منجر گردید در زندگی با شوهرش خیلی مسعود بود زیرا شوهرش یکتن از جوانان روشنفکر بود که به مقام والای بانوان خیلی ارج میکذاشت.

متاسفانه شوهر را در جوانی از دست داد و در جریان جنگهای داخلی با چهار فرزندش به کشور کانادا مهاجرت کرد.

سعادتمدانه خانم دارو در عالم هجرت چهار فرزند خیلی صالح و با تحصیلات عالی تربیت نمود . وی وظیفه پدری و مادری را با تمام پرابلم های هجرت موفقانه پیش برد.

ماریا جان دختر زحمتکش خانواده خویش نیز بود زمانیکه هنوز در رادیو افغانستان بصفت ممثل اجرای وظیفه نمیکرد<sup>۶</sup> بخاطر تقویت اقتصاد خانواده در یکی از کمپنی های تولید پوستین که مالک آن از اقارب شان بود بحیث مامور بعداز وقت مکتب مقرر و تمام امور اداری و حسابی کمپنی را پیش میبرد و برای تصفیه حسابات کمپنی حتا به لایت ننگر هار نیز سفر های وظفیوی داشت<sup>۷</sup> از همانجا به امور اداری وارد گردید. با آنکه مسیر زندگی او با تشویق و شفقت سردار محمد داود خان از صنف دوم مکتب تغیر خورد و گرایش به هنر و فرهنگ<sup>۸</sup> پیدا نموده بود اما سیستم کار اداری را از همان کمپنی تولدات پوستین آغاز کرد و بعد از بسته شدن آن کمپنی به رادیو رو آورد اما روی بعضی مشکلات و حق تلفیها نتوانست در بخش تمثیل کارش را ادامه بدهد بنابرآ از هنر و ادبیات قطع رابطه نمود و باساس کمک و موافقه مرحوم مهدی ظفر که در آن وقت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو افغانستان بود مدیریت مامورین رادیو با حفظ بست اداره هنر و ادبیات طور خدمتی ایفای وظیفه نمود و بعداً در تشکیل ریاست اداری بوظیفه خود ادامه داد.

نخستین وظیفه او در مدیریت مامورین مراقبت حاضر «مامور حاضری» و اجرای کوپون مواد ارتزاقی مامورین و کارمندان رادیو بود و بعد کتابت امور مدیریت مامورین سپس مامور استخدام و بعد معاون استخدام<sup>۹</sup> بعد از آن مسؤول استخدام مامورین پروژه انکشاфтی تلویزیون گردید. در مدیریت مامورین چانس برایش رو آورد که بودجه انکشافتی دولت جمهوری<sup>۱۰</sup> بمنظور پایه گذاری دستگاه تلویزیون ملی منظور گردید و ماریا جان نیز ارتقاء بست نمود. بهمین ترتیب مدیر حاضری

مدیر سوانح<sup>\*</sup> مدیر خدمات<sup>\*</sup> مدیر استخدام و عمومی مامورین ریاست اداری رادیو تلویزیون را پیش برد. در همین دوره بود که خانم دارو با هنرمندان بیشتر آشنا شد و هرکدام را به شناسایی گرفت. زمانیکه نو رحمحمد تره کی به قدرت رسید روانه زندان شد<sup>\*</sup> بعد از رهایی زندان در خانه تحت مراقبت قرار گرفت تا بالاخره مخفی گردید.

در زمان خلقيها چند بار بخاطر گرفتاري شوهرش خانه او مورد حمله قرار گرفت و تماماً نوشته هاي ادبی<sup>\*</sup> مانند داستان کوتاه - پارچه هاي تمثيلي<sup>\*</sup> وغیره را که از دور متعلمی نوشته و جمع کرده بود بدست افراد تلاشی دولت وقت افتاد و آنها به گمان استناد سیاسی با خود برند. از همین جایك شکست روحی برايши دست داد و قلم را کنار گذاشت صرفاً بوظایف محوله خود دوام داد و زمان که شوهرش را از دست داد دوباره به نوشتن آغاز نمود.

خانم دارو از زمان متعلمی پارچه هاي خورد و کوتاه ادبی مينوشت و به برنامه هاي راديو جهت نشر ارسال مينمود که بعضاً از طريق پروگرام ها نشر ميشد و بعضاً البه بنابر تقاضاي وقت قابل نشر نميبيود اما زمانیکه در اداره هنر و ادبیات بصفت ممثل عقد قرار داد گرد به کمک مرحوم سردار حسیب الله سراج معاون مجله پشتون ژغ نوشته هاييش در مجله پشتون ژغ اقبال چاپ پيدا گرد و نخستين نوشته او بنام «ميروم» يك داستان کوتاه ادبی بود<sup>\*</sup> به نشر رسيد. به همین ترتيب در جريده دهقان در رابطه با کار دهقان زنان افغان و صنایع دستی زنان وغیره نوشته هاييش به طبع رسيد.

در بخش مطالعه از آوان نو جوانی به مطالعه کتاب<sup>\*</sup> اخبار و جرايد علاقه فراوان داشت و در راديو به تشویق مرحوم سردار حسیب الله سراج به کتابها و داستان هاي پولیسي علاقه مند شد اما بعد از مطالعه کتاب «آدم فروشان قرن بيست» شيوه خوانش کتاب را تغير داد و به مطالعه کتاب هاي هنري و ادبی و کميدي و رومان پرداخت و نوع ادبی و رومان را خيلي دوست دارد. موقعیکه در هجرت آباد کانادا رسيد از عدم دسترسی به کتب و آثار فارسي خيلي متاثر بود و خود قلم برداشت و به تولید آثار نوشتاري خويش اقدام نمود.

اولين بار برای نوشتن در کمپویتر به کمک فرزندانش دست یافت و آثارش را به سایت هاي مختلف مردم افغانستان بدست نشر سپرد. اين نوشته ها و به صد ها مقاله در رابطه به وضع رقت بار زنان و جوانان در افغانستان<sup>\*</sup> وقایع مهم و روی داد هاي حياتي مربوط به مردم افغانستان را در بر ميگرفت و هم چنان در باره وقایع زنان در جهان نيز بى تفاوت نبوده و دست به قلم برده است. در 2008 ميلادي کتاب آواي ماندگار زنان را نوشت و در کانادا به طبع رسانيد. در آن کتاب به تعداد نود و چهار تن از خانم هاي که در بخش رسانه هاي جمعی مانند راديو<sup>\*</sup> تلویزیون<sup>\*</sup> فیلم و تیاتر گویندگی و هنرمنایی خدمت نموده بودند تحقیقات زياد انجام داد و سوانح و چگونگی شرایط کار بانوان را با تصاویر آنها با شرح تاريخ پيدايش راديو و تلویزیون و سینما و تیاتر تشریح نمود که يك مأخذ خوبی برای تمام کسانیکه به هنرمندان و نطاقيان علاقه دارند<sup>\*</sup> ميباشد.

دومين کتاب او رومان بنام «پا برنه بازگشت» ميباشد که از واقعيت هاي تلخ زمان جنگ هاي داخلی افغانستان و سرنوشت دو جوان هموطن در دوره نامزد شان بحث ميدارد و در گيری هاي جنگ داخلی و وقایع غير باور<sup>\*</sup> غرور و ناموس داری و وفای يك مرد جوان را بخاطر بدست

آوردن نامزد مفقط الاثر ش نشان داده است<sup>\*</sup> این داستان با در نظر داشت تمام اصول و پرنسیپ ها و خیالات رومانتیک و ادبی در رشتہ تحریر آمده است که خواندن آن قلب انسان را تسخیر مینماید.

ماریا جان دارو تا حال چند کتاب تحقیقاتی و رومان تحریر کرده است و اماده چاپ میباشد

اول - رومان بنام اتاق شماره بیست دو - اماده چاپ میباشد

دوم - عشق یک سرباز کانادایی در قندهار اماده چاپ است

سوم - دو خواهر هندو و مسلمان در زیر یک بیرق واحد آماده چاپ بوده و فشرده آن بصدای رجنجی پران کمار در یوتوب موجود است.

چهارم - عشق شمس و قیسی بحث در باره سنن و عادات سنتی که ازدواج برای هنرمندان آوا زخوان در فامیلهای غیر هنری چه مشکلات را در بر داشت<sup>\*</sup> اماده چاپ است .

پنجم - نژاد ها و زبانهای افغانستان و تاریخ پیدایش اقوام و قبایل<sup>\*</sup> آماده چاپ میباشد.

ششم - روی داد ها تحولاتی سیاسی از زمان شاه امان الله خان تا حامد کرزی - اماده چاپ

هفتم - چهره های جاودان «در مقابل شما قرار دارد» چاپ اول در کانادا

هشتم - هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان «جلو چشم تان است» چاپ اول کانادا

نهم - آغاز هنر آواز خوانی طبقه انان و معرفی بانوان آواز خوان افغانستان ناتمام است

مقالات

1- در مورد کشته شدن برحمانه زنان در افغانستان .....

2 - کشته شدن شکیبا ثانگه اماج

3 - باره سنگسار آمنه در بدخشان

41 - پیرامون فعالیت های بشروعستانه خانم صفیه معروف به عممه جان و کشن او از طرف طالبان در ولایت کندهار

5 - کشته شدن خانم جوان افسر پولیس بنام ملالی در ولایت کندهار

6 - درباره سنگسار بی رحمانه دو جوان بنام های صدیقه و خیام در ولایت کنذز

7 - عروسی طفل چهار ساله بنام گلثمه و فرار وی از ظلم خانواده شوهر<sup>\*</sup> در ولایت هلمند

8-در باره تجاوزات جنسی دختر خانمها در سرتاسر افغانستان

9 - پیرامون حوادث در زندان های زنانه شهر کابل

10- کشته شدن مرموز خانم شیما رضایی گوینده تلویزیون شخصی طلوع<sup>\*</sup> در کابل

11- کشن زکیه زکی پرودیوسر و گوینده برنامه خانواده در رادیو محلی شهر کابل

12 - تیزاب پاشی بروی متعلمين لیسه زرغونه انا ولایت کندهار

13- خشونت و رفتار ظالمانه و تجاوز مسولین و افسران نکور در زندان های زنانه شهر کابل

14- پیرامون بریدن گوش و بینی عایشه خانم جوان توسط شوهرش در ولایت هلمند

15- پیرامون مبارزات پالانی ملالی جویا

- 16 - درباره زنان محتاط به مواد مخدره در افغانستان
- 17-پرامون زن فروشی در ولایت ننگرها توسط شوهران شان
- 18- مصاحبه با سی و سه هنرمند آواز خوان <sup>ُ</sup>شاعر و موزیک دایرکتور در مورد تجلیل از پنجاه سالگی وحید قاسمی هنرمند سرشناس کشور .
- 19- مصاحبه با خانم قمرگل آواز خوان معروف افغانستان
- 20- مصاحبه با شمس الدین مسورو اواز خوان مشهور کشور
- 21- در باره شرح حال استاد اول میر
- 22- درباره فعالیت های هنری استاد محمد دین زاخیل
- 23 - در باره استاد سید مقدس نگاه در دل افغان بمدیریت سراج و هاج
- 24 - درباره پران نات غنیمت آواز خوان پر آوازه کشور
- 25- درباره فعالیتهای هنر استاد رفیق صادق
- 26- یاد و بود استاد فضل محمد فضلی در پنجمین سال وفاتش
- 27 - سه مقاله در پنجمین سالگرد وفات ضیا قاریزاده و سبک اشعارش <sup>ُ</sup>در مجله زن و سایتهاي انترنت و هم يك مقاله خيلي عالي برای دخترش «پروين قاریزاده» که در محفل ياد و بود پدرش قرائت نمود و بعداً همان مقاله را بنام خودش در جريده اميد در امريكا به نشر سپرد اين ذردي مطبوعاتي قابل بخشیدن نیست..
- 28 - درباره مرگ نا به هنگام گل احمد شيفته و فعالیت های مطبوعاتی شان.
- 29-پiramون مرگ نا بهنگام خانم مستوره یوسفی سابق نطاق رادیو تلویزیون ملی افغانستان
- 30 - در باره وفات مرحوم ظاهر هويدا
- 31 - در مورد وفات استاد هم آهنگ و فعالیت هنری شان
- 32 - ملاقات و مصاحبه با شادروان رحیم مهربان غزل خوان معروف کشور در واپسین روزهای حیاتش در آلمان
- 33 - خاطرات از استاد رفیق صادق در سایت « این شما واین هم رفیق صادق تان»
- 34 - پرامون قتل حامد نوری نطاق رادیو تلویزیون ملی <sup>ُ</sup>در کابل
- 35 - مقاله در باره آیا معنی تجاوز را میدانید؟..برداشت از سرگزشت یک خانم افغان
- 36 - درباره شخصیت و هنر والای امیر جان صبوری هنرمند و موزیک دایرکتور سرشناس کشور
- 37 - مصاحبه با خانم ناهید آواز خوان معروف کشور
- 38 - در مورد تیزاب پاشی بروی نویسنده معروف کشور رازق مامون در شهر کابل
- 39-پiramون مجموعه جدید شاعر بلند پایه کشور محمد یوسف کهزاد
- 40 - همکاری قلمی دایمی از سال 2007 میلادی تا اکنون با نشریه زن که ماهانه بمدیریت خانم شفیقه نورزی در کانادا منتشر میگردد.

- 41 - مصاحبه با عبدالروف پردیس هنرمند تیاتر
- 42 - مصاحبه با نعمت الله گردش هنرمند تیاتر
- 43 - مقاله درباره غزنه مرکز ادبیات اسلامی
- 44 - مقاله تحت عنوان « مدیر مامورین » درباره اجرات قانونی و خواسته های غیر قانونی مامورین ...
- 45 - مقاله تحت نام « شکایت از دلتنگ زندان » خاطرات زندان یک خانم زندانی
- 46 - حدود بیست و چهار داستان کوتاه که بصدای رجنجی پران و به اواز « ماریا دارو » خوانده شده است و در یوتوب موجود است
- 47 - از گذی پران نفرت دارم <sup>ُ</sup> داستان کوتاه از یک واقعیت تلخ و دردناک یک مادر بیتفاوت که برای گرفتن آزادی گذی پران پسرش را تشویق نمود پسر در بالای پایه برق جان داد.
- 48 - کوچه باغهای عشق <sup>ُ</sup> داستان کوتاه « واقعی »
- 49 - کاکا غلام حیدر داستان در سه بخش
- 50 - گل کوکو چطور عینکی شد در سه قسمت « کمیدی »
- 51 - طنز در باره خانم بیسواد سنتور انتسابی حامد کرزی
- 52 - ماجراهای زندانی شدن یک خانم مسن افغان <sup>ُ</sup> انتقال مواد مخدوش در لابلای قالین افغانی « داستان واقعی »
- 53 - نقد درباره کتاب گوهر اصیل ادمی ... تالیف محمد عالم افتخار
- 54 - معرفی و نقد درباره مجموعه اشعار نذیر احمد ظفر بنام شب بیدار
- 55 - نقد و معرفی کتاب نوای غربت طبع نشراتی خانه فرهنگی مولانا بلخی در ونکوور کانادا
- 56 - سهم گیری در کتاب « یادگاری یکی از جنبش مشروطه خواهان <sup>ُ</sup> الحاج محمد کبیر نورزی » طبع نشرات خانه مولانای بلخی در ونکوور کانادا
- 57 - دهها مقاله تشویقی و معرفی هنرمندان جوانان ذکور واناث از آواز خوانان و هنرپیشگان سینما و نقاش وغیره .
- 58 - پیرامون مرگ مرموز خانم هنرپیشه سینما در فیلم « وزارت » و اخطار برای خانم پرنیان هنرپیشه دیگر فیلم وزارت
- 59 - ماریا دارو از سال دوهزار و پنج به این طرف یک وبلاک را بنام خودش پیش میبرد که انعکاس دهنده تمام مسایل هنری <sup>ُ</sup> فرهنگی و وقایع داغ جهان و افغانستان میباشد.
- 60 - دهها گزارش و مقالات در موارد مختلف مربوط به افغانستان که بیشتر آن درباره فرهنگ <sup>ُ</sup> هنر و ادبیات و پرایبلم های جوانان و زنان افغانستان میباشد
- 61 - ماریا دارو در گروپ « 33 » امنستی انترنیشنل <sup>ُ</sup> در شهر که زندگی مینماید <sup>ُ</sup> عضویت دارد. این انجمن درباره حقوق بشر فعالیت میدارد <sup>ُ</sup> خانم دارو یک تن از فعالین حقوق بشر در کانادا میباشد.

Saskatoon – SK / CANADA  
[Amnesty International Canada](#)

این انجمن هفته وار جلسات شان در موارد مختلف بین المللی بخاطر رهایی انسان از قید و بند های ظلمانه ممالک مختلف دایر میگردد<sup>\*</sup> بخصوص در باره تعذیلات قوانین حقوقی و پناهندگی بحث میدارد.

62 - خانم دارو عضو انجمن « زنان کانادا برای زنان افغانستان » نیز میباشد این انجمن معاش سالانه معلمان که مکاتب کانادایی « دختران » را در افغانستان درس میدهدند از طریق اعانه جمع اوری میدارند. این انجمن در طی چند سال توانسته است پنج مکتب در کابل و یک مکتب در کندهار - یکی در مزارشریف و یکی هم در هرات و هلمند برای دختران ایجاد نمایند و معاش معلمان و مصارف انترنت و مواد درسی مکاتب مذکور بدوشون همین انجمن میباشد .

#### Canadian Women for Women in Afghanistan

- 62 - دهها مقاله در باره پرابلم های زنان در روز محوخشونت علیه زنان -
- 63 - درباره اختلاف و فروش نو بالغان زکور و انانث جهت استفاده نامشروع -
- 64 - کشتن شاعر جوان بنام نادیا انجمن بدست شوهرش در ولایت هرات کنفرانسها :

در انجمن زنان کانادا برای زنان افغانستان هر سال چهار بار کنفرانس عمومی دایر میشود و در هر حادثه غیر مترقبه در باره زنان و هر هشت مارچ وضع زنان افغانستان پیش رفتها و وقایع مربوط به زنان در کنفرانس اشتراک و بیانیه داده است .

تا جائیکه معلوم میشود خانم ماریا جان دارو نوشته ها و مقالات زیاد دارد که در این مختصر نمی گنجد<sup>\*</sup> از وی تقاضا نمودم تا تمام خاطرات زندگیش را در یک رساله بچاپ برساند<sup>\*</sup> در جواب خانم دارو فرمودند : اخرين کتابيم که زير نام خودم نوشته خواهد شد از تمام حوادث و رويداد های زندگی شخصی اجتماعی و فرهنگی من بحث خواهد کرد تا حدودی تحریر کرده ام و برای فرزندانم هدایت داده ام که بعد از وفاتم بدست نشر بسپارند.

خانم ماریا جان دارو ایام شباب را در حوادث سیاسی و غیر قابل باور گذرانیده است<sup>\*</sup> او دوبار در جریان وظیفه زمانیکه مسؤولیت تبلیغ و ترویج کوپراتیفهای دهقانی را داشت<sup>\*</sup> در قریحه شیوکی و ده سبز کابل در محاصره مجاهدین قرار گرفت و دوبار که برای افتتاح مغازه کوپراتیفهای دهقانی به ولسوالی سرای خواجه و ولسوالی پغمان میرفت از بم های کنار جاده جان به سلامت برده است . این فرهنگی شایسته خاطرات بسیار جالب و تراژید از زندگی دارد امیدواریم که کتاب زندگینامه شان در زمان حیات شان بدسترس ما قرار گیرید.

در اخیر از تمام هموطنان و مخصوصاً فرهنگیان<sup>\*</sup> هنرمندان و هنر دوستان تقاضا میدارم تا با مطالعه کتاب « چهره های جاویدان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » افغانستان راکه از چگونگی احوال فرهنگیان و هنرمندان از تمام راز های هنر فرهنگ<sup>\*</sup> و خاطرات جالب هنرمندان آگاهی حاصل میدارند

فراموش نکنید زیرا در این دوازده نکات خیلی مهم و تاریخی درج گردیده است که ما از آن خبر نداریم و خیلی جالب و خواندنی میباشد.

برای ماریا جان دارو مولف آن موفقیت طبع این دو گنجینه پُر بها را تبریک گفته طول عمر صحت و سلامتی برایش آرزو مینمایم هیمشه سرفراز و چون بهاران سبز و شکوفان باشند.

عنایت الله شهرانی

بلومینگتن اندیانا ایالات متحده امریکا

May 2013

USA

### دوسستان گرامی و مطالعین ارجمند:

در این کتاب نگاهی مختصر به زندگی شعراء<sup>۱</sup> دانشمندان<sup>۲</sup> هنر آفرینان و اهل قلم و صورتگران در مطبوعات کشور و پویان شدن شرایط زندگی آنها که تحت کدام نظام و حکومت دست بقلم برده اند<sup>۳</sup> چگونه آثاری از خود بجا گذاشتند و نقش ایشان در جامعه چه بوده است و سایر مطالب خواندنی مربوط با آنها تحریر شده است.

بنابر دلایل موجه در کنار نویسنده و پژوهش گران و نمایشنامه نویسان یک تعداد هنرمندان موسیقی<sup>۴</sup> صورتگران<sup>۵</sup> نطاقدان<sup>۶</sup> بر جسته نیز شامل میباشد زیرا در آغاز این کتاب را از تحولات و روی دادهای تاریخی آغاز نموده بودم اما بخاطر حجم بزرگ کتاب و انتقال آن برای دوسستان مشکلات را بار میآورد و بنابر هدایت دوسستان چون «دکتر روان فرهادی داکتر عنایت الله شهرانی و جناب عبدالله شادان»<sup>۷</sup> بنام های جداگانه در سه کتاب دسته بندی گردید<sup>۸</sup> کتاب حاضر تحت نام چهره های جاودان که از هر بخش هنر بطور گلچین چند شخصیت معرفی و بیشتر در مورد انکشاف و تجدید مطبوعات سخن گفته شده است در جلو چشمان شما قرار دارد.

از شادروان محمود طرزی پدر ژورنالیزم نوین در افغانستان و دکرگونی انقلاب مطبوعاتی آغاز و تا جایکه اسناد میسر بود<sup>۹</sup> انجامیده شده است<sup>۱۰</sup> طوریکه اشاره گردید که سرزمین ما مهد پرورش هنر و ادبیات بوده و دانشمندان زیادی را در آغوش پرورش داده است که با تشریح هر کدام آنها دست من در این غربت سراء<sup>۱۱</sup> کوتاهی مینماید اما مشت نمونه خوار از هر گلشن گلی چیده شده است.

هرگاه زندگینامه شخصیت های جمع شده در این کتاب را مورد مطالعه قرار بدهیم<sup>۱۲</sup> دانسته میشود که چرا «ماریا» نویسنده چنین فکری را نموده ام<sup>۱۳</sup> از هر بستان گلی چیده و خادمان هنرهای زیبا را جاودانه ساخته ام<sup>۱۴</sup> درخشش و جاودانیگی بزرگان چون شادروان کمال الدین بهزاد و شادروان مشعل صورتگر ماهر<sup>۱۵</sup> شادروان محمود طرزی پد مطبوعات نوین افغانستان<sup>۱۶</sup> استاد لطیفی پدر تیاتر<sup>۱۷</sup> استاد شاه ولی ولی ترانه ساز<sup>۱۸</sup> شادروان نیواز<sup>۱۹</sup> استاد اولیر<sup>۲۰</sup> استاد برشنا<sup>۲۱</sup> علامه سلجوی و سرمحقق داکتر محمود حبیبی<sup>۲۲</sup> ملک الشعرا قاری عبدالله<sup>۲۳</sup> مالک الشعرا صوفی عبدالحق بیتاب<sup>۲۴</sup> شادروان

پژواک کسانی میباشند که تا فروغ آفتاب در جغرافیای کشور ما می‌تاب<sup>۱</sup> آنها درخشان و جاودان میباشند.

در قید تحریر آوردن چنین شخصیت‌ها در اوراق کتاب در غنای تاریخ فرهنگ ما کیفیت بیشتر دارد و برای نسل آیند یک مأخذ از خدمات بزرگان فرهنگ بدسترس میباشد. از طرف دیگر با مرور زمان این بزرگان فرهنگ از خاطره‌ها محو میگردند و یا اینکه مانند استاد کمال الدین بهزاد صورتگر ماهر هراتی ما حتا درباره نشان‌سنگ مقبره شان پرابلمها فرهنگی ایجاد خواهد گردید. روی دلایل خیلی موجه بمعروفی بزرگواران فرهنگ پرداخته شده است<sup>۲</sup> همانطوریکه دوستان گرامی در تقریظ شان یاد آور گردیده اند<sup>۳</sup> نوشتن همچو کتاب کار گروپی میباشد که بنده یک خدمت کوچک و خیلی ابتدایی انجام داده ام.

فرهنگیان که الحمد لله در قید حیات میباشند<sup>۴</sup> بصورت جدگانه از هر یک شان در خصوص فعالیت‌های شان از قول و نوشته‌های خود شان در کتاب منعکس گردیده است و قابل یاد آوری میدانم در باره هر شخصیت نظر به معلومات که در دسترس قرار داده اند<sup>۵</sup> بعضی‌ها معلومات و سیعتر ارایه کردند و بعضی‌ها مختصر فعالیت‌های شان را معرفی نموده اند که تقصیر نویسنده نمیباشد<sup>۶</sup> در زمان نوشتن هر شخصیت گرامی در دیده من حقوق و احترام مساوی داشته است و به ترتیب الفبا به معرفی شان پرداخته شده است.

زمانيکه اين کتاب را مينوشتم<sup>۷</sup> من در جسم يك شخص تماشاگر بي طرف که به هيج گونه دوران سياسی و پیوند های قبلی<sup>۸</sup> نژادی<sup>۹</sup> قومی و زبانی تعلق نداشتم<sup>۱۰</sup> تمام انساد را بررسی و تایپ نموده ام اما با تاسف بعضی هنمندان و یا نویسندان روى عقده های شخصی و یا پیوند ها و مناسب های نژادی و قومی گروپ های متقابل را شدیداً توهین و اهانت کرده اند که بنده همه کلمات توهین آمیز و متشنج را حذف نموده<sup>۱۱</sup> کوشش نمودهم تا يك تاریخ مملو از مهری آمیزی در فرهنگ ولای کشور ما بدست خوانندگان برسد. با نهايیت دقت که حق هيج فردی تلف و یا قهرمان سازی بی مورد روی عواطف و پیوند ها صورت نگيريد<sup>۱۲</sup> با تائید از فرموده خواجه عبدالله «رح» انصاری بکار خود ادامه داده ام.

عيوب است بزرگ برکشين خودرا  
وز جمله خلق برگزinden خودرا  
از مردمک دیده بباید آموخت  
ديدن همه کس را وندیدن خودرا

خواجه  
عبدالله انصاری

## محمد آصف آهنگ

محمد آصف آهنگ فرزند میرزا محمد مهدی خان چنداولی است و در سال 1304 خورشیدی در کابل زاده شد. محمد مهدی چنداولی پدر استاد آهنگ یکی از مشروطه خواهان دوره دوم و منشی اعلیحضرت شاه امان الله خان بود وی در بیست چهارم سنبله سال 1312 هش- بجرائم آزادی خواهی و همکاری با شاه امان الله خان با چند تن از هم زمان و هم زنجیرانش در زندان دهمزنگ به دار آویخته شد. در جلد دوم کتاب « افغانستان در میسر تاریخ » امده است : میرزا محمد مهدی خان قزلباش حکومیت دیگر هم داشت موقعیکه دید محمد ولی خان دروازی را از دیگران پیشتر به در می آویزند قریاد زد : اول مرا به دار بیاویزید تا مرگ چنین مردی را نبینم. اما جلاد به تقاضای این مرد عیارمنش گوش فرانداد نخست محمد ولیخان دروازی را به دار اویختند و پس از او تتاب دار را آویزه گردن میرزا محمد مهدی خان کردند.. بدین ترتیب جناب محمد آصف آهنگ هشت ساله بود که از نعمت پدر محروم شد اما برای دستگاه حکومت این محرومیت کفایت نکرد او و دو برادرش بنام « محمد یونس و محمد سیلمان » از مکتب اخراج و از حق تعلیم محروم ساختند.



از قول عبدالطیف ناظمی میخوانیم: مادر ش میخواست فرزندان او راه پدرشان را بکویند بچه هایش را به مدرسه سنتی برد تا از سواد بی بهره نمانند.

محمد آصف آهنگ در دوره کودکی و نوجوانی را با مروت وزنج گذرانید اما میل به تحصیل و کمال از یکسو و اشتیاق و آزادی خواهی از سوی دیگر همواره در درونش شعله ور بود و این اقبال را داشت تا او هم این مامول را برآورده سازد و راه پدر را بپیماید از همین رو در جوانی به جنبش مشروطه خواهان سوم پیوست و راه پدر و برادرش را پیمود.

جناب آهنگ در آغاز دوره صدارت سردار شاه محمود اجازه یافت تا در موسسات غیر دولتی کار نماید. او در سال 1323 خورشیدی کارمند نساجی افغان شد.

در سال 1329 خورشیدی زمانیکه شالوده حزب ریخته شد محمد آصف آهنگ و برادرش محمد یونس مهدی زاده به جریان خلق داکتر محمودی دل بسته بودند به جمعیت وطن روی کردند و در کنار میر غلام محمد غبار ایستادند. چنانچه جناب آهنگ خود میگوید : « در این وقت رفقای پدرم مانند محروم سرور جویاً محمد عمر خان « ماما » عبدالغفار خان سرحددار با به عبدالعزیز خان فتح محمد خان فرقه مشرُّ احمد جانخان رحمانی حاجی عبدالخالق خان و تعداد دیگر که نامهای شان فراموش شده در منزل ما بغرض فاتحه تشریف آورده اند این افراد مشروطه خواه بودند - از جمله آنها شادروان سرور جویا و فتح محمد خان فرقه مشر و حاجی عبدالخالق خان با میر غلام محمد غبار فرهنگ جمعیت را

بنام وطن تاسیس کردند.» در این زمان محمد آصف «مهدی زاده» نامیده میشد اسم خانواده‌گی خود را به آهنگ تبدیل کرد و در دل در گرو مردم و آزادی نهاد او جوان بیست و چند ساله بود که از جمله سر سپرده‌گان حزب وطن گشت.

در سال 1331 خورشیدی پیش قراولان خلق و وطن را دولت به زندان افگند و در میان آنها «محمد یونس مهدی زاده - محمد سیلمان مهدی زاد» برادران جناب آهنگ نیز روانه زندان شدند و مدت پنج سال را در زندان هول ناک بسر برند.

جناب آهنگ در شیفتگی هایش به قانون مساوات و عدالت اجتماعی که نصیب العین جمعیت بود در پشت در های بسته حزب ایستاد و در یکی از جلسات به عنوان منشی موقت جمعیت وطن برگزیده شد. تا با یاری همزمان خویش چراغ انجمان را روشن نگهادار. چندی بعد هم رزمانش در زندان افگنده شدند و جناب آهنگ پل ارتباط میان زندانیان و خانواده‌های شان و میان هم باروان بیرون از زندان شد. از قول جناب آهنگ میخوانید:

در آنوقت مسئول کتابخانه وطن بودم و برادرانم که در انتخابات شورا زندانی شده بودند به زندان میرفتم و خبر هم سلول های آنها و پیام و نیازمندی های شان را نیز به خانواده ووابستگان شان میرساندم و کتاب های مورد نیاز شان را نیز تهیه میکردم و بهروزهای معین در اختیار شان قرار میدارم. وقتیکه شادروان غبار کتاب ها را بر میگرداند با استفاده از حروف الفبا رمز های را می نگاشت که اطلاعات و دستاوری و توصیه های بود به اعضای حزب که از برون زندان قرار داشتند و چون کلید این رمز ها و شفر ها را میدانستم انها را میکشودم و در اختیار رفقای بیرون از زندان می گذاشتیم. این دید و بازدید مدت چهار سال تکرار شد و پس از آن یکتعداد رفقا از زندان رها شدند. اما داکتر محمودی -سرور جویا -فتح محمد خان فرقه مشر و براعتلی خان تاج مدت ها در زندان ماندند. سرور جویا پس از ده سال عذاب در زندان درگذشت و محمودی هم همینکه از زندان بیرون آمد جان به جان آفرین بخشید. (زندگینامه جناب آهنگ صفحه هفتم دست نویس خودش)

برادران آهنگ پس از پنج سال زندان بخانه برگشتند اما این بار نوبت خودش بود که روانه زندان شود از قول عبدالطیف ناظمی میخوانیم: « این ماجرا سرگزشت جواهر لعل نهرو را بخاطر میاورد که نوشته بود :

هیچگاه اعضای خانواده ام را یکجا در کنار سفره ندیده بودم اگر یکی از زندان رها میشد دیگری راهی آنچا میگشت.

جناب محمد آصف آهنگ در سال 1334 هش -بحیث مدیرداری فابریکه جنگاک تعین شد اما دیر نپایید این بار اورا با گلیم تهمت پیچیدند و به اتهام همکاری با عبدالمک عبارحیم زی گرفتار کردند که گویا وزیر مقدار کابینه قصد کودتا و برانداختن حکومت را داشته است. وزیر را در بند انداختند و شب عید قربان آصف آهنگ را نیز دستگیر کردند. محمد صدیق فرهنگ مینویسد: متاسفانه دولت به این هم بسنده نکرد بدنبال گفتاری وزیر مالیه با ادعای کشف شده دسیسه مجہول یکتعداد روشنگران را

که بیشترین آنها از حزب وطن بودند فقط بدلیل علاقمندی ربه دموکرسی و مشروطیت گرفتار کردند در این ضمن حاجی عبدالخالق خان معاون انتخابی بلدیه - غلام حیدر پنجشیری - میر علی احمد شامل - محمد اصف آهنگ و نادرشاه هارونی توقيف شدند و پس از شکنجه های غیر قانونی با ادعای خنده اور حمل سلاح از طریق اتحاد شوروی به افغانستان برای کودتا - الی پایان صدارت سردار محمد داود خان در زندان بجا ماندند «صفحه 689 کتاب فرهنگ»

این مرد آزادی خواه شاهد اعدام پدرش بوده است و گواه به زنجیر کشیدن برادرانش اینک خود در فقس می افتد و رنج و شکنجه زندان را بر جان و تن می پذیرید. خودش میگوید : در اتاق پنجم بودم . درازای و پهناى این دو و نیم متر بود که شش عدد دستک داشت و سطح آن با هشتاد و شش خشت پخته فرش شده بود. با ورود ما پنجره آن که طرف حویلی زندان باز میشد آنرا میخوب کردند و از طرف پشت سر گل مالیدند و با بوریا پوشانیدند که اتاق بکلی تاریک گشت در عوض سقف آنرا به اندازه یک بشقاب سوراخ کردند تا منفذی برای نور و هوا باشد آن سوراخ به اندازه ء نبود که آسمان نمودار گردد. درب اتاق همواره قفل بود مگر سوراخ کوچکی داشت که محافظین زندانیان را زیر نظارت داشته باشند. زمانیکه در صبح و چاشت موقع بیرون رفتند ما میرسید با پارچه سیاه سرو روی ما را می پوشاندند تا از نعمت دیدن آسمان نیلگون بی نصیب بمانیم. «دست نویس آهنگ صفحه هشت»

جناب آهنگ از سال 1336-1342 هش - مدت شش سال در زندان دهشتگان دهمزنگ گذرانید بدون آنگه خود بداند گناهش چه بوده است و یا بخاطر چه تقصیری این همه سالهای ازادی را از او ربوده اند. با پایان صدارت سردار محمد داود زندانیان سیاسی از بند رها شدند و آهنگ نیز بخانه برگشت و بع از سالهای 1344-1347 وکیل مردم در شورای ملی بود و چند سالی هم در فابریکات چون جنگلک و نساجی افغان و مدتی به سمت کفیل ریاست نجاری بکار پرداخت.

در 1351 هش- در فابریکه جنگلک اشتغال داشت وی در سالهای 1360-1364 منحیث رئیس نساجی افغان یفای وظیفه کرد. او هرگز بکارهای دیوانی تن نداد و سالهای اخیر اقامت در حضر را شاهد فاجعه و جنایت بود و دریغا یاران از دست رفتہ چه کاخ استواری از کاجستان فرهنگ و آزادی در برابر دیدگان حیرتزده اش فرو می غلطید و تاینکه در سالهای خون و خاکستر خاطرات و یاد داشتهاش را زاد و توشه سفر ساخت و راه سرزمین های بیکانه را پیش گرفت و از بد حادثه در پاکستان رفت و سرانجام در سال 1374 هش - به کانادا پناه گزید.

اکنون سالهاست در پیرانه سری زهر گزدم غربت را بجان می پنیرد ولی خجستگی های زندگی او اینست که چون هزاران تن از مردان سالخورده مهاجر افغانستان دست روی دست نهاده است و زندگی را به تن اسایی ضجه و موبیه تنهایی غیربی نمی گذراند. در سالهای دور از وطن صد ها برگه سپید را سیاه کرده و چندین کتاب و مقاله در باب تاریخ و سیاست و مسائل مبرم اجتماعی رقم زده است و آثار فراوانی تقدیم مردمش نموده و همچنان فرزندان شایسته و فرهیخته ای تربیت نموده است.

نمونه شعر جناب آهنگ

به شهر غیر غریبم که کشور من نیست  
 زبی کسی همه شب غیر گریه کردن نیست  
 تو ای مسافر آواره برنگرد - نگرد  
 که ظلمتست و سیاهی و خانه روشن نیست  
 به بین که دختر مهتاب شد نهان از ترس  
 بحکم آنکه حقوق مساوی بر زن نیست  
 زباغ چید چنان با غبان خانه خراب  
 که غنچه های هوس قابل شگفتان نیست  
 پرندہ گان خوش آوای از چمن رفتد  
 صدای زاغ وزغن قابل شنیدن نیست  
 چه رقص ها که نشد سربه ساز بیگانه  
 بیبن به کشور ویران جای گفتان نیست  
 نشسته ایم به تماشا که دست ما بسته است  
 فقس زاهن و فولاد واژ شکستن نیست  
 من ان درخت کهن سال بی بروبارم  
 امید و ارزویم جز تبر بگردن نیست

## آثار جناب آهنگ



یادداشت‌های از کابل قدیم  
 جهان بینی عارف

تاریخ در ایدلوژی‌های مختلف در چهار جلد  
 سطری چند از تاریخ و چشمدید های من از حوادث امروز  
 زندان

جلدان تاریخ زیاد اند «مجموعه مقالات»  
 جنبش هزاره ها واهل تشیع در افغانستان  
 پاسخی به اتهامات نبی عظیمی

آنچه درباره محترم آهنگ مطالعه نمودید جناب شان برایم جهت درج کتاب چهره های جاودان  
 فرستادندبا اظهار سپاس طول عمر و صحت و سعادت از بارگاه ایزد متعال برای شان استدعا  
 میدارم.

## ببرک ازغند



دکتر ببرک ارغند پژوهشگر درامه نویس و یکی از چهره های سرشناس و نامدار در گستره‌ی داستان نویسی کشور ماست. ببرک ارغند در سال ( 1949 میلادی در شهر کابل بدنی آمد و بدامان والدین مهربان مادرش «خورشید» و پدرش غلام محی الدین ارغند» تربیت یافت. زادگاه پدریش قریه ارغنده ولسوالی پغمان مربوط ولایت کابل میباشد در همین قریه کوچگ مردان بزرگ آزادی خواه سربلند کردند و در پغمان زیبا پرورش یافتد که عبارت بودند از : ملا عبدالحق ارغندیوال در جنبش مشروطیت اول نظام الدین خان ارغندیوال در جنبش مشروطیت دوم غلام محی الدین ارغند پدر «ببرک» در جنبش ویش زلیان پروفیسور محمد انور ارغندیوال و چند تن شایسته دیگر از همین جا بودند.

ببرک ارغند مکاتب ابتداییه و ثانوی را به این ترتیب در ولایت بلخ کابل و قندهار در لیسه های باختر حبیبه و میریوس هوتکی به اتمام رسانید و در رشته ادبیات و علوم اجتماعی در دانشگاه کابل تحصیلش را تمام کرده است وی با خاطر ادامه تحصیلات عالی به کشور بلغاریا اعزام گردید و سند دکترای خویش را در رشته روزنامه نگاری از دانشگاه «یونورستی» صوفیه بدست آورده است. جناب ارغند بیشتر از سی سال بدینسو مینویسد و چهره شناخته شده در جمع اعضای اتحادیه ژورنالستان جمهوری افغانستان بوده در سال 1369 «ش» - لقب کارمند شایسته فرهنگ را بدست آورد. وی علاوه بر سایر وظایف دولتی اولین مدیر مسئول هفته نامه درفش جوانان و اولین مدیر مجله فرهنگی وطن و مدیر مسئول مجله زراعت «دهقان» بوده است.

جناب ارغند از دیر زمانی به شغل شریفانه نویسنده مصروفیت داشته است رومانهای پر آوازه :پهلوان مراد و اسپی که اصلی نبود» «کفتربازان» «سفر پرندهان بیبال» و «لبخند شیطان» از جمله شهکار وی بشمار میاید چنانچه رومان (پهلوان مراد و اسپی که اصلی نبود در سال 1369 هش-اقبال تجدید طبع یافته است. آثار داستانی جناب داکتر ارغند را میتواند به دو دسته تقسیم نمود آثار قبل از هجرت و بعد از هجرت.

آثار که قبل از مهاجرت به اروپا نوشته اند عبارت است از :

- دشت الون مجموعه داستانهای کوتاه

- دفترچه سرخ مجموعه داستانهای کوتاه

- مرجان مجموعه داستانهای کوتاه

- شورآب داستان طوی «دراز»

- حق خدا و حق همسایه داستان دراز .  
اندوه داستان دراز که بشکل مستقلانه اقبال چاپ را نیافت به طور مسلسل در پا ورقی های روزنامه ملی انسیس در افغانستان بنشر رسیده است .  
راه سرخ داستان دراز .

مردان مسلح نمایشنامه (در ستیز کابل ننداری به نمایش درآمد )  
آدام ها نمایشنامه .

در بخش داستان نویسی :

مردی که حامله بود  
صبحگاه در خانه قنات

کوچه های آتش گرفته و عده دیگر آثار ادبی و فرهنگی از قلم این نویسنده محبوب تراوش یافته و در مطبوعات بصورت پراکنده بچاپ رسیده است بگونه مثال :

الف - میرزا و دوستش حمزه .

ب - حافظ من و زمزمه .

ت - خواستم پشک داشته باشم .

پ - داستان «فیروزه بانو» در گیر و دار حوادث و جنگهای داخلی در سالهای 1371 - هش از میان رفته است .

بخش دوم آثار یکه در هجرت آفریده شد عبارت اند از :

داستانهای کوتاه شهر شکسته سایه و سوم اینکه شب یلدا کلید هفتم شراره مرغ آمین آینه و خنجر سازها و آوازها که عده از این نوشته ها بشیوه ریالیزم جادویی نگارش یافته است .

پهلوان مرد و اسپی که اصیل نبود این رومان در چهارصد و بیست هفت صفحه نگارش یافته است .  
کفتربازان این رومان در چهارصد و پنجاه صفحه .  
سفر پرنده کان بی بال در چهار وصد شصت صفحه .

لبخند شیطان رومان دوجلدی در یکهزار یکصد و چهل و هشت (1148) صفحه .  
هم چنان فیلم هنری لحظه ها به کارگردانی سینماگر و هنرمند فرهیخته جناب داکتر واحد نظری به اساس داستان همین نویسنده روی نوار آمده است .

به عقیده صاحب نظران فرهنگ اهمیت نوشته ها به ویژه رومانها ماندگار این نویسنده بیش از هر جهت دیگر در ثبت هنرمندانه بشیوه زندگی برخی جنبه های فرهنگ و فلکلور مردم برای نسل های آینده است . فرهنگ فلکلوری که ممکن است باد جاری گلو بالیزم آنرا از برخی جهات به کلی دگرگون ساز و احتمالا هم از بیخ و بن برچیند و بشیوه زندگی مردم خواهی نخواهی در تدام و قوام روندهای جاری افغانستان ناگزیر از بیخ و بن دگرگون خواهد شد و از برکت همین ویژه گی رومان داکتر ببرک ارغند در آیند به تاق نسیان نخواهد رفت . مطبوعات بیرون مرزی رمانهای این نویسنده را ژرف پر مایه و در خور ستایش دانسته اند و آنها را در شمار چون (خوش های خشم «اشتاین بک بزنده نوبل چون «پلی برودخانه درینا» از ایواندریچ بزنده جایزه نوبل «رودبار آهن» از سیرافیوویچ

و یا « زنگها برای کی بصدای اینست همینگوی » از ارنست همنگوی « اثر تکان دهنده ) غافلگیر کننده بُسیار گیرا و ماندگار بحساب آورده اند.

رومای لبخند شیطان نوشته این نویسنده توانا را بزرگترین رومان در تاریخ ادبیات داستانی افغانستان خوانده اند. محترم داکتر ببرک ارغند اکنون در کشور هالند بسر میبرند و مصروف قلم زدن در رشتہ فرهنگ و ادبیات پُر بهای کشور ما میباشد برایش طول عمر و با انرژی بیشتر از خداوند نیاز میداریم . برای خوانندگان گرامی یک داستان کوتاه محترم ارغند را بنام « آئینه و خنجر » در این کتاب نقل میداریم . و چشم بر راه آفرینش های دیگر شان میباشیم .

### آئینه و خنجر

آسیه بیدار خوابی کشیده پایین را از پشت پنجره نگاه کرد. شهر بنظرش از نفس افتاده بود چراغها مرده بودند فانوسها شکسته بودند تنها یکان چراغ کمسوز در دور دستها بل بل میکرد گفتی شهر در خاموشی قبرستان فرو رفته بود و یک سکوت نا میمون که آبستن زجر و شیون بود حکمرانی داشت. گاه گاهی صدای گزمه یی که از عابرین بیخبر نام شب میخواست آن سکوت نامیمون را می شکست.

به نظرش میامد که قهار از تبار تمو چین دریک صبح کاذب قامت بلند تعمیر ها و ساختمانها را شکستانده بود و زمین مانند مادر سوگوار نعش سپیدار های به خون غلطیده را در اغوش کشیده بود. بنظرش میامد که اشباحی سرگردان تصاویر هفتگانه شیطان را با خوشباوری درکنج و گنار ویرانه های شهر می آویختند. آسیه به آئینه یی که در دست داشت نگاه کرد چهره اش به سپیدی مهتاب بود. یک نقطه درشت که مانند رنگ چشمان کلان و مورب ش سبز میزد در طاق ابرویش خالکوبی شده بود. دو رشتہ موی تابدار و سیاه مثل دو مار به هم پیچ خورده با سرش عرق به دو سوی صورت چسبیده بودند. نگاه هایش حالت خمار گونه و متعجب داشتند. یک تبسیم کودکانه و مجھول لبان گوشتش را تازگی میدارد.

آسیه نوک بدنی نارکش را دست زد و بصورت گرد و مهتابی خود خیره شد و با خود گفت: «چه شباخت باور نکردمی ! چرا آن زن اینقدر به من شبیه است؟ چرا همیشه لباس سپید و کمرچین با دانه های مروارید به تن دارد؟... چرا همیشه بخواب من میاید؟.... مادرش با صدایی که خواب آمیز بود گفتیش: « آسیه آئینه را بگذار برو بخواب ! » آسیه آئینه دسته فلزی را برگرداند به قطعه کاغذی و رنگرفته پشت آن را نگریست و پاسخ گفت: « خواب نمیاید ». انگاه سوی مادرش نگریسته ادامه داد منظره این شهر تباہ شده ادم را بیاد همان دهی میاندازد که تو از آن تعريف میکردی منظورم زادگاه توست. مثل آنست که من در یکی از بالاخانه های آن ده نشسته باشم و دشت را تماشا کنم. دشتی که در زیر لحاف تاریک خوابیده است و دهقانان هریکین بدستش اینجا و آنجا زمینهایش را آبیاری میکند ... مادر! ما چرا به شهر کوچیده ایم؟» مادرش از زیر لحاف جواب داد: « جنگ بوده ! جنگ داخلی !... برو بخواب !... » میخوابم ... اما ...

مادرش پرسید : اما چی...  
اما اینکه امروز که اینجا هم جنگ است.  
مادر: است ! .....اما در منطقه ما شکر پایان یافته است.  
آسیه با بی باوری گفتُ چی میدانم تا عصر خُرد و کند جریان داشت!  
مادر: که چی میدانی برو بخواب ....

آسیه گپ مادرش را پذیرفت ... با این که خوابش نگرفته بود از جایش بلند.... دوباره از پشت پنجره به تاریکی شهر نگاهی کرد ... و آنگاه کهالی کشید .

آینه را بالای یخدان گذاشت و خودش رفت و زیر لحاف قورمه یی خویش درآمد. وجودش گرم و داغ بود پلکهایش تازه سنگین شده بودند که اندام اثیری آن زنی که هرشب به خوابش میآمد مانند یک فرشته زخمی و لطیف در چمنزار خیالتش ظاهر شد. نیت داشت تا از جویک آبی که پیش پایش گستردۀ بود بگذارد. دریک دستش آینه چهار گنجی که دسته حاشیه زرکوب داشت خود نمایی میکرد و در دست دیگرش تیغه خنجری الوده بخون میدرخشد پیراهن سپیدی به تن کرده بود و در دامن چین دارش لکه های درشت خون به گونه خوشۀ های گل سوری رویده بودند. آسیه در بین خواب و بیداری دید که آنزن پیشترک آمد و صورتش وضاحت بیشتر یافت لبان گوشتی و دهن نیمه باز داشت. هوس همچو جویبار بهاری از لبانش سرازیر بود. دو رشته موی تابدار که باوزش باد در آغوش یکدیگر پیچ و تاب میخوردند از دو سوی صورتش آویزان بودند و نقطه درشتی به سبزی رنگ چشمانش در طاق ابرویش میدرخشد. آیسه عاشقانه به چشمان کلان و مورب آن زن نگریست. نگاهای آن زن حالت خمار گونه و متعجب داشت. عین چشمان خودش بودند به نظرش آمد که خود را در آینه می بیند. زیر لب گفت: «چی شباht عجیب » صدای

مادرش آمد که میگفت: «چی شده چرا نمی خوابی ؟  
آسیه به پهلو غلت زد و در حالت نیمه خواب و نیمه اغماء شکسته شکسته با خود گفت: «  
زن ! ..آینه ...خون...!»

مادر واسواسیش سراسیمه پرسید: «چی گفتی ؟ » آسیه نالید و کلمات نا مفهوم را زیر لب تکرار نمود .

مادرش بی انکه سوی وی نگاه کند گفتیش: «چند بار بگوییم! ... سایه پخت  
میکند! » آسیه بیدار شد دید که تنش داغ است و حرارت چشمانش را میسوزاند سرش را بلند کرد بنظرش آمد که مادرش در پیش یخدان پوست چرمی ارغوانی رنگ که با گلخهای فلزی نقش و نگار یافته بود نشسته است و صورتش را در همان آینه جیوه رفته که دسته حاشیه زرکوب داشت تماشا میکند. صورت مادرش شیری رنگ بود و دو رشته موی تابدار از دو سوی صورتش آویزان بودند. وقتی چشمش به اسیه افتاد تبسم کودکانه و مجھولی روی لبان گوشتشیش ظاهر شد و گفتیش: «دخلتم بخواب» آسیه اولین بار بود که میدید رنگ چشمان مادرش سبز است و یک نقطه درشت پاژهری در طاق ابرویش میدرخشد. بنظرش آمد که خودش پیش آن یخدان چرمی ارغوانی رنگ نشسته و صورت شیری رنگ خود را در آینه تماشا میکند. بخود گفت: «چی

شباخت عجیب ! » مادرش آینه را روی یخدان گذاشته بود. برخاست کهالی کشید و پیش پنجره رفت و پایین را نگاه کرد. شهر بنظرش از نفس افتاده بود چرا غها مرده بودند فانوسها شکسته بودند تنها یگان چراغ کمسوز در دور دستها بل بل میکند . گفتی شهر در خاموشی قبرستان فرو رفته بود و یک سکوت نامیمون که آبستن زجر و شیون بود حکمرانی داشت گاه گاهی صدای گزمه یی که عابرین بیخبر را نام شب میخواست آن سکوت نا میمون را میشکست. مادرش پنجره را باز نمود. نفس مسموم و گندیده شهر قالب خالی شده پنجره را پر نمود بنظرش آمد که مادرش سبکسرانه ریه هایش را از همان هوای مسموم و گندیده انباشت. سپس نفسش را درسینه حبس نمود از دو گوشه چادر خود گرفته و دستانش را بازکرد مانند یک پرنده شده بود پرنده سپیدی که شهر نداشت و هو گفت و در میان تاریکی به پرواز درآمد.

آسیه با تن داغ و چشم اندر سرخ و سوزان از جایش بلند شده و سوی پنجره به راه افتاد تا ببیند که مادرش کجا رفته بود. مادرش در تاریکی شب معلوم نمیشد . گفتی به سرزمین دور دستی سفر کرده بود . پنجره را پشت خود بسته کرد چشمانش همچنان از شدت تب میسوختند آمد پیش همان یخدان پوش چرمی ارغوانی رنگ و اسرار آمیز که هیچگاهی اجازه باز کردنش را نداشت

چهار زانو نشست. سراپای صندوق را از نظر گراند گلیخی هایش را لمس کرد و قل پیچی بزرگ و قدیمیش را با انگشتیش چند بار تکان داد. ناگهان یادش آمد که یکزمانی کسی از خانواده شان گفته بوده : « هر که این یخدان را باز نماید به بدختی متلا میگردد» قفل را بار دیگر با انگشتانش تکان داد . وسوس به سراغش آمد بود. دلش برای بازکردن آن یخدان اسرار آمیز به شور افتاد بود یکبار دو دله شد و از خود پرسید: « بازش نکنم؟ ... کسی از درون وجودش صدایش زد « آیسه بازکن! ... نترس بازش کن .. بین آنجا چیست که اجازه دیدنش را نداری ! » و کلید یخدان را که از قضا در میان خاکروبه یافته بود و به گردن خویش آویخته بود لمس کرد. « چطربی شده که از پیش افتاد ». مادرم هیچگاه آنرا از گردن خود دور نمیکرد . بندش هم کنده نشده است» و با وسوس سوی یخدان نگریست نصحتی مادرش بیادش آمد: « دخترم! این صندوق امانت کسیست که گفته باید بازش کنیم. نکند که خدای نا خواسته از آن آسیبی بما برسد! ». آسیه جرأت کرد: « چی آسیبی بما خواهد رسید؟ ... و کلید را که در گردنش اویزان بود و مانند تنش حرارت داشت با کلکهای سپیدیش لمس نموده با خود میگفت: « هرچی بادا باد... همین حالا که کلید پیش من است بازش میکنم! » ... کسی از درون وجودش هم میگفتیش « بازش کن هیچ اتفاقی نمیافتد! » و کلید را با وسوس و دلهر در قفل پیچی چرخاند. قفل ترق صدا داد و درب یخدان با صدای خشکی باز شد . بوی گهنه گی و چرم حبس شده به مشامش خورد. سرش را بداخل یخدان پیش نمود چشمش به یک دست پیراهن سپید مروارید دوزی شده افتاد که چهار قات شده بوده و بالایش یک قاب آینه چهار کنج جیوه رفته که دسته یی حاشیه زرکوب داشت قرار دارد. شگفت زده با ترس و با احتیاط آینه و پیراهن را از صندوق بیرون آورد هرقدر به آن نگاه میکرد حیرتش فزونی مییافت. آینه و پیراهن را میشناخت. همان آینه یی بود که آن زن اثیری هر شب صورت شیری رنگش را در آن تماشا میکرد. همان پیراهنی بود که آنزن اثیری

هر شب به تن میکرد و به مهمانی خوابش میامد. ناگهان قلبش تپیدن گرفت با وسوس بخود گفت: «عجب است! اگر این یخدان متعلق به آنزن باشد و این پیراهن و آینه مال وی میباشد پس آن خجنز! ... خنجر آن زن کجاست؟» دوباره در میان یخدان بکاوش پرداخت. این بار خریطه نخیی بدستش آمد. شتابزده آنرا بیرون کرد و دهنش را گشود. درمیان خریطه خنجری دسته استخوانی قطعه عکس ای سیاه و سپید و پارچه کاغذ چهارتاق شده با یک نظم خاص زنانه جاه بجا شده بود. شگفتی آفزون آوری سراپایش را فراگرفت و وسوس وجودش را لرزاند... زن! ... آینه! ... خنجر! ...

خنجر را تماشا کرد دسته استخوانی و تیغی برآن داشت. همان خنجری بود که در دست آنزن دیده بودش. آن را با احتیاط کنار گذاشت و کاغذ چهار قات شده را بازنمود... نگاهای کاتوره اش به تصویر پنسلی یک مرد خشن افتاد که اندام باریکش را با پتوی درشت پیچیده بود و کلاهی نمدی به سر و خنجری دسته استخوانی بدست داشت.... چشمان کوچکش میان انبوه موئیل دو قوغ اتش شراره میزند. در زیر تصویر این جمله با خط ریز زنانه نگارش یافته بود «از اینان بپرهیزید! هیچگاهی درنظر شان ظاهر نشوید!» آسیه کنگاوانه ته و بالا تصویر را نگریست. درگوشه آن نوشته شده بود «سال (1308) آسیه هر چه اندیشید صاحب آن تصویر را نشاخت بار اول بود که میدیدش. از آنمرد خشن خوشش نیامد دبنگ و لا ابالی معلوم میشد. گفتی اورا از روی یک نفرت و کینه نقاشی کرده بوده اند. این راز را که آن کس کی بوده و چرا زیر تصویر چنین درج کرده است ندانست. چرتش دیگر هم فزونی یافت... آسیه تصویر را دوباره چهار قات کرد و پهلوی خنجر گذاشت. آنگاه عکس سیاه و سفیدی را که کاغذ رنگ پریده یی دشت از خریطه گرفت و سوی روشنی برد زن زیبا و جوانی که پیراهن سپید با دانه های مروارید به تن داشت روی آن نمایان شد. همان زنی بود که هر شب با آینه و خنجر به مهمانی خوابش میامد. در حاشیه آن عکس با مداد نوک تیز که سیاهی کمرنگ داشت نوشته شده بود: «ساره زن ابراهیم» موهای تن آیسه نیم خیز شدن و لرزه یی سرد در تن ش دوید. دوباره به عکس خیره شد خودش بود گفتی به تصویر چند ماه پیش خود که هنوز اجازه داشت چادر بسر نکند نگاه میکرد بنظرش آمد که رشته نا معلوم و مجھولی آنزن بوی پیوند میدهد. گمان کرد ساره را میشناسد و از سرگذشت غمناک و فراموش شده وی آگاهی دارد. آسیه با خود نجوا کنان گفت: سارهء زیبا پیراهن سپید مرد خشن خنجر خون آلد!» این کلمات مانند یک قصه سیال ومه آلد از ذهن پریشانش عبور کرد همچنان غرق اندیشه و حیرت بود که شخصه یی بگوشش آمد. شتابزده پیراهن تصویر ها آینه و خنجر را دوباره در میان صندوق جا بجا کرد دروازه صندوق را قفل نمود و کلیدش را بگردن آویخت. مادرش که بیدار شده بود صدای خواب آلدش را از زیر لحاف بلند کرد. «چی ترق و ترق انداختی برو بخواب!»

آسیه پرسید «چی وقت برگشتی؟ ... از کدام راه داخل شدی مه خوپنجره را بسته کرده بودم؟» ... با تبسمی افزود «گمان کدم تو پرواز کرده ای!». مادرش با وسوس سرش را از زیر لحاف بیرون کرد و با تلواسه پرسید: «نی که دیوانه شدی این چی گپ هاست که میزنی؟ میزنی؟

...آسیه قت قت خنده و مادرش گفت: «خند تب داری برو بخواب !  
 «داشت مگر حالا ندارم» آسیه از جایش برخاست و مانند دوران کودکی اش پیش مادرش رفت و در زیر لحاف وی درآمد و میخواست همان جاه پهلوی وی بخوابد. مادرش نازش داد  
 جان و قربانش کرد ... دست داغش را درمیان دستان خود گرفت و مالید و مالید: «جان مادر دردانه مادر».... آسیه کودکانه پرسید: «مادر آیا مادرت هم ترا مثل من دوست داشت؟»  
 مادرش پاسخ داد: «ها داشت.... دخترم حالی برای این گپها ناوقت است برو بخواب !»  
 آسیه کودکانه پرسید «نام مادرت چی بود؟ لبخند نا پیدایی روی لبان مادرش نقش بست:  
 نام اصلی مادرم ساره بود میگویند زن زیبا و قشنگ بوده»  
 آسیه: «تو او را دیده بودی «

مادر: «نی ندیده بودمش ...من بسیار کوچک بودم که او مرد...میگویند کسی اورا کشت.....  
 حالی برو سرت را بمان و بخواب فردا هم مکتب نزو !»  
 آسیه لجوچانه پرسید: «چرا نروم یک هفته میشود که از دست تو غیر حاضر شده ام. هر روز میگویی نزو نزو ...»

مادر: «دخترم جنگ است نمی بینی در کوچه و بازار جنگ است؟»  
 از دهن آیسه ناشیانه برآمد «دلم بسیار تنگ شده امروز یکبار بیرون برآمدم.» مادرش سراسیمه و مضطرب در جایش نشست صورت دخترش را در میان دو دست گرفت به چشمانش خیره شده و پرسید: «چی ... کسی ترا ندید؟ چادرت به سرت بود؟» و کلکش را زیر دندان برد و «واه خدایا این چی کاری بود که تو کردی؟ چند بار بگوییم که رویت را بکسی نشان نده که وقت خراب است!» آسیه برای آرام ساختن مادرش گفت «نی کسی نبود کسی مرا ندید» مادرش که کمی راحت شده بود گفت «برو در جایت آرام بخواب آسیه به بستر خود رفت در زیر لحاف قورمه یی خویش درآمد و با خود گفت «پس ساره زیبا مادر کلان من بوده آن مرد خشن قاتل اوست.» دلش از اینکه آنزن پیراهن سپید را شناخته بود از شادی به تپش آفتاد اما از آن مرد خشن کینه عظیمی در دلش خانه کرد . آسیه چشمان بیدار خوابی کشیده اش را بست پاهای خود را جمع نمود و دستش را زیر سرش گذاشت ... و لحظه بعد بخواب فرو رفت.\*

وقتی چشمانش را گشود آفتاب برآمده بود صدای انفلاقداها و انفجارها و طیران مردمی ها مانند همیشه بگوشش آمد با ارزج پشت پنجره رفت گوشه یی پرده سیاهی را که مادرش آویخته بود کنار زد دید چند تا آدمی که تفنگ و کلش نیکوف به شانه داشتند زیر درخت بیدی تازه برگ کرده ایستاده اند. از دیدن آنان ترسید و پرده را دوباره اندخت. صدای مادرش که صورت خود را درمیان چادر سیاهی پنهان کرده بود آمد که میگفتیش «من پشت نان بی بی مهرو میروم» فکرت را بگیر پیش کلکین نزوی که وقت بد است» آسیه خه گفت و از پشت مادرش رفت تا دروازه را قلفک کند وقتی صدای پای مادرش که از زینه ها پایان میرفت خاموش شد دوان دوان پیش یخدان آمد خریطه را بیرون آورد تصویر ها آینه و ختجر را بار دیگر از نظر گزرانید و

پیراهنی را که از آن زیاد خوشش آمده بود<sup>\*</sup> ذوق زده بتن کرد. پیش آیینه قدمای دهليز رفت و از زاویه های مختلف به آن نگاه انداخت<sup>\*</sup> دو سه چرخ زد و برگشت پیش یخدان<sup>\*</sup> آیینه ساره را گرفت<sup>\*</sup> بالای یخدان نشست و پا را با تبخر روی پا خوابانید و به تماشای خود در آیینه پرداخت. حال پادرزهای پیشانی خویش را با انگشت دراز و رعشه دارش مالید. خنجر را بدست گرفت و مانند بازیگر تیاتر به تقلید از تصویر ساره پرداخت.

گفتی جماعت بیخبری مخاطبیش بود که با بانگ رسما و مبارحت اعلام داشت: «من<sup>\*</sup> ساره<sup>\*</sup> زن ابراهیم استم!» در این زمان صدای دروازه بلند شد<sup>\*</sup> آسیه گمان کرد که مادرش برگشته است سراسیمه شد... خواست پیراهن را از تن خود بیرون کند و آیینه و خنجر را دوباره بجایش بگذارد تا مادرش نفهمد که او بیگفتی کرده و یخدان را سر بخود باز نموده است. آیینه را بالای یخدان گذاشت<sup>\*</sup> دید دروازه را به شدت میکویند<sup>\*</sup> گمان کرد که مادرش را خطری تهدید میکند لذا خنجر را بی باکانه سوی یخدان پرتاب نمود و خودش طرف دروازه کوچه دوید<sup>\*</sup> خنجر دستش را پاره نمود و خون شفاف و رقیقی روی پیراهن سپید ش تیرک زد. به آن التفاتی نکرد<sup>\*</sup> دروازه را شتابانه گشود. در قاب در مرد را دید که اندام بارکش را در لای پتویی درشت پچیده بود کلای نمدين به سرداشت و چشمان کوچکش در میان انبوه مو شراره میزند. مرد با صدای خشنی گفت: «نام من خنجر است<sup>\*</sup> خادم دین میباشم<sup>\*</sup> دیروز ترا دیدم از تو خوشم امد!» بدون اینکه اجازه ورود بخواهد قدم به درون گذاشت. آسیه هک و پک ماند.

این مرد خشن را میشناخت<sup>\*</sup> جایی دیده بودش<sup>\*</sup> یکبار تصویری را که در یخدان یافته بود<sup>\*</sup> یادش آمد<sup>\*</sup> ساره یادش آمد<sup>\*</sup> خنجر و خون یادش آمد. برآشته و هیجان زده پرسید: «پس تو ساره را کشتب<sup>\*</sup> مرد کلاه نمیش را روی یخدان گذاشت قاه قاه خنید و پاسخ داد: «من ساره را نمیشناسم<sup>\*</sup> ترا میخواهم!» خون آسیه در قاب صورتش جمع شده بود<sup>\*</sup> غضبانک فریاد زد: «دروغ میکویی... تو ساره را میشناسی<sup>\*</sup> تو او را کشتب<sup>\*</sup>!» مرد سوی اندام دلربای آسیه نگریست خون همچو خوشه های گل سوری در پیراهن سپید آسیه میروید<sup>\*</sup> مرد خنجر را از روی یخدان گرفت و سوی وی روان شد<sup>\*</sup> میگفت: «نترس<sup>\*</sup> ترا نمیخورم!

آسیه دید که آنمرد سویش پیش میاید<sup>\*</sup> از نیت و قصدش اگاه بود<sup>\*</sup> حیران ماند چی کند<sup>\*</sup> دلش تپیدن گرفته بود<sup>\*</sup> مانند دل آهوی زخمی بد شدت میزد. یکبار یادش آمد که مادرش دیشب از راه پنجه به بیرون پرواز کرده بود<sup>\*</sup> با به یاد آوردن آن خاطره<sup>\*</sup> دلش جمع شد. دانست در موجودیت آن پنجه باز آن مرد خشن توانایی دست یابی به اندام اثیری وی نیست<sup>\*</sup> لذا لبخند کودکانه و مجهولی روی لبان گوشتی و هوسبارش ظاهر شد و از گوشه چشم بار دیگر سوی پنجه نیمه باز نگریست.

مرد همان حالتی را داشت که زنی اورا روی کاغذ نقاشی کرده و زیر تصویرش نگاشته بود: «از اینان بپرهیزید! هیچگاه در نظر شان ظاهر نشوید!»

آسیه به آن مرد خشن که خنجر براق ساره را در دست داشت<sup>\*</sup> با کینه نگاه کرد<sup>\*</sup> دوباره بیاد ساره زیبا افتاد ساره یی که در میان آن پیراهن سپید و در چوکات آن آیینه چهار گنج و در قاب آن توتنه عکس<sup>\*</sup> کاغذی ورنگ رفته<sup>\*</sup> زندگی میکرد. دل آسیه برایش درد کرد «بیچاره ساره!» و در آن حال

دید که مرد خشن همچنان سویش پیش می‌اید. با خود گفت: «میخواهد مرا تصاحب کند!» لبانش با عصیت تکان خوردند: «آسیه را؟...» یکبار گفتی ترس و خمشش بهم آمیختندْ قاشی در پیشانیش ظاهر شدْ صدای بهم خوردن دندانهاش بلند شد و اندامش همچون بید در برابر باد به لرزه افتاد. آنگا پشتش را به دیوار فشد و تنفس را آرام آرام سوی پنجره کشانید. گفتی پرواز دیشبه مادرش به یادش آمده بود. وقتی نزدیک پنجره شدْ هوا را به تقلید از مادرش در سینه حبس نمود و نگاهی خشم الود از کنج چشم به آنمرد خشن انداخت آنگاه بش را زیر دندان فشد و هو گفت مثل یک پرنده کوچک و بیبال سوی مقصد نا معلومی به پرواز درآمد.

گفتی سوی سرزمین دور و نا شناخته ای بال گشوده بود سوی سرزمین دور ... دور ... شاید پیش ساره زیبا میرفت! تا به او بگوید تو راست میگفتی: زنان حق ندارند که بیرون از پیراهن آینه و عکس زندگی کنند.....» شاید آسیه به همین منظور پرواز کرده بود. فردای آن روز مردم میگفتند که: «در مکروریان اول دختری خودش را از منزل پنج به پایین پرتاب کرد و خادم دین اورا به جرم این پرواز سی شلاق زد. ختم

## محمد وزیر اخی کرخ

محمد وزیر کرخی فرزند ملا عبدالصمد در سال ۱۳۰۱ هش - در کرخ ولایت باستانی هرات چشم گشود. او دانش اولیه را از علمای محل آموخت و نوشتن خط نستعلیق را از پدرش به ارث برد. در سال ۱۳۱۷ هش- بحیث معلم در مکتب کرخ تقرر حاصل کرد.

در سال ۱۳۲۵ هش- عضو مدیریت امور خارجه ولایت هرات مقرر شد موصوف مدت چهل سال در ادارت مختلف دولتی در هرات خدمت نمود.

پس از سال ۱۳۵۷ هش- دامن هجرت گرفت و در کشور کانادا رهی اقامت افکند. استاد اخی کرخی تلاش برای حفظ آرت نیاکانش بخصوص در رشته خطاطی خدمات چشمگیری انجام داده است و کتب متعدد از دوستان را به طریقه خط نستعلیق نقش بندی و مینویسد وی هراس از دارد که مبادا این فن ظریف وطن به نسیان رفته و از میان برداشته شود آرزو دارد تاریخ باستانی هنر وطن را به اخلاق خود بیادگار بگذارد.

استاد اخی کرخی یکی از منور ترین و شخصیت‌های برازنده کشور ماً اکنون در هجرت سرای شهر بنام (لندن) در کانادا بسر می‌برد. میگویند وی انسان ازوا پسند و گوشه گیر و با تقوا بوده

نمیخواهد بخاطر نام شهرت مورد بحث رسانه قرار گیرد اما هنرمندانه در خلوت اش دست بکار است و نوشتن کتب دوستان را با خط زیبا شان تحریر میدارد. وی در طول عمر پُر بارش شاهد رویدادهای تاریخی کشور بوده و خود یک تاریخ زنده کشور می‌باشد و هر آنچه دیده و شینده بقلم خود به خط نستعلیق در رشته تحریر درآورده و در آرشیف شخصی اش حفظ دارد.

استاد اخی کرخی آثار هنری بیشمار دارد آثارش را به خط خود نوشته و آن را برمی‌شماریم

اول - کتاب شرح حال و منتخبات اشعار مرحوم محمد افضل شهیر شهید هروی

- دوم - کتاب کلیات اشعار و فکاهیات حاجی محمد اسماعیل خان سیاه هروی .
- سوم - قسمتی از اشعار و شرح حال میرزا جنید الله حاذق کرخی هروی .
- چهارم- کتاب شرح حال مخفی بدخشانی تعلیقات داکتر شهرانی.
- پنجم - زندگینامه میرزمان الدین عدیم شغنانی بدخشانی.
- ششم- قهرمان کوهستان نائب سالار عبدالرحیم خان اثر استاد خلیلی.
- هفتم - اشعار استاد مشعل غوری هروی با مراثی و تقریظ.
- هشتم - منتخبات اشعار مرحوم حفیط الله خان الیم غوریانی هروی .
- نهم - تاریخ پسته و جنگلات پسته بادغیس و هرات.
- دهم - زندگی نامه استاد عبدالرشید لطیفی بزرگمرد تیاتر و مطبوعات افغانستان.
- یازدهم - زندگینامه منشی ملا عبدالاحمد خان هروی خطاط معروف کشور.
- دوازدهم- صیقل ایمان جلد اول - دوم - سوم و چهارم تالیف استاد مشعل .
- سیزدهم- حمد و نعمت و هجوبات ملا عبدالرحمن عاشق هروی .
- چهاردهم- راز و نیاز شمس الدین متین سلجوقی.
- پانزدهم- اشعار حاجی عبدالله شفیقی هروی .
- شانزدهم- سخنواران پرده نشین مجموعه اشعار عاطفه عثمانی هروی .
- هفدهم- شگوفایی هرات در دوره عبدالله خان نائب الحکومه هرات.
- هیزدهم- تعلیق و تحشیه برکتاب « قهرمان کوهستانی » استاد خلیل الله خلیلی.
- نوزدهم- تاریخ « سیاسی جهاد افغانستان » تالیف : علام علی آئین جلد اول و دوم.
- بیست - شرح حال حافظ حبیب الله غلچایی و اشعار عزیز الله غلچایی برادرش.
- بیست و یکم- اشعار جناب بسم الله خان ماهر هروی.
- بیست و دوم - یادی از مورخ مشهور کشور پروفیسور عبدالحی حبیبی قندهاری.
- بیست و سوم - مجموعه اشعار فیق محمد عاطفی احرای هروی.
- بیست و چهارم - اشعار و شرح حال لامع احرای هروی.
- بیست و پنجم - خاشاک مجموعه اشعار میر محمد موسی تسکین کرخی .
- بیست و ششم - منظومه سیاه موى و جلالی اثر: داکتر رفت.
- بیست و هفتم - فن اداره مجلس اثر: استاد غلام علی آئین .
- كتب که هنوز در نوبت برای هنر خطاط جناب محترم اخی کرخی خطاط معزز کشور ردیف شده اند عبارت اند از:
- اول - شهرستان کرخ و مردان نامور آن
- دوم - دیوان اشعار سید کرخی هروی .
- سوم - دیوان اشعار خلیفه رحمت تایب هروی .
- چهارم- یوسف و زلیخا و معراج نامه میرزا حاذق کرخی هروی

پنجم - شیخ صفی الدین اردبیلی .

ششم - خاطرات زندگی کاتب اخی کرخی .

برای این هنرمند گرامی کشور که طول عمر را در هنر نویسنده و خوش نویسی صرف کرده اند عمر طولانی و با صحت از بارگاه خداوند استدعا میدارم.

## استاد محمد حسین ارمان

محمد حسین فرزند محمد جان در سال 1314 هش- در شهر بازار کابل تولد گردید. فامیل محترم ارمان یک خانواده روشنفکر و هنردوست بودند و فرزندان شان را در رشته های مختلف هنری تشویق مینمودند روی همین وسعت نظر فرزند بزرگ فامیل «مرحوم محمد ابراهیم نسیم» از جمله هنرمندان طنز خوان محبوب کشور ما بودند که زندگینامه او را نیز در همین کتاب درج است در تشویق برادر کوچکش «ارمان» نقش عمده داشت. استاد ارمان حدود ده سال داشت و در کوچه با غ قاضی زندگی میکردند با مصرف ده افغانی از کوچه سنک بچه ها یک توله خرید و روزانه در کوهی خواجه صفا میرفت و به نواختن توله میپرداخت.



بعد نزد برادرش «نسیم» نواختن هارمونیه را فراگرفت سپس نزد استاد بزرگ موسیقی مرحوم فرج افندی به شاگردی زانو زد و نواختن ماندولین را آموخت در همان زمان شوق نواختن گیtar را داشت اما متاسفانه هیچ کس در افغانستان گیtar را نمیشناخت و نواخته نمیتوانست. از سال 1335 هش ارمان برای مدت ده سال یکی از آواز خوانان جوان تیاتر شهری «بلدیه» کابل بود در این مدت تحصیل خود را نیز در لیسه تجارت تعقیب مینمود.

در سال 1338 هش- از لیسه تجارت فارغ التحصیل گردید و در شرکت هواپی «آریانا» نخستین ماموریتش را آغاز نمود و بعد در آرشیف موسیقی رادیو بماموریت پرداخت . در سال 1345 هش- ریاست اطلاعات و کلتور تصمیم گرفت تا یکتعداد جوانان فارغ صنف دوازدهم را جهت تحصیل موسیقی بخارج اعزام نماید چون هنر موسیقی نظر به تعصب و ذهنیت تاریک سنتی مورد قبول مردم قرار نداشت کسی حاضر نشد تا از بورس هنری استفاده نماید استاد ارمان بالانکه بیست و پنج بهار زندگی را سپری نموده بود نظر به علاقه ایکه به موسیقی داشت با استفاده از همان بورس تحصیلی برای آموزش گیtar روانه یوگوسلاویا گردید. در این زمان ارمان جوانی برومندی بود و ازدواج کرده بود و صاحب فرزندی بنام «خالد» شده بود اما شرایط استفاده از بورس را داشت و حاضر گردید که سفر برای دانش هنری خویش داشته باشد .

او در یکی از انستیوت های موسیقی شهر بلگراد در رشته گیتار شامل شد یک سال را برای آموزش زبان سپری نمود و مدت شش سال در رشته گیتار تحصیل نمود و سند مافوق بکلوریا را بدست آورد و دو باره بوطن برگشت در اداره موسیقی رادیو افغانستان تقرر حاصل کرد. چون در آنزمان مکتب موزیک تاسیس شده بود و استادان اتریشی دوباره بوطن شان برگشته بودند برای تدریس موسیقی به استاد ضرورت داشتند وزارت معارف و اطلاعات وکتور موافقه نمودند تا استاد ارمان به لیسه موزیک تبدیل گردد اما ارمان نمیخواست از رادیو که جای هنر و فرهنگ و هنرمندان بود دور شود و در رابطه و پیوند هنرمندان با او فاصله ایجاد گردد اما پس موافقه قرار داد هنری با رادیو و بعد از نیم سال کار در رادیو مرجع دیگری که استاد ارمان میتوانست بیشتر موثر واقع شود لیسه موزیک بود و بحیث استاد موزیک پذیرفته شد و در پرورش جوانان پرداخت.

استاد ارمان بر علاوه تحصیلات موسیقی در خارج در سال ۱۳۲۳ هش - در کورس های موسیقی که توسط استاد غلام حسین و استاد فرج افندی در دستگاه رادیو کابل وقت دایر میگردید در فراگرفتن هنر موسیقی از تدریس استادان فوق نیز سود جسته بود. در زمانهایکه در تیاتر شهری «شاری» ننداری همکاری خود را آغاز کرد از جمله جوانترین هنرمندان آنوقت بود که در تبدیلی صحنه های تمثیل نمایشات با هنرمندان چون عبدالرحیم ساربان خانم پیکر «افسانه» حفیظ الله خیال پران ناته غنیمت امین الله ندا امین آشقته الفت هروی سایر هروی و دیگران به آواز خوانی میپرداختند.

استاد ارمان در زمانیکه رادیو کابل بدلیل نبود وسایل ضبط نشرات مستقیم و در پل باع عمومی موقعیت داشت اولین آهنگش را بنام «تا بکی ای مه لقا در بدم میکنی» تصنیف از سایر هراتی بود نشر کرد. در آنزمان رادیو برای هنرمندان از هر آهنگ پنج افغانی حق الزحمه میپرداخت اما ارمان ارمان هنرمند شدن را داشت بقول خودش ( شب خوابش نمیرد که فردا در رادیو آهنگ میخواند) همکاری استاد ارمان با رادیو از اینجا آغاز و ادامه پیدا کرد و با مرور زمان به ازدیاد معاش که ده افغانی فی آهنگ بود رسید. در آنوقت رادیو روزانه سه بار موسیقی نشر میکرد و استاد ارمان با موسیقی جاز تحت رهبری استاد فرج افندی و موسیقی اصیل کلاسیک تحت رهبری استاد غلام حسین آهنگ میخواند. پس از آن با رادیو قرارداد هنری با پرداخت ماهانه مبلغ چهارصد افغانی بست تا اینکه مکتب تجارت را ختم نمود. طوریکه قبل اشناه گردید اول در شرکت هوایی اریانا و بعد منحیث کارمند رسمی دستگاه رادیو کابل تقرر حاصل کرد.

این هنرمند محبوب متبسم و خوش بخورد طنز گو و حاضر جواب از جوانی تا حال در بخشهاي مختلف هنری از تیاتر بلديه گرفته تا فاکولته هنر های زیبا با هنرمندان و دانشمندان بزرگ کشور همکار بوده و از قول چند تن هموطنان دیگر حال و احوال اورا به بررسی میگیریم:

نسیم اسیر شاعر و هنرمند تیاتر شهری ننداری «تیاتر بلديه»:

«آشنایی من با محترم استاد ارمان بیشتر از پنجاه سال قبل در تیاتر شهری ننداری «شاری ننداری» آغاز گردیده است. در آنزمان صحنه تمثیل و هنرمند آواز خوان نیز صحنه یی نامیده میشدند ما باهم در یک صحنه همکار یار و یاور هم بودیم و تا اکنون دوستی ما با همان صفا

و صمیمت پا بر جاست. خانواده ارمان را باید خانواده هنر موسیقی افغانستان نام نهاد. هنر آواز خوانی <sup>۱</sup> تمثیل و نواختن «تبور دلربا» زیر بغلی هارمونیه فلوت ماندولین <sup>۲</sup> گیtar «در این خانواده از پنجه های هنر آفرین <sup>۳</sup> «مرحوم ابراهیم نسیم که او خود نیز همکارم در تیاتر شهری ننداری بود» اغاز میگردد تا جناب استاد ارمان خالد جان ارمان مشعل جان ارمان عثمان جان ارمان «برادرزاده شان» و امید قوی دارم تا نسل های بعدی خانواده ارجمند ارمان نیز رسالت این هنر والا خواهد رسید.

دوسنی من با استاد ارمان از ایام جوانی با صداقت <sup>۴</sup> بی‌آلایش و خدشه ناپذیر بوده و این محبت تحایف را با خود دارد که در دیار غربت بدان طنین دل انگیز گوش میدهم و مستفید میشوم <sup>۵</sup> افتخار دیگر که از استاد ارمان دارم <sup>۶</sup> تصنیف های ناجیز بنده را با صدای گم و گیرای خویش جاویدانه ساخته است و این جاویدانگی برمیگردد به ایام که در شهر کنه کابل زندگی میکردم و روزانه که از ماموریت بخانه میرسیدم لبخند صمیمی ارمان تمام خستگی هایم را برطرف مینمود با آنکه برایش میگفتم حوصله تصنیف سرودن نیست اما ارمان ماندولین مینواخت و من فی الفور قلم برداشته تصنیف مینوشتم <sup>۷</sup> اکثریت تصانیف مرا استاد گرانقدر با صدای خویش زمزمه کرده و در قالب آهنگ سروده است». از قول ذکریا هوشنگ :

«موسیقی یکی از بهترین هنرها دانسته میشود و عنصر اساسی فرهنگ هر ملت را تشکیل داده است. همچنان پژوهشگران <sup>۸</sup> موسیقی افغانستان را قدامت پنجهزار ساله قلمداد کرده اند زیرا موسیقی و آواز خوانی در نیایش <sup>۹</sup> عبادت در معبد و صومعه راه باز کرده و برای تجلی های مذاهب از صومعه تا دربار پادشاهان راه پیموده است..... به یقین ریاضت با نوای نی <sup>۱۰</sup> حضور موسیقی را حتمی ساخت و کسانیکه در این راه کوشاند یکی از خوبترین انسانهای میباشند که با صفا و محبت انسان و خالق عالمیان سرو کار دارند <sup>۱۱</sup> جلوه فرشته گی در جود هنرمند فرشته صفت چون «استاد ارمان» مزین این حقیقت است. » از قول استاد کهزاد :

«در سالهای 1331-1339 هش- که در تیاتر شهری ننداری در رشتہ تیاتر همکار بودم با مرحوم محمد ابراهیم نسیم و ارمان عزیز آشنایی من آغاز گردید. همان طوریکه تیاتر تجلی یک اجتماع و زندگی خانوادگی را به نمایش میگذارد <sup>۱۲</sup> همین همکاری در تیاتر بالای روابط شخصی ما نیز تاثیر مثبت بجا گذاشت. ارمان در تمثیل و بخش موسیقی این تیاتر شخص فعال بود و دوسنی همکاران با حسین ارمان یکروزه و گذرا نبوده و با همان صفا و صمیمیت تا امروز با همه پراگندی مهاجرت دوام دارد ... این سعادت نیز از هنر استاد ارمان سرچشمه گرفته است زیرا او انسان قدر شناس و با پاس میباشد که دوسنی و محبت و برادری را با چیز های دنیایی نمیفروشد و چیز دیگر که تا امروز ارمان را با همان خصلت دوست داشتنی او در دلها پایدار خاسته است <sup>۱۳</sup> شیرین کلامی اوست که با طنز های مودبانه و کلام شیرینی کابلی ادای سخن میکند. »

---

از قول محترم عبدالوهاب مددی :

---

«در شب عروسی شاهزاده احمد شاه پسر محمد ظاهر شاه از طرف وزارت اطلاعات وکلتور هنرمندان جهت کنسرت به قصر دلگشاہ فرستاده شدند ..... زمانیکه اعلیحضرت به مجلس حضور پیدا کرد و بعد از مصافحه با مهمانان بطرف هنرمندان حرکت کرد... من در گوش استاد ارمان آهسته گفتم اعلیحضرت بطرف ما میاید .... من هراس داشتم مباد کدام اشتباہ جبران ناپذیری در مکالمه باشاه از من سر زند از استاد ارمان خواستم که اندک جلو تر بباید و با شاه صحبت نماید. استاد ارمان از من پرسید چرا رنگت پریده؟... گفتم : تو کابلی هستی و من هراتی ... نشود که در حضور اعلیحضرت سخن بی جا گفته باشم ...

استاد ارمان در حالیکه لبخند پُر محبت برلب داشت گفت و راخطا نشو... هیچ گپی نمیشود. زمانیکه اعلیحضرت با ما احوال پرسی کرد و رفت و نفس عمیق کشیدم... بدین گونه با ارمان دوست و رفیق شدم و تا امروز که نیم قرن از آنشب پرخاطره میگذرد با هم صمیمی هستیم و در مرور زمان و تجارت زندگی دوستی ما عمیق تر و صمیمی تر شده است. « از قول داکتر اکرم عثمان :

«شناخت من از استاد ارمان یک شناخت ساده و بی بیخ و بنیاد نیست این شناخت از تعارفات معمولی فرار تر رفته و درونی شده است. ارمان از نظر من یک دوست ارمانی بوده و از ظرفیت بسیار عالی روحی و اخلاقی برخور دار میباشد. زمانیکه ما شنوندگان تصنیفهای غرور آفرین هنرمندان چون « نینواز » بنام [قوم افغان افتخار آسیاست - عسکر سنگین وقار آسیاست] بودیم با صدای گرم و گیرای ارمان و با دوستی و محبت صادقانه او سعادت داشتم. بعد از سپری شدن ایام مهاجرتها و بیوطنی ها سرانجام در سال 2007 میلادی استاد را در حلقه وصل فرهنگیان در « استوکلهم » سویدن ملاقات کردم. با مژده نوین ایجاد انسامبل کابل» با همکاری فرزندان خلف الصدق « خالد ارمان و مشعل ارمان» جوایز معتبر بین المللی را در سویس بدست آوردند که ملت افغانستان را سرفراز ساختند برایم خیلی سعادت بخشید.

ارمان گذشته از زحمات هنری تیاتر و موسیقی در داخل افغانستان با تاسیس انسامبل کابل خدمت بزرگ در احیای موسیقی افغانستان و یا موسیقی خراسانی انجام داده است و اکنون این انسامبل پرو بال کشوده و در مراکز اروپا و امریکا دوستداران زیاد دارد. همچنان استاد ارمان دو شاخه پربار هنری « خالد و مشعل» را به جامعه تقدیم کرده است که آنها موسقی افغانستان را برای قرنهای بعد در جامعه رنگین تر خواهند ساخت ». از قول داکتر عنایت الله شهرانی :

---

« استاد ارمان پس از مدت ده سال خدمات در هنر آفرینی تیاتر شهری « بلدیه » کابل به شهرت

رسید و در مطبوعات کشور بنام خواننده شوکی «اما تور» شهرت بسزای کمایی نمود. او پس از ختم تحصیل در رشته گیtar شاگردان زیاد در لیسه موزیک تربیه کرد همچنان همکاری استاد ارمان در ایجاد فاکولته هنرهای زیبا با من نقش سازنده ای داشت و هیچگاه در این رابطه همکاری های صادقانه او را فراموش نمیکنم.

خاطره ها از استاد ارمان خیلی زیاد است صرفا یک خاطره شیرین او را تذکر میدهم شبی در گذرگاه کابل خانه استاد ارمان مهمان بودیم داکتر فرحان به رسم شوخی برای خانم محترم ارمان گفت: «ارمان در کوچه و بازار چشم چرانی میکند» بانو عایشه خانم محترم ارمان با حاضر جوابی خیلی زیبا فرمود. «هنرمند مانند غنچه گل است هر کس میخواهد اورا بو کند».

استاد ارمان مرد سخن مهمان نواز با محبت و صدیق بوده و در نشستهای شبانه با نواختن گیtar با فرزند عزیزش خالد جان همان شب به رسم خراباتیان در مجلس چون «لسان الغیب حافظ و مجلس عرس حضرت بیدل» را اجرا کردند مجلسیان را سر و دستار نمانده بود و همه با او به پرواز آمدند بودیم در آن شب استاد ارمان از حالت اصلیش بیرون شده و روحانی گردیده بود... چنان مست در عالم روحانی بود که حضور مجلسیان را فراموش کرده بود... باورم نمیشد که این همان ارمان است که چند ساعت قبل از مهمانانش به رسم مهماننوازی با گذاشتن پیاله چای تعارف و پذیرایی میکرد...

روزی که دانشکده هنرهای زیبا تاسیس گردید خواستم بدون ضیاع وقت در ارتقاء هنرهای زیبا این نگین الماس را در محور هنر های زیبا قرار بدهم. استاد ارمان نقش فعال در مضماین موسیقی دانشکده هنر های زیبا بازی نموده است که هیچگاه تاریخ دانشکده هنر های زیبا آنرا فراموش نمیکند.



نخستین روزیکه استاد ارمان در دانشکده هنر های زیبا قدم گذاشت با من در مسایل کتفگو کرد مرا بیار کاکه های قدیم کابل انداخت. این انسان جوهر شناس پاک نیت رفیق صدیق هرگاه مرا در هنگام این اقدام بزرگ مشوش میدید برايم دلداری میداد و میگفت به زور خالق در این کار بزرگ انسانی هیچ کدام لغزش صورت نمیگیرد.

همان بود که به یاری خداوند و کمک چنین رفقای صدیق دانشکده هنر های زیبا از پرتوگاه مرگ نجات پیدا کرد و از فاکولته ادبیات جدا و به اسم پر مسمای هنرهای زیبا قد راست نمود و تا امروز در آن شاگردانی تربیت میشوند.

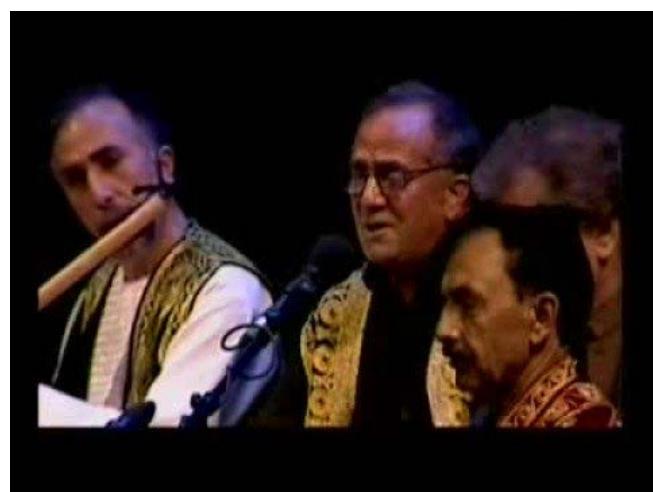
استاد ارمان در دفتر و در صنف یک انسان با معاشرت خوش برخورد و صادق بود با آمدنش در دفتر با کلام طنز و لطیفه هایش حال و احوال همه را تغییر میداد و در صنف شاگردان را با طنز های مزه دار و شیرینش می خنداند. ز ساعت که شخص در زندگی با همه مردم برخورد خوش

داشته و مردم را جز خنداندن به یاس دعوت نکند که این استعداد را بسیار کم انسانها دارند و ارمان از همان جمله انسانها معدود میباشد. من شخصاً از معرفت با استاد ارمان افتخار مینمایم. آنکه گفتهایها در باره این شخصیت بزرگ پایانی ندارد با تذکر مختصر از قول دانشمندان و هنر دوستان ناگزیرم با این معقوله که [یار زنده و صحبت باقی] این مختصر شرح را پایان بخشم.



استاد ارمان با بانو عایشه ازدواج کرد و دو فرزند بنامهای خالد ارمان و مشعل ارمان دارند. فرزندانش در دنیای هنرموسیقی افتخارات زیاد دارند. بانو مشعل ارمان را در فتو نیل تماشا میدارد او در یکی از اکادمی های موزیک کشور سویس در رشته آواز خوانی و فلوت تحصیل کرده و اکنون در یکی از مکاتب ژنیو بحث استاد موسیقی تدریس مینماید.

استاد ارمان خالد ارمان و مشعل ارمان علمبردان موسیقی افغانی در اروپا میباشند. با اظهار سپاس از سایت کابل ناته که بعضی مطالب و فتوها را به رهنمود واجازه استاد ارمان از آن استفاده برده ام و اظهار قدردانی از استاد ارمان گرامی که بند را در نوشتن کتاب آوای ماندگار زنان و یادداشت های ضروری و بسیار مطالب دیگر در کتاب حاضر یاری رسانیده است. با آنکه استاد محمد ابراهیم نسیم همکارم بود و بالاستاد ارمان رابطه از طریق هنر موسیقی نداشتم اما آنقدر با تمام همکاران ما صمیمی بود که اصلا بیگانگی نداشتیم هردو برادر از سجایایی ولای انسانی برخوردار بودند. برای استاد نسیم بهشت برین و برای استاد ارمان طول عمر سعادت و صحت آرزو میبرم.



استاد ارمان و ملنگ نجرابی

## خالد ارمان



مدد خالد ارمان فرزند استاد محمد حسین ارمان در 1344 ش - در منطقه گذر گاه شهر کابل پا بر عرصه وجود گذاشت او هنوز دو سال از بهار زندگانی را پشت سر نگذاشته بود که پدرش صد استاد ارمان جهت تحصیلات بخارج اعزام گردیدند و خالد تحت سرپرستی مرحوم (محمد اسماعیل و محمد ابراهیم «نسیم») کاکاها یش قرار گرفت و مدت ده سال دوری از پدر را تجربه نمود. مرحوم نسیم که خود یک هنرمند چیره دست کشور بود استعداد هنری را در وجودش ملاحظه کرد او را با وسائل موزیک آشنا ساخت اول به نواختن زیر بغلی آشنایی حاصل کرد زیرا خالد در ایام کودکی عاشقانه نواختن زیر بغلی «مرحوم ملنگ» تماشا میکرد و در دو سالگی نواختن زیر بغلی عاشقانه تمرین مینمود و بعد مرحوم محمد ابراهیم نسیم کاکاها یش اورا نزد غلام بنی «طلبه نواز» به شاگردی گمارید.

زمانیکه استاد ارمان بعد از ختم تحصیلات بوطن برگشت و در لیسه موزیک بحیث استاد بکار آغاز نمود خالد فرزندش متعلم صنف ششم مکتب ابتدایی او را شامل لیسه موزیک نمود.

خالد در صنف نهم مکتب موزیک قرار داشت که در مرکز پیداگوژیک فرانسه در کابل با همایی پدرس در حضور تماشچیان با نواختن گیتار دوگانه هنرنمایی کرد. استعداد ارمان جوان از همان نخستین هنرنمایی اش سرزبانها افتاد و آغاز بسیار عالی و سریع شد ساز زندگی هنری او بود. یکماه بعد از آن در تالار گویته انسسیوت کابل با همایی پدرس به اجرای کنسرت پرداخت که در این کنسرت در نواختن زیر بغلی مرحوم ملنگ نجرابی آنها را همایی مینمود. این کنسرت استقبال شایانی را در قبال داشت و بذات خود یک کنسرت موسیقی خیلی جالب با نواختن گیتار با انگشتان هنر افرین استاد ارمان و خالد جوان در میان جوانان شهرکابل هنگامه برقا نمود.

ارمان جوان مکتب موزیک را به پایان رسانید و شامل دانشگاه کابل گردید

نظر بمالحظه صفحه 281-282 کتاب ساز و آواز در افغانستان و صفحه 18 رساله هنرهای زیبایی دانشگاه کابل «ہردو تالیف داکتر عنایت الله شهرای» فاکولته هنرهای زیبا در سال 1358 هش / 1979 میلادی در تشکیل دانشگاه کابل مستقلًا بفعالیت آغاز نمود و محترمان خالد ارمان و ناصر سرمست از جمله نخستین مشمولین فاکولته هنرها در رشته موسیقی بودند نظریه لیاقت و شایستگی ایشان به بورسیهای خارج معرفی شدند. خالد ارمان تحصیل هنری را در رشته گیتار در شهر زیبا پراک کشور چکوسلواکیا به سویه ماستری به پایان رسانید. در سال 1336 هش - در یک کانکور گیتار نوازی محصلین کشورهای سوسیالیستی در چکوسلواکیا دایر گردید در جمع

یکصد و ده محصل گیتار مدل برانز «Bronz» و یک دیپلیوم افتخاری بدست آورد که تخصیص و بزرگترین موفقیت وی در سطح بین المللی بود.

در سال 1336 هش- برای دومین بار پارچه تکنوازی گیتار خالد ارمان از رادیو تلویزیون ملی افغانستان پخش گردید که هنرمندان و هنردوستان اورا مورد تحسین قرار دادند.

در سال 1364 هش- دربیست و هشتمنی کانکور جهانی گیتار نوازی که به ابتکار رادیو فرانسه در چند مرحله بر گذار گردیده بود در این کانکور از سی و شش کشور جهان یکصد و یک نفر گیتار نوازان حرفه ای اشتراک داشتند که جناب ارمان مقام اول را که حائز جایزه یک مدل طلا و شانزده هزار فرانک و یک دیپلوم و یک عدد گیتار خیلی قیمت بهاء بود بدست آورد. این هنرمند جوان بعد از بدست آوردن بیروزی های فوق الذکر از طرف ارگان هنری کشور های مختلف جهت اجرای کنسرت ها دعوت گردیده و هنرنمایی کرده است.

خالد ارمان نزد استاد بزرگ دانشگاه در چک از آزمون های نواختن موزیک شرقی و غربی موقفانه بدرآمد و نام و افتخار بزرگ برای موسیقی افغانستان کمایی کرد او توансه است تا موسیقی افغانستان را از طریق نواختن الات موزیک برای استادانش پیشکش نماید چنانچه در نواختن یک پارچه موسیقی خیلی قدیمی قبل از رنسانس اروپا<sup>۱</sup> استاد موسیقی او متوجه شده و سوال را دراین باره طرح نمود [خالد آنچه را مینوازی درک هم میکنی؟] خالد این گیتاریست پنجه طلایی افغانستان در پاسخ ارایه میدارد که [موسیقی افغانی نیز چیزهای را در خود دارد<sup>۲</sup> گرچه موسیقی یک صدایی و بسیار قدیم میباشد اما از جمله غنی ترین موسیقی است].

بقول خالد ارمان هشتاد و پنجم سازهای مروج اروپایی منشا موسیقی اسیایی دارد<sup>۳</sup> میلودی ها و مقامهای موسیقی کلیسا ای اروپا از موسیقی آسیا آمده است و این حقیقت درج تاریخ موسیقی اروپا میباشد<sup>۴</sup> یک بخش این میراث مدیون دوره ای اسلامی اندلس و جنوب ایتالیا است و به همین سبب موسیقی ششصد سال قبل اروپایی شبیه موسیقی ماست. در بخش فلکوریک موسیقی ما خیلی غنیست زیرا با الهام از میلودی عنده یی ساخته شده که موسیقی فلمینگو از نظر مقام و دور های ضربی با موسیقی ما شباهت دارد. موسیقی جنوب کشور فرانسه که شکل و تیپ مخصوص و رابطه نزدیک با موسیقی افغانی دارد<sup>۵</sup> مورد پسند خالد قرار گرفته است.

موسیقی فلکوریک افغانستان از حوزه های مختلف کشور دارای سبک و خصوصیات فوق العاده غنی میباشد که با زندگی روزمره مردم در پیوند ناگستینی قرار دارد<sup>۶</sup> حضور پیوسته موزیک محلی و فلکوریک پشتودری پشه یی<sup>۷</sup> او زبیکی<sup>۸</sup> و حوزه کابل<sup>۹</sup> هرات و بدخشنان از جمله بزرگ ترین و غنای فرهنگ است که نباید آن را با چشم کم نگیریست . سعادت ما دراین رابطه همانا تکرار مکرر و پیوند عمیق زندگی مردم با موسیقی فلکوریک است که آنرا از اماج باد «گلوبالیزم» در امان داشته است با وجودیکه در هرج و مرج جنگها دهه گذشته صدماتی در این عرصه وارد گردیده است. روی همین دلیل استاد گرامی ارمان با فرزندانش خالد ارمان<sup>۱۰</sup> عثمان ارمان و مشعل ارمان انسانبل کابل بمنظور زنده نگهداشتن موسیقی اصیل افغانستان در اروپا آغاز نمودند. هرگاه سخن از ایجاد نظام در میان باشد در برنامه های اقتصادی<sup>۱۱</sup> سیاسی و اجتماعی باید

عرصه فرهنگ از جمله موسیقی فراموش نگردد بخاطر هویت ملی هر نظام فرهنگ نقش اساسی دارد متأسفانه در نظام کنونی تا هنوز مسئولین در عرصه فرهنگی توجه مبذول نداشته اند ... همین کاستیها موجب میگردد تا هنر و فرهنگ مردمی که هویت ملی را اثبات میدارد در جهان ناشناخته باقی بماند. هرج مرج یا بازار آزاد «نیولیبرالی» در عرصه موسیقی خیلی زیاد میباشد و خطر صدمه به هویت موسیقی اصلی را در خود پرورش میدهد... موسیقی یک علم بسیار با ارزش و غنی میباشد که باید عشق به موسیقی<sup>۱</sup> اسعتماد و تحقیق و تتبّع علمی مانند سایر علوم در آن در نظر گرفته شود اما با تاسف امروز این بازار آزاد جوانان را بسوی تجارت بازاری کشانده و یک تعداد استعدادها در غبار این کساد رشد کرده نمیتواند و یا بدبختانه نابود میگردد.

ارزیابی موثر در ساختار موسیقی در کلپ تجاری وجود ندارد<sup>۲</sup> پول زمینه رشد اصلی را احتوا نموده است هنرمندان جوان کلپ های شان را جای آنکه از ارزیابی یک کمیته هنری و نظر استادان موزیک بگرانند با تادیه پول از طریق تلویزیون های شخصی آنرا پخش مینمایند که این عمل نتیجه خوب در قبال ندارد برای رشد و شگوفایی هنر و فرهنگ چهار چوب های مناسب و شرایط لازم بمیان آید.

در حال حاضر نواختن آلات غربی بخصوص گیتار و هم چنان موسیقی پاپ تیپ غربی بالیود در کشور ما مروج گردید باید موزیک غرب و شرق در یک توازن موزون با هم مخلوط گردد<sup>۳</sup> اکثریت مردم با موسیقی اصیل خود دلبستگی عمیق دارند آنرا نباید نادیده گرفت.  
زمانیکه خالد در اروپا موسیقی تحصیل میکرد و موسیقی غربی را می آموخت<sup>۴</sup> متوجه ش که موسیقی غربی برایش میگوید<sup>۵</sup> «یادت نزود که موسیقی خودت را هم داری!»

زمانیکه موسیقی انسانبل کابل هسته گذاری گردید<sup>۶</sup> آقای «جوردنی ساوال Jordi Savall» یکی از استادان و پژوهشگران معروف در پیوند های موسیقی قدیم اروپا با موسیقی شرقی و غربی میباشد با انسابل کابل همکاری خودرا آغاز کرد پیوند های موسیقی شرقی و غربی را خیلی جالب یافت. روی این دلایل خدمات بزرگ و ارزشمند جناب داکتر ناصر سرمست که ابتکار ریاست نهاد موسیقی ملی را به عهده دارند<sup>۷</sup> در گسترش موسیقی علمی افغانستان انجام میدهد<sup>۸</sup> شایان قدر دانی است.

جناب خالد ارمان در افزون تارآلله موزیک رباب اقدام بس ازنه نمودند او در این مورد چنین نوشته است: «در این باره باید عرض نمایم که تغیرات واردہ به هیچ وجه بی احترامی به رباب عننه بی نبوده و اصرار هم ندارم که رباب پیشنهادی من بهتر از رباب عننه بی میباشد<sup>۹</sup> پافشاری هم نمیکنم که دیگران حتماً این پیشنهاد را بپذیرند. این نیاز ضرورت شخصی من بود رباب عننه بی ما سه تار و چهار پرده در رباب میباشد. من پس از ده الی پانزده سال مطالعه روی رباب یک تار و 13 پرده برآن افزودم. این کار توسط یک ویلن ساز سویسی که در کار هنری خود شهرت جهانی دارد<sup>۱۰</sup> عملی شد. او فیلسوف عجیبی است نخست میخواست بداند که چرا من این تغیرات را در رباب وارد میکنم. تا زمانیکه قناعت او حاصل نشده بود حاضر نبود دست به عملی شدن آن بزند. بعد که اقدام نمود بر علاوه<sup>۱۱</sup> تغیراتی هم در درون رباب ایجاد

کرد. زمانیکه کابل رفتم ربابم را برای جناب « قادر رباب ساز » که از چندین نسل به هنر رباب سازی معروف میباشد نشان دادم و نواختم و بحث جالب داشتیم. او اجازه خواست تا کاپی از ربابم را بگیرد و برای خودش یک رباب بسازد و در عین زمان پوست اندازی رباب را نیز برایم یاد داد. حالا این را رباب را که صدای بسیار خوب و عالی هم دارد با خود دارم. رسیدن به این آرزو فرصت زیاد و تلاش خستگی ناپذیر را در برداشت اما هیچ تلاش بی نتیجه نمیباشد... نو آوری در آلات موزیک باعث رشد و انکشاف موزیک میباشد.»

خالد ارمان رابطه میان نوازنده و شخصیتش و رابطه دیگر میان نوازنده و شنونده اش را از قول استادش چنین باز گو میدارد « کسی که اقلا مسلک موسیقی را علمًا اموخته باشد یک زمان به مرزی میرسد که آنچه را ارئه میکنم برای شنونده جالب است و یا اینکه نواختن را کنار بگذارم. استادم همیشه یاد اور میشد که هرگاه صد فیصد نواخته بتوانید پنجاه قیصد آنرا برای شنونده ارائه کرده میتوانید.»

موسیقی یک علم بزرگ است تا زمانیکه در بحر این علم عرق نشویم قدیست انرا درک کرده نمتوانیم. خالد ارمان در یک خانواده هنرمند و بافرهنگ تولد و بزرگ گردید و از

قول استاد گرامی پدرش « استاد ارمان » خالد در دو سالگی به زیر بغلی نواختن حمله میکرد... واز چهار سالگی با مرحوم محمد ابراهیم نسیم « کاکایش » زیر بغلی مینواخت و از همین سن به موسیقی رو آورد. خالد ارمان همانطوریکه در یک خانواده هنری رشد یافته است یک خانواده هنری دیگر را خودش نیز تشکیل داده است و دارای فرزند میباشد.

خالد ارمان در یکی از مکاتب زنیو منحیث استاد موسیقی تدریس مینماید.

افتخار استاد خالد در سطح جامعه هنری جهانی خیلی چشمگیر است او در ساختن موزیک دو فیلم بنام

### Featur Film s

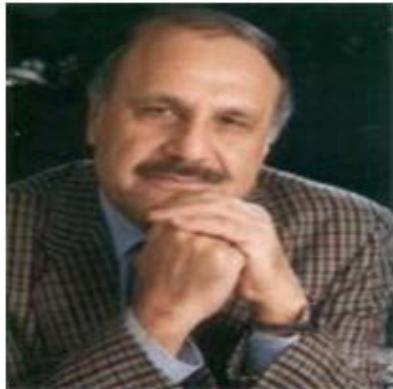
که در فستیوال فیلم جایزه بنام Cannes and Berlin

بدست آورد و هم چنان موزیک فیلم خاک و خاکستر فیلم فیلمساز معروف افغان جناب عتیق رحیمی را در سال 2005 میلادی تهیه نمود و فیلم مذکور در قطار فیلم های خوبی در فیستوال اروپایی جای مناسب بدست آورد.

درباره استاد خالد ارمان گفتیها خیلی زیاد و افتخار آمیز میباشد امیدوارم روزی خودشان در باره تجارب شان هنری شان در رشته موسیقی کتاب علمی بنگارند و هنرمندان مستفید گردند در پایان از ارسال مطالب فوق برای درج این کتاب از ایشان سپاسگزار هستم.



## محمد نسیم اسیر



محمد نسیم اسیر فرزند صوفی قربانعلی تائب در اول عقرب سال 1308- مطابق 23 اکتبر 1929 م- در گذر درخت شنگ شهر تولد یافتُ او بعد از فراغت صنف دوازدهم لیسه مسلکی تجارت در سال 1328- هش- ابتدا در بانک ملی و سپس در بانک زراعتی ایفای وظیفه نمود و بعداً در شرکت هواپی آریانا [د آریانا هوائی شرکت] تبدیلاً تقرر حاصل کرد و الی جون 1983 در وظیفه باقی ماند و در همین سال وطن را ترک گفت از سوم سپتامبر- 1983 تا اکنون که این کتاب تحریر میشود مقیم کشور آلمان میباشند وی 19 سال را در شهر بن و از ده سال به اینسو در شهر فرانکفورت آلمان با فامیلش زندگی دارد.

جناب اسیر این شاعر نازک خیال در آغاز نامه اش برایم چنین نوشت: [پیر ساخورده بی را می پرسیدم از دوران زندگی چه خاطره دارد می خندید و با تاثر میگفت: آنچه از مجموعه زندگی طولانی من در دست مانده همین لحظه است که آنهم چون صرصر از کف میرود و جز حسرت چیزی باقی نمی ماند. زندگی پُر از عروج و نزوله من بیرون این محدوده نیست اما تلاشهای زندگی و علاقمندی خاص در بخش‌های هنری و فرهنگی راه های دیگری را در برابر من گشوده است]

با اظهار سپاس از این شاعر بلند مرتبت<sup>\*</sup> شخصیت هنری و فرهنگی و انسان متواضع که بندۀ کوچک چون «من» را زده نوازی کردند<sup>\*\*</sup> میپردازم به افتخارات هنری ایشان. زمانیکه در بانک ملی افغان شامل وظیفه گردید همکاری قلمی خویش را در بخش‌های ادبی در جراید و مجلات کابل آغاز نمود و اکثراً اشعار انتقادی وی در انیس و مجله ژوندون و پشتون رغ به نشر میرسید و علاوه‌تاً نسبت همین ذوق هنری در درامه ها کنفرانس‌ها از زمان مکتب اشتراک داشت و بعد در تیاتر شاروالی کابل آنزمان «شهری ننداری» درکنار هنرمندان تیاتر قرار گرفت<sup>\*\*\*</sup> بعداً دوستان از هنرمنیابی او مطلع گردیدند بجای تشویق مورد طعن و نیشخند بعضیها قرار گرفتند. در آنزمان افکار سنتی و جامعه سر پوشیده و چشم و گوش بسته در سایست محافظه کار دولت افغانستان هنر موسیقی<sup>\*\*\*\*</sup> تیاتر و دیگر مشغولیت های هنری فقط بر یک طبقه ئ خاص ارتباط داده میشد از جمله هنر موسیقی و عامل آنرا خراباتی و سازنده و هنر تیاتر را «ننداره چی و مسخره ها» مینامیدند که خوشبختانه امروز از هنر موسیقی قدر میشود مگر با تاسف در آن دوران از تشویق و قدردانی سراغی نبود.

نمایشات در شهری ننداری و در تیاتر های مربوط وزارت اطلاعات و کلتور که بنامهای «کابل ننداری و موسیقات آرت دراماتیک » مسمی گردید<sup>\*\*\*\*\*</sup> به اساس ذوق هنری یک تعداد هنرمندان فداکار وطن دوست که واقعاً میخواستند که جامعه چشم و گوش بسته را از طریق این مکتب

اجتماعی و هنری بیدار سازند و کم و کاستی های جامعه را انگشت گزارند و ملت را آگاهی بدهند<sup>\*</sup> مورد حمایت همه جانبه دولت وقت قرار نمیگرفت<sup>\*</sup> نمایشات از تئاتر سانسور شدید حکومتی گذر مینمود زیرا تاریخ بشريت نشان دهنده افتخارت<sup>\*</sup> بشر دوستانه هنر و هنر نمایی تیاتر در هر کشور بوده و مبارزه علیه بی عدالتی از همین تیاتر آغاز گردیده است و نتایج آن در اثر رزمات و از خود گذری نویسنگان<sup>\*</sup> اکتوران زمان برای ملتها آسودگی ببارآورده است. فرهنگیان در هر کشور خدمات قابل قدری در بیدار ساختن ملت های فقیر جامعه انجام دادند.

زمانیکه جناب اسیر در جمع هنرمندان شهری ننداری پیوست<sup>\*</sup> مرحوم عبدالرشید جلیا مسئول<sup>\*</sup> دایرکتوری آن تیاتر بود<sup>\*</sup> تازه واردان را از نظر استعداد مورد آزمون قرار میدادند و در درامها نظر به استعداد برای شان نقش داده میشد که جناب اسیر میخواست در نقشهای کمیدی حصه داشته باشد<sup>\*</sup> بعداز سهم گیری دریک نمایشنامه مورد تشویق و نواش استادان بزرگ و شخصاً مرحوم جلیا قرار گرفت. بعداً در کمیدی عجب خان و رجب خان را که خود نوشته بود با مرحوم حمید جلیا و هنرمندان دیگر به نمایش گذاشتند که با نقش آفرینی مرحوم حمید جلیا که از جمله کمیدین های معروف آنوقت بود<sup>\*</sup> و دیگر هنرمندان و شخص «اسیر» مورد استقبال مردم قرار گرفت. در درام کمیدی بوت کهنه اثر شادروان سید مقدس نگاه اسیر نیز در ردیف هنرمندان عالی جایگاه خودرا یافت و مورد استقبال هنر دوستان واقع گردید با آنکه مردم عوام هنرمندان را صحنه یی صدا میزدند اما در هر حال از نمایشات بخاطر یک لحظه ایکه برای شان خوش میگذشت<sup>\*</sup> استقبال میگردند و همین شیوه استقبال شان بود<sup>\*</sup> مگر افراد چیز فهم پیامی نویسند درام و هنر نمایی هنرمندان را درک مینمودند چون روحیه حاکم در جامعه نسبت به هنرمندان چندان نیک نبود<sup>\*</sup> مردم عوام از هرنقطه نظر نمایشات را می پسندیدند زیرا پیام سریع البیان در آن نمایشات محسوس نبود پیامها در سخنان کمیدی ماهرانه گنجانیده شده بود که افراد با سواد آنرا درک مینمود و بس . نمایشات در آن زمان اکثراً توسط مرحوم استاد عبدالرشید جلیا<sup>\*</sup> بعد احمید جلیا<sup>\*</sup> شادروان سید مقدس نگاه<sup>\*</sup> استاد یوسف کهزاد<sup>\*</sup> و بعضاً توسط خود هنرمندان نوشته و یا از منابع خارجی ترجمه میگردید و تحت نظر و رهنمایی مرحوم استاد جلیا که مرد خلیق و مهریان بود دایرکت میشد و نمایشات آن زمان توسط کارمندان ادارات و دوایر دولتی که اندیشه روشنگری داشتند تمثیل میگردید<sup>\*</sup> هنرمند ان حریفی که از تدریس هنرهای زیبا فارغ شده باشند<sup>\*</sup> وجود نداشت.

با تأسف آنقدر مردم پابند فرهنگ سنتی بودند که اصلاً خانم ها در تیاتر حضور نداشتند<sup>\*</sup> کرکتر زنان را جوانان فداکار وطن در تیاتر با تغییر لباس و پوشش مکیاژ و تغییر لهجه تمثیل مینمودند و استعداد و فدا کاری آنها در خور ستابیش میباشد<sup>\*</sup> مهارت شان خیلی عالی بود که تماشاچیان اصلاً متوجه نمیشدند که این کرکتر زن است یا مرد.

جناب اسیر از سال (1328-1338) هش- مدت ده سال همکاری دائمی با تیاتر در کشور داشته است و همکاران آن زمان را تا حدود که در حافظه داشتند چنین معرفی کردند: مرحوم استاد عبدالرشید جلیا<sup>\*</sup> مرحوم حمید جلیا<sup>\*</sup> مرحوم در محمد سایر هراتی<sup>\*</sup> مرحوم محمد اکرم نقاش<sup>\*</sup> مرحوم استاد سید مقدس نگاه<sup>\*</sup> مرحوم امین الله ندا<sup>\*</sup> و برادر کوچکش حفیظ الله ندا<sup>\*</sup> استاد محمد یوسف کهزاد<sup>\*</sup> محمدنعیم رفاه<sup>\*</sup> محمد ولی طیفی<sup>\*</sup> یار محمد فراز<sup>\*</sup> محمد عظیم فایز<sup>\*</sup> شهید عبدالله عادل<sup>\*</sup> مرحوم سید نظیف مرؤت<sup>\*</sup> در

بخش موسیقی مرحوم استاد فرخ افندی مرحوم استاد سلیم سرمست مرحوم استاد نیگیالی<sup>\*</sup> غلام سخی صمیم عبدالحکیم و هنرمندان که در وقفه های صحنه درام به آواز خوانی میپرداختند عبدالرحیم ساربان محمد ابراهیم نسیم سید احمد هلال که اکثراً آهنگ های کمدی و انتقادی را می سرود محمد عیسی نوا استاد محمد حسین ارمان خانم پیکر افسانه و یا جلوه و بعضاً مرحوم پران نات غنمت و دیگران بودند.

جناب نسیم اسیر که از همان آوان جوانی به سروden شعر علاقمند بودند اشعار زیاد سروده اند و دارای دیوان میباشند بخش اول اشعارش تحت عنوان «فریاد اسیر» طبع گردیده است و بخش دو اشعارش اماده طبع میباشد اشعارش اکثراً حماسی میباشد و خوش نیز اشعار حماسی را دوست دارد این هم نمونه کلام این شاعر شیرین سخن.

### کله مناره

رفته سوار ها ز کف اعتبارها  
یاد آنکه بود ما همه را اختیارها  
چون ما کسی نبود به پا استوارها  
هر جازبانه میزد و هردم شراره ها  
مارا بخون نشانده همین هم جوارها  
تخم بدی فشانده درین شوره زارها  
نه ز دوستی نشانه و نه از دوست دارها  
هم خانه نیش می زندم همچو مارها  
وارونه میرود رقم کار و بارها  
افتاده تا به گردن مردم مهارها  
تو بار خویش دور کن از جمع بارها  
در دور ما نبود چنین گیر و دارها  
آنجا به قتل عام کند افتخارها  
یکشهر شهر مرده و شهر مزارها  
یکشهر شهر کرته و شهر ازارها  
اویخته به کوچه ویس کوچه دارها  
ایینه ء مکدر و تاریک و تارها  
با مردمی برآمده دود از دمارها  
گردیده زنده دوره ء کله منارها  
ره گم کنند و جمله بپالند غارها

کنون پیاده ها شده یکسر سواره ها  
کس اختیار خویش ندارد درین زمان  
مردانه تکیه بر خود و بر اعتبار خویش  
یاد آنکه شور و شعله ء آتش زبانی ام  
از دور دست شکوه ء شکایت نمیکنم  
غیر از گیاه هرزه نموی نکرده است  
شیرازه اخوت و یاری گستته است  
تا از لباس عافیتم دور کرده اند  
گردد به رنگ دیگری این چرخ نیلگون  
مهر و عطوفت از همه جا رخت بسته است  
بر بردباریم چه حسد میبری رقیب  
یا واجب الوجود چه دوران خود سریست  
جمعی در انقیاد به فرمان اجنبی  
گردیده شهر کابل ما شهر مردگان  
یک شهر شهر خفته و از یاد رفته ای  
یکشهر شهر وسوسه و شهر ترس و بیم  
یکشهر شهر سوخته و رنگ باخته  
یکشهر شهر آتش و خاکستر است و دود  
یکشهر شهر تیغ و ترور و سنان و تیر  
در روز باز پرس «اسیر» این ستمگران  
م. نسیم «اسیر»

جولای 1999 م- شهر بن آلمان

## عبدالله افغانی نویس

در هر برگه این کتاب مطالب فرهنگی با کمک بی شاییه دوستان و دانشمندان گرانقدر از گذشته های دور و تا جاییکه یاداشت های را در دسترس داشتند جمع آورده شده است. ایکاش همه رویداد های تاریخی فرهنگی کشور را تاریخ در سینه فراخش حفظ میداشت تا بدست رس ما قرار میگرفت در این راستا از برادران گرامی «سادات» که خود و یا پدر شان شاهد روى داد های تاریخی بوده اند و یا اسناد که در دست شان قرار داشته است بنده را در تکمیل این کتاب یاری رسانیده اند صیمانه سپاس گذارم.

وقتیکه سخن از زبان و فرهنگ افغانستان در میان باشد خود بخود نام عبدالله افغانی نویس و کار نامه های سترگ او مطرح میگردد. این مرد بزرگ کی بود؟ و چه خدمات مبتکرانه به ادب و فرهنگ ما انجام داد. اگر آثار ماندگار این استاد ادب (دری و پشتو) نمیبود ما مجبور میبودیم تا دریافت معانی کلمات را تنها به کمک یک لغت نامه ها و قاموس نامه های دیگران دریابیم. یاد آوری از چنین شخصیتها در واقع پاسداری از فرهنگ ملی ماست.

عبدالله افغانی نویس فرزند ما محمد معروف «به عرض بیگی» در سالهای آغازین قرن بیستم در گذر اچکزایی های شهر کابل تولد شد. «ما محمد» از نویسندهای مشهور در دربار امیر عبدالرحمن خان و سپس در دربار امیر حبیب الله خان سمت ریاست دفتر اورا به عهده داشت وی یعنی پدر افغانی نویس از ولایت لغمان و مادرش ازوایت کابل بود. بدین ترتیب زمینه آنرا برایش فراهم ساخته بودند که خواندن و نوشتن هر دو لسان پشتو و دری را از آوان طفویلت نزد پدر و مادر خود فرا گیرد. سپس علوم متدالول را از علماء و فضای روزگار خود بخصوص دوستان پدرش فرا گرفت. تا اینکه برای بقای شغل نویسنده ای آماده شده و در عهد سلطنت امیر امان الله خان شروع بکار کرد.

افغانی نویس انسان منور بود و احساس عمیق وطن پرستی داشت. افکار او در زمان امانی و مشروطه خواهی قویاً نصیح یافته بود. بخاطر موضعگیری های خردمندانه و عاقلانه او به مردم بود که سردار محمد هاشم صدراعظم او را منحیث همکار خود در دفاتر صدارت تحمل نتوانسته و به زندانش انداخت. بازداشت او در زندان- معرفت و روابط او را با زندانیان مشروطه خواه بیشتر ساخت. فغانی نویس از مشروطه خواهان و سایر زندانیان چیز های زیادی آموخت که نه تنها در صحبت هایش بلکه در آثارش همیشه بازتاب دارند که برخی آن از جانب حکومت های وقت مصادره شده و برخی آن طی یک سانسور شدید قبل از چاپ در مطبعه دولتی کابل از نشر باز ماند.

تقریظ های منتشره شده نه تنها مولف را به بررسی گرفته اند بلکه توجه خوانندگان را به شخصیت برجسته‌ی او نیز جلب مینماید.

افغانی نویس مؤجز و پر محتوی و عام فهم صحبت میکرد از لغت پرانی و فضل فروشی نفرت داشت و خاطرات دلخراش و شادی آفرین را که از برخورد رژیم های افغانستان در برابر مردم ناشی میشد بدون هراس و بطور آموزنده بیان میداشت. او اسناد و یادداشت های خود را در یک

اریش منظم نگهداری میکرد و از آن آرشیف شماری از نویسنده‌گان بهره برده اند و برخی از آنها در آثار خویش منحیث مأخذ خاطر نشان ساخته اند که سند مربوط به موضوع یاد شده در آرشیف شخصی مرحوم عبدالله افغانی نویس وجود دارد.

افغانی نویس انسان پویا و کوشابود که حتا در اخیر عمر که توانمندی جسمی او به تقلیل می‌آفتاد مگر میخواست تحقیقات وسیع همه جانب و ارزشمند خود را پیرامون «سر برآورده‌های افغان» تکمیل و بدست نشر بسپارد. با چنین یک اثر او میخواست تا شخصیت‌های افغانستان را که در عرصه‌های مختلف سر برآورده بودند بمعرفی بگیرید یاداشت‌های او هیچ عرصه را از نظر نیانداخته بود و شامل بخش‌های مذهبی سیاسی اقتصادی اداری نظامی هنری سپورتی و اجتماعی میشد. یادداشت‌ها و اوراق جمع‌آوری کرده‌ی او در این راستا به هزار‌ها صفحه میرسید ولی زندگی وفا نکرد تا افغانی نویس به جمع‌بندی و نشر این آثار سودمند نایل آید.

جناب «میر عنایت الله سادات» درآوان جوانی از صحبت‌های جناب افغانی نویس معلومات فراوانی پیرامون تاریخ نوشته نا شده‌ی قرن گذشته افغانستان شنیده است که در در این اواخر بعضی از آگاهان آنرا قلمی می‌سازند. افغانی نویس دوست نزدیک «میر عزیز الله سادات» پدر محترم عنایت الله سادات بود و در نزدیکی منزل شان اقامت داشت.

#### آثار طبع شده افغانی نویس :

اول : قاموس پشتو! لغات هر زبان پایه و اساس آن زبان را می‌سازد درک دقیق لغات و استعمال بجا و مناسب آن موجب می‌شود که خوانند و یا شنونده مطلب را با همان زیبایی و زیرکی آن بفهمد. اکثر لغات چندین معنی دارد و بنا بر موارد استعمال معانی از هم متفاوت را ارائه میدارد. قبل از آنکه افغانی نویس قاموس پشتو و دری را تکمیل و تدوین کند هیچگاه در کشور ما لغات پشتو معانی آن به دری ترجمه و بطور یک قاموس تنظیم و تربیت نشده بود. این کمبود توجه افغانی نویس را بخود جلب کرد و بنابر انگیزه مردم دوستی و عشق او به فرهنگ مردمش دست بکار شد تا این خلای بزرگ فرهنگی از میان برداشته شود در این زمینه کار قبلی وجود نداشت بنابراین تنظیم آن هم آسان نبود و سالهای زیاد عمر او بخاطر جمع‌آوری و ردیف بندی کلمات سپری شد.

آنچه که بنام قاموس پشتو شهرت یافته است تنها لغت‌نامه پشتو نیست بلکه این قاموس در عین وقت ارائه کننده «لغات دری به پشتو» نیز می‌باشد. به عباره دیگر این از لغت‌نامه هردو لسان در یک جلد است. آماده سازی این اثر در حقیقت نه تنها خدمت بزرگ بخاطر شناسائی پشتو زبان‌ها از ادب دری است بلکه دری زبانها را به شناخت معانی کلمات پشتو و فراگیری دقیق زبان پشتو قادر می‌سازد.

بنابراین این اثر بی‌نهایت مفید بنام قاموس پشتو نمی‌تواند بازگو کننده محتویات دو جوانب آن باشد. لذا بهتر می‌بود اگر این اثر بنام قاموس پشتو - دری مسما می‌شد. اینکه قاموس مذکور در جهت سویه دانش و عرفان گویندگان هردو لسان خدمت نموده است جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست. اما اینکه ابتکار تدوین کنند این در آن عصر و زمان کم بها داده شود چیزی جز بی‌خبری و یا نادیده گیری از تاریخ معاصر ادبی ما نمی‌باشد. زحمات که افغانی نویس بخاطر

تهیه و تنظیم این قاموس شخصاً متحمل شده است با است دولت همان وقت منحیث حامی و راه کشای فرهنگ افغانستان انجام میداد و گروپی از محققین را توظیف میکرد تا این وظیفه ملی را به اسرع وقت به سر میرسانند ولی متاسفانه زمامداران آنزمان به چنین نیاز های فرهنگی وقوع نمیگذاشتند.

سالهای بعد وقتی این اثر تکمیل شد و اداره «دپشتون تولنه» مصارف چاپ آنرا به عهده گرفت و اثر موصوف در سه جلد اماده طبع شده بود.

جلد اول آن سال در 1335 هش - و جلد دوم و سوم آن در سال 1336 هش - در مطبوعه دولتی به طبع رسید.

کتاب قاموس پشتون جایزه اول طبوعاتی را که در انوقت بنام «جایزه آریانا» موسوم بود نصیب افغانی نویس نمود.

دوم : پیش گفتار ناشر ! لغت عامیانه فارسی «دری» افغانی نویس چاپ دوم موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ سال 1369 منظور از این لغات عامیانه اصلاحات مروج در میان مردم میباشد. اگر این لغات جمع آوری و در قید تحریر نیاید به مرور زمان شمار از آن مورد اسفاده قرار نگرفته و فراموش میشوند. در زبان عامیانه‌ی امروز مردم افغانستان لغات دست نخورده «دری اصیل» رایح و متداول است. اما در مکالمه و محاوره ایرانیان این اصطلاحات شنیده نمیشود طبیعی است که در لغات عامیانه‌ی فارسی افغانستان اصطلاحات از السنه دیگر با شندگان این سرزمین رسوخ نموده است که منشاً و برخاست آنهاز هم متفاوت اند.

بناؤ جمع آوری و تنظیم ان در قالب لغت نامه کاری آسان نبود. افغانی نویس در هر کجايی که اقامت گزیده و یا در هر گوش و کناری که سفر کرده است اصطلاحات را شنیده و آنرا یادداشت نموده است حتی در زمان که زندانی بود از زندانیان و زندان بانان اصطلاحاتی را میشنید که حین تدوین اثرش آنها را از یاد نبرده و در زمرة اصطلاحات عامیانه مندرج ساخته است. اوتمام گویش ها و لهجه های مروج در وطن ما را مورد مداقه قرارداده و چگونگی بکار برد هریک آنها را جستجو و معنی دقیق آنرا انتخاب نموده است. نحوه گویش و بیان اصطلاحات ایجاب میکرد تا تمام لغات خطاطی شده و تاکیدات صوتی برآن علاوه شود. این مأمول بوسیله ماشین تایپ برآورده شده نمیتوانست بناؤ متن آماده شده آن به یکی از خوش نویسان و ادب شناخته شده کشور (مولانا خسته) محول شد تا انرا قلمی نماید. نگارش لغات نامه عامیانه کاری سهل نبوده و مانند کلمات ادبی در یک قالب معین تحریر نمیشد باید بطور مثال «س» و یا «ص» در جهت نوشتن «نصوار» و یا «نسوار» بکار گرفته میشود که از نظر ادبی حرف «س» درست میباشد. ولی در لغات عامیانه «ص» تحریر یافته است.

سوم لغات عامیانه فارسی در مطبعه دولتی شهر کابل در 1338 هش - در (564) ص - طبع شد. بخاطر ارزیابی و تثیت نیاز به نشر این کتاب ریاست مستقل مطبوعات - کمیسونی را مرکب از ادبی شناخته شده کشور توظیف نمود تا نظر شان را پیرامون چاپ کتاب ارائه

بدارند. اعضای کمیسون به این نظر توافق نمودند که اثر مذکور «کتابیست مفید مهم و جامع و در نسخ خود یکتا و ممتاز میباشد.

بناؤ کتاب باید طبع و با جایزه مطبوعاتی مورد تقدیر قرار گیرد»

در صفحات آغازین کتاب «لغات عامیانه فارسی» «قضاياها و برداشت‌های پیش‌کسوان ادب و فرهنگ افغانستان در مورد اهمیت کتاب و زحمات پربار مؤلف جا داده شده است بیجا نخواهد بود به نقل قول مختصر هریک از انها در این کتاب که از فرهنگ وادیيات بحث میدارد جهت اکاهی خوانندگان گرانقدر تقدیم گردد.

شاد روان افغانی نویس قبل از آنکه کتابش را برای نشر در اختیار ریاست مستقل طبوعات بگذارد، آنرا به دانشمند عالی مقام و یکی از چهره های معروف «جبش مشروطه خواهی» میر سید قاسم خان سپرده بود تا نظر استادانه و قضایت خود را در زمینه ارائه بدارد. میر سید قاسم خان از زحمات افغانی نویس تمجید کرده و اقدام نشر چنین یک مجموعه را ضرورت تاخیر نا پذیر دانست. و افغانی نویس از این شخصیت همیشه به مثاله الهام بخش و رهنمای خود یاد کرده است همچنان مرحوم عبدالهادی داوی که منحیث یک سیاستمدار و مشروطه خواه در نزد مردم شهرت نیک و جایگاه خاصی دارد در مورد کتاب او اینطور مینویسد:

تالیف این کتاب تشیبی است مفید و مبتکرانه و ذخیره ایست قمیتدار از لغات و تعبیرات لهجهء فارسی افغانستان. این کتاب غالباً قدمی اولی است که در راه اذخار لغات و تعبیرات تکلمی وطن برداشته است و مولف را در جمله پایونی رها (طراح و پیشگام) درآورده است.

استاد ملک الشعرا عبدالحق بیتاب مینویسد: کتاب فرهنگ تکلمی و عامیانه حقیقتاً اثربود بی سابقه که در اثر تتبّع واستقرارء بمدت مدیدی بوجود آمده و از تالیف گذشته به سرحد تصنیف رسیده بنا براین از حیث ارزش قابل جایزه درجه اول مطبوعاتی میباشد. این یک دکشنری با اسلوب تازه و جدید برای شایقین است.

استاد خلیل الله خلیلی اینطور مینگارد:

چند ساعت مروار این اثر نفیس مرا بی اختیار بر آن آورده که مولف گرامی را در زحمتیکه در این مجموعه برخویشتن گرفته تهییت گویم و این کار خسته را تحسین.

اعضای کمیسون عبارت بودند از :

عبدالوهاب طرزی، محمد ابراهیم خلیل داکتر عبدالاحمد جاوید، محمد حسن فهیمی، محمد حیدرژوبل و ضیا قاری زاده نگاشتند تبع و سعی مولف در این طریق مظہر دلچسپی و عشق وی به استقلال ادبی کشور ماست، لغاتی که در این کتاب گرد آورده شده تنها محاوره عوام نیست بلکه در آن بعضی کلمات نیز دیده میشود که در آثار استادان و گویندگان باستانی این کشور موجود بوده و در مروار زمان نویسندگان متاخر آنرا از ناشته های خود افگنده مگر مردم در محاورات خویش آنرا نگهداشتند اند باید متذکر شد که کتاب لغات عامیانه فارسی هم دریافت جایزه آریانا را نصیب مولف خود نموده است.

مقالات که از قلم افغانی نویس در جراید و روزنامه ها کشور بچاپ رسیده هم اندک نیست او مقالات زیادی را بدست نشر سپرده که به هر دو لسان پشتو و دری منتشر گردیده است. وی

در عهد شاه امان الله خان همکاری خود را با جراید آغاز کرد در جراید و روزنامه های سراج الخبر «امان افغان»، ائیس<sup>۱</sup> اصلاح آثار زیادی از این بزرگمرد فرهنگ و ادب به نشر رسیده است. تعداد از این نوشته ها مانند جمع آوری و معرفی «لندي» های پشتواز اهمیت زیاد بر خوردار بوده و برای تحقیقات نویسندها معاصر یک منبع با ارزش فرهنگ ملی ضرور بود. با این یاد آوری در حقیقت از فرهنگ ملی خویش پاسداری مینمایم.

اقوام روزگار به فرهنگ زنده اند - قومی که گشت فاقد فرهنگ مردمیست با یاد اوری مختصر از فعالیت های فرهنگی این انسان فهیم که از دانشنامه ادب فارسی «جلد سوم» انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران<sup>۲</sup> تهران سال 1378-هش-طبع رسیده صفحه 103 و همچنان از یادداشت های مختلف که جناب میر عنایت الله سادات برایم گسیل داشتند در اینجا گنجانیده است.

## بشر افغانی

دکتور محمد بیشرافضلی در سال 1940 م- در شهر کابل تولد شده و از 1946 - 1958 م- دوره مکتب را در لیسه غازی به انجام رسانیده و بعداً شامل فاکولته طب کابل گردیده است. در سال 1961 م- با استفاده ازیک بورس تحصیلی عازم عراق گردید و در دانشگاه بغداد رشته طب را آغاز نمود اما نسبت و خامت اوضاع سیاسی و کوتاه ای پیغم در بغداد دوباره بوطن برگشت. در سال 1966 م- بار دوم در رشته طب عازم اتحاد شوروی گردید و دانشکده طب را به سویه تخصص به انجام رسانید. جناب افضلی در سال (1976) م- از اتحاد شوروی بوطن برگشت و بصفت داکتر و استاد در دانشکده طب ولایت ننگرهار و همزمان به



حيث سرتیپ شفاخانه آنچاه انجام وظیفه کرد.

در سال (1978) م- در انسٹیتو طب کابل منحیث استاد و همزمان بحیث داکتر نسایی و ولادی در شفاخانه مستورات مقرر گردید و اجرای وظیفه نمود. در سال (1980) م- بحیث استاد و مدیر عمومی محصلان انسٹیتو دولتی طب کابل و در سال (1981) م- با استفاده ازیک بورس تحصیلی سازمان صحی جهانی در رشته طبابت ععنوی چینایی و اکوپنکچر عازم کشور چین گردید و در شهر پیکنیک پتحصیل ادامه داد. در سال 1982 م- بحیث معاون فاکولته طب کابل و استاد طب وقاوی و اجتماعی منصب و در سال 1984 م- با استفاده از بورس صحی جهانی برای مدت شش ماه جهت ارتقای سویه در رشته طب وقاوی و اجتماعی به ماسکو سفر کرد. داکتر افضلی در آوان دوره مکتب عشق و علاقه به هنر موسیقی سپورت ادبیات و رسمی و همچنان ترجمه آثار نویسندها بزرگ را داشت و به نوشن اشعار نیز دست یازید.

جناب افضلی نمایشنامه های زیاد برای اطفال در کابل ننداری به نمایش گذاشت و همچنان نمایشنامه هایش از طریق رادیو افغانستان نیز به نشر رسیده است.

یکتعداد نوشته ها و اشعارش در روزنامه ها و مجلات کابل مانند انسُ اصلاح مجله کهول اخبار پیام و در خارج از کشور در مجله کلبرگ در آسترالیا جریده درد دل افغان در امریکا اخبار کلمه در شهر هامبورگ جرمنی و همچنان تعداد زیاد و بلگاهای افغانی به نشر رسیده است.

دکتر افضلی در کابل از ترسیم تصاویر کارتونیک و ترجمه نمایشنامه «ازدواج» اثر گوگول جایزه مطبوعاتی را خذ نموده است وی به چندین لسان مانند جرمنی روسی عربی و فارسی دری و پشتون سخن گفته میتواند. او در سال 1345 - هش- باخانم ایلزا که از کشور اتریش جهت تحصیل در رشته تیاتر موزیکال به خارکوف آمده بود آشنا گردید و ازدواج کرد.

حاصل این ازدواج دو فرزند بنامهای (ادوارد و سوزانه) میباشد فرزندانش ازدواج نموده اند و جناب افضلی درای پنج نواسه میباشد.

آثار افضلی: به تعداد بیست نمایشنامه و دو کتاب در رشته طبابت عنعنوی و کتاب سومی «مجموعه از نمایشنامه و داستانها» که مشترکاً با همکاری همسر عزیزش ایلزا افضلی در سال 2012 م - در کابل اقبال طبع یافت و هر سه کتاب شان را برای «نگاره» اهدا نموده اند با اظهار سپاس از ایشان برای خوانندگان عزیز یادآور میشوم که از تحقیقات سودمند دکتر افضلی در رشته طبابت عنعنوی باید مستقید گردد.

جناب افضلی در سرودن اشعار از سبک شعر سپید و یا شعر نو استفاده مینماید. زندگی وی با همسر عزیزش خانم ایلزا افضلی انقدر مسعود میباشد که هر بار با خانمش صحبت کرده ام گمان برده ام او تازه عاشق افضلی گردیده است چنان با محبت افغانی از دکتر یاد آوری مینماید که فکر میشود او هنوز هم در خارکوف و در مرحله عاشقی قرار دارد همچنان جناب دکتر افضلی نیز به خانمش احترام فوق العاده داشته و به حقوق و آزادی نسوان و هنرمندان تیاتر احترام و تیاتر را چون خانه خود دوست دارد.

دکتر افضلی در پایه گذاری و ایجاد تیاتر اطفال و نمایشات برای اطفال و نوجوانان در سال 1361 هش- 1982 م- در چوکات کابل ننداری همکار بسیار نزدیک با پوهندوی زلیخا اکرم نورانی و خانمش بوده است در همان سال پوهندوی زلیخا نورانی و خانم ایلزا افضلی هر دو منحیث استاد در دانشکده هنر های زیبای دانشگاه کابل ایفای وظیفه مینمودند و بسیار نمایشنامه های جالب جناب افضلی در همان سال در کابل ننداری به نمایش گذاشته شد.

محبت مرز نمی پذیرد و عشق هیچگاه کهنه نمیشود چیزی که اساس زندگی بران استوار است و سعادت بار میاورد احترام جانبین ترک تعصب نژادی جنسی و زبانی میباشد. این دو انسان هنر پیشه از تمام این صفات بر خوردار میباشند. خانم افضلی با آنکه زاده سرزمین اتریش بوده اما چنان افغان اصیل و صادق میباشد که برای افغانستان میگرید... و قلبش همیشه برای آن سرزمین میتپد و آرزو دارد یکبار دیگر آرامش بر قرار گردد دوباره با همان فرهنگ پربار افغانی در میان دوستان افغانش و هنرمندان تیاتر و استادان هنر های زیبای دانشگاه کابل زندگی را از سرگیرد. برای این زوج هنرمند سعادت های بیشتر آرزو میدارم.

## ناصر امیری

دکتور ناصر امیری در سال 1327 هش-در شهر هرات زاده شد. دبستان و دبیرستان را در همان شهر به پایان رسانید در سال 1345 هش- شامل دانشکده زبان و ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل گردید و در سال 1349 هش-در رشته زبان و ادبیات فارسی پیروزمندانه فارغ گردید. او در سال 1350 هش- به کشور ایران رفت و در در دانشکده زبان و ادبیات و علوم انسانی شامل و در نخست دانشنامه فوق لیسانس و سپس دانشنامه دکترا را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه تهران بدست آورد.



جناب داکتر امیری در رادیو افغانستان نوشتن و تهیه برنامه هفتگی «سرود هستی» را که به معرفی شاعران و اشعار آنان اختصاص داشت که قبلاً توسط استاد محمد اصف فکرت انجام میشد برعهده گرفت. در همین زمان به عنوان خبرنگار روزنامه ملی انبیس و مجله هفتگی ژوندون نیز ایفای خدمت نمود و صفحات شعر و ادب این دو نشریه را تحت نظر داشت.

داکتر امیری در همان زمان برای هنرمندان بزرگ چون حفيظ الله خیال<sup>\*</sup> عبدالجليل زلاند<sup>\*</sup> دیگران تصنیف و ترانه مینوشت و تصانیف او را هنرمندان خوب کشور در قالب آهنگ سروده اند. در زمان اقامت در ایران مدت ده سال در بخش تالیف (فرهنگ تاریخی زبان فارسی) که به سرپرستی داکتر پرویز نائل خانلری<sup>\*</sup> استاد معروف دانشگاه تهران تالیف میگردید کار نمود و همزمان در (گروه ادب امروز) رادیو و تلویزیون ملی ایران<sup>\*</sup> به عنوان نویسنده و دستیار شاعر شناخته شده ایران محترم (نادر نادرپو) مصروفیت داشت و برنامه ای (قدمها و قلمها) را مینوشت. اشعار و مقالات داکتر ناصر امیری در نشریات معتبر درونمرزی و بیرون مرزی افغانستان و ایران اقبال چاپ یافته است.

جناب امیری در اکتوبر سال 1985 - با همسر و دو فرزندش «غزل و علی» از ایران به کانادا مهاجرت کرد و در شهر ونکوور اقامت گزیدند. وی از دانشگاه بریتانیا کلمبیا به دریافت گواهینامه در رشته های حقوق و مشاورت ظفرمند گردید و برای سازمانهای کوناگون و از جمله اداره [ایکال آید و لافاندیشن] به صفت مشاور و مدافع حقوقی کار نمود و مدت ده سال در کالج ونکوور به تدریس صنوف و ترجمه ای حقوقی پرداخته است.

او همچنان در نوشتن بعضی مطالب دانشگاه «ایرانکا» که از سوی دانشگاه کلمبیا نیویارک به انگلیسی چاپ شده است سهم داشته است. وی بحیث عضویت مدیره شماری از سازمانهای کانادایی<sup>\*</sup> مدافع حقوقی مهاجرین و پناهندگان و نیز بنیاد فرهنگی رودکی کار کرده و بیش از دو سال سرپرستی تلویزیون آریانا را که اینکه تلویزیون کاروان تغیر نام کرده است<sup>\*</sup> به عهده

داشت. جناب امیری در حال حاضر دفتر مهاجرتی «رومی» را در کانادا اداره مینماید و بیشتر روز گارش در خلوت و خاموشی دور از هیاهوی میگذرد.

در باره شخصیت فرهنگی و ادبی جناب امیری دانشمندان بزرگ زبان فارسی سخن گفته اند که بقول جناب داکتر پرویز نائل خانلری استاد دانشگاه تهران {داکتر ناصر امیری یکی از آگاه ترین نمایندگان فرهنگ است. او سالها در نقش «سفیر آزاده افغانستان در ایران» به ویژگی های هنر اینسوی مرز را به انسوی مرز باز شناسانده است. (گلچین) در هر نشست و هر برنامه درفش ارجناک زبان را بر آفراشته و نگاشته هیاهوی مرز افغانانه براین سپیده زار یگانه غبار بنشاند و از همین رو هنگامیکه نادر نادرپور نیز میگوید :

«داکتر ناصر امیری همکار وفادار و دانشمند من است.» میدانم سخشن چه وزنی دارد. در ویران سرای سیاست بازی و سیاست زدگی که با درد و دریغ هر کس و ناکس میخواهد پنهان از چشم مردم سنگ سنگین تری در کفه دلخواه ترازوی خویش بگذارد اما داکتر امیری با فاکت های آگاهی فرهنگی فرا میرسد تا معادله «برابریها و نا برابریها» را نشان داده باشد. اندک قبل از سال دوهزار داکتر امیری مهمان و سخنران بنیاد رویکی در بیرون مرز با کاوش نیکویی در گنجینه ادبیات چندین سده زبان فارسی یکایک نمونه ها را برشمرد و آشکار نمود که قلمرو ادبیات مستعمره لشکر گشایان فرماندهان و قهرمانان جنگی نبوده است و نمیتواند باشد.

«داکتر گلچین».

هوادج شعر فارسی میرفت تا از هزاره ای اول عبورکند و تا حاصل ده قرن را با آناتیکه سر از گریبان گهن فرهنگ در دهه ای چهل قرن حاضر برآورده بودند اهدا نماید و دهه آرامش قبل از طوفان بود درهمه ساحات رشد و در کشور ما سیر بطی داشت که تاثیر پذیر از سیستم محافظه کار وابسته بود. در این وابستگیها واژه نیز در بند بود که گذشته‌ی پربار شعر فارسی را زیر ضربه رشد زبان که نتیجه‌ی منطقی رشد ملت هاست از بستر طبیعی دور میافتد طوریکه استعمال واژگان مجوز مخصوص داشت که این اصول تا امروز بشکل ظالمانه حاکم است.

در دهه چهل که شمایل نوگرایی و تغیر نیز در این مسیر می‌زید به شعر خسته و تکرار و مکراتات تلنگری وارد میشد و نهال نوگرایی در این خطه‌ی سنگلاخی در تلاش رویش بود. آوازه ای شعر نو و نیمایی از مدت زمانی با کندی راه بسوی مرزهای سیاسی میکشاند و جوانان پویا در این زمینه طبع می‌آزمودند و تحول واژگانی را پیوسته به گذشته ادامه میدادند تا شعر ما به هویت درخور نایل آید. مطبوعات تاب گنجایش سیلاب سرازیر شده از تحولات فکری را نداشت ولی با اصرار عده ای محدودی از این نوگرایان گاه گاهی تن به نمایش کارهایی از دست مجبور میشدند و اشتیاق خوانندگان و شنوندگان شعر جدید را تحریک میکرد و گذشته ازان بازار بحث و جدال برق بودن و نبودن این شیوه جدیدی را گرم میکرد که خود جدالیست در راه ورزیدن «ا» «اندیشه و تکاپو دهه ای چهل دهه ای آموزش جستجو نوگرایی و همه پی آمد هایش مورد سؤال و مردم که چشم به افق های نوین داشتند. بکریم عرصه سیاسی که چه شد ولی در عرصه ادبی و بخصوص شعر قامت بلند چند شاعر اندیشمند متیر نمایان گردید. شهرت شعر های با قابلیت و ظرفیت متفاوت از استاد خلیلی آیینه تبلور گشت و شکفت آفرید و

آوازه شعر نیما و یا شعر نو از آنسوی مرز ها بیشتر به مطبوعات و مجالس شعر راه گشود. زمزمه های نوینی را شاعران یک سر و گردن بلند تر در فضای تختیر شده ای ادبیات کشور آغازیدند که یکی از این بلند قامتان پیشو ناصر امیری بود که با همراهان و عیاران<sup>\*</sup> شیوه جدید را پیش گرفت که مدعیان وارث شعر کلاسیک فارسی آنرا آسان گرایی تلقی میکردند و پرویزن «2» اذهان تحجری شان این شعر راه عبور نداشت. اوزان منقلب شده سوزه متحول و استعاره و تصویر از جنس باfte با اندیشه و درون گرایی و مهمتر از همه انقلاب در واژه که رشد برق زبان ما را تضمین میکرد.

در عرصه ادبیات سرکوب شده جوانان به آنچه رنگ و بوی تازه داشت<sup>\*</sup> میگرویدند. شعر این دوران در کالبد ادبیات ما نفس تازه میدمید و بارور میشد<sup>\*</sup> جناب امیری در این راستا میرفت تا از مدعیان این گرایش نوین باشد. او که اوج حادثه را دیده بود با فریبا به یاری دل و اندیشه میشناخت وضع نا هنجار اجتماعی باعث شد فریادش رنگ ببازد و فریادیان دیگر به او نپیویندند.

ورزیدن -- کوشیدن و یا کاری را پیاپی کردن  
پرویزن -- غربال کردن  
تحجر -- سخت شدن<sup>\*</sup> مانند سنگ

ولی به اساس معقوله معروف «تنها صدایست که میماند» فریاد امیری ماندگار و او با آرمان بزرگ<sup>\*</sup> با آب واژه ای آگاهی که در جویبار آینه جاری بود راه بسوی کعبه جدا کرد و با فریاد همنوایی یاران<sup>\*</sup> عیاران<sup>\*</sup> مقصود را خانه<sup>\*</sup> خدا ساخت.

چشم انداز این مسافرین گلهای تلخ بیابان بودند<sup>\*</sup> ره توشه راه آزادی گردید. حق است اتفاق افتاده و اتفاق افتادنیست<sup>\*</sup> مگر «بین شکوه شگفتن» را که بدیع ترین پدیده طبیعت است و ایمان به این امر مسلم زندگی را از ورطه فسردن و مردن می رهاند. بخوان ترانه گفتن را که گفتن در پیوستگی زبان<sup>\*</sup> گستالت را مانع میشود بلی امیری ترانه ای گفتن<sup>\*</sup> پیام شاعرانه اش را ابلاغ کرد که در گفتن شگفتن است. چنانچه امیری میگوید:

از چاه از نهایت تاریکی بیرون آی = با گونه فراخور خورشید صبحگاه  
خطابش به انسان<sup>\*</sup> نه تنها انسان در بند<sup>\*</sup> اسیر جهل<sup>\*</sup> اسیر استبداد<sup>\*</sup> بلکه ذات انسان است که زمینه عروج دارد<sup>\*</sup> ما را متوجه امکانات بی نهایت میسازد که میتوان به مدارجی به گونه خورشید صبحگاهی طلوع کرد

امیری مدت چهل سال از ادبیات کشور غیابت داشته ا او مطرح ترین شاعر دهه چهل کشور بود<sup>\*</sup> در این اواخر خودش چراع عشق را ازدست رفته میبیند<sup>\*</sup> و از زندگی مهاجر خویش شکوه دارد<sup>\*</sup> ولی سرمیست از نشه شعر راه می پیماید. داکتر امیری را برق میتوان مستحکم کننده پیوند فرهنگی<sup>\*</sup> ادبی و زبانی بین کشور های افغانستان و ایران گفت.

او در باره سفر استاد خلیل الله خلیلی به شیراز میگوید: {نیم قرن پیش استاد خلیل الله خلیلی بنابر دعوت روان شاد علامه بدیع الزمان فروزانفر که یکی از مولوی شناسان بزرگ روزگار بود<sup>\*</sup> به

ایران آمد. در این سفر استاد خلیلی به زیارت آرامگاه «حافظ و سعدی» به شیراز رفت و در هوا پیما نیکه او را به دیار خواجه پرواز می داد<sup>۱</sup> این ادبیات زیبا را سرود که ابیات را در دانشگاه شیراز نیز خواند:

پیک گلزار دلم<sup>۲</sup> پیغام یار آورده ام  
صد بهار جان فرا من در گذر آورده ام  
رازهای بسته نهفته<sup>۳</sup> آشکار آورده ام  
حرف بسیار است<sup>۴</sup> من در اختصار آورده ام  
غمگساری را حدیث غمگسار آورده ام  
ته نشین از جرعه<sup>۵</sup> «لایخوار» آورده ام  
شعر رنگین همچو لعل آبدار آورده ام  
در خرابات مغان چندین بهار آورده ام  
این گل الفت که من از نوبهار آورده ام  
از نهال دوستی صد گل به بار آورده ام

مزده ای شیراز<sup>۶</sup> من بوی بهار آورده ام  
گربهار آورده زین سان نرگس و نسرین و گل  
از «حديقه» ز «گلستان» وز سنایی سوی «شيخ» رازهای با شیراز دارد رازهای معنوی  
غزنه با شیراز دارد رازهای معنوی  
ملت ایران و افغان غمگساران همند  
مزده ای یاران که من درد کشان عشق را  
از بدخشان دل شوریده به شیراز حسن  
شور برس<sup>۷</sup> شعر برلب<sup>۸</sup> گل بدامن<sup>۹</sup> جان به کف  
امن است از برگریز حادثات روز گار  
شادمان از بخت خوشیم کاندرين گلزار نوق

این همه نمونه کوچکی است از رابطه دیرین نوآوران افغانستان و ایران و نشانه دیگر از دل بستگیهای معنوی میان دولتی که روزی یک ملت بودند. در واقع دو ملتی که اینک بnamهای متقاوت ایران و افغانستان شناخته میشوند در داخل مرزهای جغرافیائی مستقل و مشخص زندگی میکنند روابط و پیوند مستحکم معنوی<sup>۱۰</sup> ادبی و زبانی به درازای عمر دارند.

این رابطه دیرینه با یک شعر اغاز نمیشود بلکه روابط انسانی عاطفی میان «آدمیزادگان» است هیچ ربطی به روابط دولتها ندارد به همین دلیل دو رویی<sup>۱۱</sup> دو رنگی<sup>۱۲</sup> مکر و حیله<sup>۱۳</sup> دروغ و ریا که ویژه سیاست پیشگان است به دور میماند.

ایرج میرزا چه نیکو میگوید: سیاست پیشه مردم حیله سازند = نه مانند من و تو پاک بازند . روابط مردمی که اکنون در کشورهای افغانستان

ایران<sup>۱۴</sup> تاجیکستان و چند کشور دیگر منطقه<sup>۱۵</sup> که شامل حوزه ایران باستان میشوند و همه به یک فرهنگ و ادبیات واحد تعلق دارند و دارای زبان و مذهب واحد نیز میباشند.

چنانکه در دایرالمعارف فارسی چاپ فرانکلین اشاره شده است نخستین قبایل آریائی در آغاز به مناطق ذیل مهاجرت کردند:

یک - ماد ها در شمال و غرب ایران  
دو - پارس ها در حنوب ایران

سوم - هیرکانیان<sup>۱۶</sup> در آسترآباد

چهارم - پارت ها در خراسان



امیری با همسر و فرزندانش

پنجم - آریانها در مجاورت رود آریوس یا هریرود در هرات  
ششم- درانگیان در شمالغرب افغانستان که (طبق کتبه های داریوش سرزمین انان تا سیستان و زرنگ) امتداد داشت.

هفتم - آرخوتیان در ناحیه رود هیرمند (این کلمه به اشتباه هلمند تلفظ میشود)  
هشتم - با کتریان در دامنه های شمالی کوه هندوکش تا جیحون که مرکز ایشان بلخ بوده است.

نهم - سغدیان در ناحیه ی کوهستانی میان سیحون و جیحون (نام این دو رود خانه چنانکه در متن فارسی آمده «آمودریا و سیردریا» است و امورا دریای پنج هم میگویند).

دهم - خوارزمیان در واحه‌ی وسیع خیوه.

یازدهم - مازگیان در کنار رود مرغاب در بادغیس.

دوازدهم - ساکارتیان در زاگرس شرقی.

اگر بخاطر داشته باشیم که شهر های هرات قندهار بلخ هیرمند «هلمند» مرغاب و بادغیس ولایات باستانی افغانستان امروز را تشکیل داده است.

هرگاه داستان زال و روتابه از شاهنامه فردوسی را بخاطر بیاوریم : زال پسر سام با روتابه دختر مهراب کابلی ازدواج کرد و نتیجه این پیوند خجسته جهان پهلوان رستم قهرمان بود.

طبق روایت شاهنامه داستان از این قرار است که زال بسوی کابلستان میرفت و مهراب کابلی پادشاه کابل به دیدار او رفت زال از هیکل و برز ویال مهراب خوشش آمد و او را ستود در این میان یکی از سران زال اشاره میکند که مهراب دختری دارد که به زیبایی مانند ندارد.

این دخترک زیبای کابلی «دختر پادشاه کابلستان» هوش از سر زال ربود و سرانجام زال با او ازدواج میکند رستم که حاصل این ازدواج است در راه کابل زاده میشود و رستم نیز با تهمینه دختر پادشاه سمنگان (که یکی از ولایات افغانستان امروز است) ازدواج میکند که سهراب نتیجه این ازدواج میباشد.

بدین نتیجه می بینیم که روابط و پیوند های عافطی و انسانی مردمیکه امروز بنام ایران و افغانستان شناخته میشوند از مرز های تاریخ فرا تر میرود. وقتیکه سخن از شعر فارسی و فرهنگ مشترک بمیان میاید مرزهای سیاسی فرو میافتد .

اهل ذوق و فکر و اندیشه در افغانستان ایران و تاجیکستان صرف نظر از داشتن تابعیت سه گانه کشور های مستقل از شعر شاعران گذشته و معاصر و از شیرینی کلام فارسی یکسان لذت میبرند. می بینیم که در بسیار مساجد و مکاتب کودکان خواندن و قرائت را از بستان و گلستان سعدی و دیوان حافظ آغاز میکنند. در هنگام خواندن شعر روکی خیام مولوی فردوسی نظامی سنائی ناصر خسرو نظایر آنان کسی به سراغ شناسنامه تابعیت گذرنامه محل تولد و وابستگی های قومی و مذهبی آنان نمیرود. موضوع فرهنگ مشترک میان کشور های مطرح شده فوق موضوع تازه نیست محققان و دانشمندان و شاعرا در این باره بیشتر سخن گفته اند که در ایجاد سخن را مختصر میسازم. روان شاد داکتر پرویز ناتل خانلری استاد ممتاز دانشگاه تهران مقالاتی در باره فرهنگ مشترک نوشته و بعد ها کتابش تحت همین عنوان آرایش طبع یافت. وی

ابراز نگرانی از انحصار طلبی فرهنگ و زبان مشترک بر اقوام مختلف در شکوفایی فرهنگ مشترک تاکید میورزیده مینویسید: ما وارث فرهنگی هستم که از قدیم ترین زمانهای تاریخی در قسمت بزرگ از آسیا انتشار داشته است. اقوامیکه در چند کشور آسیائی پراگنده شده اند سازنده و مالک این فرهنگ میباشند. اقوام این فرهنگ پربار و زبان شرین فارسی زیر فرمان حکومتهای متعددی بسر برده اند اخلاف جزئی در زبان میان مردم همیشه وجود داشته است اما متفکرین و دانشمندان همیشه خودرا به فرهنگ واحد منسوب میدانند. سی و چند سال قبل داکتر خانلری در مقدمه کتاب «نمونه شعر فارسی دری» از جناب ناصر امیری را توسط بنیاد فرهنگ ایران بچاپ رسانید همین موضوع را مکرر کرد و نوشت:

[فارسی دری میراث گرانبهایست که مردم های وسیعی در آن شریک اند ادبیان و نویسندگان تاجیکستان افغانستان و شبه قاره ای هندوستان در استواری پایه های قدرت امپراتوری مقدس فرهنگی به همان درجه سهیم میباشد که ایرانیان اند.]

پاسداری از این میراث بزرگ معنوی در جهان آشفته سامان به ماده گرائیده ای امروزی واجب عنی است که دست تاریخ بردوش فرزندان این کشور ها نهاده است وظیفه اخلاقی نویسندگان و متفکران قلمرو زبان دری این است که از حال و کردار یک دیگر بی خبر نمانند و با هر ویسه و در هر فرصتی نتیجه ابداعات خویش را در این زمینه به معرض استفاده و قضاوت دیگران بگذارند و بیرون از مرز های سیاسی نگران مرزهای معنوی و فرهنگی باشند.

کشور همسایه عزیز ما افغانستان یکی از مراکز بالنده و گسترش زبانیست که امروز ایرانی تاجیک و افغان بدان سخن میگویند و قرنها زبان رسمی وادبی و فرهنگی کشور پنهادر هندوستان نیز بوده است. داکتر خانلری در بحثی زیر نام «همسایگان ناشناس» که در همین کتاب فرهنگ مشترک طبع شده است<sup>۱</sup> میگوید [میان ما و افغانستان جز یک خط مرزی فاصله ای نیست هردو ملت یک زبان و یک دین داریم اما یکل نیستیم من هرگاه چهره نجیب و مهرانگیز یک افغان را می بینیم و آهنگ دلنشین فارسی او را میشنویم میل دارم سر به زیر بیندازم<sup>۲</sup> گویا در نگاه پرمحبتش گله ای هست بزبان حال میگوید برادر عزیزم مرا کم می شناسی و کم دوست داری .... نگرانی نسبت به سرنوشت زبان فارسی محدود به دانشمندان ایرانی نیست نویسندگان و دانشمندان افغانستان نیز در باره سرنوشت آینده این زبان شیرین ابراز نگرانی دارند.]

مرحوم محمود طرزی متفکر و نویسنده و سیاستمدار افغانستان که او را بحق پدر مطبوعات نوین خوانده اند نیز بیش از هشتاد سال پیش مقاله‌ی در باره زبان فارسی در جریده سراج الخبر نوشته و از محدود شدن تدریجی این زبان در مرزهای ایران و افغانستان بدین گونه اظهار نگرانی کرده است. «زبان شیرین فارسی را یکی از زبان‌های مهمه عالم اسلام گفته است که بعد از زبان دینی عربی یک رکن بسیار عالی زبان اسلام را تشکیل میدهد. زبان فارسی در تمام قطعه ایران افغانستان و منحیث زبان بودنش در ماورالنهر و هندوستان معروف و متدائل میباشد. چون زبان شیرین بیان فارسی را که زبان ماست زبان رسمی دولت و مجموعه ای مقدسه ای افغانستان است به این بی بضاعتی و بی سرمایگی علوم و فنون درحال حاضر می

بینم از جوش حسرت یک نا امیدی در خود حس میکنم این زبان یک وقتی در تمام قطعه آسیا علم افزار جهانگیر بود در این وقت روز بروز راه تنزل و فراموشی را پویان میشود.

یکرمان از نهر گنگ تا به دریای سفید «قسطنطنه» حکمرانی داشت در این وقت تنها در خاک ایران و افغانستان خزیده و یکدم به آنسو نمینهد.

مرحوم طرزی می آفزايد : در خاک پاک وطن عزیز ما تنها اقوام افغانی الاصلی که زبان شان «پشتو» میباشد نیستند بلکه اقوام که زبان شان فارسی است نیز به کثرت مقیم هستند که از اصل اجزای ملت افغان محسوب میشوند. مردم کابل واکثر ولایات ولسوالی ها شهرهای بزرگ نائب الحکومه نشین ها علی الا کثر به زبان فارسی متکلم هستند. در عموم دفاتر و محکم رسمی دولتی زبان فارسی از آغاز تاسیس و تشکیل یافتن حکومت مستقله ای افغانیه به درجه اول راسخ گردیدند که تبدیل و تحويل آن خیلی مشکل است . زبان دربار و خاندان سلطنت خواه در سلطنت سدوزائی درانی و خواه در وقت حکومت محمد زایی ها همیشه فارسی بوده و هست. در اینجا باید توضیح بدهم که منظور مرحوم طرزی از اقوام افغانی الا صل پشتون ها هستند و نکته مهم دیگر که بدان باید دقت شود اینست که مرحوم طرزی هیچوقت زبان افغانستان را زبان دری نگفته و مکرر زبان (فارسی) خوانده است.

بالنکه خود طرزی پشتون بود اما سخنانش حقایقی را به روشنی بیان میکند این کلمه ای پشتودر زمان او نشاخته شده است «فارسی بوده و هست» و تمام خاندانهای سلطنتی افغانستان که خود پشتون هم بودند فارسی سخن میگفتند.

استاد عین الدین نصر استاد دانشگاه کابل زیر عنوان امان های واژه آفرینی در زبان فارسی دری نوشته است : دیدگان زبان شناسی و انسان شناسی ارزش قابل است نه به مرز شناسی سیاسی .... و در زبان شناسی آنانیکه این حقیقت را نادیده می انگارند به دیده نفرت می نگرد و شیوه را هنگام دو زبان جدگانه میدانیم که رابطه افهام و تفہیم در میان ان بریده شود در آنصورت زبان نیستند. زبان فارسی دری و تاجیکی سه نام برای یک زبان و آن همانا زبان همگانی فارسی است. بدینختانه که دست بیگانگان در جدایی و تجزیه فارسی به انتخاب سه نام مداخله بسیار دارد که اثرات آن دامنگیر جامعه فارسی زبان خواهد شد.

دکتر نصر می افزاید دانشمندان و روشنفکران و فرنگ دوستان واقعی و فرزندان اصیل این مادر معنوی یعنی زبان فارسی در پرتو دموکراسی و برمبنای حقوق بشر بر وحدت زبانی بکوشند و با حفظ احترام به دیدگاه مرز های مختلف فرهنگ دیرین و آن کاخ بی گزند فروضی را باز سازی نمایند.

علامه استاد صلاح الدین سلجوqi در کتاب «افکار شاعر» خویش مینوسيد:

ممالک ایکه با این زبان (یعنی زبان فارسی ویا دری) (تکلم میکنند) ممالک جدگانه میباشند که یکی از ما به اشتراک هائی که دارد شعر و ادب است و نباید ما نیز در اختلافات فرهنگ بیفزائیم . اگر هند و افغانستان در فارسی تفاوتی دارند نباید تقاوتها و اختلافات را در اشعار سراغ نمود چه اشعار تنها وسیله ایست که به آن اشتراک دارند و اگر اختلافاتی را میخواهند که بین آنها بجویند

هزاران منشاء دیکر موجود است اخلافات را بوسیله زبان<sup>۱</sup> شعر و ادب لاقل تخفیف نمود. بدختانه در راس حکومت های افغانستان اشخاص مغرض قرار داشته اند که بین زبان شیرین فارسی خط مرز و جدایی کشیده اند اما لا اقل دانشمندان و شاعران ایران که ادعا دارند زبان فارسی زبان اصلی انانست و یا دانشمندان و شاعران افغانستان که ادعا مینماید زبان دری زبان متعلق به افغانستان است باید بدانند که حقیقت چیزی دیگریست که از ادعاهای هردو کشور بعيد است.

در دایرالمعارف فارسی<sup>۲</sup> فرهنگ معین دری را تعریف کده اند که زبان دری و یا فارسی دری که در عهد ساسانیان به موازات پهلوی رایج بوده پس از اسلام با از دست دادن زبان پهلوی در ایران<sup>۳</sup> زبان دری زبان رسمی و در باری بوده است که همین زبان کنونی ایران نیز میباشد. پس با نقل قولهای داشمندان فوق ایران و افغانستان نشان داده شد که هردو زبان دری و فارسی یک زبان بوده و در سه کشور تکلم میگردد و مهد پرورش و گسترش زبان شیرین دری و یا فارسی دری خراسان قدیم میباشد.

با آنچه گفته آمدیم شخصیت ها و دانشمندان چون داکتر ناصر امیری و چون خانلری در افغانستان و ایران وجود دارند که زبان را وسیله تکلم و افهام و تفهم مشترک داشته در غنای ادبی آن صرف نظر از مزهای سیاسی تلاش بخرج میدهند.

چونکه در گذشته نیز شعراء بزرگ در اشعار شان مشترک بودن زبان دری و فارسی را آشکارا بیان کردند ... و مثال های زیاد داریم. شعر بدنه اصلی هنری و ادبی هر زبان است<sup>۴</sup> در سرزمین ما در قرنهای قبل از اسلام و بعد از اسلام رایج بوده است و نیکان ما در آفرینش آثار هنری در زمینه موسیقی<sup>۵</sup> نقاشی<sup>۶</sup> مجسمه سازی<sup>۷</sup> و انواع کارهای دستی دیگر توانائی داشتند. مثلاً بت های بامیان که جز از میراث فرهنگی بشر خوانده شده که بدختانه با دست ابلیسان آدم نما<sup>۸</sup> متعصب کوردل «طالب» بخاک غلطید و صد ها مجسمه خورد و بزرگ دیگر از دستان هنر آفرین نیاکان ما بجا مانده بود که ذوق مجسمه سازی و یا تتدیس گری اجداد ما را نشان میدهد. همچنان در هنر نقاشی در تاقکهای بامیان و نقش های که در تخت جمشید و تخت رستم بجا مانده ذوق هنری قبل از اسلام نیاکان ماست.

پس از اسلام آثار معماری هنرمندانه مدارس و مساجد و مناره<sup>۹</sup> کاشی کاری<sup>۱۰</sup> خطاطی<sup>۱۱</sup> خوشنویسی<sup>۱۲</sup> میناتوری و بخصوص میناتوری استاد کمال الدین بهزاد هروی و نیز تذهیب کتاب های ادبی و دینی بیانگر عشق مردم به هنر و ادامه راه اجدان شان در زمینه هنر و فرهنگ است. بدختانه که پس از حمله اعراب به سرزمین ما و بعداز آنکه نیاکان ما به دین اسلام مشرف گردیدند<sup>۱۳</sup> هنرمنایی مانند رقص<sup>۱۴</sup> موسیقی<sup>۱۵</sup> نمایشنامه نویسی<sup>۱۶</sup> مجسمه سازی<sup>۱۷</sup> و حتی<sup>۱۸</sup> شعر نیز مورد هجوم تبلیغاتی اعراب قرار گرفت و با افسون اینکه شاعران را مردم جاهل و گمراه مینمایند<sup>۱۹</sup> همه این هنر ها با بی مهری حاکمان و سرداران بی فرهنگ عرب در قرن اول اسلام بر سرزمین ما و کشورهای مجاور ما ظالمانه حکومت کردند<sup>۲۰</sup> بازار هنر و ادب رونق و گرمجوشی نداشت. اگر شعری سروده و یا کتابی نوشته میشد باید به زبان عربی نوشته میشد. در اثر این تهاجم و تعصّب نا خردمندان اعراب بطور مثال کتاب «الابنیه عن الحقایق الا رویه» در حدود یکهزار سال

پیش توسط خواجه علی موفق هروی که در روزگار خود یگانه طبیب و گیاه شناس بود<sup>\*</sup> نوشته شده که خوشبختانه از گزند روزگار در امان مانده است. این کتاب به زبان فارسی سلیس و روان نوشته شده و واژه های ناب فارسی در آن فراوان بکار رفته است مگر کتاب نام عربی دارد. کلمه پژشک برای اولین بار در همین کتاب بکار رفته است. اما دیگر هنر ها چون موسیقی<sup>\*</sup> مجسمه سازی و نقاشی از چشم پنهان نمیماند ممکن بود هنر شناور نباشد و هنرمندان مجازات مشید که با این بیت زیبای حضرت حافظ شیراز اصل جهالت اعراب برملا میگردد.

در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی = خرقه جائی گرو و باده و دفتر جائی وقتی که به این مقطع شعر رسید و گفت :

گرمسلامانی از این است که حافظ دارد = وای اگر از پس امروز بود فردائی این حدیث چه خوش آمد سحرگه میگفت = بر در میکده ای با دف و نی ترسائی حق باید گفت که شعر فارسی به عنوان والا ترین هنر در میان مردم ما در دوران قبل و بعد از اسلام جلوه کرده و برازنده ترین فرهنگ معنوی ما را میسازد از آثار حمامی گرفته تا مفاهیم والای عرفانی و انسانی<sup>\*</sup> پند و حکمت و زیباترین اشعار و داستان های عاشقانه را در اشعار فارسی میتواند یافت که وجه عده اشتراک مردم افغانستان ایران و تاجیکستان است.

دانشمند گرامی «امیری» اشعار شعرای فارسی را تحلیل و ارزیابی کرده میگوید که اشعار به تنهایی خود یک نمایشنامه فشرده است و اگر مفاهیم گسترده ای که اخوان و نادر نادرپور در دو بیت شعر به کمک نیروی و تسلط خود بر زبان بصورت مختصر بیان کرده اند<sup>\*</sup> گسترش و شاخ و برگ دهیم میتوان آنرا به نمایشنامه تبدیل کرد به همین ترتیب هریک اشعار از شاعران متقدم و متاخر مانند حکایات مثنوی مولانا بزرگ بلخ حالات تمثیلی دارد<sup>\*</sup> داستان های عاشقانه لیلی و مجنون<sup>\*</sup> شیرین و فرهاد<sup>\*</sup> ویس و رامین<sup>\*</sup> رودابه و زال<sup>\*</sup> بیژن و منیژه<sup>\*</sup> هفت پیکر و امثال آن را از داستانهای منظوم فارسی نام برد.

اشتراک دین مردم افغانستان با ایران و تاجیکستان نیز سایقه طولانی دارد<sup>\*</sup> از آثار باقی مانده یک آتشگاه که در حدود هفتاد سال پیش در شهر بغلان که جز از تخارستان قدیم بود کشف گردید<sup>\*</sup> پیداست که مردم آن در حدود 2500 سال قبل زردهشی بوده اند. بنابر روایت گشتاسپ نامه دقیقی بلخی زردهشت پیامبر ایران باستان نخستین بار دینش را برگشتاسپ شهريار ایران که مرکز حکومتش بلخ بود<sup>\*</sup> نمودار کرد و گشتاسپ نیز دین او را پذیرفت.

مردم ایران و افغانستان اشتراک فرهنگی دارند جشن سده<sup>\*</sup> مهرگان و نوروز در زمان محمود و مسعود تا زمان تیموریان در هرات برگزار میشد و اکون نیز جشن نوروز برگزار میشود و تنها مهرگان بطور رسمی در افغانستان برگزار نمیگردد اما برای اهل فضل و فرهنگ خیلی عزیز است که تجلی آنرا در ادبیات شعرا می بینیم :

آنچه از این بحث زیبای ادبی فرهنگی اموختیم<sup>\*</sup> اینست که با پیروی از دانشمندان و بزرگان خط مرز و جدائی را که بین ملت هایکه باهم فرهنگ زبان<sup>\*</sup> موسیقی<sup>\*</sup> آثار هنری مشترک دارند<sup>\*</sup> خط بطلان کشیده و زبان و فرهنگ را تحت شعاع سیاستهای شوم و فتنه برانگیز قرار ندهیم برخلاف در غنامندی آن کوشای باشیم.

## استاد اولیر

استاد اولیر فرزند سید احمد خان در سال 1303 هش- 1933 م- در قریه «سولی» شهر پشاور دیده به جهان گشود. وی از کودکی به هنر موسیقی آشنایی پیدا کرد و با موسیقی بزرگ شد. اولیر الی صنف ششم را در پشاور جهت فراگیری تعلیم و تحصیل مکتب رفت و در کنار دروس مکتب هنر موسیقی را با نواختن هارمونیه و آواز خوانی نزد استاد جعفر علی خان شاگردی کرد و فرا گرفت.

استاد اولیر پدرش را در کودکی از دست داد و از مهر و ناز نعمت پدر محروم گردید و در دامان خانواده کاکایش تحت پرورش قرار گرفت. بعد از چند سال مادرش نیز با کاروان عدم همراه گردید و او از محبت مادری نیز محروم شد.



کاکایش او را در آموزش هنر موسیقی تشویق و رهنمایی نموده و با هنرمندان و استادان دیگر موسیقی چون استاد سبزعلی خان معرفی ساخت و ضمناً وی را به دامادی خویش پذیرفت و استاد با دختر کاکایش نامزاد گردید.

استاد سبز علی خان استعداد و آواز گیرا و سحرآمیز اولیر را کشف کرد و دانست که روزی هنرمند بزرگ خواهد شد اولین آهنگ استاد اولیر را از رادیو پشاور نشر کرد و بعداً استاد سبزعلی خان چند ریکار نیز با آوازش ضبط نمود که باعث خشم کاکا و یا بهتر بگویم خسر استاد اولیر گردید پرایم های خانوادگی با استاد از همینجا ایجاد شد و سرانجام استاد خانه کاکایش را ترک نمود.

استاد در سال 1329 هش / 1950 م- که به سن هژده سالی قرار داشت برای اشتراک در چشн استقلال افغانستان به نماینده از قوم تیرا بکابل آمد و دیگر بر نگشت. در ریاست اقوام قبایل خود را معرفی و جهت زندگی کردن در افغانستان در ریاست قبایل ثبت نام نمود در کابل با محمد امین که بعدها به اسم ملنگ جان شهرت حاصل نمود معرفی شد. این شاعر گرانقدر (ملنگ جان) به استعداد هنری اولیر پی برد اشعار و لندی های خود را برایش تهیه میکرد که استاد بخواند. در آن زمان محمد امین مشهور به «ملنگ جان» خود بحیث منتظر موسیقی در رادیو کابل وقت ایفای وظیفه مینمود از همین طریق اولیر با استاد نبی گل معرفی نمود تا استعداد هنری استاد اولیر به دنیای هنر موسیقی معرفی گردد. همچنان ملنگ جان با کمک استاد نبی گل برای بود و باش وی در زیر زمینی های تعییر رادیو کابل «واقع پل با غ عمومی» یک اتاق را تهیه نمیکرد و استاد اولیر در آنجا زندگی میکرد.

کار هنری استاد اولیر از همینجا با رادیو کابل و بعداً با رادیو افغانستان و تلویزیون ملی آغاز گردید. در آنزمان های که نشرات رادیو کابل کاملاً مستقیم بود هر گاه به موسیقی ضرورت میشد و یا باختم پروگرامها تا موقع نشر خبر وقفه ایجاد میشد استاد اولیر آماده خدمت بود. همچنان نوازندهای نیز خیلی اندک و انگشت شمار بود و استاد خود نیز از جمله اولین ها در نواختن هارمونیه بشمار میرفت که خود مینواخت و خود میخواند تنها در قسمت تبله و دیگر و سایل موسیقی از نوازندهای سود میجست.

استاد انسان خیلی فقیر مشرب بی الایش محبوب و گوشه گیر بود او عاشق میهن عاشق شعر وترانه بود و شکست زندگی شخصی و قطع رابطه با نامزادش نیز او را مجنون ساخته بود. این انسان بی الایش دارای قد میانه پوست گندمی و چشمان خیلی درشت و زیبا بود.

استاد اولیر مانند همه انسان ها تنها بدنیا آمد مگر خلاف امر طبیعی تنها زیست و تا آخر عمر در هجران بسر برد. از نوجوانی تا پایان زندگی در زیر زمینی های تعمیر رادیو افغانستان حیات گذرانید در حقیقت با خانواده بزرگ هنر و فرهنگ (کارمندان رادیو تلویزیون) زندگی کرد و شب در اتفاقش به خلوت نشست و آهنگ ساخت. با همه تنها ی و هجرانیکه داشت مگر از احترام و محبت کارمندان رادیو تلویزیون منحیث هنرمند بزرگ برخوردار بود. او از طریق هنر و صدای سحرآمیزش محبوب القلوب گردید اشعار ناب حماسی و عشقی از شعرای چون [ محترم نصرالله حافظ مرحوم ملنگ جان مرحوم امان الله « سیلاپ ساپی » صنبگ رحمان بابا و خوشحالخان ختک و نصرالله حافظ ] را با سوز دل میسورد و بدلهای چنگ میزد. استاد شاگردان زیاد در بخش هنرمندان پشتون خوان تربیت کرد و شاگردانش نیز به مقام های بلند هنرموسیقی رسیدند مانند نعمت الله سیدعلم طلا محمد ایوب گلزمان و دیگران میتوان نام برد.

استاد اولیر مدت چهل سال در خدمت هنر قرار داشت و آهنگهای ناب را به صدایش ضبط کرد اگر تعداد آهنگهایش را برشماریم یک بخش کار هنری اورا در دست نداریم زیرا نسبت عوامل ابتدایی بودن رادیو کابل که و سایل ضبط وجود نداشت آثار هنری او در دست نیست. زمانیکه رادیو کابل از پل باغ عمومی در تعمیر مجهز تر بنام رادیو افغانستان در انصاری وات انتقال کرد از آنزمان تا وفاتش در حدود چهار صد آهنگ در رادیو و شانزه آهنگ تلویزیونی از خود بجا گذاشت.

اهنگهای استاد اولیر از سوز خاص برخوردار است و بدلهای چنگ میزند بخصوص آهنگهای چون [ وطن جنت نشان دی گلان په کی کارمه و نوی محفل نوی ساقی نوی سازونه کنه آهنگ کورس «ای زما وطن دلعلونه خزانه ای زما» تا دسترگو بلا واخلم تورو سترگی ولی سره دی و بخصوص آهنگ دا می دبابا وطن دافغانستان ] و صدھا آهنگ ناب دیگر اورا میتوان نام برد. استاد اولیر در آوان کودکی از محبت پدر مادر و کاکا و نامزدش روی لجاجت کاکایش محروم شد تمام عمر بی یار و غمخوار به سختی زیست.

روزی استاد در اثر حادثه ترافیکی مجرح گردید در اثر آن حادثه دست و پای چپش شدیداً صدمه دید و بعداز آن مشکلات بیشتر نصیبیش شد ... اما او انقدر برای هنردوستان گرامی بود که در شفاخانه تنهایش نگذاشتند... همین که خبر حادثه به رادیو رسید کارمندان هر کدام به نوبه

خود به عیادتش شتافتند و رادیو تلویزیون افرادی را برای مراقبت بررسی نتایج معینات وی در شفا خانه رسمیاً توظیف نموده بود. روزی من «نگارنده» با شوهرم «محمد یوسف دارو» به عیادت استاد به شفاخانه علی آباد رفتیم ... دیدیم که استاد در بستر مریضی برای شاگردانش آهنگ کمپوز مینماید... او چنان به موسیقی عشق داشت که درد هایش را فراموش کرده بود. در این زمان با آنکه مورد توجه خاص کمیته دولتی رادیو تلویزیون قرار داشت اما خیلی دل شکسته بود عشق برباد رفته اش تنهایی اش و محرومیت محبت فامیلی و والدینش بیشتر از پیش رنجش میداد..

استاد اولیر در سال 1350 هش- لقب استادی را بدست آورد و همچنان تقدیر نامه و افتخارات زیاد کمایی نمود. وی تنها در افغانستان هنرمند شناخته شده نبود بلکه در پاکستان و هند همه او را بنام خوبترین هنرمند احترام میگذاشتند و از فهم هنریش در رشته موزیک و انتخاب اشعار و خواندن غزل از وی توصیف میکردند.

استاد در سفر های خارج با گروپ هنرمندان همراه بوده و بکشورهای تاجیکستان پاکستان چک و سلواک هند وغیره منحیث آواز خوان درجه اول بدرقه شده است. اکنون که چندین سال از وفات این هنرمند گرامی میگذرد نوجوانان که حتا در خارج از کشور متولد شدند و به هنر موسیقی رو آورده اند اهنگ (دا زموژ زیبا وطن) را عاشقانه میسرایند. {سینه که سوز عشق وطن درآن نیست پاره به } بلى استاد اولیر با سینه چاک از عشق وطن در سال 1361 خورشیدی به جاویدانگی پیوست و در جواز زیارت شاه شهید «ع» آرامید . روانش شاد باد.

در سالهای 1371-1372 هش- باران راکت های جاه طلبان متعصب و بی فرهنگ مردم بیگناه و یکتعداد فرهنگیان را روانه گور ساختند و مردگان را از گور بیرون کردند مقبره فقیرانه او نیز از آسیب راکت در امان نماند و از بین رفت.

در این راستا از خانم فرهنگ دوست «ملالی جویا» عضو پارلمان افغانستان باید اظهار سپاس و قدر دانی کرد که بتاریخ هشت اکتوبر سال 2006 م - مقبره آن بزرگ مرد موسیقی را ترمیم و نامش را روی لوحة سنگ اش نوشت .

درباره استاد اولیر آنچه مطالعه فرمودید از چشم دیدهای خودم و تاریخ ها از مجله ژوندون مجله آواز و از نوشه رشاد احمد استفاده شده است.

باید یاد آور شوم که در این کتاب از هر بخش هنر هنرمندان و کسانی گنجانیده شدند که ریشه هنر شان از فرهنگ غنی سیرآب گردیده است و بخشهای مختلف فرهنگی مارا پر بار ساخته است .

هنر آواز خوانی شعر موسیقی نقاشی و نویسنده ای از سالیان پیشین توسط افراد شایسته کشور تبلور یافته است اما چون استاد اولیر این هنرمند حنجره طلایی کدام فرزند باقی نمانده است وظیفه خود دانستم که این هنرمند شایسته در کتاب چهره های جاودان حضور پیدا کند امید همه قلم بستان درباره او بنویسنده تا نام این بزرگمرد موسیقی افغانستان جا ودان باشد.

## فیض الله ایماق



فیض الله ایماق فرزند شاه مردانقل در سال 1324 هش-در باع بوستان اندخوی مربوط ولایت گوزجان در یک خانواده زحمتکش پا بر عرصه وجود گذاشت وی از ملیت ترک و اوزبیک سر زمین ما میباشد بنابراین زبان ترکمنی و اوزبیکی را در محیط خانواده آموخت زیرا از طرف حکومت های وقت برای آموزش زبانهای اقلیت مکتب وجود نداشت.

ایماق مکتب ابتداییه را در مکتب قورغان اندخوی به اتمام رسانید و برای فراگیری تحصیلات ثانوی و عالی روانه کابل گردید دوره متوسطه را در مکتب ابن سینا و عالی را در دارالعلوم عالی کابل تکمیل کرد.

برای یکسال در مکتب نادریه وقت بصفت معلم تدریس نمود و بعد از یکسال معلمی شامل دانشکده ادبیات در رشته ژورنالیزم گردید و در سال 1350 هش - از رشته ژورنالیزم فاکولته ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل سند لسانس خود را حاصل نمود و در رادیو افغانستان وقت بحیث مسؤول پروگرامهای ترکمنی اوزبیکی بلوچی پشه یی و نورستانی تقریباً حاصل کرد.

در اثر تقاضای نمایندگان مردم در شورای ملی افغانستان نشرات زبان های محلی مورد بحث قرار گرفت و بعد از تصویب ولسی جرگه و به منظوری پادشاه وقت «محمد ظاهرخان» رسید و پروگرامهای محلی برای اولین بار در تاریخ کشور ما در دهم میزان سال 1350 هش - در کنار دیگر نشرات بفعالیت آغاز کرد.

این برنامه ها شامل مطالب اجتماعی فرهنگی تربیتی دینی صحت زراعتی و صفحه ی از تاریخ کشور به زبانهای محلی نشر میگردید جناب ایماق مسؤول و اولین امر این پروگرامها بود او با چند تن همکاران محدود همه این برنامه ها را که روزانه یک ساعت نشرات داشتند تهیه و نشر مینمودند.

در سال 1352 هش - که دوره شاهی پایان پذیرفت و جمهوریت سردار محمد داود روی کار آمد بدون هیچ نوع دلیل این پروگرامها از سال 1353 هش - از بین رفت و جناب ایماق به شعبه روزنه بحیث مسؤول برنامه های آموزشی تبدیل گردید.

در سال 1358 هش - با ختم ریاست جمهوری محمد داود خان و با آمدن نور محمد ترہ کی پروگرامهای محلی دوباره به نشرات پرداخت و بنام نشرات ملیت های با هم برادر مسما گردید و جناب ایماق در راس آن بحیث مدیر عمومی قرار گرفت این بار پروگرام ها به حجم بیشتر و برای هر ملیت وقت کافی داده شد. دوکتور ایماق از زمان کارش در رادیو در سال 1351 هش - به تقدیر نامه ی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور نایل گردید زیرا او نخستین

گوینده و مسؤول این برنامه ها بود و هم در انکشاف برنامه <sup>۱</sup> تهیه مطالب جالب و احترام به حقوق و دموکراسی زنان محلی زبان و تربیت آنها در رشتہ نطاقي و ژورنالیزم خدمات چشمگیر انجام داده است او یک انسان خیلی حلیم بُردبار و انزوا پذیر بوده و پیش آمد خیلی نیکو با تمام کارمندان رادیو و بعداً تلویزیون برخورد مینمود از این رو ایماق فرشته خورا همه کارمندان دوست و احترام داشتند او انسان صاحب اندیشه و قلم بوده و مطالب زیاد در مجله «ادب» نشریه دانشکده ادبیات <sup>۲</sup> مجله ژوندون <sup>۳</sup> عرفان آواز «پشتون ژغ» نشریه ملیت های برادر و اکثراً روزنامه های ولایات کشور بطبع رسانیده است.

بعلاوه مقالات <sup>۴</sup> چندین کتاب در باره فرهنگ و ادبیات عامیانه طبع نموده است از جمله کتب او (گفتار دل انگیز از صفات شمال کشور) در سال ۱۳۵۵ هش - مطبوعاتی «خوشحال ختنک» را حاصل نمود.

در سال ۱۳۵۹ هش - کتاب «دردانه های خلق» که محصول ۳۰ سال زحمات اوست <sup>۵</sup> از بین اوزبیک زبان مردم افغانستان جمع آوری کرده است و با حوصله مندی آنرا به دری ترجمه نموده است <sup>۶</sup> از طرف وزارت اطلاعات وکلتور به طبع رسید در این کتاب دویتی ها <sup>۷</sup> افسانه ها <sup>۸</sup> چیستانها <sup>۹</sup> خرب المثلها سروده های کودکان و دیگر ادبیات شفاهی مردم اوزبیک زبان کشور منتشر شده است.

**آثاری دیگر که برای طبع آماده کرده است:**

فرهنگ کوچک اوزبیکی به دری و پشتو زندگینامه شعرای اوزبیک زبان معاصر افغانستان ترانه های کرانه های آمو: حاوی (۲۱۴) ص

قوشیق سبز وان (دویتی های داستان یازی و زیبا) که پیش از یک قرن از امروز در قیصار ولایت فاریاب زندگی میکردند قسمتی از این سروده ها در مجله «پیمان اوزبیک زبان» امریکا و کانادا نیز به چاپ رسیده است.

مراسم و رواج‌های مردم اوزبیک زبان افغانستان  
موسیقی معاصر اوزبیک زبان افغانستان

سروده های عامیانه مردم اوزبیک زبان افغانستان «در رساله دکتراء» خود نیز نوشته.  
خلق دردانه لری جلد دوم

دکتور فیض الله ایماق در ایامیکه بحیث مدیر عمومی برنامه های محلی ایفای وظیفه میکردند با استفاده از یک بورس تحصیلی در سال ۱۳۶۱ هش - عازم تاشکند پایتخت اوزبکستان گردید و به نوشتن رساله علمی اش بنام «سروده های شفاهی اوزبیکان افغانستان» تحت رهبری پروفیسور «محمد نادر خان سعید اوف» استاد دانشگاه زبان و ادبیات اوزبیکی «دارالفنون بنام الغبیگ» در تاشکند پرداخت و در سال ۱۳۶۵ هش - از دیپلوم خود دفاع نموده و سند داکتراء خود را بدست آورد در زمان اقامتش در تاشکند در بخش های فرهنگی نیز خدماتی انجام داده است.  
اول - سه سال بحیث ترجمان زبان فارسی در موسسه نشراتی رادوگای تاشکند.

دوم - کتاب دردانه های خلق را بعداز تجدید نظر در موسسه نشراتی بنام «غفور غلام» تاشکند به خط سریلیک بچاپ رسانیده است.

سوم - زبان و ادبیات دری را به محصلان افغانستان شناس انسیتیوت شرق شناسی تدریس نمود.

چهارم - دهها مقاله علمی و تحقیقی در روزنامه ها و مجلات رادیو و تلویزیون اوزبیکستان اشاعه کرده است و در مارچ 1986 میلادی از جانب مجله وزین «گلستان» مستحق جایزه شناخته شده است.

پنجم - در جریده آیدین که بخط فارسی و متون اوزبیکی برای اوزبیکان خارج نشرات مینماید بحیث سر محرر ایفای وظیفه نموده است.

ششم - با اوزبیک فیلم همکاری داشته در حدود 20 فیلم هنری و اخباری را به فارسی و اوزبیکی ترجمه نموده است.

جناب ایماق بعد از این همه وظایف و خدمات دوباره بوطن برگشت و در سال 1991-میلادی نسبت جنگهای داخلی دوباره رسپار اوزبیکستان گردید اما این بار بنام مهاجر تا تعیین سر نوشت با در رادیو تاشکند بحیث نطاق فارسی دری برای افغانستان وظیفه گرفت و چندین بار از مقامات رهبری رادیو تاشکند تقریر نامه و جواز نقدی را بدست آورد.

در کتاب آوای ماندگار زنان اثر ماریا دارو «در بخش سوانح خانم انبات ایماق» چنین تذکر رفته است :

دکتر فیض الله ایماق در سال 1355 هش- با بانو انبات دختر احمدعلی خان اکبری که در آن زمان در صنف دهم لیسه عایشه درانی درس میخواند ازدواج کرد و حاصل این ازدواج چهار فرزند دو دختر و دو پسر میباشد.

دکتر ایماق در سال 2005 میلادی در کشور کانادا بحیث پنا هنده پذیرفته شد و تا اکنون در شهر تورنتو - کانادا با فامیلش زندگی مینماید.

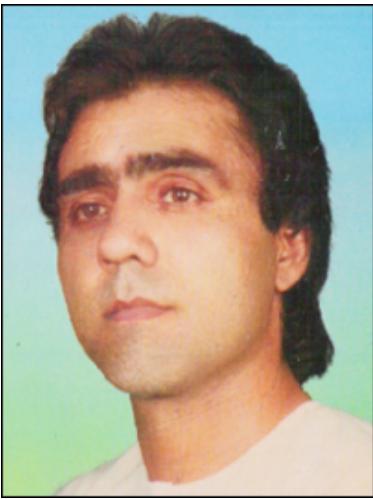
در سال 2012 میلادی - نسبت خدمات شایسته فرهنگی از طرف دولت کانادا با اعطای مдал طلا و الماس مورد تقدیر قرار گرفت این تقدیر نامه ها و مدارا ها در هر پنج سال مناسب تولد «الیزابت دوم ملکه انگلستان» طی مراسم بزرگ فرهنگی برای دانشمندان ملی و بین المللی هر ملیت باشندگان از طرف مرکز فرهنگی بین المللی اهدا میگردد خوشبختانه سال 2012 م - به نام جناب دوکتور فیض الله ایماق رقم خورد و از طریف رسانه های معتبر کانادا امریکا و بی سی انگلستان به نشر رسید که باعث افتخار و سر بلندی ملت افغانستان میباشد . برای محترم ایماق صحت سعادت و حوصله مندی در راستای فرهنگ و ادبیات خواهانم

## دلطیف جان بابی لندہ پیژند گلوی

لطیف جان بابی د افغان ولس یو پیژندل سوی

شاعر، سندرغاری، موسیقی زغونکی، موسیقی پوه، ناتکی (پېړه باز، ممثیل)، ژبځپونکی او لیکوال دئ چې تر او سه یې 36 کتابونه چاپ سوی دي. او نور یې د چاپېدلو لار خاری

لطیف جان بابی د غلام حیدر خان بابی زوی، د عبدالله خان بابی لسوی، د محب الله خان بابی کروسوی، د دین محمد خان بابی کوسوی، د سليم خان بابی کودی، د رحمت الله خان بابی پردي دئ چې د رحمت الله خان بابی د خپلوا لپری بابو جان بابی ته رسیزی چې د میرویس خان نیکه په مشري یې د خپلواکی په جګړه کښی وسله واله برخه اخیستې وه لطیف جان بابی د لوی کندھار د بامیزو کوخې د بابیانو په لویه کورنی کښی د 1954 زیئع (مېلادی) کال د بیسیمبر د میاشتی پر لومری نېټه زېپېدلی دئ. د پینځه کلنی خخه یې د شاعری، سندرارا (موسیقی)، سندرو، ناتک (پېښې، تمثیلپېږي) سره مینه پیدا



سوی ده. د کندھار په مشرقي بسوونځی او احمد شا بابا لپسه کښی یې زده کړي ده او په 1977 زیئع (مېلادی) کال کښی د کابل پوهنتون د ادبیاتو پوهنځی خخه په بنه درجه بريالي سوی دئ. د کابل پوهنتون او د هغه وخت په راپيو کابل کښی د محصلی پر مهال ناتکي (پېړه باز، ممثیل) وه. تر فراغت وروسته د کندھار په الېرونې لپسه کښي د زېو بسوونکی و. لطیف جان بابی د کندھار پېړ تکړه فوتبالرېلي غږي و، کله چې د بربېښنا د فوتبال لوېډله د لومری څل لپاره جوړدله، لطیف جان بابی د لېښې په نهم ټولګي کښي و چې د همدې لوېډلي لومرنۍ غږي سو، بیا د دوو کالو لپاره د کندھار د ټوانانو د لوېډلي لوېډلي سو او بیا د آریا د لوېډلي مشر او روزونکی سو.

لطیف جان بابی د پلار او اکاګانو د سرخخو کورنیو اختلافونو سره سره بیا هم په پته د موسیقی لومرنۍ زده کړه په کندھار کښي د خدای بخنبلی استاد قاسم جان دیلربایي خخه وکړله، راګونه، راګنۍ او دیلربایا یې ټینې زده کړله، د خوزلاسي تمنبور زېښاد استاد تور تمبوري خخه یې تمنبور زده کړ او د غوايي د غوبيل سره تر زياتو دنديي سزاګانو وروسته د افغانستان

راپيو او تلویزیون ته بېړته ولاړ او هلته ناتکي (پېړه باز، ممثیل)، سندرغاری او د سندرو کمپوزر سو. د 1980 زیئع کال د اپریل په میاشت کښي د کوتۍ او کراچي له لاري امريكا ته را ورک سو. په نیویارک کښي یې د انگریزی زېي زده کړي پیل کړي، د دوو کالو لپاره یې د نیویارک په علم اینډین کلاسیکل میوزیک سکول کښي هیندي موسیقی او سیتار زده کړ. په لاګواردیا کالیج، اپالپای یونیورسیتې او میدګر اپور کالیج کښي یې د بسوونکي او روزنکي زده کړي بشپړي کړلې. او د نیویارک په منهان ربور ټیو های سکول کښي یې د بسوونکي دنده تر سره کوله چې په 1989 زیئع کال کښي د نیویارک بورډ اف ایجوکېشن لخوا د غوره استاد جایزه ور کړل سوله. لطیف جان بابی د بسوونکي او روزنکي تر څنګه پښتو شاعري، ژبني او تاریخي څېرنې کړي دي او د دې تر څنګه یې د سندرارا (موسیقی) په باره کښي

هم پیر آثار لیکلی او چاپ کري دي. لطيف جان بابي اوس د کلیفورنیا د نریوالو ژبو په انسټیوت کښي پوهنیار (assistant professor) دئ، او د نوموري انسټیوت لخوا په 2007 او 1009 زیبیع (مېلادی) کلونو کښي په انعامونو او جایزو نازول سوی دئ. لطيف جان بابي واده سوی دئ او اوس د درو زامنونو (بابو جان بابي، مانو خان بابي، دانو گل بابي) او دوو لوپو (بنکلا بابي، خلا بابي) پلار دئ. لطيف جان بابي وايي کله چي زه هلكوتی وم، د بسوونځی په څرم یا پنځم توګي وم

ىښي به ومهیوه ورځ مي له ځانه سره دغه پاره  
ښې سوې نوبهار راغلى دئ زيرى د انار راغلى دئ  
مېزیان راووتل له مهینانګه دار راغلى دئ زيرى د انار راغلى دئ

د پلار مي را ته پام سو، نو یېي را ته وویله چي "زویه زغ دی آهنگ لري ٻدائی سی چي دا به زما لومړني شعری بېلګه وه.

لطيف جان بابي تر اوسيه پوري شپاپس سندريزې پېتې (video) او یو وینځور (cassettes) د هنر مینانو ته وراندي کېږي دي، اووه سوه شعرونه یېي د دېکړي دي: رحمان بابا، خوشال خان خټېت، بریالي، حمزه شینواری، افضل شوق، غني خان، اجمل خټهولي محمد مخلص، استاد خليلي، دروېش دوراني، عبد الباري جهاني، گل پاچا الفت، محمد هاشم زمانی، شهید عبد المجيد بابي، حبيب الله رفيع، عبدالله غمخور، محمد صديق پسرلي، محمد عيسا عصمت قانع، عطاو الله صادق، فضل ولی ناکار، ملت ملر، بابي، انا، زما خپل شعرونه، پيانې او ټينې نور شاعران.

د لطيف جان بابي دا لاندي كتابونه چاپ سوې او خپاره سوې دي:

-۱- تالنده او برېښنا (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

-۲- جکر (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

-۳- کړاو او ناورین (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

-۴- سونګا او رینګت (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

-۵- یادګار (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

-۶- رنځري څېکي (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

-۷- تپوس او غبرګون (شعری جونګ / تولګه / مجموعه)

- 
- ۸- خپلواکی سوغات(شعری جونگ/تولگه/مجموعه)
- ۹- گلپانی(شعری جونگ/تولگه/مجموعه)
- ۱۰- خوزمن گرپز(شعری جونگ/تولگه/مجموعه)
- ۱۱- نعوتی او نغوزی(دوییزی/قصیدی) لومړی چاپ.
- ۱۲- نغوتی او نغوزی(ولسنامه)دوهم چاپ.
- ۱۳- زرتبنت او اویستا(اویستایی تمدن د پښتو په روښنې)
- ۱۴- پښتو او اویستا ویښنود(قاموس dictionary)
- ۱۵- پښتو او زند ویښنود(قاموس dictionary)
- ۱۶- پښتو نومښود(د پښاووه زره نرینه او بسخینه پښتو نومونه)لومړی چاپ.
- ۱۷- پښتو نومښود(د پښ زره نرینه او بسخینه پښتو نومونه) دوهم چاپ.
- ۱۸- وېوې او وراشې(ېن
- ۱۹- ویونه او ریونه(د پښې ریښښنه)
- ۲۰- ږۍ ت- ۲۱- ت- ۲۲- پیم ت- ۲۳- زره پښنې لومړی برخه
- ۲۱- اندیځ ویونه(Pashto Synonyms Dictionary))
- ۲۲- سندارا او سندري(Music and Songs) افغانی موسیقی او د هیغې بهير له ویدایي او یستایي  
مهاله بیا د طالبانو تر راتګه)
- ۲۳- شپلی(د شپلی تاریخ،جورښت،پولونه،د ۳۶ راګونو او د اټو رواجي تالونو سره د زده ړی تمرينی  
لاري چاري)
- ۲۴- باجه-(د باجې یا آرمونیې پېښې سته)
- ۲۵- تبله(د تبلې تاریخ،د ۱۵۰ رېښې بنودل سوي دي )

۲۹- شانی(د شانی یا شهنايي تاریخ، جوربنت او د ۳۳ راگونو او نهو دوديزو افغاني تالونو سرهپري تمرينني لاري چاري )

۳۰- ساز( Harmonicad) د ساز پربني بندول سوي دي)

۳۱- او مهم سورونه بي معرفي سوي دي).

۳۲- سيتار(د سيتار تاریخ، بولونه، جوربنت او د ۲۲ راگونو سره تمرينني ړي)

۳۳- پښتو مصدرونه او د ګردانولو روډي(Pashto Infinitives and the rule of conjugation)

۳۴- پښتو او انگریزی مصدری ویښنود(Dictionary of Pashto-English Infinitives)

۳۵- پښتو نوم(Pashto noun, Grammar) په انگریزی ژبه

## استاد واصف باخترى



استاد واصف باخترى درجوا 1321 هش- در شهر مزار شريف دیده بدنيا گشود دوره هاي دبستان و دبیرستان در مدرسه هاي باختىر شهر مزار شريف و ليسيه حبيبه به پايان رسانيد و در سال 1345 از دانشكده زبان و ادبیات - دانشگاه کابل دانش نامه لیسانس را بدست آورد.

استاد در ایالات متحده امریکا نیز تحصیل خویش را ادامه داد و در سال 1354 هش- سند فوق لیسانس را حاصل کرد. بعد از ختم تحصیلات در وزارت معارف «تعلیم و تربیه» تقرر حاصل نمود و تصحیح و تدوین کتابهای درسی از جمله وظایف او بود مدت

پانزده سال این مسؤولیت را بدوش کشید و در سال 1360 هس- بصفت مدیر مسؤول مجله وزین «ژوندون» مقرر گردید.

در سال 1357 هش- دستگیر و زندانی شد مدت دو سال در زندان بسر برد . واصف باخترى از برجسته ترین چهره های ادبیات معاصر افغانستان میباشد آگاهی كامل او از وزن های

کلاسیک<sup>\*</sup> بدعهای عروضی نیما و شناختی ژرف از فضای اجتماعی و تاریخ میهنش<sup>\*</sup> همراه با برخورداری تکنیک قوی قالب‌های شعر کلاسیک<sup>\*</sup> امروز او را هم پایه و هم سنگ بزرگان قدیم و جدید افغانستان معرفی میدارد.

سبک شعر او بیانگر والای وی در ادبیات امروز کشور ما است<sup>\*</sup> هرچند اورا متاثر از شاعران چون «نادر نادرپور<sup>\*</sup> مهدی اخوان ثالث فروغ فرخ زاد» میخوانند ولی مسلم است که سروده هایش سبک مشخص دارد و مهر و نشان ویژه خودرا دارا میباشد و هرگز در آستانه تقليد متوقف نشده است. شخصاً استاد باختری در این مورد چنین میگوید : «من اینرا برای خود یک خلاء نمیدانم که در یک مرحله از زندگی شاعرانه ام تحت تاثیر اخوان باشم<sup>\*</sup> حتا به این میالام که اخوان ثالث شاعر بزرگ است. اما وقتیکه از سرتاثیر پذیری صحبت میشود باید مظاهر آن بصورت مشخص نشان داده شود.»

استاد باختری از جمله نخستین شاعران نامور افغانستان است که به شعر نیمایی و سپید روی آورده است و آشنائی به زبان های عربی و انگلیسی و آگاهی وی از جامعه ادبی کشورش با ترجمه اشعار شاعران جهان مدد رسان بوده است.

از این رو سروده هایش بیشتر جنبه نیمایی دارد گرچه نخست مانند سایر نوپردازان به غزلسرایی روی آورده بود اما سروده های متاخر وی شیوه حماسی و روایتی را کسب کرده واز برخی نماد های اساطیری مایه میگیرد و در میان روشنفکران افغانستان به استقبال ویژه مقابله شده است. استاد باختری از تفکر بلند منشاء میگیرد سخن شعری او بافت پیچیده و اما متناسب و زیبا دارد<sup>\*</sup> پیام که در اشعارش متجلی است خیلی شور انگیز و خردمندانه میباشد آفرینش چنین اشعار زیبا در بستر فرهنگ که از غنای ادبی و زبانی برخوردار باشد<sup>\*</sup> میسر است . استاد باختری از این غنای بیشتر در اشعارش استقاده برده است .

استاد باختری چند صباحی در گیر مشغله سیاسی بود<sup>\*</sup> اما خوشبختانه بسیار زود از این مشغله دست برداشت و یکسره خود را وقف ادبیات و شعر نمود و در زمینه های مختلف ادبی مطالعات فراوانی انجام داد .

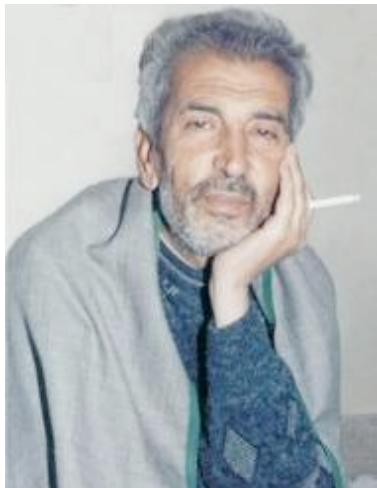
استاد باختری انقدر در عمیق ادبیات فرو رفته است و اشعار شعرای و بزرگان متقدم و متاخر از یاد دارد که دید ژرف اورا در ادبیات شناسی نمایان کرده است<sup>\*</sup> وی در شعر کلاسیک مانند بزرگان قدیم و در جمع شاعران نوپرداز از جمله قافله سالار در حوزه فرهنگ و ادبیات فارسی حضور بر جسته دارد. استاد هرگلی را که از باستان ادب می چیند و بعد با ذوق خودش آنرا پرورش میدهد و به جهان ادبی معرفی میدارد<sup>\*</sup> و زینت کلامش مانند نگین در مرکز ثقل دایر فرهنگیان نمایان و پرجسته مینماید. روی همین ویژگی ادب دوستان سرزمین ایران با کلام استاد باختری آشنایی کامل دارند<sup>\*</sup> هنگامیکه پرویز ناتل خانلری مجله مزین « سخن » را هدایت مینمود تقریباً در هر شماره یک شعر از استاد باختری منتشر میگردی دکه در آن زمان مجله سخن یکی از پرخوانند

ترین مجله ادبی بود که در زمینه ادبیات از مقالات - نقد و اشعار شاعران بلند پایه و نام دار فارسی در آن گنجانیده میشد.

استاد باختری یکی از شاعران نوآندیش و نوپرداز<sup>\*</sup> یکی از مفاخر برآزنده افغانستان در آن مجله جایگاه خاص ادبی خویش را حفظ کرده بود. اما متأسفانه طوریکه لازم بود شناختانده نشده بود هر چند در معرفی و شناخت استاد باختری از طرف مطبوعات افغانستان کمتر توجه صورت گرفته بود اما شعرش ادبیان را بسوی خویش جذب میکرد<sup>\*</sup> هرگاه استاد باختری یک مصرعی هم سروده بود از سوی مشتاقان شعر و ادب سرزمین ایران نادیده گرفته نشده بود.

استاد باختری در باغستان فرهنگ و زبان فارسی در افغانستان<sup>\*</sup> ایران و تاجیکستان مقام خاص خود را دارد<sup>\*</sup> او نه تنها در شعر استاد سخن میباشد بلکه در نقد و بررسی ادبی اسعمال کلمات نگرش استادانه دارد. آثار و تالیفات استاد باختری دست بدست جوانان ادب شناس مثُل فارسی زبان میگشت و تا امروز علاقه مندان فراوان دارد.

## آثار و تالیفات



دفتر های آفتاب نمیمیرد  
از میعاد تا هنوز  
شگوفه ها

ازین آیینه بشکسته تاریخ  
ترجمه اسطوره بزرگ شهادت  
سرود و سخن در ترازو «تحقیقاتی درباره عروض»  
دیباچه‌ی در فرجام تا شهد پنج ضلعی آزادی  
در استوای فصل شکستن

دروازه های بسته قدیم  
مویه های اسفندیار گم شده  
آثار منشور

نردهان آسمان «مجموعه مقالات در باره مولانا جلال الدین باخی»  
سرود و سخن در ترازو  
پژوهش- های دربار عروضی  
گزارش عقل سرخ  
درنگها در بیرنگها  
بازگشت به ال فبا

در غیاب تاریخ  
در ورزشگاه ثانیه های شرقی  
استاد واصف باختری هم اکنون در ایالات متحده امریکا در قید حیات میباشد برای این  
دانشمند سخنور طول عمر و صحت و سلامتی از خداوند تمنا مینمایم.

### محمد ابراهیم بامیانی

سید محمد ابراهیم بامیانی در سال 1322 خورشیدی در ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان بدنیا امد.

تحصیلات ابتداییه را یکاولنگ فرا گرفت و برای تحصیلات مسوسط روانه کابل گردید و در دارالعلین سند فراغت بکلوریا را حاصل نمود و شامل دانشگاه کابل گردید.

در سال 1345 هش - از فاکولته تعلیم و تربیه دانشگاه فارغ گردید و در سال 1346 هش - برای مدت یکسال در دانشگاه «EXETER» انگلستان در رشته تعلیم و تربیه آموزش دید و در سال 1352 هش - برای مدت سه ماهه در دانشگاه «A.U.B» لبنان در یک ورکشاپ تعلیمی اشتراک نمود.

در سال 1354 هش برای مدت سه ماه در طرح و دیزاینکتب درسی در مرکز آسای یونسکو در چاپان نیز آموزش دیده است و در سالهای 1355-1356 هش - برای دوسال تحت پروگرام «A.I.D» آنزمان به امریکا رفت و در رشته زبان انگلیسی و نصاب تعلیمی دو ماستری «زبان انگلیسی- دیگری در طرح و دیزاین و نوشتن کتب درسی» حاصل کرد.

جناب بامیانی باتلاش و پشتکار توانست پروگرام دکترا «PHD» خود را حاصل نماید و بعد از ختم پرگرام دوباره بوطن برگشت. ویرای رساله دکتوری خویش به جمع اوری اسناد مربوط به ان کار نمود تا دوباره به دانشگاه کولیبیا طبق پروگرام خود برسد اما با تغیر رژیم وقت توفیق برایش دست نداد.

جناب بامیانی مدت ده سال در تربیه معلم مدت هفت سال در پوهنتون کابل بحیث استاد روانشناسی و مدت دوسال استاد زبان انگلیسی در یونسکو تدریس نمود.

در سال 1366 هش- جهت آموزش زبان روسی عازم اتحاد شوروی وقت گردید و از سال 1384-1384 هش- شانزده سال بحیث کارمند در سازمان ملل متحد در افغانستان ایفای وظیفه کرده است.

استاد بامیانی در کنار وظایف تدریسی بتالیفات نیز دست زده است آثار چاپی شان از این قرار میباشد.



افسانه های فولکور نشرات اکادمی علوم افغانستان سال 1368 هش  
کیاينها واسماعيليان افغانستان

افسانه های تاریخی ناصر خسرو در بدخشنان<sup>\*</sup> مطبعه صبور سال 1370 هش  
بياموزيم تا بياموزانيم<sup>\*</sup> ناشر اداره کتاب های سبارابک سال 1378 هش  
طلوع از مغرب مطبعه صبور جوزای 1381 هش

بدخشنان در آيینه زمان ناشر ORA هش - 13821-  
حيوانات گذشته را بيادمياور<sup>\*</sup> مطبعه سيد حمال الدين افغان ميزان 1377 هش  
رهنمود آموزش برای ائمه ماجد در افغانستان<sup>\*</sup> دفتر یونسف افغانستان سال 2003 م  
مفهوم نصاب وهنر تدریس در تحصیلات عالی افغانستان

داستان فولکلوريک غرجستان

تكنالوژي تدریس

تكنالوژي تعليمي

قصه های عاميانه از افغانستان-دوجلد

آثار يكه آماده چاپ است:

پهلوان ازما خاندر جنبش شباء پوشان «ناول تاریخی ابوملسم خراسانی»  
داستان های فلکلوريک بربيرستان و باميان  
موسيقى در بربيرستان

جمع آوری اشعار ناطق نيلی شاعر قرن سیزدهم هجری شمسی از ولایت دایکندی  
با Zamshab و شاهین سفید «ازدواش خصیت و کرکتر بی مانند یکی نه صد سال قبل و دیگری در قرن بیست  
و یکم

در مجموع جناب باميانی دوازده جلد کتاب در باره تدریس تالیف نموده است.

وظایيف رسمي جناب باميانی :

استاد دارالمعلمین عالي - یکسال

عضو تقویتیش معارف - یکسال

مدیر معارف سمنگان - یکسال مدیر دارالمعین در قندهار - یکسال

عضو دارلتالیف معارف - یکسال

استاد دانشگاه کابل - هفت سال

عضو سازمان ملل متحد- شانزده سال

استاد پوهنه‌ئي تعلیم و تربیه - هشت سال

عضو بانک جهانی در امور تعلیمی و تربیتی همکار وزارت معارف - دوسال

ریئس پوهنه‌ئون بغلان - یک و نیم سال

عضو کمیته ملی نصاب تحصیلات عالی که تا امکنون دوام دارد .

جناب استاد بامیانی<sup>\*</sup> شخصیت علمی کشور برای بسیار امور کنفرانسی و تعلیم و آموزش علمی در مسافرت های رسمی در سیزده کشور جهان سفرهای کوتاه مدت و طویل‌الدت داشته است.

استاد سید محمد ابراهیم بامیانی ازدواج نموده و دارای پنج پسر و دو دختر میباشد از جمله چهار فرزندش در کشور آلمان زندگی دارند و یک پسر و یک دختر همراه با ایشان در کابل دوست داشتنی زندگی مینمایند.

برای جناب بامیانی صحت و سلامتی جهت روش کردن در ساحه علمی از خداوند متعال خواهانم.

بخاطر درج کارنامه های علمی شان در این کتاب افتخار صحبت برایم مسیر گردید و استاد گرامی برایم افتخار بخشیدن تا این دانشمند گرانقدر را در کتاب چهره های جاودان داشته باشم از ایشان سپاسگزارم.

## استاد عبدالغفور برشنا

استاد عبدالغفور متخلص به برشنا در سال 1285 هش- در شهر کابل تولد گردید. او تعلیم ابتدایی را در مکتب ترقی و متوسطه را در لیسه حبیبه تمام کرد. در ایام کودکی از چشم‌های سیرآب گردیده بود اصول رسم و خط را از عمه اش بنام بی بی جان «تاجورو» که خود خطاط و خوش نویس بود آموخت در مورد آموزش علم مورد توجه خاص مادر بزرگش «بی بی فاطمه» سلطان دختر میراحمد خان ختك خانم سردار محمد علی خان قرار داشت.

چون مادر کلانش یک خانم با سواد بود در پرورش و آموزش برشنا مساعی بیدریغ داشت و اصول دانش و ادب را براو آموخت.

برشنا از آوان کودکی با ادب سخن میگفت و در یک خانواده مترقی و با فضیلت بزرگ میشد اما در برون از منزل با رسم و رواج و عننه مردمش با همان فرهنگ مردمی دوستان و هم بازی های زیاد داشت همان رسم و رواج مردم و کشورش خمیرمایه هنر نقاشی او گردید.

استاد برشنا زمانیکه از لیسه حبیبه فارغ گردید با جمعی از جوانان دیگر برای تحصیلات عالی در رشتہ طب به آلمان فرستاده شد. آنها با سواری اسپ بمدت 30 روز از کابل تا ولایت هرات خود را رسانیدند و از آنجا روانه اروپا شدند قلب برشنا از کودکی تسخیر هفت آسمان پر ستاره هنر گردیده بود زمانیکه به آلمان رسید رنگ و برسک برایش اهمیت زیاد پیدا نمود وی برای هیات که بریاست سید هاشم خان با محصلین همراه بودند گفت ممکن است من در آینده یک داکتر شوم مگر یک داکتر خوب نخواهم شد اما ممکن است یک نقاش خوب شوم و بیشتر مصدر خدمت برای هموطنانم گردم.



به یقین شادروان برشنا مصدر خدمات بزرگ در راه هنر و فرهنگ درکشور گردید. این مرد خردمند هنرمند چیره دست دایرکتوری همتاً و مولف تواناً شاعر نازک خیال موسیقی دان فهیم سناریو نویس فیلم مترجم و آموزگار مستعد وطن گردید.

استاد بزرگ افغانستان در رشته های مختلف هنر و فرهنگ کسب علم کرد و بیشتر از آنجه اندوخته بود بردهیگران آموخت. استاد معزز در کنار دو زبان دری و پشتون زبان های انگلیسی و آلمانی را نیز میدانست و روان تکلم میکرد. برشنا به صد ها مقاله از زبان های انگلیسی و آلمانی به دری و از دری به آلمانی و انگلیسی ترجمه کرده است. در زمان جنگ دوم جهانی معلمین آلمانی که در لیسه نجات «امانی» تدریس مینمودند دو باره بوطن شان برگشتند. خطر سقوط لیسه نجات معلمین را تهدید میکرد اما این برشنا بود که نگاشت چراغ علم در آن لیسه خاموش گردد. او شب و روز برای فعال نگهداشت و تعقیب پروگرامهای تدریسی و جلوگیری از سقوط لیسه امانی (نجات) را نمود کتب درسی نوشت به مطبعه رفت و بالای ماشین طباعتی ایستاد و برای شاگردانش مواد تدریسی را تهیه نمود و در صنف تدریس کرد. برعلاوه که مدیر مکتب بود پروگرام های تدریسی را بعض استادان آلمانی به عهده گرفت.

برشنا در نویسنده‌گی دست بلند داشت در روزنامه و جراید مینوشت و نقاشی میکرد در روز نامه انیس برعلاوه نوشن مقاله اثر با ارزش تحت نام عجب خان و رجب خان کارتون ترسیم کرد تصویر عجب و رحب را خیلی ساده ولی با مفهوم خیلی عالی کشید و گفتنی های مردم را از زبان کرکتر های عجب خان و رجب خان منتشر میساخت اوبعد از غلام محمد میمینگی یکی بنیاد گذار ترسیم کارتونی در مطبوعات کشور میباشد.

استاد برشنا در بخش موسیقی هم بی اطلاع نبود و در این رشته شاگر استاد سراج الدین خان بود. استاد برشنا یک کمپوزیتور خیلی عالی و با نوق بود و در قسمت کمپوز موسیقی کلاسیک اروپایی و هندی خیلی فهیم بود. زمانیکه رادیو کابل وقت هنرمندان را در آغوش پنیرفت او با هنرمندان معروف آن زمان چون استاد نوروز استاد غلام حسین «پدر استاد سرآهنگ» استاد قاسم افغان به همکاری پرداخت زیرا استاد برشنا از سر والی و تعالیه و راز های پرده های هارمونیه آگاهی کامل داشت و هم چنان در آشتی دادن موسیقی جاز با الات موسیقی شرقی در کشور خدمت بزرگ را نجام داد و مکتب موسیقی جاز از خدمات شایسته او بود که موسیقی افغانستان از شکل هندی گرایی و موسیقی مدرن تبدیل کردید و مکتب او پیروان زیاد پیدا کرد و جوانان چون مرحوم نینواز و محترم مسحور جمال از همین مکتب سود جستند و راه برشنا را ادامه دادند. در ادامه این مکتب جای آندارد که از مرحوم استاد سلیمان سرمست به نیکویی یاد گردد. استعداد و شهرت برشنا در هر بخش های مختلف هنر محدود به سرزمین افغانستان نماند بلکه بخارج نیز سرایت کرد آهنگ معروف:

(مدتی شد که ترا - من ندیدم سر راه - آخر از خانه برا ماه کم نما - تا دل و دیده کنم فرش سر راه) در یک فیلم هندی وقت سروده شده بود شعر و کمپوز از استاد برشنا بوده است.

استاد برشنا بمقام والای بانوان خیلی ارادت و احترام داشت و او یگانه مشوق خانم ها در رشته های مختلف هنر و فرهنگ بشمار میرود این بزرگمرد فرهنگ دوست با ابتکار خلاقش از مرحوم

سید جلال آغا خواهش کرد تا دخترش را اجازه بدهید که آغاز گر هنر موسقی طبقه انانث باشند. سید جلال مرحوم که خود مسئول تنظیم موسیقی در رادیو کابل وقت بود تقاضای مرحوم برشنا را پذیرفت و برای دخترش مسعوده جلال اجازه هنرنمایی را داد گرچه مسعوده در حدود یازده سال داشت اما با آنهم نسبت تعصب جامعه سنتی بنام هنری «فرشته» دو آهنگ را به صدایش پخش نمود. در سال 1337 هش- زمانیکه آزادی نسوان اعلام گردید خانم های دیگر به هنرآواز خوانی رو آوردند.

استاد دریخشن تیاتر و نمایشنامه نویسی نیز در آنزمان شهرت عالی کسب نمود و بعد از علامه سلجوqi راه کشای هنر تیاتر شد و درام لا ملنگ یکی از شهکار های او بشمار میرفت که برای ماه ها در ستیج پوهنی نزدیکی در معرض نمایش قرار داشت و پر عاید تراین درام در زمانش بود. او نمایشنامه های زیاد نوشت از جمله؛ اشتباہ<sup>۱</sup> بوعلى سینا<sup>۲</sup> تحصیلدار<sup>۳</sup> دو صنعتگر<sup>۴</sup> شربت غیرت<sup>۵</sup> میمون و لا ملنگ بود. لا ملنگ درام سه پرده یی را بالای عبدالرحمون بینا<sup>۶</sup> استاد عبدالرشید لطیفی<sup>۷</sup> محمد عثمان صدقی<sup>۸</sup> نشاط ملک خیل و نواموزان چون شهید مهدی ظفر نیک محمد قایل کار کرد<sup>۹</sup> برشنا خود نویسنده درام و دایرکتور آن بود و هنرمندان فوق الذکر نیز برحسته ترین هنرمندان زمان خویش بودند اما با آنهم استاد برشنا خیلی سختگیر بود<sup>۱۰</sup> در نتیجه همان طوریکه میخواست درام لا ملنگ سر زبان ها افتاد و حتا مردم برای دیدن نمایش از ولایات کشور میآمدند. استاد برشنا زمانیکه تازه روح در قالب سینمای افغانستان میدمید او سناریو فیلم نیز نوشت. استاد همیشه میگفت که شاعر نیستم مگر اشعار او رنگین ترین و با کیف ترین اشعار دری معاصر بود. در بخش ادبیات داستان نویسی نیز برشنا خوب درخشیده است<sup>۱۱</sup> با وجودکه او خود متعلق بیک خانواد بالایی جامعه «محمد زایی وخیلی با غرور» بود اما داستانهایش رنگ و بوی فلکلور را داشت که میتوان اورا در جمع پیش کسوان داستان نویس چون عبدالرحمون پژواک و عبدالروف بینوا شمار نمود. آثار گران بهای از شاد روان برشنا بجاه مانده است که میتوان از کتاب او که در باره سالهای قدرت امیر شیرعلی خان و هفت حکایت بنام قصه ها و افسانه ها بچاپ رسیده است و صده ها مقاله در انیس<sup>۱۲</sup> زوندون و آریانا بدسترس افراد صاحب مطالعه قرارداده است<sup>۱۳</sup> نام برد.

مرحوم برشنا در سال 1315 هش- منحیث استاد در مکتب صنایع کابل که استاد پروفیسور غلام محمد مینگی در زمان شاد روان شاه امان الله خان تاسیس کرد بود<sup>۱۴</sup> تدریس مینمود بصد ها شاگرد در رشته های مختلف هنر «موسیقی - خطاطی - نقاشی» وغیره تربیت و به جامعه تقدیم نمود است زمانیکه مدیر مکتب صنایع نفیسه کابل بود<sup>۱۵</sup> در انکشاфт شعبات مختلف نجاری حکاکی<sup>۱۶</sup> قالین بافی و غیره صنایع ظرفیه توجه زیاد مبذول داشتند.

در سال 1321 هش- زمانیکه استادان لیسه نجات را رهبری مینمود<sup>۱۷</sup> دهها کتب و مدارک تدریسی از تراوش قلمش باقی مانده است. استاد برشنا عالم و فهیم عامل موثر برای تحکیم دوستی و فرهنگی بین دولت افغانستان و آلمان گردید موقعیکه جنگ دوم جهانی ختم گردید و استادان المانی دو باره بوظایف شان برگشتند از مدارک تدریسی و کتب تالیف شده و سیستم اداری او را در لیسه نجات بررسی کردند انگشت حیرت گزیدند<sup>۱۸</sup> حکومت آلمان به پاس خدمات

شایسته که در غیاب معلمین المانی در لیسه نجات انجام داده بود یک مدال طلا برایش تفویض کردند.

شاد روان پرشنا در سال 1329 هش بحیث آمر عمومی رادیو کابل وقت واقع پل باع عمومی مقرر گردید در این بخش نیز تغیرات زیاد آورده و نیم بدنه فلج را دیورا که ناشی از عدم حضور خانمها بود فعال ساخت. او برای ورود خانمها در اجتماع ای فرهنگی چاره جویی کرده و دروازه های بسته رسانه های جمعی را بروی خانم های هموطنش باز کرد مقامات مطبوعات با احتیاط تمام از خانم کوثر نورانی که خود زاده ترکیه بود و همسر سالم خان نورانی یک افسر نظامی افغان که تحصیلات عالی در ترکیه داشت بود {روی همین دلیل از رتبه جگرن اضافه ترقیه برایش در سلطه ظاهر شاهی داده نشد} خواهش و تقاضا نمودند تا برای یک هفته در نشرات رادیو کابل سهم بگیرد خانم کوثر نورانی تمام اعلانات تجاری را با الفبای ترکی نوشت و با لهجه شیرین دری قرائت کرد. این خانم فدا کار خود را سپر تیر بلا ساخت تا دروازه های فرهنگی بروی دیگران باز گردید.

بقول استاد عبدالاحمد جاوید: دلیل آن بود که هرگاه ملا ها بخاطر نشر صدای یک زن دست به اغتشاش بزنند خارجی بودن خانم کوثر نورانی را راه حل مشکلات میدانستند.

زیرا تا آنوقت زنان جرئت نمیکردند راه استیشن رادیو پیش گیرند و بعد مرحوم پرشنا در بخش قرائت اخبار ابتکار دیگری بخرج داد و اولین خانم که بحیث نطاق اخبار را قرائت کرد خانم آمنه ملک زاده بود دومین خانم رقیه ابویکر و سومین خانم لطیفه کبیر سراج بودند که همزمان در فاصله های خیلی کوتاه یک ماه و دو ماہ به نطاقی آغاز کردند و چهارمین نطاق خانم جمیله زمان انوری بود و پنجمین نطاق خانم شفیقه حبیبی که در سال 1340 هش-به رادیو امده میباشد. بعذار این شش خانم عالیقدر آهسته اهسته تشریف آوری خانم ها بحیث نطاق پرودیسراً ممثلاً و آواز خوان شروع گردید.

استاد پرشنا که روابط با فامیل سید جلال آغا داشت آواز مسعوده را برای هنر اواز خوانی تشخیص نمود او در تشخیص صدا و کشف استعد ادعا مهارت کامل داشت. دو مین خانم میرمن سامعه میرزاد و سومین بار دو خواهر بنام های ناهید و آزاده آواز خوانندند آزاده که صدای گیرا داشت مدت زیاد هنرنمایی کرد و پس از ازدواج از هنر دست کشید.

بعد خانم نایینا بنام علیتاب به رادیو آواز خواند. در ابتدا همکاران تختنیکی را استاد پرشنا برای ضبط اخبار و ضبط صدای آواز خوانان در منازل شان میفرستاد زمانیکه مطمین شدن جامعه عکس العمل نشان نمیدهد نطاقان به داخل ستديو میآمدند و به قرائت اخبار میپرداختند و هنرمندان هم چنان راهی رادیو گردیدند.



تصویر وزیر اکبر خان  
یکی از کارهای نقاشی  
استاد پرشنا

استاد عبدالغفور برشنا در رابطه با شعر و موسیقی علاقه و استعداد خاص داشتند کمپوزهای زیادی برای خوانندگان همان زمان ترتیب کردند و یکی از کمپوزهای مشهور وی بنام { مدتنی شد که ترا من ندیدم سر راه - آخر از خانه برآه ماهی کم نما / تا دل و دیده کنم فرش سر راه } این آهنگ هشتاد سال قبل از امروز توسط مرحوم استاد برشنا کمپوز گردید و تا امروز در تمام دنیا هنرمندان آنرا میخوانند.

زمانیکه مقاعد هم بود بیکار نبود او در واپسین روزهای

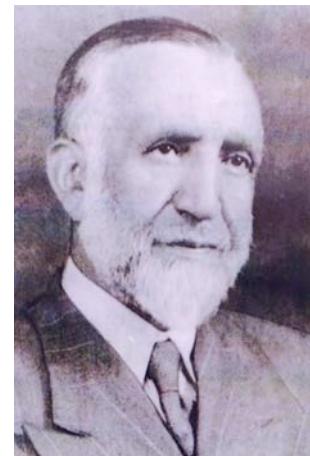
حیاتش سرود ملی اولین جمهوری افغانستان را کمپوز نمود. تاریخ هنر و فرهنگ کشور ما با وجود سنتی بودن مردم و پالیسیهای سختگیرانه حکومت وقت مردان بزرگ چون برشنا را داشت که با استعداد های ذاتی از چشمۀ سار هنر سیراپ بودند با مشکلات و سیاست سخت گیرانه دولت وقت راه های مختلف را برای حل پرابلم ها جستجو مینمودند. برای نوشتن این کتاب تحقیقات زیاد انجام دادم و هم چنان دوستان نیز درباره خودشان برایم نوشتن از تمام نوشته ها و تحقیقایکه در باره این کتاب انجام شد یک واقعیت خیلی مسلم درباره شخصیت بزرگ استاد برشنا بدست آمد استاد باوجودیکه از فامیل محمد زایی بود و د بخش هنر و فرهنگ صلاحیت های فراوان داشت و ابتکارات وسعی بخاطر اکشاف هنر و فرهنگ در ابعاد مختلفه انجام داده است اما در هیچ جا ادعای افتخار نکرده است و هیچگاه نه نوشته این و آن ابتکار را من انجام داده ام.

برشنا شخصیت بزرگ از خود گذر و خادم صادق و حقیقی مردم افغانستان بوده است. حالا که چند دهه از مرگش میگذرد تمام واقعیتها را مردم در موردش مینویسند و اورا سپاس میدارند.

برشنا این بزرگ مرد تاریخ هنر و فرهنگ افغانستان به عمر شصت و هفت سالگی بتاریخ 25 جدی سال 1352 داعیه اجل را لبیک گفت و بتاریخ 26 جدی در شهدای صالحین محترمانه بخاک سپرده شد. روحش شاد و فردوس بین جایش باد

## محمدانور بسمل

محمد انور بسمل فرزند ناظر محمد صفر خان<sup>۱</sup> برادر شادروان محمد ابراهیم صفا در سال 1266-قمری برابر 1306 هش- در باغبان کوچه شهر کابل متولد گردید. پدر بزرگ شادروان بسمل بنام محمد یوسف ولد محمد اعظم خان چترالی بود که از تجاهم استعماری انگلیسها جان به سلامت بر و در شهر کابل سکونت اختیار کرد در زمان امیر عبدالرحمان خان بحیث مهردار سلطنتی ایفای وظیفه کرد. و نظر به تحریر شادروان غبار صفحه 699 جلد اول افغانستان در میسر تاریخ چنین آمده است که اورا در زمان امیر حبیب الله خان لقب امین الاطلاعات منسوب نمودند. محمد انور بسمل اموزش ابتدایی خودرا در خانه اموخت و علوم ادبی و عربی را در مسجد فرا گرفت پس از آن وارد سال سوم مدرسه ابتدایی در



دیبرستان «حبیب» گردید او قران کریم را حفظ و بدان اعتقادی ژرف داشت. سپس دیوان حافظ و بوستان و گلستان سعدی و مثنوی مولوی نیز اشراف کامل داشت. بسمل در جوانی به جنبش مشروطه اول پیوست بقول لطیف ناظمی بسمل بیست و یک سال داشت. در صفحه 719 جلد اول افغانستان درمیسر تاریخ نام بسمل در ردیف مشروطه اول ثبت گردیده است.

در زمان پادشاهی امان الله خان بسمل از 1308-1289 خورشیدی به دستگاه دولتی پیوست و مدتها درقطفن و بدخشان زمانیکه ناظر محمد صفر پدر «بسمل» به سمت نایب الحكومة ایفا وظیفه میکرد بحیث معاونش خدمت کرده وی در همان جاه نشریه ء را بنام اصلاح با مسؤولیت شیرخان منتشر کرد. با تحریر از دانشنامه ادب فارسی جلد اول صفحه «169» بسمل برای بار دوم به نسبت اینکه برادر بزرگرش محمد اختر قصد تور شاه را داشت دستگیر گردید واعدام شد اما بسمل به زندان افگنده شدو مدت چهار سال در زندان هولناکی بسر برد.

در سال 1917-1918 میلادی هیات افغانی به ریاست محمد انور خان بسمل درباره حل مساله جزیره «درقد» به بخارا رفت امیر بخارا درقبال پذیرش الحق و وابستگی جزیره درقد به بخارا یک میلیون تنگه رشوه را برای بسمل پیشنهاد کرد. ولی بسمل رشوه را نپذیرفت وبا شور وطن دوستی اظهار داشت که «قرارداد قرارداد است» و باید آنرا رعایت کرد پاداش این سخنور و فرزند فرهیخته وطن دانه های زنجیر و زولانه بود که در دوره سلطنت خاندان نادرشاهی از سوی دستگاه فساد پرور سردار محمد هاشم خان صداراعظم برایش بخشیده شد. در زمان پادشاهی کوتاه مدت امیر حبیب الله کلکانی به کشورهای اسلامی آسیای مرکزی به سیاحت پرداخت و به زیارت خانه کعبه نایل گردید.

با روی کار آمدن محمد نادر شاه در سال 1308 هش- پدرش به عنوان نایب الحكومة قطعن و بدخشان برگذیده شد و مرحوم بسمل مسؤولیت معاون پدر را به عهد گرفت اما در سال 1310 هش- انجمن ادبی افغانستان در شهر کابل بیناد گذاشته شد وی بحیث مدیر انجمن و مجله بنام «کابل» منتشر کرد و بقول دانشنامه ادب فارسی جلد سوم صفحه 169 مدتی نیز مدیر دارالاتحریر شاهی اشتغال ورزید و سرانجام بتاریخ یازدهم عقرب سال 1311 هش- با دو برادرش بنام های محمد ابراهیم صفا و محمد اسماعیل سودا و فرزند بسمل بنام محمد طاهر بسمل در ارگ شاهی زندانی شدند.

جالب این است که مرحوم انور بسمل با این همه اسباب ستری شعری در وصف محمد نادرشاه هم سروده است و در مجله کابل بنشر رسیده است.

نکته عرض کم از ره اخلاص به قوم  
که معانی است در آن مضمر و بس مختصر است  
گرهمه یک دل و یکدست حکومت باشیم.  
که یقین پادشه کامل صاحب خبراست  
نیست ممکن که به ما دست حوادث یابد  
چه همین یک جهتی دوره تیش سپر است

کسیت آن شاه که با او همه هم فکر شویم  
نادر غازی ما صاحب تاج و کمر است  
خادم ملت و قوم است با ثبات عمل  
که فدائی او خوب به زیر نظر است

مجله کابل سال اول، شماره اول پانزدهم جوزای سال 1310 -صفحه 35 نشر گردیده است. اما یکی از تحلیل های قرین به حقیقت این است که محمد نادرشاه بخاره این شعر خیلی عصبانی گردید زیرا نظر به نوشته قدرت الله فرهاد تلقی محمد نادرخان چنان بود بسمل در مصحری که بیان میکرد «نادر غازی ما صاحب تاج و کمر است» در واقعه با کار برد واژه های تاج و کمر اورا مستبد خطاب کرده است. «مجله ایینه افغانستان شماره 101 سال هجدهم دلو 1384 صفحه 73» افزون براین روزی محمد نادر خان محمد انور بسمل را برای ناهار دعوت کرد و در جریان صرف ناهار محمد نادر شاه از او پرسید در باره کشته شدن عبدالرحمن لودین چه نظر دارید. بسمل بطور صریح پاسخ داد مردم از آنچه اتفاق افتاده خوشحال نیستند و همه بدولت بد و بیراهه می گویند. این صراحت لهجه بسمل ظاهراً خلاف انتظار محمد نادرشاه بود.

بر روایت عبدالحی حبیبی در سال 1310 هش- محمد انور خان بسمل به سمت مدیر انجمن ادبی کابل گماشته شدکه در حرکتهای ضد رژیم نادر شاهی دست داشت بنابراین وی همراه با برادرش محمد ابراهیم صفا در سال 1311 هش- زندانی گردیدند و تا سال 1325 زندانی ماندند.



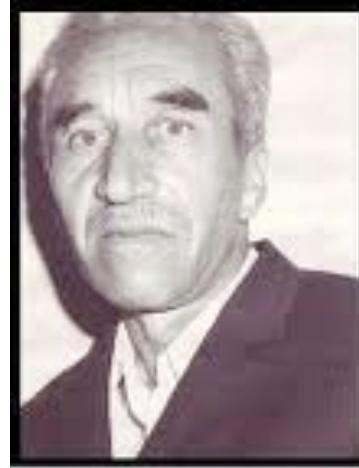
محمد اسماعیل سودا

زمانیکه از زندان رهاشد مدتی بحیث مدیر مرستون «دارالعجزه» منصوب شد و بعد از آن رئیس اداری وزارت مالیه شد و اما در سال 1334 هش- به بیماری فلج گرفتار گردید و بعداز شش سال درد طاقت فرسا در روز سوم جدی سال 1340 هش- در کابل چشم از جهان پوشید روانش شاد باد و اما بگفته عبدالطیف ناظمی پس از رهایی زندان در وزارت معارف بگار پرداخت و سپس به عنوان رئیس دارالعجزه تعین گردید. او مینویسد در وزارت معارف بکار گماشته شد و پس از آن ریاست دارالعجزه را بدو سپردند در همان جاه با عبدالالمجيد زابلی در مجلس وزرا در باره اعشه و باطه مستحقین به جدال افتادند و از کار کناره گرفت آنگاه نادرشاه اورا طلبید و پس معینیت وزارت مالیه را بدو سپرد و آخرين اشتغال او نمایندگی در مجلس اعیان بود پس از آن تا سوم جدی 1340 از حرفه تهی و خانه نشین بود و با عشق و شیدایی شعر و غزل میسرود.

## استاد علی اصغر بشیر هروی

استاد بشیر هروی درال 1298 هش-در مهد تمدن و فرهنگ شهر باستانی هرات دیده بجهان گشود پدرش مرحوم حاجی علی نظر کابلی تجارت پوستین دوزی داشت.

استاد بشیر هروی در شهر هرات نمو کرد و به جوانی رسید وی هیچگاه در مکتب رسمی تحصیل نکرده اما ذکاوت خارق العاده و ویژه گیهای خاص وی او را از محضر بزرگان و استادان دورن نساخت بلکه استاد از حضور علماء و ادباء استفاده اعظم برداشت وی از علوم متداول عصر و زمان اشنا گردید و به علاقه سرشار که به ادبیات و فرهنگ وطنش داشت از سنین جوانی بمطالعه کتب و رسالات داشتمندان پرداخت و خود نیز به نوشتن مقالات و سرودن اشعار دست یازید.



استاد بشیر هروی با انکه زبان مادریش فارسی بود به پشتون انگلیسی عربی و اسپرانتو تسلط کامل داشت. بشیر هروی یک شخصیت پُر تواضع و فروتن و خیلی کم حرف و خاموش بود واقعاً تعجب آور بود که با آن خموشی از طبع بلند و همت عالی برخوردار بود. هیچگاه برای مطامع دنیوی و ریاست و منصب تن به لذت نداد زبان به مدح و ثنای این و آن کشور نگشود بلکه بالصراحته و با کنایه دراثار و نوشته هایش حاکم تبهکار کشور را میکوید.

استاد یکی از فرهنگیان ادبی مورخ روزنامه نگار منجم محقق و فلسفه کتاب شناس پژوهشگر توانا و سرشناس در مطبوعات کشور در دهه پنجاه بود.

استاد هروی در عرصه های مختلف علمی ادبی و سرودن شعر دسترسی داشت. از این رو با مجله ادب هرات روزنامه ملی انسیس مجله زوندون وغیره همکاری قلمی داشت و با نوشتن مقالات انتقادی در قالب طنز کاستی های جامعه را آشکار میساخت و اربابان زر و زور و تزویر را انتقاد مینمود.

مقالات تحقیقی و پژوهشی او در بسا سمینارها مخالف ادبی و قلمی درخشش ویژه داشت که بدون شک بعنوان مأخذ قابل اعتماد از آن میتوان استفاده کرد.

«بقول جناب استاد حسین فرهمند شمار کارکردها ابعاد گوناگون استاد بشیر هروی ضرورتیست مشخص ولی مستلزم فرصت و مجال کافی میطلبد که در این مختص نمیگنجد.»

نظر به تحریری جناب قیوم بش هروی فرزند استاد هروی میخوانیم :

{ پدربرزگوارم در زیر زمینی منزل ما که در خیرخانه مینه واقع بود یک کتابخانه بزرگی درست نموده بود که بدون شک در آن تقریباً تمامی کتب رسالات حتا کلیکسیون های مجلات و روزنامه

های نه تنها چاپ افغانستان بلکه نشراتی از ایران را نیز بصورت مسلسل جا داده بودند که بدختانه در سال 1351 هش- در اثر سرازیر شدن سیلاب مدهشی اکثر کتب و آثار قلمی و قدیمی از بین رفت.}

با تشکر از یادداشت مهم «قیوم بشیر» فرزند ارجمند استاد هروی <sup>میپردازیم</sup> به افتخارات دیگر استاد است.

شادروان هروی نسبت علاقه و عشقی که بكتاب و کتابخانه داشت به خصوص نسخ نفیسی که جز مفاخر فرهنگی و میراث پُر بهای منعوی جامعه ما محسوب میشود <sup>آرامش نگرفت</sup> و به همان عشق و رسالت خویش را در رابطه حفظ و نگهداشت آرشیف ملی مسولانه بسر رسانید <sup>باعث</sup> پیوند محکم و استوار ایشان با آرشیف ملی گردید که بدون شک تاریخ این خدمات را فراموش نخواهد کرد و نام و خدمات آن بزرگمرد را برای همیشه در حافظه اش با خط زرین حفظ خواهد داشت. با پیوستن استاد هروی در آنجا حکمفرماشد و با بینش <sup>\*</sup>

تجربه <sup>\*</sup> علاقه خاصیکه به حفظ و حراست به سرمایه ملی داشت <sup>در صدد تهیه و ترتیب</sup> فهرست نسخه های علمی و خطی گردید و با همکاری سایر همکاران صدیق آرشیف ملی چون زنده یاد استاد رضا مایل هروی <sup>استاد توفیق</sup> استاد عمر صدیق <sup>دکتر اثیر محمد انور نیرو عبدالقدیر</sup> مشتری مدیر شعبه نسخ خطی آرشیف ملی و سایر همکاران توانست کار تسجيل و تشریح علمی نسخ موجود در ارشیف را آغاز و به نحو احسن به انجام برساند که این کار ارزنده را میتوان بعنوان شهکار و حیاتی ارشیف ملی دانست.

(دراینجا در باره آرشیف ملی یک خاطره «صاحب این قلم» کم بهاً دادن آرشیف ملی در زمان «صدیق چکری» وزیر فرهنگ افغانستان در سال 1371 هش- در ذهنم خطور کرد که این همه خون دل خوردهای بزرگمردان فرهنگ و ادب چطور با هدایات سبکسراوه و بی پرواپی جناب صدیق چکری اشخاص بی فرهنگ و بیدانش در آرشیف ملی داخل میشدند که امر وزیر است و به گمال آنکه شاید پول هنگفتی در آنجا وجود دارد حتا میخواستند که دروازه های آرشیف را با فیر ماشیندار باز نمایند <sup>با امر سبکسراوه</sup> وزیر «صدیق چکری» آنها یکه اصلاً به ارزش آرشیف ملی و اسناد و گنجینه های علمی نمی فهمیدند <sup>با غور با سلاح</sup> دست داشته شان به تهدید کارمندان و محافظین میپرداختند . شاهدان زیاد در مورد بی بها دادن به ارزشهاهی ملی <sup>فرهنگ</sup> معنوی در ایام وزارت جناب چکری میباشند. از همین بی دانشی <sup>دست</sup> به تاراج غاییم علمی و فرهنگی کشور زده شده است).

استاد بشیر هروی پس از گشون صحفه ای بنام «کچری قروت» که بصورت طنز در مجله روندون به نشر میرسید <sup>با مرحوم پوهاند عبدالرحیم نوین</sup> کارتونیست معروف کشور هردو موفق شدند که هفته نامه معروف ترجمان را که مظہر قدرت طنز نویسی بشمار میرفت <sup>تأسیس نماید</sup> و با کارتون ها و طنز نامه هایکه در حقیقت بیان حقایق تلخ جامعه را دربر داشت و از جانبی باعث بوجود آمدن لبخند بر لبان خواننده گانش میشد با سیاست های استبدادی رژیم مبارزه میکرد . مگر با کوتای 26 سلطان 1352 هش- و با به قدرت سردار محمد داود خان نشرات ترجمان توقيف گردید .

استاد علی اصغر بشیر هروی آغازگر طنز در مطبوعات در زمان همان نیمه آزادی مطبوعاتی شدیداً تحت سانسور جدی ساطور حکومت قرار داشت.

در چنان شرایط دشوار استبدادی احساس آن شخصیت بزرگ کار و زحماتش جهت بیداری جامعه قابل ارج گذاری است.

استاد هروی از سال 1352-1357 هش-منجم رسمی کشور بوده و مسولیت تقویم نجومی افغانستان را به عهده داشت.

مرحوم استاد بشیر هروی آثار زیادی از خود بجا گذاشته است که ذیلاً معرفی میگردد:

- اول - مجموعه مقالات از محافل و بزرگداشتها.
- دوم - جستجو در احوال و اثار پیر هرات.
- سوم - زندگانی و مکتب پیر هرات
- چهارم - ترجمه قصیده برده شریف
- پنجم - شناسنامه جامی
- ششم - گلچین از امثال و حکم
- هفتم - تحقیقی در باره کلمه امی
- هشتم - سیری در ملک سنایی
- نهم - آشپزباشی
- دهم - عامی
- یازدهم - پوستین دوز
- دوازدهم - ناظر خود روی هروی
- سیزدهم - علیل الشعرا
- چهاردهم - مفلوک الشعرا
- پانزدهم - میرزا قلم ها
- شانزدهم - هزار و یک حکایت



استاد مرحوم در تدویر کنفرانسها و سیمینارها ییکه به بزرگداشت از مقام والای شعراء و ادبای فرهنگ سرای کشور دایر میشد نقش بارز و سهم فعال داشت.

مرحوم استاد بشیر هروی اخیر عمرش پس از کودتای هفت ثور 1357 هش-و آغاز هرج و مر ج سیاسی مانند سایر هموطنان هجرت کرد و در کشور ایران به تنگستی تحمل ناپذیر عمر گذرانید در آنجاه نیز دست از فعالیت های فرهنگی بر نداشت با قلم توانا خود بیان از واقعیت های تلخ افغانستان را تحریر نمود.

استاد بعد از سپری نمودن ده ماه هجرت در اول قوس 1360 هش-در تهران جان بحق سپرد و در عصر همان روز در بهشت رضا مشهد بخاک سپرده شد.

وصیت نامه استاد :

ای ملت آزاده افغانستان

ای شسته برای حفظ دین دست از جان  
پروا مکن از دشمن گمراه چو هست  
یار تو خدا و رهنمایت قران  
گر دوست به دشمنم فروشد غم نیست  
ور خصم به کشتتم بکوشد غم نیست  
من بچه انقلابم از چشمها خون  
از هر رگ گردنم بجوشد غم نیست

آثار که تاحال اقبال چاپ نیافته است :

- 1- هزار و یک حکایت در سه جلد صرفاً جلد اول ان در افغانستان طبع شده است.
- 2 - سیری در ملک سنائی
- 3 - برخی از اندیشه های پیر هرات
- 4 - تصحیح کلمه مولانا عبدالغفور لاری
- 5 - جستجو در احوال و اثار پیر هرات
- 6 - فرهنگ نجوم
- 7 - شاهراه افغانستان
- 8 - شرح حال مولانا عبدالرحمن « نورالدین » جامی
- 9 - تصحیح نفحات الانس « از روی 19 متن موجو و نیز نسخه اصلی تصحیح شده مگر طبع نشده است»
- 10 - دیوان اشعار 11 - خمبر خان
- 12 - شبوء داستان سرایی امیرخسرو به شبوه ء نوُ انتقادی
- 13 - پیغمبر امی
- 14 - شناسنامه جامی که آخرین بخش آن در روزنامه ملی انس چاپ شده بود.
- 15 - گلچین از کتاب امثال و حکم 16 - منطق به زبان ساده 17- ترجمه قصیده برده شریف . روان مرحوم بشیر شاد باد .  
از همکاری جناب قیوم بشیر منموم.

## استاد عبدالواحد بهره

شاد روان استاد عبدالواحد بهره فرزند مولوی رحیمداد تیموری<sup>۱</sup> نواده‌ی مولانا میر محمد یوسف پهنه‌گی از سلسله‌ی دودمان تیموریان هرات میباشد و در یک در خانواده‌ی متدين پا به عرصه وجود گذاشت.

استاد بهره علوم متداوله‌ی عصر را نزد علمای مشهور زمان فرا گرفت<sup>۲</sup> در سال 1300 هش- زمانیکه مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی در راس معارف هرات قرار داشت<sup>۳</sup> نظر به لیاقت و کار

دانی و ظرفیت های فکری اش<sup>\*</sup> (استاد بهره) را به صفت معاون معارف جدید التاسیس هرات مقرر نمود.

در سال 1300 هش - دشمنان کشور از توسعه معارف این چراغ معرفت در هراس بودند و میخواستند در اثر توطئه و دسایس شوم شان مشعل علم را خاموش و مردم را به تاریکی سوق بدهند علامه سلجوکی این مرد متبرک و استاد بهره در فکر ایجاد تیاتر گردیدند تا از این طریق توجه مردم را به معارف و مزایای علم و معرفت معطوف سازند.

علامه سلجوکی در ازمان بحیث رئیس معارف ولایت هرات ایفای وظیفه مینمود و برای اولین بار تیاتر را در ولایت هرات افتتاح کرد و استاد بهره را با استفاده از ظرا فیت های فکریش به صفت مسئول تیاتر بنام «پوهنی ننداری» گماشت.



استاد بهره اولین نمایش را تحت نام (تعلیم جدید و قدیم) توسط شاگردان معارف در فضای آزاد در باغ میرزا خان باغدشتی در حضور صد ها تن از متنقدین هرات بنمایش گذاشت و مزایای تعلیم علوم و معرفت را برای مردم با نمایش تمثیلی در پوهنی ننداری آگاهی داده شد.

در موقع نمایش علامه سلجوکی از حور و جفای بعضی مردم تاریک نگر بکابل سفر کرده بود با شنیدن این ابتکار و شرکت مردم منحیث تماشاجی (لوح تقدير و مدال معارف) کشور را که از غازی امان الله کمایی نموده بود رسماً به استاد بهره تفویض کرد و استاد بهره را اولین امر پوهنی ننداری و اولین نویسنده تیاتر در هرات معرفی نمود.

استاد بهره با نمایش درام تعلیم جدید و قدیم هزاران تن فرزندان متنقدین هرات را بمکتب جذب و در بقا و انکشاف معارف خدمت بزرگ انجام داد و همچنان در کنار این ابتکار در تاسیس مکتب شرافت و ایجاد مکاتب شجاعت و شهامت نیز توفیق یافت. استاد بهره از جمله موسسین اولین انجمن ادبی هرات که توسط علامه صلاح الدین سلجوکی افتتاح گردید نیز میباشد. استاد در هرات باستان خدمات بزرگی در ادبیات فرهنگ و معارف انجام داد و چراغ علم را در خانه هر هراتی روشن نگهداشت و جوانان معارف را چون فرزندانش در راه اندوختن علم تشویق مینمود در اثر همین خدمات شایسته و بخصوص بقا و انکشاف معارف در سال 1325 هش- زمانیکه

عبدالله ملکیکار والی هرات بودند<sup>\*</sup> مرحوم بهره به اخذ مدال معارف افغانستان نایل آمد واز طرف والی هرات برایش اعطای گردید.

استاد عبدالواحد خان بهره در سال 1328 هش- از طرف مردم هرات به عنوان وکیل در پارلمان افغانستان معرفی شد و از طرف پادشاه وقت «محمد ظاهرخان» به اخذ مدال صداقت نایل آمد. استاد بهره بر علاوه خدمات فایقه در امور معارف و هنر تیاتر و فرهنگ به مشاغل دیگر نیز اشتغال داشته است مانند [رئیس مواد نفیی انصهارات نماینده امور خارجه در تورغندي اولین سارنوال مدعی العموم هرات<sup>\*</sup> امر کتابخانه ای عامه<sup>\*</sup> مدیر پوهنی ننداری و مدیر مرستون هرات] چهارده اثر نوشتاری شعر و نثر از قلم توانای این شخصیت بزرگ فرهنگ<sup>\*</sup> شاعر توانا و

معارف پرور کشوار استاد بهره بالکه در بخش های مختلف ایفا وظیفه نموده است اما در واقعیت در ساحه معارف و بخش های هنر و فرهنگ در روشنگری انها عامل خدمات بس شایسته و فراموش ناشدنی انجام داده است و تا امروز در دل و دیده مردمش احترامانه جای دارد.

از استاد بهره گرامی آثاری نیز بجا مانده است که صد سلام مذکور بعد از صد سلام مولانا جلال الدین بلخی و نور الدین عبدالرجمن جامی در جهان شعر و ادب به عنوان دومین صد سلام زبان دری شهرت یافته است و همچنان یک نمایشنامه او بنام «شاعر و ماهر» از طریق رادیو افغانستان نیز نشر گردیده که از شهرت بسزای برخورد دار است ..

رهنمای سعادت‌گذینه‌ای از چهارده اثر استاد بهره اقبال طبع یافته است. از جمله نمایشات تیاتری که به قلم استاد بهره نگارش یافته است معروف ترین آن شاعر و ماهر - دختر فروش - برق ضعیف - رشوه خوار میباشد.

استاد در طول چهل سال خدمت در امور معارف هرات هزاران انسان هدفمند را تربیه و به جامعه تقدیم داشته است که روی همین خدمات شایسته از احترام شایان در بین مردم هرات برخوردار بوده است و شاگردانش همیشه او را به دیده قدر نگیریسته اند و حتاً استاد بهره از احترام و قدردانی شاگردانش در آثارش یادآوری نموده است.

این شخصیت علمی و فرهنگ از طرف علامه صلاح الدین سلجوقی بنام اولین مدیر مکتب و اولین امر و دایرکتور و نویسنده تیاتر در هرات یاد آوری شده است.

باید موسسین و ایجادگران تیاتر که در آن زمان یگانه مرجع روشنگری مردم و مبارزه علیه بی عدالتی خرافات عنعنات غیر قابل قبول و کهنه بود در کتب علمی و فرهنگی به خط زرین نوشته و ثبت گردید تا نام و خدمات شان جاویدانه گردد. روان استاد بهره خادم صدیق معارف و تیاتر هرات شاد باد .

نوت: آنچه درباره استاد بهره مطالعه نمودید از مطالب ارسالی پسر شان<sup>\*</sup> محترم شاه ولی بهره اقتباس گردیده است.



شاهروان لاله



بنیادگاران اولین تیاتر نوین کشور در هرات ۱۹۰۱ تجویشیده



بنیادگاران ملاکه صلاح الدین سلجوقی

## شاه ولی بهر

شاه ولی بهر فرزند استاد عبدالواحد خان بهر شخصیت شناخته ادب و فرهنگ و از جمله اولین هنرمند تیاتر ولایت هرات میباشد.

شاه ولی بهر در محل باع مراد ولایت هرات دیده به جهان هستی گشود.

جناب بهر بعد از ختم تعلیمات ثانوی شامل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابل گردید و در سال 1366 هش- از آن دانشکده هنرهای زیبای در رشته تخصص خودرا در نقاشی تکمیل و سند لسانس را حاصل کرد. این دانشمند ادیب بعداز فراغت تحصیل بحیث مدیر مسئول روزنامه‌ی اتفاق اسلام امر حفظ آبدات تاریخی هرات رئیس رادیوتلویزیون هرات و دوبار بصفت رئیس عمومی اطلاعات و فرهنگ هرات وظایف فرهنگی را مبتکرانه و صادقانه به پیش برده است.

جناب بهر از سال 1373 هش- عضویت انجمن ادبی هرات را داشته و در چندین کنفرانس بزرگ بین المللی در خارج کشور اشتراک و مقالات علمی و تحقیقی درباره شناخت فرهنگ باستانی افغانستان قرائت نموده اند.

از سال 1357 هش- عضویت حلقه‌ی ادبیان مولانا شناسی را کمایی کرده و درمورد اشعار و روح قدسی مولانا در کنفرانسها شرکت داشته است.

شاه ولی بهر در راستای شناخت عرفان اسلامی و شرح کلام حضرت ابوالمانی بیدل در پرتو آیات و احادیث «نبوی» از تبحر خاص بر خوددار میباشد که یکی از بزرگترین اثر پژوهشی و تحقیقاتی او نگارش کتاب بنام (گنج بقا) یک غزل ابوالمعانی بیدل بوده که از طرف اکادمی علوم افغانستان به عنوان اثر تحقیق در عرصه بیدل شناسی شناخته شده است.

جناب بهر در کار تحقیقات علمی و پژوهشی درهنر خوشنویسی نقاشی مینا توری شعر و موسیقی کلاسیک مهارت شایان دارد و کتاب(هرات نگین خراسان) شهکار پژوهشی او در عرصه معرفی تاریخ با افتخار هرات باستان میباشد.

محترم شاه ولی بهر دارای آثار بزرگ و ارزشمند علمی و عرفانی و ادبیست که خوشبختانه اقبال چاپ یافته است. جناب بهر ادیب و دانشمند بتاریخ 18 سنبله 2012 باخذ آراء بلند برای بار دوم بحیث رئیس انجمن ادبی هرات انتخاب و بکار خویش آغاز نمود. وی متأهل بوده و داری چهار فرزند میباشد فرزند بزرگش بنام عاشق الله محصل دانشکده ادبیات در دانشگاه هرات- فرزند دوم سوسن جان در صنف دوازدهم قرار دارد و فرزند سومی شان بنام احمد مختار در صنف ششم مکتب بوده و خود سن ترین نویسنده درسطح کشور شناخته شده است و فاطمه جان در صنف سوم میباشد. با سپاس فراوان از محترم شاه ولی بهر که مطالبی درباره خود و معرفی پدر بزرگوار شان «استاد بهر» بنده را یاری رسانیده است.



## ملک الشعراً صوفی عبدالحق بیت‌ب



به هر چمن که نمودیم جستجوی ترا  
هزار لیل و نهار ز پیش دیده گذشت ولی نداشت یکی کیف موی و روی ترا  
ریاست خبیث دوران پاکی شود زاهد به زمزم ار بنمایند شست و شوی ترا  
زعشق غنچه لبی پاره پاره ات دیدم دلاز تارگ گل کنم رفوی ترا  
رقیب را به عصب باید از درت رانی که آن پلید ملوث نموده کوی ترا  
هزار مرتبه گردیده سرخ وزرد زشم به باع تا گل رعنای بید روى ترا  
به بزم ما نکنی شیشه قلقل آهنگی فشرده است مگر محاسب گلوی ترا  
سزد که لاله دمد از مزار بیتابم  
که برده است بدل داغ آرزوی ترا

ملک الشعراً صوفی عبدالحق بیت‌ب فرزند عبدالاحد عطار در سال 1306 قمری در قصاب کوچه شهر کابل پا به هستی نهاده است.

صوفی استاد بیتاب چنانکه خودش بقلم خود نگاشته است در نسب افغان و از قوم صافی بوده و در مذهب حنفی و در مشرب طریقه تقشیبندیه بود. زمانیکه هشت سال داشت پدرش عبدالاحد عطار جهان فانی را وداع نمود و سرپرستی و تربیت او به ماما هایش « ملا عبدالغفور آخندزاده و ملا عبدالله ملقب به مرشد که از عطاران اعلیحضرت ضیاء‌الملة والدین» بود تعلق گرفت.

صوفی استاد بیتاب از طفولیت تا کهولت لسان عربی و فارسی را از ماما های با فضیلتش و برخی از علماء و فضلای داخل وطن کسب کرد. صرف و نحو و فقه قرائت و تا حدودی تفسیر و حدیث و علوم ادبیه را از عروض قافیه معانی بدیع و بیان و علم زیج فی الجمله تقاویم کواکب را تا سن بیت سالگی آموخت در آن زمان مکاتب رسمی و عصری وجود نداشت که دیپلومی بدست میاورد. نوق فطری وی بسوی شعر و ادب در همین سن ظهور کرد و از ملک الشعراً استاد قاری عبدالله خان استمداد جست. در آنوقت که هجوم واژه های عربی در ادبیات فارسی ظهور آشکار داشت

علماء فضلای سخن فهم میترسیدند که سخن فارسی مبادا از زبان افتاده و بی نشان گردد در جهت غنی ساختن ادبیات فارسی جوانان با هوش و بی قدره مدهوش چون « صوفی بیتاب » عالم جوان سرمست و است را میستورند و زبان قلم او را سند می پنداشتند.

چون صوفی جوان در اقلیم ادبیات فارسی و بخصوص اشعار بلدیت اعلی و ماهریت پُر بها داشت از اینرو استادان و معلمین سخن فهم و سخن سنج توانایی ولایاقت اورا سجل کردند و سند دادند. ربیع الثانی 25 جدی 1333 قمری . قاری عبدالله ملک الشعرا در آخر چنین فرمودند :

بیتاب که واقف رموز آسیاست      اسرار حقیقت ز جبینش پیداست  
استاد فنون ادب آمد اما      سرمایهء دانشش از اینها بالاست

استاد صوفی بیتاب را در سال 1335 قمری رسمًا به شغل معلمی استخدام کردند و بعداز دو نیم سال تدریس در مکتب ابتدائیه به مدرسه حبیبه به صنوف عالیه که بنام « رشیدیه و اعدادیه » یاد میشد به تدریس ادبیات فارسی گماشته شد و همچنان در دارالمعلمین و مکتب نسوان نیز قبل از انقلاب و بعد از انقلاب تدریس کرد در زمان انقلاب مدتی بیکار ماند و بعداز آن موقعیکه در صدارت اعظمی هیئت بنام تفسیر و ترجمه صورت گرفت استاد بیتاب نیز به اساس فرمان صدارت اعظمی عضویت هیئت را کمایی نمود و مدت پنج سال یعنی تا آخر کار هیئت اجرای وظیفه کرد . استاد عبدالحق بیتاب زبان فارسی و عربی میدانست و به ترجمه میپرداخت او مدت ده سال در دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل زبان و ادبیات فارسی را تدریس کرد نظر به لایاقت و کار دانی و صداقت در وظیفه چند بار به اخذ مكافات نقدی و نشان درجه دوم معارف و مدال رشتن نایل گردید زیرا استاد بیتاب از زمان تاسیس فاکولته ادبیات تا زمانیکه جهان فانی را وداع کرد بصفت استاد در دانشکده ادبیات تدریس مینمود او زندگی خیلی ساده بی تکلف داشت هیچگاه به دربار شاهان نرفت وکسی را مرح نکرد و با دانش و لیاقت که داشت تا رتبه پوهاند رسید و هیچگاه بجز سفر خانه کعبه از وطن پا بردن نه نهاد.

روی همین لیاقت و صداقت به اساس پیشنهاد وزارت معارف وقت و منظوری « محمد ظاهر شاه » بتاریخ 18 دلو سال 1330 شمسی لقب ملک الشعرا را حاصل کرد و متن فرمان چنین بود:

ع - ص- صوفی عبدالحق خان «بیتاب» استاد فاکولته ادبیات !

از آنجا که مقام استادی شما در علم شعر و ابیات و همچنین خدمات بر جسته وممتاز تان در راه علم و عرفان کشور ثابت و مسلم است هماناً به سپاس سویه علمی و مراتب ادبی تان و نظریه و پیشنهاد مجلس استادان فاکولته ادبیات و موافقت مجلس ریاست مطبوعات و تصویب مجلس عالی وزرا شما را به خطاب ملک الشعرا افغانستان عز افتخار بخشیده و این منظور و ارادهء خودما را به فرمان هذا به شما ابلاغ فرمودیم.

از خدای علیم برای شما در راه خدمت به معارف و مطبوعات وطن توفیقات بیشتر آرزو و این خطاب را به شما تبریک میگوییم. ملک الشعرا استاد بیتاب در میزان 1344 هش- طی فرمان دیگری به حیث سناتور انتصابی در مشرانو جرگه افغانستان نیز عز تقرر حاصل نمود.

ملک الشعر استاد بیتاب برعلوه وظایف رسمی درپژوهش و سرایش قصیده مرثیه قطعه مثنوی مخمس و مسدس غالباً چیره دستی نشان داده است اما در غزل سرایی بیشتر از سایر انواع اشعار گرایش داشته است. استاد بزرگوار تمام نبوغ و فهم خویش را در خدمت مردم و بخصوص نسل جوان وطنش قرار داده بود مدح کردن و به مقامات رفتن را نمی پسندید وی در عزت نفس پارسامنشی تقوی وظیفه شناسی زبان زد عام و خاص بود با آنکه طی دو فرمان محمد ظاهر شاه لقب ملک الشعر و انتصاب سنا تور را بدست آورد اما پادشاه را تنها یکبار در یکی از مراسم تجلیل روز معلم از نزدیک دیده بود و بس.

او در پختگی غزل قصیده مخمس استاد زمانه بود چنانچه ملک الشعر استاد قاری عبدالله خان در آخرین روزهای زندگیش برای شاگردان خویش توصیه کرد تا بعداز وی استاد عبدالحق خان بیتاب در کرسی تدریس او بنشیند و راه اورا ادامه بدهد.

ملک الشura استاد صوفی عبدالحق «بیتاب» با سینه پر جوش و خروش از ادبیات و سرشار از اشعار ناب با درد و دریغ درماه حوت 1347 از جهان چشم پوشید. موصوف در عمر کم خویش مصدر خدمات زیاد در ساحه معارف و مطبوعات وطن گردیده بود او از جمله اولین استادی در آغازین فاکولته ادبیات شرعیات بود و هزاران نهال جوان را درخت پرشکوفه و برومند ساخت و به جامعه تقدیم کرد روش شاد و جایش فردوس بربین باشد.

### آثار تالیفات و تراجم

از ملک الشعر استاد بیتاب تالیفات و تراجم خطی و طبع شده زیاد بجا مانده است.

#### الف تالیفات :

اول - علم معانی: دانشکده ادبیات دانشگاه کابل چاپ دوم در سال 1347 هش 128 ص  
دوم - دیوان اشعار استاد بیتاب

سوم - گفتار روان در علم بیان: دانشکده ادبیات دانشگاه کابل چاپ دوم سال 1346- هش  
چهارم - تصوف: برای صنف چهارم دانشکده ادبیات در 50 ص

پنجم - مفتاح الغموض درقاویه وعروض: دانشکده ادبیات دانشگاه کابل سال 1347 هش  
ششم - علم بدیع: دانشکده ادبیات دانشگاه کابل سال 1347 هش

هفتم - دستور زبان فارسی: دانشکده ادبیات ف دانشگاه کابل  
هشتم - دو رساله برای صنوف هفتم و هشتم لیسه ها

#### ب تراجم :

اول - انشاء مقالات: کابل جریده ثروت وزارت مالیه افغانستان 1335 هش در 80 ص  
دوم - رساله در علم رمل : بنام مقدمه سرخاب .

سوم - مبادی علم منطق: کابل جریده ثروت وزارت مالیه افغانستان 1335 هش در 56 ص

چهارم - ابن عقیل شرح الفیه ء ابن مالک در نحو عربی « قلمی »

پنجم - الیسا غوجی

ششم - شافیه ء ابن حاچب در علم صرف عربی « قلمی »

هفتم -- صریری : در مباری نحو عربی کابل جریده ثروت وزارت مالیه افغانستان سال 1335 هش در 68 ص

هشتم - چهار رساله در علم منطق از تالیفات علمای مصر « قلمی »

نهم - کتاب قاضی عبدالجبار همدانی در علم صنعت « قلمی »

دهم- قسمت اول علم اجتماع نیکلای حداد : این ترجمه حایز جایزه نیز گردید.

برعلاوه آنچه برشمردیم ملک الشعر استاد بیت‌اب صد‌ها مقاله علمی و ادبی در جراید

مجلات و روزنامه های مطبوعات افغانستان به نشر سپرده است. درباره استاد عبدالحق

بیت‌اب «ملک الشعر» هرقدر تحقیق بنمایم همان قدر از جلال فهم او متحیر میشویم .

چنین شخصیت های جاویدان عمر عزیز شان را در غنامندی فرهنگ و ادبیات وطن صرف

کردند بدون جا و جلال فقیرانه زیستند و آثار گران سنگ برما بجا گذاشتند. برق بالای ما و

نسل های بعدی حق مسلم دارند تا از خدمات شان به نیکویی یاد نموده و برای شان روح

ارام در بهشت برین استدعا نمایم.

نمونه از کلام ملک الشعرا استاد بیت‌اب:

جامه هستی فلک افگنده بردوشم بزور این متاع کس مخرا بر که بفروشم بزور  
جامه ها بافت برايم رشته عمر امل گرچه می‌سازد فنا آخر کفن پوشم بزور  
عمر رفت و من همان غافل زیست کار خود صور خیزاند مگر زین خواب خرگوشم بزور  
زان تنگ ظرفان نیم کز جرعه ای بیخود شوم ساغر سرشار چشمی می‌برد هوشم بزور  
گر بداینسان فته انگیزی نماید قامتش می‌کند حرف قیامت را فراموشم بزور  
منکه عمری دامن تقوی زکف نگذاشتیم چشم بدمست تو آخر کرده می نوشم بزور  
این‌قدر سرو چمن مغورو رعنایی مباش برکند این جامه ات را سروقبا پوشم بزور  
آنهمه « بیت‌ابی » وشور و فغان من چه شد

سردی دوران اگر نشاند از جوشم بزو

## عبدالروف بینوا



عبدالروف بینوا فرزند عبد الحق اخندزاده در سال 1292- استاد هش- برادر 1913 م- در ولایت کندهار تولد گردیده است . این دانشمند بزرگ علوم متداوله را تحت نظر پدر عالم و حکیم ش آموخت و بعد از شمولیت بمکتب به آموزش علوم و فنون ادبی پشتی و عربی پرداخت. پس از فراغت بکلوریا جهت فراگیری تحصیلات به کابل آمد و شامل پوهنتون کابل گردید و در رشته زبان و ادبیات پشتی از پوهنځی ادبیات و علوم بشری فارغ گردید.

استاد بینوا زبان دری را در کابل فرا گرفت و در اثر استعداد و ذکاوی که داشت به زودترین فرصت در آسمان مطبوعات چون ستاره تابناک بحیث یک شخصیت فرهنگی و بخصوص بخش هنری و ادبی درخشید.

شاد روان بینوا خدمات چشمگیر در ادبیات پشتی انجام داده است و از غنای زبان دری هم بی بهره نبود او با قلم رسایش در بخش‌های مختلف ادبی و هنری به دو زبان آثار زیاد نوشته کرد. همان طوریکه یک شخصیت ادب بود در بخش‌های هنری نیز یک انسان روشنگر<sup>نویسنده</sup> توانای شاعر نازک خیال پشتی<sup>حق</sup> و مترجم بینظیر بوده است.

مرحوم بینوا دویار ازدواج نمود از ازدواج اول یک پسر بنام عبدالقدوس داشت که در زمان حیات مرحوم بینوا وفات کرده است و از ازدواج دوم اش شش فرزند داشت که پسرانش بنامهای ( هیواد - خوشحال و پروت ) میباشد از دخترانش اسم برده نشد صرفاً مذکور میشویم که دختر بزرگش همسر داکتر عبد الفتاح ایازی و دختر دومش همسر خلیل غبار بوده و از ازدواج دختر سومی شان اطلاع ی بدت نرسیده است و گفته میشود که تمام فرزندانش در ایالات متحده امریکا زندگی دارند.

شاد روان بینوا در مشاغل ذیل ایفای خدمت نموده است عضو انجمن ادبی کابل در سال 1318 هش- 1339 م

معاون انجمن ادبی کابل در سال 1319 هش- 1940 مدیر صحافت پشتی تولنه در سال 1319 هش- 1940 م

مدیر مجله کابل در سال 1320 هش- 1941 م

معاون ریاست نشرات مطبوعات در سال 1320 هش- 1941 م

معاون پشتی تولنه در سال 1323 هش- 1944 م

مدیر عمومی پشتی تولنه در سال 1325 هش- 1946 م

عضو انجمن تاریخ در سال 1330 هش- 1951 م

مدیر عمومی ریاست نشرات داخلی مطبوعات در سال 1331 هش- 1952 م

مستشار مطبوعاتی سفارت افغانستان در هندوستان در سال 1331 هش- 1953 م

رئیس رادیو کابل در سال 1335-1956 هشتم  
 عضو انجمن دوست افغانستان و هندوستان در سال 1336-1958 هشتم  
 عضو انجمن دوستی افغانستان و شوروی در سال 1339-1960 هشتم  
 مستشار مطبوعاتی سفارت افغانستان در قاهره در سال 1342-1963 هشتم  
 رئیس رادیو افغانستان در سال 1344 هشتم 1966  
 معاون ریاست مستقل قبایل در سال 1345-1966 هشتم  
 وزیر اطلاعات وکلتور در سال 1346-1967 هشتم  
 وکیل در ولسی جرگه «شورای ملی» در سال 1348-1969 هشتم  
 عضو (اجیر) مرکز تحقیقاتی بین المللی پشتون در سال 1357-1979 هشتم  
 عضو (اجیر) دراکامی علوم افغانستان در سال 1357-1979 هشتم  
 سفیر افغانستان در کشور لیبیا در سال 1358-1980 هشتم بعد از پایان خدمت در سفارت افغانستان در کشور لیبیا به عمر شصت و شش سالگی به تقاعد سوق گردید و در سال 1361-1984 هشتم - کشور را ترک و به ایالات متحده امریکا هجرت نمود یکسال بعد از مهاجرت بتاریخ بیست و یکم جدی 1363-1985 هشتم مصادف به یازدهم جنوری 1985-م به عمر هفتاد و یک سالگی دنیای فانی را ترک گفت و جسد مرحوم در «نیو جرسی» امریکا بخاک سپرده شد.  
 (روانش شاد باد)

### آثار شاد روان بینوا

- 1- پشتونکیلی: این اثر در چهار جلد در سال 1320 هشتم- از طرف پشتون تولنه افغانستان به شکل کتاب درسی بچاپ رسیده است.
- 2- پردیس: این اثر منظوم از علامه اقبال «مسافر» بود که از قلم مرحوم بینوا در صفحات انیس بچاپ رسید.
- 3- پشتون دشاہان به دربارکی: یک رساله زبان پشتون میباشد که در سال 1322 هشتم- در طلوغ افغان در ولایت کندهار بچاپ رسده است.
- 4- باغونه: این اثر نثری و شعری تاگور بوده که در 1941 میلادی در طلوغ افغان در ولایت کندهار بچاپ رسیده است.
- 5- دمینی مینه: اثر شعریست که در سال 1941 میلادی بطبع رسده است.
- 6- پشتونی میرمنی: در این اثر به معرفی زنان افغان پرداخته شده است و در سال 1323 هشتم- از طرف ریاست مطبوعات به طبع رسید.
- 7- پشتون د هوتكو په دوره کی: این رساله شامل معرفی شاعران پشتون در دوره هوتكیان بوده در سال 1324 هشتم- در مجله ادبی کابل به طبع رسده است.
- 8- طوق لعنت: یک درام خیلی جالب بود که در 1324 هشتم- جایزه مطبوعاتی را از آن خود نمود.

- 9 - میرویس نیکه : این اثر درباره زندگی میرویس بابا در سال 1325 هش- از طرف پشتون تولنه منتشر گردید.
- 10 - آریایی پارسی<sup>۱</sup> پشتون مرثی او ویرنی : این رساله در سالها 1325- 1326 هش در «کابل کالنی» انتشار یافت.
- 11 - دغمونو ورثی : یک رساله منظوم تاریخی میباشد و در سال 1325 هش- در «کابل کالنی» نشر گردید
12. - دیوان پیر محمد کاکر: تدوین و تصحیح توسط مرحوم بینوار در سال 1325 هش- از طرف پشتون تولنه به چاپ رسیده است.
- 13- چند آهنگ موسیقی دری و پشتون : در زمانیکه محصل سال اول پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل بودند<sup>۲</sup> به تحریر در آمد و در سال 1325 هش- از رادیو نشر گردید.
- 14 --ادبی فنون : فنون ادبی کتابیست تدریسی که از طرف مرحوم بینوا برای سال اول پوهنځی ادبیات درس داده شده است و در سال 1326 هش- از طرف پشتون تولنه به طبع رسیده است.
- 15- ویش زلیان : در این کتاب اشعار حماسی جهت بیداری جوانان به همت مرحوم بینوا جمع آوری و تدوین شد و از طرف پشتون تولنه در سال 1326 به طبع رسیده است.
- 16 - ددارمستر پشتون خبری : این اثر بنام مستشرق فرانسوی توسط (جیمس دارمستر) تالیف گردیده بود. مرحوم سید قاسم ریشتا آنرا به زبان دری ترجمه کرد و بعد مرحوم علامه عبدالحی حبیبی و مرحوم بینوا مشترکاً آنرا بزبان پشتون برگردانیدند که از طرف مطبوعه دولتی در سال 1326 هش- به طبع رسید.
- 17 - صدای وطن : به شکل یک نمایش نامه عالی از قلم توانای مرحوم بینوا در رشتہ تحریر درآمد و هنرمندان معروف آنزمان تئیل کردند. در سال 1326 جایزه چهارم مطبوعاتی را دریاف نمود.
- 18 - د رحمان بابا د دیوان تدوین او تصحیح : دیوان اشعار رحمان بابا اول توسط غلام حسن خان ساپی درمبهی طبع گردید اما پاکستان دیوان مذکور ظبط نمود در سال 1329- هش- توسط مرحوم بینوا دوباره تدوین و تصحیح شد و توسط ریاست مستقل مطبوعات به چاپ رسید.
- 19 - خوشحال خان ختک خه وایی : دیوان این شاعر توانا نیز توسط غلام حسن خان ساپی در بمبهی به چاپ رسید و در پاکستان ضبط گردید. یک جلد آن مخفیانه به افغانستان انتقال داده شد و به اثر تلاش و زحمات مرحوم بینوا از طرف ریاست مستقل مطبوعات دوباره به طبع رسید.
- 20 - نظری به پشتوستان: یک رساله دری میباشد که توسط مرحوم بینوا بزبان پشتون ترجمه و در سال 1329- هش- طبع گردید.
- 21 - پشتوستان : این رساله در چهل و هشت صفحه از قلم بینوا تحریر گردید و در سال 1330 هش- در زوزنامه انیس به چاپ رسیده است.

- 
- 22- لیدران امروزی پشتوستان: این رساله درباب معرفی رهبران و بزرگان پشتوستان نگاریش یافته و درسال 1331 هش- از طرف انجمن کابل زیور طبع یافت.
- 23- دکاظم خان شیدا دیوان: دیوان این شاعر نامور توسط مرحوم بینوا تدوین و تصحیح گردیده و درسال 1333 هش- در انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسید.
- 24- هوتکی ها: معرفی مفصل دوره هوتکی ها به زبان دری از قلم نوشته شده و انجمن تاریخ افغانستان آنرا در سال 1335 هش- طبع کرده است.
- 25- دپریشانه افکار: یک بخش از اشعار بینوا تحت عنوان افکار پریشان جمع آوری گردیده که درسال 1335 هش- در پشتونله به چاپ رسید.
- 26- دکیتانجلی ژیاوه: این اثر از بندرنات ادیب معروف هند درباره گیتانجلی بوده و بزبان پشتون نگاریش یافت و در روزنامه ائیس منتشر گردید درسال 1336 هش- از طرف شعبه نشراتی انجمن کابل بصورت مستقل زیور طبع یافت و درسال 1354 هش- دوباره توسط «اکادمیسین پوهاند رشداد» طی یکصدو سه صفحه که دربخش اول آن معرفی شخصیت علمی استاد بینوا و مقدمه آن توسط محترم داکتر عبدالغفور روان فرهادی تحریر یافته است و جناب فرهادی آنرا بینوا نامه خوانده است.
- 27- برگ سبز: این اثر طنزی بزبان دری درسال 1337 هش- نگاریش یافت و جایزه درجه دوم را نیز کمایی نمود.
- 28- لنديهای انتخابی زبان دری و انگلیسی یکجا در 176 صفحه از طرف رادیو کابل درسال 1337 هش- طبع گردید.
- 29- خوشحال او پسرلی: دراین اثر اشعار ناب خوشحال خان جمع آوری گردیده است و درسال 1337 هش- در اول مجله پشتون ژغ ارگان نشرانی رادیو کابل بطبع رسید.
- 30- پاچاخان: این کتاب بزبان اردو توسط فارغ بخاری درباره فعالیت های عبدالغفار خان در رشتہ تحریر درآمد و بعد توسط استاد بینوا به زبان دری ترجمه و درسال 1338 در روزنامه ملی ائیس بچاپ رسده است.
- 31- دزده خواله: این اثر هنری که برای دوست خیالی نگاریش یافته و در سال 1338 هش- در روز نامه اصلاح منتشر گردید و درسال 1341 هش- از طرف ریاست مستقل مطبوعات طبع گردید.
- 32- دپشتون قرائت: کتاب درسی صنوف دهم مکاتب در اثر تقاضای وزارت معارف درسال 1339 هش - از قلم بینوا تحریر گردید و از طرف مطبوعه معارف چاپ گردیده است .
- 33- زور گنهکار: درام پشتون در پوهنی ننداری کندھار به نمایش درآمد و بعد در مجله رشتون ژغ نیز منتشر گردید.
- 34- اشتباه: درام پشتون در پوهنی ننداری ولایت کندھار بنمایش گذاشته شد.
- 35- کار بر اصل: نمایش نامه بزبان دری تحریر شد و در پوهنی ننداری شهر کابل روی صنحه رفت. 36- آشیانه عقاب: نمایشنامه حماسی و تاریخی در پوهنی ننداری هزاران تماشاگر را از شهر کابل بخود مجنوب کرد.

- 37 - رزنگ : نمایشنامه دری از طریق امواج رادیو کابل به سمع شنوندگان رسید.
- 38 - حکومت بیدار است : درام دری از رادیو کابل نشر گردید و بعد از مجله پشتون ژغ نیز انتشار پیدا کرد.
- 39 - دچین سفرنامه : خاطرات سفر شهید داود خان در سال 1336 هش- به کشور چین توسط استاد بینوا در رشتہ تحریر درآمد و نزد سردار داود خان موجود بود و سرانجام در سال 1355 هش- تحت نظر شهید داود خان بچاپ رسید.
- 40 - اوسمی لیکوال: این اثر دارای دو بخش میباشد بخش اول آن در 544 صفحه و بخش دوم در 424 صفحه در سال 1341 هش- از طرف ریاست مستقل مطبوعات به طبع رسید.
- 41 - افغانستان الیوم : استاد بینوا بر علاوه زبانهای ملی به زبان عربی نیز آثار دارد و در سال 1324 هش- افغانستان امروز «د افغانستان الیوم» را در قاهره طبع نمود.
- 42 - اربعین حقیقت عن افغانستان: این اثر به زبان عربی در سال 1343 هش- زمانیکه استاد بینوا مستشار سفارت افغانستان در قاهره بودند در آنجا طبع کرد.
- 43 - آثار افغانستان : این اثر نیز به زبان عربی در 96 صفحه در سال 1343 هش- در قاهره چاپ گردید .
- 44 - المراة افغانیة: این اثر عربی در سال 1343 هش- در قاهره طبع گردید.
- 45 - هدیدالعام جدید: تقویم سال 1345 هش- در قاهره چاپ گردید.
- 46 - اوسمی لیکوال : دو بخش این اثر در سال 1341 هش- و بخش سوم اوسمی لیکوال در 541 صفحه در سال 1346 هش- از طرف ریاست مستقل مطبوعات طبع گردید.
- 47 - د معمر القذافی دمشهورشین کتاب ژیاره : په ریوتونونو کی ولسی واکُ دخلکو دیموکراسی او تولنیز اقتصادی سیستم.
- 48 - بنه شپه : این اثر تمثیلی حکایتی از خانواده خوشبخت را دربر داشت که طرف استقبال مردم قرار گرفت.
- 49 - د افغانستان نومیالی: این اثر چهار مرتبه اقبال چاپ یافته است بار اول و دوم در سال 1353 هش- بار سوم و چهارم در سال 1359 هش- از طرف وزارت اطلاعات وکلتور به چاپ رسیده است.
- 50 - نیته لیک یا داپشتوونه یا د افغانستان پیشی: این اثر در برگه های مختلف نوشته شده است بخش اول آن در سال 1354 هش- و بخش دوم آن در سال 1358 هش- از طرف پوهنتون کابل به چاپ رسید.
- 51 - خوشحالخان از زبان خوشحالخان: مقالات تحلیلی درباره خوشحالخان در شماره های متعدد سالهای 1356-1357 هش- در مجله پلوشه بچاپ رسید.
- 52 - د پشتو متلونو غورچان : در سال 1358 هش- با اغلات زیاد طبع گردید و استاد درباره معدرت خواهی نیز کرده است.

53 - دهسک پیغله: مجموعه اشعار بینوا توسط «افضل تکور» جمع آوری و در سال (۱۳۶۷) هش - از طرف اتحادیه نویسندهای افغانستان در 75 صفحه بچاپ رسید.

54 - خوزه زبه: مصاحبه «افغان کندهاری و کابل» استاد بینوا در سال 1312 هش - نسخه خطی آن در آرشف ملی موجود است.

55 - دعربی او پشتون قاموس: جمع آوری لغات عربی ترجمه پشتون تاحوال چاپ نشده است.

56 - دپشتون قاموس: لغت نامه پشتون در سالهای 1317-1318 هش - جمع آوری گردیده است اما تا حال چاپ نگردیده است.

نوت: فتوهای شادروان بینوا را از سایت ویکی‌پدیا کاپی شده است.

57 - کحکول: مجموعه از اشعار استاد بینوا در سالهای 1317-1318 هش - نوشته شده و تا حال اقبال چاپ نیافته است.

58 - د افغانستان تاریخی ریبنه: آخرین اثر شاد روان بینوا میباشد مگر عمر وفا نکرد تا مجموعه تاریخی را تمام نماید. آنچه در زندگینامه مرحوم بینوا مطالعه نمودید از نگارش (عبداللود هجران) و معلومات درباره آثار وی از قلم خوشحال بینوا پسرش برداشت گردیده است.

## عبدالرحمن پژواک



مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک فرزند عبدالله خان در سال 1296 هش / 1917 م - در دهکده «باغبانی» در یک خانواده روشنفسک و تحصیل کرده {پدرش در همان زمان قاضی بود} تولد یافت. او تا صنف چهارم ابتدایی را در دهکده را دگاهش تعقیب نمود بعدها در مکتب انداری بی شهر کابل دروس اش را ادامه داد و سپس شامل لیسه حبیبه گردید و در سال 1315 هش - 1936 م - از لیسه حبیبه سند بکلوریا را بدست آورد. عبدالرحمن پژواک در همان سن نوجوانی چون چهل چراغ روشن در آسمان فرهنگ و هنر افغانستان میدرخشید استادان وهم صنفانش استعداد ذکاوت و سجایای اخلاقی اورا میستودند و آینده درخشنان وی را پیش بنی میکردند. در آن روزگار فاکولته طب تازه در شهر کابل تاسیس گردیده بود وی بنابر علاقه واستعدادش شامل انشکده طب گردید در حالیه طبع شعر آفرینش اورا

۱

بسوی هنر فرهنگ میکشاند.

رویداد های نضهت امانی و شهادت برادر بزرگش در پیروی از نهضت مترقبی امانی و همچنان مرگ نا بهنگام پدرش حدود سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۹ م- مسؤولیت خانواده و تهیه نفقة فامیل این همه مشکلاتی بود که مانع ادامه تحصیلش در رشته طب گردید اما بعضی دوستان بدین باور اند که علاقمندی وی درساحه فرهنگی و تشویق شعراء زمان و دوستان همقلمش سبب شد تا تحصیل طب را ناتمام رها نماید و بسوی فرهنگ بشتاید. روی همچو دلایل استاد پژواک ماموریتش را در انجمان تاریخ افغانستان بصفت ترجمان زبان انگلیسی آغازید و در ضمن بنویشن آثار ادبی و هنری نیز پرداخت.

چندی بعد در شعبات مختلف ریاست مستقل مطبوعات تقریحاصل نمود سپس مدیر مسؤول روزنامه اصلاح مقرر شد و بعداً آژانس باختر را رهبری نمود و از آن به بعد به ریاست پشتیوانه منسوب گردید.

شایان یادآوریست که مرحوم استاد پژواک در انجام وظایفش در ادارات مختلف مطبوعاتی و فرهنگی به اصل آزادی بیان عقیده داشت و بدان وفا دار باقی ماند و درگسترش آن تلاش میورزید و اندوخته ها زیاد فرهنگی داشت و فرهنگ را دوست میداشت اما برخلاف علاقه اش در سال ۱۹۴۶ م - پاییش در عرصه سیاست و دیپلماسی کشانده شد.

استاد در زمانیکه اندک استعداد پشت کار و فراگیری علم سیاسی خود را متجلی ساخت با نیروی سرشار نرده بان راه دیپلماتیکی را سریعتر و تندتر تازید.

وی سالیان زیادی بصفت سفير و نماینده دائمی افغانستان در ملل متحد با مسؤولیت و علاقمندی ایفای وظیفه نمود. عمل کرد او در کارزار دیپلماسی از هر نگاه خیلی چشمگیر است بنابر ژرف فهم میزان تجارب بوظایف خطیری دیپلماتیک گماشته شدکه از جمله { ریاست تجدید نظر بمنشور سازمان ملل متحدد ریاست کمیسون حقوق بشر ریاست مجموعی عمومی و ریاست اسامبله خاص سازمان ملل برای «نامبیبا» را میتوان نام برد.

خلاقیت وتلاشهای جناب استاد پژواک به عضویت رسانیدن افغانستان در سازمانهای تحت اثر سازمان ملل مانند «يونسکو» و «حقوق بشر» و «يونسیف» پیوستن به اعلامیه حقوق بشر و تحرک نقش کشورهای شامل عدم انسلاک در عرصه بین المللی برازنده وستونی است .

مسجل به اسناد آرشیف سازمان ملل «پژواک» مولف حق سرنوشت ملت ها ئیکه به آن خود ارادیت هم میگفتند میباشد. حق خود ارادیت قبل از تلاشهای و زحمات مرحوم پژواک صرفاً بشكل یک اصل سیاسی شاخته شده بود مگر در اثر مساعی او منحیث حق مسلم ملتها درمنشور سازمان ملل متحد «قید» گردید.

قابل یاد آوریست که نمایندگی افغانستان در سازمان ملل متحد به پیمانه مرحوم استاد پژواک در مدت ماموریتش فعال و پرتلاش درخشیده بود در سالهای بعد و تا اکنون آن درخشندگی را ندارد.

حضور قوای اجنبی در کشور از یکسو و تجرید افغانستان در جامعه بین المللی نبود شخصیت پرکار و مستعد در راس نمایندگی افغانستان در سازمان ملل موجب این همه عقب مانی ها گردیده است . درحالیکه با در نظرداشت فعالیتهای افغانستان در ایجاد کشورهای نهضت عدم انسلاک بیطریقی فعال

سالهای پیش از 1978 م - فرهنگ کهن و موقعیت او در آسیای مرکزی میتواند دلیل مقنع برای فعال بودن و داشتن موقف برازنده تر در آن سازمان باشد.

سال 1978 م - که معنویت ستیزی در کشور ما رخنه پیدا کرد و در بخش‌های گوناگون جامعه فاجعه برآنگیخت مرحوم استاد پژواک هم از وظیفه رسمی کناره گیری نمود ولی عشق او به مهین و مردمش فزونی کرد. در آن سالها با ترتیب جمعیت هم‌فکران و تهیه شبنامه‌های علیه اشغال شوروی به مبارزه پرداخت این مبارزه بشر دوستانه او موجب خشم رژیم حاکم گردید. استاد پژواک در دوستی با مردمش صرف نظر از آنکه در کدام اقلیم سیاسی در وطن سایه افگنده و هم وطنانش پیروی کدام دین و آیین میباشد او با مردمش بود و از لحاظ ذهنی در کنار شان ایستاده بود. او روان زنده و سرمد داشت شعر بینظیر او بنام «مردان پار و پامیزاد» محبت و خلوص اورا نبست خانه مشترک و سرشت را در مردانه افغانها را تبارز میدهد. به گواهی برگهای زرین تاریخ از جمله حمله سکندر مقدونی به افغانستان به منظور راه گشاھی به هند زمان صورت گرفت که افغانها هنوز پیرو آیین بودا و زردشت بودند به پنداشت این قلم سروده «مردان پاروپامیزاد» گنه گی و فرسوده گی ندارد و هر برگش روزگار و معرفت فرهنگ افغانستان میباشد از هر باب ستونی است.

استاد پژواک این بزرگ مرد تاریخ سیاسی و فرهنگی وطن ما بنامهای مختلف در ادبیات کشور قلم زده و اثار گران قمیت از خود بجا گذاشته است.

قبل از معرفی آثار ش میبردازم به یادآوری تخلص‌های مختلف او در عرصه ادبیات و فرهنگ به نقل قول از گفته‌های برادرش جناب عتیق الله پژواک که در صحفا ت 169-170- کتاب تیاتر در افغانستان «اثر خان آقا سرور» اقبال طبع یافته است. { زمانیکه برادرم هنوز متعلم لیسه حبیبه بود اشعار و پارچه‌های ادبی خود را زیر نام «مراو» در جراید نشر میکرد وقتیکه از لیسه حبیبه فارغ گردید برایش تخلص «پژمان» را برگزید و از این نام در نشرات وطن چکیده های از قلم وی منتشر گردیده است و سپس تخلصش را به «آرمان جن» تعویض نمود. در زمان صدارت سردار محمد هاشم خان یکروز جهت کاری حضور صدر اعظم رفته بود هاشم خان برایش صمیمانه گفت «شما باید تخلص تان را تغیر بدهید زیرا این تخلص زیادتر لهجه هندویی دارد از این صرف نظر کنید و در عوض تخلص که آهنگ خوب و مسلمانی داشته باشد انتخاب نمائید.» همان بود که برادرم تخلص پژواک را برگزید و با همین نام شهرت جهانی حاصل کرد و ما نیز همین تخلص را پذیرفتیم. در بالا از محبت مردم دوستی مرحوم پژواک سخنانی تحریر گردید که او هیچگونه تعصب با مردمش از لحاظ قومی زبانی و مذهبی نداشت اما حکومت حاکم در جامعه تخم ناقق را در بین مردم میکاشتند در حالیکه ارمان جن کلمه پشتون بوده و عنی خیلی عالی دارد.

#### آثار و تالیفات:

- اول - کلمه داره روپی نمایشنامه بزبان پشتون طبع پشتونه.
- دوم - آثار ادبی بزبان انگلیسی در آریانا چاپ لندن-انگلستان
- سوم - افسانه‌های مردم - کابل از طرف رادیو افغانستان طبع شد .

چهارم - افغانستان کهن<sup>۱</sup> به زبان انگلیسی طبع لندن - انگلستان.

پنجم - پشتو نیستان به زبان انگلیسی طبع لندن - انگلستان.

ششم - دومقاله مهم در مورد مساله پشتو نیستان و روز پشتو نیستان به زبان انگلیسی طبع لندن.

هفتم - پیشوای اثر خلیل جبران ترجمه پژواک به فارسی دری طبع کابل.

هشتم - باغبان<sup>۲</sup> اثر رابندراناتھ تاگور ترجمه از پژواک به زبان دری طبع کابل.

نهم - گلهای اندیشه مجموعه شعر.

دهم - بانو مجموعه اشعار دری و پشتو ناشر موسسه پژواک 2001 م- پشاور.

یازدهم - الماس نا شکن<sup>۳</sup> پاسخ استاد پژواک به شاعر انگلیسی «ولیام پت روت» در رابطه با

مبازه افغانستان موسسه نشراتی پیوند شهر ویرجینیا - امریکا چاپ دوم 2003 - میلادی

دوازدهم - آواره<sup>۴</sup> داستان منتشر شده در رادیو افغانستان<sup>۵</sup> بعداً از سوی مطبعه شرقی در ولایت ننگرهار بطبع رسید.

سیزدهم - گلهای کوهی<sup>۶</sup> طبع مجله کابل سال 1338 - هش.

چهاردهم - افسانه های مردم مجموعه داستانهای کوتاه نشر آن از طریق رادیو کابل صورت

گرفت «شماره سوم نیز ذکر است» بعد در فرانسه بر زبان فرانسوی ترجمه و بنشر رسید.

پانزدهم - حدیث خون مجموعه شعری طبع پشاور.

نوزدهم - میهن من<sup>۷</sup> مجموعه شعری طبع پشاور.

هفدهم - احساسات و عواطف مجموعه اشعار فلسفی

هشتدهم - یک زن<sup>۸</sup> داستان بلند.

نوزدهم - حوض خاص داستان فلکلوریک در مورد حوض خاص سپین غر و چشمہ سلطانپور

سفلی که نزد هندوان افغانستان ن دارای احترام زیاد است.

بیست - فیل مرغهای پادشاه - نمایشنامه

در دو پرده.

بیست و یکم - یک شب شاعر<sup>۹</sup> نمایشنامه

در یک پرده.

استاد پژواک مرحوم برعلاوه آثار فوق که بعضی آنها تا حال به زیور طبع آرسته نشده است خوشبختانه نهاد فرهنگی و نشراتی پژواک در شهر نیویارک - امریکا در طبع آثار متباقی مرحومی تلاش می ورزند.

خوانندگان گرامی: نظر به پژوهش یکه در باره این شخصیت نامدار کشور انجام دادم مسجل به اسناد سازمان ملل و کتاب کی



کیست اثر پوهاند رسول رهین و کتاب <sup>\*</sup>تیاتر در افغانستان اثر خان آقا سرور تاریخ و محل تولد شادروان پژواک متفاوت بوده است اما مسند به انساد سازمان ملّ و کتاب کی کیست اثر پوهاند رهین دقیق میباشد زیرا مرحوم پژواک از سرزمین حاصلخیز سرخورد ولایت مشرقی سابق و یا ولایت ننگرهار امروز بوده است. با درد و دریغ که این بزرگ مرد دیپلمات ژرف نگر و ادیب ماهر و شاعر شیرین سخن در روز پنجمین ۱۸ جوزا سال ۱۳۷۴ هش مطابق ۱۹۹۵ م <sup>\*</sup>زمانیکه کشورما با حضور طالبان بی فرهنگ با هرگونه آثار فرهنگی درستیز بود با هزاران آرمان چشم از جهان بست. روحش شاد و خاطراتش گرامی باد.

## شاه ولی ترانه ساز

استاد شاه ولی ولی «ترانه ساز» فرزند شهء محمد ولی خان اهل بدخشان و از اولادهء شاهان درواز میباشد. شهء محمد والی خان دروازی پدر «استاد ترانه ساز» وزیر خارجه و نایب السلطنه شاه امان الله خان و یک سیاست دان خیلی معروف بود شهء محمد ولی خان دروازی سفیر فوق العاده آزادی افغانستان و شخص وطن پرست و آزادی خواهی بود که آزادی و استقلال افغانستان را در شرق و غرب و حتا قاره امریکا بگوش جهانیان رسانید.



استاد شاه ولی ولی «ترانه ساز» از سلاله شاهان بدخشان میباشد هرگاه جویای محل تولد این استاد بزرگ باشید نظر بقول خانم فیروزه ولی- محل تولد استاد هوتل کابل بوده است. شهء محمد ولیخان در مقابل داغستان بانک یک خانه رهایشی زیباء داشت و محمد نادرخان زمانیکه به پادشاهی رسید چند بار از وی تقاضا نمود که خانه اش را بمنظور استفاده مهمانان خارجی بوى تسليم بدارد اما از طرف شهء محمد ولیخان دروازی آن تقاضای رد گردید و زمانیکه شهء محمد ولی خان دروازی به جرم سیاسی به زندان افگنده شد فامیل و فرزندانش را نیز در خانه یی یکتن از اقاربشان منتقل و نظارت دستگاه نادرخانی فرار گرفتند.

هنگامیکه محمد ولی خان دروازی بجرائم آزادی خواهی از طرف محمد نادر خان اعدام گردیدند محل تولد و خانه پدر استاد ترانه ساز بنام هوتل کابل مسما شد البته تمام مردم افغانستان بخصوص مردم شهر کابل همان خانه زیبا را بنام هوتل کابل میشناسند و بیان دارند و در حال حاضر بعداز سالیان زیاد همان خانه تاریخی بنام سرینا هوتل تغیر نام کرده است.

استاد ترانه ساز نیز به جرم سیاسی و آزادی خواهی پدرس از تحصیل و شمولیت مکتب محروم گردید مگر استاد با همه محرومیت هایی شخصیت ادیب و با دانش بزرگ شد و چون ببل ترانه

خواند و با صد شور و شوق وطن پرستی عقده ها و راز های درونی اش را ترانه سرداد و هزاران شنونده را شیفته صدای خویش ساخت.

تاریخ بما نشان داده است که حکام ظالم همیشه ناپایدار بوده و انکه پایدار و مقیم خاک آبایی شان میباشند هماناً ملت ستم کشیده اند. وطن پرستانیکه تحت تظالم حکام و به جرم سیاسی و آزادی خواهی محکومت به عدام شدند و فرزندان شان از شمولیت مکتب نیز محروم گردیدند اما برخلاف توقع حکام شخصیت‌های با دانش و وطن پرست با جوهر مردانگی و بزرگمنشی بار آمدند و چون پدران شان در راه وطن و مردم خدمات چشمگیر انجام دادند. از دوره محمد نادرخان<sup>۱</sup> تاریخ شواهد زیاد‌بما عرضه میدارد که از جمله میتوانیم شادروان ترانه ساز و شادروان ضیا قاری زاده و خلیل قاریزاده و پسر شادروان محی الدین انبیس و ده‌ها شخصیت‌های دیگر را نام گیریم که به جرم سیاسی و استقلال طلبی پدران شان از حقوق شمولیت بمکتب و اندوختن علم و دانش محروم گردیده اند. اما استاد ترانه ساز با همه محرومیتها بعداً با هنر و استعداد خویش محبوب ترین شخصیت هنری جامعه ما شدند.

استاد ولی «ترانه ساز» هنرمند بی نظیر در میدان مبارزه بخاطر حق طلبی و آزادی خواهی بدامن شعر و ترانه چنگ زد و چون ستاره تابناک درخشید و با سوز سینه اشعار ناب وطن پرستانه سرود و یک کمپوزیتور لایق و سرشناس در جمع هنرمندان وطنش سر بلند کرد.

استاد هیچگاه علم مبارزه را از کفر رها نکرد حتا از لابلای پرده‌های آرمونیه صدای آزادی خواهی را بلند کرد و دلها را شادی بخشید و پیامها و گفتگوی هایش را با حنجره خودش و توسط حنجره هنرمندان دیگر با تصنیف‌های ناب و وطن پرستانه به مردم پیشکش نمود.

استاد در عرضه کمپوز و سرودن اشعار حماسی یکتاز میدان هنر موسیقی گردید<sup>۲</sup> صدها آهنگ را کمپوز نمود و به تعداد بیشتر از چهل هنرمند را کمپوز‌های ناب بدست خود برای شان اهدا نمود و از برکت کمپوز‌های عالی و تصنیف دلنشین و حماسی استاد ترانه ساز<sup>۳</sup> هنرمندان ترانه خوان شدند که میتوانیم مشت نمونه خرواز آنعده هنرمندان که کمپوز های دست اول استاد را سروده اند و به شهرت هنری رسیده اند نام ببریم.

استاد سرآهنگ بابای موسیقی افغانستان<sup>۴</sup>



محمد ولی خان دروازی و شاه امان الله خان

احمد ولی احمد ظاهر خانم سلما خانم هنگامه خانم زیلا خانم مهوش نعیم نظری ناشناس استاد الفت اهنگ استاد الطاف حسین خانم رخشانه خانم سامیه میرزا «شها» شادروان میرمن پروین خانم سجیه کامرانی خانم پریسا مرسل وحید قاسمی واحد وفا خلیل راغب شادروان ساربان حیدر سلیم حسین انوش رشاد ظاهر زیب و هاتیه فرهاد شمس عمرشکیب احمد طاهر حبیب قادری سید عمر نعیم پوپل نجیم خان محمد وشفیع محمد وحید خبر احمد ولید اعتمادی احسان امان خانم آزاده خانم فرزانه نجف علی خان وچرا غ علی خان فرهاد دریا خانم نادیه جویا خانم ناهید و دها تن دیگر کسانی بودند که کمپوزهای دست اول استاد را سرودند و بعداز این هنرمندان کمپوزهای استاد از جنگره هنرمندان دیگر کاپی خوانی گردیده است.

استاد ترانه ساز مبارز راستین و وطن پرست صدیق بجائی خشم و خشونت تیر و تفنگ از راه هنر دامن مبارزه وسعت بخشدید. چونکه محمد ولی خان دروازی پدرش در راه بدست آوردن استقلال وطن از استعمار انگلیس در کنار شاه امان الله خان علم استقلال را به اهتزاز درآورد و بعد از استقلال در همین راه سرش را داد و فرزندانش ظلمت و سختی های زیاد را کشیدند اما استاد ترانه ساز نام و افتخارات پدرشان را بگونه دیگر ارز راه هنر ثبت تاریخ کشور کرد. استادشاه ولی ولی ترانه ساز در زمان لشکر کشی روسها در افغانستان نعره آزادی سرداد و با مخالف برعلیه حکومت دست نشانده روسی راه هجرت پیش گرفت و با هنر والایرش در صف مقاومت قرار گرفت و از درد هجرت و بیوطنی ناله سرداد و آهنگ های حماسی زیاد را کمپوز نمود چنانچه آهنگ:

تا یکنفر افغان است زنده افغانستان است - تسخیر کشور ما ای دشمنان محال است این آرزوء ناپاک چون خواب و چون خیال است - این بیشه یی شیران است این جای دلیران است ویا همچنان ناله کرد و گفت : متخد شوید همه گی متخد شوید

بهرنجات کشور ما متخد شوید  
از این که من من تو کدامی وکیستی

من رهبر فلان گروهم تو چیستی  
صرف نظر برای خدا متخد شوید

تا فرصت است بدست شما متخد شوید

این ترانه ها ورد زبان عام و خاص گردید قدرت و تاثیر این تصنیف بالاتر از صفير گله تانک و توپ و راکت بود . زمانیکه در امریکا به سر میبرد آهنگ زیبایی دیگری را سرود :

این خانه چه زیباست ولی خانه من نیست

این باغ چه دل آراست ولی باغ وطن نسیت

این آهنگ حماسی نیز تمام افغانان مهاجر را در شرق وغرب به شور در آورد. در سال 1992 م / 1371 هش - اعمال تخرب گرانه مجاهدین و نیت ناپاک رهبران مجاهدین را به چشم خویش تماشاه کرد و برای آنها نیز با سرودن این تصنیف نفرت و انزجار خویش را بیان کرد :

کله ها خالیست<sup>\*</sup> خالی آدم دانا کجاست  
تا رهاند مملکت را از تباہی ها کجاست  
حامی آزادی ما شاه امان الله چه شد  
همچو او مردی ضرورت این زمان اما کجاست

استاد ترانه ساز بعد از وفات استاد اولیر آهنگ «دا زموژ زیبا وطن» را با آمیزش تصنیف پشتلو دری «شیر و شکر» ساخت و چنین اجرا نمود:  
اولیره چیری بی زجور دشمنان - سراسر مملکت<sup>\*</sup> طفل و پیرونوجوان  
اویس په خون غلطان دی<sup>\*</sup> داغفانستان د...دا افغانستان دی  
همچنان برای رهبران هفت گانه و هشتگانه مجاهدین چنین نعره کشید:  
از خود کش و بیگانه پرستی ای پست - در دست کسان آله بی دستی ای پست  
استاد ترانه ساز تصنیف هایش را در ارتباط وحدت و همبستگی مردم بکار برد او هیچگاه بخارط  
بدست آوردن مقام و منعفیت شخصی خود

استان بوسی نکرد درویشانه زیست و از عمل  
نتگ نظرانه و تعصب در برابر نژاد های  
مختلف وطن نفرت داشت و بر تمام ملیت  
های افغانستان احترام میگذاشت و در اتحاد  
و همبستگی مردم مرز های نژادی<sup>\*</sup> قومی<sup>\*</sup>  
زبانی مذهبی را نمی شناخت و همه ملیت  
ها را یکسان دوست میداشت.

استاد ترانه ساز در سال 1340 هش-با خانم  
ماری ولی ازدواج نمود و از این پیوند  
میمون پنج فرزند به جامعه تقدیم کردند که  
عبارة اند از: محمد ولی ولی عذرا ولی  
رحیمی<sup>\*</sup> فیروزه ولی<sup>\*</sup> آدم ولی و احمد مسیح  
ولی میباشدند. او پس از چهل سال خدمت



در موسیقی و سرودن تصنیف های حماسی با عمر هشتاد ساگی در اثر سرطان حنجره «گلو»  
بتاریخ یازدهم دسمبر 2007 میلادی در سانفرانسیسکوی امریکا خموش گردید و جهان فانی را  
وداع کرد<sup>\*</sup> خداوند غریق رحمتش بدارد. استاد ترانه ساز با آن نبوغ و فهم موسیقی که داشت  
هیچگاه در زمان که در وطن بسر میبرد از طرف حکومتها مورد تقدیر قرار نگرفت و القابی افتخاری  
وهنری کمایی نکرد اما چیزیکه استاد کمایی کرده بود توده های میلونی<sup>\*</sup> از پیروجوان- ذکور و  
اناث اورا استاد خطاب کردند برای بدست آوردن کمپوزهایش شتافتند و تتصانیف اورا زمزمه کردند  
که خود نشانه از محبت و مردمداری و افتخارات معنوی او در تاریخ هنر و فرهنگ کشور ما میباشد این  
نوع افتخارات نصیب هرکس نمیشود اما استاد افتخار آنرا داشت. اما یکسال قبل از وفاتش دولت

جمهوری اسلامی افغانستان طی ورقه یی از عضویت افتخاری شورای عالی هنر وی را اطلاع دادند.

اما افتخاراتیکه استاد از مردمش بدست آورد بالاتر از این گونه عضویت بخشیدنها بوده است چنانچه استاد امان حیدرزاد مجسمه ساز معروف افغان در کلینیک فورنیا تصویر استاد را بشکل سکه حک نموده است . تصانیف استاد آنقدر عمیق و دلنشیں بوده که هر کدام آن چندین معنا و تعبیر را برای هر گونه حوادث میدهد . مانند تومامنی <sup>\*</sup> توبا منی بصدای احمد ظاهر و یا- گوش کن دلم به هر تپش تپش نام تو فریاد میکند به آواز خانم سلما<sup>\*</sup> هنوزم به یاد من هستی به صدای الطاف حسین- گریه میکنم به خدا گریه میکنم بصدای احمد ولی و بسیاری دیگر تصانیف اکنون در نبود استاد منعای و تعبیر چند گانه برای ما میدهد که او هنوزم هنوزم به یاد ماست .

بقول داکتر محمد اکرم عثمان : «استاد ترانه ساز تنها به خود خانواده و قوم و قربیش تعلق نداشت» او بیه تمام ارکان و افراد ملت ما تعلق داشت . زیرا هنرمندی با استعداد های متفاوت و چشمگیر بود . افزون بر کمپوزیتوری <sup>\*</sup> سازنده تصانیف دلپذیر بود <sup>\*</sup> قریحتی سرشار در شاعری داشت مهندس و معمار چیره دست هم بود . او در کاربران فنون <sup>\*</sup> نواور بود بنای شهر غلغله یکی از کارهای ارجناک او بود که در آن ظرایف هنر معماری مدرن و کلاسیک با استادی تمام بکار رفته و جلوه های خلاقیت استاد ترانه ساز را به اثبات رسانیده است . استاد در شاعری عمدتاً ترانه سرا و غزل سرا

بود و آفریده های ماندگار از خود بجا گذاشته است . با آنکه آواز

خوان حرفی نبود ولی صدایش به حدی گیرا <sup>\*</sup> گوش نواز و قدرتمند بود که کمتر هنرمندی به پاییش میرسید . استاد قدسیت هنر را ارج میگذاشت و با زبانی منزه و پرصلابت شاگردانش را آموزش داد . او هنرمند مناجاتی و خراباتی بود و در سفر حضر برای حق و حقیقت پیکار میکرد و تا آخر عمر قلندری را پیشه کرد . هرگز نام او از خاطره ها زدوده نخواهد شد ».

استاد ترانه ساز در زمان حیات خود از محبت مردمش برخوردار بود اما زمانیکه هنگامه مرگ او بگوش ملت آواره و مقیم افغانستان رسید

د افغانستان اسلامی جمهوریت  
د اطلاعات ، فرهنگ ، توریزم و جوانان



جمهوری اسلامی افغانستان  
وزارت اطلاعات ، فرهنگ ، توریزم و جوانان

*Islamic Republic of Afghanistan*  
*Ministry of Information, Culture, Tourism and youths*  
ریاست اسناد و ارتباط  
مدیریت عمومی تحریرات

۱۳۸۵/۳/۶  
نمبر ۱۰۹۴

با توجه به خدمات شما در زمینه هنر و سوابق هنری تان وزارت اطلاعات ، فرهنگ ، توریزم و جوانان جناب تاجرا بحیث عضو افتخاری شورای عالی هنر برگزیده است . از پروردگار بزرگ در راه احیا و ارتقا بخشیدن هنر در کشور مان برای تان توفیق خدمت می طلبیم .

با احترام  
د کتورسید مخدوم رهین  
سرپرست وزارت اطلاعات ، فرهنگ ، توریزم و جوانان

ماریا دارو

آنقدر غلغله برباشد که تمام رسانه و بلاکها و رادیوها و تلویزیون‌های جهانی از نبودش فریاد کشیدند هر هموطن نظر به قدرت و سیلجه خویش در اندوه آن بزرگمرد با خانواده «ولی» یکجا به سوگ نشستند. شاعری بنام میرزا یی برایش چنین سرود:

ای بدخشان باز یار نظم پردازت چه شد؟ - شاه ولی فرزند آن شاه سخن سازت چه شد؟  
در ته این خاک داری خفته فرزندان بیش - طاهر و باعث بانام سوز و آوازت چه؟  
همچنان دوستان و هنرمندان از هرکوش و کنار جهان در مرگ استاد بزرگ ماتم کردند.  
استاد ترانه ساز هنرمند شناخته جهانی بود و حتا بعضی از استقبال کنسرت‌هایش در اخبار معروف نیویارک تایم نیز تبصره‌های صورت گرفته است.

در باره این شخصیت بزرگ هنری هرقدر نوشه شود هنوز گفتنی‌های زیادی باقی خواهد ماند صرفاً یاد اور می‌شویم که هیچگاه فرزندان صدیق وطن پرست با مرگ طبیعی و یا اعدام های بیرحمانه حکومات از صفحات تاریخ زدوده نمی‌شوند: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شده به عشق استاد دلش به عشق می‌هنش زنده بود و به گفته خودش تا یکنفر افغان است ترانه ساز زنده وجاودان است. استاد به آزادی عقیده داشت و این آزادی را برای همسر فرزندان و کافه ملت افغانستان آرزو مینمود از این رو همه دوشتیش داشتند و دوستیش میدارند.

بقول جناب قیوم بشیر:

**The New York Times**

THE NEW YORK TIMES, THURSDAY, MAY 24, 1984



**نهاده سازم**

**Music: Taranasaz Sings of Afghanistan**

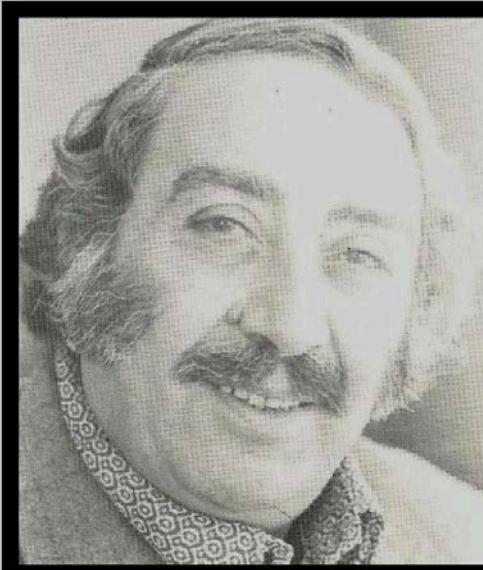
**W**ALI TARANASAZ, who performed Sunday at the Alternative Museum, composed songs for Radio Afghanistan for more than two decades before he came to the United States six years ago.

In his warm agile baritone, Mr. Taranasaz sang his own songs and songs from his village in northern Afghanistan, with lyrics about love and Afghanistan's current situation. He accompanied himself on harmonium and was joined by Mohammed Quirashi Roya on rabab (jute), Nain Nazari on tamboura and Chetram Sahni on tabla drums.

Like most Middle Eastern music, Mr. Taranasaz's songs center on one melody line. But his music is a cosmopolitan mixture of the Far East and the Middle East, in both instrumentation, such as tabla drums, and structure.

Some of Mr. Taranasaz's selections revealed Arabic and Persian influences in songs that were closely tied to poetry, with clearly defined verses and concise melody lines; others leaned toward India, with elaborate, improvisatory vocal lines, sometimes echoed by Mr. Nazari. A few used both approaches in a single song.

Jon Pareles



**ترانه ساز**

قهر ظلمت شب من صدایی بشنیدم  
 صدا ز حادثه ای پر صدایی بشنیدم  
 شنیده ام که ترانه سرای عصر برفت  
 عجب صدای پر از سر و صدایی بشنیدم  
 ترانه ساز وطن بود شاه ولی ولی  
 همان که از سر لطفش نوایی بشنیدم  
 هنوز درنگ صدایش بگوش دل باقی  
 که رفتن گل بی مدعایی بشنیدم  
 که بود عاقل و بیرنگ به آستانه دل  
 که در سکوت شبش وای خدایی بشنیدم  
 «بشير» بگوشه غربت نگرچه حادثه هاست  
 صدای همدل و هم اشنایی بشنیدم  
 « قیوم بشیر »

سرانجام قدرت قهار بالاتر از همه قدرت هاست و استادکه حنجره اش را بیشتر از همه اعضای بدنش دوست داشت از دست داد و در آخرین دقایق که جان بجان آفرین میداد هنوز گفتندی هایش ناتمام بود این سرود را زمزمه میکرد:

زندگی زندگی بحر خروشان زندگی  
 یک غم و سوداستی بُس پوچ وبی معناستی-  
 یک دل زتو خوشندود نیست افسانه یی غمهاستی

در مورد استاد بزرگ شاه ولی ولی  
 ترانه ساز آنچه مطالعه فرمودید دختر  
 استاد بنام خانم فیروزه ولی در دسترس  
 بندۀ قرار داده است. از همکاری صمیمانه  
 خانم ولی اظهار سپاس نموده و بروح  
 استاد ترانه ساز دعامینمایم .  
 روانش شاد باد



## محمد اسحق ثنا

محمد اسحق ثنا فرزند حاجی نبی در سال 1328 هش- در اندخوی

- صفات شمال افغانستان بدنیا آمده است. وی تحصیلات ابتدایی و ثانوی را الی صنف نهم در اندخوی ادامه داد و زمانیکه بکابل کوچیدند از صنف دهم تا ختم بکلوریا در لیسه نادریه در شهر کابل تحصیلش را ادامه داد و در سال 1347 هش- سند فراغت بکلوریا را بدست آوردُ در همان سال چهل و هفت با اشتغال وظیفه معلمی به تدریس اولاد وطن پرداخت و ضمن اجرای وظیفه معلمی در دارالعلین عالی کابل جهت ارتقای سویه تعلیمی اش به تحصیل ادامه داد.

محترم استاد ثنا در ادارات مختلف افغانستان ایفای خدمت نمود  
است :



طوریکه در فوق اشاره گردیدُ با ختم بکلوریا وظیفه مقدس معلمی را داشتند و بعد از فراغت دارالمعلمین بصف استاد در لیسه غازی و بعد بحیث عضو ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه بعد از آن بصف استاد در لیسه غازی عبدالله و آخرين وظیفه استاد ثنا در لیسه خیر خانه که فعلًا به اسم استاد خلیل الله خلیلی مسمی گردیده است ایفای خدمت نمودند همچنان استاد ثنا با ایجاد پروگرامهای محلی در سال 1351 هش- در کنار وظایف رسمی شان در رادیو افغانستان بصفتُ گوینده برنامه های هنری و ادبی و تاریخی که از طرف اداره پروگرامهای محلی تحت مدیریت جناب داکتر فیض الله ایماق اداره میشد ایفای خدمت نمود و بعضًا جناب استاد ثنا خود به نوشتن و تهیه برنامه های اوزبیکی میپرداخت. استاد در زمان کارش با رادیو از جمله نطاقدان برجسته و فعال برنامه های تورکی اوزبیکی بحساب میرفت وی از همکارانش چون محترم فیض الله ایماق فیض الله قرداشْ عبدالرحیم اورازْ عبدالرحمن صحبتْ عبدالکریم براس و خانم نسمیه رشید خاطرات فراموش نا شدندی دارد. متاسفانه با کوتای سال 1352 هش- سردار محمد داود پروگرام های نشرات محلی را بدون دلیل مقنع قطع نمود استاد ثنا نیز با رادیو افغانستان وداع کرد.

استاد ثنا در روند تدریس مطالعات خود را در متن ادب فارسی دری تورکی و اوزبیکی تعقیب نمود و از سال 1342 هش- بدینسو به سرودن شعر فارسی و اوزبیکی دست یازید و سروده هایش در کتب درسی مکاتب تورکی زبان و همچنان نشریه های چون انسیس هیواد مجله آواز «پشتون زغ» عرفان زوندون «زندگی» وغیره منتشر گردیده است و هم از زمانیکه مهاجر شدند در روزنامه ها و مجلات و سایت های افغانی اشعارش بدسترس علاقمندان شعر و ادب قرار گرفته است. در سال 1371 هش- با ورود جنگ جویان تنظیمی که شهر کابل را قتل عام نمودند در خانه استاد ثنا راکت جنگ افروزان اصابت نمود و هست و نیست وی را بخاک یکسان کرد نا

گذیر با فامیلش بطرف پاکستان هجرت کرد و مدت سیزده سال در اسلام آباد پاکستان زندگی پرمشقت را دنبال نمود.

زمانيکه آرزوی برگشت بوطن بالادامه جنگهاي خونین برايش نا ممکن گردید سرانجام از طریق کمیساري های ملل متحد بکشور کانادا منحيث پناهنه پذيرفته شد و در سال 2005 م- بکانada مسكن گزید و تا اکنون در شهر ونکور کانادا با فامیلش بسر ميبرد. اين بزرگمرد اديب و در تمام مراسم فرهنگي افغانان مقيم شهر ونکور کانادا اشتراك داييمى داشته و هميشه در تحكيم وحدت افغانهاي مقيم آن شهر كوشيده است .

استاد يکبار ازدواج نموده و دارای دو دختر دو پسر و حدود هشت نواسه ميباشد.

آثار :



- اول - ناله های شب.
- دوم - درد ها و سوز ها .
- سوم - در انتظار سحر.
- چهارم - زیبا وطن
- . پنجم - یاد وطن.
- ششم - فروغ ایمان.
- هفتم - فروغ دین.
- هشتم - برگهای سبز.
- نهم - شگوفه های احساس

## پوهاند عبدالاحمد جاوید

پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید فرزند عبدالصمد خان در سال 1305 هش / اول جنوری 1927 م- در پایان چوک شهر کابل در گذر عزت الله خان بدنسی آمد. او دوره کوکی را بیشتر در ریکاخانه کابل گذارنید و خاطرات شیرین از آنجاه با خود داشت هميشه حکایت مينمود. دوره آموزش ابتدائيه رادر مكتب (نمبر 2) و متوسطه را در لisce حبيبيه به پایان رسانيد.



در سال 1321 هش 1943- شامل فاکولته ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل گردید. پس از پایان سال اول فاکولته اولین دانشجوی افغان بود که به گرفتن بورس دانشگاه تهران نايل آمد.

در سال 1322 هش 1944- م - به تهران رفت و در فاکولته حقوق علوم سیاسی تحصیل نمود. عشق و علاقه استاد جاوید در رشته ادبیات و فرهنگ بود اما از آنجایکه بورس از دانشکده حقوق و علوم سیاسی گرفته بود ناگزیر به تحصیل حقوق و علوم سیاسی

سیاسی ادامه داد و همزمان در فاکولته ادبیات و علوم بشری نیز ثبت نام کرد او یگانه محصل بود که در یکزمان دو فاکولته را تحصیل نمود و از دو دانشکده به گرفتن سند لسانس موفق گردید.

در سال 1327 هش / 1949 م - لسانس فاکولته ادبیات و علوم بشری و در سال 1328 هش 1950 م لسانس فاکولته حقوق و علوم سیاسی را بدست آورد. پس از گرفتن دو لسانس برای مدت دو سال دیگر به تحقیقات دوره دکترای خویش پرداخت. اما پیش از آنکه رساله دکترای خود را بگذارند در معیت شادروان نفیسی به کابل برگشت و برای دو سال در فاکولته ادبیات دانشگاه کابل و لیسه حبیبه تدریس نمود و دو سال بعد دو باره برای گزاراندن رساله دکترای خود به تهران رفت و سند عالی دکتور را در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران بدست آورد.

پروفیسر جاوید در سال 1330 هش 1952م - بحیث مدیر نشرات رادیو کابل وقت تقرر حاصل نمود در سال 1340 هش / 1962 - به عضویت هیأت بررسی کتب درسی وزارت تعلیم و تربیه «معارف» در آمد و در سال 1344 هش 1964 م - به عنوان پروفیسر مدتی به دانشگاه تاشکند رفت و در سال 1350 هش 1972 - از طرف شورای عالی به ریاست دانشگاه کابل برگزیده شد و در همین سالها در راس هیئت امتحان نطاقدان با رادیو و تلویزیون همکاری داشت در این هیئت مرحوم پوهاند جاوید بحیث رئیس هیئت و خانم شفیقه محمود حبیبی<sup>۱</sup> محترم نبی پاکتین<sup>۲</sup> شهید صایمه مقصودی بحیث اعضای هیئت امتحان نطاقدان جدید بودند.

از سال 1367 هش 1989م - در پوهنتون کابل بنام پروفیسور در دانشکده ادبیات به تدریس پرداخت<sup>۳</sup> پروفیسر داکتر جاوید منحیث رئیس انتخابی پوهنتون عز تقرر یافت . در سال 1356 هش 1976 - به زیارت خانه خدا «کعبه» رفت.

داکتر جاوید قبیل از مهاجرت از افغانستان عضویت سازمانهای ذیل را داشت.

عضو هیأت رئیسه انجمن نویسندها

عضو شورای وزیران برای تحصیلات عالی

عضو انجمن دوستی افغانستان و سازمان ملل متحد

عضو انجمن دوستی افغانستان و فلسطین

عضو لویه جرگه افغانستان سال 1365 هش - 1986م-

عضو هیأت رئیسه آرشیف ملی افغانستان

رئیس جوايز مطبوعاتی - افغانستان

پروفیسر جاوید بر علاوه زبان مادری «فارسی» بر زبان های پشتون انگلیسی و یک مقدار عربی<sup>۴</sup> فرانسوی و روسی تکلم کرده میتوانست از وی ده ها کتاب و بسیار مقالات به زبان های انگلیسی و فارسی در نشرات کشور منتشر گردیده است.

او یک چهره شناخته شده علمیو یم ادیب سرشناس کشور بود در کنفرانسها و سیمینار های مربوط به افغانستان و اسلام و ادب و فرهنگ دری از سالهای 1367-1377 هش - 1989-1999 - بیشتر از هشتاد سخنرانی در خارج و داخل کشور داشته است<sup>۵</sup> ناگفته نباید گذشت که پوهاند جاوید نزد داکتر نحیب الله رئیس جهمور افغانستان خیلی عزیز و محترم بود و از وی

منحیث یک استاد<sup>\*</sup> ادیب و سیاست دان ماهر خیلی قدر میکرد و از هیچ گونه مساعدت بر پوهاند جاوید دریغ نکرد. اما این را هم باید ذکر کرد که استاد جاوید در رژیم های گذشته به نسبت نوشتن مقاله مشهور غلچائی ها به زندان فرستاده شد.

در سالهای فوق الذکر حدود چهل مقاله در نشرات فارسی زبانان<sup>\*</sup> خارج از افغانستان بطبع رسانیده و دو رساله و سه کتاب را در عالم هجرت منتشر کرده است. راستی<sup>\*</sup> فروتنی<sup>\*</sup> جوانمردی و احترام بر دیگران از خصلت نیکوی او بود.

اکامیسن عبدالاحمد جاوید در سال 1340 هش 1962 م- پوهاند جاوید با بانو نفیسه کاکر دختر جنرال محمد هاشم خان کاکر ازدواج کرد و از او چهار فرزند بنامهای {اوستا<sup>\*</sup> گرشاده<sup>\*</sup> ویدا و اخشید<sup>\*</sup>} باقی مانده است.

#### آثار و تالیفات :

اول - اوستا مهمترین سرچشمه تاریخ و فرهنگ مأ نمونه عالی ترین ادبیات باستان<sup>\*</sup> دفتر اول آن نگاهی به جغرافیای تاریخی (آریانا- خراسان و افغانستان) به ویراستای پوهاند «عبدالرسول رهین» استاکلهوم<sup>\*</sup> شورای فرهنگی افغانستان در 167 صفحه سال 1999 - طبع گردید این کتاب دارای نقشه های تاریخی و کهن آریانا<sup>\*</sup> خراسان و افغانستان میباشد.

دوم - نوروز خوش آیین : سال 1999 - در لوموژ<sup>\*</sup> فرانسه دارای 167 صفحه از طرف انجمن فرهنگ افغانستان.

سوم - رایحه صلح در فرهنگ ما: سال 1998 - اکادمی افغان در لندن .

چهارم - مدارا و مروت در ادبیات دری سال 1999 م- در لندن .

پنجم - آثار برگزیده دری .

ششم - افسانه های قدیم مردم شهر کابل .

هفتم - نگاهی به اشعار دری خوشحال خان ختك .

هشتم - کتاب قرائت فارسی برای صنف هفتم مکاتب معارف افغانستان .

نهم - کتاب قرائت فارسی برای صنف هشتم

دهم - کتاب قرائت فارسی برای صنف نهم

یازدهم - جغرافیای افغانستان .

دوازدهم - تاریخ ادبیات دری در چهار جلد ( متن درسی برای صنوف اول - دوم - سوم و چهارم ) دانشگاه کابل .

سیزدهم - تحقیق انتقادی در املا و انشاء فارسی .

چهاردهم - متن سخنرانی های رادیویی .

#### مقالات :

استاد جاوید در داخل و خارج از افغانستان منحیث شخصیت ادب و زبان شناس برای آریانا<sup>\*</sup> خراسان و افغانستان<sup>\*</sup> در آیینه فرهنگ سال چهارم 1377 هش-در صفحه 14-12 - .

نیمروز افغانستان: سال اول<sup>شماره چهاردهم</sup> - تاریخ ( 8 ثور - 1377 هش.  
آشنایی با بیدل : مجله خراسان سال پنجم صفحه 7-16 در سال 1364 هش  
اجتماع بزرگ هرات از نگاه داکتر جاوید : در کاروان سال اول شماره دهم<sup>دهم سپتامبر 1994</sup>  
- مصاحبه در باره گرد همایی مردم شریف هرات.

افسانه بابه نوروز : در کاروان سال دوم شماره شانزدهم ( اول ثور 1374 هش.

افسانه نقاب داران خراسان: در کاروان<sup>سال دوم</sup> شماره هژدهم ( سلطان 1374 هش.

افغانستان مهد پیدایش زبان دری است : فصل نامه آریانای برون مرزی<sup>سال اول شماره چهارم 1378 هش</sup> صفحه ( 1-16 )

بازتاب تعبیر ها در بیان شاعران : مجله خراسان سال سوم شماره دوازدهم سنبله 1363 هش  
صفحه ( 64-18 )

بحث در باره زبان فارسی : جرید کیهان شماره 333 سال 1369 هش .

برگی با اختصار از دفتر نوروز خوش آیین : مجله صریر شماره بیست چهارم صفحه 8-10  
40 حمل 1377 هش.

تجلى فرهنگ مردم در شعر فارسی: فصلنامه ایران<sup>شماره ششم 1357 هش- در صفحه 67-65</sup>

تخت و تاج کابل : ترجمه از زبان عربی در کاروان<sup>سال دوم</sup> - شماره چهاردهم

جغرافیای تاریخی افغانستان: مجله آریانای برون مرزی<sup>سال اول</sup>-شماره اول<sup>صفحه 5-23</sup>.  
خراسان: سال اول<sup>-شماره دوم</sup> مجله آریانا<sup>صفحه 1-22</sup> تابستان 1378 هش.

افغانستان : سال اول<sup>-شماره سوم</sup> مجله اریانا<sup>ص-1-14</sup> خزان 1378 هش.

جلوس احمد شاه درانی : در کاروان سال چهارم<sup>-شماره چهل سوم 1376 هش</sup>

جلوه از فرهنگ عوام در ادبیات دری : مجله آیینه فرهنگ<sup>سال اول - شماره ششم -ص 9</sup>.

دختر میر هفتم تالاب : نشریه ملی وحدت<sup>سال دوم</sup>-شماره یازدهم صفحه 53-55

درود بر زن - درود بر مادر : در اسمایی<sup>شماره ...صفحه 43-46</sup> ( ویژه نامه زن و فرهنگ )

زاد سروی از بوستان جهان آرا : در نیمروز افغانستان<sup>سال اول</sup>-شماره هفدهم صفحه 7-9-.  
زبان ما جهان ما : بحثی درباره زبان فارسی(دری) مجله صریر<sup>شماره 21 صفحه 5-6.</sup>

بحثی درباره زبان فارسی دری : در شماره های متعدد صریر سال 1376 هش.

سبک و مختصات نثر خواجه عبدالله انصاری : مجله ادب<sup>سال دهم</sup>-شماره سوم صفحه 4-30

شماره فوق العاده<sup>سال 1341 هش.</sup>

بمناسبت نهصدمین سالگرد وفات پیر هرات : خواجه عبدالله انصاری .

سرخ بت و ختنگ بت : مجله آسمایی-شماره سیزدهم<sup>صفحه 5-7 سال 1999</sup> میلادی

سرگذشت تاج التواریخ : مجله ادب سال هژدهم -شماره پنجم و ششم سال 1349 هش.

سروی از بوستان جهان آرا : فصلنامه آسمایی شماره هفتم سال 1377 هش.

شب یلدا<sup>ُ</sup> جلوه فرهنگ عوام در (شعر فارسی) و بخوان و بدان : در مجله آسمایی سال اول - شماره چهارم در سال 1373 هش.

شکوه شعر حماسی و حکیم فردوسی: مجله آسمایی - شماره هشتم - صفحه 24-28 در سال 1378 هش.

صفحه ای از روابط سیاسی افغانستان وهند: نشریه سفارت هند در کابل شماره هفدهم .

صلح مدارا و مروت در ادبیات فارسی: مجله پیمان شماره سوم و چهارم در اکتوبر 1999 م.

قصه ابراهیم آذر : در کاروان<sup>ُ</sup> سال دوم شماره نزدهم اسد 1374 هش.

کابل فصلنامه رنگین : در شماره های دوم - چهارم - پنجم - هشتم - نهم و دهم در صفحات مختلف و سالهای 1367-1377 / 1378 هش. گسترش ادب در جامعه ترک زبان : مجله رسالت

اسلامی<sup>ُ</sup> سال اول و شماره دوم<sup>ُ</sup> صفحه 26-30 و در چند شماره مجله خراسان و در

صفحات مختلف و شماره های مختلف مجلات پیمان در نیویارک در میزان 1377 هش.

مولانا جلال الدین محمد بلخی<sup>ُ</sup> بزرگترین شاعر متصوف جهان: در مجله آسمایی<sup>ُ</sup> شماره پنجم  
بنیاسبت هفتصد و نود و پنجمین سالروز تولد مولانا و بزرگداشت جهانی از طرف یونسکو در

صفحات 5-6 در سال 1376 هش. زندگینامه و آثار ناصر خسرو : در مجله آسمایی در شماره های 11-12 سال 1378 هش<sup>ُ</sup> صفحات مختلف و چاپ در کتاب یمگان تالیف از استاد خلیلی و

تحثیه و تعلیق از داکتر عانیت الله شهرانی در دهلي بطبع رسده است .

نسب نامه پاره ی از عبارت : عاقبت محمود<sup>ُ</sup> نشریه فردا- سال اول شماره پنجم 1376 هش.

نور علی نور<sup>ُ</sup> و ان یکاد<sup>ُ</sup> نکات اسلامی و انشایی: با تاکید میم نهی و نون نفی مجله صریر شماره 22 صفحه 33 در قوس 1377 هش.

نوروز مراسم گل سرخ در ولایت بلخ: نشریه فردا سال دوم - شماره نهم

نوروز خوش آیین : کاروان سال سوم - شماره بیست و هفتم در حوت 1347 هش.

آفتاب خراسان شیخ عبدالرحمن جامی: کاروان در سال پنجم - شماره های پنجم و پنجاه و پنجم سال 1379 هش و سال هفتم - شماره شصت و هشتم در حوت 1378 هش.

نهرو مبارز و سیاستمدار<sup>ُ</sup> نویسنده و دوست افغان: نشریه سفارت هند در کابل<sup>ُ</sup> شماره 27 در سالهای 1988-1989 م . یادداشت در باره شب برات و یادداشتی درباره شب یلدا : نمیروز سال ششم - شماره 299 صفحه هشت<sup>ُ</sup> در سال 1373 هش.

### مقالات بخش از کتب:

نفوذ برمه کی در ادبیات فارسی « عابدی نامه » دهلي - دانشگاه دهلي (بپاس خدمات ارزنده علمی و ادبی و فرهنگی بزرگوار پروفیسور سید امیر حسین عابدی ).

دری گفتاری افغانستان در شعر مولانا « کتاب مجلس مولانا » کابل طبع بیهقی سال 13 در سال 1353 هش در صفحات 613-629 . ( بیانات مجلس مولانا بزرگ جلال الدین محمد بلخی ).

نظر اجمالی به فرهنگ در دوره « محمد زایی » در سالنامه کابل از طرف ریاست سالنامه افغانستان - شماره سیزدهم صفحه 3-4 .

آثار که اقبال طبع نیافته است:

حقوق اساسی هند (ترجمه) پایان نامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی ( محفوظ در کتابخانه داشکده حقوق و علوم سیاسی تهران ) .

زبان و ادبیات پشتون : پایان نامه دانشکده ادبیات ( محفوظ در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ) ایران .

ادبیات فارسی در افغانستان : از آغاز سده دوازدهم تا نیمه سده سیزدهم رساله دکترا ( محفوظ در کتابخانه دانشکده ادبیات در دانشگاه تهران ) ایران .

### سخنرانی ها و کنفرانس های بین المللی :

در سال 1989 (م) - بدعوت جامعه اسلامیه در دهلی جدید « مولانا آزاد و زبان و ادبیات فارسی ».«

در سال 1999 - م « تجلی فرهنگ عوام در شعر فارسی » در کانون ایران<sup>۱</sup> در سالون کتابخانه مرکزی شهر داری کیز منتگتون .

در سال 1991 م - « تجلی فرهنگ عوام در شعر نظامی گنجوی » در کنگره نظامی گنجوی<sup>۲</sup> بیناد فرهنگی محوی<sup>۳</sup> تالار یونورستی لندن .

در سال 1991 م - سبک هندی در شعر فارسی . در سال 1993 م - بدعوت کانون فرهنگی ایران سخنرانی درباره « قصیده در شعر فارسی و پایگاه فرخی سیستانی در قصیده سرایی » در شهر لندن . در سال 1995 م - بدعوت انجمن مهاجرین افغانی: کنفرانس باره « نگاهی به بعضی زبانهای افغانستان<sup>۴</sup> در تالار انجمن افغانهای انگلستان د شهر لندن .

در سال 1995 م - بدعوت مرکز تحقیق و تنویر افکار<sup>۵</sup> در باره کابل در آیینه ء تاریخ در شهر لندن .

در سال 1996 م - بدعوت انجمن ایرانیان دانشگاه « بحث درباره نقش جهانی زبان فارسی » در شهر لندن . در سال 1996 م - بدعوت انجمن افغانهای مقیم لندن درباره نوروز خجسته در لندن .

در سال 1996 م - بدعوت مرکز تحقیق و تنویر افکار<sup>۶</sup> درباره عاشورا « روز حماسه وایثار » در شهر لندن و در سال 1997 م - بدعوت شورای فرهنگی ایرانیان با همکاری انجمن دولتی ایران و

افغانستان درباره « نوروز باستان » در شهر لندن . در سال 1997 م - بدعوت مرکز تحقیق و تنویر افکار<sup>۷</sup> سخنرانی درباره نقش زبان دری در همبستگی ملی و فرهنگی هند<sup>۸</sup> لندن .

در سال 1997 م - درباره « واژه ها و ایماز ها در شعر قهار عاصی در اولین سالروز شهادتش .

در سال 1997 م - بدعوت دومین همایش پژوهش در فرهنگ<sup>۹</sup> باستان و شناخت اوستا سخنرانی درباره نوروز در افغانستان باستانی در شهر آمستردام - هالند

در سال 1997 م - نقش زبان دری در همبستگی ملی و فرهنگی هند در آمستردام هالند .

در سال 1997 م - بدعوت اکادمی افغان کنفرانس پیرامون « البویریان الپیرونی » در احتقال عالم

بزرگ جغرافیه ریاضی<sup>\*</sup> نجوم و گیاه شناسی  
ابوریحان الپیرونی در کالیفورنیا امریکا.

در سال 1998 م- بدعوت افغان ادکامی کنفرانس درباره توحید در باره «وصف امام حسین در ادبیات فارسی» شهر لندن.

در سال 1998 م - بدعوت کلوب قلم<sup>\*</sup> سخنرانی درباره «نکات درباره فرهنگ قدیم» استوکهلم<sup>\*</sup> سویden. در سال 1998 م - بدعوت دانشگاه هامبورگ و موزه ایران کنفرانس درباره «بامیان» در سومین همایش پژوهش «فرهنگ باستان و شناخت اوستا» در شهر هامبورگ آلمان.

در سال 1998 م - عوت از جانب افغان اکادمی<sup>\*</sup> کنفرانس در باره «بامیان باستان و داستان» در شهر لندن . در سال 1999 م - کنفرانس در باره «صلح<sup>\*</sup> مدار و مررت در ادبیات فارسی» بدعوت مرکز اسلامی انگلستان در شهر لندن .

در سال 1999 م - بدعوت انجمن اسلامی دانشجویان<sup>\*</sup> کانون توحید<sup>\*</sup> سخنرانی درباره «حضرت ابراهیم در اشعار عرفانی» در شهر لندن.

در سال 1999 م - بدعوت افغان اکادمی لندن<sup>\*</sup> کنفرانس در باره «نامهای سرزمین ما در ادوار تاریخ» در شهر لندن.

در سال 1999 م - بدعوت انجمن فرهنگ و هنر افغانستان<sup>\*</sup> سخنرانی در باره «شکوه عشق در آیه شعر» شهر لندن.

در سال 1999 م - بدعوت مرکز اسلامی انگلیس<sup>\*</sup> کنفرانس درباره «نقش زبان فارسی در وحدت و همبستگی هند» شهر لندن.

در سال 1999 م - بدعوت افغانان مقیم هالند<sup>\*</sup> سخنرانی در باره «استقلال طلبی و نهضت آزادی خواهی در طول تاریخ افغانستان» در شهر لایدن کشور هالند.

در سال 2000 م - بدعوت انجمن فرهنگ و هنر افغانستان<sup>\*</sup> سخنرانی درباره «گل پاچا الفت و شعر دری» در انگلستان.

در سال 2000 م - بدعوت انجمن زنان مقیم هالند در باره «آیین های نوروزی» در شهر لایدن هالند. در سال 2000 م - بدعوت اکادمی افغان در مسجد جامع ریجنتس در پارک<sup>\*</sup> سخنرانی در باره «سیر تصوف و ادب در افغانستان» با اشتراک پورفیسور ابلاغ در شهر لندن - الگستان

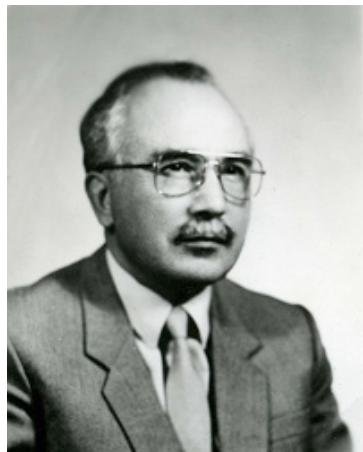
و از طرف مجاهدین در جزیره قبرس «اوردن صلح و آزادی در افغانستان»

پوهاند جاوید حتا در ایام کهولت هزاران بیت فارسی حافظ شیرازی را در حافظه داشت او لغات زیاد فارسی و زبانهای که میدانست فراوان یاد داشت از همین رو به اساس دستور محمد ظاهر شاه کلیمه پوهنتون را برای دانشگاه ترکیب نمود اما بعد ها از کلمیه ترکیبی پوهنتون استفاده نژادی صورت گرفت که باعث ملال پوهاند جاوید گردید. شاد روان داکتر عبدالاحمد جاوید سرانجام دراثر مرضی که عاید حالت بود شام روز چهارشنبه (31 جولای 2002) م در یکی از شفاخانه های شهر لندن برحمت حق پیوست<sup>\*</sup> جنازه مرحومی بکابل انتقال داده شد و در

شهدای صالحین با حرمت زیاد بخاک سپرده شد. سوگ این دانشمند برای تمام افغانستان و بخصوص جامعه روش‌نفرگان واهل فرهنگ هنر و ادب افغانستان داغیست فراموش ناشدنی و ضایعه است جبران ناپذیر. خدایش بیامرزد روانش شاد باد.

در مورد مرحوم جاوید تحقیق زیاد از جراید سایتهاي اینترنتي و کتاب کي است اثر محترم پوهاند رسول رهين و آثار گرانبهای مرحوم جاوید که بدسترس داشتم چند سطر کوتاه در باره آن دانشمند گرامی نوشتیم تا «جاوید» ما همیشه جاودان باشد. حق یاد آوری این دانشمند بزرگ وظیفه همه فرهیختگان فارسی زبان میباشد و امید با مطالب فوق حقوق حقه اورا ادا کرده باشم و آرزو میرم تا فرزندان شاد روان جاوید در طبع آثار پدرشان اقدام بدارند تا از خواند چنین آثار قمیتی مستقید گردیم. روحش شاد باد

## عبدالحکیم شرعی «جوزجانی»



دکتر سید عبدالحکیم فرزند سید معصوم بتاریخ 15 حوت سال 1313 هش- در شهر سرپل ولایت جوزجان متولد گردید پدرش «سید معصوم» یکی از پیشوایان {طريقه} نقشبندیه بود جناب جوزجانی نخست در مکتب ابتدایی دختران سواد آموخت و بعد برای مدتی نزد آخوند ایشان عبدالله شاگردی نمود تا اینکه در مکتب ابتدایی سرپل شامل گردید والی صنف پنجم تمام مضامین را به زبان پشتون فرا گرفت و از صنف ششم به بعد برزبان دری درس خواند. زبان مادری وی تورکی اوزبیکی میباشد و به سه زبان خیلی روان تکلم مینماید.

جوزجانی از نوجوانی قریعه شعری داشت بنابر تشویق مامای بزرگش و سرุมعلم مکتبش بنام حکیمی به مشق و تمرین شعر پرداخت. بعد از ختم دوره ابتدایی شامل مدرسه علوم شرعیه

گردید در این مدرسه علوم اجتماعی و طبیعی با علوم شرعی (فقه حدیث تفسیر زبان و ادبیات دری و عربی) تدریس میشد. وی میفرمائید: {مدرسه شرعیه دارای سویه تعلیمی خیلی عالی بود ادبیات کلاسیک و معاصر تدریس میشد و اشعار دوره «جهالت اعراب» مرا سخت بخود مذوب نمود از همین جهت به فراگرفتن هرچه دقیق‌تر زبان عربی پرداختم و کم و بیش به ترجمه این زبان آغاز کدم.}

شرعی بعداز چند سال آموزش در اثر اعتراض شاگردان مدرسه شرعیه از طرف اداره و متعصّبین مدرسه همراه با غلام مجدد معروف به سیلمان لایق مرحوم محمد اسماعیل مبلغ و مرحوم محمد شفیق وجدان بنام محرکین از مدرسه شرعیه اخراج واز حق تحصیل در تمام مکاتب و مدراس کشور محروم گردیدند. اما در اثر دفاع از حق قانونی شان و مساعی مرحوم ستاتور ولی

محمد پنجشیری استاد زبان و ادبیات دری و توجه حضرت صبغت الله مجددی و تشییت مولانا عبدالحق آمر جدید مدرسه و رئیس دانشکده شرعیات دوباره به تحصیلات خویش ادامه دادند.

جناب جوزجانی در سال (1338) هش- از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل فارغ و بحیث عضو بریاست نشرات وزارت مطبوعات وقت مقرر شد و سپس بحیث مدیر تدقیق روزنامه انسیس مدیر راپورتاژ ها و مدیر پروگرامهای رادیو افغانستان ایفای خدمت نمود و در عین زمان کورسهای عالی ژورنالیزم را که توسط پروفیسور جالف امریکایی تدریس میگردید تعقیب نمود با بدست آوردن سند فراغت رشته ژورنالیزم در وظایف ذیل گماشته شد :

مدیر تدقیق و مدیر مسئول روزنامه اصلاح<sup>۱</sup> عضوکرد علمی دایرہ المعارف آریانا اما در سال 1967 م - نسبت فعالیت های سیاسی بدستور محمد داود خان از وزارت اطلاعات وکلتور سبکدوش گردید.

جوزجانی بعداز رویداد هفت ثور 1357 هش- بحیث وزیر عدیله ومدعی العموم افغانستان مقرر و از سال 1978 - 1979 م - ایفای وظیفه نمود اما بعد از ششم جدی سال 1358 هش- در زمان ببرک کارمل برای مدت هفت سال وسه ماه در زندان پلچرخی با شکنجه بسر برد. در سال 1989 م - در زمان داکتر نجیب الله از زندان رها و بحیث معاون اول قاضی القضاط و رئیس قضایای جنایی در دادگاه عالی<sup>۲</sup> و بعد بحیث سرپرست دادگاه عالی ایفای وظیفه کرد.

در سال 1992 م - بنابر دعوت انجمن نویسندها ازبیکستان برای اشتراک در سالگرد شاعر مشهور و عارف بزرگ اوزبیکستان (بابا رحیم مشرف) به شهر تاشکند رفت و تا اکنون در آنجا اقامت گزید. با دوام جنگهای مجاهدین در افغانستان<sup>۳</sup> آرزو باز گشت برایش محدود گردید<sup>۴</sup> از آنجا به کشور سویden پیشنهاد پناهندگی داد و تا اکنون در انکشور اقامت دارد.

جناب شرعی جوزجانی بزبان های دری<sup>۵</sup> پشتون<sup>۶</sup> عربی و تورکی حاکم بوده و بزبانهای دری و اوزبیکی شعر میسراید.

در سال 1978 م - در اثر تلاش و تشییت او نشرات بزبانهای اوزبیکی<sup>۷</sup> تورکمنی<sup>۸</sup> و بلوچی در مطبوعات کشور اغاز گردید. جناب شرعی موسس جراید (یولدوز<sup>۹</sup> کورش<sup>۱۰</sup>) به بزبانهای اوزبیکی و وترکمنی در کشور ما میباشد همچنان زمانیکه دیپارتمنت های اوزبیکی و تورکمنی در وزارت تعلیم و تربیه و اکادمی علوم افغانستان تاسیس گردید و نخستین کتابهای درسی زبان اوزبیکی را تالیف و نشر نمود و برای اولین بار اشعار و مقالات بزبان اوزبیکی و تورکمنی را در مطبوعات کشور به نشر رسانید و طی مقالات پیشینه<sup>۱۱</sup> تاریخی زبان و ادبیات اوزبیک و اوضاع رقتبار موجود را به بزبانهای فوق الزکر در جراید انعکاس داد و برای اولین بار از دولت وقت در باره نادیده گرفتن حقوق فرهنگی اوزبیکها و تورکمن های افغانستان به شدت انتقاد نموده و خواستار حقوق نشراتی زبان های مذکور گردید. مبنی براین پیشنهاد اکادمی علوم افغانستان در سال 1991 م- پنجصد و پنجاه مین سالگرد تولد امیر علی شیرنوایی را طی سمپوزیم بین الملی تجلیل بعمل آورد و خمسه تورکی علی شیر نوایی را بچاپ رسانید. جناب داکتر جوزجانی در اثر فعالیت های فرهنگی به اخذ جوایز و

مورد تقدیر قرار گرفت<sup>۱۲</sup> ذیل<sup>۱۳</sup> نگاشته میشود :

در سال 1991 م- به اخذ جایزه امیر علی شیر نوایی در شعر و ادبیات اوزبیکی .

در سال 2005 م- موفق به اخذ نشان « دوستی » از طرف رئیس جمهور اوزبیکستان .

محترم شرعی جوزجانی در سال 1994 م- بحیث استاد « حقوق اسلام » در انسٹیتوت دولتی حقوق تاشکند تحت نظر پروفیسور اکمل سعیدوف به تدریس حقوق اسلام پرداخت و تحت نظر و کمک سعیدوف رساله داکترای خویش تحت عنوان « نقش شرعیت در تکامل نظام قانونی افغانستان » آغاز و در سال 1996 م - با موفقیت از آن دفاع نمود و دپلم داکترای خویش را بدست آورد .

با تاسیس دانشگاه اسلامی در تاشکند<sup>۱</sup> بمتابه اولین دانشگاه اسلامی در آسیا میانه<sup>۲</sup> وظیفه تشکیل دانشکده فقه اقتصاد و علموم طبیعی بدوش داکتر شرعی جوزجانی گذاشته شد و جناب جوزجانی اولین کتاب درسی حقوق اسلامی را براساس منابع شریعت بنام « حقوق اسلام » نشر نمود و همچنان برای دفاع از رساله داکترای خویش در رشته حقوق تحت عنوان « نقش فقه های آسیای میانه در تکامل نظام حقوقی اسلام و مذهب حنفی با موفقیت دفاع نمود و سند دکترای علوم را در این رشته بدست آورد .

دکتور جوزجانی بر علاوه همکاری دائمی با رادیو وتلویزیون اوزبکستان<sup>۳</sup> ده ها مقاله تحقیقی و اشعار دری و اوزبیکی را بدست نشر سپرد و در کنفرانسها فرهنگی و علمی حضور دائمی داشت در سال 2004 م- در یازدهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی در تهران اشتراک نمود و مقاله خود را تحت عنوان « شعران ذواللسانین و نقش آنان در ترویج زبان و شعر فارسی دری » در کنفرانس ایراد کرد .

جناب شرعی جوزجانی در زمان که در افغانستان بودند دهها مقاله علمی در جراید چون : زندهون « زندگی » فکلور روزنامه اصلاح<sup>۴</sup> مجله پشتون زغ ارگان نشراتی رادیو افغانستان و دیگر نشریه های علمی افغانستان بدست نشر سپرده است .

داکتر شرعی جوزجانی از تاسیس پروگرامهای محلی در رادیو افغانستان یکی از خوبترین و خوش صدا ترین نطاق زبان های اوزبیکی و تورکمنی بوده و درقرائت و ادای کلمات دارای خوبترین استعداد بوده است .

تالیفات دکتور شرعی از این قرار است :

- 1- تصوف و انسان - طبع سال 2000(م)
- 2- حقوق اسلام<sup>۵</sup> مذهب حنفی و فقه های آسیای میانه طبع 2002 م- دانشگاه تاشکند .
- 3- رساله مرغینانی و پیروان او<sup>۶</sup> تاشکند دانشگاه اسلامی 2000- م
- 4- شرق و حقوق انسان<sup>۷</sup> تالیف مشترک اجتماعی فکر 1995 م-
- 5- رساله ابوزید دبوسی
- 6- شرق و حقوق<sup>۸</sup> مولف مشترک تاشکند<sup>۹</sup> عدالت 1998 میلادی
- 7- نقش فقه های آسیای میانه در تکامل نظام حقوقی و مذهب حنفی .
- 8- تاثیر شرعیت در تکامل نظام قانونی افغانستان .

درباره دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی از صفحات 152 - 154 کتاب کی کیست اثر محترم پوهاند رسول رهین و آگاهی که شخصاً در مورد جناب شان از زمانکه همکارم در رادیو تلویزیون بودند در اینجا تحریر کرده ام .

برای پیدا کردن نمبر تلفون شان خیلی تلاش کردم اما موفق نشدم هرگاه کمبود در معرفی آثار شان در این نوشتار کوتاه رخ داده باشد معذور بدارند.

## اسد الله حبیب

اسد الله حبیب فرزند حبیب الله خان در سال 1320 هش 1941 م در شهر میمنه ولایت فاریات متولد شد او در سال 1327- 1336 هش 1948- 1957 م- مکتب متوسطه را در شهر میمنه ختم نمود و برای تحصیل متوسطه شامل دارالعلیمین کابل کردید بعد از ختم دارالعلیمین در سال 1340- 1346 هش- 1961- 1964 م- دانشگاه کابل در فاکولته ادبیات شامل شد و در رشته زبان و ادبیات دری تحصیل نمود و با حصول لسانس به عضویت کرد علمی دانشکده ادبیات پذیرفته شد.



استاد حبیب 1346 هش 1967 م- با مطالعه و نشر روز نامه های محصلان در دانشگاه اندیانای امریکا مشغول بود.  
استاد حبیب از سال 1347- 1352 هش 1968- 1973 م- به ماسکو رفت و در انسیتیوت زبانهای شرقی در دانشگاه ماسکو تحصیل نمود و از دکترای خود دفاع و دفاعیه وی در باره « بیدل و چهار عنصر » بود.

زمانیکه دو باره بوطن برگشت و بوظایف رسمی وادری پرداخت :  
اول - در سال 1344- 1347 هش 1965- 1968 م- تدریس در دانشگاه کابل .  
دوم - در سال 1352- 1347 هش 1967- 1973 جهت تحصیل و دریافت دکتورا اش در ماسکو .

سوم - در سال 1352 هش 1973 م- دوباره بحیث استاد در دانشگاه کابل .  
چهارم در سال 1353 هش 1974 م- مدیر عمومی نشرات دانشگاه کابل همزمان تدریس نیز مینمود.

پنجم - در سال 1353- 1354 هش از سپتامبر 1974- 14 می 1975 م - مدیر عمومی تعلیم و تربیه دانشگاه کابل همزمان ادامه تدریس در دانشگاه.

ششم در سال 1359 هش 1980- 1982 م - رئیس اتحادیه نویسندهای افغانستان .  
دکتور حبیب اولین رئیس اتحادیه نویسندهای افغانستان در تاریخ فرهنگی افغانستان میباشد .  
بعداز چندی که اتحادیه نویسندهای افغانستان از رئیس پوهنتون «دانشگاه» کابل مقرر گردید .

هفتم - در سال 1361-1982-هش 1367-1988-م رئیس دانشگاه کابل  
هشتم در سال 1367-1988-هش 1991-1991 م- عضو ادکامی علوم افغانستان.

نهم - در سال 1991-1992 عضو پارلمان افغانستان بود

محترم حبیب برعلاوه یک نویسنده توانا و یک شاعر شیرین سخن نیز میباشد اشعار و داستانهایش عاشقانه در محور انسان و عواطف بشری میچرخد. در اشعار و داستان هایی بیان شیوا در تعهد مردمی دیده میشود او در نوشتن داستان هایش جنبه های گوناگون زندگی انسان و مسائل اجتماعی را با جستجو نمودن دشواریهای انسان و تلاش آنها برای بهبود زندگی بوضاحت میگذارد و در متن داستان کاملا واقعیتهای زندگی مردمش انعکاس داده است.

استاد حبیب برعلاوه زندگی انسان شهری نگاهی ژرف به زندگی و وضع روزتا های افغانستان داشته و نفوذ عمیق او در زندگی روزتا زادگان او را سخن گوی و پیشتازان سبک تازه در داستان نویسی معاصر افغانستان معرفی نموده است.

دکتر حبیب اولین داستانش را بنام «آفتاب گرفتگی» در سال 1342 هش - در روز نامه انیس بچاپ رسانید داستان وی در همان سال جایزه «داستان های کوتاه» را نصیب شد.

در سال 1351 هش - مجموعه داستان های کوتاه استاد حبیب بنام «آیدن» در ماسکو بچاپ رسید این مجموعه اولین مجموعه داستان های کوتاه بود که به زبان روسی ترجمه و منتشر گردیده است.

#### آثار و تالیفات:

دکتر حبیب آثار و تالیفات زیاد در بخش زبان و ادبیات دری دارد که میتواند از آن ها نامبرد:

-1 در سال 1342 هش- بنام آفتاب گرفتگی داستان کوتاه روزنامه انیس - کابل

-2 در سال 1342 هش- بنام دیدار با سپید اندام - کابل

-3 در سال 1342 هش- تذکره نویسان در زبان دری مجله عرفان - کابل

- 4 در سال 1344 هش سپید اندام - کابل

- 5 در سال 1346 هش- سه مزدور داستان - کابل

- 6 در سال 1351 هش- آیدن مجموعه داستان های کوتاه در ماسکو

- 7 در سال 1352 هش - بیدل شناسی در شوروی در مجله ادب - کابل

- 8 در سال 1355-1356 هش- درباره ادبیات معاصر دری نظریات و پیشنهادات در مجله ادب - کابل.

9 - در سال 1356 هش 1977 م - بنام بیدلی که من میشناسم در روزنامه انیس - کابل

10 - در سال 1356 هش- تاثیر افکار سید جمال الین افغان بر ادبیات معاصر دری

افغانستان در مجله عرفان - کابل

11 - در سال 1358 هش 1980 - م- خشم خلق (نمایشنامه) طبع ژوندن «زندگی» این

نمایشنامه به دایرکت استاد حمید جلیا در کابل برای مدت طولانی با هنرنمایی هنرمندان موفق

کشور به نمایش گذاشته شد.

- 11 - درسال 1358 هش 1980 - م- خشم خلق ( نمایشنامه ) طبع ژوندن « زندگی » این نمایشنامه به دایرکت استاد حمید جلیا در کابل برای مدت طولانی با هنرنمایی هنرمندان موفق کشور به نمایش گذاشته شد.
- 12 - درسال 1358 هش 1979 - شب شلاق « نمایشنامه زیبا دیگری بود که در تیاتر برای ماه ها در سقیع کابل نتداری به دایرکت جناب استاد عبدالقیوم بیسد و تمثیل فوق العاده هنرمندان محبوب نمایش داده شد.»
- 13 - درسال 1360 هش - زیست نامه بیدل از لابلای چهار عنصر در مجله خراسان - کابل
- 14 - درسال 1360 هش 1981 م - تاریخ ادبیات معاصر دری در سالنامه کابل
- 15 درسال 1361 هش- جنبش جنگ نامه سرایی در شعر دری سده نزدهم افغانستان<sup>۱</sup> مجله خراسان - کابل .
- 16 - درسال 1362 هش - بنام خط سرخ<sup>۲</sup> مجموعه داستان های کوتاه - کابل .
- 17 - درسال 1362 هش 1983 م- لیتوولستوی آیینه انقلای روس -نشر در کابل
- 18 - داستان بنام داسها و دستها - کابل در سال 1362
- 19 - آخرین آرزو در سال 1364 کابل .
- 20 - درسال 1364 هش - وداع با تاریکی « مجموعه شعر»....-کابل
- 21 - درسال 1364 هش 1985 م- راه گورکی در زندگی وهنر -کابل
- 22 - درسال 1364 هش - 1985 م- بیدل شاعر زمانه ها نشر دانشگاه کابل.
- 23 - درسال 1365 هش 1973 م- سی مقاله درباره بیدل گرد آورده<sup>۳</sup> چاپ کابل .
- 24 - درسال 1366 هش- 1985 م- ادبیات درنیمه نخستین سده بیستم دانشگاه کابل و چاپ دوم 1381 هش .
- 25 - درسال 1368 هش 1989 م - درباره بیدل و چهار عنصرش وزارت تحصیلات عالی کابل .
- 26 - در سال 1368 هش 1989 م = ویژه گیهای داستانی شاهنامه نشر بیهقی کابل .
- 27 - درسال 1369 هش 1990 م- پژوهشی در وضع فرهنگی اجتماعی امیر امان الله<sup>۴</sup> نشر اکادمی علوم افغانستان.
- 28 - درسال 1370 هش 1991 م- درباره معنای چند بیت ابوالمعانی بیدل « مجله حجت» سال دوم شماره هشتم.
- 29 - در سال 1381 هش 2002 م- ارمغان بیدل ازسفر کوهستان بیرات (سیری در طور معرفت) نشریه « کلمه»
- 30 - 2004 - م- سکته یادی اتو ماتاریشن در شعر بیدل<sup>۵</sup> مجله پیدیه سال دوم شماره هفتم.
- 31 -- مولانا جلال الدین محمد بلخی و واژه های « خاموش» مجله پدیده 32 ) - مقدمه برداستان کوتاه به اشتراک « استاد نگهت سعید » مجله ادب کابل سال 1347 - 1348 هش 33 - تاریخ مسعودی و مولف آن مجله آریانا کابل سالهای 1355- 1354 هش
- 34 - در سال 1358 هش- دستور زبان دری تکمیل و چاپ دوم در 2004 م .

و همچنان داستان فرار «فیلم تلویزیونی» بود که تا اکنون بیننده دارد و در تلویزیون ملی تکرار آفرینی کرده اند در بخش زندگینامه خویش نیز تذکر داده اند.

دکتر اسدالله حبیب در سال 1992 م- مانند سایر دانشمندان افغانستان را ترک نمود مگر ازانجا ایکه عشق بوطن و مردم دارد راحت نمی نشیند در هجرت هم کارهای بزرگ فرهنگی را دنبال کرده است میتوان از کارهای برون مرزی او نشر مجله وزین «کاروان حله» را نام برد مگر این مجله بعد از یک شماره قطع گردید و بعد یک نشریه دیگر را بنام «کلمه» تهیه نمود و تا حال نشرات دارد. برعلاوه این مصروفیت بزرگ بنوشتن کتاب نیز میپردازد امید کتابهای زیاد از قلم این نویسنده گرامی بدسترس هموطنان قرار گیرد.

جناب حبیب در کنفرانس های برون مرزی فعالانه سهم گرفته و بخصوص در «عرس بیدل» فعالیت متواتر داشته است.

وی یک دیوان شعرش را «خط سرخ» نامیده است و در همان دفتر اشاره داشته است خط سرخ سرایان جهان سیماهای پالونزودا<sup>۱</sup> مایاکوفسکی<sup>۲</sup> ناظم حکمت<sup>۳</sup> عبدالرحمن الخمیسی<sup>۴</sup> فیض احمد فیض<sup>۵</sup> لوشین<sup>۶</sup> فدریکو گارسیالورکا<sup>۷</sup> محمود درویش<sup>۸</sup> سیاوش کسرایی<sup>۹</sup> گلسرخی و سلطانپور<sup>۱۰</sup> شاملو خوشه مارتی و دیگران برچکاد شعر و ادب جهان جاویدانه تابناک اند. رنگ سرخ در فرهنگ بسا مردمان<sup>۱۱</sup> رنگ انقلاب است و همه انقلابها در متن<sup>۱۲</sup> منافع پایین ترین لایه های جامعه را می گنجانند. دل سپردن به انقلاب برای تغیر نظام زندگی به سود مستضعفان<sup>۱۳</sup> انسانی ترین کار است انقلابی بودن به معنای ضد انسان بودن نیست بلکه به معنای انسان ترین بودن است.

در کشورها از نگاه اقتصادی بواسطه<sup>۱۴</sup> در سد وحشتناک بیسادی<sup>۱۵</sup> کم اطلاعاتی روشنفکران و اهل سیاست<sup>۱۶</sup> رقابت ابر قدرتها در داشتن سیطره بیشتر برآن<sup>۱۷</sup> جنبش بیدارگر وملی و مردمی زود به بیراهه میلغزد و در دست بیگانگان میافتد و به ضد خود بر میگردد. شعر خط سرخ<sup>۱۸</sup> شعر مقاومت میشود شعری که صدها کیلومتر درو از حاکمیت سیاست نا مطلوب<sup>۱۹</sup> شاعر زیر حمایت رژیم مخالف آن سیاست سروده شده است<sup>۲۰</sup> جهاد میشود . جنگ با یک اشغال و همکاری با دیگر اشغال. دموکراسی<sup>۲۱</sup> یعنی انارشیزم و بی قانونی مطلق و مانند آن.

تازیان گفته اند «الشعر دیون العرب» برای ما هم همین گفته صادق است. ما خواندن و نوشتند را هم از روی شعر یاد میگرفتیم و در روز گاری شعر تاریخ ماهم بوده است. پیشینان ما همه مسایل عرفانی را هم با شعر و زبان شعر گفته اند<sup>۲۲</sup> مسایل شرعی هم گاهی به شعر گفته شده است و در همه کشورها یکی از هنرهای پیشگام بوده و هنرهای دیگر را در پی خوش میکشاند. در انگلستان شعر آن پیشوایی را داشته است<sup>۲۳</sup> در جرمونی موسیقی و در ایتالیا نقاشی و در فرانسه هنر رومان نویسی .

ما هنوز شعر را در صدد کوشش‌های هنری خود داریم<sup>۲۴</sup> تاریخ ادبیات ما تاریخ شعر است. هر کس از جامعه ما که سواد می‌آموزد و با کتاب و کتاب خوانی آشنا میشود<sup>۲۵</sup> خواه گاهی چند بیت شعر هم می‌سراید. شعر گفتن در جامعه ما سواد داشتن هم نمیخواهد. ولی طواف کابلی و رشته بدخشی از شمار شاعران بیساد تاریخ شعر دری اند. کمتر مردم در جهان هستند که مانند مردم ما در گفت

و گو به شعر استناد کنند. در قلمبورو زبان محاوره و زندگی روزمره نشیمن کرده اند مانند: نا  
برده رنج گنج میسر نمیشود. و یا گفته اند

آب اگر صد پاره گردد باز باهم آشناست و یا - چو یک در بسته گردد صد در دیگر شود پیدا .  
نگفته ندارد کسی با توکار = ولی چون بگفتی دلیلش بیار.

استاد حبیب زمانیکه وطن را ترک کرد اولا به ماسکو و بعد از اقامت کوتاه بکشور آمان شهر  
هامبورگ رحل اقامت پنهن کرد. فعلاً در جرمنی زندگی دارند برای شان عمر طولانی با صحت  
و سلامتی میخواهم تا بیشتر بنویسن.

## علامه عبدالحق حبیبی

پروفیسور استاد عبدالحق حبیبی فرزند عبدالحق آخوندزاده در سال 1328 هـ ق - مطابق 1289 شمسی و برابر به 1910 م- در ولایت کندهار متولد گردید.

مرحوم ملا عبدالحق آخوندزاده یک دختر بنام بی بی صاحبه<sup>د</sup> دو پسر بنامهای عبدالباقي و عبدالحق داشت که فرزند رشیدی او در جوانی دنیای فانی را وداع نمود و عبدالحق حبیبی فرزند دوم خانواده چون ستاره درخشان در آسمان مطبوعات کشور از نبوغ و توانایی قلم پرتو افشاری نمود و درخشید.

علامه حبیبی در سن ده سالگی در سال 1299 هـ ش برابر

1361 هـ ق- در مکتب (شالیمار) ولایت کندهار شامل گردید و در

1304 ق- در سن پانزده سالگی مکتب ابتداییه را تمام و شهادت نامه ابتدائی را حاصل نمود و در همان مکتب بصفت معلم به تدریس شاگردان پرداخت<sup>۱</sup> آغاز کار وی مصاف به عهد درخشانی امانی میباشد.

نوشتن چند سطر محدود در باره این دانشمند بزرگ گناه بزرگ خواهد بود اما از آنجاییکه علماء و دانشمندان در باره این شخصیت بزرگ تاریخ معاصر افغانستان<sup>۲</sup> ادیب<sup>۳</sup> شاعر و تاریخ نگار توanax<sup>۴</sup> زیاد قلم زده اند<sup>۵</sup> بیجا<sup>۶</sup> نخواهد بود که در جمع سایر دانشمندان گلچین شرح زندگی مختصری از زندگی این بزرگمرد را نیز داشته باشیم.

با تحقیق و تتبیو زیاد از کتب و مقالات دانشمندان چون «دکتر محمد اکرم عثمان<sup>۷</sup> داکتر کبیر<sup>۸</sup> استاد مهدیزاده<sup>۹</sup> هارون خپل محقق اکادمی علوم افغانستان<sup>۱۰</sup> پوهنیا بشیر موند<sup>۱۱</sup> دکتور روان فرهادی<sup>۱۲</sup> مرحوم سید قاسم رشتیا<sup>۱۳</sup> اعظم رهنورد زریاب<sup>۱۴</sup> غلام حسین<sup>۱۵</sup> فعال و اخبار و جراید کشور و همچنان صفحات مختلف کتاب «عبدالحق حبیبی» تالیف داکتر عنايت الله شهرانی طور فشرده شرح زندگی و آثار ماندگار وی تحریر میگردد. مرحوم علامه حبیبی در ده سال ایام کودکی خود نزد فامیل و خانواده و در مسجد به آموزش دینی پرداخت . خانواده حبیبی قندهاری چون سلسله زنجیر از جد بزرگ تا نوه های شان همین که دیده به جهان کشوند بانور علم منور گردند.



پدر بزرگش عبدالرحیم مولوی بزرگ بود و جدش « علامه حبیب الله کاکر مشهور به محقق کندھاری» و مردم قندھار اورا « آخوند » میخوانندن علامه حبیبی تمام علوم دینی را ز فامیل آموخت و پنج سال در مکتب شالیمار دروس عمومی را مطابق پلان معارف وقت کسب کرد و بعد از ختم صنف ششم دقت علمی و روح تحقیق را ز دروس علوم مروجه صرف و نحو عربی و ریاضی و اصول فقه و منطق و مبادی بلاغت و عروض و قافیه را ز عمو زاده «شهیدش مولوی عبدالواسع » تا سال 1308 ق- فرا گرفت. بعداً استاد دیگری بنام مولوی ابوالوفای کندھاری در مدرسه ئ نظامیه دکن هند علوم دینی تدریس «سیرت النبی- ص » مینمود به شاگردی نشست.

حبیبی جوان مایه اصلی دانش را از کتابخانه پدرس و از آنجلمه کلکسیون های سراج الاخبار افغانیه سالهای 1290-1297 هش و کتب محمود طرزی نشرات دیگری مانند حبل المتین آثار ادبی فارسی چون مثنوی مولانای بلخ دیوان حافظ بوستان و گلستان سعدی شیرازی اخذ نمود. نخستین وظیفه او بعد از معلمی در مکتب شالیمار در سال 1306 هـ-ش- در ساحه مطبوعات به صفت معاون جریده طلوع افغان در قندھار بود و در 1310 ق- مقام مدیریت آن جریده را در آن ولایت بدست آورد.

جریده طلوع افغان در سال 1300 ق-برابر به 1339 ق- توسط شادروان مولوی صالح محمد هوتك تاسیس گردید و علامه حبیبی یگانه کسی بود که از زمان تقریش در این جریده الهی سال 1319 هش- جریده هفتگی طلوع افغان را به زبانهای فارسی و پشتو نشر نمود و همین زمان چند کتب ادبی و تدریسی را نیز در چاپ خانه سنگی طلوع افغان به طبع رسانید. علامه حبیبی از آنجاییکه به زبان اردو و انگلیسی آگاهی داشت بصورت متداوم کتب علمای بزرگ را بر زبانهای مذکوره مطالعه مینمود.

در اخیر سال 1319 هش- بکابل منتقل گردید و کارهای علمی وی در کابل به اوج و شکوفانی رسید و بحیث معاون پشتونله نخستین وظیفه خویش را در کابل آغاز کرد.

در سال 1320 هش- بحیث مشاور وزارت معارف وقت و در سال 1323 هش - اولین رئیس انجمن فاکولته ادبیات و علوم بشری در پوهنتون کابل و ضمناً رئیس پشتونله و هم بحیث استاد ادبیات پشتون در فاکولته ادبیات دانشگاه کابل ایفای خدمت نمود.

در سال 1325 هش- دوباره به زادگاهش برگشت و بحیث رئیس اداره معارف ولایت کندھار مقرر گردید.

در میان سالهای اخیر اقامتش در کابل گرایش به سیاست پیدا کرد بعداً مشاغل سیاسی او از 1330-1341 هش- او را بوكالت دوره هفتم شواری ملی کشانید در اثر فعالیت های سیاسی بحیث وکیل درشورای ملی رفت بعد به تعیید و زندان افگنده شد و در زندان سرای «موتی» سروده های ناب حمامی در قید تحریر در آورد. بعد از آن وکیل التجاره افغان در چمن گردید و در همین زمان تحقیقات زیاد را نجام داد در سال 1340 هش او را دوباره بکابل خواستند و در سال 1344 هش- بحیث رئیس پوهنتون کابل و بعد رئیس پوهنخی ادبیات تقرر حاصل نمود و مدتها هم بحیث رئیس انجمن تاریخ ایفای وظیفه نمود.

بحیث رئیس پوهنتون کابل و بعد رئیس پوهنخی ادبیات تقرر حاصل نمود و مدتی هم حیث رئیس انجمن تاریخ ایفای وظیفه نمود.

در سال 1357 هش - بحیث مشاور اکامی علوم افغانستان و در سال 1359 - مشاور علمی و فرهنگی وزارت اطلاعات وکلتور بوظیفه دولتی ادامه داد.

در سال 1984 م- 1363 هش- بتاریخ نزدهم ثور چشم از جهان بستُ و در کابل بخاک سپرده د. رونش شاد باد.

مرحوم علامه حبیبی الی وفاتش دست از قلم نکشید بقول علما و دانشمندان فارسی و پشتون آثار علمی و ادبی او در جراید و روزنامه های کشور به حدود 500 - الی 600 مقاله میرسد. اما بقول نویسندهان پشتون آثار طبع شده علامه حبیبی را الی 130 جلد نگاشته اند اما بقول داکتر روان فرهادی مقالات اورا حدود پنجصد مقاله داسته و به تعداد هشتاد وسه جلد کتاب در داخل و خارج کشور چون: ایران - مصر - پاکستان و بعضی کشور های اروپایی اقبال طبع یافته است همچنان از قول داکتر اکرم عثمان و داکتر عنایت الله شهرانی حدود هشتاد جلد کتب طبع شده علامه حبیبی را تصدیق مینمایند.

اما نظر به تحریری شخص علامه حبیبی تا تاریخ 2532 تاریخ شهنشاهی «که ایرانی ها به آن اعتقاد گذاشته بودند» استاد حبیبی تا آن تاریخ «هشتاد» جلد کتاب طبع کرده بود که بواسطه این نگارش قول محترم داکتر روان فرهادی نیز هشاد جلد کتاب را مصدق میداند. بررسی از کارها و آفرینشهاي علمي ادب و فرهنگ استاد علامه حبیبی به هیچ وجه در چند سطر محدود و در این نوشته مختصر نمیگردد زیرا کارها و کار نامه های آن دانشمند بزرگ از حلقات علمی کشور ما آغاز و از سرحدات پیرون فزونی کرد تا ایران، تاجکستان، ازبکستان، هندوستان، پاکستان، روسیه، مصر و اروپا رسید و نام وی با نویسندهان محققین بزرگ دنیا پیوند خورده و شهرت داخلی و خارجی کسب نمود. استاد در زمان حیاتش با بسیاری از دانشمندان معاصر از نزدیک آشنایی داشته و از هر یک آن دانشمندان دوران حکایت های داشت. از نوشته جناب رهنورد زریاب واضح میشود که با صادق هدایت نویسنده آن زمان ایران در تاشکند معرفت و اشنایی حاصل نموده بودند و همان طور با دانشمندان تاجک و اوزبیک و هندی نیز معرفت های داشتند. مجامع فرهنگی نیمكاره هند شخصیت فرهنگی و دانش علمی اورا ارج فراوان میگذاشتند و در محافل و نشست های علمی و ادبی شان از علامه حبیبی نقل و قولها فراوان میدارند. در کشور ایران بزرگان و دانشمندان هم زبان ما چون داکتر پرویز ناقل خانلری استاد فروزانفر استاد سعید نفیسی نیز با علامه سلجوقی شناخت و الفت دیرانه داشتند.

علامه حبیبی مدت زمانی همسنگر و هم رزم مشروطه خواهان معروف چون شادروان غبار بود و از فعالان حزب «جمعیت وطن» به شمار میرفت و در گرم جوشی و غوغای اختلافات بین افغانستان و پاکستان بالای قضیه پشتونستان نسبت فعالیت های سیاسی مدت بیشتر از یازده سال در پاکستان حیات گزارنید و در آنجاه جریده «آزاد افغانستان» را بنیاد گذاشت این جریده ارگان نشراتی حزب «آزاد افغانستان» بود و در سال 1330 انشتار گردید.

علامه حبیبی بر علاوه که یک دانشمند علمی و ادبی بود یک چهره برجسته سیاسی نیز محسوب می شود<sup>۱</sup> فعالیتهای سیاسی او در حزب « دموکرات مترقی » بریاست شاد روان محمد هاشم میوند وال همراه با شادروان پوهاند عبدالشکور رشاد و مرحوم عبدالروف بینوا<sup>۲</sup> گواهی دیگری از شخصیت سیاسی او میباشد.

باهم از بقول رهنورد زریاب : سرورده های ناب علامه حبیبی که در زندان « سرای موتی » بسر میبرد<sup>۳</sup> سرورده بود که از قلم جناب زریاب بعد از وفات علامه حبیبی در ماهنامه ژوندون بچاپ رسانیده است.

علامه حبیبی با آنکه در جمع شاعران نامش قید نگردیده است اما با دو زبان فارسی و پشت روan شعر میسرود. بنا بر روایت پوهاند عبدالشکور رشاد زمانیکه حفیظ الله امین و نورمحمد تره کی از میان برداشته شدن<sup>۴</sup> و بساط آموز گار « کبیر » را بر چیدند<sup>۵</sup> استاد علامه حبیبی<sup>۶</sup> ماده تاریخ قتل تره کی را میان یک دو بیتی<sup>۷</sup> شعر سال قتل او را با حروف اجد آورده است که از آن دویست سال 1358 هش - که سال قتل تره کی میباشد<sup>۸</sup> استخراج میگردد.

روابط علامه حبیبی با نژادها و زبانهای مختلف مردم کشور ما خیلی صمیمانه و ادبیانه بود او تلاش میکرد که میان نژادهای افغانستان یک پل مستحکم دوستی و ارتباط باشد. برای اثبات این ادعا از قول غلام حیسن فعال ژورنالیست<sup>۹</sup> خبرنگار و شخصیت فرهنگی کشور در صفحه 73 کتاب استاد عبدالحی حبیبی تالیف پروفیسور داکتر عنایت الله شهرانی چنین میخوانیم :

[زمانیکه در شعبه سوم نشرات مستقل مطبوعات کار میکردم با علامه حبیبی معرفت حاصل نمودم و در زمانیکه بحیث رئیس انجمن تاریخ توظیف گردیدند<sup>۱۰</sup> سه بار باوی مصاحبه های انجام دادم و زمانیکه من بحیث مسؤول روزنامه بدخشنان تقرر حاصل کردم به امر اولین رئیس جمهور

افغانستان « سردار محمد داود » از طرف وزارت اطلاعات کلتور هیأتی تحت ریاست علامه حبیبی وارد بدخشنان گردیدند و نامه عنوانی والی بدخشنان با خود آورده بودند<sup>۱۱</sup> در نامه عنوانی من چنین تذکر رفته بود: به امر رئیس جمهور هیأت مکلف است با همکاری والی و شخص آمر اطلاعات و کلتور « قرآن کریم شبکه کاری شده با لاجورد را که در استان حضرت ناصر خسرو موجود میباشد به آرشیف ملی کابل انتقال بدهند. با وصف رحمت کشی مرحوم سید محمد دهقان شاعر و مرد فاضل ولایت بدخشنان و دیگر متولیان زیارت حضرت ناصر خسرو به انتقال آن قرآن کریم از داخل زیارت به آرشیف ملی کابل موافق نبودند<sup>۱۲</sup> لاتن صحبت های فاضلانه علامه حبیبی سبب گردید که مرحوم سید محمد دهقان و سایر متولیان اجازه بدهند که قرآن کریم از زیارت گاه حضرت ناصر خسرو به آرشیف ملی کابل انتقال داده شود.

علامه عبدالحی حبیبی در سالهای تبعید در کندهار و پاکستان در سال 1319 هش- تمام اوقاتش را به اندختن علم و دانش بخرج داد و همینکه دو باره بکابل برگشت<sup>۱۳</sup> با جوهر دانش متبادر گردیده بود و در کابل کارهای علمی را پیگیرانه پیش برد. هرگاه نگاهی دقیقانه به زندگینامه مختصر اکثر دانشمندان این کتاب انداخته شود رنج روزگار و ستم حکومات برملا گردیده است. میدانیم که در کشور ما دانشمندان نیز تحت ساطور سانسور شدید حکومتی قرار داشتند و علاوه بر آن تعصبات نژادی و زبانی نیز به رنج آزادگان کشور افزوده بودند. مرحوم علامه حبیبی که

از طرف مادر به نژاد هزاره تعلق داشت<sup>۱</sup> از طرف حکومت و مردم متعصب ناسونالیست رنج فراوانی برده است و بنابر دستور خاندان محمد زایی مینوشت.

اما آنچه که از علامه حبیبی برای مابمثابه درست عبرت باقی مانده است او هیچگاه تنگ نظرانه و آلوده با تعصب نوشته نکرده است آنچه شرایط زمان دستور حکومت محمد زایی ها بر او حکم میکرد با احتیاط کامل برای غنای زبان پشتون کار کرده است افسوس که مردم ما قیمت این گوهر نایاب علمی را در زمان حیاتش نمیدانستند و از نظر تعصب نژادی و نویسنده دربار به او مینگریستند.

هرگاه تمام مقالات و نوشته هایش را از نظر انصاف مطالعه نمایم یقیناً برای فرهنگ پشتون کار بیشتر انجام داده است اما هیچ قوم<sup>۲</sup> نژاد و زبان دیگر را توهین و تعرض نکرده است و از طرف دیگر پوهاند استاد حبیبی دارای یک خاص در زبان فارسی بوده است.

پشتونها و تاجکهای ناسونالیست و متعصب او را بدیده قدر که حق مسلمش بود<sup>۳</sup> نمیدیدند و حال که در میان مانیست نویسندها پشتون تعداد کتب اورا اغراق آمیز 130 جلد مینویسند تمام زحمات و افتخارات اورا به نژاد پشتون منسوب میسانند در حالیکه علامه حبیبی هیچگاه بدان باور نبوده است. آثار استاد حبیبی از دیده علماء و ادبای کشور پوشیده نیست و آثارش مورد استفاده هموطنان ما قرار گرفته است و تعداد تالیفات اورا همه فرهنگیان میدانند. بد نیست شخصیت اورا از دیدگاه دیگر نویسندها مرور مختصر مینمایم.

در صفحه 7 کتاب عبدالحی حبیبی تالیف داکتر عنایت الله شهرانی چنین تذکر داده شده است. [استاد حبیبی را بعضیها به جعل کاری در تاریخ متهم میسانند «شهرانی» خود مدت‌ها با همین عقیده در موردش فکر نموده است. اما در اینجا مینویسد که اولتر از همه استاد حبیبی یکی از دانشمندان درجه یک افغانستان است که بدیل آنرا کمتر مادر دهر زائیده است. او زمانی قلم بدستی کرد و ضمناً زیست که در مملکت ما مسله اکتشاف دادن زبان پشتون از طریق حکومت درنظر گرفته شده بود و ضمناً او خود یک پشتون اصیل قندهار بشمار میرفت و نیز در نزد حکومت علی در تقویه پشتون وجود داشت. من یک علت عده توجه حکومت را به پشتون از بلند پروازی های پان ایرانیها میشمارم. به اینکه ک در عهد رضا شاه پان ایرانیست ها بسیار باز شده بود و همه افغانستان را جز ایران می شمردند و از موجودیت تاریخ استقلال افغانستان منکر شده بودند و تا اکنون شاید وارثان پان ایرانیست ها زنده اند و در مجله های کابل بعد از 1320 هش اثرات شان منعکس گردیده است.

در همین سالها بود که تبلیغات هیئتی ناسونالیزم افراطی آلمان نه تنها متكی برخاک های از دست رفته بشمار می آورد بلکه اراضی دیگران را نیز بنام خود دعوا میکردند و این طور ناسونالیزم آلمانی نزد اقوام شرقی از قبیل ترکها<sup>۴</sup> عربها<sup>۵</sup> ایرانیها<sup>۶</sup> و حتی هندوها عام گردید و در همان فضا بود که در سال 1318 - هش 1939 م) فرمان پشتون صادر گردید یعنی که تدریسات همه مکاتب و مدارس دولتی و همه مکاتبات دولتی از فارسی به پشتون برگردینده شود و بمعنی این بود که در حقیقت افغانها نشان میدادند به ایرانیها که: ای ایرانی توسعه جواگر زبان شما فارسی است زبان ما پشتون است که هرگز بدان پی نمی برد. که البته این پیام بعداز مدتی ناکام شد.

همان بود که سردار نجیب الله خان تور و آیانا از حضور سردار شاه محمود خان صدراعظم وقت این فرمان را حاصل کرد که : یکعده مدارس ولایات که اکثریت مردم فارسی میگویند فارسی زبان تدریس ابتدایی باشد و در آنجایکه پشتو زبانها اکثریت دارند زبان پشتو ابتدایی شناخته شود و تدریسات عالی همچنان به زبان فارسی باقی بماند.

بالاخره همه افغانها بخود آمدند و افتخار زبان فارسی را هم از دست ندادند. دانشمندان ما از روی مطالعات تاریخی در یافتند که گهواره شاهنامه فردوسی خراسان و افغانستان است نه تهران و اصفهان از همینجا بود که در قانون اساسی 1343 هش-زبانهای رسمی افغانستان پشتو و دری خوانده شد. معنی اینکه برای ایرانیان نشان دادند و فهماندند که یکزبان دیگرما «دری» میباشد. و حقیقت دگر اینبود که در قانون اساسی در بخش تقویه زبان «پشتو» تائید گردید. استاد علامه حبیبی مرد متعصب و محدود فکر نبود حق است که پشتو را دوست داشت و به زبان پشتو خدمت میکرد و چرا به پشتو زبان آبایی و اجدادی خود خدمت نکند ارزش دوست داری به پشتو نزد من اینست که او پشتو را دوست داشت تورکی و تاجیکی را هرگز بد نگفته است و به قومی دیگری طعن نزد است.

پوهاند حبیبی با آنکه تحصیلات مسلکی نداشته و شهادتنامه دوکتورا در تاریخ بدست ندارد اما یک مورخ بزرگ بوده است. او بجای اینکه قومی را برقومی ترجیح دهد بُهتر میدانست که همان قومی که به او تعلق دارد خوب بنویسد و قومی دیگری را محترمانه بجایش بگذارد. ] این بود نظریات و برداشت‌های محترم داکتر شهرانی از شخصیت مرحوم علامه حبیبی شناخت دقیق داکتر شهرانی از مرحوم علامه حبیبی زمانی آغاز میگردد که او را در نوشت کتاب و ضرب المثلها و نگارش در بخش‌های مختلف هنری خیلی مشوق بوده و از نظریات مفید و رهنمایی های نیک خود را در نویسنده از داکتر شهرانی دریغ نکرده است.

هرگاه نظریات تمام علمای پشتو و فارسی را در باره نبوغ و شخصیت و زحمات وی بخصوص در بخش تاریخ نگاری جمع آوری نمایم به دها کتاب باید نوشت. فلهذا درباره آثار ماندگار مرحوم علامه حبیبی یک مرور مختصر نموده این بخش را پایان میبخشم.

### اثار طبع شده «چاپ شوی آثار:

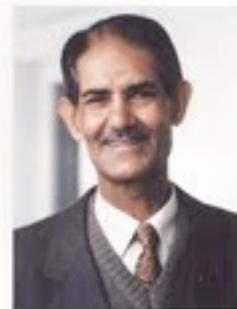
- 1 - خلیلی نامه «مثنوی فارسی» 1334 هش - چاپ پشاور
- 2 - شاعر نیرومند هارون خان افغان «فارسی» 1338 هش- کراچی
- 3 - کتاب های که مفقود الاثر گردیده است تاریخ غزنویان 1338 هش-کراچی
- 4 - روابط ادبی سند با افغانستان 1337 هش - کراچی
- 5 - نوای معارک 1337 هش-کراچی
- 6 - تاریخچه بیداری سیاسی در افغانستان مسلسل در جرید آزاد افغانستان
- 7 - شناخت انسان - 1367 - هش

- 8 - افغانستان او سرحد یوه تاریخی جائزه
- 9 - سهم افغانستان در انتقال فرهنگ آسیای میانه 1381 هش
- 10 - زبان دو هزار ساله افغانستان یا زبان فارسی دری 1342 -هش
- 11 - تاریخ «خط و نوشته های کهن» افغانستان - 1350 - هش
- 12 - دافغانستان تاریخی پیشلیک لمی توک
- 13 - تاریخ گویی به تعمیه در اشعار قدیم دری 1360 - هش
- 14 - تاریخ «خط و نوشته های کهن» افغانستان 1377 -هش
- 15 - د افغانستان لنده تاریخ 1378 -هش
- 16 - درد دل و پیام عصر - 1379 - هش
- 17 جنبش مشروطیت در افغانستان
- 18 - ظهیر الدین محمد با برشاہ
- 19 - افغان و افغانستان
- 20 - تاریخ افغانستان بعد از اسلام 1363 -هش
- 21 - پښتو څورلس سوه کال پخوا 2005 -م
- 22 - نگاهی به سلمان و ابیال جامی و سوابق آن
- 23 - نسب و زاد گاهی سید جمال الدین افغان
- 24 - دافغانستان او پښتو دتاریخ نومورکی مورخین - 1350 - هش
- 25 - دمشروطیت غورخنگ په افغانستان کی
- 26 - دمیا فقیرالله جلال آبادی پیخذند لیک- 1359 -هش
- 27 - دلوی احمد شاه بابا او دده وینای 1319 -هش
- 28 - دپښتو دادبیاتو تاریخ «لومری او دوهمه توک»
- 29 - نشرات ده ساله اداره هفتگی طلوع افغان و وسیه ساله نشرات مجله کابل به زبان پشتو از طرف پشتونله .
- 30 - رساله افغان و افعانیت<sup>۱</sup> بزبان پشتو طبع قندهار سال 1317 -هش
- 31 - ده هزار لغت دری به پشتو و تفصیل در باره زبان پشتو سال 1317 -هش<sup>۲</sup> طبع قندهار
- 32 - تاریخ سبکها ی نثر پشتو کابل 1319 -ش ه
- 33 - تاریخچه ادبیات پشتو طبع قندهار 1311 -هش
- 34 - تاریخ ادبیات پشتو جلد اول دوره قبل از اسلام بزبان پشتو طبع کابل 1325 -هش
- 35 - تاریخ ادبیات پشتواز آغاز اسلام تا سال هزارم هجری بزبان پشتو سال 1342 - هش
- 36 - تحقیقات راجع به پته خزانه سال 1324 - هش
- 37 - تحقیقات جدید در تاریخ غزنیه و تاریخ و ادبیات پشتو طبع انجمان تاریخ کابل بزبان دری سال 1342 - هش.

- 38- تحقیقات ناصری تعلیق و تحثیه چاپ در ایران .  
 39 - زین الا خبار گردیزی  
 40 - فضایل بلخ<sup>\*</sup> تحثیه و تعلیق  
 41 - هنر عهد تیموریان<sup>\*</sup> چاپ در ایران  
 با تذکر مختصر درباره آن دانشمند گرامی و معرفی بعضی از آثارش بسنده میشویم.

## سرمهقق محمد حبیبی

دکتور محمد حبیبی فرزند محمد سعید لالاً منسوب به مشروطیت دوم وطن<sup>\*</sup> از خانواده تاریخی علمی و فرهنگ قندهار بوده و در سال 1303 هش- متولد گردیده است. تعلیمات متوسط را در لیسه استقلال به پایان رسانیده و به سال 1326 هش- از صنوف دوم پوهنحی ادبیات پوهنتون کابل غرض تکمیل تحصیلات عالی به کشور فرانسه اعزام گردید. پس از ختم تحصیل در شقول ژورنالیزم مسلکی و سیاسی و روابط بین المللی در دانشگاه پاریس<sup>\*</sup> دکتورای خود را در ادبیات و علوم بشری از دانشگاه « سوربون » پاریس بدست آورد و در اخیر سال 1338 هش- بوطن عودت نمود.



قبل از عزیمت به اروپا مرحوم حبیبی به ترجمه رومان مشهور « کنت دومونت کریستو » اثر الکساندر دومای فرانسوی به زبان پشتونو دست یازید و حائز جایزه اول مطبوعاتی که تازه ایجاد شده بود گردید. حبیبی دانشمند جوان پاداش آنرا از دستان پر فیض علامه صلاح الدین سلجوqi رئیس مستقل مطبوعات وقت بدست آورد.

این ترجمه فعلا در آرشف ملی حفظ میباشد. برعلاوه آن ترجمه<sup>\*</sup> حبیبی مستعد در آن زمان جوانی حدود صد مقاله و تراجم به زبانهای فارسی دری و پشتون در مجله های « کابل<sup>\*</sup> افغانستان روزنامه ملی انسیس اصلاح و جراید ولایات » بدست نشر سپرد.

حين اقامت جهت تکمیل تحصیلات در فرانسه تخمیناً 12 سال آثار علمی - تحقیقاتی را به زبان فرانسوی به چاپ رسانیده که در کتابخانه ملی پاریس موجود بوده و نسخه های از آن به کتابخانه اکادمی علوم افغانستان سپرده شده است.

- 1 - تحولات اجتماعی و اقتصادی در عصر حاضر: (مطالعات سوسیولوژیک و تحلیلی)
  - 2 - پشتونستان : زیوپولیتیک - سوابق تاریخی.
  - 3 - پلانهای پنج ساله افغانستان در ساحات اجتماعی و اقتصادی.
- در مطبوعات فرانس

اول - معرفی افغانستان.

- \* -----
- دوم - قانون مطبوعات «معرفی اصولنامه» مطبوعات در ماه دلو سال 1329 هش - شرح این اطونامه در آن کشور موجود میباشد.
- \* سوم - مقالات ارسالی «درجستجوی دموکراسی» و دموکراسی بازیافته<sup>\*</sup> از نخستین مباحث عده درکشور درمورد دموکراسی<sup>\*</sup> ماهیت و چگونگی آن بود که در سال 1329 هش- از پاریس در دوازده مقاله ارسال و در روزنامه اطلاح بچاپ رسیده است.
- \* چهارم - پیمان ناتو «1948» م- شرح مفصل درمورد محتوا و ماهیت این پیمان که تازه در پاریس منعقد و بعد ها به اداره جنرال شارل دوگول مرکز آن از فرانسه به بروکسل انتقال یافت. این مضمون در سال 1328 هش- در روزنامه اصلاح نشر گردید.
- حین اشتراک رسمی افغانستان در نخستین جلسه موسس ملل متحد منعقده قصر «شايو» شهر پاریس و بعداز تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر<sup>\*</sup> توسط جامعه جهانی و در اثر مساعی خستگی ناپذیر خانم «الیونور روزولت» <sup>«Eleonore Roosevelt»</sup><sup>\*</sup> همسر رئیس جمهور امریکا فرانکلن روزولت <sup>«Franklin Roosevelt»</sup><sup>\*</sup> دکتور محمود حبیبی متن و تفسیر مقدمه مواد سی گانه اعلامیه تاریخی موصوف را از مقرسازمان ملل متحد برای نخستین بار به زبان پشتو در برنامه های خاص برای افغانستان نشر مینمود.
- شرکت مرحوم حبیبی به حیث عضو کمیته انسجام در سیمینار بین الملل حقوق بشر منعقده کابل 1343 هش - 1964 م - که در پرتو اعلامیه جهانی حقوق بشر برای نخستین بار به سویه بین المللی در مرکز افغانستان «کابل» دایر میشد<sup>\*</sup> و بعد از بازگشت بوطن گرچه وظایف عده مسلکی سیاسی و اداری پست های ریاست رادیو افغانستان<sup>\*</sup> ریاست روزنامه اصلاح<sup>\*</sup> والی ولایت کاپیسا<sup>\*</sup> کندز<sup>\*</sup> لوگر<sup>\*</sup> میدان<sup>\*</sup> وردک<sup>\*</sup> و دوبار والی ولایت کابل قبل از هفت ثور 1357 و بعد از آن<sup>\*</sup> وزیر اطلاعات وکلتور<sup>\*</sup> مشاور حقوقی وزارت عدله مشاور علمی و سرپرست اکادمی علوم افغانستان<sup>\*</sup> رئیس اتحادیه ژورنالیستان وغیره مصروفیتها مانع آن گردید تابنشته ها و مقالات متعدد خود را که در روزنامه های وطن چاپ شده بود<sup>\*</sup> بازدید و تحقیق مزید و تدوین نماید.

معهذا بین صدها مضماین سیاسی علمی و ادبی مطابق شئون مسلکی موصوف در حدود 60 مقاله تحقیقی تحت سرلوحة «مکاتیب افغانی» در روزنامه جمهوریت و سلسله علمی بنام «سوسیولوژی امروز<sup>\*</sup> دیروز و فردا» در مجله آریانا گرچه ناتمامش گاشتند... بویژه قابل یاد آوری میباشد. ازسوی دیگر ترجمه و نگارش اثر عده ادبی بنام «صفحات غنایی ویکیتور هوگو» موجود و آماده چاپ است. وی عضوی علمی اکادمی علوم افغانستان «کاندید اکادیمیسین» بوده واجد نشان های افتخاری درساحات علمی ژورنالیزم و خدمات اجتماعی میباشد.

شادروان سرمحقق دوکتور حبیبی در بنیاد گذاری پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل سعی بلیغ نمود و سالیان نخست تاسیس پوهنځی مذکور 1343-1342 هش- به تدریس صفنوف مختلف آن اشتغال داشته در کنفرانسها و سیمینار های ملی و بین المللی اشتراک ورزیده است از آن جمله بخصوص کنفرانس تحت عنوان «آزادی اطلاعات» منعقده جینوا میباشد<sup>\*</sup> در این کنفرانس روی مفاهیمی چون آزادی بیان<sup>\*</sup> جریان آزادی اطلاعات و بعضی معضلات کنونی ژورنالیزم معاصر توأم با جر و

بحث های فلسفی<sup>\*</sup> مذاکرات وسیع صورت گرفت و تصامیم عمدہ در ساحه صفحات و ژورنالیزم در چوکات مراکز ثقافتی و اجتماعی موسسه اتخاذ شد که تا امروز عمالاً قابل مراجعات و تطبیق میباشد. زنده یاد دوکتور حبیبی از موجین اتحادیه ژورنالیستان بوده و کنفرانسهاي بین المللی را ریاست نموده است که طی آن ایجاد اتحادیه های هنرمندان<sup>†</sup> نویسندها و ژورنالیستان تحت عنوان « اتحادی های خلاق » در 1359 هش- 1980 م- حکومت ببرک کارمل به تصویب رسید و عملاً بکار آغاز کرد.

دکتور حبیبی در سال 1349 هش- حین تصدی وزارت اطلاعات وکلتور<sup>\*</sup> در اولین سیمینار مطبوعاتی مدیران جراید ولایات<sup>\*</sup> مطبوعات را بحیث « قوه چهارم » در جنب سه قوه دیگر دولتی اعلام شد و بناءً دست اندکاران صفحات ژورنالیزم را به خویشتن داری<sup>\*</sup> دقت و اهتمام ناشی از اخلاق ژورنالیستیک در امر خبرنگاری<sup>\*</sup> را پوردهی و تحلیل علمی و مسولانه رویداد ها جداً دعوت کرد.

حین تصدی معاونیت و بعد ها ریاست نشراتی رادیو کابل مرحوم دوکتور حبیبی تحولات و وسیع و بنیادی در اصول تشکیلات نشراتی<sup>\*</sup> ترویج تکنالوژی معاصر را در اداره و سازمان رادیویی ملی کشور وارد نمود و رادیو را با توسعه همه جانبه آن بنام « رادیو افغانستان » رسماً مسمی گردانید و نشرات محدود رادیو کابل به سرتاسر افغانستان پخش و نام رادیو کابل را بنام رادیو افغانستان یادکرد زیرا در آن زمان در افغانستان یگانه نشرات و یا رسانه ملی « رادیو » بود و بنام تمام ملت افغانستان تعلق گرفت. هرگاه فعالیت های دوکتور حبیبی را در ساحه مطبوعات مورد مطالعه قرار بدھیم باید از تحولات وسیعی که در برنامه سازی و انکشاپ رادیو افغانستان درانصاری وات « محل » موجوده فعلی- آغاز تا روزنامه و جراید و مجلات کشور را مرور نمایم و از افکار خلاق و روشن بینانه آن مردبزرگ و ژورنالیست آگاه کتابهای زیاد بنویسیم زیرا شادروان حبیبی یگانه مطبوعاتی بود که برای اکتشاف رسانوی در افغانستان خیلی کوشیده است و توانست تا ذهنیت های سنتی عame را از طریق گفتاری و نوشتاری صیقل نماید.

شادروان حبیبی دارای صفات خیلی عالی بود که نمیتوانیم در این خلاصه از تمام آن یاد آور شویم تنها میخواهم مسؤولیت پزیری او را اشاره نمایم که آن بزرگمرد خیلی در وظفیه شناسی معروف میباشد<sup>\*</sup> در تصدی وی در راس مطبوعات کشور هیچ کس در امور وظفیوی غفلت نمیکرد زیرا اهل مطبوعات میدانستند<sup>\*</sup> کسی در راس مطبوعات قرارداد که از تمام اجرات مطلع بوده و تمام پروگرامها را گوش میدارد. بخصوص اخبار مهم شب را در هر حالت دقیق گوش میکرد و کوچکترین غلطی تلفظی را متوجه میگردید و همین گونه تمام روزنامه و جراید را مطالعه می نمود.. هرگاه در زندگینامه هنرمندان و اهل مطبوعات متوجه شویم دوستان مطبوعاتی از خدمات دوکتور حبیبی یاد آوری کرده اند..

در سالهای 1348-1349 هش- تشکیلات وزارت اطلاعات وکلتور را مورد تجدید نظر میتودیک و عصری قرار داد موسسات و ریاستهای جدید را در آن پایه گذاری و وسعت بخشد. بگونه مثال ریاست ثقافت هنر<sup>\*</sup> موسسه نوین موسوم به « بیهقی » جانشین (دکتاب پلورلوموسسه) گردید سیمینار سیار غرض تنویر اهالی ولایات بمیان آمد که محمد یوسف آیینه در راس آن مقررشد<sup>\*</sup> موسسه

اعلانات غرض زیبایی شهر «اسم چراغ های نیون» را بخود گرفت آریانا و دایرالمعارف تکمیل گردید. درسلسله انکشاف و تقویه زبان و مطالعات پشتون ارگان عده به ریاست کارمند شایسته «استاد محمد ابراهیم خواخوژی» بکار آغاز نمود. این ریاست با نشر آثار علمی تاریخی و ادبی درسلسله نشرات پشتونه و بعد «دافتان اکادمی»<sup>۱</sup> بعدها در چوکات «اکادمی علوم افغانستان» بحیث کانون عده تحقیق پژوهش و انکشاف زبان ملی پشتون به سرپرستی «یونسکو» فعال گردید.

اهتمام جدی در آرکستر موسیقی ۳۲ سی و دو نفری جاز طبق موازین عصری در حالیکه داکتر عبدالطیف جلالی در راس رادیو افغانستان قرار داشت<sup>۲</sup> مرحوم عبدالجلیل زلاند بحیث مدیر عمومی موسیقی رادیو افغانستان بدین منظور تعین گردید.

در بخش پروگرامهای هنری و ادبی با توجه خاص شادروان حبیبی اولین «سریال»<sup>۳</sup> یا داستان های دنباله دار رادیویی تهیه ونشر گردید<sup>۴</sup> که شخصاً دوکتور حبیبی برای شادروان ظاهر هویدا امر تهیه چنین داستان را صادر نمود و اولین داستان دنباله دار بنام «مراد» بقلم مرحوم رفیق یحیایی و مرحوم داود فارانی با مشوره هم نوشتند و نقش اول انرا مرحوم ظاهر هویدا و حاجی عزیز الله هدف بازی کردند. این داستان در طی سه بخش برای اولین بار از شکل کلیشه ئی نشرات پا فرا تر نهاد و گوشه های تاریک جامعه و عشق دو جوان را بنمایش گذاشت که چگونه جوانان قربانی خواسته های سنتی و مردم کهنه پسند میگردیدند.

تمکیل تیاتر و نمایشات تیاتری با اشتراک و هنرنمایی طبقه انانث کشوری سنتیز رفت و با توجه به اصل محور های انسانی و اجتماعی احترام به مقام زنان تقویت گردید. برعلاوه کارهای یاد شده مجله

وزین ادبی و تحلیلی «ملر» را ایجاد و تا سالهای طولانی بمديریت دکتور محمد صدیق و بعدها یکتن از شاگردان مرحوم حبیبی بنام دکتور نصیر حق شناس به نشرات آن مجله ادامه داد.

همچنان مجله وزین ادبی و ذوقی «ژوندون»<sup>۵</sup> بمديریت خانم شکریه رعد که او هم از جمله شاگردان با استعداد مرحوم حبیبی بود در صفحه نشرات متعدد و موازین عصری به تیراژ بی سابقه بفعالیت آغاز کرد و معرفی دختران برگزیده نخستین بار در تاریخ افغانستان به هدایت داکتر حبیبی و زحمات و تلاش های خانم شکریه رعد در مجله ژوندون انتشار و جریان مراسم از رادیو افغانستان به گویندگی نطاق برجسته ازمان «مهدی ظفر» به سمع هموطنان رسانیده شد.

هکذا مجله «دکوچنیانو انيس» که بعد ها بنام «دکمکیانو انيس» مسمی شد<sup>۶</sup> به همت روزنامه ملی انيس به نشرات آغاز نمود. در روزنامه ها و جراید دولتی سیستم توزیع را مرتب نموده تغیرات کیفی و نشراتی در آن رونما شد و بالاتر از آن موسسه دولتی افغانفیلم که در سال ۱۳۴۳ هش- تهداب کذاری و در سال ۱۳۴۶ هش- تحت ریاست اولین رئیس بنام اکبر شالیزی به تولید فیلم های مستند آغاز کرد و بعد با توجه خاص بعد «از فیلم عشق و دوستی»<sup>۷</sup> اولین فیلم افغانی از لبسنگ تا تولید تهیه و تولید بنام «روزگاران» در داخل کشور توسط هنرمندان و فیلمبرداران جوان افغانستان تولید و به نمایش گذاشته شد. نخستین سیمینار مطالعات کوشانی به سویه جهانی طبق پروگرام یونسکو<sup>۸</sup> به اشتراک نخبگان مطالعات این دوره در چوکات وزارت اطلاعات و کلتور تدویر

یافت علامه پوهاند عبدالحی حبیبی رئیس انجمن تاریخ و دانشمند دکتور شاهی بای مستمندی بحیث آمر باستان شناسی ایفای وظیفه مینمود. در زمان ریاست جمهوری داکتر نجیب الله ۱۳۶۶ هش- ۱۹۸۷ م- تحت نظر مرحوم حبیبی کنفرانس ژورنالیستان ممالک بیطرف به اشتراک فعال اتحادیه ژورنالیستان در کابل منعقد گردید در این کنفرانس چگونگی رویداد های سیاسی از نظر مطبوعات آزاد از طرف ژورنالیستان ممالک اشتراک کننده مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

در سال ۱۳۶۷ هش- مرحوم دکتور محمود حبیبی از طرف داکتور نجیب الله ریس جهور وقت بحیث سناتور انتصاب و بعد به توافق سناتوران مجلس مشرانو جرگه به کرسی ریاست «مجلس سنا» شورای ملی انتخاب گردید که در آنجا توام با اعاده و گسترش جایگاه قانونمند و تاکید بر ارزش‌های ملی مجلس مشرانو جرگه «اعیان» سابقه به تاسیس مجله ماهواره «سنا»<sup>۱</sup> نشر تلویزیونی کارکردهای مجلس سنا بنام «تلویزیونی غژ» و نشر کتب و رسالات پرداخت از جمله : تاریخ شوراها در افغانستان اثر (عبدالله مهریان) عضو

اکادمی علوم با مقدمه وسیع رئیس مجلس (دکتور حبیبی) در یکی از جلسات اختصاصی پارلمان افغانستان بحیث اولین رئیس « اتحادیه بین المللی پارلمانی» ارگان بین المللی مرکب از نمایندگان پارلمان دموکراتیک و انتخاب شده مردم مطابق موازین دموکراسی و حقوق بشر انتخاب و به (سکرترجنرال ) آن در ژنو بحیث سناتور پولیتولوگ و ژورنالیست رسماً معرفی گردید.

از سال ۱۳۶۹ هش- افغانستان عضو رسمی اتحادیه باعتبار پارلانهای منتخب جهانی راجستر می‌باشد. هرگاه برگردیم به سالهای ۱۳۴۹ هش - دکتور محمود حبیبی یکی از فعالترین بنیاد گذاران «پشتتو تولنه که بعد بنام اکادمی افغانستان که امروز بنام « اکادمی علوم افغانستان» یاد میگردد بودند. فعالیت‌های شمر بخش ایشان باید ثبت تاریخ گردد در زمانیکه سرپرست اکادم علوم افغانستان بودند در انکشاپ کدر علمی و اداره و همچنان در تدوین قانون و تکمیل قانون اکادمی و لواح مربوط به آن و هکذا ایجاد توأمیت علمی با پوهنتون کابل سعی فروان داشته و در گشایش دیپارتمنت ژورنالیزم در اکادمی علوم جهد بليغ نموده است.

حبیبی مرحوم آن شخصیت علمی کشورما گویا عاشق و شیفته علم و دانش بودند در هر قدم زندگی با ایجادگری و نوآوری علمی حرکت نموده است و هر پست که ایفای وظیفه میکردند در ایجاد جریده رساله<sup>۲</sup> مجله و غیره اسناد علمی مبادرت میورزیدند... چنانچه سلسله علمی ( مکاتیب افغانی) که بدان اشاره گردید از زمان تحصیلات او در فرانسه آغاز و تا سالیان اخیر زندگی وی بخصوص



بعداز حادثه سپتامبر 2001 میلادی - خودش به قلم رسا و توانمندش طی چندین کتاب نگاشته است که اخیراً جلد پنجم آن با چندین بخش بنام « هفت افسانه قدرت » عنوان دارد که اشاره ایست به هفت رژیم دولتی که جناب شان با آن رژیم ها همکاری داشته اند یعنی از سلطنت محمد ظاهر شاه الی نزول رژیم طالبان<sup>\*</sup> موصوف در هر یک از این اقلیم در یکی از حلقه های بالایی آنچه افسانه های قدرت مینامد<sup>\*</sup> قرار داشته است ... واشر « مکاتب افغانی »<sup>\*</sup> مجموعه پهناور آموزشی<sup>\*</sup> اجتماعی<sup>\*</sup> سیاسی و اتو بیوگرافیک که سه جلد آن اقبال طبع یافته است<sup>\*</sup> میباشد.

همانطوریکه در بالا مختصرآ از ابتکارات آن بزرگمرد خلیق یاد آوری گردید<sup>\*</sup> درساحه مطبوعات کشور نقش خیلی ارزشمند را ایفا کرده است<sup>\*</sup> برای روشنگری اذهان عامه در زمان ریاست او در رادیو و یا وزارت وی در اطلاعات وکلتور همه هنرمندان و مطبوعاتی های دوران شاهد ایجاد گری او میباشد<sup>\*</sup> در این کتاب بسا از ابتکارات او در زندگی نامه هنرمندان اشاره گردیده است و از جمله صرفآ ابتکار وی را در ایجاد داستانهای دنباله دار بقلم مرحوم داود فارانی و مرحوم رفیق یحیایی بنام « مردا »<sup>\*</sup> یا آور شدیم و هنگامه ای بود در سرتاسر کشور ... از همین جاست که موثریت یک دانشمند در روشنگری اذهان عامه هویتا میگردد. همچنان از دانش سیاسی او مطابق به قوانین وضع شده هر رژیم<sup>\*</sup> جدیت<sup>\*</sup> صداقت و فرهنگی دوستی وی نمایان است باید هر یک از هنرمندان به نوبه خویش از ابتکاران موحوم حبیبی یاد آوری بدارند ... یکی از مثال های جدیت و صداقت وی شیندن اخبارشب در وقت وزارت شان بود ... هر گاه نطاق در خواند اخبار غلطی مینمود<sup>\*</sup> منتظر کسر معاش و حتی<sup>\*</sup> برطرفی خویش میبودند.... زیرا نطاقدان میدانستند که شخص وزیر اخبار را در هر جاییکه باشد<sup>\*</sup> تعقیب میدارند

مرحوم حبیبی همان قدر که مهربان بود<sup>\*</sup> صد برابر مهربانی اش جدیت در امور محوله بخرج میدارد که این صفت در بسیار وزراً<sup>\*</sup> کمتر مشهود است.

در سال 1374 هش- بموافقت جمهوری اسلامی افغانستان در ولایت کندهار [ دتفافت او عمران تولنه ] را بنیاد گذاشتند. این انجمان احیاء مادی و ثقافتی کشور<sup>\*</sup> به همکاری دانشمندان<sup>\*</sup> کارشناسان<sup>\*</sup> جوانان و نخبگان ساحتات وسیع و تاریخی حنوب و جنوب غرب مملکت بکار آغاز نموده و تا تصرف طالبان به اقتدار حکومتی به فعالیت مثمر ادامه دادند. استاد محمد رسول باروی کارشناس توپانی آرکیولوژی<sup>\*</sup> انجینیر معادن شاغلی نورزادی و هم تا مدتدی پوهاند اکادمیسین عبد الشکور رشاد و همچنان متخصص زراعت سفاتو<sup>\*</sup> محمد عمر ساطع<sup>\*</sup> دگروال عبدالوسع الکوزی و سناتور غلام جیلانی مدقق و آقای آزاد لیسانسه فاکولته حقوق و علوم سیاسی از مدد گاران نزدیک بوده اند.

### جوایز و افتخارات

برای مجموع خدمات علمی و مطبوعاتی که در دوره های مختلف انجام دادند بخصوص در ساحتات تطبیق و اشاعه<sup>\*</sup> میتود و اصول علمی ژورنالیزم معاصر در رادیو<sup>\*</sup> روزنامه ها<sup>\*</sup> پوهنتون<sup>\*</sup> اکادمی علوم و اتحادیه ژورنالستان افغانستان<sup>\*</sup> عالیترین نشان دولتی کشور « حین تجلیل از پنجاهمین سال تاسیس رادیو کابل » در سال 1370 هش- بنا بر تجویز دکتور نجیب الله رئیس جمهوریت افغانستان<sup>\*</sup> طی مراسم شانداری به مومی الیه تقویض گردید<sup>\*</sup> وهم قابل یادآوریست

که نشان تذکرہ در دوره دولت انتقالی اسلامی افغانستان در سال 1382 هش- به نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان<sup>۱</sup> به پاس خدمات فوق العاده اش در جهت تامین صلح در افغانستان منحصراً اعطای گردیده است و بعداً زلیمی خلیلزاد سفیر و نماینده فوق العاده جمهوری ایالت متحده امریکا در کابل نیز به سپاسگذاری از خدماتش مرحوم حبیبی را به همین نشان مفتخر گردانیدند.

بالا تراز همه قابل یادآوری است که هیات امنای اکادمی علوم افغانستان دکتور حبیبی را که نخستین تحصیل یافته بدرجه عالی و اکمال در ساحات ژورنالیست آگاه مسلکی و علمی بعد از جنگ جهانی دوم میباشد<sup>۲</sup> بحیث «پدر ژورنالیزم معاصر» در افغانستان نامزد کرده اند.

مرحوم دکتور حبیبی با بانو شفیقہ حبیبی یکی از نخبگان و از جمله بهترین نطاقدان سرشناس افغانستان ازدواج کرد و حاصل ازدواج شان دو فرزند بنامهای سلطان مصطفی<sup>۳</sup> حبیبی و درخانی فهیم حبیبی میباشند.

از جناب محترم سلطان مصطفی حبیبی فرزند مرحوم حبیبی بدلیل ارسال مطالب فوق در باره فعالیت های مطبوعاتی پدر بزرگوار شان<sup>۴</sup> صمیمانه سپاسگذارم هستم.  
فوتوی شادروان حبیبی را در پارلمان افغانستان مشاهده مینماید

## حامد حسینی

سید حامد حسینی فرزند سید محمد سعید و نواسه شاد روان استاد سید محمد ایشان الحسینی در سال 1940 م - در با غ نواب کابل تولد گردید و تعلمیات ابتدایی و بکلوریا را در مکاتب شهر کابل دنبال نمود و در سال 1964 م- از دانشگاه کابل<sup>۵</sup> دانشکده ادبیات و علوم بشری رشته ژورنالیزم فارغ گردید. جناب حسینی فن خطاطی و ادبیات را از پدرش در کودکی فرا گرفت و با عشق سرشار در رشته ادبیات تحصیل نمود بعد از ختم تحصیل بوزارت اطلاعات وکلتور بحیث مدیر انجمنهای دوستی بکار آغاز کرد و در همین مدت در روزنامه انیس صحفه‌ی را بنام دنیای جوانان ایجاد نمود که در آن زمان یکی از ضرورتهاي مبرم برای جوانان وطن شمرده میشد و این برنامه را برای مدت پنج سال ادامه داد. بعداً بحیث مدیر آرت روزنامه ملی انیس وسپس بحیث مدیر راپورتاژهای روزنامه انیس تقرر حاصل کرد و جوانان را از طریق صحفه جوانان به انتخاب شعر و ورزش «سپورت» تشویق ومدد مینمود. حسینی مقالات زیادی در مورد هنرمندان بخصوص خطاطان ماهر عصر استاد سید داود الحسینی<sup>۶</sup> سید محمد ایشان الحسینی و راپورتاژهای مصور و سرمهقاله ها بصفت عضو هیأت تحریر روزنامه انیس به نشر رسانید.



حسینی نظر به علاقه وافر که به سروden تصانیف و ایجاد آهنگهای جدید موسیقی داشت در این رشته به موفقیت های زیاد نایل شد و از طرف وزارت اطلاعات وکلتور بحیث مدیر عمومی موسیقی رادیو افغانستان توظیف گردید و در انکشاف و معرفی موسیقی افغانستان خدمات شایسته‌ی رانجام داد و برای معرفی موسیقی هرچه بیشتر افغانستان برای مردم دنیا به نشر و نگارش رساله‌های موسیقی دست یازید.

جناب حامد حسینی منحیث اولین محقق در مورد موسیقی افغانستان اثر خیلی با ارزش تحقیقی اش را تحت عنوان «آریانا<sup>۱</sup> خراسان و افغانستان» در جریده امید انتشار داد و بخشی از تحقیقات وی در سال 1972م - در یک رساله بطبع رسید و نسبت اهمیت موضوع بزبان پشتو و انگلیسی از طرف وزارت اطلاعات وکلتور ترجمه گردید.

حامد حسینی آغاز کارش از وزارت اطلاعات کلتور شروع و در بخش‌های مختلف هنری و ارگانهای نشراتنی مصروفیتهای داشت<sup>۲</sup> وی بصفت معاون افغان ننداری «کابل ننداری» و هم مدتی معاون ریاست موسیقی و بعد بحیث آمر دیپارمنت موسیقی خدمات شایسته‌ی انجام داد. ثمر خدمات با ارزش جناب حسینی در اثر تقاضای جرید امید و شخصیتهای بزرگ هنر و فرهنگ چون استاد سید محمد ایشان الحسینی و سید داوود الحسینی در مطبوعات معارف کشور بطبع رسید که مایه

خوشبختی هموطنان و منبع خوب وبا ارزش برای استفاده مردم قرار گرفت. وی در جواب مجله یونسکو که در چاپان که مطالب غیر واقعی وغیر تاریخی را درمورد موسیقی بطبع رسیده بود در سال 1972 م- مطالب تاریخی و موثق درباره سرگذشت طولانی موسیقی افغانستان از زمان آریانا - خراسان و افغانستان امروز نگاشت که بعد از ترجمه به زبان انگلیسی به یونسکو ارسال گردید و در همان نشریه طبع گردید و موجب خرسندی مقامات یونسکو به دلیل موثقیت آن گردید.

جناب حسینی در جریان مدیریتهای خود در فلکلور و ادب مقاله‌های زیاد درباره فلکلوز کابل بنام «کابل فلکلور غنی و پر ارجی دارد» نوشت و در مجله فلکلور در سال 1353 هش- نشر نمود.

سروده‌های جناب حسینی در جراید و مجلات و روزنامه‌های افغانستان وهم چنان در مهاجرت در جرید «امید» که بمدیریت جناب قوی کوشان در امریکا منتشر می‌شود<sup>۳</sup> نشر کرده است. عده از تصانیف حسینی را قالب آهنگهای جدید یک تعداد از هنرمندان در داخل و خارج سروده اند که میتوان از جمله هنرمندان چون مرحوم استاد زلاند<sup>۴</sup> جناب الطاف حسین<sup>۵</sup> استاد مهوش

شادروان احمد ظاهر<sup>۶</sup> مرحوم خانم خدیجه «پروین» مرحوم خانم کبرا «ژیلا» خانم حمیده «رخشانه» خانم نوریه «پرستو» خانم پیکر «افسانه» خانم نیلاب<sup>۷</sup> مرحوم ساربان<sup>۸</sup> جناب وکیل روف<sup>۹</sup> جناب وحید قاسمی<sup>۱۰</sup> جناب الفت آهنگ<sup>۱۱</sup> خانم «هنگامه» خانم فرزانه<sup>۱۲</sup> خانم شاپیری «نگمه» و خانم نسرين و دیگران را نام برد.

در سال 2007 م- زمانیکه «بنده» کتاب آوای ماندگار زنان را مینوشتم<sup>۱۳</sup> برای جناب حسینی تلفون کردم<sup>۱۴</sup> از صحبت های رهنمودی ایشان درباره تحقیقات<sup>۱۵</sup> پژوهش و اعتماد بر مردم از تجارب آن محترم سود جستم. از صحبت های این شخصیت علمی و فرهنگی<sup>۱۶</sup> عشق به علم و هنر و فرهنگ<sup>۱۷</sup> هویدا بود اما شکایتی از یک تن هموطنان ناخلف داشت و آن اینکه جناب حسینی محصول --

تحقیقات ده ساله تحقیقات خویش قبل از طبع زمانیکه ترک وطن مینمود برای یک دوستش که اعتقاد بزرگی بالای او داشت سپرد. موقعیکه از سرگردانی های هجرت اندک راحت نصیبیش گردید از دوستش تقاضای انساد خویش را نمود اما آنچه را که از دست داده بود دوباره بدستش نرسید. این سرقت ادبی در کشور ما متأسفانه خیلی زیاد است در همین کتاب بعضی شکایات دیگر نیز درج گردیده است.

جناب حسینی یکبار ازدواج نمود همسر گرامی شان بانو لیلما ضیا حسینی نیز در وزارت اطلاعات وکلتور و رادیو در بخش‌های مختلف تنوری اداره روزنامه رادیو افغانستان ایفای خدمت نموده است این زوج فرهنگی اکنون در ایالات متحده امریکا زندگی با سعادت دارند. آنچه درباره محترم حسینی مطالعه کردید از کتاب «ساز و آواز در افغانستان» اثر داکتر عنایت الله شهرانی و جلد دوم کتاب کی کیست اثر «پروفیسو عبدالرسول رهین» و صحبت‌های تلفونی محترم حسینی بامن بوده است.

## پوهندوی محمد عظیم حسین زاده

پوهندوی محمد عظیم حسین زاده بتاریخ پنجم جدی سال 1340 هش - مطابق 26 دسمبر 1960 م- در یک فامیل روشنفکر در گذر سه دکان عاشقان و عارفان شهر کابل تولد گردیده است. وی تعلیمات ابتداییه را در مکتب عاشقان و عارفان دوره ثانوی را در لیسه عالی حبیبه به پایان رسانید. بعد از آن جهت فراگرفتن تحصیلات عالی برای شش سال از «1360 - 1366» به رشتہ هنر تیاتر و سینما موسیقی در دانشکده هنر های زیبای شهر سانک یتربروگ روسیه فرستاده شد.

بعداز ختم تحیلات عالی دوباره بوطن برگشت و در سال 1368 - هش مطابق 1989 م- شامل کادر علمی دیپارتمنت تیاتر دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابل گردید و بوظایف ذیل اشتغال داشته است.

عضو شورای علمی پوهنتون کابل از 1373 هش- تا اکنون

عضو شورای علمی پوهنهای هنرهای زیبا از 1369 الى اکنون

عضو هیئت آثار نمایشی کانکور نمایشنامه نویسی اتحادیه هنرمندان افغانستان از سال 1372 تا اکنون استاد تدریسی مضامین تیاتری در اتحادیه هنرمندان افغانستان از سال 1372 هش

معاون پوهنهای هنرهای زیبا از سال 1369 - 1373 هش

امر دیپارتمنت تیاتر از سال 1375 هش تا اکنون

معاون پوهنهای هنرهای زیبا از سال 1376 - 1380 هش

سرپرست ریاست هنر های زیبا ز 1380 - 1382

رئیس شورای فرهنگی پوهنتون کابل 1380 هش الى اکنون

عضو شورای عالی هنر در وزارت اطلاعات و فرهنگ 1385 هش

عضو هیئت کانکور جوایز فرهنگی و ادبی ریاست هنر و ادب 1385 هش تا اکنون

مسئول و دایرکنده هفت فیستوال فیستوال ملی تیاتر افغانستان به کمک نهاد های کمک کننده و همکار

وزارت اطلاعات و فرهنگ

آثار نسه هنر مند در یک نقش بزبان روسی

بررسی وضع تیاتر در افغانستان چاپ شده  
 شیوه های هنر بازیگری در سیستم استانیسلافسکی

ترجمه نمایشنامه الماسک بزیان دری اثر نیکولای استرفسکی 1389 چاپ شده  
 چاپ و نشر مجموعه نمایشنامه های سومین فیستوال ملی تیاتر 1385 هش  
 چاپ و نشر مجموعه نمایشنامه های ششمین فیستوال ملی تیاتر 1388 هش  
 چاپ و نشر داستانهای کوتاه آثار محصلین دیپارتمنت تیاتر

مقاله تیاتر ورزیسور مجله علمی پوهنتون شکاره اول 1379 هش  
 بخش دوم تیاتر ورزیسور مجله دکابل پوهنتون شماره چهارم 1379 هش  
 هنرتیاتر ومسئلیت ما مجله علمی هنرهای زیبا شماره اول پوهنهای هنرهای زیبا  
 تیاتر در افغانستان مجله هنر های زیبا شماره دوم

احیا مجدد هنر تیاتر در افغانستان ومرکز هنر های دراماتیک بروشو اولین جشنواره ملی تیاتر  
 مرحله انکشاف هنرتیاتر در افغانستان در بروشو های جشنواره های دوم وسوم  
 مضامین در ارتباط هنر تیاتر و تاریخچه تیاتر افغانستان در روز نامه اصلاح سال 1385 هش  
 ده ها مقاله در تلویزیون ها مجلات ودیگر نشرات داخلی وخارجی  
 تحریر وچاپ سه مقاله علمی در ارتباط به عنصر اساسی تیاتر شماره های دوم سوم در مجله علی  
 پوهنتون کابل سال 1392 هش

ده ها مقاله در تلویزیون ها سایر نشرات داخلی وخارجی  
 تحریر وچاپ سه مقاله علمی در ارتباط به عنصر اساسی تیاتر شماره های دوم سوم در مجله علمی  
 پوهنتون سال 1392  
 مسافت ها

شرکت در فیستوال بین المللی کشور تاجکستان با گروپ از محصلین 1384 هش  
 شرکت در فیستوال بین المللی کشور هندوستان «سکول درامه» 1386 هش  
 شرکت در سیمنار بین المللی کشور تاجکستان 1389 هش  
 دست اورد های علمی و تقدیر نامه ها

تقدیر نامه درجه اول ریاست دولت جمهوری اسلامی افغانستان 1385 هش  
 دیپلوم افتخاری در بخش آفرینش آثار هنری از طرف اتحادیه هنرمندان افغانستان 1382 هش  
 ستایش نامه از وزارت اطلاعات و فرهنگ 1382 هش

تقدیر نامه درجه سوم از طرف وزارت تحصیلات عالی 1379 هش  
 تقدیر نامه از طرف ریاست فرهنگ ولایت غزنی 1390 سپاس نامه وزارت تحصیلات عالی 1390 هش  
 تحسین نامه اتحادیه سینماگران افغانستان سال 1383 هش

تقدیر نامه از طرف پوهنهای روانشناسی و علوم تربیتی  
 و همچنان دیپلوم های افتخاری از طرف وزارت اطلاعات وکلتور اتحادیه هنرمندان و سپاسنامه  
 وزارت اطلاعات وکلتور وتصدیف نامه از طرف تیاتر ناروی. جناب حسین زاده بعداز استقرار اداره  
 وقت در افغانستان بخاطر رشد هنر تیاتر و سینما یک سلسله فعالیت های بینادی را در سطح پوهنتون  
 کابل انجام داده است با پیدا کردن روابط نیک با مراکز فرهنگی المان، امریکا، انگلستان، فرانسه در قسمت  
 رشد فرهنگ خاصتا هنر تیاتر، موسیقی و سینما خدمات ارزنده را انجام داده است بطور مثال باز شدن

آموزش مضماین سینمایی در پوهنتون کابل<sup>۱</sup> دایر کردن شش فیستوال تیاتر ملی افغانستان نقش افرینی تعداد زیاد از دختران در مرکز و ولایات کشور چون قندهار<sup>۲</sup> فراه و غزنی و باز شدروازه های تیاتر در هژده ولایت کشور وده ها کنسرت و محافل فرهنگی از جمله فعالیت های جناب حسینزاده بوده که در مدت هفت سال حکومت افغانستان انجام داده است و به جهان نمایان ساخته است که هنوز در کشور جنگ<sup>۳</sup> جریان دارد اما مردم و دولت افغانستان از فعالیت های فرهنگی دور نیستند.

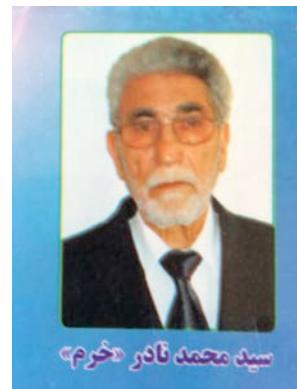
در اثر تلاش‌های جناب حسینزاده از سالهای 2003 - 2006 م- هنرمندان از کشورهای آلمان<sup>۴</sup> فرانسه<sup>۵</sup> امریکا<sup>۶</sup> ناروی<sup>۷</sup> ولیتوانیا وغیره در این دیپارتمنت ورکشاپ تیاتر دایر گردیده است. تعداد محصلین این دیپارتمنت حدود سه صد نفر میرسد که خوبختانه فارغان این دیپارتمنت در بخش های علمی<sup>۸</sup> هنر و فرهنگی کشور مصروف خدمت بوطن میباشد. ترمیم و بازسازی بخش های تیاتر پوهنهای هنرها زیبا اکمال و وسایل درسی و تحقیکی دیپارتمنت تیاتر و سینما ایجاد تدریس هنر سینما در دیپارتمنت<sup>۹</sup> ایجاد مراکز هنرهای دراماتیک در دیپارتمنت تیاتر جمع اوری و ارشیف نمودن آثار تیاتری و سینمایی در این مرکز و دایرشندن جشنواره های تیاتر ملی افغانستان در پوهنهای هنرها زیبا دانشگاه کابل نتیجه ء زحمات خستگی ناپذیر جناب پوهنهای حسینزاده میباشد.

محترم حسینزاده از تاریخ تقرر در این وظیفه تابه امروز بشکل دوام دار و بدون وقهه با حفظ احساس ملی در مقابل وطن<sup>۱۰</sup> مردم و فرهنگ کشور بکار خویش ادامه داده و حتا در سخت ترین شرایط «جنگ های کابل» در کشور باقی ماند و درسازمان دهی مبتکرانه ده ها نمایشگاه آثار هنری<sup>۱۱</sup> کنسرت های موسیقی هنرمندان داخلی و خارجی را دایر نموده<sup>۱۲</sup> سمنیارها ورکشاپ های علمی و هنری در پوهنتون کابل بوده است. خلاصه با ترمیم و بازسازی بخش های تیاتر پوهنهای هنرها<sup>۱۳</sup> اکمال وسایل درسی و تحقیکی دیپارتمنت تیاتر و سینما<sup>۱۴</sup> ایجاد تدریس هنر سینما<sup>۱۵</sup> ایجاد مراکز هنرهای دراماتیک و جمع اوری ارشیف نمودن آثار تیاتر و سینما در این مرکز همه از اثر تلاش و زحمات پوهنهای حسینزاده در طی ده سال اخیر در پوهنهای هنرها و شورای فرهنگی پوهنتون کابل بوده است.

## سید محمد نادر خرم

آقای سید محمد نادر خرم فرزند مرحوم نور احمد<sup>۱۶</sup> در شانزدهم ماه قوس سال 1317 هش- در ولسوالی اندراب ولایت بغلان دیده به جهان گشود . تحصیلات خویش را با سویه<sup>۱۷</sup> بکلوریا ادامه داده در سال 1343 هش- بماموریت آغاز نمود. ابتدا در تحریرات ریاست عمومی وادی هلمند و بعد در بانک رهنی و تعمیراتی و سپس در سپین زر ایفای خدمت نمودند و همچنان مدت پنج سال مسؤولیت جریده اتحاد مجاهد را انجام داده اند. در سال 1357 هش- با تغییر رژیم و روی کار آمدن نور محمد تره کی برای مدت دو سال زندان را سپری نمود و بعد از رهایی زندان در سال 1360 هش- با خانواده روانه پاکستان شد.

در سال 1365- 1366 هش- بحیث رئیس دارالانشا و سکرتر جنرال جبهه ملی نجات افغانستان به رعامت پروفیسور صبغت الله<sup>۱۸</sup> مجددی اجرای وظیفه کرد.



سید محمد نادر «خرم»

در سال 1371 هش- در زمان دولت آقای مجددی بحیث معاون رئیس جمهور خدمت نمود و بعد در زمان پروفیسور برهان الدین ربانی نیز در امور اداری خدماتی انجام داد.

در سال 1999 م- از طریق سازمان ملل متحد به کشور ناروی پناه برده و از همان زمان تا حال در آن کشور زندگی دارد.

#### آثار و تالیفات:

اول - «بی بی آمنه » بانوی بانوان حکایت از مادر حضرت محمد «ص» در 120 ص

دوم - صوفیان وارسته در 200 ص

سوم - رمان بلند بنام دختر زرگر در 320-ص. چهارم - مجموعه شعر بنام حدیث عشق

پنجم - مجموعه شعر بنام شاخ نبات. ششم - مرجان

هفتم - بخدا من دزد نیستم هشتم - نماد از زندگی آوارگان در پاکستان

نهم - محبت دلها . دهم - ابرظملت

### اورنگ

در اینجا هرچه بنی رنگ دارد - هوس بازار رنگ رنگ دارد  
 خدنگ تیر مژگانش چپ راست - به قصد کشتنم آهنگ دارد  
 بیار ای اشک از سوز دل من - که چشمش با دل من جنگ دارد  
 پری رویان چوگل زیباست اینجا - ولیکن بوندارد رنگ دارد  
 دل بشکسته ء مارا نظر کن - خموشی سازما آهنگ دارد  
 دل از سوی وطن هم نا امید است - خیانت این زمان فرهنگ دارد  
 ز خائین هیچگاه غیریت مجوید - خیال چوکی و اورنگ دارد  
 فروشد با سرا فرازی وطن را - که این نامردمسر بی نگ دارد  
 زبانش هیچگاه با دل یکی نیست - که در سرفته و نیرنگ دارد  
 به فکر ملک و مردم نیست هرگز - سرش اکنون خمار بنگ دارد  
 به دشمن این سخن را بازگویید  
 در و دیوار این ملک سنگ دارد

### «خرم»

### دلهای شکسته

هار اینجا می دلها شکسته - که جام افتاده و مینا شکسته  
 شقایق غرق درخون است اینجا - گل سوری وهم رعنای شکسته  
 به زیر پا فتاده زلف سنبل - نهال نسترن را پا شکسته  
 درختان را زبن برکند طوفان - دل ما ساغر وصهبا شکسته  
 شگوفه پاییمال زاغ گردید - صنوبر سوخت سرو اینجا شکسته

فساد و فتنه هرجا اتش افروخت - امید و آرزو ما شکسته  
در این ماتم سرا اشک وزاری - پر پروانه و بورا شکسته  
« خرم »

## استاد خلیل الله خلیلی



استاد خلیل الله خلیلی فرزند محمد حسین خان در سال 1286 هش- 1907 م- در محله ای بنام با غجهان آرای شهر کابل متولد گردید. پدرش محمد حسین خان « مستوفی المالک » زاده جبل السراج و از بزرگان منطقه کوهستان در شمال کابل و وزیر مالیه در عهد امیر حبیب الله خان بود که بعداً به فرمان « پسرش » شاه امان الله خان بدار او بخته شد مادر استاد خلیلی زاده سرزمین کاپیسا بود .

استاد خلیلی در سن طفولیت پدر و مادرش را از دست داد و درس مکتب را در نیمه راه رها کرد و سالیان زیاد در بلخ کابل و کوهستان زیست و بعد از فرود زندگی و مشکلات در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه در پست های اساسی دولت کار نمود. در اوایل دهه بیست خورشیدی بصفت معاون دانشگاه کابل تقرر حاصل کرد.

در سال 1330 هش- ریاست مستقل مطبوعات بدوش او گذاشته شد. در سال 1332 هش- بحیث مشاور دربار محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان عزل تقرر حاصل کرد بعد با تحکیم روابط با درباریان و شناخت محمد ظاهر شاه از شخصیت خلیلی او برای مدت زیاد در خدمت دربار قرار داشت و بعد هم مدتها بصفت نماینده در مجلس سناء افغانستان تعین گردید. در نخستین دهه پنجاه بحیث سفیر در عربستان سعودی سُپس در کشور عراق مسوولیت سفارت افغانستان را بدوش داشت . او در زمینه شعر و ادب خلیلی کوشاه بود استعدادش را تبارز داد و در زمانیکه مشاور دربار محمد ظاهر شاه بود خلیلی مدحیه سرود و در جامعه او را بنام مداح دربار میشناختند . پس از کوتادی هفت ثور « 1357 » هش- در حالیکه سفیر بود سفارت راترک و به کشورهای اروپایی و در امریکا مدتها را زندگی کرد اما پس از زمان کوتاه دو باره به پاکستان برگشت و در کنار دیگر مهاجرین افغان قرار گرفت و در همین دوره آثار زیاد نوشته در مجموع شصت و دو اثر منتشر در عرصه های مختلف ادبی هنری سیاسی و فلسفه و عرفان را نوشت. مانند سلطنت غزنیان فیض قدس احوال و آثار حکیم سنایی از بلخ تا قنوبه یمکان نی نامه و عیاری از خراسان از جمله آثار پژوهشی او میباشد چنانچه داکتر روان فرهادی پژوهشگر و نویسنده نامور افغانستان در

صدمین تجلیل تولد استاد خلیلی از قدرت بیان شعر در جمع فرهنگیان اورا کم نظیر خطاب نمود. استاد خلیلی در بهار سال 1366 هش- نسبت مریضی که داشت به شفاخانه «علی مدیکل سنتر» در آسلام آباد پاکستان بستر گردید و بعد از مدتی در همان جاه چشم از جهان پوشید و به اساس وصیت خودش در قبرستان آواره گان افغان در شهر پشاور بخاک سپرده شد.

پیکر استاد خلیلی بعد از گذشت «25» در اثر تلاشهاي يكتن از هموطنان فرهنگ دوست بنام «جعفر رنجبر» که باشنده ولسوالی شبیر ولايت باميان ميشايد و مسؤول كتابخانه استاد خليلی دراکادمي علوم تاجيکستان بود او عاشق اشعار استاد خلیلی است اقدام بينظير در انتقال جسد خلیلی نمود . از تحریری جناب «قاسم رحیمی» خبرنگار بخدی بتاریخ بسیت نهم حمل / 1391 در کابل چنین میخوانیم. «جناب جعفر رنجبر با تلاشهاي زیاد نمبر تلفون پسر استاد خلیلی «مسعود خلیلی» را از يكتن از نمایندگان پارلمان افغانستان بدست میآورد و برایش اطلاع داد که پیکر پدرسرا تسليم شود. مسعود خلیلی که به اساس وصیت پدرش آگاهانه در قبرستان آوارگان افغان در جوار دیگر آواره گان افغان دفن کرده بود شکفت زده میشود مگر شخص حامل جسد میگوید اگر شما حاضر به تسليمی جسد پدر تان نمیباشید من خودم اورا در خاک افغانستان دفن میدارم.

مسعود خلیلی که سفر افغانستان دراسپانیه میباشد با حامد کرزی تماس میگیرید و حامد کرزی یک کمیسون را برای خاک سپاری دوباره استاد خلیلی تعین و مراسم بالاشتراك اعضای دولتی و شاعران و ادباء و فرهنگیان به اساس امر حامد کرزی خاکسپاری بصورت مودبانه و احترام آمیز صورت میگیرد».

از قول مسعود خلیلی : «شخص حامل جسد پدرم برایم تلفون کرد و گفت جسد پدرم را تسليم شوم و از انجایکه به اساس خواهش پدرم اورا در شهر پشاور دفن کرده بودم شکفت زده شدم اما شخص مذکور اصرار کرد اگر شما حاضر به تسليمی جسد پدر تان نیستید من خودم اورا در خاک افغانستان دفن مینمایم. زمانیکه موضوع انتقال جسد پدرم را با رئیس «کرزی» در میان گذاشت موضوع هنگامه شد . شمار زیاد از شهروندان افغانستان از جمله والی بلخ هرات و بدخشان خواهان دفن پیکر استاد در ولایات مربوط گردیدند اما با تاکید حامد کرزی و شمار از مقامات دولتی جسد مذکور بعد از بیست و پنج سال در جوار آرامگاه سید جمال الدین افغان شاعر بلند پایه دیگر افغان در ساحه جمال مین « صحن دانشگاه کابل» روز سه شنبه تاریخ نهم حمل سال 1391 هش- مطابق مارچ 2012 م- دوباره بخاک سپرده شد. فتوی ذیل از مراسم خاک سپاری دوباره او میباشد..

استاد خلیلی تنها شاعر نبود بلکه از زمان کودکی پدرش را با خاطر مسایل سیاسی از دست داد روح و روانش با سیاست پیوند نداشت بخصوص در ایام کهولت که خود مهاجر بود در کنار مجاهدین هموطنش قرار گرفت و برای آزادی وطن از سلطه قشون سرخ شوروی اشعار زیاد سرود. او از جمله معدود شاعرانیست که برای بار نخست اوزان مطرح شعر نیمایی را در افغانستان بکار بست و اشعار زیبای از خود بجا گذاشت. استاد خلیلی را میتوان یکی از بهترین شخصیت های

ادبی در تاریخ معاصر افغانستان شمرد. اشعار استاد در هر مرحله تاریخی کشور قابلیت فهم و تفهیم دارد و بسیار اشعار توسط هنرمندان سروده شده است مانند شعر زیبای او که میگوید:

ناله به دل شد گره راه نیستان کجاست - خانه قفس شد به من راه بیابان کجاست  
اشک به خونم کشید آه به بادم سپرد - عقل به بندم فگند رخنه ء زندان کجاست

این شعر با صدای ملکوتی احمد ظاهر هزاران شنونده را به شور میاورد. و یا این شعر دیگر: قدرت فردای ما برآهمیت امروز ماست - همچنان کامروزه ما آورده دیروزماست

ماضی ما مظهر صد پرده ساز و سوزماست - سیر تاریخ وطن استاد پند آموز ماست  
وصد ها اشعار دیگر استاد پند گونه درس تاریخ معاصر وطن ماست او در زمان هجرت بیاد کابل چنین سروده است:

یادم آید کابل زیبای من - صندلی و حجره تنها من  
یادم آمد آن اتاق خاص من - حجره من گوشه اخلاص من  
در اتاق آن مبارک تاقها - جلوه گاه ذوق را مصادقها  
تاق نی گنجینه اسرار دل - مشرق تابنده انوار دل  
در هجوم لشکر اعدا دریغ - حجره ام شد مورد یغما دریغ

### روحش شاد باد

استاد خلیلی وطن را خیلی دوست داشت و اشعار را در وصف وطن مسروд چنانچه فرموده است:

ای قبله افتخار افغان وی کعبه ثانی خراسان  
آورده زشاسخار طوبیا گدسته طارم تو رضوان  
هرصبح بهای آستانت العبد نوشته سر بلندان

و جای دیگر بخاطر کابل قلب پر تپش افغانستان چنین گفته است:

میکند شفق گلگون اسمان کابل را تا کند بخون تصویر داستان کابل را  
آفتاب ان مرده و نوبهارش افسرده سیل اشک و خون برده بوستان کابل را  
آن نسیم مستانه تحفه میرید هرشب برمزار مه رویان ارغوان کابل را  
سرنگون گشته سبزه تر بخون گشته باغبان کابل را

در زمان غربت موقعیکه اتش جنگ در وطن زبانه میکشید و برای رسیدن به آرزوی صلح خیلی ناممید شده بود چنین سرود:

چون به غربت خواهد از من پیک جانان نقد جان  
جان دهم در کنار تربت آوارهگان  
گور من در کنار اوره گان بهتر که من  
بیکسم اواره ام بی میهنم و بی خانمان  
همچو من اینجا به گورستان غربت خفته است  
بس جوان بیوطن بس پیر مرد ناتوان

مطلوب در باره استاد خلیلی و فتوهایش از بخدي تحریر قاسیم رحیمی<sup>\*</sup> مصاحب استاد لطیف ناظمی شاعر شیوا سخن افغانستان<sup>\*</sup> از قول مسعود خلیلی<sup>\*</sup> از سایت های آریایی<sup>\*</sup> دوچولی<sup>\*</sup> خراسان<sup>\*</sup> نی و سایر سایت های اینترنتی برگرفته شده است.

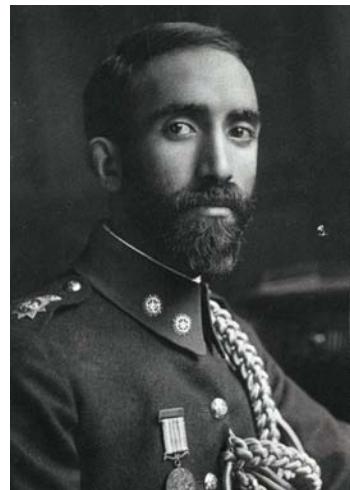


## سناتور عبداللهادی داوی «پریشان»

مرحوم عبداللهادی داوی «پریشان» فرزند عبدالاحد اخند زاده طبیب قندهاری در سال 1274 هش- در باغ علیمردان کابل به دنیا آمد<sup>\*</sup> و در لیسه طبیب که مرکز جنبش مشروطه خواهی بود<sup>\*</sup> درس خواند عبدالاحد خان آخند زاده خود و نیاکانش طبیب بودند او پیشه تجارت و طبابت داشت زمانیکه سردار عبدالقدوس خان را در ارزوگان تداوی نمود به امر امیر عبدالرحمن خان بکابل منتقل گردید و بصفت طبیب دربار عز تقریباً یافت و زندگی دائمی در کایل اختیار کرد و مرحوم داوی در کابل تولد یافت.

دواوی یک شاعر معروف و نویسنده آگاه و از سیمای آزادیخواهی و مشروطه خواه کشور بود که در اخیر پادشاهی حبیب الله کلکانی<sup>\*</sup> سلطنت محمد نادر شاه و محمد ظاهر شاه مدت سیزده سال زندانی های مخفوف سپری نموده است. داوی مرحوم به نکوهش از تاریک اندیشی شخص امیر حبیب الله خان پارچه شعری را در سراج الا خبار انتشار داد و در همان شعر خلیلی شهرت کشید و شعر از این قرار بود:

در وطن گر معرفت بسیار میشد بد نبود  
چاره ای این ملت بیمار میشد بد نبود



این شب غفلت که تار ومار میشد بد نبود  
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود  
کله مستت اگر هیشیار میشد بد نبود

او با اندک انکشاف طبع و نشر ملت را آگاهی و بیداری میداد با نگارش مقالات بیشمار سیاسی و ادبی و علمی علم مبارزه در دست داشت و از «نوک قلم» آشوب را آغاز کرد.  
داوی پریشان د سال 1290 هش- در اداره سراج الاخبار تحت ریاست مرحوم محمود طرزی تقرر حاصل کرد و به نوشتن مقالات سیاسی پرداخت.

در سال 1297 هش- که جشن سالگرد تولد حبیب الله خان تجلیل میشد در اثر حمله لودین یکی از هم زمان و هم دوره او بالای امیر حبیب الله خان با تقنقچه که اتفاقاً از جان امیر بخطا رفت لودین گرفتار شد و داوی را بجرائم شریک و دست داشتن در آن دسیسه نیز محکوم و زندانی کردند و برای هفت ماه در زندان بسر برد.

لودین و داوی هردو هم رزم بودند هم زنجیر نیز گردیدند و لحظات بکام مرگ نزدیک شدن را یکجا میشمردند. درباریان از امیر فرصت خواستند تا بعداز ختم زمستان که امیر حبیب الله خان از جلال آبا پاییخت زمستانی اش دو باره بکابل برگرداد اعدام هردو آزادی خواه را معطل قرار دهند. امیر حبیب الله خان بنا برآن درخواست درباریانش از اعدام شان موقتاً صرف نظر نمود اما نمیدانست که ظالم خود در پرتگاه مرگ نزدیک میباشد و کاخ استبداد بالآخره لرzan گردیده است لذا کشته شدن امیر حبیب الله خان در کله گوش جلال آباد لودین و داوی پرشان را زدم تیغ جlad نجات داد. باردهم در دوره اغتشاش حبیب الله کلکانی داوی روانه زندان گردید اما دوره اقتدار او چون باد تند گذرا بود و کلکانی خود بدست نادر خان با یاران دربارش اعدام دسته جمعی شد و داوی از مرگ نجات پیدا کرد.

مگر با رسوم در سال 1311 هش- نادر خان طاقت دیدن چهره حق بجانب آن مبارز وطن پرست و آزادی خواه را نداشت اورا به زندان افگند این بار زندان بستر دائمی او گردید و مدت سیزده سال در زندان حیات گزارانید. زمانیکه نادر خان توسط عبدالخالق به قتل رسید و محمد ظاهر شاه به سلطنت جلوس کرد داوی پریشان را از بند رها نکرد.

باری دریکی از یاد داشتهای علامه عبدالحق حبیبی خوانده بودم که از قول «سید احمد خان» مشاور صدارت آن وقت نوشته بود.

«روزی سید احمد خان مشاور صدارت از سردار محمد هاشم خان صدراعظم پرسید اگر یک فرقه منظم اردو با تمام وسائل جنگی توب و تانک بدست داوی که یک شخص آرام و بی آزار است داده شود شاید از رهبری واستعمال و سایل عاجز بماند چرا او را در زندان افکنده اید؟ هاشم خان جlad در جواب گفته بود که این قیافه آرام و صالح یک حرفش از صد گلوله توب بیشتر موثر است کسی اورا به این عاجزی نمی شناسد.»

واقعاً حرف یک انسان مبارز که هدف و مبارزه او به منفعت مردم باشد بیشتر از فیر توب و تانک و مردمی سینه ظالم را میدارد. پس از ترور امیر حبیب الله خان «پدر امان الله پادشاه» دوره اختناق سیاسی هم پایان پذیرفت و مشروطه خواهان در همه جاه از بند آزاد شدند استقلال سیاسی یک امر

مهم و آرمان تمام ملت افغانستان بود از طرف شاه امان الله خان غازی اعلان و گام های بلندی در جهت اکشاف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وهنری افغانستان برداشته شد.

چون شاه امان الله خان شخصاً یکی از هوا خواهان سر سپرده « مدربنیته » و شاخص ترین چهره نو پرداز در جمله زمامداران افغانستان بعداز امیر شیرعلی محسوب میشد در عهد او بخشی از خواسته های تجدید خواهان جامه ء عمل پوشید. هرگاه با کنجکاوی اوراق تاریخ مشروطه خواهان را ورق بزنیم سیمای درخشان آزادی خواهان را که با داستان مبارزات پیگیر شان که در صف اول مبارزه علیه تاریکی های فکری و استبدادی ایستادگی کردند در می یابیم. از جمله مرحوم عبدالهادی داوی چون جرقه های تابناک در آینه غبار الود روزگار استبدادی عبدالرحمن خانی حبیب الله خانی کلکانی نادر خانی و ظاهر خانی درخشیده است.

مرحوم دوای شخصیت دراری قد میانه و ضعیف البینیه و چهره آرام بود اما نبوغ ذهنی داستان مبارزات و مقاومت او را قلم بیان کرده نمیتواند. « بنده » اوراز نزدیک دیده بودم در کوچه مندوی کابل زندگی میکرد در برخورد با دوستان خیلی حلیم و آهسته سخن میگفت و بیشتر به حرفهای دوستان توجه مینمود.

این شاعر روشنگر ادیب مبارز مشروطه خواه روز نامه نگارو دیپلومات که در اشعارش پریشان تخلص مینمود تا آخرین روزهای عمرش دست از شمشیر مبارزه « قلم » بر نداشت. سینه اش از بدیها تهی و از نور علم عدالت جوش میزد و واقعیت‌نامه رفتگان بزرگمردان عدالت پسند را منگریست و می‌ستود. زمانیکه محمود طرزی در سراسر اخبار آهنگ مشروطیت را آغاز نمود گروهی از آزادی خواهان در لیسه حبیبه که نخستین مهد نهضت طلبی بود دور هم جمع شدند و فریاد ملت ستم کشیده را از قلم شان در اخبار نگاشتند و بدست مردم قراردادند عبدالهادی داوی یکی از همان جمله مبارزین دست اول بود که در سراج الا خبار و در جریده امان افغان اشعار حماسی و مطالب سیاسی خود را می‌نگاشت.

اما در زمانیکه شاه امان الله خان برای رفع حجاب تصمیم اتخاذ مینمود سناتور عبدالهادی داوی یکی از اولین کسی بود که تصمیم شاه را قبل از وقت خواند زیرا او میدانست که انگلیس ها و شرکای داخلی شان دست از انتقام گیری بر نمی دارند و بنابر همین حرکت خلاف عنعن و سنت بر علیه شاه جوان ملت را تحريك خواهند کرد. او دلایل موجه برای شاه اظهار داشت که خلاف نهضت و آزادی نمیباشد اما نباید از عجله کار گرفت چون دلیل داوی مورد قبول شاه امان الله واقع نشد بناءً از مجلس استعفا نمود.

طلوع نور نهضت خیلی زود گذر بود و دلایل راکه عبدالهادی داوی پیش بنی کرده بود با رفع حجاب ملکه از طرف انگلیسها و همسستان داخلی شان به شدت دامن زده شد و از فتوهای ساختنگی از سفر اروپا اعیان‌حضرت و ملکه در لباس اروپایی به صدها قطعه تکثیر و در تمام قراء و قصبات کشور پخش گردید و بدست ملاها افتاد در فرجام نتیجه آن شد که یک مردعاملی را بر سرنوشت مردم بجای یک شاه روشنگر نهضت طلب آزادی خواه و عدالت پسند حاکم نمودند. مرحوم عبدالهادی داوی در کار اداری نیز خیلی موفق و با تمکین بوده و چوکی های زیادی را قرارذیل ایفا کرده است -

نخستین وظیفه او در سال 1290 هش - در اداره سراج الخبراء .  
 دوم - بعدا از رهایی از زندان بحیث اولین سر محرر جریده جدید التاسیس امان افغان.  
 سوم - عضو هیئت سیاسی تحت ریاست مرحوم طرزی در سال 1299 هش  
 چهارم - سفیر افغانستان در بخارا بتاریخ بیست و یکم ماه دلو سال 1299 هش.  
 پنجم - عضو هیات مذاکرات افغان با نماینده هند بریتانی از نیمه جدی سال 1299-1300 ه-  
 ششم - مدیر شعبه هند و اروپا در وزارت امور خارجه افغانستان در سال 1302 هش  
 هفتم - رئیس هیئت فوق العاده افغانی در بخارا سال 1302 هش  
 هشتم - وزیر مختار اولین سفارت افغانستان و افتتاح سفارت در انگلستان «لندن» سال 1302 هش  
 نهم - وزیر تجارت افغانستان از سال 1305-1307 هش.  
 دهم - وزیر مختار افغانستان در آلمان از سال 1308 - 1311 هش - واستعفا از وظیفه سفارت آلمان و برگشت به وطن.  
 یازدهم - عضو افتخاری انجمن ادبی کابل سال 1311 هش و بعد استعفا از انجمن .  
 دوازدهم - سرمنشی دربار شاهی بعد از رهایی زندان سیزده ساله در سال 1327 هش  
 سیزدهم - وکیل ولسوالی ده سبز کابل در دوره هفتم شورای در سال 1328-1332 هش .  
 چهاردهم - سفیر افغانستان در کشور مصر سال 1332-1334 هش.  
 پانزدهم - سفیر افغانستان در کشور هندو نیزیا از 1334-1338 هش.  
 شانزدهم - رئیس مشرانو جرگه سال 1338 هش. مرحوم سناتور داوی پریشان بر علاوه وظایف فوق الذکر نظارت از مساکین و موسسه خیریه جمع آوری پول به بانک ملی را نیز انجام داده است.

### تالیفات

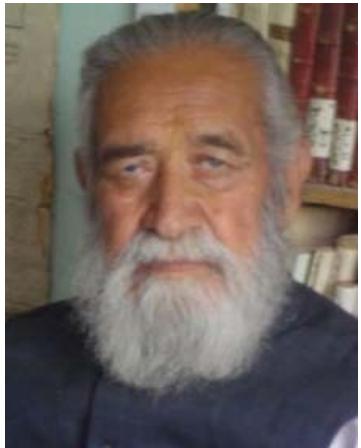
اول - زما رسول پاک : ترجمه و تالیف عبدالجید قریشی «پیغمبر اسلام» از زبان اردو بزبان پشتو.  
 دوم -- تجارت با اتحاد جماهیر شوروی : رساله ای به زبان دری در رابطه با تجارت افغان  
 شوروی سوم - کتابیست در نظم به زبان پشتو.  
 چهارم - لالی ریخته : ترجمه منظوم اشعار زبان اردو «اقبال لاہوری» به زبان فارسی دری .  
 پنجم - نغمات : مجموعه اشعار داوی پریشان.

ششم - رجال وطن: شرح حال و آثار برخی از مشاهیر افغانستان.-

مرحوم عبدالهادی داوی «پریشان» که سالیان زیاد را در پریشانی زندان های طولانی و جزا های سنگین را سپری کرد مگر دست از قلم برنداشت بدبختانه در ایام پیری و کهولت از اثر شکجه های زندان نادر خانی و ظاهر خانی بینایی و شنوایی او به تحلیل رفت و خموشانه در منزلش در سال 1361 (هش) - به عمر هشتاد و هشت سالگی جان به جان آفرین سپرد. روانش شاد باد.  
 درباره مرحوم هادی داوی پریشان مطالب فوق را از معلومات که شخصاً درباره زندگی او در افغانستان جمع آوری کرده بودم از نوشته های محترم بشیر سخاورد از کتاب سیمای معاصر

اثر محترم عزیز آسوده و فتو اورا از یکتن از اعضای خانواده مرحوم داوی بدست آورده و در این کتاب گنجانیده شده است.

## اکادمیسین عبدالشکور رشاد



در افغانستان عزیز در هر زبان و هر نژاد خردمندان بسیار سربلند کردند و برای رهنمای نسل بعدی و پیوند دوستی ها و آماده ساختن فضای زیست مسالمت آمیز در زیر یک بیرق واحد از طریق دانش و فرهنگ شعر و ادب از خویش آثار علمی و ادبی بجاگذاشتند. هرگاه تاریخ علماء و ادبای وطن خویش را بازنگری نمایم در هر نژاد و زبان و در هرگوشه وکنار آن مادرانی را می‌یابیم که خردمندان را در آغوش شان تربیت و بزرگ کرده اند. سرزمین ما از نگاه غنای فرهنگی به گلستانی شباهت دارد که نژادهای مختلف و زبانهای مختلف به رنگین آن افزوده است. علماء ادباء و شاعران بزرگ پشتون، فارسی اردو بلوچی نورستانی اوزبیکی و تورکی در این خطه

تربیت یافته اند و به رنگینی این گلستان سهم خویش را ادا نموده اند. خوشبختانه در این اثر که بنام چهره های جاویدان نام گذاری شده است با تلاش فراوان شعراء ادباء و فرهنگیان نژادها و زبانهای مختلف جمع آوری گردیده است که نمونه از همان گلستان رنگین را به نسل آینده کشور تقدیم میدارد.

در اینجا از دانشمندی حرف در میان میآید که در تاریخ نویسی و شعر و ادب بعداز علامه سلجوکی علامه عبدالحی جبیبی و سرمحقق دوکتور محمود حبیبی فیض محمد کاتب هزاره در تاریخ نویسی از خود آثار بزرگ بجا مانده است. این دانشمند اکادمیسین عبدالشکور «رشاد» میباشد. پوهاند عبدالشکور رشاد محقق نویسنده و تاریخ‌شناس زبان‌شناس جامعه‌شناس سیاست دان بزرگ در قرن بیست و اوایل قرن بیست و یکم افغانستان بود.

درباره این شخصیت فرهنگی کمتر مردم ما آشنایی دارند درحالیکه او مجموعه از دانش و علوم زبانهای مختلف و نژادهای مختلف کشور خود را در حافظه داشت. پوهاند رشاد یکی از دانشمندان بوسستان سبز ولایت قندهار میباشد که در سال 1300 هش. 1921 میلادی در شهر کندهار در یک خانواده علم دوست بدنیا آمده است. پدرش عبدالغفور خان که خود شخصیت علمی و فرهنگی بوده و در زبانهای فارسی اردو عربی و پشتون که زبان مادریش بود خیلی علاقه داشت و همه این زبان‌هارا میدانست و روان صحبت میکرد. استاد رشا قدیمهای پدر عالم خود را تعقیب کرد و در مجالس علمی که پدر صحبت مینمود استاد از همان کودکی با هوش و گوش از مجالس علمی بزرگمردان آن دوران سود میجست و تحت رهنمایی پدر و دیگر بزرگان واستادان از کتب علمی که در کتابخانه

شخصی پدر موجود بود استفاده میکرد. از همان زمان به خواندن کتب عربی فارسی اردو و پشتو مطالعه را آغاز کرده است. پوهاند رشاد تحت رهنمایی پدرسخ بخواندن بوستان گلستان حافظ و آثار و اشعار پشتونکه در لاہور بچاپ میرسید مطالعه میکرد. او دارای حافظه خیلی قوی و بنوغ شگفت انگیز بود در فراگیری علوم اسعداد خارق العاده داشت.

استاد رشاد آثار فراوان علمی تالیف و اشعار ناب و حماسی را سروده است البته این سروده و آثار به زبان مادری ش نبوده بله به زبانهای فارسی پشتون شدیداً علاقه و احترام داشت و آثار بیشتر او به همین دو زبان و زبان عربی میباشد. وی به زبانهای انگلیسی روس و اردو نیز تسلط داشت.

استاد رشاد در عرصه علوم اجتماعی مانند: تاریخ ادبیات علوم سیاسی فقه اسلامی عروض بدیع و بیان و در زبانهای فارسی پشتون و عربی استاد بود و آثار در همین زبان‌ها تالیف نموده که صدها شاگرد در مکاتب و دانشگاه‌ها از آثار علمی و پژوهشی او فیض برده است.

استاد رشاد در کرکتر شخصی انسان خیلی قناعت پیشه شکسته نفس و بی‌توقع بود هیچگاه انتظار پاداش و انعام از درباریان نداشت و برای بدست آورد منعیت شخصی و با نام و نشان برای مقامات سرخ نمیکرد. او یک شخصیت علمی و با درک بود در مجالس سیاسی رسمی اشتراک نمی‌ورزید و سیاست‌های اسبتدادی را مردود میشمرد و سیاست‌های مطلقه وجابرانه را خط جایی بین اقوام افغانستان میدانست. روی همین عقیده تنها در مجالس علمی و سمینار حضور میداشت. زمانیکه در چنین اجلاس‌صحت میکرد همه حاضرین سراپا گوش میبودند صحت های استاد انقدر سلیس و روان میبود و شمرده سخن میگفت که جای هیچ‌گونه سوال برای استماع کننده باقی نمی‌ماند.

استاد رشاد در مسائل سیاسی نیز اندوخته‌های خوبی از زمان نوجوانی با خود داشت وی شخصیت دموکرات آزادی پسند و صاحب اندیشه روشن و از جمله اعضا ویش زلیان بود. در دوران صدارت شاه محمود که سلطنت محمد ظاهرشاه دموکراسی را به نمایش گذاشت و شاد روان عبدالروف بینوا کتاب مبارزات ویش زلیان را در سال 1336 هش- به طبع رسانید استاد رشاد رسما بفعالیت سیاسی پرداخت. اعضا ویش زلیان از قشر روشنفکر دموکرات زمیندار و سرمایه دار و از تمام اقتشار مختلف کشور تشکیل گردیده بود. خواسته‌های این جوانان تنویر اذهانه عامه تعمیم معارف سرتاسری در کشور مبارزه با فساد اجتماعی اداری و خرافات و رشوه خواری اختلاس بیروکراسی تامین عدالت اجتماعی تامین حقوق مساوی اقوام مختلف جامعه استقرار نظام مشروطه تحکیم وحدت ملی بازشدن دروازه‌های مکاتیب بروی تمام اطفال کشور بدون در نظر داشت ریشه نژادی و زبانی این‌ها همه اساست مبارزه ویش زلیان را تشکیل میداد.

باری اکادمیسین رشاد در یکی از مصاحبه‌هایش چنین گفت: حزب ویش زلیان بعداز مشروطه خواهان دوم درکشور تاسیس شد و جرید «انگار» ارگان نشرانتی حزب بود که تمام خواسته‌های ملی و متوجه در آن نشر میشد و از زبان محرکین حزب ویش زلیان سخن میگفت. این جریده ملی بعداز دوره طلایی اعلیحضرت امام الله خان بوجود آمد وندای خلق را به رهبری شادروان غبار

و محمودی در جریده بلند میکردند و این دو شخصیت مبارز «غبار و محمود» با ایجاد این جریده بفعالیت سیاسی آغاز کردند. و فیض محمد انگار را از جمله نخستین اعضای ویش زلیان میشمارد، فیض محمد انگار در کابل دستگیر و در زندان افگانده و هم مدت چهار سال زندان زُجر و شکنجه را در زندان کندهار دید، اما عضویت علامه عبدالحی حبیبی را در حزب ویش زلیان رد نموده است. استاد رشاد در مورد عضویت خودش در حزب ویش زلیان میگوید بعداز نشر کتاب استاد عبدالروف بینوا عضویت و فعالیت خویش را در حزب آغاز نموده است که در آن زمان در سن بیست و شش سالگی قرار داشت و اکنون که آن حمعت از میان رفته هنوز هم بدان وفادار مانده است.

اکادمیسین رشاد هنگامه اینکه سردار محمد داودخان در پشت این حزب قرار داشته است رد میدارد و میگوید هرگاه چنین واقعیت وجود میداشت فعالین حزب در دوران شخص محمد داود خان از پنج تا دوازده سال به زندان نمیرفتند و زجر و شکنجه را متحمل نمیشدند<sup>۱</sup> مانند فیض محمد انگار<sup>۲</sup> عبدالهادی توخی<sup>۳</sup> قاضی بهرام خان<sup>۴</sup> محمد رسول پشتون<sup>۵</sup> حاجی محمد انور خان اچکزی<sup>۶</sup> حاجی غنی خان<sup>۷</sup> محمد علم بره کی<sup>۸</sup> و چند تن دیگر همه اینها در دوران محمد داود خان زندانی و شکنجه شدند. مصاحبه در مجله گوربی در شماره ششم انتشار یافته است..

استاد رشاد و هم قطارانش در دوره دموکراسی از جانب شخصیت دموکرات و مبارز « محمد هاشم میوندوال » رهبری میشنند و جریده مساوات ناشر اندیشه های دموکراسی<sup>۱</sup> عدالت پسندی و ترقی خواهی بود که از طرف میوندوال نشر میشد اما پس از اختلاف در سطح رهبری اعضای سالقه دار ویش نمان از میوندوال بدبند و بعداز آن بد هیچ حزب و یا گروه سیاسی فعالیت نکردند.

اکادمیسین رشاد تنها در بخش ادبیات و فرهنگ شخص فعال و مبتکر نبوده بلکه در بخش های سیاسی نیز وارد بودند و از سیاسی جاری مملکت و حوادث ملی و بین المللی نیز آگاهی داشتند و در یاره اوضاع و احوال سیاسی تحلیل علمی مبنمویند.

پوهاند رشاد در خیر خانه مینه زندگی داشت<sup>۱</sup> او در منزلش یک کتابخانه کوچک داشت و از آن در باران های موسمی در هراس بود و بیشتر از همه از کتابهایش در حوادث موسمی حمایت و حراست میکرد<sup>۲</sup> چون خود نویسنده و شخص عالم بود قیمت کتاب و کار نویسنده را قدر مینمود و کتابهای شرایطی دوست داشت. از استاد رشاد کتب زیاد باقی مانده است و تا حدودیکه از آثار چاپی آن بزرگمرد بدستر علاقمندانش رسیده است از آن یاد آور میشویم

تالیفات و آثار چاپی

- ۱- لودی پشتانه در 425 صفحه در سال 1336 هش
  - ۲- دامیر خسرو دهلوی شاعری در سال 1353 هش
  - ۳- د احمد شاه بابا دیوان غورچان در سال 1359 هش
  - ۴- دابن سینا دمخارج الحروف په پشنتو ژبه در سال 1350 هش
  - ۵- دقسه خوانی خونری پیشه در سال 1361 هش
  - ۶- دیتی خزانی فرهنگ

- 7-- درباره ظفر نامه اکبری و ناظم ان بزبان فارسی درسال 1365 هش
- 8-- دشعرونو مجموعه
- 9-- دجاجی جمعه بارکزی ددیوان شرحی سریزه درسال 1361 هش
- 10- پشتانه شعرا به اردو کی در این اثر به تعداد 383 شاعر پشتون که به اردو شعر سروده اند معرفی شده است.
- 11 -- پشتانه شعرا په فارسی در این اثر دوصد شاعر پشتون که اشعار فارسی سروده اند معرفی شده است.
- 12 -- مستشرقین در این اثر دوصد تن محققین که درباره زبانهای فارسی و پشتون تحقیقات نموده اند معرفی شده است.
- 13 -- ادبی قاموس این اثر در شش جلد با سه هزار و پنجصد صفحه تحریر یافته است.
- 14 -- پشتانه مصنفین این اثر در سه جلد تحریر و پنجصد صفحه را در بر گرفته است.
- 15-- جغرافیایی یادداشتونه در دو جلد و هفتصد و پنجاه صفحه تحریر گردیده است.
- 16- دکندهار تاریخی یادداشتونه در دو جلد نوشته شده است.
- 17- د احمد شاه بابا عصر نومیالی در دو جلد نگارش یافته است.
- 18-- پشتانه مشاهیر در سه جلد
- 19-- نسبی شجری در چهار جلد
- 20-- سل متلونه اوژبو در چهار جلدبه زبانهای «پشتون فارسی اردو روسی تورکی و عربی»
- 21-- دخوشحال خان فرهنگ در هفت جلد
- 22-- دفرهنگونه په باب «شامل فارسی فارسی پشتون اردو تورکی هندی و عربی»
- 23- بدیع در هفت صد و هفتاد و یک صفحه
- 24- بیان در هفت صد و هفتاد صفحه
- 25-- قانیه در سه صد صفحه
- 26- عروض در دو جلد حاوی یکهزار هفده صفحه .
- 27-- معانی در سه صد و هشتاد و سه صفحه .
- 28- نقد در مورد ادبیات پشتون فارسی و عربی در دوصد و بیست و سه صفحه
- 29-- در زره وینی لاله رونی اوشکی «مجموعه شعر» است .
- 30-- ملحد شاهی یا کمونست شاهی شعری تولگه درسال 1978 میلادی تا سال 1992 میلادی
- 31-- درباره ماهیت حکومات و معرفی اجدای آن .
- 32-- تنظیم شاهی بگونه شعر که ماهیت حکومت از 1992 الی 1996 میلادی .
- 33- طالب شاهی بگونه شعر که بعد از حکومت طالبان نوشته شده است.
- 34 - کتاب فرائت پشتون برای صنوف یازدهم مکاتب در سال 1961 میلادی
- 35- در خیرالبیان لغاتونه در 122 ص - در سال 1974 میلادی

- 36 -- دخیرالبيان په سریزه کی دمقالات به زبان فارسی در سال 1974 میلادی  
 37 -- گیتاجی «د رابندرانات تاگور اثر» ترجمه پشتو در 104 ص - در سال 1975 میلادی  
 38 - تاج «د رابندرانات تاگور اثر» ترجمه به زبان پشتو در سال 1975 میلادی  
 39 - دحمکنو میا عمر در یال 1981 م  
 40 - دافغانستان بدی ورخی <sup>\*</sup> بگونه شعر در سال 1994 میلادی  
 41 - کوروش خون اشام «نظم فارسی» در سال 2000 میلادی  
 42 -- فواید فقیر الله «لغت نامه او تعليقات» در سال 1980 میلادی  
 تا جایکه آثار استاد رشاد بدسترس قراردارد پنجاه ونه اثر میباشد اما بعضی از نویسندها پشتو  
 تعداد آثار چاپ ناشده استاد را به هشتاد اثر قلمداد میکنند که تا حال بدست علاقمندان کتاب  
 نرسیده است

پوهاند اکادمیسین عبدالشکور رشاد در سال 1383 هش- در اثر بیماریکه داشت <sup>\*</sup> چشم از جهان پوشید  
 مرگ یک دانشمند چون استاد رشاد تمام افغانان چه در داخل و چه در خارج کشور را غمگین ساخت  
 جایش در حلقه دانشمندان خالیست اما خوشبختانه فرزندان گران مایه و با دانش او بنام های خالد  
 رشاد <sup>\*</sup> شیرشاه رشاد <sup>\*</sup> احمد شاه رشا <sup>\*</sup> کوکوخوری رشاد و مرغلری رشاد همه شان چراغ پدر بزرگوار  
 شان را روشن نگهداشته اند.

### روحش شاد باد

نوت: آنچه درباره پوهاند رشاد مطالعه نمودید از آثار که بدسترس داشتم و از نوشتة جناب محترم سخن ارزگانی <sup>\*</sup>  
 جناب طارق رشا و سایت ویکیپیدیا <sup>\*</sup> سایت وربیت پشتون <sup>\*</sup> سایت آریایی و فیسبوک استاد رشاد سایر و بلاکهای که  
 نویسندها فارسی و پشتو درباره شخصیت اکادمیسین رشاد نگاشته اند برداشت گردیده است.

## عبدالغفور «روان» فرهادی

دکتور عبدالغفور روان فرهادی فرزند مولوی عبدالباقي خان بتاریخ  
 اول سنبه سال 1308 هش - مطابق بیست سوم اگوست 1920  
 م- در کابل تولد یافته است . پدر محترم فرهادی (عبدالباقي)  
 خان )- که در جوانی شاگرد دارالعلومین سراجیه بود معلم زبان  
 فارسی در لیسه امانیه سابق که بعداً به لیسه استقلال مسماء  
 گردید <sup>\*</sup> بودند و در سال 1318 هش- اولین معاون لیسه دختران که  
 بنام لیسه ملالی یاد میشود خدمت نموده اند.  
 در سال 1314 هش- پدرش <sup>\*</sup> عبدالغفور را در لیسه استقلال شامل  
 کرد در ان لیسه زبان فرانسوی را موخخت و ترجمه های او بعد از  
 1321 هش- در روز نامه ء انسیس که مدیر آن مرحوم عثمان صدقی بود <sup>\*</sup> چاپ میشد.



محترم فرهادی بعداز ختم بکلوریا از لیسه استقلال<sup>۱</sup> برای یکسال در فاکولته حقوق وعلوم سیاسی تحصیل کرد و بعداز شش ماه دوره ستاز در وزارت امور خارجه برای تحصیلات عالی از بودجه وزارت خارجه در سال ۱۹۴۹ م- به فرانسه فرستاده شد.

دکتور فرهادی بعد از ختم انستیتوت علوم سیاسی پاریس ۱۹۵۲ م- برای دوسال در انستیتوت عالی روابط بین المللی را تحصیل کرد و ضمناً تحصیلات خود را در (سوربن) در زمینه تاریخ تمدن و زبان شناسی ایران و هند پیش برد.

دکتر فرهادی رساله دکتورای خود را در باره تحلیل علمی دستور زبان گفتاری کابل اقامه کرد. و همچنان در سال ۱۹۵۵ م- اتسیتوت مطالعات بین المللی را در دانشگاه «یونورستی» پاریس به پایان رسانید در زمان تحصیل در پاریس یکی از دوستان نزدیک او بنام محمد علی رونق بود که در همان سالیان در پاریس تحصیل میکرد.

جناب روان فرهادی در همین سال ۱۹۵۵ مطابق ۱۳۳۴ هش- دوباره بوطن برگشت و در وزارت امور خارجه در مدیریت ملل متحد مقرر و در عین زمان در دانشگاه کابل در فاکولته حقوق و علوم سیاسی بتدريس جوانان وطن پرداخت.

در سال ۱۹۵۸ م- سکرتراول سفارت افغانستان در کراچی پاکستان مقرر گردید<sup>۲</sup> در آن زمان مرحوم داکتر عبدالظاهر بعد ها صدراعظم سفير افغانستان در پاکستان بود.

در سال ۱۹۶۰ م- دوباره بکابل عودت کرد و کفیل مدیریت ملل متحد مقرر شد و همان وقت روان فرهادی با رنا یونس ازدواج کرد. در ۱۹۶۲ م- مستشار سفارت افغانستان در واشنگتن- امریکا مقرر گردید<sup>۳</sup> در آن زمان مرحوم محمد هاشم میومند وال و بعداً مرحوم داکتر عبدالجید خان سفر افغانستان در امریکا بودند.

در سال ۱۹۶۴ م- جناب فرهادی بکابل عودت کرد و بصفت مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه<sup>۴</sup> در زمانیکه مرحوم داکتر محمد یوسف صدراعظم افغانستان بودند<sup>۵</sup> تقرر حاصل کرد و ضمناً وظایف امور خارجه را نیز اجرا مینمودند<sup>۶</sup> و وظایف خود را در زمان صدارت مرحوم محمد هاشم میوندوال نیز ادامه داد و ضمناً وظیفه منشی مجلس وزراً را انجام میداد.

در زمان صدارت مرحوم نوراحمد اعتمادی نیز بحیث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و منشی مجلس وزاراً وظیفه خود را ادامه داد و بعداً در مقام معین امور سیاسی وزارت خارجه افغانستان تعین و تقرر حاصل کرد.

در سال ۱۹۷۲ م- هنگام که مرحوم موسی شفیق متصدی وزارت امور خارجه بود<sup>۷</sup> محترم فرهادی بحیث سفير حکومت شاهی افغانستان در فرانسه مقرر و عازم پاریس گردید.

در سال ۱۹۷۳ م- ۱۳۵۲ هش - بعد از کودتای سفید سردار محمد داود خان تا چند ماه بوظیفه سفارت ادامه داد و بعد بکابل احضار شد<sup>۸</sup> و به علت آنکه در عهد شاهی مقام عمدہ داشت از وظیفه سبک دوش و خانه نشین گردید. اما همکاری خود را با وزارت اطلاعات وکلتور در زمان داکتر عبدالرحیم نوین در زمینه نشرات و ترتیب مجالس فرهنگی بین المللی تا روی داد<sup>۹</sup> خونین هفت ثور

1978 م 1357 هش - ادامه داد و به چاپ ترجمه منظوم گیتان جلی «سرود ونیايش» تاگور و ترجمه ممتاز سایرین خواجه عبدالله نصاری پرداخت. دکتور روان فرهادی در چهارمین دوره ممتاز 1357 هش 1978 م - در زمان نور محمد تره کی دستگیر و زندانی گردید بارها خبراعدام وی از طرف حکومت وقت خلقيها برای ايجاد ترس و وحشت فامييش و مردم تبلیغ ميگردید سرانجام با ورود قواي سرخ شوروی و نصب بيرك كارمل بعوض حفيط الله امين عفو عمومی از طرف حکومت اعلان و جناب داکتر فرهادی بعد از دو سال از زندان رها و بنام مشاور در وزارت امور خارجه مقرر گردید. اما در صفحه 136 کتاب کی کيس است اثر پوهاند عبدالرسول رهين در باره تقرر فرهادی در وقت بيرك كارمل چنین ميخوانيم: {در حقیقت این وظیفه تحمیلی و ظاهري بود و دکتور فرهادی وقت خود را در مجالس مشورتی کتابخانه نسخه های خطی با هیأت تعیین قمیت نسخه های خطی می گذشتند. زیرا اکثر اهل ادب افغانستان را ترک می گفتند و کتابهای خطی خودرا به دولت میفروختند.

دکتور فرهادی در سال 1981-1360 هش- عازم حج بيت الله شريف گردیده و بعداز ادائی حج از جده عازم پاریس گردید و بعداً فامييش نيز با وی پيوستند.

او طی اقامتش در پاریس در دانشگاه سوربون پاریس بحیث استاد تاریخ و ادبیات فارسی ایفاي وظیفه نمود و برای مدت چهار سال این وظیفه را ادامه داد و ضمناً در چينل چهارم تلویزیون دولتی فرانسه از جمله گویندگان برنامه «شناسايي با اسلام» بود.

در سال 1985 م- بنابر دعوت دانشگاه «برکلی» کليوفورنيا- امريكا تدریس تاریخ و ادب فارسی را زان موسسه تعليمی عهده دار گردید و با پروفيسور حامد انگار همکار بود.

در سال 1991 م- در اثر دعوت دانشگاه کوالالمپور برای يکسال بحیث استاد در انتیوت علمی تاریخ تمدن آداب و هنر اسلامی را در مليزيا تدریس نمود و پس از عودت به سان فرانسیسکو همکاری خود را در دانشگاه «برکلی» ادامه داد.

در سال 1993 م- استاد برهان الدين رباني از دکتور عبدالغفور روان فرهادی دعوت نمود تا وظیفه نمایندگی دولت اسلامی افغانستان را در ملل متحد در نیویارک اجرا نماید و در اپریل 1993 م - به جناب «بوطروس غالی» اعتمادنامه خود را تقديم نمود نقش او در بين سفراء ديگر کشورها خيلي فعال بود همه مساعي او برای مانع شدن طالبان که به تحریک پاکستان میخواستند از افغانستان نمایندگی کنند موفقانه بود روان فرهادی در این مقام تا سالیان نخستین ریاست جمهوري حامدکرزی ادامه یافت و الى تقرر محمد ظاهر طین در همین وظیفه اشتغال داشتند و بعداز آن به تقاعد سوق گردید.

استاد روان فرهادی آثار و تاليفات فراوان دارد که در بخش های مختلف فرهنگ تاریخ و تمدن اسلام و در باره زندگی و آثار بزرگان قدیم قلم زده است.

دکتور فرهادی دوبار ازدواج نمود متأسفانه هردو خانم هایش وفات نمودند. در سال 1960 بابانو رنا یونس ازدواج نمود و نتيجه این ازدواج دو پسر و یک دختر بنام های مریم حامد و طارق میباشد. در سال 1996 م - رنا یونس دراثر بیماری سرطان وفات یافت و در مارچ 1998 م-

با خانم عالیه هاشمی معلمه زبان فرانسوی در موسسه نسوان وکارمند مرکز کلتوری فرانسه در کابل و مولف «رسم و رواج های روستای شمالی» بودند ازدواج نمود با تاسف که خانم دومش نیز در سال 2009 م- برحمت حق پیوست.

دکتر عبدالغفور روان فرهادی اکنون در کلیفورنیا- امریکا با خانواده دختر خود «مریم جان زندگی مینماید و مصروف تالیفات و تحقیقات میباشد» امید چکیده های گران بهای از قلم پر بارشان بدسترس هموطنان ما برسد.

## آثار و تالیفات

اول - در سال 1347 هش- جنبش قانون گذاری در آغاز استقلال افغانستان طبع موسسه بهیقی - کابل

دوم - در سال 1947 م - قوس زندگی حسین ابن منصور حاج<sup>۱</sup> اثر «لویی ماسینیون» ترجمه از روان فرهادی طبع - تهران

سوم - در سال 1350 هش- سرگذشت پیر هرات اثر «سرژ دو بورکوی» ترجمه از دوکتور فرهادی طبع بیهقی - کابل

چهارم - در سال 1351 هش - مارسلی پانیول (تپیاز) Marcel Pagnol ترجمه دوکتور فرهادی (نمایشنامه). این اثر چند بار در تیاتر لسیه استقلال و در کابل نزدیک باهنر نمایی هنرمندان و دایرکتران مختلف روی صحنه رفت و برای مدت طولانی در معرض نمایش قرار گرفت هنرمندانیکه افتخار نقش آفرینی را در این نمایشنامه داشتند در زندگینامه شان یاد آوری نموده اند که در کتاب «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر<sup>۲</sup> تالیف ماریا دارو» در بخش معرفی هنرمندان تیاتر مطالعه مینمایند.

پنجم - در سال 1354 هش- سوء تفاهم اثر «البر کامو» Albert Camu ترجمه دکتور روان فرهادی- طبع مرکز کلتوری فرانسه در کابل.

این نمایشنامه نیز یکی از بهترین های تیاتر بود چند بار در تیاتر لیسه استقلال به دایرکتری محترم احمد شاه علم بنمایش گذاشته شد هنرمندانیکه در آن نمایش حصه داشتند با افتخار از آن یادآوری کرده اند و مینمایند. نمایشنامه سوء تفاهم برای ماه ها در ستیج برای نمایش قرار میگرفت.

ششم - در سال 1354 هش- سرود نیایش<sup>۳</sup> (گیت آنجلی) اثر از (رابندراناتا گور) ترجمه به نظم از جناب فرهادی طبع فاکولته ادبیات دانشگاه کابل.

هفتم - در سال 1355 هش- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار طبع بیهقی - کابل<sup>۴</sup> این مقالات برای بار دوم در سال 2011 م - از طرف وزارت خاجه اقبال چاپ یافت.

هشتم - در سال 1356 هش - تاریخ تلفظ و صرف پشتون فاکولته ادبیات - دانشگاه کابل - در دو جلد ترجمه از آثار زبان شناسی .

نهم - در سال 1360 هش - دستور زبان تاجیکی ماوراء النهر

اکادمی علوم افغانستان- کابل در 126 صفحه با ضمایم فقرات لجهه های مختلف فارسی گفتاری در افغانستان.

دهم - درسال 1369 هش- یادی شاهنامه فردوسی در پژوهش تلفظ واژه های فارسی این رساله که شامل یادنامه مرحوم رضا مایل هروی گردید و در ایران در دانشگاه تهران بچاپ رسید.

یازدهم- درسال 1377 هش- خواجه عبدالله انصاری هروی در 170 صفحه - چاپ تهران.

دوازدهم - در سال 1971 م - منازل السایرین خواجه عبدالله انصاری هروی با ضمایم «صد میدان پیر هرات» ترجمه از اثر سرژد بورکی عربی به دری توسط داکتر فرهادی چاپ بیهقی - کابل 545 ص.

سیزدهم - درسال 1380 هش - ابن سینا و عرفان به کمک و همکاری عبدالبه سمندر غوریانی چاپ اکادمی علوم افغانستان- کابل در 31 ص

چهاردهم - پانزام رساله مختلف در معنی عشق نزد حکیم سنایی غزنوی عطار نیشاپوری مولانا جلال الدین بلخی رومی نورالدین عبدالرحمن جامی هروی و اقبال لاهوری که هر کدام بصورت جداگانه چاپ گردیده و داکتر روان فرهادی آرزو مند که در یک مجموعه با غزلیات احوال عاشقان در شعر عارفان به طبع برساند.

دوقتور عبدالغفور روان فرهادی یکی از چهره های درخشان در عرصه سیاست هنر و فرهنگ کشور بوده و بزبانهای دری پشتون انگلیسی فرانسوی عربی کاملاً سلط دارد و تا حدودی زبانهای ایتالی و آلمانی را نیز میداند. وی بر علاوه آثار یکه بزبان دری و پشتونو شته اند اکثريت آثارش ترجمه از زبان فرانسوی و عربی میباشد. این قلم پرداز محترم در نشرات داخلی و خارج کشور مقالات فراوان در مسائل سیاسی و فرهنگی هنری وابی نوشته اند. والزن اکره مقالات او به اسم خود بنام مستعار در هفته نامه امید در واشنگتن چاپ میرسد. برای این گرانمایه عزیز از خداوند مهربان عمر با صحت و پر ثمر میخواهایم.

## سید قاسم رشتیا

سید قاسم رشتیا فرزند سید حبیب خان در بیست و یکم مارچ 1913 م- مطابق اول حمل 1292 هش در شهر کابل در یک خانواده روشنفکر تولد گردید و پس از فراغت بکلوریا از لیسه استقلال در سال 1931 بحیث مامور شعبه مطبوعاتی وزارت امور خاجه افغانستان اشغال وظیفه کرد و در سال 1932 م- بحیث سرکاتب روابط بین المللی ریاست مستقل پست وتلگراف و تلفون مقرر شد در سال 1933 م-

بحیث مترجم انجمن ادبی کابل و در سال 1936 م- بحیث مدیر شعبه نشراتی پشتونه تقرر حاصل کرد و همچنان به حیث مترجم پشتونه تولنه بکارش ادامه داد. و



در سال 1938 م-بصفت معاون پشتونله مقررگردید درسال 1944 م- مدیریت عمومی نشرات در تشکیل ایجاد

گردید ورشتیا اولین مدیر عمومی نشرات آن مدیریت جدید التشكیل بوده است.

درسال 1949 م- بصفت کفیل مطبوعات وسپس رئیس مستقل مطبوعات بر عهده او گذاشته شد الی 1960 بدان اشتغال داشت. سید قاسم رشتیا در سالهای 1946-در موسسات خیریه مانند سره میاشت موسسه نسوان نیز فعالیت های وظیفوی داشته است همچنان درسال 1959 م بحیث مدرس در لیسه استقلال مضمون تاریخ را تدریس نموده است. و درسال 1957-1958 م - کورس های دیپلماسی وزارت خارجه را در فاکولته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل پیش برد است. وی دوبار بحیث عضو هیات افغانی در کنفرانس های کشور های غیر منسلک در باندونگ بلگراد و قاهره همراه بوده است و همچنان عضو هیات سفر های محمد ظاهر در مسافرت های رسمی به مصر و یوگوسلاوا 1960 م - ایالت متحده امریکا « 1963 » و اتحاد شوروی « 1965 » م حضور داشته است. مرحوم رشتیا بخاطر خدمات فرهنگی خویش مдал و نشان های ذیل را دریافت کرده است . نشان ستور معارف. دوم - مdal ادبی خوشحال خان ختنک را بدست آورده است..

کفتنی اینست که رشتیا از جوانی با محمد ظاهر شاه محشور شد و بعد بحیث یکی از متعمدترین و نزدیکترین مشاور شاه مبدل گردید در خدمت حکام زمان قرار گرفت و بحیث وزیر اطلاعات وکلتور وزیر مالیه و نیز نایب رئیس تدوین قانون اساسی افغانستان نقش برجسته داشته است.

طوریکه در فوق متذکر گردیدیم رشتیا یکی از متعمد ترین مشاور محمد ظاهر شاه بود و به سرعت در امور سیاسی پیشرفت کرد با آنکه دارای قلم رسا استعداد خوب در رشته نگارشی هنری داشت متاسفانه شرایط زمان همانگونه بوده است. نظر بمالحظه صفحه 250 جلد دوم افغانستان درمسیر تاریخ اثر شادروان میرغلام محمد غبار یگانه واقعیت نویس تاریخ مردم افغانستان چنین میخوانیم : خانواده حکمران توسط سید قاسم رشتیا بدستیه خطناکی زد سید قاسم رشتیا از خانواده میرهاشم خان وزیر مالیه و پسر سید حبیب خان مستوفی کابل از ایام جوانی سعی میکرد در خدمت خانواده حکمران پذیرفته شود او علاوه ای اثر نزدیکی خاص با میرزا محمد شاه خان و رئیس ضبط احوالات نظر خانواده حکمران را تا جایی بخود جلب کرد که نه تنها به رتبه های ریاست وزارت و سفارتخانه های متعدد را بسرعت پیمود بلکه عضو کابینه های متعدد نیز گردید.

اعتماد خانواده حکمران با آن شخص بدرجه بود که با انتصاب وی به مقام های ریاست مطبوعات و بعداً وزارت مطبوعات در دوره های بسیار حساس او عهده دار مراقبت سانسور و کنترول آثار روشنفکران حقیقی افغانستان نیز گردید. شبکه ضبط احوالات در طول دوره حکمران شاهرگ استبداد و مطليقت در افغانستان بود. رئیس ضبط احوالات که وظیفه اش مراقبت روشنفکران حقیقی و آزادیخواه و پرکردن زندانهاز این گروه بود. مستقیماً و صرف از شاه و صدراعظم دستور میگرفت.

اسرار را تنها به شاه و صدراعظم گزارش میداد یگانه شخص دیگری که به هدایت صدراعظم در این اسرار شرارت بارشريک بود منشی مجلس وزرا میبود که باید مورد اعتماد عميق خانواده حکمران

باشد . سید قاسم رشتیا هنگامیکه بحیث منشی مجلس وزرا خدمت میکرد وظیفه خطیر استخباراتی نیز برای خانواده حکمران انجام میداد علت دیگرکه خانواده حکمران سید قاسم رشتیارا برای ضربه وارد کردن به «حزب وطن» موظف ساخت این بود که وی برادر صدیق فرهنگ<sup>۱</sup> یکی از اعضای محبوس حزب وطن<sup>۲</sup> بوده و می توانست که از طریق این برادر رخنه کند. میرمحمد صدیق فرهنگ در تالین وقت در شرایط مخوف زندان سیاسی خانواده حکمران سخت ترسیده بود . تهدید<sup>۳</sup> تخویف پیوسته ازطرف شاعالمی والی کابل<sup>۴</sup> مقاومت روانی اش را در هم شکسته بود در چنین وقت حساس سید قاسم خان رشتیا مامور عالی رتبه خانواده حکمران<sup>۵</sup> چندین بار بامیر محمد صدیق فرهنگ در دفتر شاه عالمی والی کابل ملاقات کرده و با وعده و عید به اغوای وی پرداخت . میر محمد صدیق فرهنگ دربرابر این همه فشار و نیز نگ ها تاب نیاورد و بالاخره تسليم شد.

مرحوم غبار در صفحه 276 جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ مینگارد : پس از سقوط دولت خانواده حکمران و روی کار امدن رژیم دست نشانده شوروی در کابل بدون انک توجهی به مصالح ملی افغانستان سعی کرد که در رژیم جدید نیز مقامی بدست آورد لهذا خوش خدمتی برای این رژیم را آغاز کرد جنانچه دریک مجلس تلویزیونی که رژیم دست نشانده علیه خانواده حکمران سابق دایر کرد<sup>۶</sup> سید قاسم رشتیا بخاطر جلب نظر نورمحمد تره کی و حامیان شوروی وی بطرف خود ولی نعمتن سابق خودرا که طی نیم قرن بعنوانین (اعلیحضرت و الاحضرت) یاد شان میکرد و تاریخ افغانستان را برای خوشنودی شان تحریف میکرد و مورد تاخت و تاز شدید قرار داده و بنام « خانواده غدار آل یحیی» یاد میکرد و به همین شیوه چند مقاله در جراید نوشت.

سید قاسم رشتیا بعد از سقوط رژیم کمونست ها باز هم تغیر صفت داد و برای جلب نظر محمد ظاهر شاه تصویر یکجایی پادشاه سابق را با خود و برادر خود میر محمد صدیق فرهنگ در « خاطرات خود» چاپ کرد.

مرحوم رشتیا در 26 مارچ 1998 م- در کشور سویس چشم از جهان بست و در آنجاه بخاک سپرده شد.

#### آثار و تالیفات :

- 1- آثار گریکوکی گندهار - ترجمه از آثار روزوف هاکن - کابل سال 1316 هش
- 2- سه یار وفادار - ترجمه از آثار کوپرن<sup>۷</sup> کابل سال 1317 هش-
- 3- مولان روزبا عشق مخفی - ترجمه از اورکزی لابون. کابل
- 4- درامه بنام سلیم
- 5- افغانستان در قرن نوردهم کابل سال 1346 هش
- 6- سید جمال الدین افغانی و افغانستان کابل سال 1355 هش
- 7- نادرخان چگونه به سلطنت رسید.
- 8- خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا<sup>۸</sup> از سالهای 1311-1371 هش
- 10- تراژیدی افغانستان - بهای آزادی «بزیان انگلیسی»

11- میان دواهیریمن «بزبان انگلیسی» مرحوم رشتیا سرمقاله زیر عنوان دورنمای سیاست رانوشت و بنام مستعار در جراید نشر کرد. درباره رشتیا آنچه مطالعه نمودید از سایت افغان-جرمن آنلین و کتاب افغانستان درمسیر تاریخ نوشته شده است<sup>۱</sup> در این باره با خانم لیلا سراج رشتیا چند بار تماس گرفتم وی به وعده خویش وفا نکرد تابقلم خود در باره پدرش مینوشت و ماهم مستقید میشدم.

## محمد اسرائیل رویا

کتاب حاضر درباره استعداد های فنا ناپذیر و چهره و شخصیت های ماندگار وطن عزیز ما تحریر میگردد<sup>۲</sup> برای پیدا کردن این شخصیت ها که هر کدام در جمع سرمایه های ملی کشور محسوب میگردند و بخشی از تاریخ فرهنگ کشور ما را تشکیل داده اند<sup>۳</sup> تلاش بسیار نمودم تا در صورت امکان این شخصیت های ممتاز را در این کتاب برای نسل های بعدی وطن معرفی بدارم .

راستی من که هنرمند نیستم و نقاشی و صورتگری اصلاح در انکشتانم لس نمیگردد<sup>۴</sup> بدنبال صورتگران چیره دست و استاد چون «رویا» و امثال آن سرگردانم. در آغاز اینکار پر مسوولیت و دشوار احساسات و هیجان مرا بعضاً به عقب میکشاند زیرا این



بزرگان چون شاگردان بسیار تربیت کردند و تقدیم جامعه نموده اند<sup>۵</sup> باید در کتاب گنجانیده میشند. سرانجام به کمک دوستان نمرات تیلفونهای شان را بدست آوردم زمانیکه برای استاد رویا تیلفون کردم<sup>۶</sup> استاد رویا آن کوه بزرگ هنر در مقابل کوچک چون من با چنان شکیباتی سخن گفت که بنده انرجی بیشتر در پایان دادن این کار دشوار پیدا نمودم.

استاد رویا چند نمونه از کار های اخیرش را برایم ایمیل نمود و از ارسال سوابق و چگونکی انجام وظایف و فراز و نشیب هنری خویش بنده را در انتظار گذاشت و با ارسال چند نمونه کاریش قناعت نمود.

زمانیکه تحریر کتاب چهره های جاودان به اتمام رسید دست نیاز برای استاد بزرگوار داکتر شهرانی دراز نمودم و از وی تقاضای کمک کردم. استاد گرامی داکتر شهرانی از کتاب صورتگران معاصر افغانستان که خود تالیف کرده اند سطور ذیل را جهت تکمیل کتاب برایم ارسال نمودند که با اظهار سپاس از داکتر شهرانی میپردازم به معرفی استاد محمد اسرائیل رویا.

«شخصی نسیان نکته سنج خاطر احباب نیست - تافراموشی ها بخاطر است دریادیم ما» هنوز مولف کتاب حدود العالم من المشرق و المغرب را نمی سناسیم و نزدیکتر از همه مولف هموطن ما که تاریخ سیستان را رقم کرده نمی شناسیم و غیره. پس وجیبه<sup>۷</sup> هرکسیکه از عهده معرفی فرهنگ میتواند برآید آنست<sup>۸</sup> کسانی را که چون ستاره تابناک در راه علم<sup>۹</sup> دانش و هنر یک مملکت می تابند

باید بدیگران یعنی به هموطنان عزیز بشناسانند. یقیناً من تنها نظر به قدرت و توان خویش معرفی میدارم که شاید کار خیلی ناپسندیده باشد اما اقناع من در این است که یک امریه فوق العاده وجودان را تعییل مینمایم.

گرچه وقتاً فوقتاً در مجله وزین «درد دل افغان» درباره شخصیت های پر افتخار وطن و هنرمندان بزرگ و در باره ابتکار و طراحی ها<sup>۱</sup> خوشنویسی



بینظیر ایشان مقالاتی نوشته ام که یقین دارم قطعاً مبالغه نکرده ام. تا جایکه همه میدانم اخبار بمروز زمان از حافظه ها فرار مینماید باید این استعداد های خارق العاد در مجموعه یک کتاب جمع گردد و ماندگار شود که خوشبختانه کتاب صورتگران معاصر افغانستان را نوشتم. اکنون بانوی ارجمند کشور خانم ماریا جان دارو با ابتکار خوب و خیلی ظرفیانه کتابی را تحت نام چهره های جاودان که در مجموع نمونه های از

هنر و شخصیت های بزرگ مطبوعات کشور<sup>۲</sup> مانند نویسندها<sup>۳</sup> شعراء<sup>۴</sup> صورتگران<sup>۵</sup> آواز خوانان<sup>۶</sup> هنرمندان تیاتر و غیره هنر های زیبا را با شخصیت های برجسته آن بمعرفی گرفته است. خیلی خرسندم شدم و جالب آن است که خانم دارو خود در ساحه هنر صورتگری کار نکرده است اما تمام هنرمندان صورتگر را با تمام اوصاف هنری شان پویا بوده و کتاب بزرگ و با محتوا را تحریر کرده است.

ماریا جان دارو در باره استاد اسرائیل رویا شناخت کافی داشت اما نمیخواست بدون مأخذ و اسناد درباره این شخصیت بزرگ قلم بزند و از من طالب کمک گردید.

انچه بنده در کتاب صورتگران معاصر درباره استاد محمد اسرائیل رویا نوشته ام در اختیار خانم دارو گرامی قرار دادم که در ذیل مطالعه میفرمایید.

زمانيکه عمر محمد اسرائیل رویا به بیست نرسیده بود با شخصی بنام ماستر چندوک که هندی الاصل در اداره فرهنگی امریکا در کابل<sup>۷</sup> منحیث خطاط و دیزاینر اکارمیکرد<sup>۸</sup> و روزیکه با جناب ماستر چندوک دیدن کردم و یک هنرمند امریکایی نیز با من همراه بود<sup>۹</sup> آقای چندوک در باره محمد اسرائیل رویا چنین فرمود: «اگرچه اسرائیل جان از نگاه سن<sup>۱۰</sup> خورد است اما دماغ هنری و مهارت دست او مقام بس بلند دارد. بیاددارم که بنده نیز از استعداد و توانایی جناب رویا در مجله خراسان جناب رویا را بنام «نابغه کوچک» از نظر سن و سال گفته بودم.

در اداره فرهنگی امریکا در کابل باری زعمای امور خواستند تا یک لوحة بزرگ را در چیزی بگذارند. آقای محمد اسرائیل رویا طوری آن لوحة را ترتیب داد که همه حروف را از انگلیسی استفاده کرده بود و در مجموع این طور خوانده میشد (مرکز فرهنگی امریکا). هویدا میشودکه آقای رویا

اولا در نوشتن انواع خطوطی اسلامی بحد اعلی وارد و صاحب صلاحیت است و ثانیاً اینکه در خط هنری یعنی آن اسلوبیکه از قواعد و ضابطه خطاطی پیروی نمی نماید از مقدار ترین و ماهرترین شخصیت های افغانی بشمار میرود . استا رویا با یک عهد نقاشان تحت رهنمایی خانم بتسی هایسلر در مرکز فرهنگی امریکا در کابل شاگرد شدند و مشمولین کورس مذکور جناب حامد نوید<sup>۱</sup> نکارنده اینسطور «شهرانی» و دیگران بودند در ختم کورس یک نمایش هنری در آن مرکز فرهنگی از نمونه کار های تکمیل شده ما را ترتیب دادیم در این نمایشکاه لیاقت و استعداد استاد رویا در سبک استرکت هویدا گردید و چندی از تابلوی های «رویا» بفروش رسید. آقای رویا در حقیقت یک طراح ماهر میباشد دیزاین های پشتی کتابهای گالری ها<sup>۲</sup> تریئنات سالونها و سایر دیکوریشن هارا بقدر اعلی میتواند انجام دهد . با آنکه جناب رویا بدرجه اول بر رشته خطاطی و بدرجه دوم وسوم در رشته نقاشی و دیزاین مهارت و قدرت خاص دارد<sup>۳</sup> در این اوآخراز طریق جریده کاروان علاقمندان آگاه شدند که وی یک ادیب و سخن سنج نیز بوده و پارچه های ادبی را با اشعار فلسفی خود میسرآیی و مینویسند . آقای رویا در خانواده خویش نیز یک معلم و مربی خوب بوده و تا جائیکه مطلع گردیده ایم او برادران خود را نیز در هنر خطاطی ماهر ساخته و تربیه نموده است<sup>۴</sup> چنانچه شاهد این ادعای جناب میکائیل برادر کهتر جناب رویا در رشته دیزان و هم در هنر خطاطی قدرت خارق العاده دارد و برادر دیگر جناب رویا آقای محمد مکمل یکی از شاگردان نویسنده این سطور «شهرانی» در فاکولته هنرهای زیبا بود و خط زیبا مینوشت.

جناب استاد رویا یک شخصیت خوش طبیعت بوده و در حلقه دوستان ظرفات است چنانچه عبدالستار جفایی هنرمند مشهور تیاتر کشور از ظرافتهای وی نقل و قول نموده است . در این اواخر استاد رویا منحیث خبرنگار با احساس در چندین نشریه بروز مرزی فعالیت قلمی خویش را آغاز نموده است.

استاد محمد اسرائیل رویا در طول عمر از دست مزد هنری خویش زندگی شرافتمدانه را پشت سر گذاشته است و هموطنان ما

شاهد موسسه لوحة نویسی او در مقابل هوتل پسین زربوده اند و همچنان باری در شهر نوکابل یک گالری باشکوهی را اساس گذاشت که فرجام آن به تراژیدی کشید<sup>۵</sup> معنی اینکه دزدان حرفی تمام تابلو های قمیتی استاد رویارا در نیمه شب از گالری او دزدیدند واز جمله به تعداد بیست تابلو هنری با سویه استاد ارشاد سلجوقی را نیز ربودند که قلب حساس هنرمند وطن از آند ناقرار است . جناب استاد رویا در جوزای سال 1328 هش- در یک خانواده روشن و هنر پرور بدنیا آمد و از دوره طفولیت



در رشته های مختلف هنری استعدادش را تحت اموزن قرار داد و سرانجام یک استاد بلند پایه در خطاطی و یک شخصیت مقدار در مسلک طراحی و نقاشی و یک انسان مستعد در نویسنده و ادبیات بدرآمد همچنان باید یاد اور شوم که استعداد هنری استاد رویا ابعاد گسترده دارد یعنی بخش های مختلف هنر را پیموده است که در بخش موسیقی در کمپوز و نوازندگی نیز مهارت دارد.» درباره استاد رویا آنچه مطالعه فرمودید<sup>\*</sup> جناب داکتر شهرانی از کتاب صور تگران معاصر که خودش تالیف است<sup>\*</sup> برایم ارسال نمودند و نمونه آثار نقاشی را استاد رویا برایم ارسال کردند که از هر دو ایشان اظهار سپاس مینمایم.

## محمد شفیع رهگذر

محمد شفیع رهگذر در سال 1304 هش- مطابق 1025

م- در شهر مزار شریف دیده بدنیا گشود.

مرحوم دارای تحصیلات خصوص بود مگر از

بحر علم مولانا شناسی قطره ای نوشیده بود سینه اش سرشاراز ادبیات و اسرار اشعار سحر آمیز مولانا بزرگ بلخ بود. او در جوانی در روزنامه بیدار مربوط ولایت بلخ باستفاده از استعدادش فعالیت های فرهنگی را در روز نامه نگاری آغاز نمود. و از همان روزنامه محلی مز شهرت حاصل کرد و بعد بحیث عضو آژانس باخترا مزار شریف تقرر حاصل نمود با انجام وظایف محوله لیاقت و شایستگی خویش را درامور باخترا آژانس ثابت نمود و بعد از مدتی بحیث عضو درریاست باخترا آژانس در کابل مرکز نشراتی باخترا آژانس مقرر گردید سپس بصفت مدیر مجله زندون و بعد مدیر مجله آریانا مقرر گردید. برویت اسنادیکه نزد خانم زهره رهگذر وجود داشت و برایم گسیل داشته اند وظایف پدر بزرگوارش چنین بوده است:

در سال 1319 هش- مصحح جریده بیدار مزار شریف.

در سال 1321 هش- مامور آژانس باخترا شهر مزار شریف

در سال 1324- 1326 هش- خدمت زیر بیرق

در سال 1326 هش- بعداز ترجیح مامور طباعتی جریده بیدار مزار شریف.

در سال 328 هش- مسئول مجله آریانا.

در سال 1330 هش- معاون روزنامه اصلاح.

در سال 1332 هش- معاون روزنامه انبیس



در سال 1334 هش- مدیر عمومی سینما ها .  
 در سال 1340 هش - مدیر مجله ژوندون و سمت معاونیت روزنامه انيس .  
 در سال 1343 هش- مدیر مسئول روزنامه ملي انيس .  
 در سال 1350 هش- رئيس هنر و فرهنگ در وزارت اطلاعات وکلتور.  
 در سال 1352 هش- رئيس مطبعه دولتی و با تغيير رژيم شاهی به جمهوري از طرف سردار محمد داود خان به تقاعد سوق گردید.  
 در سال 1353 هش - در حالت تقاعد مسئول کتابخانه شخصی اش بنام « مولانا جلال الدین بلخی » بود.

مرحوم رهگذر در ساحه مطبوعات کشور با قلم توانایش خدمات بزرگ فرهنگی و روز نامه نگاری را نجام داد روی همین لیاقت و شایستگی زمانیکه معاون روزنامه انيس بودند در دوره کار خویش - مجله ای را بنام کودکان انيس ايجاد کرد که مورد توجه عامه قرار گرفت بعداز آن به عنوان رئيس کيته طبع و نشر موسسه بيهقي ايفاي خدمت کرد.

مرحوم رهگذر از استعداد خارق العاده داستان نويسي برخوردار بود و داستانهای جذاب بروفرق زندگی مردم از قلم توانایش تراویش میداد. اين مرد شایسته فرهنگ به زبانهای فارسی دری پشتُ از بیکی با بیان شیوهای گفتاری و نوشتاری تسلط داشت همچنان از زبانهای خارجی به زبان انگلیسی، ترکی، روسی و اردو آشنایی کامل داشت و آثار زیاد را ترجمه کرده است.

مشهور ترین آثار مرحوم رهگذر عبارت اند از:



1 - حاکم  
 2 - قصر فرشتگان  
 3 - زندگی  
 4 - گناهکار  
 5 - شصت روز در دیار آشنا  
 6 - تاریخ ماتریالیزم  
 7 - مرگ یک سود خور  
 8 - مولانا بعد از مولانا  
 9 - دو خواهر یقسیم « همگون باهم مشابه »  
 10 -- خاطرات یک نو عروس  
 11 -- خانم عالیجناب  
 12 -- دختری از جنوب  
 13 -- موشها گوش دارند که بعداً طی یک نمایشنامه به ستیز رفت و صد ها داستانها و رومان های دیگر میباشد.

- ترجم او عبارت اند از  
اول - قرآن چیست.  
دوم - اسلام چیست.

سوم - طبابت و فن در تاریخ تمدن اسلامی و ده های دیگر.

مرحوم محمد شفیع رهگذر در برابر خدمات خویش مفتخر به اخذ مدار صداقت ریشتن طلاً از طرف دکتور محمد یوسف صدراعظم آنوقت ریشن و مدار معارف و تقدیرنامه های ازطرف وزارت معارف اطلاعات وکلتور و غیره موسسات که انجام خدمت کرده بود نایل گردیده است.

درباره کتاب «حاکم» وی که تجدید چاپ نیز یافته بود از قلم محترم سید فقیر علوی چنین میخوانیم:

« نویسنده توana همکارم عزیزم جناب م- شفیع رهگذر- بار دیگر اثر زیبای زیر عنوان «حاکم» بمیان آورد و بار دیگر انگشت حساس خودرا بریکی از مهمترین دردهای اجتماعی ما گذاشته با شیوه جالبی درلای داستان جذابی پرده از یک گوشته معايب اجتماعی ما برداشته و بمعرفی یک دسته مردمی کوشیده که زیرعنوانین مختلف چون مکروبهای از نظر افتاده هستی ما را میمکند و درپایی میز محاکمه سعی میورزند با قیافه های حق جانب را برای ذمہ کند و بار مسئولیت را بدوش کسانی تحمل نمایند که کمتر در این الزام دست داشته اند چنانچه خواننده هر قدر این اثر را عمیق تر مطالعه کند بهمان پیمانه به حقایق تازه و دلچسپ تری روبرو میشود.

چون جوانان ما در عصر حاضر بیش از هر چیز به رهنمایی و اطلاع به حقیقت پهلو های واقعی زندگی اجتماعی احتیاج دارند. لذا مجله ژوندون که خود را خدمتگار مردم میشمارد بچاپ علیحده آن دست زد. امید مورد توجه خوانندگان ارجمند قرار بگیرد و مایه تشویق ما برای چاپ سایر کتب مفید و خواندنی گردد. « سید فقیر علوی »

در باره یکی از اثر های معروف مرحوم رهگذر بنام ( گنهکار ) از قلم خودش مطالعه میداریم. « در عقرب سال 1335 هش-نویسنده سعادت حاصل کرد که پس از نشر و طبع اولین اثر بنام « گنهکار » دومین اثر اجتماعی خود را بنام «حاکم» به همکاری جناب سید فقیر علوی مدیر مجله ژوندون در همان سال بمصرف خود جداگانه طبع نماید. استقبال گرم خوانندگان سبب شد که کتاب «حاکم» نیز مانند کتاب « گنهکار » دست بدست و خانه بخانه بگردد.

خریداران و خوانندگان کتاب حاکم را بیشتر دو طبقه مردم دربر میگرفت. یکی آناییکه حاکم بودند و دیگر آناییکه به نوعی از انواع از حاکم منحرف متادی و منتقر بودند. از آنجاییکه قانون اساسی جدید زمینه تطبیق پروگرام های مثبت عقاید و اصلاحات را برای حکومت ملی ما مساعد گردانیده و در انتخاب و تقرر حکام و والیها یعنی حلقه وصل اورده کان دولت با مردم نسبت به ادوار گذشته در راه رفع نیازمندی ها و شکایات مردم و رهبری جامعه بسوی اعتلای واقعی مملکت و ملت سنگین تر و حساس تر شده است مناسب میدانم با اندک تجدید نظر چاپ مجدد آنرا در دامان صفحه انیس یگانه روزنامه ملی و خدمتگزار مردم آغاز گردد و بعد هم تعداد ازان بصورت جداگانه با این امید دراین دوره نهضت افتخار یک خدمت فرهنگی و اجتماعی نویسنده را حاصل آید در اختیار خوانندگان صمیمی و با حرارت آن قرار گیرد. « محمد شفیع رهگذر ».

«محمد شفیع رهگذر».

باید مذکور شد که قانون آزادی مطبوعات در زمان صدارات دکتور محمد یوسف بعد از تائید شورای ملی از طرف محمد ظاهر شاه در میز دفترش زندانی گردید. مطالعه مطالب فوق از قلم مرحوم رهگذر و مرحوم علوی در دوره سلطنتی نشان دهنده قیودات مطبوعاتی میباشد. شخصیت های فرهنگی در تحت همه فشار و سنسنسور ها شمئعه از واقعیتهای تلح زندگی مردم و خیانت حاکمین جبار را در آثار شان انعکاس میدادند درک مینمایم. سعادت برحال کسانیکه مانند مرحوم رهگذر از طلوع کمترین تجلی نور دموکراسی نام نهاد توانستند کم یا بیش در افسای واقعیتها آثار خوبی بر وفق زمان از دم ساطور سانسور بیرون کشیده و بدسترس مردم قرار داده اند. مردم افغانستان به دانشمندان چون رهگذر و امثال آن در ادوار مختلف تاریخی که در خدمت ملت قرار داشتند نیازمند بوده تا با درنظر داشت کمترین امکان بزرگترین الهام و اگاهی برای مردم شریف خویش ارایه بدارند و ملت را در پرتو اندیشه و افکار مترقی رهنمود باشند.

خدمت گذاری درهر وظایف ایکه انجام گردد در ذهن ملت و صفحات تاریخ باقی میماند. روز سوم حمل تمام روزنامه ها و جراید کشور بخاطر وفات مرحوم رهگذر سوگدار گردید همه نویسندگان وزورنالیستان قلم برداشتند و نوشتند. همچنان در اولین سالگرد وفات مرحوم رهگذر در روزنامه ملی آنیس بتاریخ ششم حمل سال 1370 هش- تحت عنوان (ژورنالیست توانمندیکه درمیان ما نیست) چنین بازتاب گردید: «امروز از وفات استاد محمد شفیع رهگذر ژورنالیست ورزیده و شخصیت بزرگ فرهنگی نویسنده توانای کشور یکسال میگذرد. در چنین روز اوایل سال گذشته این شخصیت فرهنگی را نسبت مریضیکه عاید حالت بود و مدتی در شفاخانه وزیر اکبرخان بستر گردید با همه تلاش های دکتوران موظف دست اجل او را از ما ربود. با درد و دریغ که جایش درمیان فامیلش فرهنگان وطن و علاقمندان آثارش خالیست.

شادروان رهگذر از جمله دانشمندانی بود که خاطرات مملو از صمیمیت برادرانه وطن دوستانه به گوشه دل عزیزان و بخصوص ژورنالیستان و نویسندگان از اثر رهنمایی ها و اندیشه های خردمندان شان در زمان تصدیش در روزنامه ملی آنیس روزنامه اصلاح روزنام بیدار مجلات آریانا ژوندون ریاست مطابع دولتی ریاست هنر و فرهنگ موسسه بیهقی و اخیراً در اتحادیه ژورنالیستان جمهوری افغانستان باقی مانده است. او در زندگی فرهنگیش ثمرات ارزنده ای به بار آورد که همکاران پژوهندگان اندیشه و دماغ و تربیت یافته کان دست سخاوتمندانه او در نبودش او را به نیکویی یاد مینمایند. مجله ژوندون در سال 1340 هش- روزنامه ملی آنیس درسال 1344 هش- تحولات بنیادی ارتقای سطح کمی وکیفی از اثر تلاش و توجه او بمیان آمد و درسال 1350 هش- در ریاست هنر و فرهنگ وزارت اطلاعات وکلتور تحولات و انکشافات هنری را بوجود آورد.

مرحوم رهگذر شخصیت فعال فرهنگی در تمام اداراتیکه مسئولیت داشت به ابتکارات و نوآوری های دست زدند. بگونه مثال در زمانیکه مدیریت مسئول روزنامه ملی آنیس مدیریت مجله هفتگی ژوندون و هفته نامه دکمکیانو آنیس و مزید بران (آنیس جمعه) در حدود بیست تا سی صفحه با مطالب خواندنی و محتوای ارزشمند در چوکات موسسه نشراتی آنیس بطور منظم به نشر میرسید و در سطح ملی و بین المللی خوانندگانی داشت که نمایانگر سعی و خدمات او بوده است.

مسئولیت سنگین نشراتی در شرایط سختگیرانه سانسور مقامات و کار خسته کن یکنواخت روزنامه نگاری از حوصله پولادین و پشت کار وی بخوبی و پیروزمندانه بازنتاب میگردید.

مرحوم رهگذر با همه دشواریهای زمان چین در جبین نداشت و با لب خند صمیمی با درایت و کفايت از تشویق و حمایت همکارانش دریغ نورزید و همه موانع و مشکلات یومیه را با همکاران مسلکی و صاحب تجربه و تازه کاران مسلکی صمیمانه عبور میینمود و راه پیشرفت و ترقی را برای همکارانش مساعد میساخت. همان طوریکه موسس روزنامه انیس زنده یاد «غلام محی الدین انیس» این روزنامه با اهداف عالی بشر دوستی وحدت آزادی بیان رفع نیازمندی های مردم از ارگان نشراتی داشتند پیام صلح و وطن پرستی روشنگری اذهان عامه را بنیاد گذاشت مرحوم رهگذر با درنظر داشت همان اهداف روزنامه انیس را بر وفق زمان میچرخانید و رسالت تاریخی خویش را درقبال آرزوهای مرحوم انیس تا حد ممکن انجام داد. روح فرهنگیان چون انیس و رهگذر و دیگران شاد باد.»

مرحوم رهگذر در سال 1304-1925 هش - م - در شهر مزار شریف تولد و بتاریخ سوم حمل 1370 هش 1991 م - در شهر کابل دنیای فانی را ترک گفت. روانش شاد باد.

رهگذر در زمان وظایفش به کشورهای ذیل سفر و با مقامات نشراتی و فرهنگی تبادل نظرها داشته است از روسیه چاپان هند امریکا ترکیه و سایر ممالک دوستیکه روابط فرهنگی وجود داشت سفر نمود و از تجارب آنها مستقید گردید. وی مدال طلایی از طرف دکتور محمد یوسف صدراعظم کشور بدست آورد و تقدیر نامه های زیادی از وزارت اطلاعات وکلتور موسسه بیهقی و سایر موسسات نشراتی بدست آورد.

رهگذر یکبار ازدواج نمود و حاصل ازدواج شان شش فرزند شامل پنج ختر و یک پسر میباشد از جمله فوژیه رهگذر و زهره رهگذر قدمهای پدرشان را در امور فرهنگی تعقیب نموده اند.

شاد روران رهگذر در سروden شعر نیز بیان شیوا داشت این هم نمونه از اشعار مرحوم:

### نیست زیبایی اگر دنیا قرین صلح نیست

و عرق از چهره چو ماه تابان پا ک کرد :

خنده بربلهای مانند گلش آورد و گفت:

من جوان کشورم

این بربگاد من است

ما بکار خویشتن نو آوری ها میکنیم

زنگی امروز و کار از بهر فردا میکنیم

دشت تا آنجا که می بینی یکی موج گل است

روی هریک شاخه گل بنشسته صد تا بلبل است

حاصل رنجم نگر

خاک من گنجم نگر

من نه از بهر خویش آغشته با آب و گلم

من نیم تنها ولی با خلق میباشد دلم

کمیاگر را شنیدستی که دست خود اگر



در این تصویر شادروان رهگر از مطبوعه  
جاپان دیدن مینماید

بر سفالین کاچون میزد همی گشتی چو زر  
آیا یک افسانه بود  
بهر آب و دانه بود

من چو دست خویشتن برخاک کشور میزنم  
پنبه میارم به میدان طعنه بر زر میزنم  
نرگس جادوگر ش را دوخت برچشمان من  
آتشی افروخت بیرحمانه اندر جان من  
شوخ و جدی بود و گفت  
وه چه خوش در بسته  
خوب دقت کن ببین اگر یابی کار آرائیم  
نیست زیبایی اگر دنیا قرین صلح نیست  
نیست انگشت اگر آنرا نگین صلح نیست  
چشم بادامی من  
مرژه نامی من  
جلوه یی از جلوه ها شیوه نو آوریست  
کره ما سخت محتاج چنین یک داوریست  
ساعده سیمین او آهسته بگرفتم بدست  
جانم از عطر تن مهرا Afrinsh گشت مست  
دست در دستش روان  
گفت ای آرام جان

راست میگویی جهان را صلح می بايست و کار -  
نو بهاری کن بیا بیاسا باشد این شعارما -  
نو بهاری کن بیا بیاسا باشد این شعار ما

## محمد اعظم رهنورد زریاب

محمد اعظم رهنورد زریاب در سال 1323 هش- در شهر کابل کوچه ریکاخانه  
چشم در جهاد کشود پدر و پدر بزرگ جناب رهنورد اصلًا از ولایت باستانی  
و با فرهنگ غزنی و مادرش از سمت شمال کشور بود.  
جناب زریاب دوره ابتداییه و متوسطه را در لیسه حبیبیه به پایان رسانید  
و شامل دانشگاه کابل گردید از رشته ژورنالیزم از دانشکده ادبیات سند  
لسانس خود را حاصل کرد.  
او در فاکولته ادبیات بابانو سپوژمی رو ف معرفت حاصل و با هم ازدواج



نمودند و شمر ازدواج شان دو دختر میباشد. جناب زریاب بعداز فراغت دانشگاه و سپری نمودن خدمت زیر بیرق درسال 1350 هش- برای مدتی در وزارت اطلاعات و کلتور اجرای وظیفه نمود بعده در سنبله همان سال جهت تحصیلات عالی به نگلستان رفت و در رشته روزنامه نگاری دانشنامه فوق لسانس را گرفت.

درسال 1351 هش - دویاره بوطن برگشت و در سال 1352 هش- بحیث مدیر فصلنامه آریانا اجرای وظیفه کرد.

در سال 1353 هش - در زمانیکه جناب کشککی در کابینه موسی شفیق وزیر اطلاعات و کلتور بود رزربیاب بحیث مدیر تحقیقی در روزنامه اصلاح مقرر گردید.

بعد از رویداد هفت ثور 1357 هش- رئیس هنوفرهنگ در وزارت اطلاعات و کلتور جمهوری دموکراتیک افغانستان مقرر بعده بحیث مدیر و سردبیر روز نامه کابل تایمز مقرر شد و در سال 1368 هش- بحیث رئیس اتحادیه نویسندها افغانستان برگزیده شد.

جناب رهنورد زریاب آثار و تراجم خود را بنام مستعار در نشرات کابل بچاپ میرسانید و در زمینه داستان نویسی چهره شناخته دوران معاصر میباشد او نگارش را از زمان که محصل دانشگاه کابل بود آغاز کرد و دهها داستان کوتاه در جراید و هم از طریق رادیو نشر نمود و بسیار داستان های او به زبانهای (روسی بلغاری جاپانی و آلمانی ترجمه و در کشور همسایه «ایران» منتشر گردیده است.

او یک انسان آرام و محافظه کار بود در اجتماع بنام مرد صاحب اندیشه چپی تبارز کرد اما در حقیقت عضویت رسمی در سازمان های چپی نداشت و روابط دوستانه برادرش «رشنو» که رفیق و دوست خیلی صمیمی (بیرک کارمل) بود مردم او را بنام پیرو آن اندیشه می پنداشتند. مقام امتیاز و صلاحیت های را که بدست میاورد ناشی از استعداد داستان نویسی او بود.

وی در سال 1362 هش- کتابی بنام (آوازی از میان قرنها) را نوشت که بقول خودش این کتاب نوشته ها و تجارب سالهای 1357 هش- زندگی وی میباشد در سال 1362 هش- یک مجموعه داستان های کوتاه وی در زبان روسی ترجمه و در ماسکو بچاپ رسید او را به یکی از چهره درخشان در هنر داستان نویسی معرفی نمود.

در کتاب کیست اثر جناب روهین در صفحه 147 جلد اول درباره روحیه داستانهای وی چنین میخوانیم: «در داستان های او بالسانهای رو بر رو میشویم که جامعه آنها را بگونه ای در حایشه قرار داده است. انسانهای که با سنتیزه های درونی و دغدغه های شخصی کمتر به وادی مسایل اجتماعی راه می یابند. انسانهای با جلوه های از جنس تنها و بیهودگی که گویی این تنها وی بخش جدایی نا پذیر بسیاری از آنان است. گرچه وی داستان های واقعیانه ارزشمند نیز داشته است اما درون روند کلی این داستانها آدم ها بیدلیل زندگی میکنند و بی دلیل تیره بخت اند. پژمردگی نکبت بار از زندگی شان میبارد.

داستانهای کوتاه وی سنجش با دیگر داستان نویسان از مضامین پر بار کمابیش تازه برخور دار است اما گاهی از پرداز خوب و تکنیکی فاصله میگیرد. همگی آغاز مناسب دارند و با توصیف

هایی و گاهی مانند صادق چویک با توصیف های ناتوریالستی همراه اند. اما از میانه داستان شتابزده رو به پایان میرود.

زریاب کارهای خود را زده شست با داستان های واقع گرایانه توأم با رگه هایی از طبیعت گرای پی میگیرد. تکتیک کار او در این دوره از پختگی بیشتر بر خوردار است. پس از آن گرایش زیادی به روانکاری پیدا میکند چنانکه گویی شخصیت های مالیخولیایی داستانهایش در عالم بزرگ به سر میبرند اما وی در این سبک داستانها در زبان نگاه و قضا پرداخت چندان موفق نبوده است. این همه بسیاری از داستانهایش مانند «مار آتش شام گدی پران و باشه و درخت» پرداخت زبان، شکل و مضمون در شمار بهترین داستانهای کوتاه و نقطه عطفی در داستان نویسی معاصر افغانستان تلقی شده و زریاب را به راستی در شمار مطرح ترین نویسندهای این سرزمین شناسانده است».

در کتاب بنام «قدم های آشتی و مسوولیت ما افغانها» نوشته «نسرین ابوبکر گروس» در صفحه 336 - 364 «که از قلم شخص زریاب نفل قول گردیده است چنین میخوانی «در سال 1370 هش- از وظیفه اتحادیه نویسندهای کنار رفت و در شور سال 1371 هش- بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب الله و جنگهای هلنناک کابل وطن را ترک نموده است. یعنی تا آخرین قدرت چپیها در کشور دارای جا و مقام بوده است.

جناب اسحاق شجاعی شعرا از داستان های کوتاه رهنورد زریاب و سپورژمی زریاب «همسر وی» را در مجموعه بنام «برف و نقشهای روی دیوار» در سال 1376 هش- در تهران منتشر کرده است.

### آثار و تالیفات:

در سال 1362 هش- مجموعه داستان های کوتاه بنام آوازی از میان قرنها در کابل طبع شد

در سال 1362 هش- مجموعه داستان های کوتاه بنام مرد کوهستان در کابل طبع شد.

در سال 1365 هش- مجموعه داستان های کوتاه بنام دوستی از شهر دور = = =

در سال 1365 هش- ترجمه به فارسی داستان بنام پیراهن ها در کابل طبع شد.

در سال 1366 هش- مجموعه داستانها بنام نقش ها و پندار ها در کابل طبع شد.

در سال 1983 میلادی مجموعه داستان های تصویر در روسی چاپ در ماسکو.

در سال 1367 هش- مجموعه نقد و بررسی بنام «گنگ خواب دیده» چاپ کابل.

در سال 1367 - داستان اختر مسخره که از طرف ریاست افغانفیلم به دایرکتوری انجینیر

لطیف فیلم خوب هنری تهیه گردید.

در سال - (.....) داستان آینه و گلنار ...

در سال 1390 هش- 2011 میلادی کتاب بنام (چهار گرد قلا گشتم - پای زیب طلا

یافتم) این کتاب مورد بحث زیاد از نویسندهای و فرهنگیان «قرار گرفت : داکتر لطیف ناظمی ضیا

اصلی مجله سیمرغ در لندن.

منوچهر دایس شخصیت فرهنگی «ایرانی» و محمد حسین محمدی که خود نویسنده میباشد و درسایت های اینترنتی و رادیو بی بی سی جزویت زیاد گردید. همه گفتند که {در این کتاب عنصر تکراری خیلی زیاد است نقطه آغاز و پایان داستان آن سر راست نیست تا خوانند بتوانند اثر روی را برای کسی دیگری تعریف نماید. در این اثر از حمله نواحیان چنگیز به سرزمین های شمال آروپا و روسیه سخن گفته و تا سالهای حمله شوروی بر افغانستان و رویداد های سالهای 30-40 افغانستان این ها همه میروند ویر میگردند در حال رفت و برگشت های زمانی و تغیر زاویه دید راوی رخ داده است. معلوم نیست که روی یک قصه معین حرف داشته باشند. راوی یا اولین شخصیت این رمان نوجوانی است که در کابل باهم سن و سالانش قصه میگوید از بچه فلان و بچه فلان حرف میزند اما معلوم نمیشود که خود او فرزند چه کسی است. او هم چنان در ماسکو «شوری» عاشق دختری بنام «گالیا» میشود و خیلی رومانتیک میگردد و همان راوی با چند تن دیگر که در بام خانه حاجی در کابل می نشستند و سولات حکمیانه را طرح مینماید. جناب افضلی با مطالعه این کتاب پشت نقطه اتصال میگردد مگر دیده میشود که دو قصه در یک کتاب از زوایه های مختلف بحث میدارد که خوانند خود را در مسیر اصلی داستان نمی یابد و دیگر دانشمندان گفتند: این کتاب از دو داستان متفاوت ترکیب شده است و میبایست که دو داستان مختلف نوشته میشد شخص دیگری نوشته است که رویداد های این کتاب از واقعیت خیلی بعید است که همچو اتفاق هرگز در زندگی کسی واقع نشده است. بطور مثال داکتر ناظمی نوشته است {بز بسوی دختر دید و آواز کشید که مانند خنده بود. همین حالا داد زد «یکصد و دوازده سال ! وقتی تو شهید شدی من دوازده ساله بودم و گور این دختر در حوالی مردی است که پنجصد سال عمر دارد.} چنین نگارش از واقعیت بعید میباشد.

اما شخص رهنورد زریاب میگوید که این کتابش یک سبک و روش جدید در نویسنده است که بعد از نوشتن آیینه و گلنار برایش خیلی مهم میباشد. کتاب چهار گرد قلا از جمله کتابی است که با ساختار و محتوای پیچیده از یک داستان عامیانه مردمی گرفته شده است با زمان و مکان هیرو داستان یک سر خودگی را در متن بوجود آورده است و عنوان پیچیده نیز دارد.

زریاب فعلاً مصروف دو کتاب رومان دیگر بنام های «سکه ایکه سلیمان یافت» و «رازهای دایه پیر» میباشد. و میخواهد آنرا برای نشر بسپارد ما نیز منتظر کتابهایش میباشیم. رهنورد زریاب در جمع داستان نویسان معاصر افغانستان جاگاه و مقام خاص خود را دارد و از داستان هایش در افغانستان فیلم های عالی ساخته شد بطور مثال داستان اختر مسخره با هنر نمایی هنرمند خوب کشور چون «فقیر نبی- سنگی» و سایر هنرمندان موفق سینمای افغانستان و دایرکت انژنیر لطیف احمدی شهرت جناب محترم زریاب در مطبوعات کشور بالا برده است رهنورد زریاب در نشرات مطبوعاتی افغانستان به ده ها داستان بدست نشر سپرده است و همچنان خانمش بنام «سپورژمی روف «زریاب» که خود یک صاحب قلم قوی در مطبوعات بوده صورتگر ماهر معاصر در افغانستان به شمار میرود داستان نویس معروفیست. آثار سپورژمی زریاب در مطبوعات کشور فرانسه نیز هنگامه برپا نموده است. این بانوی گرانقدر را با اسم «تکنیک گراترین داستان نویس

میدانند» زیرا خانم سپورژمی روف بیشتر از نویسندهای دیگر به تکنیک‌ها و در رشته داستان پردازی آشنایی دارد. سپورژمی در سال 1949 م- در شهر کابل زاده شد و لیسه ملالی را که زبان فرانسوی در آن تدریس میگردید به پایان رسانید بعداً شامل دانشگاه کابل شد و در دانشکده ادبیات و علوم بشری دیپارتمنت فرانسوی لسانس خودرا حاصل کرد. آنگاه که به فرانسه رفت با شور و شوق در رشته ادبیات مدرن ماستری حاصل نمود و برای گرفتن دکتورای خویش اقدام کرد. پس از تحصیل دوباره بوطن برگشت و ناخواسته راهی دیار هجرت گردید. پپورژمی با تخلص روف در رشته نقاشی و خامه پردازی شهرت داشت اما زمانیکه با جناب هنورد ازدواج نمود بنام سپورژمی روف زریاب در مطبوعات کشور معرفی گردید.



از قول سالار عزیز پور در باره صلاحیت‌های داستان پردازی او چنین میخوانیم: خانم روف زریاب در داستان‌هایش نه تنها مارا بازمانه و مصابیب آن آشنا میسازد پیوند هنری در گفتگوهای داستانی خویش با کرکترهای داستان برقرار مینماید و رنج و مصابیب را در جلو چشمان خوانندگان خویش مجسم و بومی ترین نام ها روایت‌ها و هویت مردمان مارا در قالب معاصرترین شکردهای داستان نویسی جاویدانه ساخته و حال و گذشته را پیوند خیلی دقیق و ماهرانه میدهد. خانم سپورژمی روف زریاب در مطبوعات معاصر کشور یکی از معروف‌ترین هنرمند «صورتگر و داستان‌نویس» مانند یک تک درخت پُر شگوفه ء میماند که تا حال رقیب ندارد. زیرا در داستان‌هایش تمامیت ملیت های سرزمینش را بتصویر میکشد از همین رو یکتن افغانستان کارشناس ادبیات فرانسوی بنام «MICHAEL BARRY» مینویسد که نام سپورژمی به معنای مهتاب کامل است از این رو

خانم روف را درکنار استاد خلیلی و استاد سید شمس الدین مجرح برشمرده است. خانم روف زریاب با نگاهای دقیق و تفکر عمیق خود در باره فرهنگ و ادبیات زره زره خاک افغانستان بصیرت کامل ونگاهی ژرف دارد و با چهره معصومانه خویش آتشی زیرخاکستر دارد که از قلمش شراره میکند داستان‌های کوتاه دری سپورژمی زریاب ازنگاه پرداخت امیزه یکدستی است از سادگی گشتردگی و حس شاعرانه ء انسان‌گرایی و جهان باوری جلوه‌های دارد برخاسته از یادهای سرزمین خودش «دری بدخشی زبان فارسی است».

خانم رزیاب در 1991- با دو دخترش به شهر مون پیله فرانسه رفت و بعداً جناب زریاب نیز با ایشان پیوست.

نویسنده «این کتاب» افتخار دارد که این تک بانوی گرانقدر و هنرمند و داستان پرداز را در کتاب چهره‌های جاودان بمعرفی گرفته است گرچه خانم روف زریاب خود آثار جاودانه برای ما تولید نموده است و ضرورت بمعرفی ندارد اما بهترین سعادت خواهد بود که بازهم در کنار هنرمندان نویسندهای و شاعران کشور حضور داشته باشد.. برای هردو شان موفقیت آرزو میبرم.

## محمد صدیق روھی

شادروان استاد محمد صدیق روھی فرزند محمد حسین خان در سال 1313 هش- درقریه ریه خیدر خیل سموات مرکز ولایت خوست چشم به جهان گشوده است.

استاد روھی تحصیلات ابتدایی خودرا در مکتب ابتداییه اسماعیل خیل و مندوزی آغاز و بعداً در سال 1327 هش- در دارالعلمین کابل ادامه داد. بعد از ختم دارالعلمین کابل شامل دانشگاه کابل گردید و در دانشکده ادبیات رشته ادبیات «فارسی و پیشو و فلسفه» با بدست آوردن لیسانس درجه عالی ختم نمود.

استاد روھی در سال 1959 م- بصفت استاد مضمون پیشو در دارالعلمین کابل به تدریس جوانان وطن پرداخت. استاد با آنکه مضمون

پیشو را تدریس مینمود اما چون از رشته فلسفه فارغ شده بود در جریان ساعت درسی کارهای ارزنده سیاسی و روشنگری را نیز انجام میداد و جوانان را در جریان حوادث ملی و بین المللی قرار میداد و آنها را برای مطالعه کتب سیاسی و ادبی تشویق مینمود.

استاد روھی در آن زمان یکی از ممتاز ترین استادان دارالعلمین کابل بشمار میرفت. او تلاش میکرد تا شاگردانش بر علاوه دروس تعلیمی سطح آگاهی سیاسی شان را با مطالعه کتب و آثار شخصیت‌های سیاسی بلند برد و خود آموز باشند. استاد روھی بر علاوه مسؤولیت‌های تعلیمی در بخش تعلیم و تربیه کشور در بخش فلکلور «ادبیات عامیانه» در وزارت مطبوعات نیز اجرای وظیفه نموده است و مجله مشهور فلکلورا بار اول در بخش نشرات تأسیس نموده است.

بعد از آن بحیث مدیر مجلات مختلف مدیر مراکز تحقیقی و علمی و گاهی هم بحیث رئیس و معاون پیشو توشه مقرر و وظایف عمدہ را انجام داده است. همچنان بحیث رئیس انجمن فرهنگی خوشحال خان ایفای وظیفه کرده و دست به ابتکارات خوبی زده است.

وزارت معارف وقت روی همین لیاقت و استعداد استاد روھی را برای یک دوره ی تحصیلی به بیروت فرستاد. در سال 1347 هش- جناب روھی از دانشگاه بیروت شهادت‌نامه ماستری در رشته فلسفه بدست آورد. استاد بر علاوه زبانهای فارسی و پیشو به زبان انگلیسی و عربی نیز آشنا بود و خوب صحبت میکرد اما به زبان فارسی و پیشو مینوشت و در همین دو زبان محقق توانا و شناخته بود. جناب روھی به اساس قهم و دانش که در رشته پیشو داشت بحیث کادر در اکادمی علوم افغانستان عزل تقریر یافت و در جریان کار و تحقیقاتیکه انجام داد القاب سر محقق و کاندید اکادمیسین و کار مند شایسته فرهنگ را از آن خود کرد. استاد صدیق روھی درسی کشور خارجی بحیث محقق ممتاز اکادمی علوم افغانستان در سیمینارهای تحقیقی اشتراک و بسیار از سیمینارهای ریاست نموده است.



استاد روهی به دوزبان ملی کشور «فارسی و پشتو» خیلی علاقه داشت اما در بخش انکشاف زبان پشتو خدمات خیلی چشمگیر انجام داد و همچنان در انکشاف فلکلور زبان فارسی نیز بحد اعلی خدمت کرده است. استاد خیلی علاقمند بود تا در زمینه فرهنگ فلکلور همه زبانهای ملیتی افغانستان تحقیقات خودرا تکمیل نماید. استاد روهی به صدھا مقالعه در مجلات و روزنامه ها به زبانهای فارسی و پشتو انتشار داده است و هم چنان شایان یادآوریست که او پشتو را خیلی ساده و روان مینوشت تا از ثقلت آن کاسته شود و هم وطنان اقوام و زبانهای مختلف و معمول در کشور از تالیفات وی استفاده کرده بتوانند. زمانیکه استاد روهی به نویسنگی آغاز نمود در آن زمان پشتو از جمله زبانهای عقب مانده کشور بود اما آن بزرگمرد با حوصله مندی در غنامندی و انکشاف زبان مادریش کوشید و برای تکمیل زبان پشتو به تولید واژه ها نو در ادبیات پشتو پرداخت. او واژه سازی و لغت بیمورد دیگران را انتقاد مینمود و اعتراض میکرد که زبان باید با تولید واژه هایکه ریشه عمیق ادبی داشته باشد انکشاف نماید و توصیه میکرد نباید با لغت بی ریشه اصل زبان مسخ گردد. استاد روهی یک مرد با حوصله <sup>ُ</sup>حليم و بافضلیت و کم حرف بود و بیشتر از دیگران استماع میکرد و با آن اخلاق حمیده و روش نیکو با تمام زبانها و ملیتی افغانستان آشتی بود و از تعصب زبانی و مذهبی اجتناب مینمود.

استاد روهی ان مرد بافضلیت و با فرهنگ در سال 1371 هش سالهای پر ماجراهی جنگهای داخلی که تعصب زبان و مذهب با گلوله از میله تتفگ داران بی فرهنگ فریاد میکشید دچار بیماری گردید و جهت تداوی به هند و بعد به روسیه سفر کرد و سرانجام در کشور آلمان بصفت مهاجر پناه برد.

استاد روهی با مریضی طویل المدت که عاید حالت بود در سال 1996 میلادی در شهر مونشن جرمنی جهان فانی را وداع نمود. روحش شاد و خاطراتش گرامی باد استاد روهی به صدھا مقاله در مطبوعات کشور دارد و چندین کتاب در بخش های فرهنگی و ادبی به رشته تحریر درآورده است که در اثر جنگهاى تباہ کن بسیار از آثار استاد روهی تا حال بدست علاقمندانش نرسیده است اما تا جاییکه بدسترس است ازان یاد آور میشوم.

#### آثار و تالیفات

- 1-- خیرنی لار شود در سال 1357 هش- پشتو له - کابل
- 2 - پشتو په بیلگه کی در سال 1357 هش- دپشتو تولنه کابل ---
- 3-- ادبی خیرنی در سال 1360 هش- پشتو تولنه - کابل
- 4 -- دربی شودنی مسالی در سال 1361 هش- اکادمی علوم افغانستان - کابل
- 5 -- د ادبی او فلکلور په باه کی <sup>ُ</sup>دچاپ او خپرونه دولتی کمیته در سال 1365 هش
- 6 - دپشتو معاصر ادبیات اصلا به زبان انگلیسی ترجمه به زبان پشتو در سال 1367 هش- ...
- 7 -- فلکلور پژندنه در سال 1365 هش- اکادمی علوم افغانستان - کابل
- 8 - د روشنانی غورنگ ماهیت
- 9 - تاریخ ادبیات برای صنوف دوازدهم

- 10 - شعر پیژنده دناهید کتاب خپرونه موسسه سال 1375- هش
- 11 - جنگ داخلی افغانستان چگونه پایان خواهد یافت بزبان فارسی سال 1375 هش- د آزاد افغانستان دلیکوالو تولنه - پشاور
- 12 - رنگین تعبیر دانش کتاب خپرولو موسسه .

استاد صدیق روهی با وطنش و زبان پشتو واقعاً عشق میورزید وبا صداقت سعی میکرد در هر حالت باید از قلم و کاغذ دوری نکند و در بخش فرهنگ وادیبات آثار گران بهای برای نسل اینده کشور بنویسد با آنکه در کشور با آمدن روسها آرامش وجود نداشت استاد آرام بکارهای علمی خویش رسیدگی مینمود اما در بربادی فر هنگ در سال «1371» تمام داشته های فرهنگی کشورما بدست افراد اجنبی چور و چپاول گردید و فرهنگیان با خطر حیاتی روپروردند طاقت آورده نتوانست و سرانجام ترک یار و دیار کرد و بعد از سرگردانی های زیاد در کشور آلمان متوطن گردید و در همانجا وفات نمود روحش شاد باد.

## محمد دین زاخیل



استاد محمد دین زاخیل فرزند سراج الدین در سال 1317 هش - در ولسوالی کامه ولایت ننگرهار دیده بدنیا گشود وی از سن ده سالگی شوق آواز خوانی نمود مشوق اصلی او پدرش سراج الدین خان که خود یکی از طبله نوازان معروف زمانش بود میباشد.

زاخیل اساسات موسیقی را از پدرش آموخت و جهت آموزش بیشتر و نواختن «هارمونیه» نزد امین گل مومند به شاگردی نشست و بعد در دسته هنری پدرش منحیث آواز خوان و هارمونیه نواز بکار آغاز نمود. در سال 1331 هش- به رادیو کابل وقت مراجعه و بحیث هارمونیه نواز در جمع نوازندگان رادیو کابل عقد قرارداد و همکاری نمود.

در سال 1336 هش- رادیو کابل- چهار نفر نوازگان هریک استاد قیرحسن محمد اکرم روحناز محمد انور شاهین و محمد دین زاخیل را برای فراگرفتن اساسات موسیقی کلاسیک به یک بورس یکساله به هند فرستاد. مرحوم زاخیل برای یک سال در مکتب موسیقی لکنهو هندوستان به آموختن «سرود» پرداخت. وی بعداز بازگشت بحیث منظم موسیقی پشتون رادیو کابل تقرر حاصل کرد. زاخیل با همکاری یکتعداد آواز خوانان خوب پشتون اولین بار به هنرمنایی دیره مجلس و یا حجره مجلس پرداخت که تا آنوقت در رادیو چنین هنرمنایی مروج نبود. پروگرام حجره مجلس در اثر تلاش استاد زاخیل از طریق رادیو کابل بصورت منظم نشر میگردید. زاخیل یک مرد حلیم مهربان خوش بر خود و خیلی در کارش منظم بود از پشت کار زیاد بمقام بلند و فهم هنر موسیقی رسید با اینکه حکومت وقت لقب استادی برایش نداد اما او استاد زمانه بود و هنرمندان اور از

دیده استاد احترام مینمودند و استاد خطابش میکردند.

او انسان ظریف نکته دان کارفهم و خیلی آرام و کم حرف بود و به حقوق زنان سخت احترام داشت و همه اولیت را برای خانمش و دیگر هنرمندان زن می پسندید. در ساحه کار با همکاران اداری تخصصی و هنری از نهایت احترام عالی و انسان دوستی بروخود مینمود همین رویه نیکو را با تمام کارمندان ذکور و انان رادیو تلویزیون داشت بخصوص در رابطه با زبان خیلی انسان حساس بود و اندیشه پشتی و فارسی برای ارزش نداشت و همه را بنام انسان احترام و انسایت را از تمام کارمندان توقع داشت این اخلاق نیکو اورا محبوب القلوب ساخته بود. همانطوریکه انسان حلیم و کم حرف و ارام بود در زندگی خانوادگی نیز هیچگاه عصبانی نمیشد یعنی زاخیل همان بود که در خانه و محل وظیفه دیده میشد.

وی با تمام پدیده های هنری و انسانی شعر سرود و موزیک سرو کار داشت و هر آنچه انسان را مسرت میدارد می پسندید. هیچگاه در کار تنظیم موسیقی پشتی و یا نشر برنامه حجره مجلس تا که زاخیل مسئولیت آنرا بدوش داشت سکتگی وارد نشده بود تا سالهای اخیر زندگی برنامه منظم حجره مجلس با همکاری دیگر هنرمندان به پیش میرفت و در اواخر محترم گلzman نیز در همین بخش همکار خوب زاخیل گردید و تحت نظر زاخیل بکار پرداخت و همان نظم و انسجام را رعایت میکرد. استاد زاخیل شاگردان خوب در بخش اواز خوانی تربیه کرد که معروف ترین آنها استاد گلzman پاینده محمد منگل - طلا محمد - خانم قمرگل وشا محمد میباشد.

مرحوم زاخیل شدیداً بمطالعه عشق داشت و اثار بزرگان و دیوان معروف ترین شعراء را مطالعه مینمود و خود نیز شعر میسرود در سرودن اشعار از سبک امین الله ملنگ جان پیروی میکرد زیرا ملنگ جان از سواد بی بهره بود تمام اشعار او را زاخیل برایش نوشته میکرد هیمن کار شعر نویسی او را نیز شاعر ساخت. اشعار و تصنیف های استاد زاخیل را تعداد زیاد هنرمندان در قالب آهنگ سروده اند و بخصوص همسر گرامی اش خانم قمر گل حدود هفتاد فیصد آهنگهاش از اشعار استاد زاخیل میباشد. اشعار زاخیل خیلی قوی



و با حساس و روحیه رزمی و حماسی داشت و بدلها چنگ میزد. وی در نواختن هارمونیه و سرودن آهنگ دارای سبک مخصوص بود و تا امروز هنرمندان پشتوزبان از مکتب وی در سرودن آهنگ پیروی مینمایند.

وی در اثر زحماتی که برای رشد فرهنگ و تقویت و تربیت هنرمندان کشیده بود در سال 1366 هش- از طرف ریاست جمهوری افغانستان مفتخر به لقب «کارمند شایسته فرهنگ افغانستان» گردید و مدال شایسته فرهنگ را بدست آورد.

سالهای 1370 - 1372 خونین ترین و تلخ ترین لحظات زندگانی اورا احتوا مینماید. سرنوشت ملت افغانستان با اضطراب دلهره گی غم و اندوه رقم خورد بخصوص هنرمندان که چهره های شناخته شده و سیمای درخشان هنر و فرهنگ در ابعاد مختلف فرهنگی تحت ضربات شدید قرار گرفتند. متواری شدن نیز برای چنین هنرمندان و فرهنگیان کار دشوار بود در هر کجا که گیر می افتدند<sup>۱</sup> آدم کشان بی فرهنگ آنها را دستگیر و شکنجه و شهید مینمودند<sup>۲</sup> چنین حوادث ناگوار در سالهای جنگ خیلی زیاد رخ داده است روی همین دلایل بسیار هنرمندان ترک وطن نکردند و انتظار یک صلح را با آمدن مجاهدین داشتند امامتاسفانه انتظار صلح با آمدن مجاهدین در کابل بیش از یک تخيیل نبود و مرحوم زاخیل در دم کھولت دو تیر ناگوار از تفنگداران مجاهد خورد و کمرش خمیده شد.

دو فرزندش در همین سال تسخیر کابل جوانمرگ شدند. پسر جوان بیست و دو ساله وی بنام داود زاخیل در جنگهای سید نور محمد شاه مینه «کارتنه نو» شهید و پسر دیگرش بنام میرویس زاخیل که نزده سال داشت در همین جنگها مفقود الاثر گردید<sup>۳</sup> مرحوم زاخیل باز دست دادن دو فرزند رشیدش<sup>۴</sup> تاب نیاورد و در اخیر درهمان سال 1370 هش- 1991 م در اثر سکته قلب جهان را دواع کرد.



استاد محمد دین زاخیل دوبار ازدواج کرد از ازدواج اولش پنج فرزند که دو پسر و سه دختر میباشد و از ازدواج دوم با خانم قمر گل شش فرزند سه دختر و سه پسر دارد از جمع فرزندانش «اسدالله زاخیل و ایمل زاخیل و خیر زاخیل» قدم والدین شان را در هنر آواز خوانی سرودن اشعار و کمپوز آهنگها تعقیب میدارند. همسر دومش خانم قمرگل با دو فرزندش هریک ایمل زاخیل و خیر زاخیل در کانادا زندگی مینمایند و خانم اول شان با دو پسر و سه دختر در پاکستان زندگی دارند. سپاس از محترم ایمل زاخیل که مطالبی فوق و فتووهای تاریخی هنرمندان و پدرش را برایم گسیل نموده اند.

در این تصویر تاریخی: از راست به چپ قطار اول استاد ملنگ خانم قمرگل خانم افسانه خانم هندی خانم زیلا خانم ناهید و در قطار دوم از چپ به راست ابراهیم نسیم نفر استاده استاد سراهنگ اسعیل اعظمی استاد محمد عمر استاد موسی قاسمی خانم رخشانه استاد رحیم بخش زاخیل و دیگران دیده میشوند

## عبدالجلیل زلاند



استاد عبدالجلیل زلاند متولد کابل سال ۱۳۱۴ هش- وفات سال ۱۳۸۸ میلادی در امریکا به وقوع پیوست. جلیل زلاند در دامان والدین هنردوست تربیت گردید اینرو در هنر موسیقی دارای استعداد فطری و ذاتی بود در زمان های پیشین فامیل زلاند از جمله نادرات بودند که در شرایط دشوار سنتی برای فرزند شان اجازه دادند تا به هنر موسیقی رو آورد و در رشد استعداد فرزند شان از هیچگونه مساعی دریغ نکردند.

زمانیکه جلیل زلاند متعلم لیسه استقلال بود به ابتکار استاد علامه سلجوقی در سال (۱۳۲۲) پوهنی نداری در کول لیسه استقلال افتتاح گردید در کنار هنرمندان تیاتر پوهنی نداری شاگرد آن لیسه نیز در ستیج پوهنی نداری هنرمنایی میکردند و مروج انبود که قبیل از آغاز نمایشنامه یک گروپ ترانه خوانان از شاگردان لیسه استقلال یک ترانه میخوانند و بعد نمایش آغاز میشد و همچنان هم در تبدیلی صحنه های درام نیز هنرمندان نوجوان آهنگ میسرودند شادروان زلاند در آن وقت دوازده ساله بودند که در گروپ ترانه خوانی سهم گرفتند.

بخش موسیقی را در پوهنی نداری استاد فرج افندی به عهد داشت آواز رسای زلاند را در جمع ترانه خوانان انتخاب نمود. پس از چند سال پوهنی نداری جهت اکشاف لیسه استقلال از بین رفت و هنرمندان موسیقی و تیاتر به شهری نداری که در جاده مندوی کابل بفعالیت هنری آغاز کرده بود منتقل شدند بازهم بخش موسیقی توسط فرج افندی رهبری میگردید و شادروان: استاد زلاند استاد محمد سلیم سرمست استاد فقیر محمد ننگیالی امین الله ندا عبد الرحیم ساربان خانم

پیکر افسانه استاد محمد حسین ارمان<sup>\*</sup> استاد خیال و دیگران در تبدیلی پرده های درام به آواز خوانی میپرداختند. در آنزمان جلیل زلاند جوان شاد و متبرک در بخش آواز خوانی و ماهر در نواختن موزیک بود. در دهه پنجاه زمانیکه استاد عبدالغفور برشنا رئیس رادیو افغانستان بود در آنزمان استاد زلاند مسوولیت مدیریت موسیقی رادیو را به عهده داشت و استاد برشنا در جمع آوری آهنگهای فلکلور افغانستان تصمیم اتخاذ کرد تا از هر زبان و فرهنگ آهنگهای مردمی « آهنگ های فلکلور» را جمع آوری نمایند.

مدیریت موسیقی رادیو منحیث مسوولیتی که داشتند به اطلاع مردم رسانید و در جمع آوری آهنگ های فولکلور اقدام کردند . استاد بزرگوار برنشا در غنای مندی موسیقی گرنگا رنگ و فرهنگ رنگارنگ مردم افغانستان توجه خاص داشت تا فرهنگ ملیت های مختلف افغانستان را زنده ساخته و در وحدت مردم از طریق موسیقی اقدام گردد. در همان زمان یکتعداد آواز خوانان محلی از قرا و قصاب کشور آهنگ های فولکلور را زمزمه کردند و بسیار هنرمندان با باز خوانی آهنگهای فولکلور کسب شهرت نمودند.

شادروان جلیل زلاند در جمع آوری فولکلور اصیل کشور خدمات زیاد نمودند. خود نیز آهنگهای زیاد فولکلور را سروندند و با جمع آوری آن فرهنگ رنگین آثار ماندگان از خویش بجا گذاشتند. همچنان یکی از کار های فوق العاده شادروان زلاند ایجاد آرکستر بزرگ رادیو افغانستان بود که به هدایت استاد بزرگوار برشنا و همکاری استاد محمد سلیم سرمست<sup>\*</sup> استاد فقیر محمد ننگیالی و استاد اسمعیل اعظمی<sup>\*</sup> استاد نوشاد<sup>\*</sup> استاد ناله و چند تن دیگر موزیک جاز را که تنها در مکاتب نظامی افغانستان تدریس و نواخته میشد و در کنار موسیقی محلی در نشرات رادیو جا دهند.

تدریس آلات موسیقی جاز در مکاتب نظامی در سال «1322» هش - زمانیکه سردار محمد داود خان بحیث قوماندان مکاتب نظام عزاء تقرر حاصل نمود<sup>\*</sup> مکاتب موزیک عسکری را ملغی قرار دادند و استادان چون «استاد سرمست<sup>\*</sup> استاد ننگیالی<sup>\*</sup> استاد نوشاد<sup>\*</sup> استاد اعظمی و دیگران» باز بین رفتن لیسه مسلکی موزیک در بخش های تیاتر و رادیو همکاری خویش را آغاز کردند الی سال «1348» هش - زمانیکه استادان اتریشی قرار دادشان به اتمام رسید<sup>\*</sup> نظر به هدایت وزیر معارف وقت همان استادان در لیسه موزیک مربوط وزارت معارف<sup>\*</sup> به تدریس شاگردان پرداختند تا هنر موزیک جاز زنده نگهداری شود . استادان فوق الذکر با شادروان استاد زلاند در ایجاد آرکستر بزرگ رادیو افغانستان کارهای ماندگار را انجام دادند که قابل یادآوری میباشد..

در همان سالها استعداد های جوانان کشف گردید و آهنگ های ناب با موزیک جاز و محلی «خراباتی» وهندي را مخلوط و ظبط نمودند و تا اکنون گنجینه ماندگار موسیقی افغانستان میباشد. مرحوم استاد زلاند دارای حنجره بخصوص خودش بود آواز رسما و دارای سبک مخصوص زلاند بود او آهنگهای خیلی زیبا را سروده است که کمتر هنرمندان به همان زیبایی سروarde میتوانند مثال «ای شعله حزین - ای درد واپسین ای زهره - ای ستاره زیبا آسمان<sup>\*</sup> دلبرکم بیا به کابل برویم چار

گرد قلا گشتم پای زیب طلا از کیست از بی بی رکوجان است و بسیار دیگر را زمزمه کرده است که از جمله آهنگهای ماندگار در ارشیف رادیو افغانستان میباشد.

در ده سوم پادشاهی محمد ظاهر شاه در عرصه های هنر و فرهنگی توجه بیشتر مبذول گردید و هنرمندان و فرهنگیان در این دوره دربخش های مختلف « نقاشی موسیقی تیاتر نویسنگی شعر و شاعری و در مجموع هنر های زیبا رو به ترقی نهاد و بزرگان هنر و فرهنگ هر کدام بنویه خویش در این راستا کار های خلاق را انجام دادند.

استاد زلاند مکتب مخصوص موسیقی پاپ را برای فرزندان وطنش باز کرد و برعلاوه فرزندان خودش هنرمندان زیاد از مکتب وی پیروی نمودند.

شادروان زلاند یک هنرمند روشنفکر و نوگر بود در زمانیکه افکار سنتی مانع اکشاف هنر و هنرمنایی جوانان گردیده بود برای خانم و تمام فرزندانش نه تنها اجازه آواز خوانی داد بلکه در تربیت هنری و تقویه استعداد شان خیلی کوشید که ثمر رحماتش راکنون در نبود وی جناب فرید زلاند سُهیلا جان زلاند شهلا جان زلاند در بخش آواز خوانی و کمپوز موسیقی افغانستان احیا و زنده و جاوید ساخته اند چنانچه فرید زلاند مانند پدرش یکی از کمپوزیتوران خیلی معروف در جامعه هنری افغانستان ایران و تاجیکستان میباشد.

استاد زلاند در سیتیج شهری ننداری با هنرمندانیکه قبل اسمای شان تذکر رفت در تبدیلی پرده های درام به هنر آوازخوانی میپرداختند از همین جاه هنر آوازخوانی شادروان زلاند آغاز و بهترین اوج درخشش هنری او در دهه پنجم و شصت بود آوازه هنر و صدای گیرایش در همان وقت از مرزهای افغانستان بیرون انتقال کرد و به ایران هندوستان و تاجیکستان رفت.

او در یکسفر هنری در هند بنام آواز خوان حنجره طلایی یاد گردید و در روزنامه معتبر هندیا تایم «India Time» بنام هنرمند «Golden Voice» حنجره طلایی معرفی شد و تصره های زیاد از هنر والای او در جراید رسمی هندوستان به نشر رسانیده شد. روابط شادروان زلاند با مقامات سلطنتی افغانستان خیلی نزدیک و حسنی بود روی همین دلیل مدت ده سال مدیریت عمومی موسیقی رادیو افغانستان را به عهده داشت و سفرهای زیاد برای تحکیم روابط دوکشور فارسی زبان «ایران و افغانستان» در زمان رضا شاه و محمد ظاهر شاه به کشور ایران نمود و در جشنواره های مقامات سلطنتی ایران هنرمنایی کرد و همچنان در این دید و باز دیده ها برای هنرمندان ایرانی نیز آهنگ کمپوز نموده است مانند من آمده ام که عشق فریاد کند - من آمده ام که ناز بنیاد کند « را برای هنرمند پرآوازه ایران خانم گوگوش کمپوز نمود و تا حال شنوندگان از آن آهنگ زیبا لذت میبرند.

استاد زلاند شیوه کمپوز و آهنگ سازی را از استاد برشنا آموخته و خودنیز به کمپوز و آهنگ سازی پرداخته است که یک تعداد هنرمندان معروف و محبوب کشور کمپوز های استاد زلاند را سروده اند برعلاوه هنرمندان افغانی هنرمندان ایرانی خانم هایده و خانم گوگوش نورجهان بیگم هنرمند پاکستانی و هنرمندان تاجیکی نیز از کمپوز های استاد زلاند استفاده کرده اند.

استاد زلاند در دهه شصت با اساس پیشنهاد وزارت اطلاعات وکلترو منظوری محمد ظاهر شاه مفترخ به لقب استادی گردید. استاد زلاند آهنگهای دوگانه با شادروان خانم ژیلانیز سروده است، آهنگهای دوگانه شان نیز دارای مفاهیم و پیامهای خیلی عالی بود مانند «بنیم پشت در کست» که یک پارچه تمثیلی موزیکال بود با همایی شادروان سید احمد حلال و استاد عزیزالله هدف در تلویزیون ملی افغانستان نشر گردید و همچنان دهها آهنگ دوگانه رادیویی و تلویزیون با شادروان خانم ژیلانا ظبط نموده و در آریشف رادیو تلویزیون ملی موجود میباشد.

با بوجود آمدن نظام جمهوری توسط سردار محمد داود خان در سال «1352» تغیرات زیاد در تمام عرصه های زندگی مردم افغانستان پیش آمد که در عرصه هنر موسیقی نیز تعدیلات تغیرات زیاد رونما گردید و پروژه تلویزیون بنیاد گاشته شد اما قبل از اقدامات عملی در نشرات تلویزیون رژیم جمهوری سردار محمد داود خان با اقدام نظامی دیگر توسط «حفیظ الله امین» از بین رفت. امابا آنهم استاد زلاند در تلویزیون افغانستان چند آهنگ با صدای خود و با صدای سارا جان زلاند سهیلا جان زلاند از طریق تلویزیون ملی نیز نشر نمود و در سال 1358 هش- با ورود عساکر روسی استاد زلاند با خانواده هنرمندش وطن را ترک گفت و در کنار مجاهدین قرار گرفت و بخارطی جمع آوری اعانه برای جهاد افغانستان به کسرتهای زیاد خیریه در ایران و پاکستان پرداخت.

متاسفانه استاد زلاند در سالهای «1991/1992 میلادی»- با مشاهده خرابکاری های رهبران مجاهدین و کشتن مردم بیگناه و ویرانی سر زمین آبایی اش طی مصاحبه های در نشرات بیرون مرزی نفرت و انزجار خویش را نسبت به آنها اظهار نمود.

استاد زلاند هنرمند حنجره طلایی افغانستان با عمر خیلی کوتاه هفتاد و چهار سالگی در سال «2009» مطابق «1388» هش- نسبت مریضی که عاید حالت بود در کالیفورنیا - امریکا داعیه اجل را لبیک گفت.

روحش شاد و خاطراتش گرامی باد.



## مجاور احمد زیار

مجاور احمد بتاریخ سی و یک جوزای ۱۳۱۵ هش- در روستای سرسبز دامنه سپین غر در قریه حصارک ولایت ننگرهار در یک خانواده بی بضاعت دیده بجهان کشود زمانیکه نه سال داشت و در صنف سوم مکتب ابتدایی درس میخواند از لطف پدر محروم گردید.



وی با مادر و دو برادر کوچکش الی ختم مکتب ابتدایی زندگی مشقت باری را متحمل گردید. در سال ۱۳۲۳ هش- با گذراندن امتحان کانکور در زمره شاگردان مستحق چانس شمولیت لیلیه دارالمعلمین کابل را بدست آورد الی سال ۱۳۳۷ هش- با ختم بکلوریا<sup>۱</sup> از لیلیه دارالمعلمین مستقید گردید و سپس شامل دانشگاه کابل<sup>۲</sup> و در رشته زبان و ادبیات پشتون سند لسانس را بدست آورد. بعد از ختم دانشگاه کابل مدت چهار سال بحیث عضو کادر علمی و تحقیقی فاکولته ادبیات و موسسه زبانشناسی به گرد آوری و تحقیق و پژوهش برخی زبان ها در اطراف و اکناف کشور در چهار چوب پروژه اطلس افغانستان از طرف یونسکو و تحت نظر آریانا شناسان به فعالیت پرداخت در پاداش فعالیت های پژوهشی اسکالرالریشیپ کشور سویس را نصیب شد. دکتورای خودرا در رشته زبان شناسی عمومی آریانا شناسی و نژاد شناسی از دانشگاه برن سویس بدست آورد.

در سال ۱۳۵۱ هش / ۱۹۷۲ م - منحیث استاد در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل تقرر حاصل کرد و در عین زمان مسوولیت مجله وزین (وژمه) و نشرات دیپارتمنت زبان و ادبیات پشتون نیز برایش سپرده شد. در بخش تحقیقات وی در اکادمی علوم افغانستان در صفحه ۱۲۷ الی ۱۳۰ کتاب کیست اثر محترم پروفیسور رهین میخوانیم:

در سال ۱۳۵۷ هش- برای مدتها ریاست مرکز بین الملی تحقیقات پشتون را در اکادمی علوم افغانستان با حفظ حقوق استادی دانشگاه به عهده داشت<sup>۳</sup> سپس در رژیم نورمحمد تره کی رهسپار زندان پلچرخی شد<sup>۴</sup>. با ورود قوا شوروی و به قدرت رسیدن ببرک کارمل در عفو عمومی باسایر زندانیان از حبس رها و بحیث عضو کمیسیون احیای موزیم ملی و همزمان عضو کمیته نظارت و کنترول نشرات رادیو - تلویزیون و اخبار و جراید توظیف گردید و به تعقیب آن ریاست سازمان صلح و همبستگی و دوستی افغانستان را عهده دار شد.

از خزان ۱۳۵۹ تا اخیر ۱۳۶۲ هش- بحیث ریس فاکولته زبان و ادبیات دانشگاه کابل ایفای وظیفه نمود.

از سال ۱۳۶۳ - ۱۳۶۵ هش- بصفت استاد مهمان وظیفه تدریس افغانستان شناسی را در شعبه آریانا شناسی دانشگاه همومبولت برلین کشور المان پیش برد و بعداز تکمیل معیاد معینه دوباره بوطن برگشت و دوباره بصفت استاد در دانشگاه کابل - دانشکده زبان و ادبیات بوظیفه اش ادامه داد.

با سقوط حکومت دکتور نجیب الله و اشغال کابل توسط مجاهدین در هشت ثور 1371 هش با فامیلش بقصد ترک وطن روانه پشاور شد و مدتی بحیث استاد و رهنمای پروگرام ماستری و داکتراً ای در دیپارتمنت پشوتو در دانشگاه پشاور مصروفیت داشت. در ضمن وظیفه استادی کار تحقیقی و پژوهشی خودرا نیز ادامه میداد و افزون برآن نوشتن مقالات شماری از کتب علمی و ادبی را نیز از بودجه شخصی خود به طبع رسانید.

در سنبله 1375 هش/سپتember 1994 م - با اخذ ویزه قانونی عازم کشور انگلستان گردید و تا اکنون با فامیلش در همان کشور بسر میبرد.

دکتور زیار کارهای پژوهشی خویش را با شعبات خاورشناسی دانشگاه اکسفورد لندن ادامه داده و تعداد دهها اثر ادبی و زبان‌شناسی و اشعار ناب خود را به طبع رسانیده است. استاد زیار از صنف هشتم مکتب به نگارش رو آورد و نخستین شعر خود را بربزبان دری در بهار 1334 هش-سروده است بعد از آن در مطبوعات کشور حضور فعال داشت وی در مدت پنجاه سال حدود بیست دفتر شعر و داستان و بیشتر از یکصد وسی اثر ادبی که بیشتر آن پژوهشی که بیش از دوازده زبان افغانستان در راس زبان دری و پشوتو میباشد در قید تحریر درآورده است.

دکتور زیار مقالات پژوهشی و آفرینشی علمی و زورنالیستک در زبانهای دری پشوتو آلمانی و انگلیسی نوشته است و بعداز علامه عبدالحی حبیبی ریکارد بالا را در افغانستان دارا میباشد.

حدود 38 جلد آثار علمی و پژوهشی وی به که عبارت اند از کتب درسی مانند :  
 تیزس دکторا به زبان (آلمانی) <sup>۱</sup> دستور زبان پشوتو واژه‌شناسی پشوتو طرز نگارش معیاری پشوتو  
 قواعد ویژه شعر پشوتو پشتوون‌ها در روشنی زبان‌شناسی و فیلولوژی آریایی (ایرانی) و .....  
 آثار عمومی مانند : فرهنگ واژه‌های نو در پشوتو با معادلت‌های فارسی دری عربی اردو و  
 انگلیسی <sup>۲</sup> فرهنگ سرینه ها و پیشینه‌های انگلیسی. - پشوتو زبان ادبی خوشحال ختک آثار  
 آفرینشی <sup>۳</sup> عبارت از : گزینه داستانها یک رومان و هفتده دفتر شعر .  
 مقالات و ترجمه مهم استاد زیار به زبانهای پشوتو فارسی دری انگلیسی و آلمانی به شرح  
 مختصر میپردازم.

مختصه پرامون وجه تسمیه خراسان <sup>۴</sup> ترکیب اسم زبان فارسی دری در مجله خراسان ارگان نشراتی مرکز زبان و ادبیات دری اکادمی علوم افغانستان افغانستان مهد پیدایش نی <sup>۵</sup> بلکه مهد پژوهش فارسی دری است از غلطی های مشهور دیرین تا واقعیت‌های علمی امروزین <sup>۶</sup> طبع در مجله آریانای بیرون مرزی <sup>۷</sup> ساختاراتنو- لنگویستیک افغانستان « به زبان انگلیسی در مجله بیاض - دهلی » و ساختار واژگانی پشوتو به زبان « آلمانی » درفصلنامه پشوتو اکادمی علوم افغانستان.

برعلاوه تحریر و نگارش آثار علمی و ادبی دکتور زیار در برگزاریهای محافل علمی و ادبی « داخل و خارج » کشور حضور فعال داشته است در سال 1998 و 2000 م- پروفیسور زیار در دوهمايش سالیانه « پژوهش در فرهنگ باستان و شناخت اوستا » در هامبورگ آلمان و در گوتینبورگ سویدن اشتراك ورزیدند. شخصیت چند بعدی پروفیسور زیار به مثابه استاد دانشگاه با پیشینه 35 ساله

«زبانشناسی ادبیات شناسی نژاد شناس پژوهشگر شاعر نویسنده مترجم نقاد ادبی و اجتماعی ... حقق ورزیده زبانهای آریایی اعم از باستانی و نوین در میان دانشمندان و فرهنگیان افغانستان ایران آریانا شناسان غربی دارای نام و نشانی با افتخار بوده و نیم قرن عمرش را وقف شکوفایی دانش و فرهنگ ملی نموده است. استاد زیار در عیار ساختن زبان مادری اش با معایر زبانشناسی نوین و بویژه آریانا شناسی نقش پیش‌آهنگ داشته است در عین زمان یکی از نوگرایان و پایه گذاران شعر نو و آزاد در اشعار پشتونیز بشمار می‌رود.

شعرای برجسته کشور چون عاقل بیرنگ کوهدامنی و سید رفعت حسینی در ارتباط آفرینش‌های دوکتور زیار مقالات در جراید بیرون مرزی نوشته اند.

استاد زیار نه تنها یک شخصیت علمی ادبی و فرهنگ بوده بلکه یک مبارز سرسخت و انقلابی نیز بشمار می‌رود با انکه عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از زمان تاسیس حزب در سطح رهبری داشت ولی مخالف تشکیل از گروپ‌های چپ و راست افراطی اعم از موئیستهاً ملی گریان دست راستی سیکترستهاً ..... که محور اصلی آن را بنیاد گرایان قرون وسطایی تشکیل میدادند بر علیه ایشان به مبارزه برخاسته است.

ایدلوزی مارکسیستی با بینش نقادانه و بشرخواهانه پیروی کرده و مارکسیزم دولتی طراز استالیستی و موئیستی را که سرنوشت میلونها انسان را در وجود دولتها توتا تاریستی شکست های فاجعه بار انقلابهای چپی و راستی در جهان بشمول کشور ما سبب گردیده اند مزدود می‌شمارد. بنا بر همین دلیل بود که وی پیوستنیش را با پیشگامان «نهضت آینده افغانستان» که در همان سپیده دم پایه گذاری آنرا اعلام نمود و تا آرمان دیرنیه اش را برای رهایی خلق زحمتکش از ستم طبقاتی تحقق بخشد.

صاحب این قلم در زمانیکه پروفیسور زیار در بخش کنترول نشرات رادیو و تلویزیون وظایفی داشتند از همکاری و رهنمایی‌های شان فیض برده ام برای شان صحت و سلامتی آرزو میدارم.



محترم داکتر زیار در  
قطار اول نفر وسعت  
در جمع از فرهنگیان  
افغانستان در کشور  
سویدن دیده می‌شود  
این فتوو را جناب  
یوسف هیواد دوست  
در اختیار م گذاشته  
است از ایشان  
منمونم.

## محمد حیدر ژوبل

دراین بخش کتاب وظیفه خویش میدانم تا در باره بزرگمرد ادیب که عمر کوتا و مگر نوشتار زیاد داشت آثار پر نغز ادبی از خود بجا گذاشت چند سطر بنویسم. این شخصیت ادیب مرحوم محمد حیدر ژوبل بود.

مرحوم ژوبل در سال 1304 هش - در محل باغبانکوچه شهر کابل دیده بدنیا گشود وی پس از اكمال دوره ثانوی در لیسه نجات «امانی» شامل فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید و بعد از ختم دانشگاه با استفاده از یک سکالر شپ جهت تحصیلات عالی به ایالات متحده امریکا رفت و در سال 1331 هش - تخصص خود را در رشته ادبیات و فلسفه از دانشگاه پرنسپن امریکا بدست آورد و الى تابستان سال 1338 هش - وظایف ذیل را ایفا کرد.

مدیر مسئول مجله عرفان

مدیر مسئول مجله آریانا

مدیر مسئول مجله های عرفان پوهنه و اخبار عرفانی وزارت معارف.

مدیر عمومی روابط فرهنگی ریاست مستقل مطبوعات

در آغاز سال 1338 هش - مدیر فلمبرداری و عکاسی و مدیر نشرات داخلی و با وجود مسئولیت‌های یاد شده سمت استاد ادبیات را در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل به عهده داشت.

مرحوم ژوبل در پائیز سال 1338 هش - در کنفرانس فرهنگی منعقده جمهوری مصر اشتراک کرد و در باز گشت از این سفر فرهنگی در اثر سقوط طیاره آریانا در فراز شهر بیروت به عمر سی و چهار سالگی بکام مرگ فرو رفت.

مرگ نا بهنگام ژوبل این ادیب جوان تمام جامعه فرهنگی و ادبی و مطبوعات کشور را به سوگ نشاند. بلی ژوبل با دل آگنده از عشق از جهان رفت ولی آثار پر بھای از خود بجا گذاشت.

وی از آوانی که پا در محیط تعلیم گاه نهاد دست بقلم برد و نوشت. زمانیکه شاگرد لیسه نجات «امانبود و بیشتر از 13 - سال نداشت مضماین و اشعار نغز به زبانهای فارسی و پشتو تهیه مینمود و با نشریه ادبی (مجله کابل) همکاری قلمی خود را آغاز کرد. او به نزد ترین فرصت نبوغ ادبی خود را نمایان کرد او ذاتاً با ادبیات عرفانی استعداد و علاقه داشت.

آثار عرفانی را گاهی در مجلات فوق الذکر انتشار میداد (مانند یاد بیدل - سرگذشت آثار و افکار خواجه عبدالله انصاری - رباعیات شیخ ابوسعید ابوالخیر - نمونه از ادبیات افغانستان از روکشی الی استاد بیتاب - هنر افغانستان - نربان آسمان - مهرگان نامه - تاریخ ادبیات

افغانستان - رساله نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان - برخی رساله های دیگر بنام اثار هنر تاجیکستان شوروی - معرفی هنرمندان چینایی و غیره را از قلم پر بارش تراویش داد.

برعلاوه آثار ذکرشده مقالات مفید ادبی وی مسلسل در مجلات عرفان آریانا و عرفان کابل و عرفان معارف وقت باز تاب گردیده است.

مرحوم ژوبل در نوشتار روش نیکوی داشت که هر خواننده با مطالعه چند سطر درک مینمود که نوشته

از ژوبل است او مانند اخلاق نیکوی خودش روش شیرین و دلنشی درگفتار قلمش نیز هویدا بود . وی در زبانهای مختلف چون فارسی - پشتو - انگلیسی و آلمانی نیز همین شیوه نوشتاری را رعایت میکرد مطالعه آثار ژوبل در هر زبان عاری از دلچسپی نبوده است.

اما افسوس که دست اجل شاخه های پربار ادب را شکست و شگوفه هادبی وی پر پر شد. مرحوم ژوبل جوان منور با استعداد ادیب و خوش برخورد بود با آنکه از سال سی و هشت او از دنیا ناپدیدی گردیده اما آثارش دست بدست ادبیان و فرهنگیان میگردد و نام وی زنده و جاویدان است . ماهنامه عرفان در شماره حمل و ثور سال 1351 هش- به مناسب پنجاهمین سالگرد نشراتی خویش از مرحوم محمد حیدر ژوبل به عنوان چهارمین نگارنده عرفان چنین یاد آور گردید: «مرحوم ژوبل در اینجا پشتکار استعداد جهان بینی و بالاخره حوصله و جرئت خود را نشان داد و تحت آن شرایط خدمات فراموش ناشدنی برای ادبیات وطن خود کرد مسایل جدید را فرا گرفت و درمسایل ادبی کشور تطبیق و طرحهای نو ریخت که حتا تا هنوز بالای آن کار نشده است » به همین ترتیب مجله عرفان در شماره های هفت و هشت سال 1351 هش- تحت عنوان یک نگارنده دیگر عرفان «فهرست دوره او» چنین نگاشته است. «مرحوم ژوبل اولین منتقد ادبی و تاریخ ادبیات نویس که خواسته با درک ارشیهء ادبی و سُن و فرهنگ ملی نخستین گام های مترقی را در نقد و تاریخ ادبیات - تحلیل و تجربه آنها بر دارد ... امروز در حالیکه موضوعات خالص سیاسی محور اصلی ادبیات عمومی ما را تشکیل میدهد یاد آوری و احیای خود مرحوم ژوبل که جوانمرگ شده ولو اشاراتی باشد در حاشیه این جار و جنجالها موثر و مناسب است .»

علاوه‌اً لازم یاد آوری میدانم که شادروان ژوبل در سال 1334 هش- در یک پروگرام فرهنگی اتحاد شوروی شرکت ورزید و راجع به « وضع فرهنگی ادبیات و تاریخ در افغانستان» در اکادیمی علوم شوروی در ماسکو و در رابطه به « روابط ادبی افغانستان و تاجیکستان» در دارالفنون دولتی تاجیکستان خطابه مفصلی ایراد کرد و گزارش در مورد « مختصر تاریخ افغانستان و پیشرفت های معاصر ما » در روزنامه ایزیستیا چاپ ماسکو بدست نشر سپرده شد و مسایل جریانها و رویدادهای سال سی و چهار مجله عرفان بوده و مشخصات خطابهء وی در انتیوت شرق شناسی اکادیمی علوم شوروی در شماره اول و سال سوم مجلهء ادب نشریه فاکولته ادبیات پوهنتون کابل بچاپ رسیده است.

آثار مرحوم ژوبل :

1 - تاریخ ادبیات افغانستان سال 1336- هش

2 - نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان سال 1337- هش

3 - زبان فارسی و روش تدریس نوین و موثر آن سال 1336 -هش

4 - نرد بان آسمان سال 1336 -هش

5 - ادبیات در خلال روانشناسی و تاریخ نقد ادبی

6 - یاد بیدل سال 1335 -هش

7 - اعجار قرآن « اثر قلمی تا حال اقبال چاپ نیافته است

8 - مضماین و مقالات تحقیقی و ادبی که گرد آوری شده است.

طوریکه برای همگان معلوم است آثار فوق مرحوم ژوبل نظر به اوضاع شرایط اقتصادی خراب به تیراز محدود انتشار یافته بود گه پاسخگوی نیازمندی ادبی نبود و تجدید چاپ همه این آثار بنابر عدم موجودیت یک مرکز نشراتی قوی در داخل افغانستان و همچنان عدم اقتصادی قوی و لازم در خارج میسر نگردیده بود آثار گران بهای شاد روان ژوبل نایاب و ناپدید گردیده است. امایاد او و کارهای پُر ثمر او در خاطره ها نقش جاویدان دارد باید در آثار نویسنده‌گان مکرراً یاد آوری گردد لازم آن میباشد که در این کتاب «چهره های جاویدان» اسم شاد روان حیدر ژوبل درج و از خدمات وی تا حدود ممکن و با درسترسی به انساد از ایشان قدر دانی گردد.. معلومات مختصر از کتاب تاریخ ادبیات افغانستان اثر گران بهای محمد حیدر ژوبل برگرفته شده است. روحش شاد و خاطراتش گرامی باد.

در زمینه از خانم نجیبه آرش سپاس گذارم که کتاب تاریخ ادبیات مرحوم ژوبل را در اختیارم قرار دادند.

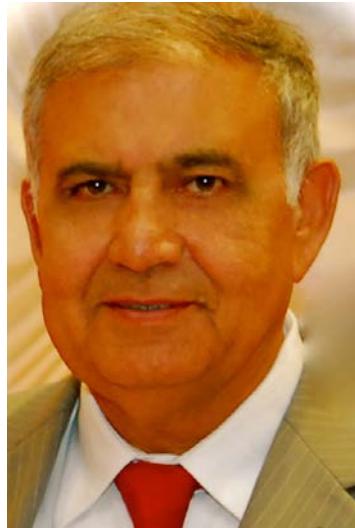
## میر عنایت الله سادات

میر عنایت الله سادات در سال 1324 هش 1945 -م- در شهر کابل تولد گردیده است تعلیمات ابتدایی و ثانوی خویش را در لیسه عالی حبیبه فراگرفت و متعقباً در سال 1965 م- شامل پوهنتون کابل گردید وی با فراغت از پوهنه‌ی اقتصاد شامل خدمت عسکری شد بعد از اخذ ترخيص در سال 1971 م- در دانشگاه شهر بن آلمان فدرال ابتدا برای فرگیری زبان آلمانی و سپس به تحصیلات عالی در رشته اقتصاد پرداخت.

جناب سادات در 1962- زمانیکه متعلم صنف یازدهم مکتب بود به اشاعه نظریاتش از طریق جراید دیواری مکتب مباردت میورزید و مسئولیت معاون جریده «دانش» لیسه حبیبه را داشت درسالهای اغازین دهه هفتاد که هنوز رژیم شاهی در کشور حاکم بود اولین [اتحادیه محصلان درخارج] به اشتراک علاقمندان

مختلف فکری بنیان گذاری گردید جناب سادات یکی از موسسین آن بود. او طی سالهای 1978-1992 م- نخست در وزارت پلان گذاری و متعقباً در وزارت امور خارجه افغانستان عهد دار وظایف دولتی گردید. در 1357 هش- به زندان افگنده شد ولی پس از سرنگونی رژیم حفیظ الله امین باسایر زندانیان در عفو عمومی آزاد گردید سپس در اداره اطلاعات و نشرات وزارت امور خاجه مقرر و تا

خزان سال 1980 م- ایفای وظیفه نمود بعد از آن در راس نمایندگی سیاسی دولت افغانستان در آلمان غرب تقرر حاصل کرد در بهار 1358 م- بوطن برگشت و در اخیر 1989 - مجدداً جهت



انجام خدمت در آن نمایندگی به شهر بن پاتخت آلمان برگشت. در بهار 1992 م- قدرت دولتی به تنظیمهای «جهادی» منتقل گردید<sup>۱</sup> ماموریت جناب سادات هم منحیث رئیس نمایندگی دولت افغانستان در آلمان اختتام پذیرفت. وی نخست در شهر بن و بعداً در جنوب کلیفورنیا منحیث مهاجر زندگی اختیار نمود.

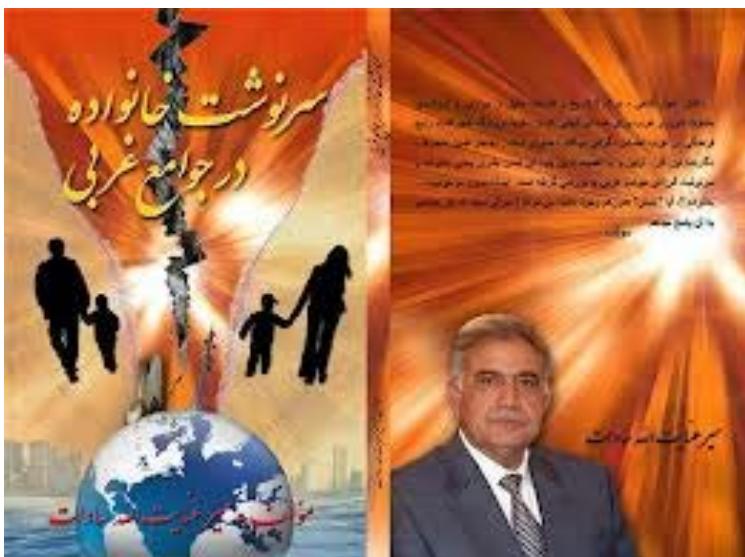
پس از بقدرت رسیدن تنظیم های جهادی که جنگ میان گروپهای جهادی شعله ور شد تعداد کثیری از منورین افغان به اروپا هجرت را آغاز نمودند. ولی بنابر سیاستهای جاری همان زمان اتحادیه اروپایی که از حقوق مهاجرت شان انکار میورزیدند. این حالت انگیزهء شد که جناب سادات با مشوره با تمام دوستان مهاجر افغان طرحی را بخاطر تشکیل دفاع سراسری حقوق مهاجران افغان آماده سازد. این طرح در یک گرد همایی وسیع مهاجران افغان در شهر کلن آلمان صورت گرفت و پذیرفته شد<sup>۲</sup> مهاجران برای تاسیس «شورای مهاجران افغانان» رادی دهی نمودند. جناب سادات چهار بار برای رئیس آن شورا انتخاب گردید<sup>۳</sup> در این سالها شورا مصدر خدمات بزرگ برای هموطنان مهاجر گردید این موقعی بود که دسترسی به اینترنت عمومیت نداشت و نشریه «تصویر» منحیث ارگان نشراتی شورا بررسیها و گزارشات را در رابطه به اوضاع رقتبار کشورهای اروپایی منعکس مینمود.

جناب سادات بعد از ختم وظایف دولتی<sup>۴</sup> فرصت بیشتر برای بررسی پیرامون مشکل وطن و طنداresh پیدا کرد تا بیشتر در زمینه تعمق و تحقیق نماید. او یکطرف سرگزشت و سرنوشت وطن و وطندارانش را به بررسی میگرفت و از جانبی دیگر سعی کرد تا توجه وطنداران مهاجرش را به «خطرانحلال» در فرهنگ کشور متوقف و خطر های سیاسی که متوجه کشور ما بوده است<sup>۵</sup> جلب نموده است<sup>۶</sup> جناب سادات در همین راستا مقالات و اشعار زیاد در نشرات داخل کشور و بیرون مرزی و بلاگ های افغانی انتشار داده است او مولف چند کتاب میباشد.

اول - افغانستان- یک نگاهی به گذشته<sup>۷</sup> حال و مستقبل در 270 صفحه به زبان المان

دوم - افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه در 261 صفحه بزبان دری سوم سرنوشت خانواده در جوامع غربی در 133 صفحه بزبان دری.

قابل یاد آوری میدام که جناب محترم سادات در تکمیل این کتاب از هیچ گونه مساعدت با بندۀ دریغ نکرده اند<sup>۸</sup> از ایشان سپاس میدارم.



## استاد علامه صلاح الدین سلجوقي

استاد سلجوقي در گازر گاه شريف آنجا که خواب گاه حضرت پير هرات "خواجه عبدالله انصارى رح" قراردارد، در سال 1313 ق- مطابق 1376ش- پا به عرصه وجود گذاشت.

مادر مهربان استاد سلجوقي از نسل سادات اناردره بود . روایت است که آغاي انار دره يى مرحوم صلاح الدين خبر یافته بود که دخترش " مادر استاد صلاح الدين" وضع حمل دارد، چنین وصيت کرده بود که اسمش را "صلاح الدين" بگذارند. از قضا همان روزيکه سيد صلاح الدين آغا ، جهانی فانی را وداع کردن صلاح الدين سلجوقي در همان روز و ساعت بدنيا آمد و نامش را طبق وصيت " سيد صلاح الدين آغا" پدر و مادرش «صلاح الدين» گذاشتند. از قرار نوشته انجينير محى الدين سلجوقي چنین نتيجه بدست ميايد که مادر استاد سلجوقي گفته است که "صلاح الدين" قبل از وقت موعود سن و سالش به سخن گفتن آغاز کرده است.



صلاح الدين مبادى علوم را تا شرح ملا جامي نزد پدر و مادرش خواند و بعد از دوازده سالگی بحضور اخند ملا عمر سلجوقي تلمذ کرد و اين مرد بزرگ اهل قبيله سلجوقي همان "شيخ الاسلام و المسلمين" ميباشد که بيش از يكصد جلد كتاب را بر رشته تحرير در آورده است. چون شيخ الاسلام آثار نبوغ و لياقت را در ناصيه صلاح الدين مشاهده کرد، دانست که او ميتواند از عهده تدریس شاگردان بخوبی برآيد او را فرمود تا به شاگردان تدریس نماید و خود از اوضاع بررسی و مراقبت نماید.

استاد صلاح الدين در سن پانزده سالگی با پدرس عازم کابل گردید. حلقه هاي ديني و علمي را مشاهده و علما را ملاقات نمود و نتایج اين ملاقات بدانجا کشید که از روی لياقت و دانش او، علمای کابل وی را بحیث "تابعه کوچک" بشناختند.

در آنzman اگر اشخاصیکه مفتی میشدند، باید امتحان بسیار قوی را سپری مینمودند و صلاح الدين نوجوان با پدرس هردو در امتحان کامیاب و در محکمه هرات صاحب وظیفه شدند.

استاد صلاح الدين بسى ابتکارات و تحولات را در سیستم قضا و استنطاق مجرمین بمیان آورد و با کابل نیز ارتباط داشت و در همان وقت یک قصیده يكصد و بیست بیتی را به استقبال خاقانی سرود و به سراج الاخبار نشر گردید . در هجده سالگی شهرت، دانش و لياقت استاد صلاح الدين هر روز اوج میگرفت، امير امان الله خان او را در همين سن بکابل خواست و بحیث استاد در مکتب حبیبه مقرر ش نمود، سپس در سال 1300 ش- بخواهش شجاع الدوله رئيس تنظيمه هرات؛ منحيث مديرعمومی معارف هرات تقرر حاصل نمود و همزمان مدير مسؤول «اتفاق سلام» گردید و در همين وقت است که استاد صلاح الدين سلجوقي به هنر تمثيل علاقه پيدا نمود او نه تنها درامه نويسي را آغاز کرد بلکه هنرمندان تمثيل را تحت تربیه و صحنه هاي تیاتر را بخاطر تنویر افکار عامه بريپا نمود.

از همین جاست که کار هنری در هرات بر میگردد از همان آوان جوانی استاد صلاح الدین سلجوqi<sup>\*</sup> بهتر باید گفت استاد علامه سلجوqi موسس تیاتر در هرات میباشد.

استاد سلجوqi بعد از سه سال کار در هرات دو باره بکابل خواسته شد و منحیث معاون مصحح دارالتالیف در وزارت معارف وقت گماشته شد و همزمان مدیریت مجله «ثروت» را پیش میبرد و با مقام سلطنتی و مقامات وزارت خارجه ارتباط یافت.

استاد سلجوqi در این وقت علاوه از کارهای دیگر تنظیم رادیو کابل را در «کوتی لندنی» پیش میبرد که همکارانش عبارت بودند از: استاد فرج افندی، سرور گویا و استاد قاسم "افغان".

آنگاه تیاتر پغمان ساخته شد و اولین درامه که در آن اقبال نمایش یافت از تراویش قلم استاد صلاح الدین سلجوqi بود که بعداز ختم نمایش شخص اعلیحضرت امام الله خان استاد را مورد نوازش قرار داد و شاد باش گفت. در اینجا تاریخ نشان میدهد که تیاتر ولایت هرات از کابل مقدمتر بوده است.

در زمان حبیب الله کلکانی، استاد سلجوqi به زندان افگانده شد ولی بعداً با وساطت بعضی اشخاص از محبس رها گردید و به جانب هرات رفت و در آنجا انزوا اختیار نمود. در زمان پادشاهی محمد نادر خان دو باره بکابل خواسته شد و کارهای سابقه اش را دنبال کرد. و بحیث جنرال قونسل افغانی درهند رفت و در آنجا باعلامه محمد اقبال لاهوری آشنایی حاصل کرد و شخصیت های بزرگ هند را که در تحریکات آزادی خواهی و اسلامی دست داشتند ، ملاقات نمود.

استاد سلجوqi درسال 1317 ش- از هند بکابل آمد و در ریاست مستقل مطبوعات و رادیو کابل اشغال وظیفه نمود.

درسال 1327 ش- از کارهای رسمی کنارگیری نمود و بعداً از طرف مردم هرات بحیث وکیل در شورای کابل مقرر شد و در ختم وکالت بازهم بحیث رئیس مستقل مطبوعات ایفای وظیفه کرد.

درسال 1331 هش- بحیث سفیر افغانستان در مملکت مصر مقرر شد و در مجمع لغوی مصر مقام عضویت را بدست آورد و در تاریخ مجمع لغوی مصر استاد صلاح الدین سلجوqi اولین و یگانه عجمی بود که بحیث عضو به آن مجمع پذیرفته شده بود. وی بعداز ختم سفارت بکابل برگشت و مصروف تالیفاف گردید.

استاد صلاح الدین سلجوqi سه بار ازدواج کرده و دو فرزند بنام های محمد صدیق سلجوqi و محمد حامد سلجوqi از او بجا مانده است.

ازدواج سوم استاد سلجوqi با دختر برگ عبدالمحمد خان « حمیرا جان» بود که استاد کتاب افکار شاعر را بنامش نوشت و اهدا نمود.

وفات استاد صلاح الدین سلجوqi آن فیلسوف، روزنالیست، پیر زنده دل، نقاد زیردست ، درامه نویس مشهور، ادیب بزرگ و نویسنده عالی مقام افغانستان به سن هفتاد و سه سالگی بوقوع پیوست از 1276 - 1349 هش- عمر خیلی کوتاه مگر پُر شمر در ادبیات کشور داشت.

روانش شاد باد.

استاد علامه صلاح الدین سلجوqi وقی کتب زیاد درسی از قبیل "اصول سلجوqi" علوم اخلاقی ، علوم دینی را تالیف نمودند و کتب دیگر شان از این قرار میباشد:

1 - افکار شاعر

2 - نگاهی به زیبایی

- 3 - ترجمه ا خلاق نیکو ماسی ارسسطو
  - 4 - مقدمه علم الاخلاق در دو جلد
  - 5 - مقدمه کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه
  - 6 - جبیره
  - 7 - تجلی خدا در آفاق و انفس
  - 8 - اضواء على ميادين العلم والفن والفلسفه "چاپ در مصر"
  - 9 - اثرالسلام فی العلوم والفنون "چاپ در مصر"
  - 10 - نقد بیدل
  - 11 - ترجمه کتاب محمد "ص" در شیرخوارگی و خرد سالی
  - 12 - قواعد ادبیه
  - 13 - تقویم انسان
  - 14 - افسانه فردا
  - 15 - گوشء از پیغام تو ، ضمیمه کتاب ترجمه محمد "ص" در شیر خوارگی و خرد سالی
  - 16 - رساله شرح حال سید جمال الدین افغانی
  - 17 - اشعار سلجوقی که بصورت پراگنده نشر گردید اند.
- کتاب افکار شاعر در اول بصورت مقالات در روزنامه رسمی دولتی "اصلاح" به طبع میرسید و بعداً دوباره در سالهای 1326 و 1334 ش - در مطبوعه عمومی کابل به نشر رسید.
- مرحوم محمد علم غواص که خود یکی از مشاهیر بزرگ هرات بود به نام « مقدمه ناشر» در آغاز کتاب چند سخنی را گنجانیده است که آن نوشتہ از قدرت ادبی و فلسفی و تصوفی و عمق دید خود غواص میتواند نمایندگی کند. علامه سلجوqi تحت عنوان "عرض مرام" کتابش را می آغازد و از خواندن صفحات اولیه کتاب فهمیده میشود که کتاب مذکور به تقاضای مکرر مدیر مسؤول اصلاح یعنی شخص غواص و یک عده علماء، نویسندها و دانشمندان تحریر مکرر یافته است که استاد سلجوqi، افکارعرفانی لسان الغیب حافظ، خاقانی، ابوالمعانی بیدل، مولاتای بزرگ بلخ، شیخ محمود شبستری و امیرحسینی سادات غوری را شرح و بسط میدهد و نیز عنوانی دارد بنام مقاله افکار بیدل و خاقانی و بعداً گلشن راز شیخ شبستری رابا سولات امیر حسینی غوری هموطنش تشریح میدهد.

استاد سلجوqi هنگام تالیف این کتاب زیاده تر از حافظ<sup>۱</sup> محیرالعقل کارگرفته و آنقدر درباره فلاسفه و فلسفه آنها، عمق در تصوف ادبیات و تاریخ ادبیات گفته ها دارد که نمیتوان با چند جمله مقام تحلیلی و دانش او را توصیف و تشریح کرد.

استاد درباره حافظ میگوید: "بطوریکه در روی پرده، درامه عشق را در قشنگ ترین طرز و شیرین ترین کلمات بازی میکند، در پشت پرده دروس فلسفی را به بهترین پروگرام درس میدهد و به اینصورت میتواند مبتدی و منتهی سورور خواه دانش جوی و حتا خوشبین و حتا بدین را علی السویه به خود بکشد و افاده دهد".

همچنان اشعار حضرت حافظ را به تحلیل فلسفی و با مقابله اشعار عربی و نسبت اشعار رابا

سلوک عرفان و فلسفه ربط میداد و سرایا با دانش عمیق و تحلیلهای منطقی شرح میداد و پرده هارا از اشعار حافظ بر میداشت و میگفت که "حافظ را دیدید متّنی از عشق و رندی پیش روی شما گذاشت، اما حاشیه تعلیقاتی از دین و فلسفه و تصوف و اخلاق یکی از دیگری در پشت پرده یا پشت ورقه موجود بود افکار شاعر ص 9"

بعد از حافظ استاد علامه سلجوقی به جهان خاقانی قدم میگارد و میگوید" این شاعر را میتوان علی السویه هم شاعر و هم فیلسوف دانست و میتواند فلسفه را در متن شعر وی ملاحظه نمود: به من نا مشفقت آباء علوی - چو عیسی زان آبا کردم زآباء

استاد اشعار مذکور را به سه دسته موجودات: آباء علوی، امهات سفلی و موالیه ثلاثه نسبت میدهد و آنرا آمیخته به فلسفه یونان میداند. استاد اشعار خاقانی را با اشعار حافظ و بیدل نیز ربط داده و افکار فلسفی عرفانی شان را با هم وفق میداد.

علامه سلجوقی ، تحلیل درباره بیدل و تحلیل اشعار او داشت و در ابتدای این بحث، چنین مینوشت: «امروز میخواهم به افکار شاعری تماس کنم که رعشه برقلم و لرزه براندام می آنداز، این شاعر یست که همیشه آن را بین رموز غامض فطرت و نجوای فرشتگان عالم اسرار می یابم و چنین گمان میکنم که در زندگی هم در بین ما زمینی ها نبوده و اگر بوده به آرزوی سرزمین اصلی خود (روح کلی و عالم ملکوت و دنیای مجرد) نوّجه سرایی داشته » «ص 16».

استاد بیت های بیدل را میاورد و هریک را تحلیل مینمود. مانند این بیت:

فطرتم ریخت برون شور و جوب و امکان - این دو تمثال در آئینه من بود مقیم

استاد سلجوقی را از تحریرش در قسمت اشعار این شعرا چنین می یابیم که همه دیوان شان را خواند و اشعار عجیب و مبهم شان را انتخاب کرده است .

علامه سلجوقی کلمه «تصوف» را که به کلمه عربی و پشمینه پوش منسوب میدانند، آنرا رد میکند و میگوید که از کلمه یونانی تیاسوفی " خدا دوستی" گرفته شده است. بعد از تحلیل ها و تفاسیر به اشعار بیدل با در نظر داشت فلسفه های غرب و شرق عرفان اسلامی، به بحث بیدل خاتمه می دهد. بعد از بیدل به مقابله بیدل و خاقانی توجه مینمود و در جایی هم با آوردن دو قصیده نظر میدهد که بیدل مسابقه را از خاقانی صد درصد ربوده است و میگفت : "اگرچه بیدل شاعر قصیده سرا نیست باز هم دیدید که حق معنی را به الفاظ جزیل ادا کرده و در این جای شک نیست که خاقانی لهجه و متنات مخصوصی دارد، باز مطالبی که بیدل به این جزالت و روانی در این قصیده آورده، قابل تقدیر است و اینست نمونه های قصاید بیدل و خاقانی میگوید:

"شد گهر اندر گهر صفحه تیغ سحر

شد گره اندر گره حلقه درع سحاب

صبح برآمدزکوهُ چون مه نخشب زچاه

ماه برآمد به صبح، چون دم ماهی زآب

بیدل گوید :

طلع صبح دوم میدرد اکنون نقاب  
نوق تماشا گراست تا دهد آیینه آب  
چشم گشا و ببین برگ گل آیینه است  
آتش جوش بهار نعل جهان داده آب

علامه سلجوقی در این بحث توجه به بیدل دارد و بیدل را دلیل قدرت لایتناهی خداوندی نشان میدهد و چنین می‌آورد :

ضممون پیش پا را آسان نمی‌توان خواند  
صد صفر یک الـف شد حیرت فزای نرگس

قدم دیگر علامه سلجوقی بسوی مولای بزرگ روم "بلخی" است و می‌گوید : « دیشب مثنوی معنوی را برداشت بودم و تا اکنون از خود بیگانه ام. میگوینید انرجی آنوم به درجه ایست که با شکستن یک ذره میتوان یک خشت پخته را گداخت اما مولانا آن جوهر فرد دنیای حقیقت بعد از شش قرن میتواند امثال من هزاران صخره های صمای قساوه را بگدازد، مولانا از ماورای افلاک از شمس عالم روح راستی و حقیقت نور گرفته و درین دهیز تصاویر عالم امکان از شمس تبریز

حرارت کسب کرده که این نور و حرارت سر موی است » "ص 61"

سلجوقي شعر مشهور را که در توصیف مولانا سروده اند، منسوب به حضرت جامی میداند. ولی در مجله آیینه افغانستان شماره 55 صفحه 100 سال 1995 م- آقای محمد اسحق نگارگر در باره آن شعر مشهور که سلجوقی به حضرت جامی منسوب میداند، نظر مخالف دارد او شعر مذکور را به شیخ بهایی نسبت میدهد و آن شعر چنین است .

مثنوی معنوی مولوی - هست قرآن در زبان پهلوی

من چه گویم وصف آن عالیجناب- نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

مولوی از عاشقان بزرگ جهان است و ما عشق و جذبات اورا از روی اشعارش بخوبی درمی یابیم. علامه سلجوقی که اشعار مولوی را تحلیل نموده از تحلیل هایش چنین استنباط میکنیم که خود سلجوقی هم از عاشقان وارسته میباشد. استاد سلجوقی بسا گفته های دیگری دارد از جمله داستان سلامان و ابسال را شرح میدهد و از آن نتیجه بدست می‌آورد.

در پایان کتاب افکار شاعر، استاد سلجوقی یادی از هموطن عزیزش امیر حسینی سادات غوری و شیخ محمود شبستری را مینماید و بعد از آوردن اشعار لسان الغیب حافظ؛ سوالات امیر حسینی را با جوابات شیخ شبسری می‌آورد و خود استاد نیز جوابات را به نثر می‌نویسد و جوابها را به حدی فیلسوفانه و عارفانه توضیح میدهد که حتا به عقیده خویش نقطه‌ی مجھول نمی‌گذارد اما باید گفت که فلسفه آن نیست که مجھول را معلوم سازد بلکه گاهی هم معلوم را مجھول می‌سازد.

استاد صلاح الدین سلجوقی برقع علامه بزرگوار وطن است و در زمان خود یکتا بوده است ، بسا علماء و بزرگان داخلی و خارجی به وصف او گفته ها دارند که تذکر و گفتنی های شان گنجایش در این کتاب را نخواهد داشت، زیرا هرگاه کسی کتاب استاد را مطالعه نماید بذات خود بحر بیکران

است و انسان را محو و غرق حیرت میسازد . یکی از غرق شدنگان در بحر بیگران علمی و ادبی مرحوم علامه سلجوقی جناب غلام حبیب نوابی میباشد .  
جناب نوابی چنین مینویسد.

« علامه سلجوقی مربی نویسنده بزرگ امروزی مملکت است اگر کسی یکبار از فیض صحبت استاد سلجوقی بهره مند گردیده باشد تا اخر عمر لذت صحبت آن مرد بزرگوار فراموشش نمیشود سلجوقی بزرگوار نهال معلومات مرا پیوند زده است و من از گلچین بوستان علم و معارف او میباشم بالای من وامثال من حق ارادت و احترام دارد . من آثار اورا که در آیینه روندون انسیس و اصلاح نشر شده بود جمع نموده و آنرا شیرازه بندم تا خدمتی برای جامعه کرده باشم . این ایات را از زبان بیدل به سلجوقی میگوییم :

دل روشنیش بحر گردون حباب  
گریبان او مطلع آفتاب  
فلاطون دانش بفکرش کم است  
نه خم آسمانی پُراز انجم است  
نهنگی که بحرش بکام اندر است  
محیطی که هر قطره اش گوهر است  
زبس رنگ اسرار پوشیده است  
چودریا بلب خاک مالیده است  
طلسم جهانیست مستی پناه  
می و شیشه وجام را قبله گاه

« با چند سطر مختصر پیرامون دانشمند بزرگوار وطن و با اشاره کوچک در باره آثار بزرگش که گفته آمد از صفحه 312-324 نوشته پروفیسر داکتر عنایت الله شهرانی بود که در کتاب پژوهش‌های ایران‌شناسی ماهواره داکتر محمود افشاریزی در جلد چهاردهم « مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی » طبع گردیده است » و نقل قول از جناب غلام حبیب نوابی که در سال 1332 هش در اسد آباد تحریر کرده و جناب بشیر انصاری آنرا منتشر کرده است استفاده برده شده است با تشکر از استاد شهرانی که چنین منبع موثق را در اختیارم قرار دادند . در خاتمه بروج استاد بزرگوار علامه سلجوقی دعا می نمایم . روانش شاد باد .



## صبور اللہ سیاہ سنگ

اکثر صبور اللہ سیاہ سنگ در دهم اکتوبر 1958 میلادی - مطابق هژدهم میزان سال 1337 خورشیدی - در شهر غزنی - افغانستان چشم به جهان گشود. مادرش کدبانوی خانه بود و پدر وظیفه افسری داشت. سیاہ سنگ اموزش ابتدائیه را در گردیز - خوست و غزنہ و فاکولته طب را در دانشگاه کابل به پایان رسانید اما شور گرایش به سرود و فسانه و نگارنگی از نوجوانی داشت و تا اکنون همان شور و هلله در قلمش پایدار است. سیاہ سنگ این نویسنده پرشور، شاعر، محقق و منتقد صادق و مترجم پرکار همیشه خوانندگان خویش را با تولید آثارش مسرت بخشیده است. وی بیشتر از سه بار در وطن زندانی شده و با خم و پیچ روزگار سیاسی با دشواریها زیسته است. نظر به تحریر خودش از سال 1958 تا 1969 م زندگی او را میتوان چلیپا کشید، زیرا به ایام کودکی آدامیزاد نمیماند. در سالهای 1970-1971 دو رهنمایی که سراغاز کاری هنری اش میباشد، به کمکش شتافتند.



در سال 1972 م- یکی از دوستان پدرش بنام «رشید بهادری» که افسر نظامی داستان نویس و ادبیات شناس بود، بایدیها و نبایدیهای نگارشی را برایش رهنمود داد و گفت که «نویسنده خوب با دل مینویسد، نه با انگشت». در سال 1973 م- مکتب متوسطه «غاتول» را تمام و به لیسه «غرغشت» خوست شامل گردید. همانجا نخستین بار از دهن معلم فزیک شنیده بود که میپرسید: ماده مقدم است یا شعور؟ و میگفتند او «خلقی» است.

در سال 1974 م- از پکتیا روانه غزنی شد و با «عبدالله فضلی» که همسن و همصنفش بود، آشنای گردید. او در نخستین بروخور سیاہ سنگ را دیگرگون ساخت. عبدالله به دیده سیاہ سنگ یک پدیده بود، یک پدیده یگانه و بی مانند در چندین گستره ارزشی که توامندیهای چندین سویه داشت. آگاهی عبدالله از ادبیات دیروز و امروز، تئوریهای ادبی، شعر، داستان، عرفان، اسلام، مارکسیزم، تاریخ، زبان، ویراستاری و خوشنویسی زبانزد عام و خاص شاگردان و استادان لیسه سنایی غزنی بود. عبدالله راه راست را به سیاہ سنگ نشان داد. او همه دستاوردهای سی و چند سال پیش خود در هر رشته زندگی را پیامد همان دوسال همصنف بودنش با عبدالله دارد.

پس از آنکه بعضی نوشه را در پرتو رهنمایی وی در روزنامه سنایی چاپ شدند، از کمکهای بزرگواران دیگری چون محمد وارث ویس، تاج محمد زریر و دکتور امیر محمد اسیر خیل بهره برده است سیاہ سنگ در سال 1976 م- به لیسه غازی کابل آمد و از رهنمایی های استاد نورمحمد تابش معلم الجبر بهره ها برداشت.

در سال 1977 م- به کمک دوستی دیگر ش به نام چندورام بهتیجه در بخش فرهنگی سفارت هند پای سیاہ سنگ به دایرہ کار گذاشتند. با پایان رسانیدن فاکولته طب در سال 1978 م- عبدالله فضلی نیز منحیت محصل در دانشکده «حقوق» دانشگاه کابل آمد و از همین طریق با سرودپردازی به نام «عظیم هراتی»

دوست جناب فضلی معرفت حاصل کرد.

در اپریل سال 1978م- حزب دموکراتیک خلق باراه اندازی «انقلاب شکوهمند و برگشت ناپذیر ثور» فرمانروای تخت و پایتخت شد. سیا ه سنگ در همین سال در جمع همسالان و دوستانش در «اتحادیه محصیلن» با نوشتن و پخش شبنامه ها پیمان همکاری بست.

در سال 1979م- به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما» پیوست و در آنجا سروده های بکر و نوشته های سیاسی خویش را به نام مستعار «پلاتین» در انتشارات آییز و غرجستان چاپ کرد. گذشته ازانکه سه بار برای مدت کوتاه چند هفته یی زندانی شده بود در سال 1980م- بار سوم دستگیر و مدت هفت سال و سه ماه در زندان سیاسی پلچرخی «کابل» بسر برد.

جناب سیاه سنگ خود میگوید: «این کنایه نیست که میگویم از کف خاک تاعرض پاک سپاسگزار حزب دموکراتیک خلق افغانستان هستم. هفت سال نشستن به زندان چشم اندازهای نوینی به دیدگاهم بخشید. هرگز نمیتوانستم در «آزادی» چنین بخت بلند داشته باشم. اگر باز داشت نمیشدم، در تنگنای قفس کوچک میپوسمیدم. حقی که سلوهای زندان پلچرخی بر پیکرم دارند به حق گندمزار بر گرسنه میماند.» سرانجام با گروهی از زندانیان او نیز از بند رها شد و به پایگاه ارتش «قرغه» فرستاده شدند تا با تفنگ از آرمان های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و انقلاب شکوهمند ثور پاسداری نمایند.

مدتی از سربازی جناب سیاه سنگ در ارتش نگذشته بود که با کمک دوست پدرش به نام جنرال محب علی خان که خود قوماندان فرقه قرغه بود، واپس به فاکولته طب کابل فرستاده شد. در زمستان 1990م-

دانشکده طب را تمام و در 1991م- به سازمان «دکتوران بدون مرز» (فرانسه) پیوست و در بخش گردانندگی معلومات اجتماعی این سازمان بحیث کارمند شفاخانه جمهوریت کابل ایفای وظیفه نمود. در 1993م- با دکتور براد گسنر «نویسنده و سروده پرداز امریکایی» و جولیان لیزلی «مهندس و نویسنده انگلیسی» در کابل آشنا گردید و از آنها آموخت. در سال 1994م- در پل محمود خان کابل زخمی گردید و به کمک بیدریغ چراغ علی چراغ و دکتوران بدون مرز برای کشیدن گلوله که در گلوبیش گیرمانده بود، به اسلام آباد فرستاده شد. بعد از صحت یابی، به سازمان ملل پیوست و ازانجاه به ولایات مختلف افغانستان برای انجام وظایف فرستاده شد.

در 1995م- با بانو نانسی دوپری و شیوه های نوین نگارشی آشنایی حاصل کرد و این رویداد خجسته را از خوشبختی هایش میداند.

دکтор سیاه سنگ در بهار 2001 به کانادا آمد و در شهر کوچک «ریجایانا» با خانواده اش زندگی میکند.

نامبرده در سال 1999-2000م- سه گزینه سروده ها، داستانها و ترجمه هاییش را به نامهای «های آذرشین»، «اگر بهار نیاید» و «پراکنده های پیوسته/بخش نخست» را طبع نمود.

در کانادا با هفته نامه زنگار و سایتها فردا و کابل ناته همکاری قلمی دارد . داکتر سیاه سنگ در سال 1992م- با دکتور بانو صفیه ازدواج نمود و دارای سه دختر ناز و نازنین میباشد.

مشکل عمده جناب داکتر سیاه سنگ این است که از تاریکی میترسد اما رنگ سیاه را خیلی دوست دارد.

بزرگترین آرزویش راست و درست بودن «اگلی جنم» میباشد و بهترین گنجینه هایش ایمیل هایش است. سایت کابل ناته از دانشمندان و قلم به دستان گرامی به مناسب پنجه همین سال روز تولدی شان تجلیل به عمل آورد. «نویسنده این کتاب» از جمع مقالات دوستان که در سایت کابل ناته نشر گردیده بود،

مضمونی را به نام حجرالاسود «که ادرس ایمیل «سیاهسنگ میباشد انتخاب نموده و در پایان زندگینامه اش به مطالعه خوانندگان محترم پیشکش مینماید.

**حجرالاسود :**

نوشته ماریا دارو برگرفته از سایت کابل ناته :

صبور در فرهنگ و ادبیات فارسی بمعنی صبر و شکریایی است و «حجرالاسود» واژه بیست از قاموس و فرهنگ عظمت بزرگی و مبرا از هر گونه الوده گی دنیایی. انسان در قالب این دو نام پرمفوم نمایانگر شخصیت بزرگ نجابت شرافت و شفافیت چون صبور الله سیاه سنگ میباشد.

این نویسنده توانا و شاعر با احساس و مردمی محقق و ارزیابی کننده آثار ادبی و مترجم خلاق قابل ارج گذاریست. با او از ورای نوشتار ادبی تبصره های سیاسی و اشعار نابش معرفت داشتم . این فرزند صدیق و روشنگر جامعه سنتی ما مانند هزاران انسان نجیب و خدمتگذار دیگراز چنگ زور گویان دوران به خطاب نرفته است و به خاطر منعکس ساختن واقعیتها قلم توانایش در قیود خامه روزگار فرو نرفت و در بند اسارت عقیده نا میمون سیاست جاری زمان مقید نگردید، شفافیت گفتار و نوشتارش الودگی روزگار نپذیرفت و چون قولاد آبدیده تر گردید و با قامت استوار در موضوع مستحکم ایستاده گی نمود. او مانند هزاران انسان دیگر میهن ما درد بیعدالتی و محبت انسان دوستی را در سینه حمل کرد و به جرم گفتن و نوشتن حق برباطل روانه زندان گردیده است..در زیر چکمه های زندان این سیاه ترین خانه قدرت طلبان مورد استنطاق قرار گرفت. اما قامت رسایش در شکنجه گاه دوران خمیده نشد و سر به آستان قدرت خم نکرد و از عقیده اش شجاعانه دفاع نمود.

او منحیث یک ثورنالیست صدیق و وفادار به آرمان های مردم بی دفاع وطنش چون کوه پایه های پامیر بلند و استوار باقی ماند و چون آفتاب درخشان درخششده تر گردید و در قلب هموطنانش نامش را برای ابد حک نمود مردم کشور ما اورا با نگارش واقعیت های جامعه سرومن اشعار نابش بنام شخصیت بزرگ فرهنگی می شناسند. بند نیز وی را منحیث یک فرهنگی بالاحساس و واقعیت نویس از سالیان متولد میشناختم واز قلم توانایش فیض برده بودم اما اقبال دیدار اورا در شرایط دشوار کشور نصیب نگردیده بودم.

در اثر دگرگونی ها و تغییرات سیاسی اوضاع ناسیمان کشور فلاخن تقدیر همه مردم را در هرگوشه وکنار این کره خاکی پرتاب نمود و همه عزیزان در هجرت بسربردن و برای مدتی از هم دیگر بی اطلاع ماندند با بوجود امدن کمپیوتر و انترنیت از وسعت زمین و زمان کاسته شد و با دسترسی با این تکنالوژی مدرن گمگشته گان پیدا و دوستی های برهم خورده دوباره پیوند عمیق پیدانمود. بند با مطالعه مضامین که از تراویش قلمش که در سایتها مختلف هموطنان ما منتشر میگردید ایمیلی برایش فرستادم. او با گرفتن ایمیل فوراً برایم تلفون نمود و با مسrt اطلاع حاصل کردم که وی نیز در کانادا زندگی مینماید. و با همان صبوری و بزرگی وعده ملاقات را گذاشت و هفته بعد با همسر و فرزندانش در محل کارم به دیدنم آمدند. بعد از همان دیدار از صحبت های عالمانه و محبت بشر دوستانه او بیشتر مستفید شدم و دریافت که صبور با پاکی حجرالاسود و با شفافیت چشمی سار آدمیت پاکتر از آب زلال است و انجه در باره شخصیت وی تصویر کرده بودم بزرگتر از آن بود. نوشتار و خلاقیت ذهنی او با نویسندهای بزرگ جهان چون گورکی، تولستوی، داستایوسکی، بالزاک، ویلیام فالکنر، چخوف وغیره همسری میکند.

هرکشور جز از کره خاکی است و بزرگی و عظمت هرکشور به فرهنگیان آن تعلق دارد که با تراویش قلم

شان واقعیتهای عینی سرزمین شان را به جهان معرفی بنمایند. کشور ماباداشتن فرزندان صدیق ژرونالست های اگاه و روشنگر نویسندهای چون صبورالله سیاه سنگ شهرت جهانی کسب نموده است. قهرمانان افسران آزاده جنگ جویان جسور و سربازان سربکف فرهنگ پر بها رزمی معرفی آثار باستانی عظمت و بزرگی هر کشور وابسته به نویسندهای صدیق ان میباشد این نوع انسانها که در شرایط نابسامان و اختناق سیاسی تحت تاثیر

حوادث قرار نگرفتند و واقعیتها کمیها و کاستی جامعه را بدون سانسور و تصرف شجاعانه انعکاس داده اند نیز در جمله قهرمانان بشمار میایند که این نوع قهرمانان سربکف و قلم بدست در کشور ما زیاد سربلند کرده اند. در گذشته ها بسیار این قهرمانان گمنام از میان ما رخت برپشتند و رفتند و بعضی از نبود شان از آنها جسته و گستاخ یاد میگردد در این راستا از متصدی سایت کابل ناته جناب «ایشور داس» باید سپاسمند بود که به چنین اقدام نیک دست زده است. در اخیر برای سیاه سنگ گرامی طول عمر و سعادت آرزو میدارم.



## عبدالله شادان



عبدالله فرزند غلام جیلانی خان در سال 1327 هش- در یک فامیل ادیب هنر پرور و روشنفکر شهر کابل دیده به دنیا گشود او مکتب ابتدایی را در مسعود سعد شهر کابل تمام کرد و علوم دینی و ادبی را در خانه نزد کاکای محترم شان «غلام دستگیر خان» که از جمله ادباء و روزنامه نگاران دوره امان افغان و از جمله استادان لیسه نجات «امانی» بود آموخت.

جناب شادان در سال 1344 هش- از لیسه حبیبه فارغ و شامل دانشگاه کابل گردید و در سال 1349 هش- از

رشته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل فارغ شد . اول در محکمه ترافیک کابل و سپس منحیث معاون مجله قضایی ستره محکمه تقرر حاصل کرد. او زمانیکه محصل دانشگاه کابل بود نامش در ریف دکلماتوران برجسته بعنوانه برنامه های هنری و ادبی رادیو افغانستان وقت قرار داشت. بندۀ «صاحب این قلم» بیاد دارم همان زمان منحیث ممثل در رادیو بعد از وقت مکتب اشتغال داشتم جناب شادان گوینده فوق العاده داستانهای دنباله

دار اداره هنر و ادبیات رادیو بود که با صدای گیرایش روایت داستان را قرائت مینمود و آنرا بیشتر دلچسپ و شنیدنی میساخت و از همان زمان با وی شناخت دارم و تا امروز که این کتاب را تحریر میدارم هیچگونه تغییر در کرکتر عالی و رویه نیکویش تفاوت و یا بیگانگی در روابط او با دوستان دیده نمیشود او با همان محبت که با کارمندان رادیو تلویزیون ملی داشت نیکوتر و پُر محبت تر و صمیمی به تقاضای من منبی بر ارسال زندگینامه اش لبیک گفت با سپاس فروان از محترم شادان و خانم نازنینیش سیما شادان که این مطالب برای درج این کتاب برایم ارسال نمودند.

شادان که هنوز نهال سبر دبستان هنر و ادبیا بود از علوم دینی و مطالعه فرهنگی جهان و منطقه با خبر بود و سطوح مطالعه و دانش وی روز تاروز شکوفان تر میگردید. در اثر آن مساعی دوبار از طرف وزارت اطلاعات و کلتور جایزه دکلماتوری را نصیب گردید قدم و قلمش به سرعت در محور گسترش هنر و ادبیات میچرخید و به نوشتن داستان دنباله دار رادیویی «محکوم به فنا عشق شگوهمند ترین زندارک و سپییده دم» پرداخت و همچنان شاعر با قریحه در نسل دوران ساز فرهنگ و ادبیات وطن گردید.

سال 1353-درحالیکه اماده سفر جهت تحصیل و اخذ دکتورای خویش در رشت حقوق به ایالات متحده امریکا بود اما عشق هنر و فرهنگ مسیر زندگیش را تغیر داد و در فیلم معروف رابعه بلخی نقش بکتابش را بازی نمود. بعد از آن به نوشتن فلمنامه پرداخت و سناپریوی فیلم «توره» را نوشت اما ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور نسبت دلایل سیاسی و سانسور های سخت گیرانه مانع نشر آن فیلم که گوشه از واقعیتهای جامعه را به نمایش میگذاشت گردید. در دهه شصت خورشیدی انجینیر عبدالطیف احمدی سینماگر معروف افغانستان دستان «عشق شگوهمند ترین» اثر رادیویی جناب شادان را زیر نام «حماسه عشق» برای یک فیلم هنری تصویر برداری کرد و هنرمندان معروف در آن نقش بازی کردند که در زندگی نامه شان در همین کتاب نیز تذکر داده اند.

در نیمه سال 1355 آغاز 1356 هش- بنابر ایجاد پروژه تلویزیون در افغانستان با یک گروپ هنری و فرهنگی جهت آموزش و تولید برنامه های تلویزیونی برای مدت پنجماه به تهران سفرکردند.

تلوزیون افغانستان در زمان ریاست جمهوری سردار محمد داود خان آماده نشرات امتحانی گردید و جناب شادان در برگشت از تهران شام بیست و نهم حوت 1356 - اولین برنامه امتحانی تلویزیون را به صدا و تصویرش پخش نمود الی تاریخ اول شور 1357 هش- کارگردان برنامه های تلویزیونی و پس از آن مدیر عمومی اداره روزنامه رادیو مقرر و ایفای وظیفه کرد.

در آغاز سال 1358 هش- در زمان نور محمد ترہ کی جبراً به آرشیف ملی فرستاده شد. در اوایل سال 1359 ش- بحیث رئیس نشرات تلویزیون مقرر و برنامه های تلویزیون تحت ریاست وی در بخش‌های مختلف و بخصوص در عرصه هنر و ادب پیشرفت چشمگیر نمود.

سپس به معاونیت کمیته دولتی رادیو و تلویزیون کسب مقام کرد و در عین زمان بحیث رئیس اتحادیه ژورنالیست افغانستان نیز انتخاب گردید.

جناب شادان زمانیکه بحیث رئیس نشرات تلویزیون ایفای وظیفه میکرد توجه خاص به تولید فیلمهای تلویزیونی مبذول داشت<sup>۱</sup> فیلمهای ماندگار هنری مانند «دختری با پیراهن سپید کیفر» دهکدهء من<sup>۲</sup> فرار و مردها را قول است» و چند فیلم دیگر تولید و در تلویزیون بنمایش گذاشته شد که جوانان مستعد و هنرپیشگان که اکنون هرکدام ایشان چهره های ماندگار جامعه هنری افغانستان میباشد<sup>۳</sup> در همین فیلم ها درخشیدند. شادان در همین سالها همواره در بورد انتخاب سناریو های افغانفیلم حضور فعال داشت<sup>۴</sup> تا فیلمها از هر نقطه نظر مطابق با روحیه و عنعنات مردم غنی از فرهنگ و ادبیات زبانهای دری و پشتون با پیام عالی انسانی اجتماعی فرهنگی و عاطفی باشد. در سال 1371 هش- با ورود مجاهدین در کابل تعداد زیاد هنرمندان<sup>۵</sup> دانشمندان و بزرگمردان کشور با خطر حیاتی مواجه گردیدند و ناگزیر متواری شدند<sup>۶</sup> شادان بعد از شهادت برادر بزرگش وطن را ترک کرد و تا اکنون در شهر لندن انگلستان در حیات در مهاجرت زندگی مینماید.

از سال 1996 م- تا حال به عنوان خبرنگار مجری و تهیه ترتیب و گویندگی چندین برنامه رادیویی در بی بی سی (BBC) لندن انگلستان بوده است. اثر مهم و ادبی و فرهنگی او در این سالها تاریخ گفتاری مطبوعات افغانستان بوده که تا حال هفده برنامه آن روز نیم ساعت از طریق رادیو بی بی سی (BBC) اقبال نشر یافته است. وی اکنون مشغول پژوهش بزرگ دیگله شعر زیر عنوان «جرعه ای از شراب کنه عشق» است<sup>۷</sup> در این مجموعه تا اکنون بیش از پنجاه برنامه از بهترین نمونه های شعر شاعران بزرگ از هزاران سال قبل افغانستان را که حتا مردم آنها را فراموش کرده اند<sup>۸</sup> دیگله نموده و برای مردم معرفی کرده است.

کار های هنری و فرهنگی و ادبی جناب شادان خیلی زیاد و چشمگیر است که نتواند آنرا بر شمرد بهتر است از قول جناب داکتر ناظمی و داکتر حمیرا نکhet دستگیر زاده و داکتر بشیر سخاونر شاعر و پژوهشگر ادبیات<sup>۹</sup> در محفل فرهنگی که به بزرگداشت از مقام عالی ادبی و فرهنگی محترم عبدالله شادان بتاریخ 30 مارچ 2012 م- در شهر لندن برگزار گردیده بود باید بنویسم:

«ناظمی میگوید» من در میان کسانی یا درمورد مردهایی که شعر را در رادیوی افغانستان میخوانند و تا حال میخوانند هیچ کس را به اندازه جناب عبدالله شادان با آن توانایی که در خواندن شعر و فهم شعر دارد<sup>۱۰</sup> نمی شناسم زمانیکه عبدالله در مهاجرت با رادیو بی بی سی به کار آغاز کرد آنها هم دیدم که عبدالله شادان نه تنها یک دیکاتور ورزیده و فهیم است بلکه در اخبار و مسایل که به زندگی روزمره ما ارتباط دارد وقوف بسیار زیاد دارد و با کمال شجاعت میتواند این مسایل را در میان بکشد و درباره آن بحث نماید.» جناب سخاونر در همین محفل چنین گفت: «درباره سالهای هفتاد میگویم که از خود در آنروزها چیزی نداشتم نشیریه ها از ایران میآمدند و ساق های فروزان هنرپیشه ای ایرانی را در «بانوان» میدیدیم<sup>۱۱</sup> اندام برهنه برزید باردو را در «تهران مصور» و موهای آلن دولن با چشمها نافذش در «سپید و سیاه» اما اگر میخواستیم ادبیات را

جدی بخوانیم بایست به کتابخانه عامه کابل میرفتیم و در آنجا بود که میتوانستیم مجله سخن توده و تماشا را بخوانیم. یاد پرویز ناتل خانلری گرامی باد که او مارا با ادبیات غرب آشنا ساخت و گرنه با این ساق و بدن در چهار راه تاریخ پاک گمراه شده بودیم و مرد دیگری که مارا از گمراهی رهانید «شادان» بود. هنگامیکه «ما» میگوییم مرادم این است که شادان تنها دست مرا از آن غرقاب نکرفت. در غیاب نشریه های معتبر شادان زمزمه های شب هنگام رادیویی مجله و ترازوی طلایی منبری ساخت تا از این منبر صدای ادبیات مدرن را بگوش جوان های چون من رساند و اگر جوان ها که عده یی شان از نویسنده های جدی ما هستند سهم شادان را در پپورش شان نادیده گرفته باشند سخت بی مروت هستند. پس بگذار تا مروتی در جهان باقیست «سخاوردزی» شادان را بستاییم.

شادان در زمزمه های شب هنگام خرقه پوش بود و هنگامی که شعر بیدل حافظ و سعدی را قرأت میکرد گویی ابوالمعانی بیدل خواجه ی شیراز و شیخ اجل در برابر نشسته اند و هنگامیکه ترازوی طلایی مجله ای رادیویی و از هر چمن سمنی میرفت و البرت کامو از ژان پل سارتر و سمیمون دوبوار میگفت جامه یی برتن داشت گویی انگار استاد جوانی به دانشگاه پاریس میرود تا شاگردانش را پیام روز بیاموزاند.

شادان در گزیدن برنامه هایش دقت شاعرانه ای بکار میبرد که احمد شاملو از آن یاد کرده است چون که او خود شاعری است که در گزیدن مضمون هایش دقت بکار میبرد. «

همچنان داکتر حمیرا نگهت دستگیر زاده شاعر نوپرداز و شناخته کشورما در باره بزرگ داشت از شخصیت ادبی و فرهنگی وهنری جناب شادان چنین گفته است: «بیگمان صدای عبدالله شادان نوق ساز و ذوق پرور همه شنونده های ادبی رادیو افغانستان بود که بقول سهراب سپهری سرسوزن ذوقی داشتند شادان بیشتر بنام دیکلماتور در ذهن و حافظه ما جای خوش کرده است شایدما بعد از مولا نا خوانی های مساجد و مثنوی خوانی های خانگی بار دیگر به شناخت مولای به صدای عبدالله شادان و همکاران و همقطارانش توفیق یافتیم.

خواندن متون کلاسیک به خاطر دیگر گوینه های نحوی دشواری هایی دارد که حتی برای تحصیل یافتنگان نیز گزین ندارد. اثری دیگری که این گروه کاری به ویژه جناب شادان به علاقه مندان نظر فارسی داشت شیوه درست خوانی زیبا خوانی این متون است. من شخصاً شیوه خواندن آهنگین و خاص الهی نامه را از این برنامه ها آموختم و شاید تا امروز اگر بخوانم از گلوی عبدالله شادان و یا یکی از گویندگان آنزمان رادیوی افغانستان خواهم خواند.»

در زمان ریاست جناب شادان در رادیو تلویزیون ملی افغانستان میتواند گفت که برنامه از کیفیت عالی و خوانش درست و تنوع برخوردار بود و مهمتر از همه تاکید بر برنامه های تولیدی با وسائل اندک بود و توجه به نمایشی ساختن متون کلاسیک و معرفی سیمای جاویدان هنر و ادب افغانستان و جهان نمایش های تلویزیونی به هدف بلند بردن سطح آگاهی و ذوقی شنوندگان و بینندگان از طریق برنامه هایی چون مشعلداران هنر مجله تلویزیونی کاروان حله هفت شهر هنر دنیای جوانان شبهای شعر برنامه کتاب میزهای دور ادبی و از این غنامندی برخوردار بودند. «شادان برعلاوه گویندگی و سرودن شعر در داخل افغانستان و رادیو BBC دو نمایشنامه

راتحت عنوان «گاو صندوق» و «دیوار» در تهران زمانی کارگردانی نمود که برای آموزش برنامه های تلویزیون با گروپ از هنرمندان و برنامه سازان به تهران رفته بودند که توسط هنرمندان تیاتر تحت رهبری جناب استاد عبدالقیوم بیسند آن نمایش نامه هارا بازی نمودند ایرانیان از قدرت قلم شادان متعجب گردیدند و همچنان از قدرت تمثیل هنرمندان گرامی نیز ستایش کردند. کار گردانی و ضبط اولین پارچه های موسیقی تمثیلی و هنری در تلویزیون افغانستان ضبط اولین آهنگ از جمله اهنگهای شهید احمد ظاهر و آهنگ دومش را زنده یاد داود فارنی ضبط تلویزیونی کردند از جمله کارهای گلچینی و هنری شادان میباشد.

اشعار محترم شادان در مطبوعات افغانستان جایگاه خاص داشت و هنرمندان نیز اشعار وی را در قالب موسیقی سروده اند که از جمله آهنگ مشهور (وقتی عاشق شوی زار دلتے گفتے نتانی) این آهنگ نه تنها در افغانستان بلکه در ایران و تاجیکستان از شهرت خاص برخور دارد است و هنرمندان تاجیکی وایرانی «هایده آواز خوان معروف ایران» نیز این آهنگ زمزمه کرده اند اما اولین بار بصدای سهیلا زلاند از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید و از برکت آن شعر سهیلا زلاند خیلی شهرت کمایی کرد.

جناب شادان بازیگر در نقش های اصلی افسانه های اپرای جهان در سالهای پنجاه هش- جناب بود. تحقیقات وی در تاریخ گفتاری مطبوعات افغانستان از جمله هفده برنامه نیم ساعته رادیویی بی سی B B C را میتواند نامبرد.

شرکت در برنامه های تیاتری دیکلمه ء شعر دو ساعته «نور و صدا» به کار گردانی احمد شاه علم کارگردان معروف سینمای افغانستان همای زنده یاد داود فارانی سیما شادان و فریده انوری از جمله کارهای دیگری هنری او میباشد.

در زمان که رئیس تلویزیون ملی افغانستان بود تصنیف بندی هنر نوی موسیقی : کلاسیک غزل محلی اماتور جوانان موسیقی ملیت های اقلیت تکنوازی و غیره را جای و مکان لازم برای نگهداشت آن و دست آوردهای پر بهای هنری تعین نمود تا از آسیب در امان باشند. در دهه شصت خوشیدی عضویت در هیئت پنج نفری در نشریه معروف «اخبار هفته» را داشت. عبدالله شادان از نسلی میباشد که وطن دوستی و ترقی در عرصه های مختلف هنر فرهنگ و پیشرفت های اقتصادی را مشغله مبارکی میداند در این راه از هیچگونه خدمت صادقانه دریغ نورزیده است فرهنگ و ادبیات و باور به عقاید دینی و احترام به رسوم و عنعنات پسندیده مردم را چراغ روشن بر تاریکی های جامعه میداند.

او به خانواده ای تعلق دارد که علم هنر و فرهنگ چراغ راه زندگانی شان بود. در بخش سینما نیز موفقیت های زیاد داشت که میتواند او رادر نقش بکتابش را در فیلم رابعه بلخی و توسط وی زندگی نخستین زن شاعر قرن چهارم دوباره زنده گردید و در جمله بازیگران ممتاز سینمای افغانستان اخذ موقعیت نمود.

جناب شادان اکنون در تلاش و تحقیق است تا گنجینه های نایاب و گهر اصیل هنر و فرهنگ افغانستان را که هزاران سال قدامت تاریخی دارد جمع آوری نموده و از طریق رادیو بی سی B B C که تا اکنون موفق به نشر هفده برنامه آن گردیده است به جهان شعر و ادب و فرهنگ

معرفی بدارد و شعرای خفته بخاک و فراموش شده وطن را دوباره زنده ساخته تا هویت آنها دو باره تازه گردد<sup>۱</sup> امید میرود که جناب شادان در طبع «جرعه ای از شراب کنه عشق» بشکل کتاب اقدام بدارند و بدسترس همه دوستداران هنر و ادب قرار گیرد.

سپاس میدارم هنردوستانی را که پیوسته با نگاه های زرف و صادقانه در جستجوی گهرهای نایاب و اصیل وطن قلم و قدم میزنند تلاشهای انسانهای صدیق و هنر پرور در غنامندی هنر و فرهنگ و ادبیات وطن نقش خیلی موثر و سازنده دارد.

شما عزیزان در هر برگه این کتاب خدمات ارزشمندی عاشقان هنر و فرهنگ را مطالعه میدارید که در بخشهای مختلف فرهنگی<sup>۲</sup> چون هنر درامه نویسی<sup>۳</sup> سناریو نویسی<sup>۴</sup> تولید فیلم<sup>۵</sup> هنر نقاشی<sup>۶</sup> نویسندهای هنرتیاتر<sup>۷</sup> موسیقی و غیره قلم و قدم زده اند خدمات ایشان باعث افتخار هنر دوستان و فرهنگ پرستان بوده و تلاشهای خسته گی نا پذیر شان باعث غنامندی فرهنگی و سرمایه معنوی کشور ما میباشد

شادان از همان جمله شخصی های است که با کرکتر عالی و مشوره دهنده خوب و صاحب نظر و قاطع در کار هایش یگانه معیاریست که او را به نتایج مثبت ومدارج ارجناک فرهنگی رسانیده است . وی با تمام کارمندان رادیو تلویزیون و افغانفیلم<sup>۸</sup> اتحادیه زورنالیستان و سایر ساحتان فرهنگی که وظایفی داشته بالبخند نمکین<sup>۹</sup> صمیمیت<sup>۱۰</sup> صداقت و قاطعیت خیلی مثبت که جز اخلاق شایسته او بشمار میرود<sup>۱۱</sup> برخورد مینمود و مینماید. جناب شادان باسیما «عثمان» ازدواج نمود و بعداز ازدواج بنام سیما شادان که از جمله فرهنگیان شایسته وطن ما میباشند<sup>۱۲</sup> شهرت حاصل کرد و حاصل ازدواج این زوج فرهنگی دو فرزند ( صدف شادان و مامون شادان) میباشند.

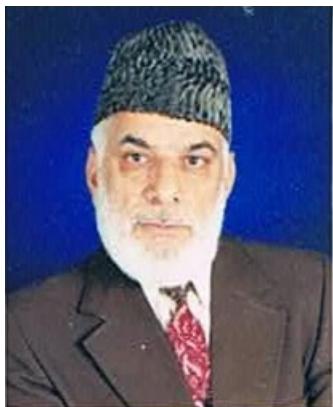
درباره محترم شادان هرقدر سخن پردازی نمایم گمان میکنم به گذافه نرفته ام زیرا قسمیکه در بالا اشاره شد او را از زمان که محصلی دانشگاه کابل بودند مشناسم<sup>۱۳</sup> کرکتر عالی و صداقت در گفتار و کردار<sup>۱۴</sup> صمیمت با کارمندان<sup>۱۵</sup> جناب شادان خیلی ستودنی است طول عمر و صحبت برایش آرزو میبرم واينهم نمونه کلام شادان.

## دو ساحل

من و تو چون دو ساحل دریا  
دور از هم ولی برابر هم  
دیده بر دیدگان هم داریم  
پای در شط اندو و گل غم  
سالها باهمیم و دور از هم  
چه غم انگیز وزار زیستنی  
این نه دریاست خط فاصل مان  
درد تلخیست در گریستنی  
گاه گاهی زسینه سردم  
موج هایکه حاصل درد اند  
می شتابند تا به سینه تو

لیک ای وای برنمیگردند  
آن صدا های شب سکوت شکن  
نه ز شلاق موج برسنگ است  
آنچه شب بشکند به چشم تو خواب  
ضجه های من از دل تنگ است  
ما دو غم ناک گرچه دور از هم  
 DAG غربت به جان هم زده ایم  
ایک شادیم به اینکه از تهی دل  
پنجه در پنجه های هم زده ای

## غلام محی الدین شبینم غزنوی



غلام محی الدین فرزند میرزا عبدالرحمن در سال 1314 هش 1935 م- در اطراف شهر باستانی غزنی در قریه خواجه حکیم سنایی غزنوی متولد گردید. پدرش از جمله شخصیت های برجسته فرهنگی و مسلک کتابت و دارای خط زیبا بود.

غلام محی الدین دورس ابتدایه و متوسطه را در لیسه سنایی درسال 1332 هش - بپایان رسانید و در همان سال بحیث معلم هنر رسامی در لیسه سنایی تقریر حاصل نمود در مسلک هنر رسامی یک معلم برازنه در سطح ولایت عزنی درخشید. وی نه تنها هنر رسامی را با روح جان پرورش میداد بلکه در هنر تیاتر و موسیقی نیز جایگاهی خود را داشت. آوازه لیاقت و استعداد استاد شبینم بکابل رسید و در سال 1338 هش- استاد شبینم را در دارالعلمین کابل بصف استاد رسام و نقاش با گرمی استقبال نموده و پذیرفتند.

شبینم غزنوی درسال 1340 هش / 1961 م- جهت رشد و اکشاف هنر برتر و بهتر هنرنقا سی به شهر مانیلا کشور فلیپین اعزام گردید و در سال 1367 هش 1978 م- برای دوماه جهت مشاهده آثار هنری به ویتنام فرستاده شد.

استاد شبینم وظایف ذیل را هنرمندانه پیش برد است :

- (1) معلم در لیسه سنایی - ولایت غزنی
- (2) امر مرکز آرت تربیوی دارالعلمین کابل .
- (3) استاد اصول تدریس آرت ابتکار و تکنالوژی وزارت تعلیم و تربیه همزمان استاد مضامین آرت تربیوی و گرافیک فاکولته هنرهای زیبا دانشگاه کابل .
- (4) استاد مضامین آرت و گرافیک دانشکده تعلیم و تربیه

- 5 - کارمند طرح و دیزاین شعبه طباعتی اداره انکشاف بین المللی امریکا در کابل .
- (6)- رئیس افتخاری اتحادیه هنرمندان افغانستان و عضو دائمی اتحادیه هنرمندان افغانستان.
- (7) - عضو انجمن نقاشان وزارت اطلاعات وکلتور افغانستان.
- (8) - رهنمای کانون هنر نقاشی در پاکستان .
- (9) - همکار و مشاور هنری اداره آموزش و فرهنگ سازمان ملل(UNESCO) در پاکستان
- آثار نقاسی استاد شبنم در بسیار ممالک به نمایش گذاشته است مانند : (۱)-سال 1971 م - نمایش مشترک با هنرمندان فیلیپین در شهر مانیلا
- 2 - در سال 1971 م- نمایش مشترک با آثار دکتور عنایت الله شهرانی در کشور آلمان .
- 3 - در سال 1963 م- نمایش مشترک با آثار دکتور عنایت الله شهرانی در مرکز فرهنگی وکلتور امریکا در کابل.
- 4 - در سال 1978 م- نمایش مشترک با آثار دیگر هنرمندان افغانستان در تالار کتابخانه پوهنتون
- 5 - در سال 1994 م- نمایش مشترک آثار استادان دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه کابل در اسلام آباد.
- تالیفات استاد شبنم :

- 1- مولف رهنمای تدریس نقاشی برای کودکان چاپ پشاور سال 1380 هش
- 2 - مولف کتاب الیم نقاشان مهاجر افغانستان. ناگفته نماند که استاد شبنم در طبع و جمع اوری آثار کتاب بنام « هنر در افغانستان » با دکتور عنایت الله شهرانی نیز همکاری نموده است. استاد شبنم در جریان کار و نمایشات خود از مراجع دولتی مدال ها و نشان های زیاد بدست آورده است .
- 1 - قطعه تحسین نامه از طرف ولایت عزیزی و وزارت تعلیم و تربیه افغانستان
- 2- دو قطعه تقدیرنامه درجه دوم و سوم از مقام وزارت تعلیم و تربیه افغانستان
- 3 - یک کدال عالی از درفش شاهی افغانستان
- 4 - دو مدال صداقت از وزارت تعلیم و تربیه افغانستان.
- 5 - دو مدال خدمت در تجلیل هفتادمین سالگرد استقلال افغانستان.
- ناگفته نماند که برخی از آثار استاد شبنم مانند: رویاه مکار- جنگ پوقانه ها- گریه - دکان قصاب- و سیامو بrndه جایزه شده است.
- استاد شبنم در گسترش آواز خوانی<sup>۱</sup> اهنگسازی و نقش آفرینی نیز یاد گارهای زیاد از خود بجا مانده است.

در سال 1360 با سروden آهنگهای فارسی دری<sup>۲</sup> پشتتو و بلوچی از طریق رادیو و برنامه های تماشاھی دوستان و هنر پروران زیاد را مسرور ساخت از جمله آهنگ هایی میتوان { خونه دی روانه شه جوگی } ویا { گریه کن عروس<sup>۳</sup> به گریانت عیبی نیست } از کمپوزهای بصیر بلوج و بسیاری دیگر از پرداختن طنز را که بخش درخشنان زندگی او را احتوا مینمود اشاره کرد.

مرحوم استاد شبنم با بانو گلجان در کابل ازدواج نمود و شمر ازدواج شان دو دختر و پنج پسر میباشد. وی بعد از رویداد هفت ثور ۱۳۵۷ هش - به پاکستان هجرت نمود و در اسلام آباد پاکستان بساعت هفت شام روز یکشنبه ۲۸ جون ۲۰۰۹ وفات یافت.  
روحش شاد و خلد برین جایش باد.

پس از وفاتش هنگامه شهرتش که تحت غبار خشم آلود جنگهای داخلی از دیده هنر دوستان و مردمش کنار رفته بود غوغای عجیبی بر پا نمود و آسمان هنر افغانستان را ابر انده والم پوشید و هندوستان و قلم بدستان در جراید روزنامه ها رادیوها و ویلاگهای مختلف داخل و خارج کشور در باره او نوشتند. از جمله چند حکایت از زندگی او را از دوستان فرهنگی در اینجا نقل مینگارم: «روزی بانوی برایش نامه فرستاده و در پایان افزوده بود: استاد گرامی! به همسرتان گلجان» هم سلام میفرستم. استاد شبنم در پاسخش نوشت: همشیره! گرچه خودت زن هستی و هر چه میکنی، اختیار داری؛ ولی خواهش میکنم به "جان" خانم من غرض نگیر! مرا به دوستی شما دو نفر کاری نیست، اما به یاد داشته باش که "جان" همسرم تنها مربوط خودم میشود! استاد شبنم در ساختن فکاهیهایی که آماج شان سردمداران و فرمانروایان دولت خدا داد پاکستان بود، توانمندی بیمانندی داشت. میگویند این یکی نیز از ساخته های هموست: { وقتی کودتای پرویز مشرف پیروز شد، نواز شریف (صدراعظم برکنار شده) را به زندان انداخت و برای آنکه از نگاه روانی نیز شکنجه اش کرده باشد، فرمان داد او را باصف علی زرداری (شوهر بینظیر بوتو، اپوزیسیون و صدراعظم پیشین) در یک سلول بیندازند. پیش از آنکه پهله دار نواز شریف را نزد دشمن دیرینه اش ببرد، آصف علی زرداری را در جریان میگذارد. زرداری با شادمانی زیاد پاسخ میدهد: خداوند تخت و بخت پرویز مشرف را برقرار داشته باشد، دیری بود با صدراعظم پاکستان خواهید بودم!}

### گرامیداشت الوم "نقاشان مهاجر افغانستان"

روز دوازدهم دسامبر ۲۰۰۲، صدها تن از هنرمندان، دوستداران هنر، گزارشگران و تماشاجیان در تالار گالری ملی هنر (اسلام آباد) گرد آمده بودند تا دیده به دیدار استاد شبنم و دستاورد تازه اش (الوم "نقاشان مهاجر افغانستان") روشن سازند. (این بزرگداشت یاد ماندنی از سوی UNESCO و سفارت شاهی هالند سازماندهی شده بود). نقاشان مهاجر افغانستان حدود (۲۰۰) برگ که نماینگر از سه سال تلاش و چگونگی پل پیوند بستن کار گاه کوچک نقاشی این هنرمندان نام اور از یکی از کوچه های اسلام آباد تا درخشان آباد امریکا کانادا اروپا استرالیا و کشورهای آسیایی است. این کار بیمانند خواننده و بیننده را با پنجاه و چهار تن از هنرمندان افغان و بیشتر از دوصد پارچه نقاشی رسامی و آمیزه های خطاطی آنها اشنا میسازد. کتاب با پیشگفتار های نماینده یونسکو بانو (Ingeborg Breines) واصف باختری و صبور الله سیاه سنگ و یاد داشت از سروده های تصویری از استاد شبنم آغاز شده است. هر بخش با رسمهای رنگ و فشرده زندگینامه کارنامه هنری ستونی بنام «دیدگاه» در برگیرنده خواست و اندیشه و سیلقه هنرمندان افغان در بیست و سه سال پسین ۱۹۷۸ - ۲۰۰۱ م- نمونه از کارهای آنها آرسته

شده بود. واين هم نمونه از محبت هنر مندانه واصف باخترى در باره استاد شبنم غزنوى «سلام بر کار و کارنامه صورتگران»: "ما در فرهنگ كهن و امروزينه خويش كتابهايى داشته ايم و داريم به نام "تذكرة" كه در آنها زندگي نامه شاعران با نمونه هايى از سروده ها شان گنجانيده شده اند. دريغا كه در باب نماینده گان عرصه هاي ديجر هنر آثارى كه فراهم آمده اند، خيلي اندكند . سى سال پيش استاد زنده ياد فكرى سلجوقي آرزو داشت دفترى در باره نقاشان معاصر فراهم آورد، و تا جايى كه به ياد دارم فصولى در اين زمينه نوشته بود كه مرگ امانش نداد و به جاودانه گان پيوست. در رين روزگار كه بر نقش و نقاش، خط ترقين ميكشند و نگاره ها و پيکره ها را به دست كopia و تيشه و نقاشان و پيکرتراشان يا منزوی استند يا آواره آفاق و اقصى عالم، استادنجيب بزرگمنش همواره نجib بزرگمنش همواره جويا و كوشا و اندوه گسار فرهنگ و فرهنگيان، جناب آقاي شبنم غزنوى، كتابى به جامعه فرهنگى كشور مان پيشكش فرموده اند كه نفس كار و احساس مسئوليت و ارزش -كار ايشان در اين مقطع از تاریخ سرزمین ما در خورستايش و گراميداشت است. نقاشى اين تجلی شگرف روح پر تکاپوی آدمی كه از دیواره های مغاره های كهن تا امروز تالمات انسان اندیشه ور و دردمند را بر سنك، بر مفرغ، بر حرير و بر صحایف كتاب بازتاب داده است، در همین چند دهه پسین زادبوم ما نمایندگان برجسته و سيماهای فروغناکی دارد كه باید بدانها باليد. اينان فرزندان خلف بهزاد و پروفيسور غلام محمد ميمنكى و استاد برشنا هستند. آن نظریه پردازانى كه در تعريف نقاشى گفته اند: "هنر تصویری دو بعدی است كه بر روی سطح انجام میشود، اگرچه در نقاشى عميق و فضا به بیننده القا ميگردد، عملًا در آن عمق وجود ندارد، وجود عمق و فضا در آن زاده قواعد پر سپيكتيف است". آيا در اين سخن خويش بيشتر به مفهوم فزيکي "عمق" و "فضا" نينديشide ان . اگر بعد عاطفي و هنري نقاشى مطمح نظر قرار گيرد، در ميابيم كه اين هنر والا ژرفائي دارد هزاران بار بيشتر از ژرفرين بخشهاي اقيانوسها و پهنانوي به گستردگي همه آفاق و انفس. بسا ديده شده است كه در جاهايى كه زبان شاعر و قلم نويسنده از عجز به لكت و ناتوانى ميگرايند، اين قلم موبيين نقاش است كه عميقترین و باشكوه ترين جلوه های روان انسان آگاه و اندیشه ور و درد گسار را به بلاغتى كه با بلاغت خورشيد هماوردي ميکند، منعكس ميسازد. برخى از نمونه های كار هنرآفرينان ما كه استاد شبنم در كتاب خويش ارائه فرموده اند، گواه درست اين سخن است. اكنون كه نقاش طبیعت بر سر و رخسار استاد شبنم نقش پيرى و شکسته حالى ظاهرى را پديد آورده، باز هم ميбинيم و شادمانه ميбинيم كه استاد آتشى همواره افروخته در کانون



بورتريت خانم گلستان شبنم. توسط عنایت الله شهران، کارپنسلي  
کابل ۱۹۶۴ م

نهاد خویش دارند، و به نیروی این آتش و رجاوند، شتاب و تحرک بیشتر از بسا جوانان، قلم از دست نمینهد و قدم به عقب نمیگذارد. من در برابر این استاد مسلم نجیب و فروتن و بی ادعا و پر مایه و همواره خدمتگزار فرهنگ کشور به تعظیم برمیخیزم و میدانم که در این ادای احترام و سپاس تنها نیستم. دهها نویسنده و شاعر و نقاش و تندیسگر و موسیقی شناس، که استاد را در این هنر نیز دست قویست، با من و چه بسا بیشتر از من و با خصوص بیشتر از من، این سپاسگزاری را انجام خواهند داد. روزگار هنرآفرینان را به همایش فرامیخواند و این فراخوان را باید پذیرا شد . "واصف باختری، چهارم دلو 1379، پشاور / پاکستان

## استاد نعمت الله شهرانی

استاد نعمت الله شهر فرزند روانشاد الحاج ملا عبدالله درسال 1319 هش - در قریه شهران بدخشنان بدنیا امده و تعلیم ابتداییه خود را در مکتب خاش به اتمام رسانید و بعد شامل متوسطه فیض آباد و بعداً راهی کابل شد و در مدرسه دارالعلوم شرعیه ابو حنیفه شامل گردید . بعداز ختم مدرسه استاد شهرانی شامل دانشکده شرعیات دانشگاه کابل که در آن زمان در پغمان موقعیت داشت گردید. وی در اثر اهلیت و شایستگی نامزد بورس تحصیلی جامعه الازهر ؓ قاهره مصر شد . وی در دوره دانشگاه الازهره با بدست آوردن دیپلوم ماستری در رشته تفسیر بوطن باز گشت و منحیث استاد در دانشکده شرعیات کابل بوظیفه مقدس خود دوام داد. بعداز مدت کوتاه دوباره جهت ادامه تحصیلات عالی در رشته حقوقی روانه امریکا گردید . مدت یک و نیم در دوره تحصیل در امریکا در موسسه « لیگل تریننگ » یونورستی جوج تون موقفانه سپری کرد.

استاد شهرانی در جریان تحصیل در لیسه ابو حنیفه و دانشگاه کابل دست نگارش زد و تراجم ایشان و مضامین شان در روزنامه ها و جراید وقت مخصوصا در پیام حق و ثروت اقبال طبع یافت.

استاد کتابی درباره «قرآن شناسی» تالیف نمود و کتاب دیگری بنام « فقه اسلامی و قوانین غرب » ترجمه و به طبع رسانیده است.

علاوه‌تاً کتب زیادی درباره اقتصاد و موضوعات شرعی<sup>۱</sup> تالیف و ترجمه کرده است. و کتب وی منحیث منبع علمی در کتابخانه پوهنتون کابل بمنظور استفاده محصلین موجود است استاد بر علاوه کار تدریس و تالیف و ترجمه در اواخر دوره شاهی مدیریت مجله شرعیات را در دانشگاه کابل به عهده داشتند چنانچه با نوشتن مطالب صریح و روشن مسائل اسلامی در آن نشریه از طرف رئیس وقت کسر معاش هم گردیده است و نیز همان شماره مجله مصادره گردید. .

استاد شهرانی در رویداد هفت ثور 1357 هش روانه زندان گردید. و بعداز رهایی درسال 1380 هش عازم حج بیت الله شریف گردید و در بازگشت از حج بیت الله در وطن مخفیانه همکاری خود را با تنظیم های اسلامی آغاز نمود اما رسما شامل هیچ حزب نگردید مگر همکاری بیش از حد وی با

مجاهدین موجودیت شایشان در کابل بخطر مواجه شد<sup>\*</sup> روی همین دلیل در سال 1382 هش-کابل را ترک خودرا به پشاور پاکستان رسانید و مدتی در دانشگاه «دعوت الجهاد» بحیث استاد تقرر حاصل کرد و پس از بحیث رئیس آندانشگاه اشتغال وظیفه نمود. در سال 1991 م- بصفت رئیس دانگاه «عبدالله ابن مسعود» در پشاور مقرر و پس از ورود مجاهدین بوطاستاد شهرانی به همکاری ریاست جمهوری اسلامی افغانستان دانشگاهی را در تخار تاسیس و بحیث رئیس آن دانشگاه تقرر حاصل کرد وظیفه استاد شهرانی در دانشگاه تخار دوام نکرد و تسلط طالبان در افغانستان صورت گرفت و همه مدارس<sup>\*</sup> مکاتب و دانشگاه ها بسته گردید.

استاد نعمت الله شهرانی برعلاوه اشتراک در جلسات و سمینار های علمی در داخل و خارج از کشور چون جلسه قبرس دور اول و دوم<sup>\*</sup> ایراد بیانات ریاست مجلس را عهده دار بوده است اشتاد شهرانی در دهه اخیر بیشترین آثار علمی اسلامی را بربازان های دری ترجمه و یا نگاشته است<sup>\*</sup> تنها کتاب «تفسیر آیات احکام» بیش از پنج هزارصفحه میباشد. وسایر تالیفات عده استاد عبارت اند از:

#### 1(قرآن شناسی

۲ - قوه روحی در جهاد

۳-تقوا و سنگر جهاد

۴-تفسیر سوره حجرات

۵-تفسیر معوذین

ترجم آثار :

۱ - فقه اسلامی و قوانین غرب

۲-اسلام و نظام های معاصر اقتصادی

۳-شعب الایمان

۴-کتاب کبایر

۵-اسلام و مسایل جنسی

۶-ضرورت به اسلام

۷سود از نظر اسلام و اقتصاد

۸-توشه راه

۹-بسوی وحدت اسلامی

۱۰ - مسؤولیت جوانان در اسلام

۱۱ - حقوق فرد و دولت در اسلام

۱۲ - ختم نبوت

۱۳ - تفسیر آیات احکام

۱۴ - اسلام و حالت امروزی مسلمانان

- ١٥ - طریق دعوت
  - ١٦ - خطاب به جوانان
  - ١٧ - سه خطابه از مولانا مودودی
  - ١٨ - ما و تمدن غرب
  - ١٩ - حجاب
  - ٢٠ - احیا و تجدید دین
  - ٢١ - اسلام واقعی مسلمانان
  - ٢٢ - ملکیت فردی در اسلام
  - ٢٣ - ریاض الصالحین و غیره
- استاد نعمت الله شهرانی در حکومت انقلالی بحیث معاون رئیس جمهور برای سه سال ایفای وظیفه کرد و در تدوین قانون اساسی سهم فعال گرفت و همچنان ریاست تدوین قانون اساسی را نیز بدوش داشتند. استاد در حکومت انتخابی در کابینه بحیث وزیر حج و اوقاف تقرر حاصل کرد و بوظیفه خویش در همین سمت ادامه میدهد.
- جناب استاد شهرانی بزبان های فارسی دری پشت‌ترکی عربی و انگلیسی صحبت مینماید.

## استاد عنایت الله شهرانی

دکتور عنایت الله شهرانی فرزند شاد روان الحاج آخوند ملا عباد الله خان در هشتم قوس سال (1321) ش در قریه شهران خاشر بدخشان تولد شده، تعلیمات ابتدائیه را در مکتب "معروف خاشر" متوسطه را در مکتب "ابن سینا" در کابل و لیسه را در دارالملعین کابل سال (1340-ش مطابق 1961-م) به اتمام رسانیده است. عنایت الله شهرانی در سال 1341-هش 1961 م شامل فاکولته جدید التاسیس "تعلیم و تربیه" گردید و از جمله اولین فارغان آن فاکولته مذکور بشمار می‌رود. سند ماستری خودرا در دانشگاه "اریزونا" ایالات متحده امریکا در سال 1357 (ش) مطابق (1978) م و درجه دکترا را نیز در دانشگاه اریزونا در (1365 ش) مطابق (1986 م) بپایان رسانیده است. کتب علمی و اسناد دست داشته فرهنگی ثابت کننده علیق جناب شهرانی به هنرو فرهنگ از آوان کودکی بوده است و تا اکنون یکی از شیفتگان هنر بشمار می‌رود. در انکشاپ استعداد هنری او والدین مرحومش و یک تعداد استادان مکتب ابتدائیه نقش اساسی وارزنه داشتند. زیرا او از خورد سالی نقاشی های بالای دیوارهای خانه و حویلی شان با ذغال و پنسل می‌کرد ولی این کار او والدینش را متاثر نمی‌ساخت بلکه منظماً با آفرینش های نقاشی او را مشوق بودند. همچنان مانند سایر بچه های هم سن و سالش مجسمه های گلی از حیوانات و پرندگان



استاد عنایت الله شهرانی

میساخت و معلمین را بشور میآورد میتوان گفت استعداد جناب شهرانی درخونش بوده است. زمانیکه درصنف پنجم مکتب بود، با وجودیکه از جنگ متغراست اما کاردستی او چون تفنگچه و سایر لوازم جنگی بود برایش شادابهای تحسین ها به ارمغان آورد. چنانچه استاد "عبدالبصیر وافی" به تفنگچه ی ساخت شهرانی باروت انداخت و آنرا آتش داد و تیر نیزه هدف اصابت کرد، زمانی اینعمل از طرف استاد عبدالبصیر "وافی" انجام شد همه شاگردان واستادان موقع تفریج درصحن حوالی مکتب بودند ومشاهده کردند. درمکتب ابتدائیه دونفر از استادان حسن خط مرحومین " محمد مجتبی خان ونورمحمد خان" به عنایت الله شهرانی درس خوشنویسی میدارند واخیرالذکر درخانه نیز به عنوان معلم خانگی وی را تحت تربیت قرارداد<sup>۱</sup> ازآن سبب درخطاطی وحسن خط ید ولا نصیبیش گردید.

استادانش میگفتند} بنویس،

بنویس تاکه شوی خوش نویس }. شهرانی درمکتب متوسطه ابن سینا کابل نیز در مضامین کار دستی، حسن خط و رسامی از شاگردان متازبود، چنانچه در مضمون حسن خط که شادروان آغا صاحب " سید محمد ایشان الحسینی " که خیلی سختگیر بود بلندترین نمره را ازآن خود کرد. درهنرنقاشی نزد استاد "محمد اسحق بدیعی" درمکتب ابن سینا تلمذ کرد از برکت آن استعداد نقاشی جناب شهرانی بخوبی انکشاف نمود و به پورتريپت "شکل" انسان، حیوانات و مناظرطبيعي دست یاریز واز استادش تحسین های زیاد بدست آورد. او تاختم مکتب متوسطه از ذغال و مخصوصاً پنسل کارمیگرفت وعلت آن نبود آلات واسباب رنگ های آبی ، روغنی وبرس وبرسک بود.

استاد "بدیعی" آن استاد هنرکه درغربت سرای ایران جان حق سپرد، همیشه برای شاگردانش کاربا پنسل را هدایت میداد علاوه<sup>۲</sup> گاه گاهی نقاشی های رنگ اش را درصنف به شاگردانش به نمایش میگذاشت تا شاگردان ازآن مفکوره بگیرند.

زمانیکه عنایت الله شهرانی درلیسه دارالمعلمین بود، استعداد نقاشی وی به حدی رسید که یکی ازاستادان زبان انگلیسی "امریکایی" که درعین زمان یک جریده انگلیسی را برای آموزش و تقویم بهتر زبان انگلیسی برای شاگردان تهیه میکرد، شهرانی کار رسامی و دیزان آن جریده را بدوش داشت. وی درهمین سال "صنف دهم" جایزه سالون خزانی را با ساختن یک کاسه چوبی ازآن خود ساخت. در آنzman استاد نقاشی در دارالمعلمین کابل " استاد عبدالله شهناوار، و معلم رسامی و کاردستی و ابری سازی "استاد گلبدین خان" بودند که چندی بعد غلام محی الدین "شبنم" بعض استاد شهناوار که سنش به تقاعد رسیده بود، بحث معلم رسم تقرر حاصل کرد در این وقت شهرانی بحیث یک رسام شناخته شده بود، ازاینرو در لیسه دارالمعلمین رسمهای بیالوژی، فزیک و کمیا را بروی چارتها برای استادانش رسم میکرد و استادان از آن بمنظور تدریس شاگردان استفاده میکردند. یکی از استادان فزیک در آنوقت بنام « محمد اسلم خان» کتابی را تالیف نمود که شهرانی بیشتر ازصد رسم آن کتاب را بانوک آهنى رسامی نمود و اداره مکتب واستادان از کارش تقدیر نمودند.

در صنف دوازدهم مکتب او نقاشی های بزرگ و ارزنده را انجام داد، پورتريپت اشخاص را از روی عکس هایشان انلارج میکرد، چنانچه چهره یک استاد ترجمان درمل متحد بنام " استاد محسن فراهی" را بقلم پنسل نقاشی کرد و مورد تقدیر یک تعداد استادان و پروفیسوران خارجی که در ملل متحد در

کابل ایفای خدمت میکردند، قرارگرفت. بعداً با مشاهده تابلوهای دیگر، در دهیز ها عکاسیها و نقاشی هایش به مرکز ملل متحد در کابل فرستاده شد تا عکسها و تابلوهای خویش را گرفته در دفاترشن نصب نمایند. بدین ترتیب وی را منحث نقاش شناختند، و پروفیسور "گوپتای هندی" از این اتفاق خیلی خوشنود بود، احساسات خوشی در چهره اش برق میزد.

در صنف دوازدهم در افکار هنری آقای شهرانی تغیر عده دی وارد گردید و آن اینکه در آن سال مرحوم استاد "محمد شاکرسامی" فرزند (محمد سامی پاشا) مشاور اعلیحضرت امام الله خان که هنرمند درجه یک کشور بود، منحث استاد نقاشی در دارالعلین کابل مقررگردید، چون شهرانی شهرت هنری یافته بود بناً اجازه رفت وارد و استفاده از دفتر نقاشی و رسامی را داشت.

رسامی های استاد سامی را مستقیم مشاهده و ازوی اصول ترسیم پورتپیت را میآموخت. شهرانی در ترتیب و تنظیم نمایشات سالون خزانی از طرف اداره دارالعلین سهم میگرفت. در همین صنف دوازدهم یک کتاب سواد آموزی را تحت رهنمایی استاد "محمد یوسف محسنی کوهستانی" تالیف، نقاشی و خطاطی نمود. بعداز فراغت صنف دوازدهم در سال (1341 هش - مطابق 1962 م) بعد از سپری نمودن امتحان کانکور شامل دانشگاه در دانشکده جدیدالتاسیس تعلیم و تربیه گردید، او در سال اول فاکولته دوکار عده را در نقاشی انجام داد، یکی از روی مایکروسکوب آمیب ها، حجرات غیره را در مضمون ساینس رسامی نمود و داکتر محمد صدیق خان آنها را در کتاب خود درج ساخت. دوم پروفیسور استاد "محمد فاضل" کتاب (نوایع ساینس) را ترجمه میکرد، شهرانی پورتپیت های فلاسفه را بانوک آهندی درآن کتاب نقش میبست. در این دوره شهرانی با هنرمندان شهر کابل و آثارآنان اندک اندک معرفت حاصل نمود و این معرفت با انکشاف فکری او تاثیرات مثبت وارد نمود.

در صنف دوم فاکولته، در پروگرام نصاب تعلیمی، مضمونی را بنام "هنر" شامل کرده بودند که مرحوم استاد عبدالغفور برشنا آن کورس را تدریس مینمود و از کورس مذکور شهرانی استفاده اعظمی نمود؛ استاد برشنا که استعداد او را دید، برایش توصیه کرد تا کارهای نوک آهندی را تقویه دهد استاد برشنا نه تنها موضوعات سکیج کردن دورنما؛ و اصول رنگ آبی را تدریس مینمود بلکه در باره تاریخ هنر افغانستان چندین لکچر ارایه داشتند و از همان تاریخ یعنی (1342 هش - مطابق 1963 م) ارتباط عنایت الله شهرانی؛ با استاد عبدالغفور برشنا آن هنرمند شهریو بزرگمرد فرهنگی افغانستان قائم از ارشادات و رهنمایی اش سود برد تا زمان که برشنا مرحوم جهانی فانی را وداع و به زندگی نوین پیوست. باری هم استاد برشنا، عنایت الله شهرانی را بخدمت استاد «غوث الدین» در مکتب صنایع کابل جهت آموختن «استفاده از رنگ روغنی» فرستاد، ولی استاد غوث الدین وی را بیشتر از یکروز به شاگردی نپذیرفت.

در ختم سال سوم فاکولته، در رخصتی های زمستانی کورسهای داخل خدمت معلمین "کورسهای هنر" را عنایت الله شهرانی تدریس کرد و از لکچرهای صنفی اش کتابی را بنام "رنمای تدریس آرت برای معلمین" تالیف نمود و به زودی ریاست تعلیم و تربیه کتاب را منحث کتاب درسی بچاپ رسانید. نوشتن این کتاب شهرانی را موفقیت بلند اعطا کرد و تالیف وی کتاب رهنمای تدریس هنر در افغانستان شمرده شد، بعداً در سال (1350 ش) مطابق (1971 م) وزیر معارف وقت با پرداخت

بخشش نقدي شهرانی را مورد تقدیر قرار داد و به تیاراً یک‌هزار نسخه کتاب وی در مطبعه معارف به امر وزیر معارف طبع گردید و دو تقریظ از استاد عبدالغفور برشنا و استاد غلام محی الدین شبنم در کتاب مذکور موققیت شهرانی را در جمع هنرمندان و اهل معارف ارتقا بخشیدند.

در سال چهارم فاکولته عنايت الله شهرانی از جانب یک مشاور امریکایی فاکولته تعلیم و تربیه بنام «دکتر ای- ریچارد کینگ» به دفتر باختیر آژانس وزارت مطبوعات فرستاده شده تا از هنرمند امریکایی بنام «ری- آن- رایت» طراحی و کمربشل آرت «اعلانات» را بیاموزد چنانچه در همین سال (131344 ش) مطابق (1965 م) مهم ترین سالها برای اکتشاف قریحه هنری موصوف بشمار میرفت. زیرا شهرانی در ضمن تمرين در آن دفتر، یک نوع دیزاين مخصوص مثلثی و بعدها منحنی را بوجود آورد و نمونه کارش بروزی با شرح و بسط در "کابل تایمز" به زبان انگلیسی بنشر رسید.

استاد امریکایی که خود یک متخصص نقاشی بود این اختراع و شیوه رسامی شهرانی را مخصوص "شهرانی" دانست و در کابل تایمز این شیوه بنام وی چاپ و تثبیت گردید. همچنان محمد شفیع راحل مضمون دنباله دار "مارکوپولو" را مسلسل در روزنامه انیس بچاپ رسانید و در هر شماره نمونه‌ی از طراحی ابتکار شهرانی را در مقدم مضمونش بچاپ میرساند در یکی از روزها استاد غوث الدین از این شیوه به شکل رنگه تابلویی را نقاشی نمود ولی استاد امریکایی به مقام وزارت مطبوعات عارض شد و گفت که از کارعنایت الله شهرانی تقليد شده است، استاد غوث الدین عاجل موضوع را حل و فصل نموده گفت: که او خود استاد سبک ریالیزم میباشد و دگر به این شیوه علاقه نخواهد داشت.

دو سال بعد زمانیکه غلام محی الدین شبنم غزنوی در دفتر آرت با عنایت الله شهرانی همکار بود، همین روش را به موافقه و مشوره شخص شهرانی بصورت رنگه کارکرد. که استاد "محمد یوسف کهزاد، خانم سیمون

شکور ولی" از آن تمجید و تحسین کردند. و بعدها استاد شبنم به همان شیوه کارهای خود را نجام میدارد، شیوه مذکور برنگ سیاه و سفید طرح و ابتکار خاص شهرانی بود، در میان خارجیها شهرت زیاد پیدا کرد و صدھا تابلویش به این اسلوب بفروش رسید. نا گفته نماند که سبک کوپیزم که زیاده شکل هندسی را دارد، در سابق وجود داشت ولی روش شهرانی شکل و رنگ دیگری داشت که از تمرين دیزاينها با نوک آهنی و قلم های کلیوگرافی بدست آمده و متخصص خارجی چون از نزدیک مشاهده میکرد بعد از مشوره با متخصصین دیگر آن اصول را، اصول و طرح خاص شهرانی پذیرفتند.

در همین سال چهارم فاکولته‌ی تعلیم و تربیه محصلان را وادر کرد که هر کس از فاکولته فارغ التحصیل



کارنامه توسط ع. شهرانی پورتريت با به جوال

میشود باید مونوگراف بنویسد و عنایت الله شهرانی عنوان موضوع تیزیس خود را هنر در افغانستان ثبت نمود. که با کمک و همکاری استاد عبدالغفور برشنا کتاب مذکور را تالیف و به اتمام رسانید و این کتاب اولین تذکره نقاشان در افغانستان بشمار میرفت و استادان چون عبدالحمی حبیبی و عبدالغفور برشنا در آن کتاب تقاریظ عالی نوشتهند، در سال 1350 ش به امر وزیر معارف وقت، داکتر علی احمد پوپل دریکهزارجلد در مطبوعه معارف اقبال طبع یافت. کتاب مذکور مأخذ وسند عمدہ در باره شناسایی<sup>۱</sup> آشنایی با هنرمندان و نقاشان معاصر افغانستان محسوب میگردد. کتاب هنر در افغانستان تا اکنون مورد استفاده هنرمندان، پژوهشگران قرار گرفته است نوشتن کتاب فوق زمینه خوبی را برای عنایت الله شهرانی مساعد ساخت تا باهriک از نقاشان از نزدیک صحبت و به سبک کار و حیات و زندگینامه آگاهی حاصل نماید. وی با عموم نقاشان یکه در آن وقت حیات داشتند از نزدیک دیدن کرده و باهriک ارتباط قایم نمود.

شهرانی از سال 1345 (1966 - 1971 م) علاوه از تدریس روان شناسی و تعلیم و تربیه در دارالملعین کابل مضمون هنر را تدریس و در مکاتب شهری کابل همراه با استاد شبنم غزنوی منحیث هدایت کننده (سوپروایزر) در مضماین هنرها استادان کار نموده است. وی چندین نمایش نقاشی را در وزارت مطبوعات و مرکز فرهنگی امریکا در کابل «ستاف هاووس امریکایی» و کتابخانه دانشگاه کابل بصورت انفرادی و جمعی برپا نمود و از عایدات فروش تابلوهای خود سفرنیم دنیایی را با استاد غلام محی الدین شبنم انجام داد.

دوبا هم کورس‌های سلک سکرین را در مرکز فرهنگی امریکا در شهرنو کابل با یکتعداد نقاشان جوان کابل زیر نظر متخصصین امریکایی فرا گرفت و تابلوهای ساخته دست هنرمندان مذکور به نمایش گذاشته شد و خارجی های زیادی از آن نمایشگاه خریداری نمودند.

داکتر شهرانی چندین سال منحیث رسام در کنار وظیفه رسمی اش در موسسه تعلیم و تربیه ایفای خدمت نمود و ده ها کتاب را نقاشی و بطبع رسانید و هم مدتی کوتاهی در دائره المعارف رسمامی کرد بنا بر پیشنهاد رئیس دانشگاه وقت شاد روان پوهاند عبدالا حمد "جاوید" پورتپت های، رئیسی دانشگاه کابل را نقاشی نمود و در آن وقت استاد "جاوید" پورتپت ذغالی مهات ماگاندی را که توسط شهرانی به سایز بزرگ رسمی شده بود به وزارت تحصیلات عالی هندوستان برد هدیه نمود.

در سال 1345 ش (1966 م) بنابر پیشنهاد استاد دیزاین و کمرشل آرت خانم "ری-آن-راپت" عنایت الله شهرانی به نزد خانم "آرلین فریدمین" یکنفر محقق امریکایی طرز کار واستفاده از رنگ ر وغنى را بصورت مسلکی آموخت و سالهای زیاد با آن هنرمند محشور همکار بود و خانم فریدمین درباره چارچته کابل کتابی را نیز تالیف کرده است.

جناب شهرانی گرچه بعداز فراغت فاکولته تا سال 1350 هش- مطابق (1971 م) بطور بالقطع در فاکولته تعلیم و تربیه تدریس مینمود ولی در سال 1350 ش (1971 م) به اثر کامیابی در امتحان رقابت برنده شد و رسماً در کدر تدریسی فاکولته مذکور منحیث استاد پذیرفته شد. در سال 1354 ش (1975 م) بنابر پیشنهاد پروفیسور میرحسین شاه خان رئیس فاکولته ادبیات و علوم بشری بحیث استاد شعبه دو صنفه نقاشی و هیکل تراشی (هنرهای زیبا) که

جدیداً در فاکولته ادبیات تاسیس شده بود، وظیفه گرفت.

در سال 1355 هش 1976 م- طی یک امتحان رقابتی در میان استادان برنده شد و به اخذ سکالرшиپ فولبرايت کامیاب گردید. وی تا اوسط سال (1357 ش) (1978 م) ماستری خود را در هنرو مسلک دومی (ماینر) در تعلیم و تربیه در دانشگاه "اریزونا" ایالات متحده امریکا به اتمام رسانید و در آنجاه در چند نمایش با هم صنفان امریکایی سهیم شد و باری هم به تنها ی از نقاشی های دوره ماستری اش را در شهر توسان اریزونا برپا کرد و در همین سال (1357 ش)

(1978 م)- دوباره به افغانستان عدت نمود و منحیث استاد در شعبه هنرهای زیبامقرر گردید و همزمان با خاطر تالیفات متعددش در فولکلور افغانستان به محصاین خارجی فولکلور تدریس نمود.

در فاکولته ادبیات و علوم بشری یک شعبه کوچکی بنام هنرهای زیبا "نقاشی و هیکل تراشی" وجود داشت، کورس های نقاشی را نیز تدریس نمود. در وقت آمریتیش عنایت الله شهرانی خواست که شعبه ای هنرهای زیبا را به فاکولته ارتقا بدهد چنانچه دیپارتمنت های موسیقی، تیاتر، سینماتوگرافی و تعلیم و تربیه را تاسیس و بودجه سالانه هنرهای زیبا را که در حقیقت فاکولته مستقل

بشمار میرفت و بنام آمریت هنرهای زیبا گفته میشد، به مقدار چهارصد و پنجاه هزار افغانی از ریاست دانشگاه کابل تخصیص بودجه سالانه را بدست آورد و در تمام رشته های فوق الذکر استادان مسلکی برعلوه استادان اصلی شعبه ای هنرهای زیبا خارج از دانشگاه کابل مقرر نمود و برای اولین بار در تاریخ افغانستان خصوصاً موسیقی و تیاتر به سویه اکادمیک در قطار مسالک دیگر

اجتماعی و سیاسی ارتقاء و عرض اندام نمود. این عمل از جمله کار های زرین در تاریخ افغانستان بشمار میرود. در هیمن هنگام یازده تن از فارغان با استعداد و برجسته هنرهای زیبا را که

مدتی شاگردان لایق شهرانی بودند در کدر علمی مقرر نمود، یکی از بزرگ ترین مشکل که پیدا کردن استادان مسلکی بود نا حدودی حل گردید. استاد شهرانی کار های بس بزرگ در رشته

هنر های زیبا افغانستان انجام داده است که شما خوانندگان ارجمند را در صفحات بعدی به مطالعه " خاطرات من از تاسیس فاکولته هنرهای زیبا " که بقلم شخص داکتر عنایت الله

شهرانی نوشته شده و برایم گسیل داشته اند، معطوف میدارم . داکتر شهرانی مانند هزاران هموطن دیگر ما نسبت آشتفتگی های سیاسی در سال (1360 ش) (1981 م) راه هجرت را در پیش

گرفت و در شهر پشاور به در خواست داکتر انور خان و استاد واصل نور به حیث " اسوشیتد"

پروفیسور دردانشگاه پشاور مقرر گردید، در آنجا برعلوه تدریس در باره آسیای مرکزی نقاشی های پورتريت های اشخاص برجسته تاریخ افغانستان و آسیای مرکزی را با رنگ روغنی انجام داد و ضمناً

در کنار این وظیفه در دانشگاه پشاور در فاکولته جغرافیه منحیث مشاور اجرای وظیفه نمود. و در اوسط سال (1361 ش) (1982 م) به امریکا هجرت نمود\*

در سال (1362 ش- 1983) میلادی در دانشگاه اریزونا منحیث محصل دوره دکتورا پذیرفته شد. در سال (1365 ش) (1986 م) به اخذ دیپلوم دکتورا در مسلک تعلیم و تربیه و با ماینر هنر

"مسلک دوم" موفق گردید. بعد از فراغت مدت دو سال در تلویزیون تعلیمی منحیث طراح و خطاط ایفای وظیفه نمود.

در سال 13769 هش(1990) از امریکا به پاکستان نقل و مکان نمود و منحیث مستشار تعلیمی در رابطه عالم اسلامی در بخش آسیای مرکزی کار کرد، سپس بنابر درخواست دانشگاه بین المللی اسلام آباد بحیث استاد و رئیس بخش مطالعات آسیای مرکزی یا ممالک جدید الاستقلال از دست وسلطه ء روسها مقرر گردید و یک سال بعد منحیث فول فروفیسور ارتقا نمود. بعد از سال (1374 ش) (1995 م) دوباره به امریکا

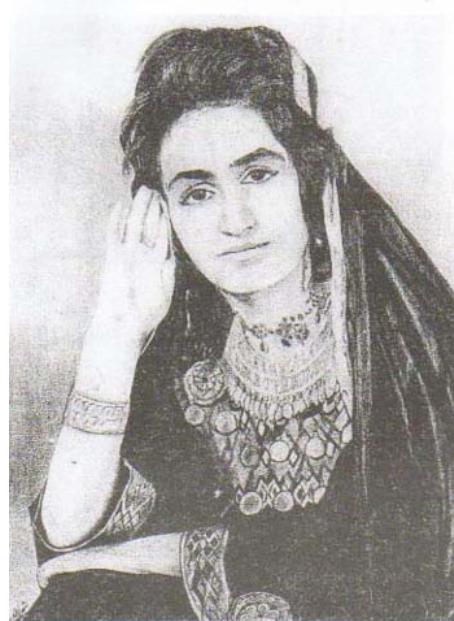
برگشت و دست بقلم برد کتاب های متعدد

در ادبیات - تاریخ - تاریخ فولکلور و هنر نوشته، پروفیسور شهرانی بیشتر از پنجاه جلد کتاب و بیشتر از سه صد مقاله در باره هنر افغانستان نوشته است، در حقیقت بیشترین کتاب در باره تاریخ هنر معاصر افغانستان از قلم داکتر عنایت الله شهرانی تروایده و هنر افغانستان را در رشته های مختلف آن جاوید ساخته است. وی هفده کتاب تنها در باره هنر و مطالبی را که در فوق تحریر نموده ام از کتاب صورتگران معاصر افغانستان خیلی فشرده جهت مطالعه دوستداران هنر و فرهنگ اقتباس کرده ام و اکنون درباره کارهای فرهنگی، تالیفات و خدمات اجتماعی داکتر عنایت الله شهرانی از قلم جناب ( هوشنگ پیگیر قویاوش ) چنین میخوانیم {در سال 1374 ش)

(1995 م) نسبت تحصیلات عالی فرزندانش از پاکستان دوباره به امریکا برگشت و در سال (1378 ش) (1999 م) دوباره به امریکا

م) مجله پیمان را در نیویارک تاسیس نمود و بعداز مدتی در همان سال مجله "بلخ" را در کانادا اساس گذاشت واکثر مقالات مجلات مذکور از قلم خودش بنشر میرسید، علاوه براین بتاریخ 26 نوامبر سال 2000 میلادی بخاطر احیای فرهنگ افغانستان و متحد ساختن هنرمندان آواره افغانستان از هرگوش و کنار جهان «اتحادیه سرتاسری هنرمندان افغانستان» را تاسیس وهم زمان از طرف اکثریت قاطع اعضای مجلس بحیث رئیس عمومی اتحادیه مذکور انتخاب گردید.

در سال های اخیر قبل از تدوین قانون اساسی مقاله معروف « نظام سیاسی افغانستان» را نوشت، مورد استقبال اکثریت مردم افغانستان قرار گرفت و تعداد تبعیض پسندان نیز واکنش های خویش را با تخریبات و تبلیغات نشان دادند. در مقاله مذکور جناب پروفیسور شهرانی برای اولین بار بصراحت نظام سیاسی افغانستان را بشکل فدرالی طراحی و نقشه افغانستان را بدو شکل سه ایالاتی و هفت ایالتی تقسیم کرد، سفرهای نیز به کابل، ولایات شمال افغانستان جهت تقویه مفکوره فدرالی انجام داد و سیمینهارهای را نیز سازمان دهی نمود. در سال (1372 ش) (2003 م) به پیشنهاد وزیر معارف و تحصیلات عالی و تائید رئیس جمهور " حامد کرزی " داکتر شهرانی با هجده متخصصین تعلیم و تربیه به عضویت کمیته مستقل تعلیمی یونسکو معرفی شد و در شهر پاریس با متخصصین



پورتريت خاتم الفتنی بلباس کوچه،  
کار پنسلي از عنایت الله شهرانی (۱۹۶۷ ميل)

مذکور درباره تعین پروگرامهای تحصیلات عالی و معارف همکاری نمود.  
دکتر شهرانی تاکنون مصروف تالیفات و تحقیقات در رشته های هنری تاریخی ادبی و تعلیمی در شهر «بلومنگتن» اندیانای ایالات متحده امریکا میباشد و در دهه اخیر به یک تن از پرکار ترین شخصیت ها در اکتشاف واحیای فرهنگ افغانستان بشمار میورد.

دکتر شهرانی همکار قلمی بیشتر از هفتاد جریده و مجله بوده مقامات او بطور مسلسل بطبع رسانیده و کتابها و آثار وی در افغانستان، هندوستان و پاکستان، ایران، سویدن و کانادا به طبع رسیده است. استاد شهرانی به لسانهای دری، تورکی و لهجات آن؛ انگلیسی و پشتون مسلط بوده و نویسنده چیره دست در لسان های فوق الذکر میباشد. روی همین دلیل در فهرست ذیل آثار و وظایف اورا بر میشماریم:

وظایف دکتر شهرانی در داخل کشور :

علم به دارالعلومین کابل

سرمعلم رهنمايي «كونسلینگ گايدنس» در صنف سیزدهم و چهاردهم دارالعلومین کابل  
مشاور مکاتب ابتدایی در مضامین هنر از طریق مدیریت دارالعلومین کابل.

استاد فاکولته تعلیم و تربیه.

استاد فاکولته ادبیات، دانشگاه کابل.

استاد هنرهای زیبا.

امر دیپارتمنت هنرهای زیبا در فاکولته ادبیات دانشگاه کابل.

امر عمومی فاکولته هنرهای زیبا در دانشگاه کابل.

همکار هنری با ریاست تالیف و ترجمه وزارت معارف در خصوص تهیه و ترتیب پروگرامهای هنری  
مکاتب. نقاش درموسسه تعلیم و تربیه در دانشگاه کابل.

رئیس اتحادیه هنرمندان در بخش (نقاشان، خطاطان، وهیکل تراشان) کابل

وظایف خارج از کشور

استاد دردانشگاه پشاور؛ مرکز تحقیقاتی آسیای مرکزی و فاکولته جغرافیه (1982-1982)

طراح تلویزیون تعلیمی در اریزونا به ارتباط تلویزیون عربستان (1982-1986)م

استاد زبان های آسیای مرکزی تورکی در دانشگاه اریزونا (1988-1990)م

مستشار تعلیمی در مرکز رابطه عالم اسلامی در اسلام آباد (1990-1991)م

رئیس بخش تحقیقات آسیای مرکزی و پروفیسور در دانشگاه بین المللی اسلام

آباد (1991-1994)م

رئیس عمومی اتحادیه سرتاسری هنرمندان افغانستان (2000-2003)م

موسس کورسهای زبان تورکی و اوزبیکی در دانشگاه پشاور (1981)م

موسس کورسهای زبان تورکی و اوزبیکی در دانشگاه "یونیورستی" اریزونا امریکا (1988)م

موسس کورسهای زبان تورکی و اوزبیکی در شهر اسلام آباد پاکستان در (1992)م

موسس کورسهای زبان تورکی و اوزبیکی در دانشگاه بین المللی اسلام آباد (1992)م

موسس سیمینار وکمیته انکشاف زبان و ادبیات تورکی در افغانستان در شهر مزار شریف (2004) م

سیمینارها : عضو سیمینار صلح در افغانستان واقع در کویته پاکستان (1994) م  
عضو سیمینار در خصوص حصول استقلال افغانستان در قبرس  
عضو کمیته مستقل تعلیمی یونسکو و عضو سیمینار پروگرام سازی تعلیمات در افغانستان  
واقع پاریس در فرانسه

عضو سیمینار بهبود تعلیمات عالی در افغانستان ، دانشگاه اندیانا امریکا (2001) م  
عضو سیمینار ساختار سیاسی افغانستان، در دانشگاه پرستون در نیویورکی امریکا ( 2002) م  
عضو سیمینار نظام سیاسی آینده افغانستان، واقع مزار شریف (2003) م  
عضو سیمینار انکشاف زبانهای تورکی در افغانستان ، واقع مزار شریف (2004) م  
عضو ده ها سیمینار و کنفرانسهای متعدد دیگر در داخل و خارج کشور .

#### تالیفات :

- 1- هندر افغانستان ، طبع در مطبوعه معارف سال 1350 ش
- 2- اصول تدریس هنر ، طبع مطبوعه معارف سال 1350 ش
- 3 - امثال و حکم (فارسی) طبع مطبوعه دولتی کابل سال 1354 ش
- 4- امثال و حکم پشتون طبع مطبوعه دولتی کابل سال 1354 ش
- 5 - لغات مستعمل در لهجه دری بدخشنان (فرهنگ تاجیکی) طبع مسلسل در مجله ادب و این کتاب بنام «فرهنگ تاجیکی » بچاپ رسیده است .
- 6- فلک های کوهسار طبع در مجله اریانا ، کابل سال 1352 ش
- 7 - گور اوغلی (داستانهای حماسی شمال افغانستان و تورکستان) طبع در مجله فولکلور در کابل و اکنون منحیث کتاب آماده چاپ میباشد .
- 8 - دوبیتی های تاجیکی، طبع در مرکز فرهنگی ایران و پاکستان، اسلام اباد 1373 ش
- 9- تعلیم و تربیه هندر افغانستان(رساله ماستری) بر زبان انگلیسی در دانشگاه " یونیورستی اریزونا" امریکا سال 1978 میلادی .
- 10 ارزیابی سیستم امتحانات هندر مکاتب عالی در غرب ایالات متحده امریکا (رساله دکترا) در دانشگاه " یونیورستی اریزونا سال 1986 میلادی
- 11- تاریخچه مختصر هنر در افغانستان، رساله کارعلمی، دانشگاه کابل سال 1979 1979 میلادی
- 12- بزم تاجیک ( ره آورد سفر تاجیکستان)
- 13- آسیای مرکزی ( درباره عمومیات آسیای مرکزی ) چاپ جریده کاروان از سال 1995- 1998 م
- 14- استاد عدیم شغناهی ، کانادا سال 1979 1979 میلادی
- 15- قهرمان ماوراءالنهر ابراهیم بیک لقی، طبع مسلسل مجله پیمان نیوریارک .
- 16 - یادی از نقاشان افغانستان طبع در جریده کاروان

- 17 - ضرب المثل های دری افغانستان طبع در کانادا، سوسیدن وایران (تهران 1382 ش)
- 18 - مرزهای همزیستی زبانها ، نیوریارک (1375 ش) ( 1996 ) میلادی
- 19 - افسانه شگوفه بهار نیوریارک ( 1376 ش ) ( 1997 ) میلادی  
شرح احوال استاد عبدالحی حبیبی ، طبع از طریق مجله پیمان
- 21 - مخفی بدخشی "بدخشنانی" ( تعلیق و تحسیه ) چاپ دهلي 2001 میلادی
- 22 - گلبدن نامه (همایون نامه) مقدمه وادیت پیمان ، نیوریارک (جلد اول تا هفتم 1999- 2000 )- ناتکمیل
- 23 - شجره اتراءک ، طبع درجریده جهش جرمنی (نا تکمیل)
- 24 - بابر نامه طبع بمبی، درحال تعلیق و مقدمه از طریق پیمان به طبع رسیده است نا تکمیل .
- 25 - قانون طرب با اضافات و تحسیه و تعلیق در سویden 2000 میلادی
- 26 - یمگان (مزار ناصر خسرو ) تعلیق و تحسیه ، دانشگاه دهلي 2000 میلادی
- 27 - ظهیرالدین محمد بابرشاه مقدمه، تحسیه و تعلیق طبع در پیمان نیوریارک 2000 میلادی (نا تکمیل )
- 28 - افکار شاعر ، مقدمه و تعلیقات
- 29 - پیر خرابات (استاد قاسم افغان) طبع در پشاور سال 1382 ش
- 30 - فیض قدس (بکوشش)
- 31 - حنجره هند پیرامون هنرو شخصیت ستاره درخشنان موسیقی شرق (لتا منگیشکر) 2003 م
- 32 - مقدمه وادیت در کتاب ( زندگینامه استاد عبدالرشید لطیفی ) کانادا 1998 میلادی
- 33 - مشاهیر بدخشنان در حال تکمیل بنام چهره های برجسته بدخان
- 34 - شه محمد ولی خان دروازی طبع شده پشاور 2007 میلادی
- 35 - ساز و در افغانستان در دو جلد کابل در مطبعه بیهقی
- 36 - دیوان شاه غریب میرزا غریبی مقدمه و تصحیح و تحسیه درحال تکمیل
- 37 - دیوان فارسی مولانا هلالی چفتایی با همکاری داکتر محمد اسمعیل سلطانی آماده چاپ
- 38 - آرامگاه بابر ، تحسیه و تعلیق ناتکمیل
- 39 - سیره هنر در افغانستان ؛ آماده طبع است.
- 40 - غزنویان درحال تکمیل
- 41 - شرح احوال پروفیسور غلام محمد میمنگی، چاپ پشاور و بعداً در کابل .
- 42 - زیب النسا بیگم و مفهوم "عشق" در اشعار او (مخفي زیب النسا ) چاپ کابل
- 43 - تاریخچه نژادها و اقوام در افغانستان چاپ چهارم در کابل افغانستان
- 44 - بانوان برگزیده (یادی از بانوان مشرق زمین آماده طبع
- 45 - محمود سامی پاشا مشاور نظامی اعلیحضرت شاه امان الله آماده چاپ دوم در جرمنی .
- 46 - عایشه درانی چاپ کابل

- 47- شگوفانی هنر در عهد تیموریان هرات چاپ کابل .
- 48- تاریخچه فاکولته تعلیم و تربیه چاپ کابل .
- 49- خاطرات من از تاسیس فاکولته هنرهای زیبا
- 50- مخفی بدخشی «شاه بیگم» آماده چاپ است.
- 51 - امثال تورکی و اوزبیکی با همکاری عارف عثمان
- 52 - همکاری با پوهاند رسول رهین در تالیف و تکمیل سه جلد کتاب «کی کیست در فر هنگ برون مرزی» چاپ در سویدن
- 53- خطاطان افغانستان آماده چاپ است.
- 54 - افسانه ها آماده چاپ است.
- 55- صورتگران معاصر افغانستان در دو جلد چاپ کابل
- 56 - بیگم های بلند آوازه
- 57 - امیر خسرو بلخی ثم الدھلوي "کاروان" «امت» در ایران و «آریانای بیرون مرزی» سویدن
- 59 - خسرايان فارسي در هند در مثال ميرزا عبد القادر بيدل
- 60 - نگارستان هرات استاد محمد سعید مشعل احیا کنند مکتب بهزاد ، همچنان ضم کتاب خشک و تر در کانادا سال 1998 ميلادي
- 61 - لتا منگيشكر..

استاد شهرانی پیشتر از شصت جلد کتاب تحریر نموده است پیشتر آن درباره هنر صورتگری موسیقی و تاریخ زبان و ادبیات تورکی و فارسی بوده است. داکتر شهرانی به هنرهای زیبا خیلی علاقمند بوده به همین دلیل در ایجاد مستقلانه فاکولته هنرهای زیبا به شدت مبارزه نمود زیرا در افغانستان به این هنرها علاقه مندی وجود نداشت و حتا روسای وقت نیز زمینه رشد آنرا مساعد نمیساخند.

استاد شهرانی بر علاوه تحریر کتابهای سودمندش مقالات فراوان در روزنامه ها و جراید افغانستان در سرتاسر امریکا کانادا و اکثر ممالک اورپایی مقالات دارد که از ذکر آن مقالات در اینجا صرف نظرم گردید .

### خاطرات من از تاسیس دانشکده هنریای زیبا دانشگاه کابل:

{ دانشگاه کابل در آغاز مثل دانشکده طب بصورت علیحده در گوشه های مختلف کابل تشکیل گردیده بود، و تاریخ تاسیس آنها به صد سال نمی رسد. اما تاسیس اکادمی هنر قرین عمر پنجصد سال را در افغانستان دارد. چنانچه به دوره شاهزاد میرزا امپراتور تیموری در هرات، میرزا باسنقر فرزند هنرمند او یک مرکز هنری را تاسیس و خطاطان و نقاشان با استعداد را در آن جمع، و کارهای بسا ارزنده را انجام داد.

بدوره حکومت سلطان حسین بايقرا یا امرای تورتکان تیموری وزارت امیرعلی شیرنوایی که او را نابغه بزرگ در ادبیات تورکی آسیای مرکزی می شناسیم، اکادمی هنرهای زیبا رونق میابد که هنرمندان نامی و شهیر آن استاد کمال الدین بهزاد، میرعلی هروی وغیره را میتوان یاد کرد. با سقوط دوره

حکومت تیموریان در هرات ، هنرهم سقوط نمود ولی تیموریان هند که در راس آن ظهیر الدین محمد بابرشاه بود و تازمان تصرف نادرقلی شاه افشار در کابل ، هنر در افغانستان چندان پیشرفته نه نمود و تیموریان زیاد تر توجه خویش را در ساحه هندوستان نموده در جمله دیگر علوم و فنون یکنou هنرمندانه تاثیرات کلچرهندی در آن دیده میشود، انکشاف کرد.

در زمان اقتدار احمد شاه ابدالی تا زمان امیرعبدالرحمn به هنر توجه نگردید. چون امیرعبدالرحمn به کمک و همکاری انگلیسها به مقام امارت رسید، بعضی انگلیسها در ارگ شاهی کابل به هر وظیفه که گماشته میشدند وجود داشتند و طبعاً آنها به کارهای استخباراتی نیز میپرداختند و تاجایی که تصویر میرود چون در آن دوره ها عکاسی مروج نبود، کسانیکه به کارهای ممالک دیگر گماشته میشدند اکثرآ نقاشی را میدانستند تا در صورت ضرورت وقایع و موضوعات یادگاریهای از صحنه ها را ترسیم نمایند، چنانچه به دربار امیر عبدالرحمn شخصی بنام داکتر "جانگری" منحیث طبیب اجرای وظیفه میکرد ولی در حقیقت یک نقاش زبردست هم بود، به اثر تشویق وی یکتعداد نقاشان خود رو که در افغانستان بودند در ارگ آمدند و فعالیت های زیاد را طبق رهنمای های داکتر «جانگری» انجام دادند، اگر ما این فعالیت های هنری دوره امیرعبدالرحمn را جدی تر در محاسبه باندازیم دو مین حرفت هنری بعداز دوره شاهرخ میرزا و سلطان حسین باقیرا محسوب میشود.

با آنکه هنرمندان زیادی بقرار شواهد بدورة غزنیان وجود داشتند ولی زیر یک نظم و ترتیب کار نمیکردند. ما در تاریخ معاصر افغانستان پیش از پروفیسور غلام محمد میمنگی چند نفر نقاش مشهور داشتیم مثل استاد محمد عظیم ابکم ، فرزند او استاد محمد عزیز ابکم ، میرنعمت الله ، میرحسام الدین ، علی احمد وغیره در زمان امیرحبیب الله خان به شهزادگان علاوه از مضامین دیگر کورس رسمامی توسط پروفیسور غلام محمد خان تدریس میگردید.

اما در وقت پادشاهی امان الله خان « مکتب صنایع نفیسه کابل » توسط شادروان غلام محمد میمنگی یا " پدر " نقاشی معاصر افغانستان تاسیس گردید که تمام نقاشان متاخر افغانستان محصول تربیه پروفیسور مرحوم و اکثریت قاطع شان فارغان مکتب مذکور « صنایع نفیسه کابل » میباشند (بنگرید " کتاب هنر در افغانستان " تالیف عنایت الله شهرانی ) در سالهای اخیر در پوهنتون کابل در هر رشته هنر کدام دانشکده میشود نبود و هنرمندان از آن رنج میبردند و این شکایت در هرگوش و کنار از زبان هنرمندان بلند میشد. موقعیت پوهنتون کابل تاریخچه نه بسیار طولانی دارد، پیش از سال ( 1343 هش- 1964 ) هر دانشکده در هرگوش و کنار کابل قرار داشت، بطور مثال دانشکده شرعیات در پغمان، دانشکده حقوق در شاه دوشمشیره بخانه غلام نبی خان چرخی، دانشکده ادبیات در شهرنو در کنار سفارت های ایران و ترکیه در افغانستان، دانشکده تعلیم و تربیه در سال ( 1341 ش ) ( 1962 م ) تاسیس شده و اولین رئیس آن شاد روان پروفیسور غلام حسین مجددی بود در کارتہ چهار درخانه های سید عباس حاکم و مرحوم عبدالهادی پریشان " داوی "، و بدین قسم هر دانشکده در هرگوش شهر موقعیت داشتند. و دانشکده های طب و ساینس در ساحه پوهنتون فعلیه کابل بودند.

در سال ( 1343 س ) مطابق ( 1964 م ) پوهنتون کابل در ساحه فعلیه که قبل ا بنام علی آباد مسمی بود قرار گرفت و جمله دانشکده ها در آن مقام گرفتند و نگارنده " شهرانی " محصل دوره اول دانشکده

تعلیم و تربیه و دوسال آخر تحصیلی را در همین جاه بپایان رساندم.

وقایع که برسردانشکده هنرهای زیبا رخ داد:

از سال (1345-1953 ش) (1966-1974 م) کورس‌های نقاشی و هیکل تراشی بصورت فعالیتهای ماورای درسی تشکیل گردید و آقای امان الله حیدر زاد که در مسلک هیکل تراشی در مملکت ایتالیا تحصیل کرده بود، موظف گردید تا شاگردان با استعداد پوهنتون را در ساحه هنر تدریس نماید که در آن زمان کارهای مثمری انجام گرفت. شاگردان این کورسها عبارت بودند از وهاب سعید، حامد نوید، سپوژمی روف، هاشم سنجر، عظیم سرخوش، نعیم حنیفی، نسیمه مجاز، کسیکه این کورسها را تا آخر دوام داد آقای وهاب سعید بود. آقای امان الله پارسا و جناب وهاب سعید نیز در این کورسها تدریس مینمودند.

در اواخر سال (1354 ش) (1975 م) «ریاست جمهوری سردار محمد داود» دانشکده تعلیم و تربیه با دانشکده ادبیات و علوم بشری یکجا شد و هر دو دانشکده بنام دانشکده ادبیات و علوم بشری یاد و رئیس آن پوهاند میرحسین شاه خان مقرر گردید. در همین سال مجلسی در اتاق ریاست دانشکده ادبیات و علوم بشری بریاست جناب پوهاند میر حسین شاه ترتیب گردید که در آن مجلس دو نفر از استادان هنر آقای حیدارزاد (مجمسه ساز) و من شهرانی (نقاش) اشتراک داشتیم. در مجلس فوق بنابر دعوت استاد پوهاند میرحسین شاه اینجانب شهرانی نگارنده سطور را نسبت به کارها و خدمات هنری ام حق اشتراک دادند. در آن روزها دو کتاب تالیفی من بنامهای هنر در افغانستان (تکریه نقاشان افغانستان) و (آرت برای معلمین مکاتب ثانوی و دارالعلیین ها) «اولین کتاب رهنماهی تدریسی در افغانستان که بوقت تحصیل دانشکده نوشته بودم»، در وزارت معارف بچاپ رسیده بود، ضمناً در مطبوعات افغانستان هنرمندان شهری مملکت مان چون پروفیسور غلام محمد میمنگی، استاد برشنا، استاد خیرمحمد یاری، استاد خیرمحمد عطایی و خانم سیمین شکور ولی را بصورت مفصل معرفی و بچاپ رسانیده بودم.

یک نمایش نقاشی دیگر را در پوهنتون کابل دایر نموده و درکنار آن همه فعالیتها، پورتريت های روسای پوهنتون کابل را برنگ آبی نقاشی کرده بودم. لذا رئیس دانشکده ادبیات و علوم بشری خصوصاً شخص پوهاند میرحسین شاه خان میخواست به هر وسیله باشد من در شعبه هنرهای زیبا منحیث استاد مقرر شوم زیرا در قسمت هنر از استادان نقاشی و هیکل تراشی بجز استاد برشناو استاد کهزاد که در خصوص هنر می توانست بنویسد و از تصادف بد در آن هنگام استاد برشنا بر حمایت حق پیوسته بود استاد کهزاد در مطبوعات ایفای وظیفه میکردند و دیگر من یگانه شخصی بودم که در هنر و تهداب گذاری آن در مطبوعات افغانستان و معارف آثار تحریری و ماندگار را بجا گذاشته بودم، لذا پوهاند میرحسین شاه خان مرا مستحق درجه اول در قسمت استادی در شعبه هنرهای زیبا دانستند و استاد عالیقدار ارواح شاد دکتر عبدالاحمد جاوید این انتخاب را استقبال گرم کردند، استاد یکی از اشخاصی بودند که میخواستند شعبه هنرهای زیبا را به هر وسیله که باشد، تاسیس شود. و من هم از این تقریر و قدر دانی خوشحال بودم با آنکه لسانسه من در مسلک تعلیم و تربیه در خصوص اداره و نظارت بود، ولی زیاد تر در معارف و مطبوعات مرا بحیث نقاش و هنرمند می شناختند و آقای حیدر زاد که کورس‌های بدون کریدت نقاشی و هیکل تراشی را بمانند فعالیت های ماورای درسی بپیش

یش میبرد، بریاست دانشکده ادبیات پیشنهاد کرده بود که هر دو کورس مذکور شامل پروگرامهای درسی دانشکده ادبیات و علوم بشری بشکل یک شعبه بنام هنری های زیبا گردد ناگفته نماند که در تشکیل کورسهای نقاشی و هیکل تراشی که قبل اقايون حیدرزاد و آقای پارسا تدریس مینمودند. طوریکه گفته خواهد شد شخصیت های چون استاد جاوید، استاد متروح، استاد هاله و یک جوان محترم وهاب سعید کمکها و همکاری های بیدریغ کردند. در آن مجلس که بسال 1354 ش و 1975 میلادی صورت گرفت، فیصله برآن شد که یک دیپارتمنت کوچک بنام شعبه "هنرهای زیبا" درزیر اداره دانشکده ادبیات و علوم بشری تاسیس گردد و امر آن آقای امان الله حیدرزاد باشد، اینجانب عنایت الله شهرانی که در عین وقت استاد دانشکده تعلیم و تربیه در کذرعلمی آن بودم بحیث استاد شعبه هنرهای زیبا نو تاسیس تعین شدم.

محترم سید حسین شاه در حقیقت اساس گذار اصلی فاکولته هنرهای زیبا بود کویا با این محاسبه با تاسیس هنرهای زیبا در چوکات دانشکده ادبیات و علوم بشری اولین استادان هنرهای زیبا آقای امان الله حیدرزاد و من عنایت الله شهرانی بودیم و آقای وهاب سعید که عضو نشرات پوهنتون کابل بودند از همین سال مذکور تا رفتن شان به ایتالیا جهت تحصیل در سال 1977 میلادی به تدریس کورسها مجسمه سازی همکاری مینمودند. سپس آقای حیدرزاد و من سعی زیاد نمودیم تا برای بهبود و پیشرفت شعبه هنرهای زیبا آقای حامد نوید را که جدیداً از امریکا دیپلوم ماستری بدست آورده بود، استاد محمد همایون اعتمادی و آقای تمیم اعتمادی را منحیث استادان در شعبه هنرهای زیبا آورده بود، استاد محمد همایون اعتمادی و آقای تمیم اعتمادی را منحیث استادان در شعبه هنرهای زیبا استخدام نماییم.

در سال «1355» ش - «1976» م- من در رقابت بین استادان پوهنتون موفق به اخذ (اسکالارشیپ فولبرايت) در ایالات متحده گردیدم و در اوسط سال «1978» م- بعد از اخذ درجه ماستری در رشته "تعلیم و تربیه" هنر" دوباره در دانشکده ادبیات و علوم بشری در شعبه هنرهای زیبا آمده و مصروف تدریس نقاشی گردیدم و ضمناً محصلان خارجی را در دانشکده مذکور فولکلور افغانی تدریس مینمودم. در سال «1978» م- آقای امان الله حیدرزاد مضمون هیکلتراشی، استاد همایون اعتمادی مضمون میناتوری؛ آقای تمیم اعتمادی مضمون نقاشی و آقای حامد نوید دیزانی و من عنایت الله شهرانی مضمون نقاشی را تدریس مینمودیم و هریک ما مصروف تهیه مواد درسی و تدریس محصلان بودیم، امتحان کانکور شعبه هنرهای زیبا از کانکور پوهنتون فرق و در امتحان ، کسانی که از مکتب صنایع نفیسه فارغ شده و یا اینکه فارغ صنف دوازدهم مکاتب دیگر و دارای استعداد هنری بودند، آنها را در کانکور هنرهای زیبا شامل، و ضمناً یک امتحان شفاهی هم میگرفتیم. چون در اوایل سال «1357» ش مطابق «1978» م- هفت ثور فاجعه بقدر ت رسیدن کمونستها در افغانستان بمیان آمد، یکباره وضع دستگاه بزرگ علمی و قدیمی پوهنتون کابل وارونه شد و این مرکز عالی علمی مشکل سیاسی را بخود گرفت در این وقت دها استاد با تجربه ولایق پوهنتون کابل محبوس، اعدام و یا زیر تعقیب قرار گرفتند. روزی یک خبری سری بگوش بنده رسید که سازمان حزبی پوهنتون کابل در نظر دارد سه نفر از استادان هنرهای زیبا ، امان الله حیدرزاد، حامد نوید، عنایت الله شهرانی را که تعلیم یافتگان مملکت امپریالستی میباشند، بالنویه مأخذه و از میان برده شوند. چون از این موضوع پیش

از دیگران اینجانب واقف گردیدم قصه را با دوهملکار خود در میان گذاشتم و هرسه نفر به فکر فرار شدیم. البته کسانیکه این مسایل را بمن گفتند، اعتمادی ترین شخصیت ها بودند. آقای حیدرزاد که عمری در خدمت جوانان با استعداد در هنر سپری نموده بود با آقای حامد نوید، از دو راه مختلف و اوقات متفاوت فرار را برقرار ترجیع دادند و به امریکا پناهنده شدند. پدر تیمیم اعتمادی مرحوم نوراحمد اعتمادی که وقتی صداراعظم افغانستان بود، در زندان پلچرخی کشته شد. بناءً تیمیم اعتمادی عزلت اختیار نمود و نتوانست که در شعبه هنرهای زیبا کار نماید. بعد از آن مسؤولیت این دیپارتمنت فقط بدوش اینجانب (عذایت الله شهرانی) افتاد که در این مقطع زمان استاد محمد همایون اعتمادی از استادان حق الزحمه ای بودند، همکاری خوبی را به من انجام میدادند.

در اوایل سال « 1979 »م - ریاست دانشکده ادبیات ، من را بحیث آمر شعبه هنرهای زیبا در چوکات دانشکده ادبیات و علوم بشری مقرر نمود. چون دیپارتمنت را در حال سقوط و خالی از استادان با تجربه یافتم. بخارط احیای مجدد دست به بعضی ابتکارات زده و رجوع نمودم به استخدام یکتعدد استادان یکی از اقدامات اول من استخدام آقای داکتر محمد نعیم فرحان بود که از کشور چکسلواکیای آن وقت دکترای تیاتر را بدست آورده بود و در وزارت اطلاعات وکلتور کار میکرد، گرچه مشکلات زیاد با تقرر موصوف پیش آورده شد، اما با دفاع قاطع دلایل زیاد مشکلات حل شد و آقای نعیم فرحان شامل و نامزاد کرد دانشکده گردید. بعد از داکتر فرحان محترمه زلیخا نورانی را که فارغ روسیه شوروی آن زمان بود اورا شامل نامزدی کرده هنرهای زیبا ساختم. به تعقیب استخدام استادان خارج کرد در اوسط سال « 1979 »م - سه نفر استادان برجسته موسیقی استاد محمد سلیم سرمست، استاد فقیر محمد ننگلیالی ، استاد محمد حسین ارمان و یکنفر استاد تیاتر بنام استاد عبدالقیوم بیسید را در شعبه هنرهای زیبا بمقصد انکشاف و وسعت دادن شعبه مذکور طور حق الزحمه ی ماهانه به سه سه هزار افغانی با قرارداد بلمقطع استخدام نمودم پیش از همه در قسمت پلان وسعت دادن هنرهای زیبا و در صورت امکان ارتقای آن به دانشکده مستقل با مقامات مربوط مشوره گرفته بودم. و با محاسبه اینکه استادان تیاتر و موسیقی را از مطبوعات استخدام نموده بودم، در حقیقت دو شعبه تیاتر و موسیقی را که پروگرام های چهار ساله را آماده کرده بودم خواستم بنا کنم .

محترمه زلیخا نورانی را منحیث امر دیپارتمنت تیاتر و آقای داکتر محمد نعیم فرحان را آمر بخش موسیقی مقرر نمودم و از تقرانها به اداره دانشکده ادبیات و علوم بشری اطلاع دادم تا آنها را با وظائف شان بشناسند. سپس سه نفر استادان دیگر سید حمایت الله حسینی که قبل از هم در شعبه هنرهای زیبا کار میکرد، استاد غلام محی الدین سبنم غزنوی و آقای سید جلال خان را که اولی استاد خطاطی و دومی استاد آرت ابتكاری و سومی نقاشی تدریس مینمودند. استاد همایون اعتمادی هم با ما تشریف داشتند ، نا گفته نماند که قبل از مرحوم استاد عبدالحمید فیاض همه امور عکاسی را با تدریس آن در دانشکده ادبیات و علوم بشری بدوش داشت، وی آماده کمک باما بود.

نا گفته نماند که بعداز استخدام آقای فرحان در دانشکده ، وی یکی از همکاران خوب من بود و در فعالیت های انکشافی هنری های زیبا سهم فعال داشت، همچنان او بود که با استادان موسیقی و تیاتر تماس حاصل نموده و با من مقابل ساخت، چون که قبل از استخدامش یکی از کارکنان مطبوعات بود و با آنها آشنایی داشت.

خوشبختانه با آوردن استادان از بیرون پوهنتون کابل همزمان یک تعداد جوانان تازه فارغ شعبه هنرها زیبا را در کدر شعبه مذکور مقرر نمودم با آنکه همه شهادتname های لسانse و بدون سند ماستری و داکتری بودند، مگر بزرگترین مشکل کمبود استادان را تا حدی رفع نمودم. چون این استادان ن نوجوان و تازه دم بودند ناگزیر با چند نفر از آنها در تدریس و کارهای دیگر همکاری مینمودم. در آن وقت چون شهادتname ماستری را در رشته هنر داشتم و به تعداد یازده نفر از استادان متنکره را به حیث (اسستانت) پذیرفتم و دائم در خدمت شان حاضر بودم وسعی میکردم به آنها تشویق های زیادی بنمایم و واقعاً همه در یک فضای برادری کار مینمودیم و فضای شعبه هنرها زیبا فضای دوستی، هم آهنگی و برادری بود، درمیان استادان چند نفر از دوشهیزگان شریف ونجیب هم تشریف داشتند. شعبه موسیقی بعد ازاینکه تاسیس شد دو نفر از جوانان با استعداد به نام های ناصر سرمست فرزند "استاد سلیم سرمت" و خالد ارمان "فرزند استاد حسین ارمان" را که دو بورس تحصیلی پیدا شده بود، در آن بورسها بخارج فرستادم، البته پدرهای شان که استادان کورسها موسیقی بودند با جناب فرحان کارهای شان را تعقیب مینمودند.

أمریت مستقل شعبه هنرها زیبا :

با استخدام داکتر نعیم فرحان، اینجانب شهرانی وی را منحیث معاون خود در دیپارتمنت هنرها زیبا مقرر نمودم و موضوع تقریش را ریاست دانشکده قبول کرد از آن به بعد پلان وسعت دادن شعبه هنرها زیبا روز به روز شکل بهتر و سریع تر را بخود گرفت. پلان تشکیلات سال آینده دانشکده هنرها زیبا را ، در چند روز تهیه نمودم و بعد همه مسایل را طی یک مجلس دیپارتمنت به استادان ارایه داشتم. چون همه استادان بی صبرانه در پی ارتقا یافتن شعبه هنرها زیبا بشکل مستقل و یا دانشکده بودند به اکثریت قاطع بدون رای ممتنع و مستنکف و مخالف، موافقت حاصل گردید و موضوع رسماً به ریاست پوهنتون کابل فرستاده شد. خیلی دلچسب و قابل یادآوری میباشد که در این ایام فعالیت های من در ارتقای هنرها زیبا؛ رئیس دانشگاه بنام انجینیر عزیزالرحمن سعیدی بودند و هرگاهی که نزد شان جهت اجرای کاری در خصوص انشاف هنرها زیبا میرفتم، حتماً به پیشنهادات من جواب مثبت میدادند و این راهم میدانستم که می فهمد بندе کمونیست و یا علاقمند به آن نمیباشم ولی پیش آمد بسیار محترمانه میکرد ضمناً یک تن از شاگردانم برادرگرامی پوهیالی «عبدالمالک دوست زاده» در تقویت دوستی من و انجینیر عزیزالرحمن سعیدی سعی و تلاش بیشتر مینمود که نتیجه مطلوب هم درقبال داشت.

یکی ازروزها با آقای داکتر فرحان پیشنهاد بودجه یکساله مستقل هنرها زیبا را که مبلغ چهار ونیم لک افغانی بود، به حضور رئیس پوهنتون برдیم و آن روز روزی خوشی بود که رئیس پوهنتون تبسم کنان برایم گفت: «استاد شهرانی مرا شناختید؟» من در تعجب شدم و برای شان گفتم "بلی شما رئیس صاحب پوهنتون کابل میباشید" خنده منعی دار نموده و گفت «من در دارالعلمین شاگردت بودم» از موضوع اندکی پریشانی برایم عاید گردید زیرا در آن مکتب من یکی از مخالفان مشهور کمونستان بودم که در هر مجلس مخالفت و کوبیدن های من ورد زبان دوستان و مخالفان بود چون جناب سعیدی مرد دانشمند معلوم میشد فکرکردم که شاید آن فعالیتها مرا نادیده بگیرد و همانطورهم شده بود. ولی میدانستند که من هم مفکوره و موافق شان نمیباشم درهمین حال که خود را منحیث شاگرد من

"شهرانی" معرفی کرد فوراً قلم را برداشت و مبلغ چهار و نیم لک افغانی بودجه مستقل یک ساله دانشکده هنرهای را امر و تثبیت نمود. «خدایش بیامزد»

چندی بعد که من به امریکا بودم اورا کشتند. در تاسیس دانشکده هنرهای زیبا مرحوم سعیدی و معاونش بنام داکتر رسول از قندهار همکاری های بیدریغ نمودند.

مبلغ چهارنیم لک افغانی اولین بودجه مستقل دانشکده هنرهای زیبا بود که بدست آمد و اینجانب عنایت الله شهرانی منحیث اولین آمر مستقل هنرهای زیبا مقرر و کار میکرد. ناگفته نماند پیش از اینکه امریکه بودجه مستقل را بدست بیاورم شعبات دیگر نیز در کنار نقاشی و مجسمه سازی، چون موسیقی، تیاتر، تعلیم و تربیه و هنر سینماتوگرافی علاوه کرده بودم و همه را به جز از نقاشی و هیکل تراشی شخصاً با همکاری استادان تاسیس کردم همچنان در تاسیس دو شعبه هیکلتراشی و نقاشی نیز سهیم بودم.

چون تهیه پلان و فهرست مضماین و حدود تعلمیات هر شعبه یکی از کارهای بسیار مشکل بود به نصاب تعليمی استادان هیچ یک معلومات تخصصی نداشتند، ناگزیر چند هفته را در بر گفت که کار هر مضمون و هر شعبه را بصورت علیحده فهرست و تهیه نمایم. در قسمت موسیقی و تیاتر آقای داکتر نعیم فرحان و در قسمت تعلیم و تربیه هنرها آنکه خود تخصص داشتم از استاد غلام محی الدین شبینم غزنوی همکاری یافتم، هم چنان آقای سراج و رحیمی نیز با کارها مرا همکاری مینمودند. در این وقت شعبه هنرهای زیبا

که منحیث یک شعبه مستقل عرض اندام نموده بود، قبل از آنکه آنرا بنام دانشکده هنرهای زیبا رسماً بشناسند شکل یک دانشکده را بخود گرفته بود لیکن خود اعضای شعبه میدانستند که اینک مستقل میباشد و دیگر اجرات این شعبه تحت قیودات دانشکده ادبیات و علوم بشری صورت پذیرنیست. در این زمان خودم آمر مستقل هنرهای زیبا بودم طوریکه گفته آمد ضمناً با یازده نفر جوانان عزیز و ارجمند که شاگردان بسیار خوب من بودند منحیث (اسیستانت) پذیرفتم، سید فاروق فریاد، عبدالکریم رحیمی، شاه پیری غیاثی، آمنه احذزاده، عبدالحی فرجمند، عبدالمالک دوست زاده، محمد حسن پاوند، حمید الله حلیمی، محمد عظیم نوری، محمد شفیع عظیمی، و فرید سلطانی. درسالهای بعد جوانان دیگر چون

مهمتاب الدین زبردست، روح الله نقشبندی، عیسی اسلامی، عنایت الله نیازی، محبوب سلطانه ولی، و دیگران در تدریس شعبات هنر مصروف شدند. در این موقع که شعبه هنرهای زیبا دارای بودجه خاص میباشد، از جمله جوانان چند نفر شان را منحیث آمرین دیپارتمنت ها مقرر نمودم و از تقرر شان رسماً به ریاست پوهنتون کابل اطلاع و آنها از این قرار بودند: سید فاروق فریاد، نقاش و گرافیست آمر شعبه نقاشی، عبدالریم رحیمی منیاتوریست، امر شعبه میناتوری و دیزاین، سراج الدین سراج آمر شعبات تاریخ و هنر مجسمه سازی تقرر حاصل کردند.

دو نفر را بنامهای زلیخا نورانی و داکتر نعیم فرحان قبل از همه منحیث آمرین شعبات تیاتر و موسیقی مقرر کرده بودم. داکتر فرحان در کنار وظایف محله اش منحیث معهون با من همکار میکرد در حالیکه آمریت هنرهای زیبا بزرگ شده بود و از دو شعبه‌ی که مربوط دانشکده ادبیات و علوم بشری بود به چندین شعبه عمدۀ انکشاف کرده بود، در فکر آن شدیم بجای آنکه آمریت مستقل گفته شود چرا دانشکده مستقل گفته نشود و در قطار دیگر دانشکده‌ها منحیث یک دانشکده پذیرفته نشود؟. این موضوع با ریاست پوهنتون کابل و دانشکده ادبیات و علوم بشری در میان گذاشته شد مشکل عمدۀ در این وقت حساس این بود که من (عنایت الله شهرانی) حزبی نبودم و پلان قتل من نیز در جمله آقایون «امان الله حیدر زاد و

حامد نوید» که در صحفات قبلی نیز بدان اشاره نمودم، طرح شده بود.

در این مورد شخصی از شغنان بدخشان بنام "دلبرشاه سرچشمہ" خیلی برای دستگیری وقتل من اصرار میکرد اما در مقابل افراد بودند که از من دفاع می نمودند. پس از تصویب شعبه هنرهای زیبا منحث یک دانشکده مستقل، تصویب رئیس پوهنتون کابل برآن شد تا زمان تعین و تقرر، یک رئیس، شخص شهرانی منحیث آمرعمومی مستقل، هنرهای زیبا را پیش ببرد. در این موقع که تمام مشکلات حل و دانشکده مستقل تصویب و شعبات با تقسیم وظایف مهیا گردید احتیاجی بمن نداشتند و میخواستند نقشه شان را عملی نمایند، از تصمیم جدی شان مطلع گردیدم، در تهیه و تدارک فرار شدم. از طرق جلال آباد روانه پاکستان گردیدم. در زمانیکه شعبه هنرهای زیبا مستقل گردیده بود، به مشوره ریاست پوهنتون کابل و دانشکده ادبیات و علوم بشری که دو اتاق کنفرانس ادبیات و علوم بشری را ستديوي هنری برای کارهای هیکل تراشی و مانند گالری عرض اندام کرده بود و هم درسهاي علمی نیز در آنجا انجام میشد، نیز تغیر مکان نمود.

#### تأسیس دانشکده هنرهای زیبا :

در تلاش فعالیتهای انکشافی شعبه هنرهای زیبا بودم، وبا داکتر رسول معاون علمی و رئیس دانشکده ساینس طرح اذمام شعبه مهندسی دانشکیده انجینیری با دانشکده هنرهای زیبا در میان گذاشتمن، وی موضوع را برای وقت دیگر محول ساخت، او با وجودیکه از جمله چپگراها بود و در موسیقی ید طولانی داشت، بعد از انجینیر عزیزالرحمن سعیدی همین داکتر رسول در انکشاف و ارتقا دانشکده هنرهای زیبا همکاری بی دریغ نمود. مفکره ایجاد فکولته مستقل هنرهای زیبا را از آغاز تقریم بحیث استاد شعبه هنرهای زیبا درسر میپروا نمیدم .

اما قبل ازمن شادروان داکتر عبدالاحمد جاوید، پروفیسور سید بها والدین مجرح و پروفیسور حبیب الرحمن هاله نیز علاقه به انکشاف هنرها و تأسیس آن دانشکده داشتند و بارها به آقای امان الله حیدر زاد و اینجانب وعده همکاری داده بودند. که ازاین موضوع آقای عبدالوهاب سعید، که فعلاً در امریکا زندگی دارد مطلع بودند. زیرا آنها از جمله اساس گذاران شعبه نقاشی و مجسمه سازی در خارج از رسمیات با آقای حیدر زاد بودند.

در قسمت علاقمندی بزرگان پوهنتون در انکشاف هنرهای زیبا دو رئیس محترم پوهنتون کابل «داکتر عبدالاحمد جاوید و داکتر حیدرخان» و نفرسوم انجینیر عزیزالرحمن سعیدی ، از جمله علاقمندان مفترط بودند که خوشبختانه با ایشان شناخت کافی داشتم. با آنکه در انکشاف و احیای دانشکده هنرهای زیبا مشکلات و موانع زیاد نسبت به غیرجزئی بودنم و تحصیلاتم در ایالات متحده امریکا بود اما با آن هم یکتعداد استادان که خود صاحب تالیفات بودند میگفتند: که شهرانی تو چطور میتوانی شعبات «دلکی (منظور از موسیقی) و رقصی (منظور از تیاتر) را به سویه اکادمیک شامل پوهنتون سازی؟. طبعاً در محیط عقب مانده این دو مسلک مقدس تحریر میشدند. و من به سویه یک عاشق دلداده خصوصاً در مسلک موسیقی کار میکردم علاقمند هر دو مسلک بودم .

بالاخره باهمه موانع و مشکلات، در اثر تلاش پیگیر چهار ساله تمام کارها قانونی طی مراحل گردید هنوز نامش را رسماً دانشکده هنرهای زیبا نگذاشتند بودند که نسبت معاذیر و حفظ حیاتم که دو برادرم بنامهای « ولی الله شهرانی » که به قتل و برادر دیگرم بنام « سعدالله شهرانی » محبوس بود

و بعداً درجه شهادت را نصیب گردید، من از وطن به پاکستان هجرت کردم. زمانیکه در امریکا پناهنده شدم؛ دریافتم که شش تن از استادان هنرهای زیبا (آقای مان الله حیدرزاد، همایون اعتمادی، حامد نوید، تمیم اعتمادی، وهاب سعید و اینجانب عنایت الله شهرانی همه در امریکا آمده بودیم. خدماتی را که در باره هنرهای زیبا انجام داده بودم، با صداقت و از روی وجود پاک طی یک کتاب تحت «عنوان خاطرات من از تاسیس دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه کابل» آنچه در خاطرم خطور نمود، نوشتم تا باشد محققین در آینده تاریخچه تاسیس هنرهای زیبا را از روی قلم من اقتباس و مورد استفاده قرار دهند و من درمورد غلط نویسی بعضی ها تاثرات زیاد دارم و هر کس میخواهد افتخار فرهنگی کسی دیگری را به نام خود تمام کند که، گناه نا بخشودنی است».

کتاب خاطرات جناب داکتر شهرانی طی 48 صفحه با مدارک و شواهد قوی و لست استادان محصلین و بعضی تصاویر بخاطر اثبات واقعیتها بقلم شخص داکتر شهرانی تحریر و طبع گردیده است، البته با اندک اختصار مطالب مهم آن در این کتاب جهت روشن شدن موضوع انعکاس داده شد تا نسل آینده کشور در باره چگونگی ایجاد هنرهای زیبا آگاهی کامل داشته باشند. جای بس تاسف است که بعضی ها دست به سرقت های فرهنگی وابی میزنند و افتخار رزمات شخص دیگر را به خویش منسوب میدانند چون جناب شهرانی بعد از تاسیس فاکولته هنرهای زیبا نسبت مشکلات که داشت ترک وطن نمود و جناب محمد نعیم فرحان بعد از وی بریاست فاکولته هنرهای زیبا مسؤولیت های داشتند و عملکرد و افتخارات شان پنهان نمی ماند زیرا جریان وقایع کشور از دیده مردم پنهان نمی ماند و هم چنان رسانه های جمعی باید با مسؤولیت در موارد مهم واقعیت ها را تتبع نموده به اذهان عامه برسانند قراریکه دیده میشود نساد موثق در دسترس برنامه سازان تلویزیون ها قرار ندارد. زیرا در بسیار اوقات از برنامه های مختلف شینده میشود که القاب افتخاری برای هنرمندان و سایر فرهنگیان بدون در نظر داشت اسناد موثق از رسانه ها پخش میگردد و مقام اول و دوم برای هنرمندان داده میشود ..

## گل احمد شیفته

گل احمد شیفته فرزند میرزا غلام محمد بتاریخ دوازدهم حمل 1308 هش-پر نو اباد ده آفغانستان شهر کابل در یک خانواده متوسط متولد گردیده است.

نامبرده در سن چهار سالگی نزد امام مسجد به دورس سنتی و دینی اغازکرد بعداً پدرش اورا نزد مولوی علی محمد که همکارش در فابریکه حربی بود به شاگردی نشاند. احمد کتابهای زیاد را نزد همکار پدرش آموخت و همچنان از استادش مسلک چاقوسازی را نیز یاد گرفت از آنجاییکه مسلک چاقوسازی برای احمد کوچک خیلی سنگین بود مادرش مانع شد و در سن هفت سالگی به مکتب ابتداییه نمبر اول



کوچه سردار جانخان؛ جوار حمام کجاوه؛ او را شامل مکتب ساخت.

در نیمه صنف دوم بود با یک عده شاکردان به لیسه امانی «نجات آنزمان» که در نزدیک شاه دو شمشیره موقعیت داشت<sup>\*</sup> با در نظر داشت لیاقت ش در آن لیسه منتقل گردید در آن زمان لیسه نجات «امانی» را آلمانی ها سرپرستی مینمودند. زمانیکه استادان آلمانی نسبت جنگ دوم جهانی بوطن شان عزیمت نمودند<sup>\*</sup> استادان افغانی چون شادروان دکتور علی احمد پوپل شادروان عبدالغفور برشنا<sup>\*</sup> شادروان انجینیر غلام محمد فرهاد شاد روان دکتور محمد یوسف<sup>\*</sup> پروفیسور امیر محمد<sup>\*</sup> انجینیر محمد عمر<sup>\*</sup> استاد عبدالرشید لطیفی<sup>\*</sup> محمد صدیق و عده‌ی دیگر از دانشمندان افغانستان به تدریس شاگردان لیسه امانی «نجات» پرداختند و لیسه نجات را از خطر سقوط نجات بخشیدند. در همین زمان شادروان شیفته نیز از جمله شاگردان آن لیسه بود. او نیز در تیم ترانه خوانان مکتب شامل گردید و از همینجا عشق آواز خوانی در وی ایجاد گردید و با دستگاه نوبنیاد رادیو کابل رابطه آواز خوانی پیدا کرد و نزد شادروان استاد غلام حیسن پدر مرحوم سراهنگ سرتاج موسیقی افغانستان و شادروان استاد برشنا به آموزش هنر موسیقی پرداخت. پدرش را از دست داد رمجبوراً برای اعاسه فامیل وظیفه معلمی را جهت سپری کردن دوره مکلفیت پذیرفت<sup>\*</sup> و دوره عسکر را مطابق قانون وزارت دفاع برای شش سال معلمی سپری نمود و زبان المانی تدریس میکرد.

وی برای رفع مشکلات اقتصادی و عاید بیشتر در رادیو کابل آنزمان برعلاوه آواز خوانی وظایفی دیگر را مانند تنظیم کننده شعبه ریکاردها<sup>\*</sup> گوینده خبرها و مضامین ادبی<sup>\*</sup> اعلانات<sup>\*</sup> مهم مجله پشتون رُغ انجام داد.

بعداً به نوشتن مقالات و ترجمه آثار از زبان آلمانی به دری در جراید و مجلات مبادرت ورزید و ازطرف شب بحیث مصحح روزنامه اصلاح نیز کار مینمود. با وجود همه این مصروفیتها شامل لیسه شبانه شد تا سند فراغت صنف دوازده (بکلوریا) را بدست آورد و در همین موقع ازدواج هم نمود. شادروان شیفته با آنهمه مصروفیتها در هفته سه روز نزد شادروان علامه صلاح الدین سلجوqi برای آموزش تفسیر بیضاوی مراجعه مینمود و ضمناً از استادان چون (حسین نهضت و استاد نجف علی بناتی) کسب فیض ادبی میکرد.

مرحوم شیفته وظایف زیاد را انجام داده است: در سال ۱۳۳ هش - که نساجی گلهار تازه بفعالیت آغاز کرده بود<sup>\*</sup> ابتدا بحیث ترجمان زبان المانی و بعد بحیث مدیر «شعبه تمام شد تولید» و دستیار محاسبات انجام خدمت نمود. از انجاییکه برای کسب دانش خیلی علاقه داشت در سال ۱۳۳۶ هش-شامل دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل گردید و در سال ۱۳۳۸ هش - از طریق وزارت معادن و صنایع جهت فرا گیری رشته اقتصاد و صنعت به المان رفت و بعد از تکمیل تحصیل دوباره بوطن برگشت.

در سال ۱۳۴۵ هش - در فابریکه نساجی گلهار بحیث مدیر عمومی محاسبات (اقتصاد) شروع بکار نمود در سال ۱۳۴۸ هش - نسبت یک سلسه تظاهرات کارگران نساجی گلهار از آنجا تبدیل و ابتدا بصفت مدیر تحریرات و بعداً بصفت مدیر عمومی شعبه اقتصاد و پلان فابریکه نساجی

بگرامی در شهر کابل تقرر حاصل نمود.

در سال 1358 هش- از فابریکه بگرامی برکنار شد و بعد از مدتی دوباره در وزارت معادن و صنایع بحیث مشاور اقتصادی در فابریکه نساجی بلخ مقرشد و در سال 1360 هش-در مرکز ریاست عمومی نساجی افغان بحیث معاون محاسبات مقرر گردید.

وی در سال 1368 بنا بر معاذیری از کارهای دولتی کناره گرفت و بکارهای شخصی پرداخت و دو بار بکشور آلمان سفر نمود و در سال 1357 هش که طالبان در چهار آسیاب کابل مستقر شدند وی فرار را برقرار ترجیح داده از طریق پل خمری مزارشیری و از حیرتان به تاشکند سفر کرد و از آنجا به شهر بشکر قرغستان مهاجرت نمود و در سال 2002 میلادی بکشور کانادا رحل اقامت افگند.

در 27 می سال 2009 به جاویدانگی پیوست.

هکذا پرسش بنام احمد فرید شیفته در دانشکده هنرهای زیبای کابل بحیث استاد تدریس مینماید و در هنر آواز خوانی قدمهای پدرسرا تعقیب مینماید<sup>\*</sup> وی سرود ملی سال 1371 هش مطابق 1991 میلادی زمان مجاهدین را کمپوز نمود<sup>\*</sup> اکنون در جمع استاد دانشکده زیبا مصروف خدمت میباشد.

#### آثار و تالیفات :

1- وجه اقتصادی پنهان از کشت تا تولید : - اداره نورم ستندرد وزارت معدن و صنایع خفیفه از سال 1347-1351 هش - کابل

2- نمایشنامه مغز الترونیک : (دانستان دنباله دار) از طریق امواج رادیو نشر گردید سال 1350 هش

3- نوای جنگل : ترجمه از المانی<sup>\*</sup> نشردر روز نامه ملی انسیس 1344 هش و بعداً دانستان دنباله دار نشر از طریق رادیو افغانستان نشر شد.

4- سالهای مجادله: نوشته از جی کرونین ترجمه از شیفته سال 1357 هش- تعداد صفحات 192 چاپ بیهقی کابل

5- مرور بر واقعات جالب جهان از عصر سنگ تا دهه اخیر : سال 1374 هش - ۱۴۴ ص<sup>\*</sup> طبع گستنر.

6- رویداد های اکناف جهان در عهد زیستار حضرت محمد (ص) سال 1370 هش- کابل- 256 ص- فوتوكاپی

7- سایه مرگ اثر (کاردوا لاگ) ترجمه شیفته سال 1370 هش 109 ص

8- فانوس اسرار آمیز: نوشته (ادمونکیوی) ترجمه سال 1372 کابل 155 ص

9- پرونده سکارابیوس: نوشته (وان دین امریکایی ترجمه سال 1373 هش- کابل 169 ص

10- شعاع اسرار آمیز : نوشته (دوارد ملتون ترجمه طبع سال 1371 هش- کابل 173 ص

11- از نظر تا واقعیت: اثر (ستانلی) ترجمه سال 1371 - کابل 184 ص .

12- هر کجا دود است آنجا اتش است: اثر هانری سلزار<sup>\*</sup> ترجمه

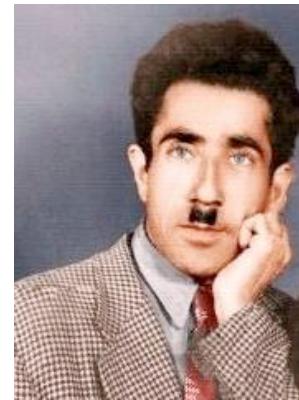
- 13- همه گلها پژمرده میشوند: اثر هانری مونت گمری ترجمه
- 14 - در قبال انفجار بزرگ : اثر ارلی لورد ترجمه
- 15- نیمی از میلون : اثر رابت کالبی ترجمه
- 16 - سوگند سقراط : اثر هرالدمازور ترجمه
- 17 - در تحت نظر : اثر الفرد هیجکاک ترجمه طبع سال ۱۳۷۲ کابل ۱۵۷ ص.
- 18 - چیده از داستان های کوتاه از نویسندهای اروپایی ترجمه طبع سال ۱۳۷۱ کابل .
- 19 سازمان مخفی کمانستم: اثر دان لیس دومینک المانی ترجمه طبع سال ۱۳۷۲ کابل .
- 20 - فرمان از تاریکی: اثر انجینیر هانس دومیک المانی. ترجمه طبع سال ۱۳۷۱ کابل ۲۱۹ ص
- 21 - در بین دو حریف: اثر کیوی اوهارا ترجمه سال ۱۳۷۳ هش کابل ۲۲۴ ص
- 22- مبارزه با گروه تبهکار جوزا : نوشته از جیری کاتپن امریکایی ترجمه طبع سال ۱۳۷۳ کابل 206
- 23 - طلای ارزونا: اثر جان بنتون رومان نویس امریکایی ترجمه سال ۱۳۷۳ هش- کابل
- 24 - اسرار ماربالدار: نوشته برکامپل امریکایی- ترجمه طبع ۱۳۷۳ هش کابل
- 25 - وقتی الله سیاه فرمان میدهد: اثر هنس کنسالیک- ترجمه طبع سال ۱۳۷۳ هش کابل
- 26 - شب وحشت ناک: نوشته رابت بلاک- ترجمه- طبع سال ۱۳۷۳ کابل ۱۱۹ ص
- 27 - رده خونین ؛ اثر گاردن شریف ترجمه طبع سال ۱۳۷۴ کابل ۱۰۸ ص
- 29 - لکه قرمز : نوشته اندری مکنسی ترجمه طبع سال ۱۳۷۴ کابل ۱۳۷ ص
- 29 - نور خونین آفتتاب : اثر مکی شپیلین ترجمه طبع سال ۱۳۷۴ کابل ۱۳۲ ص
- 30 - پیام مرموز از کره آروپا : اثر پروفیسور سارترا گراندا- امریکایی ترجمه سال ۱۳۷۴ هش کابل ۵۱ ص
- 31 - دختری در نیم تاریک : نوشته ویدمیلر ترجمه طبع سال ۱۳۷۵ هش- کابل ۱۲۳ ص
- 32 - حقه بازی غارتگر دزدان: اثر ادگاردوا لاک . ترجمه طبع سال ۱۳۷۲ هش کابل ۱۳۲ ص
- 33 - مرد بدون چهره : اثر دکتور فرانک ارناه ترجمه طبع سال ۱۳۷۲ هش/ کابل ۱۸۸ ص .  
باید یاد آور شد که مرحوم گل احمد شیفته بیشترین آثارش را در سال ۱۳۷۲ هش جنگهای داخلی که در کابل آتش میبارید نوشته و ترجمه کرده است. وی بعد از ترجمه داستانها را تکثیر مینمود و به دوستانش دست بدست برای مطالعه میرساند زیرا مردم از مصبت جنگ و مردمی از خانه های شان برون رفته نمیتوانستند و به مطالعه اثار وی میپرداختند.
- شادروان شیفته برعلاوه آثار فوق زندگینامه و شرح حال مولانا جلال الدین محمد بلخی سید جمال الدین افغان بن سینای بلخی زندگینامه استاد رحیم بخش استاد عبدالغفور برشنا و قسمت از شرح حال اکادمیسین عبدالاحمد جاوید را تهیه و در بسیار جراید و مجلات برون مرزی انتشار داده است هم چنان ۵۷ پارچه شعر مرحوم تحت عنوان « حدیث دل » در شهر بشکر از طریق مطبوعه گستنتر انتشار داده شده است. داستان های فلکلور از ( درواز - کاپیسا ) در مجله برون

مرزی آریانا در شماره پنجم بچاپ رسید و کتاب چهره های ماندگار در علم - فرهنگ و هنر با تهیه تصاویر مشاهیر فرهنگیان هزار سال قبل از میلاد تا عصر حاضر تکمیل و اماده طبع میباشد. افسوس که چنین دانشمند وطن را در غربت سرای کانادا از دست دادیم و جایش برای ابد خالیست . روحش شاد باد .

## محمد محسن صابر

«هروی»

استاد محمد محسن «صابر» در سال 1306 هش در محله خواجه عبدال شهر باستانی هرات تولد گردید او در طفولیت مادر عزیز خود را ز دست داد و در سایه پدر تربیت شد. مکتب ابتداییه را در مکتب سلطان غیاث الدین غوری تمام کرد و شامل لیسه جامی هرات گردید پس از ختم تحصیل بصفت معلم در هرات بکار آغاز نمود و در کنار تدریس به تیاتر رو آورد. او خود یک قلمزن خیلی جسور بود و تمام واقعیتهای پشت پرده را در روی صحنه تیاتر میکشید و با تمثیل از واقعیت های جامعه درد ستم کشان و ظلم ستمگران را به زبان گویا بیان میکرد و اریابان را خشنود نمی نساخت بنابراین اورا جرم تلقی کردند و در پی آزارش برآمدند. در سال 1328 هش-به اساس فشار حکومت سردار شاه محمود خان مرحوم صابر مجبوراً بکابل نقل مکان نمود و در آنجاه تحت مراقبت جدی قرار گرفت.



صابر با همه آن فشار های حکومت شاه محمود خان برای کسب تحصیل شامل پوهنتون کابل گردید و با پیوستن به اتحادیه محصلین در تظاهرات سهیم شد و به علت تحریکات محصلین برای تظاهرات مدت سه ماه روانه زندانی خوفناک دهمزنگ گردید.

در سال 1329 هش- بعداز رهایی زندان بولایت بغلان رفت و در آنجا تیاتر نساجی را تاسیس نمود. در سال (۱۳۳۵) هش بحیث امر مطبعه ولایت پروان تبدیلاً مقرر گردید در سال 1336 هش- عضو تدقیق و مطالعات رادیویی کابل مقررشد از سالهای ۱۳۳۷- ۱۳۵۴ هش- در پست های امریت مطبعه ولایت بدخشان برای بار دوم امریت مطبعه پروان امریت اطلاعات و ثبت جریانات دوره های دوازدهم و سیزدهم شورای ملی امر ارشیف شورای ملی ایفای وظیفه نمود.

در سال ۱۳۵۴ هش- در زمان جمهوریت سردار محمد داود خان از وظیفه سبکدوش گردید بعد از دو سال بیکاری دوباره بحیث مدیر عمومی تحریرات وزارت مالیه افغانستان تقرر حاصل نمود و در هشتم عقرب ۱۳۵۸ هش- که روز تاریخی مبارزات و تظاهرات جوانان آزادی خواه افغانستان میباشد در زمان حاکمیت حفیظ الله امین دوباره روانه زندان گردید.

در سال 1359 هش- زمانیکه ببرک کارمل تمام زندانیان را طی عفو عمومی از زندان پلچرخی رها نمود او نیز از بند رها شد و زندگی را با مشقت بیکاری پذیرفت.

در سال 1363 هش- از طرف دولت وقت از خانه نشینی فرا خوانده شد و به رادیو تلویزیون افغانستان مقرر گردید تا مطالب ادبی و اشعار را در جمع یک هیئت بررسی نماید و تا سال 1372 هش- بحیث منظمه و کنترولر اشعار دری در رادیو تلویزیون خدمت کرد.

صابر هروی یک مرد میانه قد کم حرف و صبور بود اما آتش زیر خاکستر را با قلم رسایش شعله ور میساخت مردم را به شور میآورد همکاران و کارمندان رادیو و تلویزیون او را با چارلی چاپلین هنرمندان شناخته شده جهانی مقایسه میکردند.

گرچه زمانیکه «نگارنده این سطور» با او معرفت حاصل کرد صابر صبور بعداز چند بار زجر و شکنجه زندان به کهولت رسیده بود روزی در دفتر کارم از وی پرسیدم که جناب صابر شما از کدام سن و سال به هنر رو آورده‌ید؟ برایم گفت «از زمانیکه درد ظلم و مزه آزادی زندان را چشیدم و قمیت آزادی و مزه تنفس در هوای ازادی را دانستم» آن روز برایم «نگارنده» یکروز خیلی خوش بود زیرا مرحوم صابر کم حرف میزد و بسیار می‌اندیشید و مرا خوشبختانه «دخترم» خطاب و از تعارف بنده یک گیلاس چای سبز در دفترم نوشید و گره از مشکلات هنر و هنر نمایی را باز کرد.

مرحوم علامه سلجوقی در سال 1301 هش- تیاتر هرات را بنیاد گذاشت خود مسؤولیت معارف هرات را بدوش داشت و مرحوم استاد عبدالواحد بهره معاون معارف هرات که بعداً بجای علامه سلجوقی مسؤولیت معارف را متقبل شد از شاگردان معارف در توسعه و انکشاف تیاتر هرات بهره جستند.

شاگردان معارف سرشار از استعداد های گونه گونه بودند و هرکی مطابق ذوقش از دامان بوستان هنر گلی چیده بودند او نیز از استعداد قلم برخوردار بود با نشرات معارف و نشریه اتفاق اسلام همکاری قلمی خود را آغاز نمود تا اینکه رفته پاییش به حوضه هنر تمثیل کشانده شد و درسالهای تعلیمی به تمثیل رو آورد و همچنان در زمانیکه بصفت معلم در مکتب سلطان غیاث الدین غوری تدریس مینمود از همان روش استاد بهره و علامه سلجوقی در توسعه تیاتر از انکشاف ذهنی جوانان معارف کارگرفت و یاد آور شد که مردم هرات نباید خدمات بزرگ علامه سلجوقی و استاد بهره را در ساحه معارف و هنر و فرهنگ فراموش نمایند.

در سال 1372 هش 1991 م- دراثر اتششانهای جنگ های تنظیمی در شهر کابل عزیز ترین فرزندش را از دست داد. مرحوم صابر که خود با لحن تند و انتقادیش زندگی پر از فراز و نشیب را لمس کرده بود و تهدید ها شکنجه های زندان رژیم های ستمگر را پیش سر گزرانده بود اما با آنهم برای فرهنگ و ادبیات کشور خدمات پژوهشی و تحقیقی را عاشقانه انجام میداد مگر سال 1372 هش- فرهنگ با دود باروت تفنگ داران الوده گردید و شفافیت فرهنگ را سلاح بدوسان نمی فهمیدند گفت وشنود از زاویه هنر فرهنگ و ادبیات با نوک قلم مقابل میله تقنگ با نوکیسه های جهادی قطعاً جای نداشت.

فرزند رشیدش «محمدناصر صابر» که جام شهادت نوشیده بود صابر هروی با قلب شکسته فرزندش را بادستان خویش در دل خاک سیاه دفن کرد و دیار دوست داشتنی خود را ترک و روانه

پاکستان گردید. آنچاه به سروdon اشعار که حاوی درد والم درونی اش و غم دوری از وطن بود آغاز کرد. یکی از دلایلیکه موجب انقلاب درونی مرحوم صابر هروی گردید شهادت فرزند رشیدش بود. مرحوم محسن صابر هروی آثار ادبی خود را بنام مستعار (هربیوال) بطبع میرساند که شمار زیاد آن آثار قلمی بوده است امید که در چند دهه جنگ در افغانستان آثار قلمی مرحوم صابر هروی تلف نشده باشد و روزی بطبع بررسد و در دسترس هموطنان قرار گیرد. نظر به معلومات فامیلیش از وی آثار گهرباری باقی مانده است.



- 1- کتاب موسیقی و تیاتر هرات در صد سال اخیر
- 2-) رساله موسیقی خواجه کل
- 3-) تصنیف ها و ترانه ها
- 4-) سخن سرایان جاویدان
- 5-) رساله گازرگاه مدفن پیر هرات
- 6-) سخنوران محبوب هرات باستان
- 7-) هذیانها و عطسه های قلم
- 8-) چلچله ها
- 9-) تازیانه عبرت
- 10-) صدای آشنا
- 11-) گذازها -
- 12-) زن
- 13-) حوض نامه هرات
- 14-) جنبش های تاریخی
- 15-) استفراغ تاریخ
- 16-) خوش های ناچیده
- 17-) افغانستان یا طشت خون در سه دهه
- 18-) بو قلمون
- 19-) مجموعه تاریخ شورا در افغانستان قدیم تا دوره سیزدهم شورای ملی
- 20-) زمزمه ها
- 21-) تاریخ لویه جرگه های افغانستان
- 22-) فانوس- باع نامه های هرات باستان
- 23-) عیاران پهلوانان مبارزان و قهرمانان خراسان
- 24-) یادنامه صابر
- 25-) دارالعلوم شرق مرکز رنسانس و نگین آسیا یا مراکز اکادمیها و انحمنهای ادبی علمی هنری و سرنوشت آن

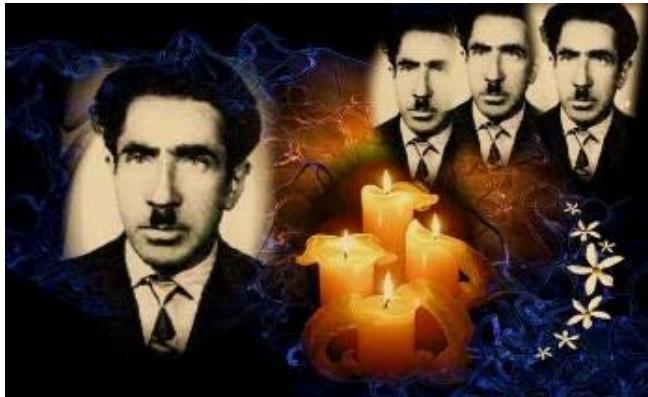
- 26) - رساله برگ های پژمرده که حاوی اثار منظوم اخلاقی و اجتماعی میباشد  
 27) - جنگ افغان و انگلیس معروف به جنگ میوند  
 28) - چانته .... و چندین کتب و رساله های پُر بهای دیگر.

حدود سی و پنج سال قبل حوضنامه هرات یک اثر بسیار ارزشمند تاریخی که درباره تعریف از نماد تاریخی و طبیعی هرات بقلم مرحوم صابر هروی از تحریر برآمد به اهتمام «ادبیه صابر» دختر وی به چاپ رسید زیرا این اثر از تلاش و تحقیقات نیم قرن پدرش که هدف مندانه دنبال کشف اسرار از یاد رفته تاریخی میرفت و خون دل میخورد اقبال طبع یافت.

با تمجید از اقدام نیک خواهر عزیز ما تقاضا میداریم تا آثار گران سنگ دیگر از پدر دانشمند شانرا بدست طبع بسپارند زیرا همچو اثار تاریخی آفریده نشده بود و نخواهد شد.  
 «صاحب این قلم» زمانیکه درباره مرحوم صابر هروی مطالب فوق را مینوشتم حس میکردم او در جلو چشمانم قرار دارد و هر جمله که مینوشتم گویا با وی در گفت و شنود بودم. او را در رادیو تلویزیون هر روز میدیدم و خاطرات شیرین و فراموش نا شدنی از وی دارم. حستا استاد محمد

محسن صابر هروی بتاریخ بیست و پنج دسامبر سال دوهزار میلادی در هجرت سراء «حیات آباد» پاکستان داعیه اجل رالبیک گفت. روحش شاد و فرودس برین جایش باد.

این فوتو ها از سایت 24 ساعته و سایت انجمن ادبی هرات کاپی شده است.



## محمد ابراهیم صفا

محمد ابراهیم صفا زاده سال 1285 هش- وفات سال 1359 هش -  
 شاعر ادیب دانشور و اهل فلسفه و سیاست . یکی از پیشتران مباره ملی معاصر افغانستان بود او فرزند ناظر محمد صفر امین الاطلاعات و برادر کهتر استاد محمد انور بسمل در سال 1285 ش - در باغبان کوچه شهر کابل دیده بدنیا گشود پدر مرحوم محمد صفر در سال 1308 هش- بحیث نایت الحکومه قطعن و بدخشان منصوب شد و برادرش محمد انور بسمل معاون پدر بود. جناب عبدالطیف ناظمی در مورد شادروان صفا چنین مینویسد « صفا در سال 1385 هش- در خانه مردی بنام محمد صفرخان بدنیا امد محمد صفر امین الا طلاعات امیر حبیب



الله خان بود چون از مصاحبان برادر امیر « سردار نصر الله خان » نایب السلطنه بود و بر روایت شاد روان غبار به تبعیت از نایب السلطنه و چندی دیگر از درباریان<sup>\*</sup> مخالف سلطه انگلیسها در کشور بشمار میرفت. از همین رو پس از فتوای جهاد علیه انگلیسها چند تن از هوا داران فتوا مورد خشم امیر وقت قرار گرفتند و ناظر محمد صفر خان با آنها در زندان افگنده شد و در روز گار شاه امان الله هنگام که نایب الحکومه قطعن بود به جرم اینکه بیعت نامه می‌را برای نایب السلطنه فراهم آورده بود از کار برکنار گردید بعداز دستگیری به کابل انتقال و به زندان افگنده شد.

برادر بزرگ ابراهیم صفا به روایت عبدالحی حبیبی در سال 1310 هش- به سمت مدیر انجمن ادبی کابل گماشته شدکه در حرکت های فکری ضد رژیم نادرشاهی دست داشت و بنابران هردو برادر از سال 1211- 1325 هش- در کابل در ارگ شاهی زندانی شدند.

محمد ابراهیم صفا از سال 1312- 1316 هش- در زندان ارگ بود و چون جمعیت زندانیان روز بروز افزون میشد به امر نادر ساه یک زندان جدید بنام قلعه جدید ساخته شد شادروان ابراهیم صفا با جمع از زندانیان دیگر به آنجاه انتقال گردیدند اما شادروان بسمل تا آخر در زندان ارگ باقی ماند. در سال 1325 هش- محمد هاشم خان از صدارت برکنار و در عوض شاه محمود خان بحیث صداراعظم به قدرت رسید<sup>\*</sup> محمد ابراهیم صفارا با جمع از زندانیان از بند رها کرد اما بسمل رها نگردید.

محمد ابراهیم صفا در خانواده مبارز پرورش یافت و از کوکی در کسب لم پرداخت و علوم رایج ادبی عربی را فرا گرفت وی هم‌زمان علوم قدیم و جدید را می‌آموخت. ویژه در کابل از محضر اساتید روحانی از جمله مولوی عبدالکریم خان سود می‌برد پس از آن وارد مکتب حبیبی گردید تحصیلات متوسطه خودرا در آنجاه به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به کراچی رفت و در رشته مخابرات تحصیل نمود و بر علاوه زبان اردو و انگلیسی را فرا گرفت.

دکتر اکرم عثمان در باره شادروان صفا چنین نوشته میکند: در عهد اعلیحضرت امان الله خان به هند بریتانیوی اعزام گردید و در آنجاه تخصص خودرا در رشته تلگراف بدست اورد<sup>\*</sup> پس از بازگشت بکشور<sup>\*</sup> در مکتب مخابرات به تدریس پرداخت. اما پس از چندی به علاقمندی که به علوم ادبی و عقلی داشت بدان روی آورد و از استادان بزرگ زمان ملک الشعراه قاری عبدالله<sup>\*</sup> استاد بیتاب و برادر بزرگش محمد انور بسمل درس آموخت تا خودرا بکمال استادی رسید.

نوت: اسم خاندان نادرشاهی را بنام آل یحیی شادروان محمد ابراهیم صفا بالای شان گذاشته است. این هم نمونه شعر شادروان صفا که شهرت و جهانی پیدا نموده و توسط هر مندان داخلی و خارجی سروده شده است.

### من لاله ازادم

من لاله ازادم خورویم و خود بویم - در دشت مکان دارم هم فطرت آهویم  
آبم نم باران استُ فارغ زلب جویم - تنگ است محیط آنجا در باغ نمی رویم  
من لاله ازادم خود رویم و خود بویم

از خون رگ خویست گر رنگ برح دارم - مشاطه نمی خواهد زیبایی رخسارم  
برساقه خود ثابفارغ زمدد گارم - نی درطلب یارم نی درغم اغیارم

من لاله از ادم خود رویم و خود بویم

هر صبح نیسم آید برقصد طوف من - آهو برگان را چشم ازاز دیده من روشن  
سوژنده چرا غسم در گوشه این مامن - پروانه بسی دارم سرگشته به پیراهن

من لاله از ادم خود رویم و خود بویم

از جلوه سبرز و سرخ طرح چمنی ریزیم - گشست ختن صحراءز بوی دلاویزم  
خم میشوم از مستی هر لحظه و میخیزیم - سرتا بقدم نازم پا تا بسرانگیزم

من لاله از ادم خورویم و خود بویم

در دشت مکان دارم هم فطرت آهویم

جوش می و مستی بین در چهره گلگونم - داغیست نشان عشق بر سینه پر خونم

ارسعا کسی منت برخود نپذیرم من - قید چمن و گلشن برخویش نگیریم من

برفطرت خود نازم وارسته ضمیرم من - آزاده برون آیم آزاده بمیرم من

من لاله از ادم خود رویم و خود بویم

بردشت مکان دارم هم فطرت آهویم

مطالب راکه درباره شادروان محمد ابراهیم صفا مطالعه نمودید ارسالی محترم محمد یوسف صفا  
پسر ارشد شان میباشد در اختیارم قرار داده است.

## محمد عثمان صدقی



مرحوم صدقی درسال 1293 هش- در شهرکابل متولد گردید\*

بعد از ختم تحصیلات دوره ابتداییه و متوسطه درسال 1317

هش- شامل دانشگاه کابل گردید و درسال 1320 هش- از

رشته حقوق از دانشکده حقوق و علوم سیاسی فارغ شد.

اول در انجمن ادبی کابل شامل بکار آغاز نمود و

درسال 1323 هش- مدیر مسؤول روزنامه انسیس گردید درسال

1324 هش- مدیر عمومی رادیو کابل وقت گردید نا گفته نماند که

در انzman تنها رادیو در ساحه کابل نشرات داشت و بس. بعد ا\*

به سطح؛ رادیو افغانستان انکشاف نمود.

مرحوم صدقی درسال 1326 هش- برای کسب دانش در رشته

علوم سیاسی و اقتصاد و روزنامه نگاری به امریکا رفت و در

سال 1338 هش- در هنگام تحصیل در امریکا عضو دفتر اطلاعات سازمان ملل متحد بود و در

سال 1342 هش-با همین سمت بکابل برگشت. بعد در وزارت اطلاعات وکلتور بحیث وزیر عزء تقرر یافت و مدتی هم بحیث سفیر افغانستان در انفره مقرر گردید. شادروان صدقی به زبان و ادبیات انگلیسی آشنایی کامل داشت و اشعاری را از زبان انگلیسی به دری ترجمه نموده است. در سال 1343 - اشعار و سروده هایش را بنام «سرود هستی» در کابل به طبع رسانید. آثاریکه از وی باقی مانده عبارت اند از:

- 1 - یفتلیان و فصل سکندر در تاریخ افغانستان . سال 1317 هش - کابل .
- 2 - ویلیام تل<sup>۱</sup> اثر از مارشل<sup>۲</sup> ترجمه طبع سال 1317 هش - کابل
- 3 - شیر شاه سوری سال 1317 هش - طبع کابل
- 4 - نمایشنامه عسکر جوان<sup>۳</sup> سال 1318 هش- کابل
- 5 - مقالات واشعار در ائیس سال 1325 هش - کابل
- 6 - جهان امروز<sup>۴</sup> شرح مختصر از قضایای عدده جهان<sup>۵</sup> کابل
- 7 - شرح های آریانا سال 1325 هش - کابل
- 8 - سید جمال الدین افغان<sup>۶</sup> پیشوای انقلاب شرق سال 1340 هش - کابل
- 9 - سیر ادب در افغانستان سال 1340 هش - کابل
- 10 - قاسم کاهی ترجمه از آثار (هادی حسن) 1354 هش - کابل
- 11 - نمایشنامه شاکونتلا<sup>۷</sup> ترجمه از آثار (کالیداس) سال ۱۳۵۴ هش کابل 12 - درام عاطفه - مرحوم صدقی بیشتر عمرش را در امریکا گذراند و سرانجام در همان جاه برحمت حق پیوست. روحش شاد باد. فوتی مرحوم از سایت ارمغان ملی کاپی شده است

### علامه محمد طرزی پدر مطبوعات افغانستان

محمد طرزی فرزند غلام محمد خان طرزی در اول سنبه 1244 هش- مطابق سال 1865 م- در شهرغزنی تولد گردید و در سال 1353 قمری در استانبول وفات یافته است. پدرش غلام محمد خان طرزی یک مرد دانشمند و شاعر آزادی خواه و رئیس قوم محمد زائی بود سلسله نژادی شادروان غلام محمد خان طرزی به حاجی جمال خان رهبر قومی قندهاری و پسر سردار رحمدل خان میرسد. رحمدل خان پدر بزرگ علامه طرزی بود و مادر محمد طرزی از خاندان سوزایی دختر شهزاده مودود خان بوده است .

از اینرو غلام محمد خان طرزی با خانواده اش به فرمان امیر عبدالرحمان در سال 1881 م- تبعید گردید و الی سال 1885 م- در هند بریتانیایی زندگی کرد و بعد راهی بغداد که جز قلمرو عثمانی



ها بود گردید. به همین دلیل مرحوم طرزی از 1881-1905 میلادی در آنجاه زندگی کرد و در همین سالهای پُرآشوب شیفته جنبش ملی گرای « ترکهای جوان و حزب اتحاد و ترقی » شد و تا آخر زندگی بدان متعهد باقی ماند.

طرزی در قلمرو عثمانی ها زبانهای ترکی و عربی را آموخت و از آن طریق با آثار نویسندهای غرب آشنایی پیدا کرد و از همان سالها به ترجمه آثار خارجی و نوشتن مسایل اجتماعی و سیاسی پرداخت و کتب بیشماری از وی باقی مانده است.

محمد طرزی در سال 1891 میلادی از اهل شام همسر گرفت و فرزندانش را با روحیه اروپایی انzman که با فرهنگ اروپایان نزدیک بودند تربیت کرد وی در 1905 م- با خانواده اش بکابل بازگشت و نخست به عنوان رئیس دفتر دارالترجمه امیر حبیب الله خان تقرر حاصل نمود و به تراجم نظام نامه ها از زبان ترکی به فارسی دری پرداخت و هم چنان آسیای صغیر مدتی را سپری نمود. او مرد فاضل نویسنده و شاعر تجدید طلب زمانه بود صاحب مکتب تجدیدی در نظم و مخصوصاً در نثر افغانستان بشمار میرود وی در عهد پادشاهی حبیب الله خان در سال 1911 م- نخستین روزنامه افغانستان را با گروه از جوانان روشنفکر و پیشکسوان سیاسی نام روزنامه محیط سیاسی و ادبی افغانستان تولید نمود این تحول از نظر معنی و مضمون حق تقدم و پیشروی در دوره تجدید ادبی افغانستان دارد از همین رو منحیث پدر ژورنالیزم افغانستان شناخته شد . وی طرز نگارش ساده و علمی را در زبان فارسی دری افغانستان وارد کرد.

اولین شماره سراج الاخبار بمديریت مولوی عبدالروف یکی از چهره های سرشناس فرهنگی و ادبی افغانستان در سال 1906 م- مصادف 1323 ذیقعده - نشر گردید و بعداز یک شماره توقیف گردید اما شش سال بعد در 1911 م- بمديریت علامه محمود طرزی دو باره به نشرات آغاز کرد . این هم نمونه از یک صفحه سراج الاخبار گه از نوشته محترم کاویانی اخذ شده است مطالب روزنامه سراج الاخبار معمولاً از منابع خارجی تهیه و ترجمه میشد که در روشنگری ذهنیت مردم تاثیر به سزای داشت زمانیکه انگلیسها در جنگ جهانی اول ورود روزنامه های منابع خارجی را از طریق مرزهای هند در افغانستان منموع قرار دادند منابع اطلاعاتی این روزنامه بر روزنامه های ایران « اختر » چاپ انسستانبول و « حمل المتن » چاپ کلکته که هر دو نشریه یک دهه پیشتر از سراج الاخبار چاپ میشدند متمرکز گردیدند.

گزارش در باره ادبیات معاصر و کلاسیک اروپا در همین دوره در سراج الاخبار منتشر میشد که اولین بار تجدید طلبی اندیشه فرهنگ نوین و بالاخره ادبیات مدرن غربی در افغانستان معرفی شد . تصرف انگلیسها در مرز های طویل افغانستان و هندوستان و تشویش انگلیسها از هر گونه تحول در داخل خاک افغانستان باعث گردید که شاد روان محمد طرزی شخصیت صاحب اندیشه نوین و بخصوص که وظایف بلند پایه در وزارت خارجه افغانستان داشت در باره پیش برد اندیشه های ترقی خواهانه او در کنترول مرز ها اقدام جدی نمایند. علامه طرزی نیز متوجه اقدامات انگلیس میشد و با وجود خفغان حاکم تلاش بخرج داد تا سراج الاخبار را سر پا نگهداشد . تراجم آثار ادبی اروپایی از قلم شادروان طرزی در ادبیات معاصر زبان فارسی « دری » تاثیر زیاد

گذاشت . اولین ترجمه او بنام « جزیره پنهان » اثر ژول ورن فرانسوی بود سپس داستان بلند بنام فاجعه های پاریس اثر یک نویسنده دیگر فرانسوی را ترجمه کرد و در سراج الاخبار طبع گردید . طرزی روان شاد در سال هشتم مدیریتش در اخبار سراج الاخبار اشعاری به نشر مینوشت و با داستان های کوتاه و نمایشنامه بچاپ میرسانید و تلاش میکرد تا عامه را به شکل سرگرمی به خواندن سراج لاخبار متدائل سازد از این رو به زبان ساده در مورد ادبیات اروپایی مینوشت و شیوه های نوین ادبی را در سراج الاخبار رایج نمود علامه طرزی نخستین شخصی بود که رومان نویسی را در فرهنگ افغانستان معرفی کرد . مثلاً شعر دیگر تعریف زلف یار و جفای اغیار را نداشت از تحویلات و پیشرفت های تکنالوژی ان زمان مانند ترن هوپیما و کشتیها سخن میگفت . یعنی همراه با اندیشه های نوین یک تعداد واره های راز طریق سراج الاخبار به جامعه انتقال داد . سراج الاخبار اولین بار منابع اطلاعاتی جهانی در باره جنگها یکه در دنیا رخ میداد و یا اختراعاتی صورت میگرفت گردید انکاس این نوع تحولات جهانی بالای مردم تاثیر مثبت داشت و انهار ازاله پیشرفت جهانی مطلع میساخت .



درباره ادبیات نوشتاری و گفتاری از قبیل زبان چیست و ایا قابل اصلاح میباشد یا نه در اخبار مطرح میگردید او برعلوه مطالبی فوق الزکر رومان های ژول ورن چون سیاحت دور دنیا هشتاد روز بیست هزار فرسخ سیاحت زیر بحر و سیاحت در هوا نیز ترجمه و بدسترس مردم قرارمیداد . تحولات اجتماعی را هم زمان با پادشاهی امیر حبیب الله خان آغاز گردید و لیسه حبیبه از جمله نخستین لیسه در سال 1902 م- و بعد از آن تاسیس مکتب حربیه راز جمله تحولات همین دوره بشمار میرود . روابط او با دربار امیر حبیب الله خان خیلی نزدیک شد و دو دخترشرا به عقد دوپسر امیر حبیب الله خان هریک { عنایت الله خان و امان الله خان } در آمدند .

مرحوم طرزی با راه یافتن بدربار امیر نشریه ای سراج الا خبار را که مطالب اصلی آن پیروی از ترکان جوان ناسونالیزم و مبارزه با استعمار بود انتشار داد. بیشتر علائق مرحوم طرزی ترویج معارف مجادله با خرافات سنتی ترویج تعلیم برای زنان تحقیق و ترویج ادبیات زبان پشتوبود.

سراج الا خبار با مدیریت مرحوم طرزی برای هشت سال یک نشریه سیاسی خبری فرهنگی با ارزش در روزنامه نگاری افغانستان محسوب میگردید.

مرحوم طرزی را اولین ژورنالیست آزادی خواه میتوان حساب کرد از این روی را پدر مطبوعات نوین در افغانستان مینامند و میشناسند واز آنزمان تا حال و شاید هم از احترام نسلهای آینده نیز برخوردار باشد. در دوره امیر حبیب الله خان فرزند امیر عبدالرحمن خان نشرات مطبوعه دامنه وسیعی تر پیدا کرد. او در طبع مهر و قب «حبیب و سراج» زیاد تر پرداخته است «نظر به تحقیقات محترم اکرام اندیشمند» همه چیز را بنام خویش پیوند میزد مانند «جريدة سراج الخبر کوه سراج يا جبل السراج تپهء بلخ کابل بنام تپه سراج هنر سراج رباط سراج سراج القلعه سراج التواریخ و لیسه حبیب وغیره را ارتباط میدارد.

حبیب الله نسبت دوره پدرش اندکی در نشرات و مطبعه‌ی خویش وسعت نظر پیدا کرد و ادبی و علمی و شعرای کشور به مطبعه دسترسی پیدا کردند مطالب نظریات و تراجم شان را در همان مطبعه سنگی بطبع میرساندند اما تحت شدید ترین سانسور قرار میگرفت چنانچه مرحوم محمود

طرزی را بجرائم نشر مقاله‌ی «حی على الفلاح مبلغ 26 هزار روپیه جریمه نمود.

حافظ سیف الله نماینده بریتانیه در راپور 17 نوامبر 1914 م - خویش برای امیر حبیب الله خان نوشته و امیر حبیب الله آنرا برای محمود طرزی ایدتو اخبار نوشت: باید بدانی که در آینده چنین مطالب غیر موثق را علیه بریتانیه نوشه نکنید چه آنها دوست حکومت ما میباشند اگر دوباره چنین نوشته کردید بدون ملاحظه از کشور خارج ساخته خواهید شد.

نشر تمدن معارف و فرهنگ و مشروطه خواهی بر رهنمود های اسلام در مورد تعلیم یافته گان افزون گردید و لیسه حبیب به مرکز تجدید خواهی مبدل شد .

امیر حبیب الله خان باخاطر جلوگیری از جنبش مشروطه خواهی و از ازدیاد تعلیم یافته کان تصامیم جدی گرفت و قیودات زیاد ایجاد کرد چنانچه طی شانزده سال قریب بیست نفر فارغ التحصیل در تمام افغانستان وجود داشت.

از اینکه مطبعه در کنترول شدید امیر قرار داشت در این راستا نشرات سراج الا خبار و تبلیغات شفاهی منورین آزادی خواه الهام بخش بود. زیرا علامه محمود طرزی همواره از دست آوردهای علمی و تحقیکی خاور میانه اگاه بود در تحریک و تجدید جوانان تشویق مینمود. بالانکه مرحوم طرزی در



موضعی کاپی از راه انکشاف و پیشرفت اروپا قرار داشت اما طرزی تقلید کور کورانه را نمیخواست زیرا تصویر او تجدید اسلامی بود او جاپان را منحیث کشور موفق و نمونه آسیایی ترجیح میداد تا چیز های خوب اورپا را سیستماتیک کاپی نموده اما آراستگی و کردار اخلاق عنعنات فرهنگ و طریقت عمومی زندگی مردم را حفظ نماید. مجموعه نشرات سراج الاخبار پژوهشکده بین المللی اجتماعی آمستردام کشور هالند نگهداری میشود و برای پژوهشگران در دسترس قرار دارد.

در دفتر سراج الاخبار نشریه و روزنامه های خارجی مانند زبانهای ترکی روسي انگلیسي عربی و اردو نیز میرسید که مطالب آنها نیز در صفحات سراج الاخبار توسط شاد روان علامه طرزی بازتاب میگردید.

محور اصلی نشریه سراج ا لاخبار مجادله با خرافات پسندی ترویج و تجدد ترقی معارف علم و دانش و مباحثه پیرامون علم و دین اصلاحات و ترقی تعمیم زبان وطنی وملی بود. همچنان در اثر مساعی این خانواده دانشمند جریده ارشاد النسوان تحت ریاست خانم وی «اسما رسمیه و دخترانش بخصوص ملکه ثریا و دیگر اعضا خانواده طرزی متهرانه بخاطر آگاهی زنان افغان در تاریخ افغانستان اولین و یگانه نشریه زن بود که توسط زنان و برای زنان به نشرات پرداخت این نشریه از طرف زنان خانواده طرزی رهبری میگردید.

در ماه فبروری سال 1919م- امیر حبیب الله به قتل رسید و امان الله فرزند دوم وی به سلطنت رسید محمود طرزی به حیث وزیر خارجه افغانستان تقرر حاصل کرد و در گسترش روابط افغانستان با جهان و به ویژه با کشور ترکیه و کشاندن مشاورین عثمانی در عرصه های مختلف از جمله تربیت جوانان در ساحه نظامی نقش مهم بازی کرد افسران نظامی افغانستان برای مدتی طولانی تحت همان پیمان به ترکیه جهت تحصیل میرفتند.

مرحوم طرزی بعد از سقوط شاه امان الله خان در 1929م- به تهران رفت و از آنجاه دو باره به استانبول برگشت و به عمر 68 سالگی در ترکیه چشم از جهان بست. «روحش شاد باد» شادروان طرزی در عمر خیلی کوتاه کارهای بس بزرگ و خدمات فراموش ناشدنی برای آگاهی ملت افغان با برداشت از جهان اروپا یی انجام داد . او با همایی همسر گرامی اش در تالیفات پرداخت .

اول - سیاحت در سه قطعه روی زمین در نزدہ ماه عقرب سال 1291 طبع گردید

دوم - از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی

سوم - جغرافیای منظوم افغانستان

چهارم - ادب در فن و یا محمودنامه

ترجم : سیاحت در رورا دور زمین در هشتاد روز اثر «ژول ورن» ترجمه از ترکی به فارسی .

دوم - جزیره پنهان

سوم - بیست هزار فرسخ سیاحت زیر بحر .

چهارم - سیاحت در جو هوا .

پنجم - فاجعه های پاریس .

ششم - جنگ روس و چاپان در پنج جلد  
هفتم - اخلاقیات



نوت:

خدمات و نوآوری کارهای مطبوعاتی شادروان طرزی خیلی زیاد میباشدکه در این فشرده نمیگنجد.  
اما با خاطر این فشرده جهت استناد موثق برای زندگینامه شادروان علامه طرزی از کتاب ادبیات شادروان حیدر ژوبل مقالات محترم نجم الدین کاویانی و محترم اکرام اندیشمند و سایت اینترنتی «طرزی» سیر ژورنالیزم در افغانستان اثر محمد کاظم و مقالات رهپو طرزی در سایت های مختلف استفاده گردیده است و طور فشرده در این کتاب گنجانیده شده است هکذا فتووها از سایت اینترنتی مرحوم علامه طرزی کاپی شده است.

### صدیق «رهپو» طرزی

محمد صدیق فرزند محمد حسین طرزی بتاریخ 15 حوت 1321 هش - در کوچه حضرت‌های سوریازار کابل متولد شد. محمد حسین خان پدر رهپور با تمام خانواده اش در سلطه «نادر شاه» بجرائم گفت آنکه : من به (مرد) خدمت میکنم نه به (نامرد) نخست از وزارت امورخارجه در سال 1311 هش 1932 - م - اخراج و بعد در ماه جوزا ی سال 1322 هش - 1842 م - بولایت هرات در تعبید حیات گذرانید در آنzman محترم صدیق رهپو دو ماهه بود.

از اینرو دوره ابتداییه و متوسطه را در مکتبهای گوناگون و ولایات مختلف کشور چون: لیسه سلطان غیاث الدین غوری در هرات و لیسه ابوانصر فارابی در میمنه لیسه باخته در مزار شریف و سپس در لیسه سلطان غیاث



الدین غوری در هرات در سال 1343 هش 1963 م-بپایان رسانید<sup>\*</sup> در همین جریان تبعید گاه در سال 1336 هش- 1957 م- پدر و مادرش را یکی پی دیگر از دست داد.

جناب رهپور طرزی تحصیلات عالی را در دانشکده «حقوق و علوم سیاسی» دانشگاه کابل در سال 1346 هش 1967 م- به پایان رسانید.

رهپور طرزی هنگام تحصیل در دانشگاه کابل به جنبش محصلان پیوست و سپس عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را حاصل نمود. زمانیکه لیسانس خود را از دانشگاه حاصل کرد بعض ششماه عسکری مطابق قانون معارف و اردوی ملی وقت مدت شش سال معلمی را پذیرفت. در این مدت در ولایات مختلف کشور به تدریس زبان و ادبیات فارسی دری پرداخت.

در زمان اقامتش در کابل برای آموزش زبان انگلیسی در مرکز فرهنگی امریکا و یا (امریکن سنتر) و (بریتیش کنسول) کورس‌های انگلیسی را فرا گرفت و با تراجم برخی آثار نویسنده‌گان انگلیسی زبان همکاری قلمی خود را با جراید و مجلات مختلف شهر کابل آغاز نمود.

پس از پایان دوره شش ساله عسکری درخشش‌های گونا گون مطبوعات بکار پرداخت.

کار مطبوعاتی جناب رهپور طرزی از مجله ژوئن آغاز سپس به روزنامه انیس همکاری نمود. بعد اُ در مسابقه‌ی که بخارط بدست آوردن بورس تحصیلی در وزارت اطلاعات وکلتور راه اندازی گردید<sup>\*</sup> اشتراک و بورس تحصیلی (پلان کولمبی) را از آن خود ساخت و بدین گونه از 29 جنوری تا

سوم جولای سال 1974 م- بخارط تقویه زبان انگلیسی در شهر سدنی استرالیا بسر برد. با بازگشت از سفر تحصیلی استرالیا بکار روزنامه انیس ادامه داد و در ترجمه صدها مقاله از روزنامه‌های معتبر جهان مباردت ورزید. همچنان در نوشتن تبصره‌های سیاسی در روزنامه‌های کابل پاییخت کشور قلم پردازی نمود در کنار مطالب سیاسی به داستان نویسی نیز قلم زد که متاسفانه برخی از داستانهایش نظر به روحیه سیاسی حکومت وقت ناسازگار بود و از نشر باز ماند. در کودتای هفت ثور حفیظ الله امین از وظیفه اخراجش کرد و درخانه تحت مراقبت رژیم قرار گرفت<sup>\*</sup> در این هنگام جناب رهپور به نبرد «زیر زمینی» مبارزه مخفی -علیه رژیم خلقی پرداخت با از بین رفتن حفیظ الله امین<sup>\*</sup> بیرک کارمل قدرت را بدست گرفت و طرزی بوظایف ذیل گماشته شد.

اول - پس از نبر مخفی بحیث رئیس روزنامه (حقیقت انقلاب ثور)

دوم - در سال 1980 م - معاون نشریه (ح-ا-ث) نشریه کمیته مرکزی حزب

سوم - در سال 1981 م- رئیس هفته نامه دهقان نشریه کمیته مرکزی حزب

چهارم - در سال 1982 م- بحیث سفير کبیر و نماینده فوق العاده افغانستان در (سوفیه) بلغاریا .

پنجم - در سال 1983-1986 م- مدیر شعبه دوم سیاسی وزارت خارجه افغانستان.

ششم - در سال 1987 م- مدیر مسؤول روزنامه کابل تایمز

هفتم - در سال 1988 م - رئیس روابط بین المللی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

هشتم - در سال 1990 الی 27 اپریل 1992 م - رئیس روابط بین المللی حزب وطن .

در سال 1991 م - جناب رهپو طرزی در ترکیب هیات رسمی حزب (وطن) برای دریافت راه حل سیاسی بنابر دعوت حزب (سوسیال دموکرات جرمنی) بدان کشور سفر کردُ در جریان این بارهبران احزاب مختلف جمهورت فدرال آلمان مذاکره نمود. ناگفته نماند که جناب رهپو طرزی عضویت اتحادیه نویسنده‌گان روزنامه نگاران و حقوق دانان افغانستان را داشته است.

آثار و تالیفات : اول - درسال 1355- هش 1976 م - سید جمال الدین افغان از 1837-1897 م - درمطبوعات افغانستان این اثر در هشتادمین سال وفات (سید جمال الدین افغانی) در کابل نشر شد.

دوم - درسال 1978- 1979 م - «اسیران جنگ چیلی» این اثر را در روزهای مبارزه مخفی ترجمه نمود و 1979- 1978 م - این اثر جایزه مطبوعاتی را در خصوص ترجمه بدست آورد. سوم - درسال 1983 م - سالگرد «نمایشنامه» بی از «ا-پ- چخوف» از 1860- 1904 م - در مجله ژندون نشریه اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان بنشر رسید.

چهارم - درسال 1987 م - (خنده) گذینه ای از داستانهای کوتاه اثر (ویلیام سارویان) در 1908 م - (نمایشنامه) ناول و داستان کوتاه از (ارمنی) اصل امریکایی در اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان بنشر رسید و در سال 1989 جایزه مطبوعاتی را بدست آورد.

پنجم - درسال 1990 م - زندگی نامه «چگوارا» ترجمه از طرف موسسه بهیقی بنشر رسید و زمانیکه بدست مجاهدین رسید آن را در آتش سوختندند.

ششم - درسال 1991 م - (فالبین) گذینه داستانهای کوتاه از نویسنده‌گان هند ویراستار (پویا فاریابی) ناشر اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان ..

هفتم -- درسال 1991 م - دست‌ها گذینه داستانهای کوتاه منشره اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان.

هشتم - درسال 1991-1992 م - «مرد رقصنده» گذینه داستان‌های کوتاه از نویسنده‌گان جاپان ناشر اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان.

نهم - درسال 1990 م - «بازسازی تفکر نوبرای ما و جهان» اثر از میخایل گرباچف

دهم - (ف - د - داستایویسکی) «با چراغی در بخش تاریک روان» مقاله بلندی بود که در شماره های متعدد مجله ژوندن (اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان) و غیره منتشر گردید.

یازدهم - نبرد اندیشه و ادبیات این اثر نا حال طبع نشده است.

جناب رهپو طرزی در ماه جون سال 1992 میلادی که کابل در آتش خشم مجاهدین می‌سوخت و آثار اورا آتش میزدندُ ترک وطن نمود و در کشور آلمان در شهر هامبورگ رهل اقامت پهن نمود و در ماه جولای همان سال اولین ترجمه اش را در پناهگاهی پناهندگان آلمان در قریه (راینز دورف) نوشت و در 1993 م - این اثر زیر نام (تانکی تانکی تمام پادشاهی ام به

تانکی) در روزنامه کیهان در لندن در شماره 504 سال پنجم ماه می 1994 منتشر گردید.

رهپو از همینجا با دیگر روشنفکران دست بکار روشنفکرانه زد از جرمنی تا سایر کشورهای اروپایی و جهان با گروه از افغانان پناهنده پس از جروبیت های فراوان و بررسی همه جانبه

با نگاه نقادانه از وضعیت پیشین<sup>\*</sup> به ویژه چارچوب نتک<sup>\*</sup> از نگاه (ایدیولوژیک) به مساله ها (کانون روشنفکران افغانستان) را بنیاد نهاد و در جلسه موسس<sup>\*</sup> بحیث اولین ریس (قانون) برگزیده شد.

از شنازدهم سپتامبر سال 1995 م - بحیث محرر و دبیر یصلنامه (روشنی) نشریه « کانون روشنفکران افغانستان» تعین گردید.

در 23 سپتامبر 1999 م - عضو انجمن نویسندها و شعرای افغانستان « انشا » گردید.

در اگست 2003 م - بنیاد فرهنگی ( محمود طرزی ) رهپو طرزی را به عضویت هیئت انشا برگزیدند.

جناب محمد صدیق رهپو در جولای 2004 م - از طرف کشور آلمان منحیث ( شهروند ) پذیرفته شد. محترم رهپو با بانو نجوا طرزی در دهم می سال 1973 م - ازدواج نمود<sup>\*</sup> عبدالله طرزی پدر خانم نجوا آخرین پسر ( غلام محمد طرزی ) میباشد که در سال 1945 م - از دمشق مرکز سوریه بوطن باز گشت. محترم صدیق رهپو طرزی دارای سه فرزند بنام های ( نبید ) رهپو طرزی « پسر » متولد کابل - ( نیسا ) رهپو طرزی دختر متولد کابل و ( آمو ) رهپو طرزی پسر متولد سوفیه بلغاریا میباشند.

## مهدی ظفر

نطاق برجسته رادیو افغانستان



مهندی ظفر فرزند محمد حسین علی خان در 1312 هش- در زنده بانان کابل « امروز بنام مکروریان اول یاد میشود » در یک فامیل روشنفکر بدنیا آمد<sup>\*</sup> پدرش افسر اردوی ملی بود او در تربیت فرزندانش بی نهایت بذل مساعی داشت.

مهندی در 1336 هش از لیسه استقلال فارغ گردید<sup>\*</sup> در همان سال نسبت اعتراض به وضع موجود و تظالم خاندان سلطنتی محمد ظاهر شاه در اثر یک توطئه با جمع از فعالین سیاسی مطرح آنوقت مانند ( عبدالرحمن محمودی<sup>\*</sup> میرعلی اصغر شعاع<sup>\*</sup> ملک خان عبدالرحیم زی و دیگران ) دستگیر و به زندان مخفوف انداخته شد.

سه سال دوره شبایش را در عقب میله های زندان سپری نمود<sup>\*</sup> بعد از رهایی زندان به خدمت سربازی اعزامش کردند و مدت دو سال در نهرین دوره عسکری را با شاقه ترین اعمال انجام داد<sup>\*</sup> بعد از ترخیص روانه دانشگاه کابل گردید و از رشته حقوق و علوم سیاسی فارغ التحصیل شد.

درباره این چهره معروف<sup>\*</sup> نطاق برجسته و ممثل با استعداد<sup>\*</sup> انسان مهربان که شعارش احترام بمقام انسان و انسانیت بود<sup>\*</sup> تحقیقات زیاد نموده ام<sup>\*</sup> از مطالب ارسالی « احمد ندیز ظفر نوشت<sup>\*</sup> ی

نصیر مهرین نویسنده توانای وطن کتاب عبدالرحیم زی ویلاک دانشنامه آریانا و برنامه تلویزیونی نور «نظریات متفاوت پیدا کرد که رشته تحصیل و تاریخ تقریش در وظایف مختلف و حتی تاریخ تولدش سوء تفاهم صورت گرفته است همچنان در بعضی اسناد آمده است که وی از لیسه حبیبه و دانشکده ادبیات فارغ گردیده است و بعداز ختم تحصیل به رادیو کابل تقرر حاصل کرده است اما دقیقت آنست که ظفر از جمله فارغان لیسه استقلال و دانشکده حقوق و علوم سیاسی میباشد. نظر به نوشته نذیر ظفر که برایم ایمیل نمودند اند مهدی ظفر بعد از ختم دوره سربازی دو باره به رادیو مراجعه نکرد بلکه شامل دانشگاه کابل گردید و در رشته حقوق و علوم سیاسی تحصیل نمود سپس در وزارت امور داخله بحیث قاضی مشغول کار گردید. در هر حال مهدی ظفر در جمع زندانیان سیاسی آنوقت جوان ترین فرد بود که دربند و زنجیر حیات گرانید. او از جوانی یک سخنران خیلی ماهر و توانا بود از همین سبب یکی از مشهور ترین نطاقدان زمانه حساب میشد.

زمانیکه او به اداره رادیو کابل وقت بحیث مدیر حفظ و مراقبت ایفای وظیفه میکرد در همان زمان ریاست ثقافت و هنر کورس‌های آرت دراماتیک را که از طرف استاد امریکایی «فریمن» تدریس میشد همراه با نیک محمد قایل داود فارانی محمد زمان انوری و دیگران تعقیب نمود. او در آرت و درام علاقه و استعداد زیاد داشت از همین رو در درام معروف «لالا ملنگ» اثر استاد برشنا با مشهور ترین هنرمندان در ستیز برآمد.

وظایف مهدی ظفر در هر وزارت از نظر مردم پوشیده نیست زیرا وی یک انسان با معاشرت سخن پرداز ماهر انسان مهربان دل سوز صدیق و در عین زمان شاداب و سرشار طنز گو بود دوستان و یاران زیادی در هر مرجع کارش داشت با دوستانش خیلی شفیق بود و همیشه دست افتادگان را میگرفت. زمانیکه مدیر عمومی اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان بود بندۀ «صاحب این قلم» نیز در مدیریت درام و داستانهای دری منحیث ممثل کار میکرد از چشم دید خود درباره شفقت ظفر مینویسم : [در مدیریت درام و داستانهای دری پسر جوان بحیث مستخدم کار میکرد ظفر با در نظر داشت مشکلات اقتصادیش اورا ازال بست مستخدم بر طرف و بحیث ممثل بعد از وقت مکتب در همان مدیریت درام دری مقرر نمود قبل از ظهر او را بمکتب فرستاد بعده «احمد شاه» با داشتن سواد کافی مصدر خدمت بیشتر گردید و همچنان لعل محمد پسر ادی باز از جمله کوچیان صحراء نیشن بود که در ساحه مکرویان اول که در قدیم (زنده بانان) یاد میشد خیمه داشتند از لطف و شفقت مهدی ظفر سواد آموخت و در ریاست تختنیکی رادیو منحیث کارمند فنی ایفای وظیفه میکرد و بعده تخلص کوچی را انتخاب نمود. ظفر میدانست که درد بی درمان مردم کشور ما عدم سواد و ندانستن حقوق حقه شان میباشد از این رو هر محتاج را برای دانش و آموزش کمک میکرد تا از شعاع نور دانش تن شان گرم و زندگی شان اندک راحت گردد. درص - 305 کتاب عبدالرحیم زی در باره قصه های زندان ظفر و روابط او با زندانیان مطالب زیادی تحریر گردیده است که گمان میبرم اکثریت آنرا مطالعه کرده اند از ذکر مکرر آن صرف نظر کردم. او در جوانی شکنجه های زندان را تحمل نمود روزی خودش چنین میگفت : «مدت چند

سال در دهمزنگ کابل آفتاب نه تابید و من روی آفتاب را ندیدم برای دیدن آفتاب روز شماری میکردم کی باشد که تن یخ زده ام در زیر تابش آفتاب گرم آید». زمانیکه ظفر زندانی شد فامیلیش تا مدت هفت ماه به ادارات مختلف سرگردانی میگشتند اما از سرنوشت فرزند شان آگاهی دریافت کرده نمیتوانستند. از قول داکتر حسن ظفر برادر «مهدي ظفر» چنین میخوانیم: (روزی پدرم از گم شدن مهدی بخشم آمد مرا با خود گرفته طرف ارگ شاهی رفتیم. پدرم با شاه محمود خان آشنای داشت بدون ممانعت و تلاشی ما را بداخل ارگ شاهی اجازه دادند زمانیکه داخل ارگ شدیم ظاهر شاه مشغول دیدن و پرورش گلهایش در گلخانه بود. برای پدرم گفت: عمو جان چه خبر است؟ ... پدرم با خشم پاسخ داد «نمیدانم در این کشور شما پادشاه هستید و یا کس دیگر!» من منحیث یک افسر نظامی از شما میپرسم بگوید که مهدی فرزندم چه گناهی دارد و چرا او را به زندان انداخته اید؟.» پادشاه در جواب گفت «عمو جان حوصله کن و برای من کمی وقت بد من مسله را تعقیب میکنم. سردار ولی دامادش که در کنارش ایستاده بود بوی خطاب کرد «برونزد آغا لایم و بگو ظفر را آزاد کند» اما وقتیکه سردار ولی پیش سردار محمد داود که در آن وقت صدراعظم بود رفت - داود خان یک سلی محکم برویش زده بود و از آنرو دست خالی برگشت. مهدی ظفر در هر جایکه مصروفیت رسمی داشت برای قرائت اخبار مهم شب به رادیو خواسته میشد. همچنان برعلاوه اخبار مهم شب پروگرام های از قبیل «تازه‌واری طلایی زمزمه های شب هنگام مسابقات ذهنی رادیو برنامه های دینی سیرت النبی راه حق و برای چند مدت پروگرام اطفال را نیز می خواند.



#### وظایف مهدی ظفر:

نطاق رادیو - این وظیفه شریفانه از زمانیکه متعلم لیسه استقلال بود تا آخرین خبر که حکم اعدامش را حفیظ الله امین صادر کرد انجام داد.

مدیر حفظ و مراقبت رادیو کابل  
قاضی در وزارت داخله

مدیر عمومی ارتباط خارجه وزارت داخله

مدیر عمومی اداری رادیو افغانستان

مدیر عمومی اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان

معاون رئیس تفتیش وزارت داخله

و در پهلوی این وظایف نطاق دائمی رادیو افغانستان.

مهدی ظفر یکمرد عیار و سخاوتمند سخنپرداز خوش قیافه و خوش لباس خوش برخورد با اراده و در تصامیم اش قاطع و مصمم بود. همیشه مانند سخره پشت افراد مستحق و غریب ایستاده بود او از صفات خیلی عالی انسانی برخور دار بود که توانایی تحریر آن صفات خارق العاد را قلم ناتوان من ندارد.

در زمان کوتای سال 1352 هش- بنده را که بعد از ختم مکتب با داشتن سابقه طولانی که در مدیریت درام و داستان دری داشتم<sup>\*</sup> برای مدت یکسال بعد از فراغت مکتب منتظر مقرر رسمی در رادیو افغانستان بودم<sup>\*</sup> شادروان ظفر در اولین روزهای کوتای 26 سلطان 1352 هش- از رئیس وقت رادیو افغانستان که برای مدتی اداره امور را پیش میبرد امر تقریم را گرفت. زیرا او میدانست که انسانهای بدون واسطه متاسفانه در آن زمان به سادگی مقرر نمیشدند<sup>\*</sup> افراد بی واسطه و غریب باید مدت‌ها انتظار می‌کشیدند که تقریر شان منظور گردد. خدمات فراموش ناشدنی شهید طفر خیلی زیاد است بنده که یک غریب دختر معصوم بودم چندین بار بخاطر اعاده حقوق کمک نموده است بخصوص زمانیکه در مدیریت مامورین بخش پروزه نو ایجاد تلویزیون ایفای وظیفه میکردم بخاطر مامورینیکه در روز «جنازه میر اکبر خیر» اشتراک کرده بودند و در وظیفه غایب بودند بصورت قطعی قابل بخشش نبودند<sup>\*</sup> مرا در دهیز دید و برایم گفت: (امروز غیابت کارمندان خطر جدی در مقابل دارد از مراتعات و دلسوزی کار نگیرید) و برایم دوستانه اظهار کرد تا از جریان اگاهی حاصل بدارم<sup>\*</sup> همچون همکاری در شان هیچ کارمند در طول ماموریتم ندیده بودم.

در سال 1357 هش- روز ششم ثور اخبار ساعت هشت و نیم شب رادیو افغانستان را قرائت نمود در اخبار خبر گرفتاری اعضای جمعیت دموکراتیک خلق اعلان گردید و شادروان ظفر انرا قرائت نمود<sup>\*</sup> همان روز آخرین بار صدایش از رادیو پخش گردید و روز هفت ثور کوتای پیروز شد و ظفر خانه نشین گردید در ماه جوزای همان سال از طرف باند آدم کش «حفيظ الله امین» در وقت زمامداری نور محمد تره کی از منزلش گرفتار و نا پدید گردید.

نبود مهدی ظفر یک ضایعه جبران ناپذیر برای خانواده اش و تمام مردم افغانستان محسوب میگردد او از نظر لیاقت کارданی<sup>\*</sup> صداقت و شفقت شخصیت بی همتا بود.

در سال 2005 م- زمانیکه کتاب آوای ماندگار زنان را مینوشتیم<sup>\*</sup> یکی از نطاقدان خاطره جالب و فراموش ناشدنی خود را در باره لیاقت و حاکمیت مهدی ظفر موقع قرائت اخبار برایم تحریر نموده است که در صفحه 224 کتاب آواری ماندگار زنان دربخش زندگینامه «نجیبه خلیل» آمده است: (یادم است زمانیکه با شهید مهدی ظفر اخبار شب را قرائت میکردم دیدم که در حین قرائت اخبار بند های بوتش را می بست<sup>\*</sup> اصلاً به کاغذ نگاه نمیکرد<sup>\*</sup> جرئت<sup>\*</sup> استعداد و حافظه او مرا به حیرت انداخت. از اینرو در خوشنده اخبار راساً او با یکر نطاقدان متفاوت بود و گاه گاهی که طرف ستديو برای قرائت اخبار ميرفت خبر را ز پشت ورق میخواند<sup>\*</sup> اين لیاقت و حافظه قوى<sup>\*</sup> او را بر ازنه ساخته بود.)

مهدی ظفر با بانو مریم ظفر ازدواج نمود و شمر ازدواج شان پنج فرزند دو دختر و سه پسر به اسمای: صوفیا ظفر<sup>\*</sup> سیما ظفر<sup>\*</sup> بربالی ظفر<sup>\*</sup> محمدعلی ظفر<sup>\*</sup> احمد علی ظفر میباشند<sup>\*</sup> اکنون فرنداش شهید ظفر در کشور آسترالیا در کنار مادر مهربان شان زندگی دارند. روحش شاد باد و خاطراتش جاودان باد.

دوستانیکه در باره مهدی ظفر برایم مطالب ارسال کردند و یا از اثر تحقیق از مراجع مختلف بدست آورده ام: میرزا محمد نوری از جرمنی<sup>\*</sup> نذیر ظفر از امریکا<sup>\*</sup> استفاده از وبلک دانش

نامه آریاناً تلویزیون نور کتاب عبدالرحیم زی و معلومات شخصی خودم میباشد از تمام عزیزان در این راستا سپاسگذارم.

## نذیر احمد ظفر

نذیر فرزند محمد اصغر اهل زنده بابان کابل در سوم ماه قوس 1336 هش- در گردیز دیده بجهان کشود. پدرش محمد اصغر فرزند ظفر خان افسر اردوی افغانستان بود و در زمان تولد نذیر در ولایت کاپیسا ایفای خدمت مینمود.

نذیر ظفر تحصیل ابتدایی وثانوی خودرا در کابل به اتمام رسانید و شامل دانشگاه کابل گردید و بعد از اکمال دوره تحصیل در رشته ژورنالیزم دانشکده ادبیات<sup>\*</sup> جهت تحصیلات عالی به اتحاد شوروی وقت رفت. زمانیکه تحصیلاتش ختم شد بوطن برگشت و بحیث گزارشگر خبری در ریاست نشرات تلویزیون ملی تقرر حاصل نمود سپس برای مدتی در دفتر مطبوعاتی صدارت بخش نشرات آنرا به عهده گرفت. وی در زمان جنگهای داخلی بکشور اوزبیکستان پناه برد و آنجاه بحیث نطاق برنامه های فارسی دری در رادیو بین الملی تاشکند ایفا وظیفه نمود. در سال 1383 هش- از طریق سازمان ملل متحد به ایالات متحده امریکا هجرت کرد و فعلا در ورجینیا زندگی دارد.



جناب ظفر از سال 1352 هش- بدین سو در دنیای شعر و ادب قدم نهاده و یک تعداد اشعارش در روزنامه و جراید کابل اقبال طبع یافت.

تا اکنون سه مجموعه شعر وی بطبع رسیده است یک مجموعه بنام «جلوه کاه مهر» در سال 1371 - در کابل و دیگری بنام شام غزل در سال 1381 هش- در شهر تاشکند انتشار یافته است و مجموعه تازه جناب ظفر بنام شب یلدا در سال 1391 - هش 1012 م- در شهر استانبول کشور ترکیه به طبع رسید.

نذیر ظفر از مجالس و سخنرانی های شیخ امین افشار نیز فیض برده و از شعرای معاصر چون صوفی عشقی<sup>\*</sup> عزیز مختار عزیز<sup>\*</sup> ناصر طهوری<sup>\*</sup> طوفان شمس و عده دیگر ارتباط نزدیک داشته است.

جناب ظفر در دیار غربت نیز در بخش هنر و فرهنگ فعال بوده و همیشه سروده ها و دست نویسش را در ویلاکهای افغانی بدست نشر میسپارد.  
این هم نمونه از اشعارش

قسم به مهر که از عشق پا بیرون نکنم - طریق واعظ این شهر آموزن نکنم  
به دست دختر رز بسته عاشقانه زنم - به حرف زاهد مکار دل زبون نکنم

به وقت مستی پرو بال شوق بگشایم - به غیر کوی تو پرواز با جنون نکنم  
به شادمانی به میخانه پای کوی کنم - به کینه مسجد و محراب جوی خون نکنم  
اگرچه خواندن رساله کار اسان است - نخوانمش به ریاکاری و فسون نکنم  
«ظفر»

## اعظمه بیدی

مرحوم اعظم عبیدی بتاریخ سوم ثورسال 1306 هش- 1927 م در شهر کابل متولد گردید.

پدرش حاجی عبید الله خان در زمان خودش از شخصیتهای تعلیم یافته و سختکوش بود که در نقاط مختلف افغانستان مکلفیتهای دولتی داشت. مادرش خانم فاطمه نیز از جمله بانوان تعلیم یافته زمان خود بود.

مرحوم عبیدی مکتب ابتداییه را تا صنف سوم و یا (احتمالاً صنف چهارم) در مکتب باغبان کوچه شهر کابل که در جوار زادگاه اجدادی اش «قریه باغبانی» قرار دارد خواند سپس تا صنف نهم در لیسه حبیبه کسب دانش نمود بعد از آن شامل دارالمعین کابل گردید و پس از فراغت دارالمعین چند ماه در مدرسه علوم شرعیه پغمان بحیث معلم تدریس نمود پس در مکتب نمبر پانزده و بعد در مکتب نمبر یک عاشقان و عارفان به حیث معلم ایفای وظیفه کرد و بعد شامل پوهنتون کابل گردید و در سال 1333 هش- در رشتہ ادبیات دری و پیشوی سند لسانس را بدست آورد و بحیث معلم در لیسه حبیبه و سپس در لیسه استقلال شامل وظیفه گردید. اما بعلت ناکام شدن (شهزاده محمد نادر پسر محمد ظاهر شاه در مضمون عبیدی) وی را از وظیفه معلمی سبدکوش و به موزیم ملی تبدیل کردند.

این زمانی بود که سرقت آثار موزیم توسط گروه های باستان شناسان ایتالیایی و فرانسوی و شرکای داخلی شان را عبیدی بر ملا ساخت بنابر خشم مقامات در سال 1338 هش- وی را به دارالعلین قندهار بصفت معلم تبدیل کردند.

شور بختانه در این زمان بنابر آزادی نسوان در هنگام حوادث در رابطه بارفع حجاب «خان محمد خان» قوماندان قول اردوی قندهار او را به شورش خونین در آن ولایت مقصراً ساخت و از وزیر معارف «مرحوم علی احمد پوپل» تقاضای تبدیلی اورا نمود. همان بود که نخست بحیث مدیر مکتب دارالعلین کابل و بعد بحیث مدیر مکتب ابن سینا مقرر شد پس از آن به موسسه تعلیم و تربیه رفت بعد از چند سال خدمت از همانجا برای اخذ ماستری به ایالات متحده امریکا فرستاده شد. در سال 1945 م- در رشتہ اداره و نظارت تعلیم و تربیه در یونیورسیتی «دانشگاه» کولیبا نیویارک آموزش گرفت و در سال 1351 هش- از دانشگاه کولیبا نیویارک در رشتہ تحقیقی در عرصه تعلیم و تربیه تخصص خویش را اخذ کرد.



مرحوم عبیدی بیش از چهاردهه در پستهای تعلیمی، علمی، معارف و فرهنگ پستهای تدریسی و تحقیقی کار نمود. او در سال 1352 هش-بحیث معاون ریاست تدریسات ابتدایی و پس کودتای سردار محمد داود مدیر عمومی امداد خارجی وزارت معارف خلاف رشته تحصیلیش مقرر شد. وی در سال 1355 هش- تصمیم گرفت بحیث استاد به موسسه عالی تربیه معلم سید جمال الدین افغان موسسه‌یی که در آنجا متعلم و معاون و مدیر بود برگرد. وی در سال 1371 هش- 1992 م - ناگذیر در اثر جنگهای داخلی ترک وطن کرد.

استاد عبیدی نویسنده‌ی را از زمان تحصیل در پوهنتون کابل آغاز کرد و نخستین داستان کوتاه او در هیمن سالهای تحصیلی او به نشر رسید در دهه سی و چهل در اثر استقبال و تقاضای خوانندگان آثار داستانی او در نشرات مختلف «جراید و مجلات و روز نامه‌ها» نشر گردید. استاد عبیدی در آغاز نشرات پروگرامهای اطفال رادیو کار تهیه متن این پروگرامها را به عهده داشت در همین برنامه‌ها صدھا افسانه و مطالب معلوماتی و پرورشی برای اطفال نوشت و از طریق رادیو جهت آگاهی ذهنی اطفال وطن نشر گردید. وی این همکاری را پس از کودتای هفت ثور 1357 هش- با رادیو وتلویزیون قطع نمود. زیرا او مخالف تجاوز لشکر روسی و از جمله متقدین سرسخت رژیم‌های محصول این تجاوز و مداخله در امور داخلی مملکت بود به همین دلیل از مقاومت ملی بر ضد تجاوز روسها پیشتبانی مینمود و تا هشت ثور 1371 هش 27 اپریل 1992 م - در صف مردم باقی ماند.

اما در سال 1373 هش 1994 م - بعداز مشاهده جنگهای خونین و ویرانی کابل بصفت پناهندۀ سیاسی در آلمان اقامت گزید. در سال 1375 هش 1997 م- با ایجاد مجله آسمایی به نشرات آغاز کرد عبیدی از بدواتاسس بحیث مدیر مسئول آسمایی از 1995 - 1997 م- و پنج شماره آسمایی تحت نظر او بچاپ رسید و مطالب بیشتر روی نیاز مندی های کودکان نوجوانان و جوانان افغان میچرخید.

استاد عبیدی در روز یکشنبه مورخ دهم قوس 1387 هش 30 نوامبر 2008 م- دنیا را وداع نمود و در شهر مونشنگلت باخ / جمهوری فدرال آلمان دفن گردید. آنگاه در دیار هجرت صدھا

نویسنده و شاعر وطن درباره شخصیت وی در جراید و وبلاگها  
قلم زند.

استاد عبیدی آثار زیاد از خود بجا گذاشت که در عرصه های مختلف آثار وی برای جامعه امروز و فردا یک سرمایه فرهنگی میباشد.  
روانش شاد باد.

مراسم خاک سپاری استاد عبیدی در  
جرمنی



## محمد اکرم عثمان

« بهترین داستان نویس »



محمد اکرم فرزند محمد عثمان خان که خود انسان دانشمند و شخصیت بزرگ در دوره شاهی «محمد ظاهر شاه» و وکیل مردم کابل در پارلمان افغانستان بود<sup>۱</sup> وی جهت اجرای وظیفه در ولایت هرات می زیست<sup>۲</sup> در سال ۱۳۱۶ هش - کوکی از خانم دومش بدنیا آمد و نامش را «محمد اکرم» گذاشت. این کوک با هوش در سرزمین هرات باستان ایام گذرانید. از همان آوان کوکی روح و روانش با نویسنده‌گی گره خورد. با آنکه وی طفل محجوی بود مگر با کسب تجارب خانوادگی<sup>۳</sup> محیط زیست و اجتماع<sup>۴</sup> جامعه فقیر<sup>۵</sup> توان ز اقشار مختلف (غنى و نادر) با قلمش دل جامعه را می شگافت و مطالب و داستانهای خوب با زبان مردمی در جراید و روز نامه ها انتشار میدارد.

زمانیکه در ایران برای تحصیل رفت<sup>۶</sup> اندیشه چپی حزب توده ایران در او بیشتر اثر گذاشت. داکتر اکرم عثمان نوشتارش ادبیات عامه را بیشتر ترجیح میدارد و در دل مردم را با کلام عامیانه «کمیدی انتقادی» مینوشت و به همین دلیل خیلی شهرت کمایی کرد. او بعد از ختم بکلوریا بدانشگاه کابل شامل گردید و در رشته حقوق و علوم سیاسی دانش آموخت و برای گواهینامه داکتراخواهی خوش به تهران رفت و در دانشگاه تهران در رشته حقوق و علوم سیاسی کسب علم کرد.

داکتر عثمان با آنکه در خانواده ثروتمند بدنیا آمده بود و ارتباط پدرش با مقامات بالایی جامعه برقرار بود مگر افکار و اندیشه چپی در آن زمان در کشور خیلی اوج گرفته بود<sup>۷</sup> او با مطالعه آثار و کتب خلاف عقاید دیگر اعضای فامیلش<sup>۸</sup> پیروی از اندیشه «چپ» را مینمود.

داکتر عثمان در سال ۱۳۵۰ هش- با سند دکتری از ایران برگشت و در اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان وقت با جمع از نویسنده‌گان دوران چون «داکتر ناظمی<sup>۹</sup> عمید<sup>۱۰</sup> نادر جلالی و دیگران» در تهیه برنامه سازی و نوشن داستانهای خودش پرداخت... او در پروگرام زمزمه های شب هنگام که شبانه از طرق رادیو با گویندگی نطاقدان بر جسته آنزمان چون «مهدی ظفر<sup>۱۱</sup> پروین علی<sup>۱۲</sup> اقلیما مخفی<sup>۱۳</sup> فریده انوری و دیگران» نشر میشد<sup>۱۴</sup> پیوست. صدای گرم و گیرا ی اکرم عثمان با قرائت شعر و داستان هایش خیلی گوش نواز بود<sup>۱۵</sup> بخصوص که نوشه های خودش را با آب و تاب زبان عامیانه قرائت مینمود همه مردم دوستش داشتند و حتا از کلمات شیرین عامیانه او جوانان<sup>۱۶</sup> محصلین و متعلیمن در شهر نقل قول مینمودند<sup>۱۷</sup> او با صدایش و نبشه هایش روح و روان جوانان را تسخیر کرده بود و از همین سالهای ۱۳۵۹ الی سالهای ۱۳۸۰ هش- در قلعه های بلند داستان نویسی و شهرت قرار گرفت. در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان

به سبب عضویت در حزب بوطایف خوبی تقرر حاصل کرد همان طوریکه محبوبیت در میان مردم داشت محبوبیت او در بین اعضای حزب بیشتر گردید و همه اورا قادر میکردند..

وی بعد از مدتی کار در ادره هنر و ادبیات رادیو به اکادمی علوم افغانستان به حیث مسؤول انسنتیوت های تاریخ و حقوق مطابق رشتہ تحصیلی اش مقرر گردید سپس به ریاست اتحادیه نویسنده‌گان افغانستان<sup>۱</sup> و بعد در وزارت امور خارجه در شعبات مختلف و رتبه های بلندی ایفای وظیفه نمود. او در هر ماموریت یکه اشتغال میداشت بعد از وقت رسمی با رادیو افغانستان قرارداد داشت و برنامه های مطابق ذوقش را قرائت مینمود از اینجاست که احترام کارمندان رادیو و مقابله را میتوان درک کرد بخصوص در زمانیکه رادیو تلویزیون ملی دارای بودجه مستقل و مجزا از وزارت اطلاعات وکتور گردید<sup>۲</sup> شادروران داکتر «حیدر مسعود» با قرارداد بسیار بزرگ به پیمانه معاش معینت در بورد سیاسی مفسرین رادیو تلویزیون<sup>۳</sup> جناب داکتر اکرم عثمان را همراه با «شادروان امین افغان پور و داکتر فطرت «ناشناس» بخطاب نوشتن تبصره های سیاسی مقرر نمود. همچنان در همین دوران از دو داستان زیبای جناب داکتر اکرم عثمان دو فیلم مقبول تلویزیونی با مصارف بودجه رادیو تلویزیون بنام های (مرد ها را قول است و نقطه نیرنگی) ساخته شد. این دو فیلم از فرهنگ و رسوم مردم کابل بحث مینمود و مورد استقبال زیاد قرار گرفت.

جناب داکتر عثمان با بانو ملیحه ازدواج نموده و ثمر زوجین سه فرزند بنام های (میوند آرزو و امید) میباشد.

### آثار و تالیفات «داستانی»

اول - در سال 1364 هش - مجموعه داستانهایش بنام «وقتیکه نی ها گل میکند از طرف اتحادیه نویسنده‌گان در کابل چاپ شد.

دوم - در سال 1366 هش - مجموعه داستان در نشرات بیهقی - کابل

سوم - در سال 1367 هش - مجموعه داستان در اتحادیه نویسنده‌گان - کابل

چهارم در سال 1997 میلادی - گزارش دنباله داراز حوادث و جریان های سیاسی کشور را در جریده زرنگار در کاناد به نشر رسانید و همچنان در مجله صریر نیز بازتاب یافت.

و در میزان 1384 هش / و اکتوبر 2005 میلادی - همان گزارش دنباله دار بنام «رمان کوچه ما» در دو جلد بشکل کتاب اقبال طبع پیدا کرد.

آثار و تالیفات پژوهشی :

اول - در سال 1351 هش- کتاب «روابط دیپلماسی افغانستان و اتحاد شوروی»(پایان نامه دوره دکترا) در دانشکده حقوق و علوم سیاسی -دانشگاه کابل و در دانشگاه تهران طبع گسترن.

دوم - در سال 1368 هش- کتاب «شیوه تولید آسیایی و نظریه فرماسیونی تاریخ» از طرف اکادمی علوم افغانستان- کابل.

سوم - در سال 1375 هش- کتاب چگونگی تحول تاریخ در خاور زمین<sup>۴</sup> در هفته نامه صریر .

چهارم- درسال 1376 هش- مقدمه بر چگونگی نهضت مشروطه خواهی در هفته نامه امید.  
پنجم -درسال 1379 هش- رساله «افغانستان و آسیای میانه» دست خوش بازی های بزرگ در مجله آریانا برون مرزی سال دوم شماره اول صفحه 47-53.

یکتعداد از داستانهای جناب عثمان به زبانهای خارجی مانند: آلمانی، روسی، سوئدنسی، بلغاری والقبای کریلی در تاجیکستان بدست نشر سپرده شده است.

قسمیکه در فوق تذکر داده شد جناب محترم عثمان در میزان 1384 هش- برابر به اکتوبر 2005 میلادی کتاب «رمان کوچه ما» را نوشت این کتاب که در دو جلد و در 1450 صفحه تحریر شد در داخل و خارج کشور هلله برپا کرد یک تعداد که اندیشه مخالف با چپگراها داشتند از کتاب مذکور استقبال شایانی کردند و تعداد همفکران و هم راه هانش «دکتر اکرم عثمان» را با عضویت در حزب دموکراتیک خلق افغانستان (بخش پرچم) بخوبی میشناختند قلم را چون تیغ از نیام بر کشیدند در ویلاگهای اینترنتی سرتا پا کتاب او را عقده گرایی و سجل سیاسی شخص «عثمان» قلمداد نمودند و انتقادات شدید علیه نویسنده صفحه وار در باره عدم حفظ کرامت انسانی و استعمال کلمات چون {چهار نعل دویدن از آخر دولت تعذیه کردند بی قیze شدن و قوله کشیدن} وغیره با غلطی املایی و انشایی و عدم رعایت عفت قلم و عدم انسجام داستان تا اخر کتاب و نواقص دیگر... که در همین جا بسنده میشوم نوشتند و سنگ ملامت بروی حواله نمودند اما بخلاف بد بیان دکتر عنایت الله شهرانی مقاله بسیار طویل و زیبا در باره کتاب «کوچه ما» نوشت و شرح بسط و بررسی زیبا و مثبت داد که درسایهای اینترنتی منتشر گردید.

زیرا جناب دکتر عثمان در دوره حاکمیت حزب د-خ-ا- نور دیده و گل سر سبد دوران پرچمیها بود و در زمان ریاست جمهوری دکتر نجیب الله بحیث نماینده فرهنگی در کشور تاجیکستان در شهر دوشنبه ایفای وظیفه نموده است هکذا در بسیاری کنفرانس های خارجی از طرف دولت حاکم برای سخنرانی سفرهای زیاد نموده و بدرقه های پر زرق برق ازوی بحیث یک سخن سرای روشنکر از طرف کشورهای میزبان گردیده است.

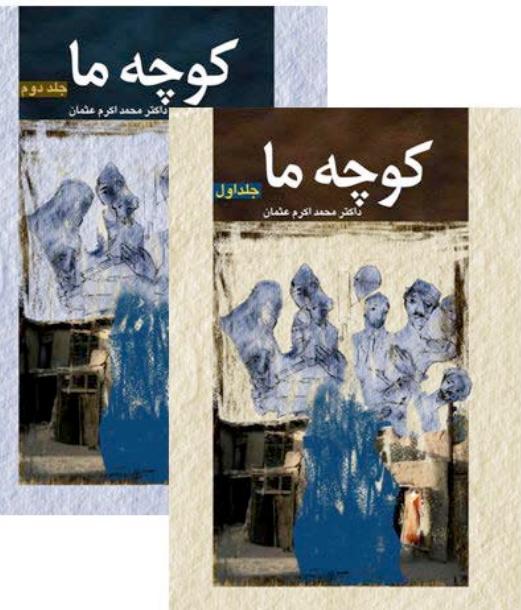
در کتاب «یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی» جناب (سلطان علی کشتمند) که در سه جلد و 10883 صفحه در لندن منتشر گردید نام بر جسته ترین اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آن درج میباشد اسم اکادمیسین دکتر اکرم عثمان نیز در سطوح بالایی و اعضای برجسته حزب تحریر گردیده است.

از اینرو جنگ های قلمی آغاز گردید و دهها تن اعضای حزب در اروپا و افغانستان کتاب وی را بنام دشنام نامه قلمداد نمودند. متاسفانه انتقاد درباره یک اثر ادبی از جانب دولستان نیز خیلی خشن بوده و آن نویسنده پر شهرت که سالیان دراز از راه نوشتن آثارش به قلعه های شهرت رسیده بود در فعالیت های فرهنگی خویش قدم هایش را بطي ساخت.  
ناگفته نماند که اکادمیسین دکتر اکرم عثمان در هجرت نیز شخص فعال بوده و بلاک «فردا» را رهبری مینماید و در بخشهای تاریخی برعلاوه سایت فردا به ویلاگهای مختلف افغانستان قلم میزند.  
اکرم عثمان یک چهره معروف و ماندگار در عرصه داستان نویسی افغانستان میباشد آثار

داستانی او نور و نمک در مطبوعات افغانستان چه در داخل و چه در خارج از کشور بوده و میباشد و مایه افتخار تمام فارسی زبان ایران، افغانستان و تاجیکستان است.

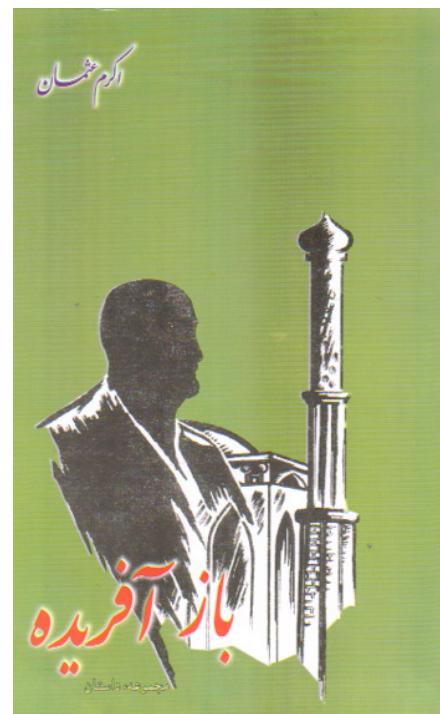
ادکادمیسین عثمان توانست توسط داستان هایش با آب و تاب و اصطلاحات مردمی برای هم وطن نانش پیام آزادی و حقوقی را برساند بخصوص در نشر داستان هایش از طریق یگانه رسانه جمعی «رادیو» به آواز خودش هزاران هموطن پیر و جوان ذکور و اناث را شیفته هنر داستان نویسی سازد در آن ایام نویسندهای خوبی دیگری را هم داشتیم که داکتر عثمان درسطح پیشتاز و ممتاز داستان نویسان قرار گرفت.

دلایل بسیاری وجود دارد که در سالهای 1359 هش و بعداز آن به ساختن فیلمهای تلویزیون و سینمایی از داستانهای محترم عثمان استفاده گردیده است..



جناب داکتر محمد اکرم عثمان نه تنها در نوشتار خویش با اصطلاحات عامیانه قلبها را تسخیر کرده است بلکه در گفتار نیز باهمان شیوه نوشتاری با دوستانش مصافحه مینمود<sup>۱</sup> وی شخص حلیم و علیم بوده و سرمایه معنوی افغانستان میباشدند.

جناب داکتر عثمان در طی چند سال مصروف نوشنتن آثار تاریخی بوده و همچنان یک کتاب دیگر بنام بازو بریده که از حوادث و رویدادهای تاریخی افغانستان بحث مینماید<sup>۲</sup> به شیوه رمان تحت تحریر قرار داده است و قسمت های زیاد آن از طریق سایت فردا بطور مسلسل انتشار داده شده است مجموعه داستانهای جناب عثمان بعداز هجرت از این قرار است شخصیت زنده افسانوی - بشنو از نی چون حکایت میکند - ادامیزad تا گرگ - این دنیا مسخره - باز آفریده - از مرگ تا زندگی - استبداد و ذهنیت استبدادی در آیینه قدم های کوچه ما - قحط سالی - ای وای مادرم و همچنان صدھا مصاحبه های تلویزیونی و اینترنتی و رهنمودهای مفید برای تازه کاران داستان نویس از جناب عثمان در جراید - روزنامه - وسایت های اینترنتی بدسترس همه فارسی زبانان موجود است . برای این نویسنده گرامی آرزوی صحت وسلامتی میداریم تا شاهد کار های بیشتر فرهنگی شان باشیم.



## خیر محمد عطایی

استاد عطایی در سال 1292 هش - در کابل قدیم یعنی کوچه علی رضا خان در یک خانواده هنر دوست پا به هستی گذاشت اما متسفانه یکماه قبل از تولد او پدرش در ولایت غزنی چشم از جهان پوشید . خواهرش بنام سلطانه با مادرش به خانه مامای عطایی انتقال داده شدن و عطایی در خانه مامايش متولد گردید.

مامای استاد عطایی شخص مهربان بود و خواهرزاده هایش را مانند فرزندان خویش دوست میداشت و در مورد تعلیم و تربیت ایشان از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نکرد.

این شخص مهربان و بادانش میرزا محمد یعقوب نام داشت و از جمله شخصیتها فهیم و هنرمند چیره دست ان زمان محسوب میگردید. او تا حد الامکان در تربیت و تعلیم خواهرزاده هایش کوشید و خیر محمد عطایی را در فراگیری علم و هنر مشوق بود .

مرحوم عطایی در محیط کابل نشر ونمود کرد با اطفال همسایگان حیات گزارنید واز خم و پنج کوچه های کابل قدیم مشاهدات خودرا بقسم خاطره روی کاغذ کشید.

از مناظر طبیعی کابل به هنر شناسی رو آورد و الهام خود را از طبعت میگرفت و بعد ها تمام الهامات خویش را با ذغال در دیوار و دروازه ها ترسیم مینمود بدون اینکه معلمی و یا مربی به او درس نقاشی داده باشد استعدادش برملا گردید و مهمتر آنکه هیچ کس اورا بخاطر سیاه کردن دروازه و دیوار ها توبیخ و سرزنش نمیکرد برخلاف استعداد و لیاقت اورا می ستودند .

میرزا محمد یعقوب خان خواهرزاده اش « عطایی » را در مکتب « صداقت » شامل نمود او با آنکه در تمام مضامین لیافت کافی داشت اما برای خط کشیدن و سکیج تصاویر استعداد و لیاقت زیاد نشان داد. مامايش « میرزا محمد یعقوب خان » در خانه کار های رسمی اورا مشاهده کرده و اورا مورد تحسین قرار میداد. معلم مضمون رسمی خیر محمد خان را خوب شناخته بود و نمرات عالی را بخاطر استعدادش بوی میداد و گاهی بوی میگفت که در نقاشی همراهی دیگر شاگردان همکار نماید.

استاد رسمی از لیاقت و استعداد خیر محمد خان خیلی لذت میبرد و اورا در اکتشاف استعدادش حمایت میکرد هم چنان مادرش همیشه با تائید حرف های استاد رسمی فرزندش را مورد حمایت نوازش و تشویق قرار میداد و میگفت حرفهای استاد را بپذیر و عملی کن.

دیری نگذشت که خیر محمد خان در مکتب بحیث یک شاگرد لایق مشهور شد روز تا روز در هنر صورتگری درخشیدن تر گردید استاد خیر محمد بر علاوه نقاشی در جمع هم صنفانش در درامه ها و کنسرتها مکتب نیز سرآمد دیگران شد و از جمله چهره های درخشنان مکتب نیز محسوب گردید.



سهم گیری خیر محمد در ماورای درسی و تحسین و آفرین های که از مامايش و معلمش نصیب میشد باعث آن شد که توجه خاص به هنر داشته باشد هنر آواز خوانی او در کنسرتهاي مکتب همه شاگردان و معلمین بوی چهره هنرمندی دادند.

در همین موقع آوازه افتتاح مکتب «صنایع نفسیه» کابل «پخش شد و دوسال قبل از فارغ شدن خیر محمد از مکتب صداقت این آوازه بگوش میرزا محمد یعقوب خان مامايش رسید به شمولیت خواهرزاده اش در مکتب صنایع نفسیه کابل با آن استعدادیکه در رشته هنر نقاشی داد اقدام نمود. از قول شخص خیر محمد خان که در ایام کهولت قصه میکرد «یک جمله مامايم همیشه بیام میاید که میگفت «بچیم نام خدا چقدر رسم های خوب است نمیدانم که معلم صاحبانست در این باره چه میگویند». و معلم صاحبانش چنین میگفتند «آفرین تو بجه زحمتکش هستی و کوشش کن که رسامی را در کنار دیگر مضامین پیش ببری زیرا تو استعداد فراوان داری.»

مکتب صانع نفسیه کابل توسط صدرنشین هنرستان افغانستان مرحوم غلام محمد ممنگی افتتاح گردید از این مکتب در دوره اول استاد غوث الدین خان و استاد خیر محمد یاری از جمله شاگردان با استعداد در رشته هنر والای نقاشی فارغ گردیدند در دوره دوم آن استاد کریمشاه خان چهره درخشنان هنر در جمع دیگر فارغ التحصیلان بوده است و در دوره سوم فارغان این مکتب استاد خیر محمد عطایی از جمله برجسته ترین نقاشان زمان فارغ گردید.

استاد خیر محمد خان عطایی در آن زمان با چنان شدت کار میکرد که گویی به یگانه آروزی خود رسیده است. خودش در زمینه کارهایش حکایت مینمود «با وجود آنکه از تشویق مامايم هیچ وقت بی بهره نبودم اما از موضوعیکه من از کارهای هنری خود اورا آگاه نساخته بودم این بود که بعضی وقت از طرف شب ویا اوقات مطلوب به قبرستانها میرفتم و مسلک اناatomی خودرا تقویه مینمودم و سکیج های زیادی را در این خصوص تهیه میکردم . و هم چنان وقتیکه سکیج ویا طراح نوی را ایجاد مینمودم استادم ماستر عبدالعزیز خان هندی بسیار خوش میشد و مرا تقدیر مینمود.»

استاد خیر محمد خان در مکتب صنایع دروس خویش را تمام کرد اما در خصوص نقاشی مسلکی دران مضمون قدرت خوبی بدست آورد و در سال 1313 هـ ش بحیث شاگرد ممتاز ازان لیسه فارغ گردید. استاد عطایی در کنار نقاشی بدو مسلک دیگر نیز توفیق گردید و بخاطر تقویه اقتصادی خود به خیاطی و کفش دوزی «بوت دوزی» نیز دست زده است.

یکی از اقارب استاد علیل رجوع اورا به مسلک خیاطی و بوت دوزی عدم فروش تابلوهایش میدانست زیرا مردم برای خریدن تابلو اولاً پول نداشتند و دوم اینکه به اهمیت این هنر والا پی نمی بردند تابلوهایش در گوشه خانه قرار داشت هرگاه کسی از وی مطالبه تابلو مینمود استاد تابلویش را مجانی به معنی بخشش در اختیار او قرار میداد. و برای مایحتاج روزمره خویش خطاطی و بوت دوزی مینمود. در بوت دوزی نزد عبدالواحد خان ملقب به اوزبیک شاگردی کرد و چندی بعد لیاقت و شهرتش از استادش بالاتر رفت.

در مسلک خیا طی نزد کسی شاگردی نکرد بلکه او در این مسلک ابتکارات خوبی ایجاد نمود<sup>\*</sup> طرح و دیزاین های زیبا را روی پارچه ها نقش می‌ستد و ازان پول خوبی بدهست می‌آورد. واما بعدها همه این مسلکها را کنار گذاشت و پایی هنر نقاشی نشست و بالآخره از جمله نخبگان و نقاشان ماهر دست اول شناخته شد.

قسمیکه در بالا اشاره گردید که استاد در کنسرتهای مکتب نیز مشهور و سرشناس بود<sup>\*</sup> این هنر در وجودش در دوره های کودکی وجود<sup>\*</sup> به سر<sup>\*</sup> و لی و صدای خوب می فهمید و از آواز خوانانیکه بدون سر<sup>\*</sup> میخواندند خوشش نمی‌امید.

او در نواختن وایلون و آرمونیه مهارت داشت و در شب نشینی ها و اوقات فراغت این الات را مینواخت.

استاد عطایی به تمام رشته های هنرهای زیبا مهارت و لیاقت داشت و هر رشته را مورد استفاده قرار داده بود اما هنر نقاشی به حد پرستش دوست داشت و تا آخر عمر غرق رسامی بود.

استاد عطایی در سال 1348 هـ ش جهت مشاهده و ضمناً تحصیل عازم کشور ایتالیا شد وی علاوه از اینکه ازموزیم ها و مراکز هنری دیدن کرد کورس های نقاشی را نیز نزد استادان ایتالیوی تعقیب نمود. استاد خود گفته است: « که تحصیل علم و دانش هنری در هر دوره حیات که ممکن باشد برای انسان جایز است و علم دامنه وسعی دارد و هیچ کس نمیتواند مکمل باشد<sup>\*</sup> برای تکمیل باید تا آخر حیات تلاش کرد » روی همین دلیل نقاشی ها و سبک و روش استادان ایتالیوی را بدقت مشاهد و مورد توجه قرار میداد و بدقت بدان تعمق میکرد آز هر نقطه<sup>\*</sup> نقطه ها و از هر کلمه کلمات دریافت مینمود و آنرا در تقویه روش نقاشی خویش استفاده مینمود. او یک

استاد خوب<sup>\*</sup> لائق و صاحب وسعت نظر بود قبل از رفتن به ایتالیا هر آنچه میدانست به شاگردانش سخاوت مندانه می‌اموخت و زمانیکه از ایتالیا با اندوخته های بیشتر برگشت نیز برای شاگردانش بحث و توضیع میکرد<sup>\*</sup> خاصیت استاد همین بود آنچه در ذهنش داشت از شاگردانش

دریغ نمیورزید و همیشه میگفت: « آنچه از هنر و دانش میدانم آنرا به شاگردانم میبخشم و نمیخواهم داشته هایم را با خود به گور ببرم» مرحوم عطایی از آوان جوانی به سبک کلاسیک علاقمند بود و بعد ها طرفدار سرسرخت ریالیزم گردید قبل از رفتن به ایتالیا کار ها و صورت نقاشی او شکل دیگری داشت اما بعداز برگشت سیستم کارش<sup>\*</sup> طرز رنگ آمیزی و غیره خصوصیات رسامی او تغیر کرد و بخصوص به ترسم و نقاشی پورتريت ها اقدام و توجه جدی بخرج داد. او بعداز برگشت از سفر ایتالیا اولین بار چهره «جاهد» پرسش را رسامی کرد آنقدر بدقت آنرا ترسیم نمود که کاملا از کار های قبلی وی تقاضت داشت و ترتیب رنگ آمیزی در این کارش با کار های قبلی اش قطعاً قابل مقایسه نبود زیرا به سیستم استرکت کار نموده بود<sup>\*</sup> با وجودیکه در پارچه های نقاشی خود از رنگ های مختلف کار میگرفت اما در بسیار تابلوهایش رنگ های سرد مخصوصاً رنگ آبی بمشاهده میرسید ورنگ درختان را سبز و سرسبز نشان میداد و اما خزان را در تابلوهایش

بی نهایت زیبا و درخشان نقاشی میکرد.

استاد عطایی در ترسم پورتريت یک استاد خیلی معروف بود او باری پورتريت سردار محمد داود خان را به سایز خیلی بزرگ و بدی ماهرانه ترسیم کرده بود که وصف آنرا قلم نمیتواند تشریح بدهد

بعداز وفاتش نمایشی از تابلوهایش از طرف خانواده او در مرکز فرهنگی امریکا در کابل دایر گردید تماشاچیان پورتريت های زیبای اورا دیدند و به کار و دقت و مهارت او تحسین کردند.

استاد عطایی آنقدر استاد متواضیج بود که از هرکس به هر اندازه هنر رسامی آموخته بود اورا استادش خطاب میکرد همیشه در صحبتهاش از استادان و اموزگارنش نام میبرد و ماستر

عبدالعزیز خان را یکی از استادان واقعی خود میدانست و میگفت : « ماستر عبدالعزیز خان با انکه یک خارجی بود ولی با افغانستان و افغانها خیلی علاقمند بود و به تربیه اولاد افغانستان عشق داشت آنقدر به این خاک علاقه داشت که میگفت : ( من نمیخواهم در هند بمیرم خاک من در کابل خواهد بود ) .

استاد عطایی به ماستر عبدالعزیز خان علاقه خاص داشت و از قدرت انگشتان سهرآمیز او به نیکویی یاد میکرد. باری گفته بود « وقتیکه ماستر عبدالعزیز خان مارا « منظر عطایی از شاگردان و هم صنفی هایش است » برای سکیج گرفتن دورتر از مکتب در محلات شهر کابل میبرد استاد با دیدن طبعتیت صرفاً چند خط بر کف دستش میکشید و بعد به رهنمایی شاگردانش میپرداخت و چند روز بعد در صنف تابلوهای راز دیدن همان طبعتیت چند روز قبل میآورد که از دیدن آن همه حیرت میکردند او چنان رنگها را بجا وزیبا استعمال و انعکاس نور را در روی درختان بته ها و سبزه ها در تابلو هایش نشان میداد که گویی طبعتیت حقیقی وغیر قابل انکار است و ما شاگردان همه میگفتیم که این تابلوها از همان طبعتیت چند روز قبل است که در محلات کابل دیده بودیم و اکنون با انگشتان استاد در صورت حقیقی در برابر چشمان ما قرار دارد بعد پی میبردیم که این تابلو از همان خط های شکل گرفته است که ماستر عبدالعزیز خان روی کف دستش خط کشیده بود » .

استاد عطایی در مورد پروفیسور غلام محمد مینگی چنین اظهار عقیده میکرد « پروفیسور غلام محمد مینگی از قهرمانان بزرگ سبک افغانی بشمار میرود و کار هایش ارزش بین المللی دارد » .



استاد خیر محمد عطایی آنگاه که به ترسم ریالیزم اقدم نمود بسیار میکوشید که طبعتیت افغانستان را زیبا ترسم نماید چنانچه به هر جایکه سفر میکرد از آن محیط سکیج با خود می آورد و آنرا بشکل خیلی زیبا و حقیقی در تابلو با رنگ روغنی مجسم میساخت که عالیق اورا در رنگ روغنی نشان میداد روی همین

امضای خیر محمد خان عطایی

دقت و مهارت تابلوهای ریالیزم او حائز جایزه گردید مثال تابلوی «زن مریض» را استاد عطایی یک مادر مظلوم و مریض را موقع ضعف و مریضی چنان با مهارت ترسیم کرده بود که جایزه ممتاز را از آن خود کرد. بعد ها در ایام کهولت که از ضعف جسمی خود اگاهی حاصل کرد و میدانست که از جهان خواهد رفت، چهره های فرزندانش را با دقت تمام رسامی کرد و هر یک آنرا در گوشه های خانه گذاشت و میگفت این تابلوهای اطفالم یادگاریست از طرف پدرشان.

استاد عطایی تابلوهای رالیزم خیلی زیاد دارد که مشت نمونه خرواز از آن یاد مینمایم: چهاردهی کابل (رنگ روغنی) کوچه های کهنه کابل زن مریض زن افغان توت تکانی بزکشی خانه های فیض آباد پارک زرنگار چاردهی غوربند سالنگ چهارآسیاب کوتولی قدیم جبل السراج دره اجر پیر مرد افغان برف در مسجد حاجی یعقوب طبیعت خزان پامیر تصویر محمد داود خان و تعدادی زیاد دیگر که از حوصله این کتاب بdro خواهد بود در اینجا به بسنده میشویم. استاد روی همین کار های عاشقانه در اوآخر عمر به تکلیف ضيق النفس گرفتار شد و دکتور معالج برایش اجازه کار با رنگ روغنی را نمیداد از اینرو سد بزرگی در کار های اخیرش رخ داد اما با آنهم استاد با پوشیدن ماسک و یا گذاشتن تیوب در بینی خود بکار رنگ روغنی در خارج از منزل ادامه میداد اما بسیار از کار های بزرگش نیمه تمام باقی ماند.

استاد عطایی در حلقه از دانشمندان کشور شخصیت خیلی مطرح و صاحب شهرت بسزا بود او مدتها در ریاست تالیف وزارت معارف بخاطر خوش نویسی پشتی کتب و هم در موسسه طبع ونشر بصفت نقاشی ایفای خدمت کرده است.

از قول نادر سروری چنین بر میاید: چون تخت جلال الدین اکبر امپراتور سمر قند که به اسم امپراتور مغلی معروف است در کابل برفراز فیروز کوه «شیر دروازه» قریب قلعه هزاره های چندول بر زمین افتاد و عمارت منهم گشت استاد عطایی از طرف ریاست تالیف وزارت معارف وقت موظف گردید که تخت امپراتور اکبر را به قلم نوک آهنی ترسیم نماید استاد عطایی به این کار فایق امد و تابلوی مذکور در مجله «آئینه عرفان»

از طرف معارف طبع گردید و هم چنان شیر دروازه که قبر بابر شاه موسس امپراتوری هند و پادشاه افغانستان قرار

داشت و در حالیکه به خرابه تبدیل شده بود و منهم میگردید در زمان محمد نادر شاه به ترمیم ان اقدام گردید و در زمان محمد ظاهر شاه قبر مذکور شکل بهتری بخشیده شد باز هم استاد عطایی را وزارت معارف توظیف نمود تا با

قلم نوک آهنی ارا ترسیم نماید اما از انجاییکه از مقبره مخروبه قبل از ترمیم تصویری رسامی نشده بود ترسیم

استاد عطایی از طبع باز ماند. محمد نادر سروری در همان وقت زمان در باره چگونگی موضع قبر بابر شاه مقاله طویلی



کریم شاه استاد کریم شاه خان

تحت عنوان «سیرباغ» که حاکی از خرابی و ضرورت ترمیم آن قبر بود نوشته و بجای ترسیم بعذار ترمیمی قبر در مجله «عرفان» بطبع رسید.

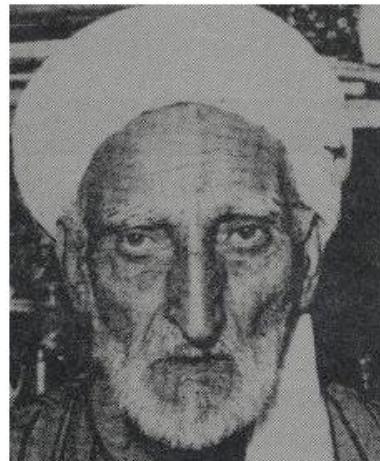
دوسستان گرانقدر آنچه درباره استاد عطایی این صورتگر با مهارت تحریر گردیده است از کتاب صورتگران معاصر افغانستان<sup>\*</sup> تالیف داکتر عنایت الله شهرانی اقتباس گردیده است. برای استاد عطایی بهشت بربین آرزو میدارم.

در زمان که خیر محمد عطایی در مکتب رابعه بلخی بحیث استاد ایفای وظیفه میکرد<sup>\*</sup> استاد دیگری نیز بنام خیر محمد نقاش معروفی بود و اکثراً مردم این دو نقاش چیره دست را باهم اشتباه میکردند سرانجام هردو را با تخلص شان تقریق شدند و بنامهای استاد یاری و استاد عطایی فرق نمیشدند.

این هم نمونه امضای استاد عطایی<sup>\*</sup> از اینکه نمونه آثارش بدستم نرسید نمونه امضای شان را در فوق منتشر ساخته بروحت دعا مینمایم

## صوفی عشقه

غلام نبی عشقه فرزند محمد رحیم معروف به صوفی عشقه در سال 1271 هش- در روستای چهلتن پغمان متولد گردید. یکی از معروف ترین شعراء دری سخن و «کمیدی» معاصر افغانستان بوده است. وی در نهم سلطان 1358 هش- در سن هشتاد و هفت سالگی جهان فانی را وداع نمود و در شهدای صالحین دفن گردید رخی از احوال نویسان عشقه را فرزند شیر محمد تاجر دانسته اند اما بقول داکتر شمس الحق آریانفر عشقه را نواسه شیر محمد معروف به «داده شیر» میدانند که او هم از تاجران بزرگ دوره امیر شیرعلی و امیر عبدالرحمن خان میباشد.



در زمان امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان بیشتر اقلام صادراتی و وارداتی در بازارهای بخارا هند و بلخ تبادله میگردید<sup>\*</sup> داده شیر وکیل التجارت شان بود. پدر «عشقه» نیز تاجر بوده و عشقه در یک شعرش چنین گفته است

تجارت پیشه ما بود چندی  
به هرجا بود از ما بار و بندی

عشقه در ایام کودکی پدر و چندی بعد برادر و هم مادرش را لازم داشت داد وطعم بیکسی را در سفره تنهایی چشید<sup>\*</sup> این روی داد چنان بر زندگی او سایه افگند که دنیا را رها و به تصوف رو آورد. یک عمر در تنگ دستی زیست و به همین دلیل به ازدواج موفق نشد.

صوفی عشقی درسن هژده سالگی 1293 هش- به سروden شعر رو آورد و از همین زمان در اولین شعر بنام عشقی خود را معرفی کرد و اشعارش در روزنامه ها و جراید افغانستان به طبع رسید و هفتاد سال تمام شعر سرود<sup>۱</sup> غلام نبی عشقی درسال 1235 هش- شغل ازاد صحافی را اختیار کرد . این شاعر وارسته و تیز فهم در آغاز تاسیس معارف نوین افغانستان وظیفه آموزگاری را به عهده گرفت و بعد پیشه صحافی را برگزید و با کتاب وسواند سروکار پیدا کرد.

دکان عشقی کانون شمار زیاد از فرهنگیان گردید<sup>۲</sup> تعداد زیاد از یارانش اشعارش را می سروند. دوستان و ادبیان عشقی روز تاریخ فزونی کرد و سرانجام قافله سالار ادب امروز افغانستان گردید . کارشناسان و وادیبان در باره شعروی گفته اند : او در پاس داری از شیوه های شعر کلاسیک و دربکار برد واژه های روزمره استاد ادب بشمار میرود. در سروden شعر با واژه های عامیانه استاد بود با آنکه شاعر رسمی و درس ناخوانده بود مگر در سروden شعر در سده اخیر کسی نمی توانست که همتای او باشد<sup>۳</sup> به استعداد و فطری وطبع خدادادش اشعار زیبا سرود و سخن راسلیس<sup>۴</sup> روان و آراسته به لباس ادب ادا میکرد.

دو کتاب مجموعه اشعارش بنام « از خاک تا افلک عشق » در سال 1364 هش- در پیش اور و کلیات وی در سال 1377 هش در ایران به نشر رسیده است.  
دیدگاه صاحب نظران در باره صوفی عشقی :

ملک الشعرا قاری عبدالله میگوید :

شعر صوفی را به حساب دستور زبان و آگاهی از فنون ادبی نقد نکنید چونکه شعر او دارای حس ذاتی میباشد. شایق جمال غزل های عشقی بی مانند میخواهد به ویژه غزلی با این مقطع را :

همسر سرو قدت نی در نیستان نشکند  
ساغر عمرت زگردش های دوران نشکند

امولانا « خال محمد » خسته<sup>۵</sup> عشقی را فقیر و شاعر فطری گوید و یاد آور میشود : غزلهای این گوینده در حلقه های ادب ما جواب ندارد. صوفی عشقی شیوه ء خاص خودرا دارد. آن گونه که در معاصرین سخنور گفته است: عشقی سخن را نهایت سلیس و روان و آرسته با لباس ادب بیان مینماید<sup>۶</sup>  
 مضامکین شوخ و بکر در کلامش به وفتر میتوان یافت . از قبیل :

بر لوح تربت خود نقش قدم توکنم - یعنی که تا قیامت پای تو در سر ماست  
غزل سرای مشهور « نوید » وقتی این بیت را از عشقی شنید که میگفت:

شاعر حالی ندام سراپا قالی ام -- گرچه در میخانه ام اما سوی خالی ام

در پیشگفتار غزلهای صوفی عشقی که در سال 1356 به کوشش شاعر بزرگ معاصر جناب « حیدری وجودی » از طرف اتحادیه نویسنده کان جمهوری دموکراتیک افغانستان به نشر رسید<sup>۷</sup> امده است. جازبه شخصیت صوفی عشقی در میان نسل خودش به اندازه بود که استادان والا جایگاه ادبیات شناسی<sup>۸</sup> مانند استاد بیتاب<sup>۹</sup> خسته<sup>۱۰</sup> نزیهی<sup>۱۱</sup> بسمل و شاعر چیره دست « غلام احمد نوید »  
شعر اورا ارجناک و در خور ستایش میدانستند .

شادروان استاد احمد علی کهزاد در توصیف صوفی عشقی می نویسد : همینکه در دهنگ کوچه شور بازار ایستاده شویم در نگاه اول توجه ما بدکان نصوار فروشی جلب میشود. که مرد لاغر اندام با ریش و بروت های سیاه ولی متفکر در کنار نقاره های نصوار خود نشسته مشغول تماشای عابرین است که از پیش روی اورد میشوند. در دیوار های رنگ رفته ء دکانش نوشته های با خطوط کج ووج دیده میشود که برای یک با سواد به مشکل قابل درک است که احساس کنج کاوی تازه وارد را بیشتر بطرف خود جلب مینماید . این مرد ضعیف البنيه و نسبتاً رنگ پریده « صوفی عشقی » شاعر ظریف وشوخ طبعتی بود که در عین بیسواندی با شعرای معروفی چون استاد بیتاب<sup>۱</sup> شایق جمال<sup>۲</sup> استاد هاشم شایق جمال<sup>۳</sup> و بسیار دیگر رابطه های داشت و پیوسته آن شخصیت های بزرگوار از این دوست هم مسلک خود خیر میگرفتند و چند ساعتی به سکوی دکانش می نشستند. این تماسها و بازدید ها وسیله ثمر بخش برای صوفی عشقی در ساحه شعر گوئی هایش بود که همیشه ازان به قدردانی یادآور گردیده است. این شاعر از عمیق ترین قشر اجتماع سربلند کرده و آن پوشیده ترین خصوصیات و زندگی مردم را به زبان شعر سخن میگفت<sup>۴</sup> این مرد سمبل زنده ء از کوچه شور بازار بوده و مورد احترام تمام مردم قرار داشت .

گرچه مقدرات او را بگوشه تاریک دکان زندانی ساخته بود ولی اندیشه هایش گاه و گاهی تارهای این فقس را می شکست و به فضای وسیعتر<sup>۵</sup> یعنی خارج از قیل و قال کوچه شور بازار اوج میگرفت و اگر آدامی با نوق امروز هم از آن کوچه بگذرد هنوز هم مطلع شعر معروف او که :

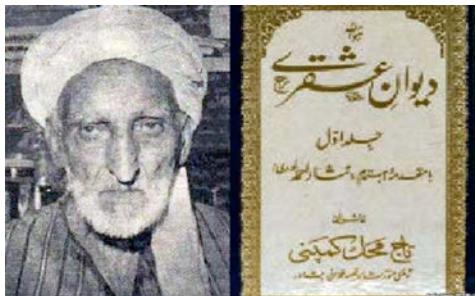
با این تمکین که ساقی باده در پیمانه میریزد - رسد تا دور ما دیوار این میخانه میریزد  
بگوشها یش طنین انداز است و تصور میشود که هنوز هم عشقی در گوشنه دکانش نشسته شعری بر وصف نصوار در زیر لب زمزمه میکند. الماسیکه در سینه خاک افتاده باشد آن الماس عشقی خواهد بود که در آغوش شور بازار تا آخرین لحظات عمر زندگی کرد و دکان او آغاز از پدیده های تماشایی این کوچه تاریخی خواهد بود.

یوسف آیینه که خود از رندان خراباتیان روزگار صوفی عشقی بوده است<sup>۶</sup> زیر عنوان « عشقی نامه » این قصیده جالب را می سراید:

عشقری آن شور بازارت چه شد ؟  
غرفه خالی ز نصوات چه شد ؟  
آن دیار عشق وشور و شوق شعر  
ان سرود انداز<sup>۷</sup> گلزارت چه شد ؟  
کنج شور بازار و حاجی قاسمت  
« حیدری » با وفادارت<sup>۸</sup> چه شد ؟  
چکه چور و پای لج پوچاق خور  
سه پته بازان طرارت چه شد ؟  
نی « غلام شوده » مانده « نی چجو »

«خواجه ساعت ساز» سرکارت چه شد?  
 کاکه «اسحاق» شور بازار روز  
 آن همه از بازی کارت چه شد؟  
 نی جمال ماند ونی شایق ترا  
 هم نشین نغز گفتارت چه شد؟  
 چوک و چار سوق و چته از رفته ات  
 «هفت شهر عشق» و عطارت چه شد  
 صبحدم صد آفتاب زنده کرد  
 سر نهاده زیر دیوارت چه شد؟  
 ماه پیشانی گک و کاکل زری  
 سرو قد کک رفتارت چه شد؟  
 در زمین هم «لنگر» دیگر مجوى  
 آن عزیز ویا عیارت چه شد؟  
 کاکه های چوک و شور بازار کو؟  
 باکه های رند و چوتارت چه شد؟  
 تا به پای خوب رویان افگنی  
 حالیا! ای شیخ دستارت چه شد؟  
 کوچه های پیچ و درپیچت کجاست؟  
 خانه های چار در چارت چه شد؟  
 از اچکزایی گذر تا تخته پل  
 مسگر وزركوب و سمسارت چه شد؟  
 زان جوان مردان نشان پای نماند  
 «حیدری» «شاهین» پیزارت چه شد؟  
 زنده باکوی شهرست «عشقی»  
 ای که گویی شور بازارت چه شد  
 «قاسم» استاد خرابات خموش  
 چنگ و شهنایی و سه تارت چه شد؟  
 چوب باز و پهلوانانت کجاست؟  
 گله پز ها و سموارت چه شد؟  
 تمهء بی ننگ ها یادت بخیر  
 مهره و کچکول و چلتارت چه شد؟  
 طوطی نیز از طرف جبه کو؟

قمری شاخ سپیدارت چه شد  
 خانقه بر جای و درویشان خراب  
 صوفی و صافی زرنگارت چه شد؟  
 آن قلندر های اتش خور کو؟  
 ساده رویان دل آزارت چه شد؟  
 عشقه جوشی نمودیم نیم جان  
 یا سخی جان شهر و بازارت چه شد؟



### نمونه کلام شاعر خوش قریحه عشقه

کس نشد پیدا که در بزمت مرا یاد آورد  
 مشت خاکم را مگر بر درگهت باد آورد  
 یک رفیق دست گیری در جهان پیدا نشد  
 تابه پای قصر شیرین نعش فرهاد آورد  
 در دل خوبان نمی بخشد آنرا آیا چرا

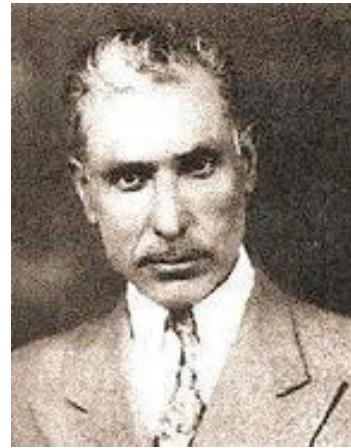
سنگ را آه و فغان من به فریاد آورد  
 آرزوی مرغ دل زین شیوه حیرانم که چیست  
 تیر خون آلود خود را نزد صیاد آورد.  
 در وصف عشاقد میبالد دل ناشاد ما  
 گرچه دشنامی لب لعلش مرا یاد آورد  
 دل کند لخت جگر را نذر چشم گلخان  
 همچو آن طفلی که حلوا نزد استاد آورد  
 باشد آن روزی که آن شوخ فراموش کار من  
 یادی از حال من غمگین و نا شاد آورد  
 کیست تا از روی غمخواری در این دشت جنون  
 بهر دست و پای من زنجیر و زولان آورد  
 عشقه از روی علم و فن نمی سازد غزل  
 اینقدر مضمون تو طبع خدا داد آورد

زنگی نامه صوفی عشقه را از مراجع مختلف بدستم آوردم اما در باره تاریخ تولد و محل تولدش اختلاف نظر وجود دارد. برخی از نویسندها محل تولدش را شهر کهنه کابل درج کرده اند. اما صوفی عشقه در پغمان محل تولدش میباشد.

## میرغلام محمد غبار

کتاب متنضم اندیشه خلاق انسان و انسانیت است<sup>\*</sup> و رفیق صدیق و بازگو کننده تمام واقعیتهای روزگار میباشد. ای خوشابحال آن دانشمندی که بعد از سالیان وفاتش هنوز هم مردم بنامش افتخار مینماید و برای دریافت نسخه از واقعیتهای تاریخ بکتابش چنگ میزنند.

بلی افغانستان در مسیر تاریخ فراز و فرود های زیادی دیده است و مردمش از بیعدالتیهای حاکمین جبار رنج فراوان کشیده اند. هر برگه از تاریخ مرحوم غبار واقعیات زندگی دیرنیه مردم که در زیرساطور جلادان حکومتی جان میدادند بیان میدارد.



مرحوم میر غلام محمد غبار فرزند میر محبوب در سال 1276 هش- مطابق 1898 میلادی در کوچه های تنک و پر جمعیت زیر بالاحصار کابل «شور بازار» پا بر عرضه وجود گذاشت. او در «مسجد و بعداً شخصی» تحصیل نمود و با کمترین مدت با زبان عربی و دری حاکم گردید. از کتاب های آن عصر دیوان حافظ شیرزا و بسمل را میخواند. وی از کودکی بخواندن نثر و داستانهای تاریخی و سرگذشت مردان تاریخ علاقه فراوان داشت.

مرحوم غبار در زمان حکومت امیر حبیب الله با آنکه خیلی جوان بود در حلقه مشروطه خواهان اول اشتراک میکرد و مஜوب صحبتها و تبیلغات آنها میشد. بقول خودش با آنکه از جمعیت و سازمان و تشکیلات جمعتی چیزی نمیدانست و میخواست تبیلغات و صحبتها روش نظرکاران را بشنود و بر گفته های آنها تعمق نماید. غبار در جریان مشروطه دوم ارتباط نزدیک با مشروطه خواهان داشت منظم در جلسات اشتراک مینمود و برگنای تجارب خود می افزود. در پیروزی مشروطه دوم (جمعیت جوانان افغان) بر رهبری شاه امان الله خان غبار شخصیت اساسی و کلیدی یافت و بحیث سردبیر جرید (ستاره افغان) در جبل السرج و چاریکار ایفای وظیفه کرد. از همین تاریخ به بعد غبار شهرت مطبوعاتی یافت و منحیث شخصیت ملی و آزادی خواه در حلقه روشنگران و نهضت طلبان وارد گردید. هر چند گاه گاهی عمدأ و قصدأ یا منحیث ضرورت بوضایف خلاف آرزویش منصوب می گردید و لی در هر حالت اهداف آزادی خواهی در قلبش موج میزد و در هر وظیفه که گماشته شده بود کار ملی و مردمی انجام میداد<sup>\*</sup> که جلو آمال و آرزوهاش را حاکمین وقت سد شده نمیتوانستند. او چند بار بکار امنیتی داخلی در مرکز و ولایات افغانستان گمارده شد و در نهایت وکیل انتخابی شهریان کابل در جرگه ملی 1307 هش - پغمان با شاه امان الله خان و سایر اعضای (جمعیت جوانان افغان) در یک صف نشست و پلان های وطن پرستانه شاه امان الله خان را مهرئ صهه گذاشت. اعمال ارتیاع و گماشته های ژاندارم منطقه را در جرگه تعییه شده بودند<sup>\*</sup> به باد استهزا و ملامتی گرفت و بکار تنویری در جمع وکلا پرداخت. در دوره محمد نادر شاه تبعیداً به سر کتابت سفارت افغانی در برلین فرستاده شد<sup>\*</sup> چون غبار هدف اولیای امور را درک کرده بود از وظیفه سر

کتابت سفارت افغانی در برلین استعفا داد و دوباره بکابل رفت تا در مبارزه علیه استبداد نادر شاه مستقیماً سهم بگیرد. اینبار غبار ستیزه تر و جسورتر شده بود و با خانواده حاکم درستیز را باز نمود<sup>۱</sup> باراه اندازی میتینگها و جلسات نیات شوم و پلانهای خانواده حاکم را الفشا نمود. غبار که از نیات شوم خاندان حاکم آگاهی کامل داشت با مشاهده وضع رقت بار مردم افغانستان در شماره 51 بتاریخ « 16 میزان 1325 هش» - مطابق (نهم اکتوبر 1946 م - در روز نامه اصلاح نوشت که « سرمایه داران با حصول منابع سرشار در افزای فقر عمومی طبقات نادار و تخریب اقتصاد متوسط شهری و روستایی و سرمایه داران متوسط و خرد پا میپردازند...» نوشته غبار تاثیر رُرف در اذهان عامه و بخصوص سرمایه داران نیمچه و کم درآمد که روز تا روز به جهت ورشکستی سوق میشند<sup>۲</sup> گذاشت. در مقابل سرمایه داران لاش خور اعتراضات جدی علیه نوشته مرحوم غبار در جراید براه انداختند و نوشتند.

آن دسته لاشخور هایکه نمیخواستند لاغر شوند و گوشت براستخوان سایئده شده مردم شریف و ملی افغانستان را زیاد تر بنفع خود بستانند باستفاده از قوتهاي اجير و نفوذ خاندان حاکم مقاوه مرحوم غبار را در جلسه وزر ای وقت ارزیابی نمودند و مجازات و تهدیدهای لازم برمرحوم غبار ارزانی کردند این تنها غبار نبود که مجازات دید بلکه مدیر روزنامه اصلاح نیز مجازات شدید دید و گماشته های عبدالجید زابلی - آقایون محمد اکبر اعتمادی و محمد ابراهیم عفیفی طی مقالات و طویل و بیشمار در رد نوشته غبار و پهلو بندی عبدالجید زابلی نوشتند و صحنه مطبوعات را علیه غبار مرحوم گرم و گرمتر نمودند. با آنکه هیچ گونه تاثیر بر ذهنیت عامه نداشت اما کماکان دولت و سرمایه داران بالا دست عامل بدختی و فقر جامعه شناخته شدند.

میتوانیم تاثیر مقاله مرحوم غبار بالای حاکمین جبار باشعر از رازق طغیان درک نمایم که گفته است:..

سخن چون تیر بر قاتل کشیدی - و حق را برخ باطل کشیدی  
زدی صیقل به سنگ سخت تاریخ - « غبار » از شیشه هر دل کشیدی « طغیان ». .

نظر بقول سید قاسم رشتیا<sup>۳</sup> شادروان میرغلام محمد غبار یگانه کسی بود که تشکیل احزاب سیاسی را بر خاندان حاکم پیش کرد و بعد از مدتی کنگره حزب وطن را تشکیل و هیأت اجراییه آنرا انتخاب نمود. درهیأت : غبار منشی<sup>۴</sup> غلام سرور جویا<sup>۵</sup> میر محمد صدیق فرهنگ<sup>۶</sup> جنral میر فتح محمد میرزا<sup>۷</sup> عبدالحی عزیز<sup>۸</sup> بر اتعلی تاج نورالحق هیرمندی اعضای هیأت اجراییه انتخاب گردیدند. به تعقیب تشکیل حزب وطن (جریده وطن) منحیث ارگان مرکزی و انعکاس دهنده نظریات و اهداف (حزب وطن) به سردبیری و مسؤولیت میرغلام محمد غبار در آسمان مطبوعات افغانستان درخشید. در شماره هفتم تاریخ 21 جوزا<sup>۹</sup> 1330 هش « جریده وطن » ارگان نشراتی « حزب وطن » مرحوم غبار مقاله تحت عنوان «موریانه<sup>۱۰</sup> ای دولت» نوشته<sup>۱۱</sup> در آن خاندان حاکم و در باریان را به باد انتقاد گرفته بود که «چرا بیشتر از دو صد سال است از عمر دولت افغانستان گذشته و در این مدت افغانستان چندین بار از دستی بدستی و از خانواده<sup>۱۲</sup> به خانواده<sup>۱۳</sup> انتقال کرده میرود؟ آنهم در ساحه خونریزی های داخلی و به قمیت جان هزاران افغان و ویرانی کشور؟»

غبار در اخیر مقاله نتیجه گیری کرده بود که علت اساسی سپردن دولت ازدستی بدستی عدم سیستم مشروطیت و نبود حکومت جدا از سلطنت در افغانستان است که همیشه باعث بروز بدختیها گردیده است. غبار در پایان مقاله به دستگاه حاکمه توصیه میکند که هر چه زودتر قدرت حکومت را به ملت بسپارد تا فاجعه‌ی دیگری در تاریخ افغانستان بار نیاید.

بیشتر مقالات تحقیقی - تاریخی و ادبی غبار در نشریه‌های «مجله کابل» مجله «آریانا» بچاپ رسیده است. شادروان غبار در مقاله‌های تحقیقی خود سعی داشته است که موضوعات و واقعیتهاي تاریخی ادبی و اجتماعی جامعه را روشن سازد موضوعاتی را که دیگران تا آنوقت ننوشتند و یا باسطحی نگری درباره تاریخ و جامعه ما به بخش‌های تاریخی و دست درازی‌های همسایه‌های ما متوجه نبودند توجه مبذول داشته بخش‌های تاریخ قدیم افغانستان و خثا سازی دسایس همسایه‌ها در حساب دادن قلمرو افغانستان بداخل نقشه‌های داخلی خود قد علم کرده پیشرو تاریخ نویسی افغانستان در نوشتن تاریخ قدیم افغانستان و ارتباط مرزی افغانستان با همسایه هایش گردید.

مرحوم غبار یکی از پیش‌تازان در نوشتن تاریخ قدیم افغانستان است بین معنی که تا پیش از نوشته مرحوم غبار مدارس افغانستان تاریخ افغانستان را از قرن هزدهم با اینطرف میدانستند و میخواند به عبارت دیگر در متون درسی مکاتب و کتابهای تاریخی ایکه تا آنوقت نوشته شده بود هیچ اشاره به تاریخ گذشته افغانستان پیش از قرن هزدهم نشده بود.

شادروان غبار برای اولین بار متوجه این نقیصه شده تاریخ مختصر افغانستان را از آریانای باستان تا عصر جدید نوشت و در سالنامه کابل سال ۱۳۱۱ هش - نشرکرد و در حقیقت این اولین تاریخ بود که گذشته تاریخی غنی دوره‌های زردشتی آریایی ها فرهنگ یونان باختری و «گریکو بودک» را تا دوره فرهنگ فاتح و غالب اسلامی برخراسان بزرگ تا افغانستان فعلی ثبت تاریخ کرد که البته بعد از غبار مورخان و تاریخ نویسان دیگر ما تاریخ های مفصلتر و جامع تر در زمینه های تاریخ قدیم افغانستان و جهت‌های مختلف آن تالیف کردند که هر کدام در جایش قابل تمجید و ستایش میباشد مگر نام غبار با نوآوری های تاریخی گره خورده است و جاویدانی گشت.

شادروان غبار نه تنها در حلقه‌های فرهنگی افغانستان و کشورهای دارای فرهنگ مشترک با افغانستان پیشرو تاریخ نویسی سرزمین‌ها چون آفتاب درخشید بلکه کشورهای درجه اول اروپایی و امریکایی نیز مرحوم غبار را مورخ واقعی افغانستان میدانند. چنانچه در یک کنفرانس بین المللی فرهنگیان و مورخان جهان در ایالت اندیانای آیالات متحده امریکا در مقابل یکی از سوالهای اشتراک کنندگان مورخ شهر امریکا پروفیسسور «لویس دوبوی» گفته بود «در افغانستان تا حال بعد از فیض محمد کاتب هزاره و غبار مورخ دیگری وجود ندارد. اگر کسی کتاب نوشته است بیشتر افسانه است تا «تاریخ واقعی افغانستان» این گفته درست وقتی بیشتر جلب توجه میکند که جلد دوم کتاب «افغانستان در میسر تاریخ» تالیف شادر روان غبار که به توجه و همت حشمت خلیل غبار از چاپ برآمد.

**وظایف رسمی شادروان غبار:**

سالهای زندگی غبار و مسند کارهای رسمی و بیکاری و تعیید و زندان این طور جمع بندی میگردد: مدیرت جریده هفته وار «ستاره افغان» از زمستان 1298 تا تابستان 1299 هش - برابر 1919 تا 1920 میلادی این جریده دردو صحفه با مضامین انتقادی و اصلاحی در مطبوعه سنگی جبل السراج و بعد در چاریکار مرکز ولایت «پروان» طبع و نشر میشد.

ریاست یکی از شعب وزارت امنیه عمومیه در 1299-1221 هش مطابق 1920-1921 میلادی عضویت هیأت تنظیمیه ولایت هرات 1300 هش 1921 میلادی

معاونیت تصدی شرکت امانیه و نمایندگی تجاری تصدی در نمایشگاه ماسکو 1303 هش - 1924 م. کاتب وزارت مختاری افغانستان در پاریس 1305 هش 1926 میلادی

مدیریت گمرکات ولایت قطغن و بدخشنان 1306 هش 1927 میلادی

وکیل انتخابی شهریان کابل در مجلس بزرگ ملی پغمان 1307 هش 1928 میلادی

سرکاتب وزارت مختار افغانستان در برلین 1309 هش 1930 میلادی

عضویت انجمن ادبی کابل از 1310-1316 هش 1931 م-

محبوس سیاسی 1312-1314 هش 1933-1935 م

تعیید سیاسی در ولایت فراه و کندهار .

عضویت در انجمن تاریخ کابل 1327-1322 هش 1943-1948 میلادی

نماینده انتخابی شهریان کابل در دوره هفتم شورای ملی از 1328-130 هش

1949-1951 م

مؤسس و منشی حزب وطن و مؤسس و صاحب امتیاز «جریده وطن» ارگان نشراتی «حزب وطن» 1331-1329 هش 1951-1952 م

محبوس ساسی از 1331-1335 هش 1952-1956 م

شادروان غبار بعد از رهایی از زندان رژیم حاکم 1335 هش تا بیست سال دیگر مبارزه آزادی خواهانه و وطن پرستانه خود را در مقابل خانواده و حکمران محمد زایی ها ادامه داد و از طریق روزنامه نگاری - نویسنده - و تاریخ نگاری وظفیه مادر وطن را ایفا نمود. ولی با آنهم خانواده حاکم او را اجازه فعالیت های سیاسی و زندگی برون از منزل را برایش ندادند لهذا غبار مرحوم مجبوراً در خانه مصروف مطالعات و تالیفات آثارش پرداخت. در همین دوره نظرات بود که کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» را نوشت .

وصایای شادروان غبار :

او در حیاتش وصیت کرده بود تا چند صد جلد کتاب های کمیاب کتابخانه شخصی او را به یکی از کتابخانه های افغانستان مجانی اهدا نمایند.

بعد از وفاتش توصیه او عملی گردید و کتب کتابخانه شخصی او را به کتابخانه عامه کابل اهدا کردند و نیز در وصیت نامه خود نوشته بود «من برای فرزندان خود نعمت و توفیق خدمت و شفقت به ینوایان و همنوعان میخواهم که نتیجه آن آرامی ضمیر و وجдан و خوشبختی نسبت به حیات و ممات

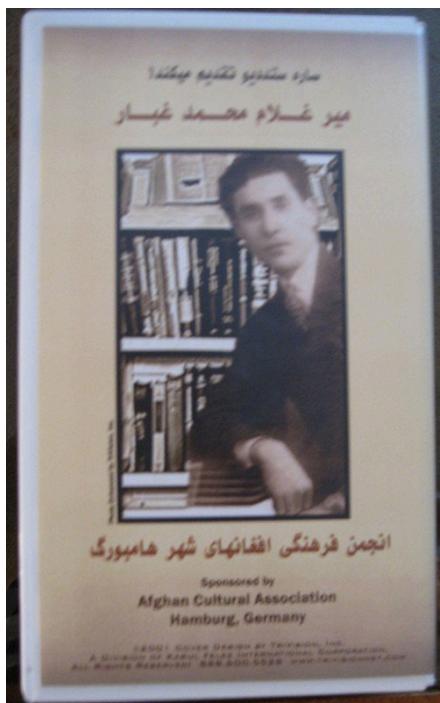
است» مرحوم غبار از رنج انسان مظلوم و بخصوص بینوایان عمیقاً متاثر میشدُ با این ارتباط جناب حشمت خلیل غبار فرزند وی نقل میکند «من پسر خورد سالی بودم در یکی از روز های سرد زمستان که برف شدید میبارید با پدرم در جاده ولایت کابل روان بودیم در کنج دیوار پیر مردی را دیدیم که از سرما میلرزید و از نگاه موقرش حزن و اندوه میبارید پیر مرد تنها پیراهن و پطلون فرسوده در تن داشت. پدرم بالاپوش خودرا از تن کشید به پیر مرد فقیر داد و خود تمام زمستان را بدون بالاپوش سپری نمود زیرا پدرم توان خرید بالاپوش دیگر را نداشت با این عمل احساس عمیق بشر دوستی او را از نزدیک دیدم و آموختم».

غبار صدیق و راستکار که در راه مردم و بشریت ایثار مینمود در زمان اقتدار محمدزادی ها با شهامت و سربلندی و بدون ترس حقایق را بیان میکرد و مینوشت. کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» او در باره خانواده حاکم بیانگر آنست که غبار از مرز ترس و هراس زندان و تهدید گذشته بود.

در حالیکه صدراعظمان مستبد ترین حکمران خانواده «نادر خان و داود خان» از او دعوت کردند تا با خانواده استبدادی شان همکاری نماید ولی غبار با قبول خطر مرگ و زندان های متواالی و نظر بند ها حبس و تعییدها این دعوت ایشان را خلاف منافع و مصالح مردم میدانست رد کرد.

مرحوم میر غلام محمد غبار با خانم صالحه ازدواج نمود و از ازدواج ایشان هفت فرزند بجامانده است. مرحوم غبار در مورد همسرش در یادداشت‌های شخصی خود نوشت: صالحه بیکم زن با سواد - زحمتکش - رفیق زندگی - شریک تمام ماجراهای محزون و خطرناک حیات من بوده است. با مشقات زیاد و تحمل ناپذیر فرزندان نیکو پروریده است.

### آثار شاد روان غبار



اول - افغانستان و نگاهی بتاریخ آن : کابل انتشارات مجله کابل 1310-1311 هش 190 ص- این کتاب در مجله کابل از شماره دوم تا دوازدهم بچاپ رسید که بهترین منبع جغرافیای تاریخی افغانستان را احتوا میکند.

دوم - افغانستان در هندوستان: انتشارات مجله کابل 1311 هش 1932 م- در 95 ص. این

مجموعه در شمارهای اول تا نهم مجله کابل انتشار یافت و مطالبی درباره تاریخ افغانستان نفوذ افغانستان در هندوستان میباشد. او در این کتاب ساحه افغانستان را در بخش وسیع حوزه تمدنی ما بر ملا ساخته است و نشان داده است که گویا افغانستان زمانی بر قلمرو سلطه جویان هند برتانوی حاکم بوده است.

سوم - تاریخ مختصر افغانستان: کابل انتشارات سالنامه کابل 1311 هش 1932 م- در 68 ص

دراین مختصر از دوره های اوستایی و آریانای باستانی آغاز کرده<sup>\*</sup> وقایع و حوادث تاریخ افغانستان را تا آخر قرن نزدهم و آغاز قرن بیستم که به سلطنت خانواده محمد زایی ختم میشد<sup>\*</sup> میرساند. این مختصر به فرمایش اداره سالنامه کابل که بایست مرحوم غبار منحیث یک مورخ توانا بحر را در کوزه ی بگنجاند مگر این کار ساده نبود که هر تاریخ نویس از عهد آن برآید بلکه این کاری بود که صرف مورخان طراز اول کشور از عهد آن بر میایند و بس. خوشبختانه مرحوم غبار همان مورخ شهیر بود که توفیق یافت خلاصه تاریخ افغانستان را در چند صفحه محدود برای خوانندگان در اولین سالنامه کابل به نشر برساند.

چهارم - تاریخ احمدشاه : کابل وزارت مطبوعات 1322 هش 1943 م - در 352 ص - مصور این کتاب را غبار در موقع تعییدش که در ولایت فراه و کندهار بسر میبرد نوشته است

پنجم - کابل ریاست مستقل مطبوعات 1336 هش 1947 در 101 ص.

مرحوم غبار با نشر کتاب (خراسان) خواست داعیان «خراسان» را که نام گذاری یک استان از استان کشور خود بنام خراسان و طبع نقشه نموده اند در آن (استان خراسان) شامل مرز های افغانستان تا آمو دریا میشود میخواستند که افتخار یکنیم هزار ساله خراسان باستان و میراث فرهنگی و کلتوری غنی گذشته ما را تصاحب کنند. وی با تأسف از انتشار این کتاب چند ماهی نگذشته بود که نمایندگان ایرانی در پاییخت افغانستان بسر وقت با مراجعه با مسوولین ناراضی از کار های غبار «کتاب خراسان» را از کتاب فروشی های چیدند و بصورت نا مربی زیر سانسور رفت. اکنون کتاب خراسان ضمیمه با مقاله های دیگر شادروان غبار در مجله «آریانا و کابل زیر نام جغرافیای تاریخی افغانستان با حواشی و تعلیقات محترم بیژن دوباره چاپ میشود رجوع شود به کتاب جغرافیای تاریخی افغانستان تالیف میر غلام محمد غبار{}

ششم - امرای محلی افغانستان: مجله آریانا شماره های یازده و دوازده سال اول شماره های سوم تا هفتم سال دوم 1312-1313 هش 1993-1994 م شادروان غبار این بخش تاریخ افغانستان را در شماره های متعدد ماهنامه آریانا کابل به چاپ رسانیده است.

هفتم - تاریخ ظهر اسلام و نفوذ عرب در افغانستان:

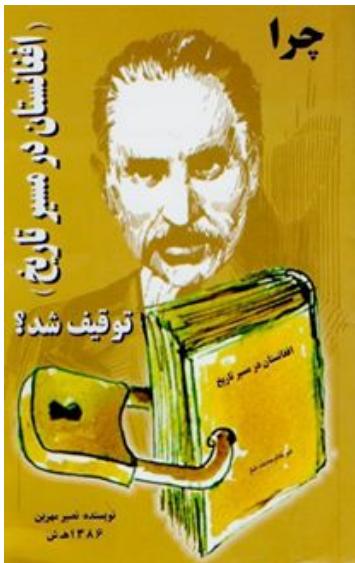
کابل ریاست مستقل مطبوعات افغانستان 1326 هش 1947 م- در 112 صفحه .

مرحوم غبار در کار تاریخ نویسی خود بسلطه سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی اعراب در سر زمین خاوران روشنی انداخته و استفاده های بیش از حد خانواده های عباسی از خانواده های خراسانی را در تحکیم پایه های متزلزل قدرت شان روشن ساخته است.

هشتم - تاریخ قرون اولی : کابل وزارت معارف 1326 هش 1947 م - در 226 ص و این کتاب را برای صنوف دهم مدارس افغانستان نوشت.

قابل یادآوریست که این اولین منبع تاریخی درباره تاریخ قرون اولی میباشد که بحیث متن درسی در مدارس افغانستان تدریس شد و قبل براین هیچ منبع در باره تاریخ این دوره وجود نداشت وکسی به نوشتن آن مبادرت نکرده بود مولف همکاری غبار در تالیف این کتاب محترم دوست محمد خان معلم تاریخ مدارس افغانستان میباشد .

هم - افغانستان بیک نظر: کابل ریاست مستقل مطبوعات 1326 هش 1947 م- در 283 ص . این کتاب خلاصه از تاریخ مختصر افغانستان از دوره باستانی تا آغاز «دوره ظاهری » میباشد جالب قضیه این است که وزیر معارف وقت (نجیب الله خان توروایانا) بعد از چاپ کتاب بدستور خاندان سلطنتی بخش محمد زایی ها نوشته های غبار را از کتاب کشید و بجای آن نوشته دیگری را بدون اطلاع مرحوم غبار بچاپ رسانیده است جالبست که در چاپ اول که نوشته های غبار موجود است رنگ کاغذ با صفحات دیگر کتاب تفاوت ندارد . ولی چاپی که جناب «نجیب الله توروایانا » بخش محمد زایی ها را عوض کرده است رنگ کاغذ سفید تراز سایر صفحات کتاب میباشد . (رجوع شود به کتاب ««افغانستان بیک نظر»» تالیف مرحوم غبار چاپ اصلی و چاپ سانسور شده).



دهم - ادبیات دوره محمد زایی :

کابل ریاست مستقل مطبوعات 1331 هش 1953 م  
یازدهم - تاریخ ادبیات افغانستان : از آغاز دوره تاریخی تا قرن بیستم.

دوازدهم - تاریخ احزاب سیاسی افغانستان در قرن بیست.  
سیزدهم - خاطرات زندگی غبار .

از جمله آنچه تحریر شد سه جلد کتابدیگر که بقلم مرحوم غبار نوشته شده است تا اکنون در نزد حشمت خلیل غبار در کتابخانه شخصی اش موجود است که تا فعلًا اقبال چاپ نیافته است .  
اما کتاب افغانستان در مسیر تاریخ گوشه دیگر تاریخ تاریک دوره محمد زایی را برای مردم روشن مینماید . در صفحه

242-244 کتاب کی کیست اثر پروفیسور رهین میخوانیم که:  
زمانیکه مرحوم غبار در گوشه خانه در مقابل چشم گماشته های صداراعظم وقت نفس میکشید ،  
موقع را غنیمت دانسته و جمع آوری و انسجام یادداشت های تاریخی و مرتب کردن نوشته های قبلی و کتابهایش را که هر کدام بذات خود یک تاریخ واقعی و مستند افغانستان از دوره های باستانی تا جلوس ظاهر شاه باریکه قدرت افغانستان تنظیم و آماده چاپ ساخت . در باره نشر افغانستان در مسیر تاریخ از نوشته های شخص مرحوم غبار که طی استعلامی بین مرحوم غبار و مقام مسؤول چاپخانه صورت گرفته است . برای پاسخ برسوال های عده از محصلان دانشگاه کابل که جهت نشر به جاید غیر دولتی فرستاده شده بود میخوانیم: « جریده محترم....!

این جانب در سال گذشته 1346 هش - کتابی بنام افغانستان در مسیر تاریخ را نوشت... همینکه کتاب از تحریر برآمد موسسه کتب در کابل از من مکرراً و با اصرار تمام توسط مکاتیب شماره 480 و 518 تاریخی اسد 1346 خواهش نمود که کتاب را توسط موسسه مذکور بچاپ برسانم و بالاخره بعد از موافقت و امضای قرارداد مطابق مکتب شماره 687 سنبله 1346 هش - نسخه قلمی و حق چاپ اول آن به موسسه مذکور داده شد در مقابل موسسه قبول کرد که

«یکهزار جلد» از جمله سه هزار جلد از چاپ اول آن برای اینجانب بدهد.

کتاب تا میزان 1346 در مطبعه بطبع رسید پس از چاپ آخرین صفحه وزارت اطلاعات وکلتور کتاب را خلاف مواد صریعه قوانین منتشره رسمی توقیف و در تحويل خانه مطبعه حبس وکوته قفلی نمود. وقتیکه من کتاباً بریاست مطبعه وریاست موسسه چاپ کتب وزارت اطلاعات وکلتور (توسط نوشته های مورخ 26 عقرب و 28 حوت 1346 هش) مراجعه کردم هرسه منبع از جواب دادن کتبی امتناع ورزیدند. اخیراً مطبعه دولتی در اول حوت 1346 هش - با استناد مکتوب نمبر 3212 دلو 1346 هش وزارت اطلاعات وکلتور استعلامیه ذیل را که خیلی جالب و خواندنیست<sup>۱</sup> بعنوان اینجانب صادر کردند.

«محترم غبار.....!

[ مطبعه دولتی کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ » تالیف شمارا بطبع رسانیده است و از جمله چهل و دو جلد آنرا شما از مطبعه خارج نموده اید . اکنون قرار مکتوب شماره 3212 تاریخی 26 جدی 1346 هش - وزارت اطلاعات وکلتور کتاب مذکور حاوی مطالب غیر مطلوب و خلاف سیاست مملکت میباشد باید کتب مذکور از نزد شما هرچه زودتر اخذ و قبض شود. چون مطبعه دولتی همیشه با شما مراعات نموده لطفاً آنرا تسلیم مطبعه نماید و راضی نشوید که در این باره اقدامات رسمی و جدی (۰...) بعمل آید و توسط پولیس کتب طبع شده از نزد شما تحصیل گردد. در موقع چاپ کتاب (وزیر اطلاعات مرحوم عبدالروف بینوا و صدراعظم مرحوم محمد هاشم میومند وال) بودند مطابق قرارداد کتاب تا اخرين صفحه بچاپ رسید ولى توزیع و نشر آن به امر خانواده سلطنتی بدون اعلان رسمی معطل قرار داده شده صدراعظم بعدی جناب نوراحمد اعتمادی در یکی از جلسات شورای وقت توقیف کتاب را قانونی ساخت.

نور احمد اعتمادی دریکی از جلسات شورا درباره سانسور کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» پاسخ داد: بلی کتاب افغانستان در مسیر تاریخ خلاف پالیسی دولت بود زندانی شده است. او علاوه کرد به هر عمل ضد منافع ملی پاسخ قانونی داده میشود.

بعد از این سوال و جواب صدراعظم با شورا بدون فیصله و تصمیم شورا فرمان مصادره کتاب از جانب صدراعظم عملی شد باین مفهوم که بعد از استیضاح صدراعظم و داکتر محمد انس وزیر اطلاعات وکلتور کابینه اعتمادی مرحوم غبار را رسمیاً بوزارت اطلاعات وکلتور خواست و تقاضا- نمودند تا در حدود چهل و دو جلد کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را که توسط حشمت خلیل غبار پیش از سانسور مطابق قرار داد از مطبعه برده است واپس اعاده نماید.

اما تهدیدات وزیر اطلاعات وکلتور «داکتر محمد انس» بجای نرسید مرحوم غبار حاضر به استرداد کتاب نشد<sup>۲</sup> باقی سه هزار نسخه دیگر کتاب در زندان خانواده مستبد و حاکم زندانی ماند. ولی چیزیکه باید میشد آن بود که جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ آماده چاپ بود و بایست بكمک (عبدالروف بینوا و صدراعظم میوندوال) زیر ماشین چاپ میرفت که با تاسف در اثر عکس العمل شدید خانواده محمد زایی در مقابل نشر جلد اول بمقایسه جلد دوم خیلی ها نرمتر و قابل هضم و پذیرش هم بود روزنه نشر جلد دوم مسدود شد چنانچه دیدیم تا سال 1992 میلادی نشر به

تعویق افتاد. ولی همینکه دود مان محمدزادی از اریکه قدرت افغانستان ساقط گردید (هفت ثور 1357 هش) - کتاب افغانستان در مسیر تاریخ از زندان مطبعه رها شد و بصورت عاجل از بازار کتاب فروشان بخانه های مردم انتقال و بمثابه دایرہ المعارف تاریخی افغانستان مرجع شناخت حقایق و فکت های تاریخ پر ماجرای افغانستان گردید.

هرچند بار تبلیغات براه انداخته شد و گفته شد که گویا کتاب در اتحاد شوروی دوباره باز نویسی شده و مطالب و جملات ضد روسی از آن کشیده شده است در حالیکه بقول جناب حشمت خلیل غبار «هربار که کتاب در اتحادشوروی- ماسکو» و تهران و سایر کشور ها بچاپ رسیده با نسخه اول و اصلی آن مقایسه کرده ام هیچگونه تحریف ویا دست برد در کتاب صورت نگرفته است همه چاپ های بعدی مطابق چاپ اول کتاب میباشد.} اما جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ که محتوای آن بعداز ختم دوره زمامداری جمعیت جوانان افغانستان بر رهبری شاه امان الله خان آغاز و تا به جمهوریت محمدداوود خان ختم میگردد درست بخش است که براستی خانواده محمد زایی نمیتوانست در موقع قدرت تحمل آنرا داشته باشند. زیرا جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ شادروان غبار وقایع وحوادث و چشم دید های خودرا بی انکه پرده پوشی کند ثبت کرده است. حتا دوستان و رفقای همسنگر خودرا اگر باری از جبهه مردم دور شده باشند بی نیش و نوش نگذاشته است. از همین جاست که بار دیگر مرحوم غبار در نشرات بروون مرزی افغانستان ظاهر گردید و چیز نویسان و چیز فهمان افغانستان به گرمی از جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ استقبال کردند. تا اکنون روزی نیست که مطالب سودمند و مفید در باره مرحوم غبار نشر نگردد و چون خنجر در قلب خانواده های ظالم نزنند.

در پایان بدین نتیجه میرسیم که شادروان غبار در شرایط مختنق اجتماعی امیر حبیب الله خان پژوهش یافت با «جمعیت جوانان افغان» در راس شاه امان الله خان آبدیده شد ویانشر «ستاره افغان» و جریده «وطن» و مقالات مانند «اقتصاد ما» و «موریانه دولت» در قلب مردم افغانستان جای گرفت. عمل و عکس العمل های او در مقابل کادرهای حاکم و خود کامه او را مرکز جنشهای مردمی ساخت که در نهایت نشر جلد اول کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» و سانسور بی لزوم آن مولف را در قله افتخارات رسانید. چاپ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» که واقعاً انعکاس درد های مردم افغانستان و ریکلام هویت شکاریان انسانهای بیگناه در دهه اختناق میباشد برای بازماندگان دود مان حاکم انعکاس سخت و درد آور است که بمانند مرغهای گرفتار در دام خود کامه گیهای گذشتگان خود دست و پنجه زند تا مگر تاریخ معصومیت آنان را در حافظه خود جا دهید. چنانچه آقای بقایی پامیرزاد شادروان غبار رادر شعر ذیل راوی روشندهان معرفی کرده است و چه بجا گفته است :

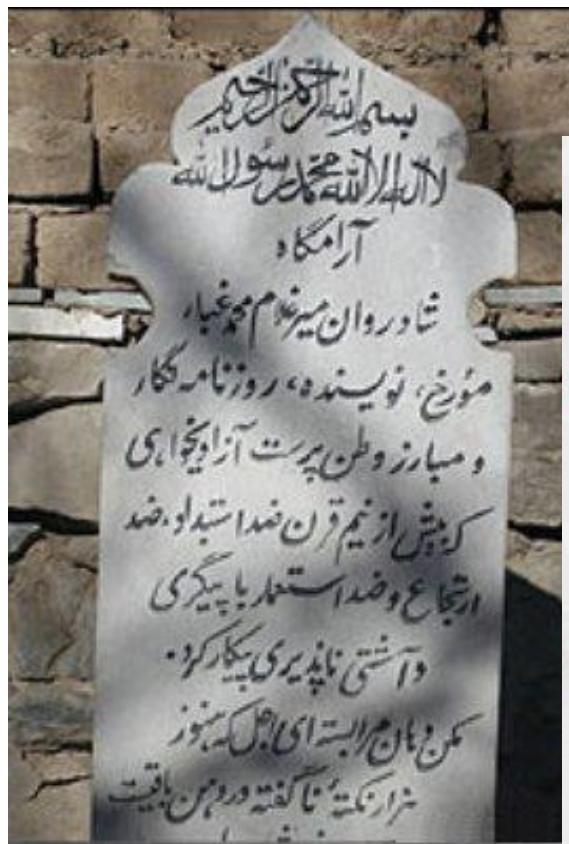
### روایی روشندهان

اغبار ای سرور آزادگان -- ای که بودی حامی محنت کشان  
درد مردم را تو کردی آشکار -- راوی روشن دل و روشندهان  
در جسارت درصف مردم دهر -- نام پاکت جاودان باشد عیان

دست پولادین بسازدپیکرت - - بر فراز قله های کوهکشان  
برنوشتی راه و درد و غم را - - بر صرر سوره تاریخ مان .

شادروان غبار این وطن پرست سربکف<sup>۱</sup> چند ماه قبل از سقوط رژیم خاندان محمد زایی با روی داد هفتم شور ۱۳۵۷ هش در بستر مریضی افتاد<sup>۲</sup> با آنکه جسم نحیف او تا «برلین» کشانده شد و تحت تداوی معده در شفا خانه برلین غربی قرار گرفت ولی اجل مستبدتاز خانواده حاکم محمد زایی ها بود نگذاشت سقوط آخرین دودمان محمد زایی را بچشم نگاه کند. عقره ساعت عمرش بکنی میچرخد و صدای آخرین چرخش لحظات زندگیش را بگوشش درحال نزع شینید و ساعت متوقف گردید.

شادروان غبار در دهم دلو ۱۳۵۶ هش - پنج فبروری ۱۹۸۷ م- جهان پر ماجرا را ترک گفت و به ابدیت پیوست روح این ستاره تابناک فرهنگ و ادبی تاریخ نگار صدیق و مبارز راه راستن مردم افغانستان شاد باد .



**روزگاران**

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

شماره ۱۰

۰۱ جون ۱۳۸۶ / فروردین ۱۴۰۰

دموکراسی سرویس برسور

دکتر نورهاد

داین زدن به تعجب های

علیین مذهبی، سیاسی و اسلامی

حیاتی به وحدت علی است

جهانی ی بیرون حضور عالم

زن تالع و بیوب است

**زمون اولین جمهور مازان به ولسمیری له من**

بایانی، رشوه، جباول و مواد مخدوٰ در ولايان جنوب غربی یهاده میگند

**گزارش ای ایسوسرو، فرهاد، خلیل و فتحعلی**

۷۳ هجری شمسی خبرگزاری خبرگزاری اخبار افغانستان

**خبر تاریخ نکار فرزانه ای که امروز نداریم**

**دردی دکنهای یکارونک**

**پایام نور**

۰۱ جون ۱۳۸۶ / فروردین ۱۴۰۰

دموکراسی سرویس برسور

دکتر نورهاد

داین زدن به تعجب های

علیین مذهبی، سیاسی و اسلامی

حیاتی به وحدت علی است

جهانی ی بیرون حضور عالم

زن تالع و بیوب است

**اویکا عنرم و جرم گردید پود نتا انتقام و ظلام را اندک**

**دیروز دکنهای یکارونک**

**کانکور در سایه نیروهای امنیتی**

**اولین انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ کشور را با شعار «مرگ بر چنگال‌لار برگزار نمایم**

## میرزا محمد ایوب

### غوریانی

میرزا محمد ایوب غوریانی فرزند محمد اعظم خان در غوریان هرات پایی به عرصه وجود گذاشته است.

مرحوم غوریانی در حقیقت یک محاسب صاحب نام بود و در مستوفیت هرات منحیث مدیر محاسبه کار مینمود از آنجاییکه به هنر تیاتر علاقه مفرط داشت با هنرمندان آنوقت «استاد عبدالوحد خان بهره و مشادر روان عبدالرحیم سرخوش» در بیداری و روشن ساختن اذهان جامعه از طریق همکاری های دائمی خویش سهم گرفت.

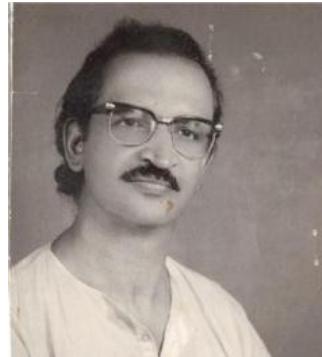
شاد روان غوریانی درنوشتن درامه استعداد خیلی عالی داشت نُوارسائی های جامعه سنتی را در درامه هایش تحلیل و ارزیابی مینمود و در معرض نمایش قرار میداد.

میرزا غوریانی را میتوان از جمله پیش کسوان هنر درامه نویسی در هرات شمار نمود او در زمان شادروان بهره و شادروان سرخوش در تیاتر هرات خدمات خیلی چشمگیری انجام داده است و یکی از دوستان و همکاران نزدیک آن هنرمندان نامور هرات بوده است. این دانشمند عالی قدر برعلاوه اینکه یک درامه نویش زبردست بود یک شاعر شیرین کلام و با قریحه آن دوران نیز بوده است و در خوش نویسی یگانه خطاط زمان بود و اکثر اعلانات نمایشات تیاتر باخط زیبای او در شهرهرات تذئین میگردید. اما افسوس که در آوان جوانی او و سرخوش یکی پی دیگری داعیه داجل رالیگ گفتند و تیاتر هرات جای آن بزرگمردان با همان استعداد و توانایی برای دیر زمانی پُر کرده توانست.

شادروان غوریانی درساحه رشد تیاتربا درامه هایش نام خویش را جاویدان ساخت با آنکه یک محاسب بود اما نیش قلمش خارش چشم گنه پسندان سنتی بود. زنده وجاوید ماند هرکی نیکو نام داشت.

## پران ناته غنیمت

پران ناته غنیمت در سال 1927 میلادی در یک خانواده هندوی افغانستان در گذر پایان چوک کابل در یک فامیل تجارت پیشه تولد گردید او در کودکی با روحیه مردم دوستی و بدون تعصب مذهبی بار آمد.



در زمانیکه در مکتب آسمایی شامل گردید در میان کودکان هم سن و سال اش کودک شوخ و طنزگو آزاد از همه قیودات تعصب مذهبی با هندو سکه و مسلمان یکسان برخورد مینمود. این خصوصیت او را در میان شاگردان مکتب آسمایی برجسته ساخته بود در خارج از مکتب

در کوچه پایان چوک با اطفال هندو و مسلمان هم بازیها و رفقاء فراوان داشت و با قلب سرشار از محبت و انسان دوستی همه اطفال محیط زندگی اش را احترام میگذاشت با آنکه تعصبات خیلی شدید در بین فامیلهای مسلمان بر علیه ملیت اقلیت هندو و سنه که وجود داشت اما او به فرهنگ و کلچر مردم مسلمان احترام میگذاشت با اطفال هم بازیش و همسایه هایش تمام مراسم مذهبی مسلمانان را همراهی شان تجلیل مینمود وی بسیار انسان غنیمت و پل استحکام دوستی و محبت میان نژاد هندو و مسلمان در محل پایان چوک کابل بود از این رو غنیمت تخلص میکرد.

او در آوان جوانی هوای آهنگ خوانی داشت و در سن پانزده سالگی در گرو زلفان سیاه دراز و دختری بنام «ملکه» اسیر گردید این عشق او را به سروden بیشتر علاقه مند ساخت. بعد از تحمل یک دوره طولانی عشق مخفیانه که جز فرهنگ هندو و مسلمان بود سوخت و ساخت و سرود: [آن سلسله مو آید اگر بر سربازار -- بازار شود از نفسش تازه چو گلزار] اما فامیلش به عشقش توجه نمیکردند و از زیبا رویان اقارب نزدیک برایش پیشنهاد مینمودند تا یکی را انتخاب نماید مگر او انتخاب خود را قبل از انتخاب دیگر کرده بود.

در فرجام عشق پنهانی اش آفتایی گردید و پران ناته روی این پرالبم خانه پدر را ترک و روانه هندوستان شد در این مسافرت اجباری برای پیدا کردن پیشه ئی میگشت که اتفاقاً با راجکپور هنرمند معروف آن وقت هندوستان معرفت حاصل کرد. راجکپور که استعداد او را دید و در یکی از کمپنی های فیلم برداری معرفی اش نمود تا از استعدادش در فیلمهای هنری کار گرفته شود. بعد از یکسال مسافرت پدرش برادر خود را عقب او به هند فرستاد و غنیمت با کاکایش دو باره به افغانستان برگشت.

در خانواده هندوان ازدواجها نیز مانند مسلمانان در بین اقارب نزدیک مانند دختر خاله - ماما - کاکا و عمه بیشتر صورت میگرفت و در نهایت مجبوریت با اقارب دور تر نیز دوستی و ازدواج مینمودند. مخالفتهای مرحوم غنیمت در حقیقت مبارزه علیه خرافات و ازدواجهای اجباری بود او با این سرکشی و مخالفت اولاً به عشق خود نایل گردید دوم رسوم عنعنی و ازدواجهای خانوادگی مردود شمرده و برای دیگر جوانان راه مثبت را باز کرد.

خانم ملکه نیز سراپا در آتش عشق محبویش میساخت واز دوری غنیمت غم جانکاهی را حمل مینمود و به پسینهاد ازدواج از جانب والدینش تسلیم نمیشد او نیز در فامیلیش تحت فشار ازدواج با اقارب فامیلی قرار داشت.

زمانیکه غنیمت از هندوستان برگشت پدرش مجبورا به خواستگاری اقدام نمود این خواستگاری تحملی از جانب خانواده غنیمت نیز یک اقدام غیر قابل باور برای هندوان بود اما فامیل ملکه خانم رضایت نداشتند با همه مخالفتهای دو فامیل و مجادله فقید غنیمت رابطه دوستی آغاز شد مگر تا آخرین لحظه مورد قبول فامیل ملکه خانم قرار نگرفت تا آنکه ملکه نیز عشق پنهایی خود را برای والدینش آشکار ساخت و بعد پدر و مادرش راضی به ازدواج وی با غنیمت گردیدند. این ازدواج میمون درسن 21 سالگی پران ناته اتفاق افتاد و ثمر آن چهار فرزند دو دختر و دو پسر بود.

غنیمت پس از ازدواج خانه پدر را ترک و به زندگی مستقلش آغاز نمود که این هم سنت شکنی و اقدام نیک دیگری برای جوانان هندو افغانستان بود. پراناته در زندگی شخصی اجتماعی و هنری در میان هندو و مسلمان یک شخصیت فوق العاده بود خصوصات خیلی عالی و انسانی داشت عبادت را برای رضایت خداوند خدمت برای بشریت کمک و خیر رسانی بر بینوایان محبت بالانسان و عشق با بشریت را لازم هر انسان میدانست. با هر عقیده موافق بود و میگفت هرکس خدا و عشق خدا را از راه های مختلف جستجو و تجربه میکند بنا ریاضت و عبادت هر انسان برای شناخت خدا و رسیدن بخدا یک هدف مقدس است از هر راهیکه ممکن باشد.

روی همین عقیده دوستان فراوان داشت او زمانی در سرای مرغابی دکان بنجاره فروشی داشت و درکنار آن آلات موزیک چون تبله و هارمونیه نیز برای هنر دوستان وارد مینمود با دکانداران و باشندگان شهر کهنه کابل روابط نیکو ایجاد کرده بود و با هنرمندان نیز بنا بر فروش وسایل موسیقی صمیمیت کمالی کرد. تجارتی روز تا روز رونق بیشتر پیدا کرد و دکان دیگری را در سرای احمد شاهی اجاره نمود به واردات بوت های جاپانی و جرمنی آغاز کرد او اولین تاجر بود مشتری خود را با اهدای تحفه مسورو نگهیمداشت و بوت ها را دریک خریطه فیشنی و زیبا جرمنی و جاپانی «که اصل در افغانستان وجود نداشت» انداخته و بدست خریدار میداد موجب خوشی مردم بخصوص خانمها گردیده بود و همچنان هرگاه خانمها ازوی بوت میخریدند یک درجن قاشق چای جاپانی هرگاه برای اطفال خویش بوت خریداری مینمودند یک بازیچه اطفال حتماً تحفه دریافت میکردند. هرگاه شخص بی بضاعت وارد مقاذه او میشد توان خریداری بوتهاي جرمنی و جاپانی را نمیداشت برای طفلش یک جوره بوت رایگان میداد. روی این سخاوت و حسن نیت روزگار بروفق مرامش میچرخید او که پیرو مذهب هندو بود ذکات سرمایه خویش را در هر زمستان که هواي سرد مردم غریب را می آرزوی از جمله وظایف بشر دوستانه خود میدانست و چنین میکرد: [یکنفر دهقانان پاشنده ده سبز کابل دوست دائمی او بود برایش همیشه آرد میآورد نظر به اعتمادیکه بر او داشت در هر زمستان در بوجیهای جداگانه مقدار مساویانه آرد انداخته و یک مشت پول برایش میداد که مساویانه در بوجیهای آرد جاه نماید و به ادرس فقرای هندو و مسلمان در کوچه پایان چوک کابل برساند و از نام و ادرس فرستنده انکار نماید و یا در زمستانهای سرد و

سخت مقدار چوب و ذغال برای غربا و فقرا می فرستاد بدون آنکه کسی بداند کار کیست. فقید غنیمت اولین تاجری بود که اعلات تجاری را در رادیو افغانستان آغاز کرد و از این مدرک یک مشت پول بر عایدات رادیویی کابل افزود تا آن زمان اعلانات تجاری در بین تجاران کابل مروج نبود. غنیمت در رفاقت با هندو و مسلمان یکسان بود با مسلمانان در یک سفره و با هندوان در یک تالی نان می خورد بخاطر دانستن زبانهای مروج افغانستان قطعاً تعصباً نداشت بلکه برای فرزندانش محمد نعیم شعله که بعداً فرحان تخلص کرد و از جمع رفقای او بود بحیث معلم خانگی استخدام کرد تا فرزندانش زبان مروج وطن را دقیق بدانند. در خانه او مهمانان مسلمان بیشتر دیده میشد تا هندوان از همین رو هندوان بالایش شک و تردید داشتند که گویا غنیمت مسلمان گردیده است و این شک و تردید تا انداز ای در بین هندوان پخش گردید که حتا فرزندان او را در مکتب آسمایی که مخصوص اطفال هندو بود آزار میدادند.

بی جهت نبود که هندوان بر او شک و تردید داشتند زیرا برعلاوه صمیمیت خاص با مسلمانان او هر چهار شنبه به زیارت پاچا صاحب میرفت. قصه خیلی معروف از زیارت پاچه صاحب که در بین مسلمانان معجزه و در بین هندوان غیر قابل بارو بود از این قرار است: او همیشه در استقبال از هنرمندان هندوستان بنام یک افغان در صف اول قرار داشت روزی هنرمندان چون: طلعت محمود- شیلا کشمیری- سلامت علی خان- نزاکت علی خان- آسا سنگه مستانه «سرندرکور و پرکاسکور» دخواهر آواز خوان محلی هند به افغانستان آمده بودند و غنیمت آنها را در تپه پغمان برای یک شب مهتابی دعوت کرده بود. چون غنیمت عادتاً هر روز چهارشنبه به زیارت پاچا صاحب میرفت همان روز با زن و فرزندانش باید نزد مهمانان خود میرفت اما بدون زیارت امکان پذیر نبود با فامیلش اولاً طرف زیارت پاچا صاحب حرکت نمود زمانیکه نزدیک زیارت رسید از موترش پیاده شد و به سلام پاچا صاحب رفت در آنجا دید که چهل خانم ملبس با لباس سرخ و چهل دیگان گلی به دور زیارت روشن است غنیمت بعداز دعا دوباره با یک دانه نان بزرگ به شکل چپاتی مگر شیرین و روغنی در یک دستمال کرشنیل بافته گی پیچانده بدستش برگشت. موقع که به موترش رسید و زن و فرزند و دریورش از قصه آگاه شدند دریوریش که از جمله شیر مردان پنجشیر بود او نیز بطرف زیارت پاچا صاحب دویده رفت تا یک نان بdest آورد اما بدور زیارت نه چهل زن وجود داشت و نه چهل دیگان صرفاً جای یک دیگان گلی با آتش نیمه آفروخته و خاموش دیده میشد و بس.

غنیمت نان را برای مهمانانش تعارف نمود و مجعзе دیگر آنکه تمام مهمانان یک لقمه نان گرفتند و به همه کفایت کرد.

در بخش هنر موسیقی او از زمان که رادیو کابل در پل باغ عمومی موقعیت داشت به آواز خوانی آغاز نمود و تا آخرین روزهای که افغانستان را مایوسانه ترک گفت آهنگهای فراوان بدون اخذ حق الزحمه در رادیو به صدایش ضبط نمود برعلاوه آن برای تقویت آرشیف موسیقی رادیو هر زمانیکه برای تجارش به هندوستان میرفت تازه ترین ریکار به آواز مشهور ترین هنرمندان هند و بعداً تازه ترین کست و فیلم هندی خریداری و به رادیو هدیه مینمود و همین کار را بعداً دخترش «رجنی کمار پران» که بحیث نطاق سرویس اردو رادیو کار مینمود نیز انجام میداد..

غニمت صرفاً به زبان اردو و تنها برای هندوان نمی سرود بلکه به زبانهای پشتون فارسی و اردو و پنجابی آهنگهای مست و دلنشین میسرود و شباهی جمعه در خانقای پایان چوک نعتیه میخواند و هم چنان در تیاتر شهری ننداری در سالهای 1337 الی 1340 هش- در وقهه های تبدیلی صحنه های نمایشنامه آهنگ میسرود و با هنرمندان و آواز خوانان چون: ظاهر هویدا -کبیر هویدا - امین آشفته -حفیظ الله خیال - سایر هراتی - استاد سلیم سرمت و استاد ننگیالی استاد فرخ افندی استاد محمد حسین ارمان<sup>\*</sup> مرحوم عبدالرحیم ساربان و هنرمندان بخش تمثیل در آن تیاتر نیز آشنایی و معرفت پیدا نمود با هریک از هنرمندان روابط و رفت آمد خانوادگی ایجاد نمود. روی همین دلایل هندو و مسلمان او را دوست داشتند و او را پل وحدت و دوستی بین دو عقیده مختلف مذهبی میدانستند.

حضرتاً که حسودان برای دیدن آرامش و افتخارات او چشم بینا و دل روشن نداشتند و تجارتخانه های او را دریک شب در دو محل مختلف «سرای احمد شاهی و هفت دکان دیگرش را در سرای میرعلم» یکجا آتش زدند. آتش حسادت مردم تمام هست و نیست او را بلعید و به خاکستریش نشاند<sup>\*</sup> به ناچار طرف هندوستان رفت تا زندگی از دست رفته را دوباره احیا بدارد<sup>\*</sup> مراحل ابتدایی تجارت را آغاز نمود<sup>\*</sup> در مدتی که دچار این مصبت بود<sup>\*</sup> از رادیو<sup>\*</sup> هنرمنایی و از دیدن دوستان هنری اش فاصله گرفته بود. بعد از یک وقفه طولانی به رادیو و تلویزیون مراجعه نمود تا با دوستان هنرمندش دیدار تازه داشته باشد از قضایا روی داد هفت ثور 1357 هش- تغیرات زیاد و تقرر افراد جدید در رادیو تلویزیون ملی صورت گرفته بود و یکتن از هنرمندان صاحب دانش و بسیار معروف که همه او را میشناسند به صفت رئیس موسیقی<sup>\*</sup> هنر و ادبیات رادیو تلویزیون تقرر حاصل کرده بود<sup>\*</sup> وی با جناب استاد خیال در دفترش گرم صحبت بود و پذیریش پرانته را که سالها باهم صمیمیت داشتند<sup>\*</sup> فراموش و او را برای چهار ساعت در دهلیز تعمیر ریاست نشرات رادیو به انتظار نگهداشته و بحضور نپذیرفت. این بزرگترین توهین واهانت در زندگی هنری غنیمت از سوی یک هنرمند و رفیق هنری اش بود<sup>\*</sup> بعد از برگشت بخانه تصمیم گرفت هرگز به رادیو مراجعه نخواهد کرد و دوباره بطرف هندوستان سفر نمود. او از مصبت حریق<sup>\*</sup> تمام هستی و اقتصاد خود را از دست داده بود اما یک هنرمند شناخته شده بود جای آنکه در همچو وضعیت باوی قرارداد هنری بامعاش می بستند<sup>\*</sup> بخلاف اورا حضور خویش نپذیرفتند.



پران ناته غنیمت برای سالیان دراز در رادیو افغانستان بدون اخذ حق الزحمه هنرمنایی کرده و یک بخش آریشف رادیو را با تازه ترین آهنگ های هنرمندان هندوستان از پول شخصی خویش تکمیل نموده است. مرحوم غنیمت دوباره به هند سفر کرد و تلاش فراوان نمود تا دوباره به پا ایستاده شود اما از بد حادثه در هند در اثر حادثه ترافیکی مجروح و بدنی چپ وی فلج گردید<sup>\*</sup> با حقارت بیوطنی و دور از میهن اصلی و فامیلش در سال 1983 م- جان بجان آفرین بخشدید

## استاد غوث الدین خان

استاد غوث الدین فرزند غلام محبی الدین خان در سال 1289 هش-

در ده افغانستان شهر کابل دیده بدنیا گشود.

غوث الدین خان از کودکی چشمش بارنگ و برسک و پنسل اشنا گردید و دست به نقاشی و صورتگری زد.

او دارای سبک خاص در نقاشی بود پورتريت های او بیان حال و هوای دیروز و امروز را دارد.

افغانستان زادگاه هنر و هنرمندان بوده است هرگاه در دل تاریخ

هنری آن داخل شویم و برگه های آنرا بنگریم حال و احوال صورتگرانی در آن برگه ها نهفته است که شهرت<sup>لیاقت</sup> و توانایی

شان از سرحد عقل بشر میگذرد<sup>ایکاش</sup> حکومات دست از جفا کم میکرند و استعداد هنرمندان را با اندک تشویق و توجه قدر

مینمودند. بنده «نویسنده» در سال دو هزار و یازده با فرزند عزیزم برای یک سیاحت کوتاه به اروپا رفت و از آثار ماندگار نقاش باش شهرت فنگاخ VAN Gogh در هالند دیدن کردم<sup>\*</sup>

استادان صورتگر چون استاد مشعل<sup>پروفیسور مینگی</sup> استاد غوث الدین خان<sup>استاد کریم شاه</sup> خان<sup>و دیگران</sup> در ذهنم آمد آنها چون غبار در آینه روزگار نشستند و با باد کم لطفی<sup>تحیر</sup>

زدوده شدند<sup>بگونه</sup> مثال استاد غوث الدین خان از تولد تا مرگ با رنج و اندوه آشنا بود جوانی اش در زمان اغتشاش حبیب الله کاکانی که برعلیه نهضت ترقی و تعالی آشوب نموده بود<sup>در زیر فشار اختناق روحی گذشت</sup> او در آن زمان برای آموختن راهی مسجد شد. دستان

سیاه سیاستمداران<sup>روزگار سپید</sup> استاد غوث الدین را تیره نمودند<sup>پدر بزرگش «کریم بخش»</sup> از شخصیت های نامدار و دلیر بود که در دوران امیر شیر علی خان از دست رقبای هموطنش شهید شد.

غلام محبی الدین پدر استاد غوث الدین در دربار امیر حبیب الله آبدار باشی معین السلطنه بود و پس از کشته شدن امیر حبیب الله خان غلام محبی الدین بولایت غزنه تعیید گردید.

استاد غوث الدین خان در آنجا بتحصیلات خصوصی خود پرداخت و نزد این وان استعداد نقاشی خود را انکشاف میداد و او در تبعید گاه غزنی اندوه گین بود و بیشتر حodus ایام را به آرشیف ذهنش میسپرد و یکا یک آن روزگار را روی صفحه کاغذ ترسم مینمود.

زمانیکه استقلال حاصل گردید برای تجلیل از نخستین ساکرد استقلال کشور برای آرستان تپه پغمان<sup>غلام محبی الدین خان</sup> پدر استاد غوث الدین که در آنوقت حاکم غزنه شده بود دوباره بکابل خواسته شد و باع عمومی پغمان را برای آرستان بوی سپردند.

استاد غوث الدین خان که بتحصیل خصوصی خود مصروف بود با آمدن دوباره بکابل نخست به مکتب اتحاد و بعد در مکتب صنایع کابل به تحصیلش دوام داد.

در این زمان کوتاه که نور سعادت هنر دوستی و هنر پروری درکشور تحت قیادت امان الله خان<sup>میدرخشد انگستان</sup> ماهر و صورتگر استاد غوث نیز در اهتزاز درآمد و هر چه بیشتر تلاش به



نقاشی مینمود تا آرزو پدرش را به سرساند. شخصیت هنر پور دیگر که در زندگی هنری استاد غوث الدین خان تاثیر افکند<sup>\*</sup> مرحوم غلام محمد طرزی بود که در انzman شعله های جنگ جهانی دوم هر طرف زبانه میکشید و در مجلاتیکه در لندن طبع میشد و به اداره سراج الخبر میرسید<sup>\*</sup> مرحوم محمود طرزی آنرا در سراج الاخبار نشر مینمود و از آنطریق در اختیار استاد غوث الدین قرار میشد و استاد به تقلید از آن تصاویر<sup>\*</sup> حوداث جنگ را نقاشی مینمود.

پروفیسور غلام محمد مینگی که روزگاری شاگرد صاحب منصب «طبیب» انگلیس به دربار امیر عبدالرحمن خان بود و از سرگذشت پدر استاد غوث الدین آگاهی داشت وی را نزد خویش فرا خواند و تحت نظر او به مدارج عالی صورتگری رسید.

استاد غوث الدین در زندگی نقاشی اش سه مشوق داشت<sup>\*</sup> اول غلام محی الدین خان پدرش<sup>\*</sup> دوم طرزی و سوم پروفیسور غلام محمد مینگی بودند.

استاد آموختن نقاشی را با قبول چنان مشقات<sup>\*</sup> فشار های سیاسی که بالای روانش تاثیر ناگوار گذاشت فرا گرفت از همان مکتب صنایع که روزی در چوکی شاگردی نشسته بود در سال 1311 هش- به مدارج استادی رسید. با آنکه استاد غوث الدین در بخش های مختلف و ارگان های مقاومت ایفای خدمت کرد مگر او نقاش چیره دست بود و تا پرتوگاه مرگ نقاشی نمود و آثار بی شماری از وی باقی مانده است. این صوتگر توانا لحظات شیرین زندگی خود را وقف تصاویر بی جان ولی جان آفرین نمود از تمام حالات و رخداد ها باقلم و مویکها به تصاویر روح می بخشد و ایام گذشته را با تلخی هایش در دیده تماشاگران زنده میساخت و در میان چوکات «قباب» زندانی میکرد. هرگاه استاد غوث الدین خان را استاد تاریخ خطاب نمایم هرگز بخطا نرفته ام<sup>\*</sup> او تصویرگر تاریخ ساز بود زیرا تاریخ هر کشور در بین دو پشتی در لابلای جملات جانبدارانه و دفاع از وقوه حوادث یا بیطوفانه وقایع ایام در روی صفحه چون مروارید از ذهن نویسده غلطیده است<sup>\*</sup> شماری آنرا مرور نمودند و از یاد برند و شماری هم هرگز آنرا ورق نزدند<sup>\*</sup> اما استاد غوث الدین وقایع آن روزگار را پیش چشم آیندگان و تماشگران قرار داده و بدان روح بخشیده است که با یکبار دیدن تابلو هایش تاریخ و حوادث وطن هرگز فراموش نمیشود.

درتابلو های استاد فرهنگ زمانه<sup>\*</sup> حفظ هویت اصلی نوع لباس و کلچر<sup>\*</sup> تاریخی ایام هنرمندانه نقاشی شده است. تابلو هایی که از پنجه های هنر آفرین استاد جان گرفته اند در موزیم قندهار<sup>\*</sup> موزیم کابل<sup>\*</sup> مهمان خانه های دولتی ارگ و صدارت مبین تصاویر شخصیت های تاریخی چون ابن سینا بلخی<sup>\*</sup> میرویس نیکه<sup>\*</sup> احمد شاه بابا<sup>\*</sup> شاه حسن شب خون میرویس بر گرگین<sup>\*</sup> کشته شدن مکناتن بدست وزیر اکبر خان غازی<sup>\*</sup> آتش زدن بالاحصار بدست کیوناری<sup>\*</sup> لشکر کشی احمد شاه بابا بر هند<sup>\*</sup> کشته شدن نواسه های چنگیز در بامیان<sup>\*</sup> قتل عام شهر غلغله<sup>\*</sup> جشن چنگیز در کوه هندوکش<sup>\*</sup> مقبره شاهان چون احمد شاه بابا<sup>\*</sup> میرویس نیکه<sup>\*</sup> آثار و جایداد های تاریخی و فرهنگی مانند بالاحصار کابل<sup>\*</sup> بالاحصار هرات<sup>\*</sup> گنبد کوتولی<sup>\*</sup> چشت هرات<sup>\*</sup> زیارت بابا ولی در قندهار<sup>\*</sup> چهار باغ لغمان<sup>\*</sup> چهار چته کابل<sup>\*</sup> هندو گذر<sup>\*</sup> للندری بازار تالقان<sup>\*</sup> مسجد شاه دو شمشیره<sup>\*</sup> مسجد جامع پل خشتی کابل<sup>\*</sup> مسابقات بزرگشی.....وغير. یايد یاد نمود .

همچنان باید یاد آورشوم بعضی نامهای تبلو های استاد را از صفحه بیست نهم کتاب «سمای معاصر اثر محترم عزیز آسوده» نیز اخذ کرده ام.

افسوس که حکومات بی هنر در حفظ و نگهداشت چنین آثار تاریخی توجه نکرد بسیاری از تابلو های فوق الزکر از کشوکشیده شد و مباقی آن شاید در طی سه دهه جنگ بخصوص در وقت طالبان بی فرهنگ حرق شده باشد.

طوريکه شواهد موجود است<sup>۱</sup> بجز ایام امان الله خان و داکتر نجیب الله هیچگاه حکومات با هنر و هنرمندان آشتی نبودند و جای تشویق هنر و هنرمندان را با دیده حقارت و اهانت نگرفته در حفظ و نگهداشت آثار شان توجه کمتر صورت گرفته است.

چون هنرمندان زندگی را بر فراز احساس و عاطفه مینگرن و حقایق حداث را با اندیشه خلاق و احساس بشروعستانه بیشتر از دیگران درک و حقایق پشت پرده را با سرودن اشعار اهنگ و موزیک تصویرگری سخنگفت و نوشتن توضیح و تفسیر میدارند. از این رو حکومات عقبگرا و مستبد خلاقیت اندیشه هنرمندان را نپذیرفته آنها را محاکم به مرگ زندان تعیید و یا توهین و مسخره کرده اند. چنانچه تابلوی زیبای

«مادر وطن» شهکار استاد غوث الدین خان را روزی به ارگ بردند و در آنجاه آنرا احمدقانه با گل الوده ساختند. از اینرو سرنوشت هنرمندان را گرد و غبار و کل الوده گی های تعصُّب تعیض و جهالت تحت فشار قرار داده بود.

زمانيکه استاد امریت موزیم کابل را عهده دار بود تکت پستی را که متعلق به عهد امير شیرعلی خان میباشد ساخت و در هفتاد و ششمین سال تاسیس موزیم کابل آماده گردانید او همچنان به ساختن تکت پستی روز جشن پشتونستان و استرداد استقلال وطن و همینطور به ساختن پوستر های دیگر نیز پرداخت. هرگاه در نمایشات بین المللی از استاد دعوت میگردید مقامات مانع اشتراك وی در نمایشگاه میشندتا تابلوهایش در مراسم رسمی نمایش داده نشود.

اما تابلوهایش جسته و گریخته در هند مصر آسیای مرکزی و ماسکو راه پیدا کرده بود صورتگران معاصر از دیدن تابلوهای استاد محو شدند خلاقیت استعداد و آفرینش هنری او را تمجید و شخصیت او را احترام گذاشتند و زمانی هم در نمایشگاه بین الملل مصر تابلوهای استاد جایزه اول را بدست آورد. وقتیکه استاد عبدالرشید لطیفی بصفت رئیس پوهنی ننداری تعین گردیدند استاد غوث الدین منحیث معاون پوهنی ننداری تعین شد او برعلاوه کار بیکور مکیار و ریژیسوری حتا در نمایشات نیز نقش آفرینی کرده است و همچنان با هنر موسیقی رابطه خیلی صمیمانه داشت و نزد استاد نبی گل با راز های ساز و تار آشنايی پیدا کرد و هنر نواختن ویلون را از استاد فرخ اندی آموخت.

دراین کتاب زندگینامه هر دانشمند عالم نویسنده هنرمند موسیقی تیاتر و نقاشی شمعه از روزگار ظلم و استبداد را بیان میدارد. چنانچه تحمیل پرداخت مالیه غیرقانونی کورسهای نقاشی استاد و خط گرفتن تحریری مذین به امضای استاد غوث الدین بخار آن بود که اسرار عقب پرده را در تصاویر نمایان نسازد در حضور محکمه که یکی از شواهد برجسته دوران محمد زایی ها تقدير و تشویق هنر و هنرمند میباشد بعد از همین محکمه اجباری و دور از

احساس بشری استاد غوث الدین خان جز به قلم و قلمدانی<sup>۱</sup> به رنگ و برسک نگاه میکرد و دست به تصویر کشی نمیزد این حالت بالای روان حساس و لطیف وی تاثیر خیلی ناگوار گذاشت و در سنبله سال ۱۳۵۲ پس از دو ماه تحولی رژیم مستبد شاهی به جمهوری او نیز تحویلی در زندگی شیرینیش وارد آورد خواست زندگی را با فیر تفنگچه بدست خود بکام مرگ بسپارد. اما اجل در آن تصمیم سازگر نبود.

خوشبختانه در اخیر سال ۱۳۶۰ هش - تاسیس اتحادیه هنرمندان بخاطر ارجگذاری بمقام و شخصیت هنری استاد بزرگوار او را به ریاست اتحادیه هنرمندان گماشتند.

در سال ۱۳۶۱ هش - اتحادیه نوپا با مسامعی استاد و سایر دانشمندان و صورتگران استعداد های تازه بدور اتحادیه حلقه زدند. چنین است زندگی یک هنرمند که دنیاکه او با رنگ و صورت آفرین آذین یافته و از هربخش رسامی آگاه بود وبا مجموعه از سکیج های پنسلی تابلوهای از رنگ روغنی و رنگ ابی مناظر گوناگون از حالات اندوه و شادی انسانها نقش بسته و از روی راز های دیروز و فردا پرده برداشتے بود. با آنکه نیم قرن عمر عزیزش در زمان ریاست اتحادیه هنرمندان گذشته بود هنوز هم عطش تصویر آفرینی در وجودش تازگی داشت او بیشترین آثارش را در هیمن پایانی عمر که حدود بیشتر از چهار هزار میرسد نقاشی کرده است.

در فرجام جنگهای خونین داخلی او را نیز مانند سایر هموطنان متواری ساخت و در امریکا متوطن گردید. وی در سال ۱۳۷۴ هش ۱۹۹۵ م - به عمر شتاد و پنج سالگی وفات کرد و در امریکا دفن گردید. روحش شاد باد.

خوشبختی این است که یک تعداد تابلوهای استاد نزد همسر گرامی شان با نو نجیبه غوشی در امریکا موجود میباشد.

چون آثار استاد  
بدسترسم نبود  
آثار عبدالقدیر حکیمی  
گذاشت





شادرروان فانی در سال 1322 هش-در شهر کابل بدنبال آمد وی در سال 1356 هش با بدبست آوردن سند ماستری در رشتہ اقتصادی سیاسی در کشور بلغاریا به اتمام رسانید.

فانی در سال 1340 هش به سروden شعر آغاز کرد و در فرهنگ و ادبیات کشور فعالیت‌های ارزشمندی انجام داد. متاسفانه در اثر جنگ‌های داخلی در سال 1367 با فامیلش راه هجرت را پیش گرفت و به ایالات متحده امریکا رفت و در ثور سال 1386 هش در اثر مریضی که عاید حالت گردیده بود چشم از جهان پوشید. روحش شاد باد

فانی با آنکه یک شاعر شیرین سخن و با قریحه بود اما زمانیکه غزل ذیل را سرود به سر زبانها افتاد و هر خورد و بزرگ آن غزل را زمزمه می‌کردند و خشم حکومت حاکم را برآفروخت.

همه جان دکان رنگ است و همه رنگ می فروشنند - دل من به شیشه بوزد همه سنگ می فروشنند به کرشمه ء نگاهش دل ساده لوح مارا -- چه به ناز می رباید چه قشنگ می فروشد

شری بگیرد آتش به جهان بزن توای آه -- ز شراره که هر شب دل تنگ می فروشد بدکان بخت مردم که نشسته است یارب -- گل خنده می ستاند غم جنگ می فروشد

دل کس به کس نسوزد به محیط ما به حدی -- که غزال چوچه اش را به پلنگ می فروشد مدیست کس ندیده گهری به قلزم ما -- که صدف هر آنچه دارد به نهگ می فروشد

زنتور طبع فانی تو مجوسرود آرام -- مطلب کل دکانی که تفنگ می فروشد

شاد روان فانی در همه قالب ها طبع اموزده است اما بیشتر شیفتگی هایش به غزل و مثنوی است

او از غزل عاشقانه آغازیده و تا مثنوی عارفانه رسیده است و در شعرش سه گونه گرایش را میتوان

مالحظه کرد. اول - گرایش‌های غنایی. دوم - گرایش‌های اجتماعی. سوم - گرایش‌های عرفانی او در جوانی و در حضر نجواگر ترانه های عاشقانه و سرود عارفانه خوان.

سرود های غنایی : اگر از تجربه های نخستین او عبور کنیم به عاشقانه های زیبا و سخته وی میرسیم که هم عامه پسند است وهم مقبول طبع خواص . او قالب را برای عاشقانه هایش برگزیده

است و پسندیده ترین ظرف برای مظروفی اند. در غزل سنتی ما وصف معشوق بازتاب حالات مشعوق وصف طبیعت وصف مجالس باده گساری و یا حسب حال شاعر از عده ترین مضامین

اند ولی این ویژه گیها بگونه سنتی آن در شعر فانی جلوه ندارد. در شعر وی بیشتر با مشعوق کلی رویا روییم که سرانجام این مشعوق سیمای عرفانی اختیار میکند . حسب حال نیز در شعرش اندک

است و شاید شفاف ترین انها رباعی باشد که شاعر صادقانه دست به اعتراف زده و شجاعانه افشاگری

میکند.

من مست خرابیم ولی پاک دلیم - هر رشته که پاکیزه نباشد گسلیم  
خوردیم فریب حرف ابلیسی چند - از سادگی خویش کنون منفعلیم  
گاهی صدا و نحو بیان عاشقانه هایش خواننده را به یاد مولانا و بازگشت شمس می اندارد .  
مرغ سخن سرای من باز به لانه می رسد -- یار گریز پای من بر در خانه می رسد  
ویا

ای دیده تماشا ه کن آن گم شده یار آمد -- پامال خزان بودم آن گم شده یا رآمد  
ای ظلمت شب گم شو خورشید نمایان شد-- سرما و زمستان گوبگریز بهار آمد  
فانی و مسائل پیرامونی : جامعه گرایی در شعر گذشته ما اندک است و در گذشته شعر اخلاقی  
وحکیمی داشتیم تا شعر اجتماعی . این گونه شعر محصول دوران جدید پس از مشروطه خواهی و  
پیدایش احزاب و حوادث خونین سالهای پسین است که شاعر را به سوی جامعه می راند و آشوب  
واشغال و جنگ این روند را شدت می بخشد . در شعر فانی این مسائل به گونه تاختن برنا هنجاری  
های اجتماعی سُتم سَتیزی هومانیسم و انسان دوستی ازادی حواهی میهن پرستی ریا ستیزی  
شکوه از غربت و حسرت بگزشته جلوه میکند. او برناروایی های اجتماعی می شورد و همه جارا دکان  
رنگ می پندارد و چه کسی است که غزل زیبا و دل انگیز اورا بار بار نشنیده باشد یا نخوانده  
باشد .

فانی در مثنوی های خود بیشتر برنا هنجاری های اجتماعی می شورد و در تمثیل های زیبا ناروایی  
ها نابسامانی ها اجتماعی را آماج زبان طنز آمیزش می سازد .

طنز او در مثنوی ها تلخ ورننده است بازبان شور انگیز شاعر در یک مثنوی حکایت میکند که  
برزمین افتاده است و چون در می یابد که دستی بازوی اورا گرفته است تا از زمین بلندش  
کند. شادمان میشود . لی به زودی در می یابد که مددگاری دیگری در جستجوی حبیب اوست .  
دست من بگرفت با دست دگر ---کیسه ام می جست تا یابد مگر

من به فکر این که او مرد خداست -- او در این سودا که جیم در کجاست.

در مثنوی « طبیب و گورستان » داستان طبیبی را می خوانیم که چون به گورستان میرسید هر دو  
دست بروی می گرفت تا گور را نبیند علت ترس او را از گورستان می پرسیدند میگفت من از ترس بیم  
دست بروی نمی گیریم بلکه از شرم دست بروی میگیرم زیرا که مردان این گورستان دوای مرا خورده  
اند که مرده اند:

گفت هر جا مرده یی خوابیده است -- داروی دست مرا نوشیده است .

چهره را از شرم پوشم نه زبیم -- تا نگویند م که لعنت بر حکیم

داستان « ریش و تشویش » حکایت مردیست که عادت دارد که تارهای ریشش را بکند و شاه که از  
این عادت وی خوشن نمیاید دستور میدهد اورا دستبند بزنند تا دیگر تارهای ریشش را برنکند .

ریش ازاوبود و اختیارش از امیر -- کس مباد این چنین یارب اسیر

ای خدا ما راعجایب ماجراست -- اختیار ریش ما در دستهاست  
هر امیری دست در تاری زند -- در دل ما هریکی خاری زند  
«پیامبر کاذب» داستان مهاجرین سرزمین اوست با تمثیل پسندیده یی از مردی که دعا میکرد بر او  
از پروردگار وحی میاید و آنگاه اورا نزد مامون می کشانند و خلیفه اورا در ناز ونعمت میگارد و  
چون بار دیگر ازاو واژ ماجرای او وحی میپرسند میکوید که بمن وحی آمده که همیشه اینجا بهمانم  
و سرانجام بدین نتیجه میرسد که مامون در واقع همین غربت سرای غرب است که نامش آلدگی باز  
زهر است:

قصر هارون است غربتسرا -- بینوا را می رسید اینجا نوا  
لیک در نان ونوايش آتشست -- سینه را سوزد و هوايش آتشست  
زهر دارد آب غربت هرکه خورد -- تشنه آمد تشنه ماند وتشنه مرد  
زیباترین مثنوی «بوزینه و دارین» است که طنزی سخت گزنده و اثر ناک بخش نخست داستان اعتراض  
«آدم» است . به داروین که از چه روی فرزند او را ازتبار بوزیتگان دانسته است و دیگری مثنوی شرح  
خشم بوزینه است بر داروین که چرا ادامیزادان خون خوار از نسل بوزینه بشماراورد است و فانی  
از زبان داروین این رسمیت شناس نام بدار می نویسد که بوزینه یی گور اورا می شگافد با خشم و  
غضب به ناسزاگویی او می پردازد .

دراین مثنوی که او از صنعت تشخیص بهره میگیرد واقعیت های بیرونی و تاریخی را از زبان بوزینه یی  
بازتاب می دهد فزایند گسترش بخشیدن به دور نمایه را باتک گفتاری به اوج میگشاند. چند بیت از  
مثنوی را میخوانیم:

داد دشنامی بنام ادمی - - گفت ای فرزند خام ادمی  
فتنه گستر آدامیزاده کجا - بی ضرر بوزینه ساده کجا  
قوم ما گردانش آموزی نکرد - هیچ بوزینه کتاب سوزی نکردتیر باران هم نژاد خود نکر - شهر  
ویران از فساد خودنکرد

برکسی بوزینه هرگز بم نریخت - آتشی برخویش وبرعالם نریخت  
سرانجام از زبان داروین در پایان داستان چنین نقل میکند.  
بس که از بوزینه بمن تعنه زد - از خجالت آب گشتم در لحد  
بس که زد سنگ ملاکمت برسرم - فکر کردم شد قیامت برسرم  
چون زمن هرگز جوابی برخاست - از سکوتم قهر بوزینه نکاست  
در کنار قبر من شاشید ورفت - مشتی خاکی برسرم پاشید ورفت  
فانی وگرایش های عرفانی :

فانی درسالهای پسین در غزل و هم مثنوی شیفتگی خاص به عرفان اسلامی نشان میدهد و رویکر  
مهر رازنه به خداوند گار بلخ دارد . موج گرایش به مولانا وشعر وی نه تنها درمیان همزبانان قوت گرفته  
است که غریبان نیز با دلگرمی شکفتی انگیزی این راه را میکویند. از ننیکاسون و آربری تا کولن و

دیگران این مهر ورزی را در آثار و اندیشه فرهنگیان شاهدیم<sup>\*</sup> شاید از این میان برخی از گرایش‌ها صبغه تجاری داشته باشد. گروهی در پی آن باشد که خداوندگار بلخ را دستمایهء اغراض مادی خویش سازند ولی رویکرد به مولانا و عرفان ازان رویست که بیداد<sup>†</sup> بی عدالتی<sup>‡</sup> غربت<sup>§</sup> حسرت بگشته<sup>¶</sup> حس تنها یی و دغدغه های گوناگون روانی انسان معاصر اورا بدین راه میکشد تا برای انبوه پرسشهای فلسفی خواز مولانا پاسخ طلبد.

از شعر «خانه پندار» تا شعر «ابروآفتتاب» نقش پای مولانا را مینگریم شعر «اشک دل» بازهم در همان ماجراست در همان وزن مثنوی معنوی .

در شعر «شکوه» از مولوی میطلبد که اورا گرمی بخشد اما اوچ مهر وی به مولانادر شعر «پرتو خورشید بردیوار» افزون تر از همه سرودها پیدا است<sup>\*\*</sup> سطر چندی از این شعر در تربیت خداوندگار بلخ در قونیه سروده شده است:

مژده ای دل سوی جانان می رویم -- سوی ان سرخیل خوبان می رویم  
آن سرو سرخیل عاشق پیشگان -- ان چراغ محفل روحانیان  
بزم اواز تصویر باع معرفت -- نظم او نور چراغ معروفت  
واز دیگر عارفان نیز یاد کرده است:

شمس پوشیده یکی پشمین کلاه -- میدرخشد اندران بالا چو ماہ  
با ضیا الحق نظام الدین نگر -- ایستاده عارفی نزدیک در  
آن طرف تر حضرت ویس قرن --- صوفیانه خرقه یی کرده به تن  
در کنار بوسعید ایستاده است -- با یزید اندر سر سجاده است  
خواجه انصار مصروف دعاست -- قامتش خم در حضور کبریاست  
از نیشاپور آمده عطار نیز -- از گل وحدت وجودش مشک و بیز  
او دل بستگی به عرفان عشق را تا آن پایه میرساند که ازلحلول و اتحاد سخن میراند :  
پس برو از نقشها بیگانه شو -- بعد از آن با آن پری هم خانه شو  
روح ما از نقش او مشتق است - هر دلی آینه نور حق است

شكل و ساختار شعر رازق فانی :

شعر تنها مضمون و محتوا نیست<sup>\*</sup> شکل و ساختار و چگونگی بیان هم هست و هر درونمایه منظومنی نمیتواند<sup>\*</sup> شعر باشد و اوزان عروضی و قافیه وردیف نمیتواند سخن موزن را در سطح شعر ارتقا دهدن. شعر هنجاری گریز از زبان است . دخالت در زبان متعارف است و شعر حادثه یی است در زبان<sup>\*</sup> کشف صور خیال است و از این گونه بسیار ورنه کلام موزونی که شعریت ندارد تنها میتواند نظم باشد نه شعر و فانی در نقد شعر میگوید :

ما قالب و قانون زبان را نشاسیم - هر ناله که جانسوز برآید سخن ماس ویا ...  
زنتور طبع فانی ما قالب و قانون زبان را نشاسیم - هر ناله که جانسوز برآید سخن ماس ویا ...  
زنتور طبع فانی تو مجو سرود آرام - مطلب کل از دکانی که تقنگ می فروشد

با نکه فانی بدین بارو بود که قانون زبان را نمی شناسد ولی شعرش مشکل دستوری و عروضی ندارد و ناله هایش نیز جانسوز است و جوهر شعری در غالب آنها نهفته است<sup>\*</sup> شعر او ساده و روان است و این سادگی را در غزلهایش میتواند و همچنان در مثنوی هایش تجربه های در قالب نیم ماهی دارد. سادگی شعر فانی هرگز به معنای بیان حرفی<sup>\*</sup> ضعف تالیف یا عاری از صور و خیال نیست هرچند این سادگی ها گاهی کلامش را در حد گفتار های روزانه قرار میدهد:

به غم عشق مبتلا نشوید -- دوستان من شدم شما نشوید

زهستی جز رنج پیهم ندیدم -- دمی دیده خویش بی نم ندیدم  
غزلهایش زیبا و شور انگیز اند ولی از یک دسته نیستند چرا که گفته است:

شعر اگر عجاز باشد بی پستی و بلندی نیست<sup>\*</sup> درکف عیسی همه انگشت ها یک دست نیست .  
غزل او نه بسیار مستعار است و پیچیده و نه عاری از صور و خیال و داوری<sup>\*</sup> و اصف باختری در مقدمه «دشت و آینه و تصویر» بجاست که غزل فانی را حد فاصل میان غزل سنتی و غزل نو و یا غزل تصویری دانسته است .

او نه چون سنت گرایان با ابزار بیانی پیشینیان هستی شعرش را می سازد و واژگان دستفر سود دیگران نشخوار میکند و نه هم متولی چشم بسته ضریح غزل نوشده است . غزلی باید در دست بعض کسان به ابتدال گراییده است. او اگر گاهی واژگان چون پیر مغان شیخ شهر<sup>\*</sup> آفتاب حسن و مانند آنها را با همان معنای قاموسی شان در شعرش رخصت و ورود می دهد و درجای جای شعرش از واژگان تازه و ترکیبات بدیع نیز بهره میگیرد<sup>\*</sup> نگاه کنید به ترکیبات<sup>\*</sup> بال خورشید<sup>\*</sup> درخت خاطر<sup>\*</sup> منبر<sup>\*</sup> ابرها<sup>\*</sup> نگین سبز ایمان<sup>\*</sup> بلوط سوخته دره های دوزخ<sup>\*</sup> چهره خسته<sup>\*</sup> دریا<sup>\*</sup> پیامبر باران<sup>\*</sup> شکست شب<sup>\*</sup> چمن سبز غزل<sup>\*</sup> دشت آینه<sup>\*</sup> فرعون باد<sup>\*</sup> بادرهنن و باران دزد ...

ای درختان پناه تان بخدا - باد رهن شده هست و باران دزد

در شعر نیمایی فانی «سکه داغ» که سه راب سپهری آنرا تداعی میکند پامیر پدر اوست و اجزای دیگر طبعت وابستگان دیگر او.  
پدرم پامیر است

مادرم جلگه سر سبز جنوب

پدرم چشمہ پاکیزه آب  
دو برادرم ... کاج خوردی زمن کوچکتر  
و آن سیپدار کهنسال زمن پیر تر است  
لاله ها نیز همه خویش منند... همه هم کیش منند  
همه از کشور خورشید مسافر شده ایم.

فانی بر نظیره گویی چند تن از سخنوران متقدم و متاخر برمیخیزد و از شعری سنایی<sup>\*</sup> مولانا<sup>\*</sup> حافظ و بیدل تا شاعران دوره بازگشت نیمایی چون یغماً مشتاق اصفهانی و

از معاصرین مانند نادرپور<sup>\*</sup> سیمین بهبهانی<sup>\*</sup> نوید<sup>\*</sup> سید بلخی<sup>\*</sup> استقبال میکند اما همواره میکوشد تا مشخصات زبانی خودرا ازدست

ندهید و فانی باقی بماند. از همین رو اگر از شاعرانی تقليد میکرد هم آهنگی بيان میان ادبیات غزلهای شان وجود ندارد ولی او خود این وحدت را در محور عمودی غزل که یکی از ویژگیهای غزل نو است رعایت میکند تا بر ملا نماید که در پی زبان و بیان خویشتن است نه در اندیشه و دنبال روی سبک و شیوه بیان دیگران. واین هم نمونه از این گونه غزل هایش:

این من که خفته در من من نیستم تو هستی - در جان نموده مسکن من نیستم تو هستی  
لب بر لبم نهادی گفتی بنال چون نی -- پس در فغال و شیون من نیستم تو هستی  
قلب تو چون بگردید<sup>\*</sup> آید زچشم من خون - این خون دل بدامن من نیستم تو هستی  
گر خرمنم بسوزی با خویش کینه تو زی - پنهان درون خرم من نیستم تو هستی  
صد ره بنام دشمن بستی کمر به خونم -- این دوست بتو دشمن من نیستم تو هستی  
شمع حیات مارا در راه باد مگزار -- کاین شمع نیمه روشن من نیستم تو هستی  
آثار ارزشمند این شاعر نستوه :

اول - ارمغان جوانی مجموعه شعر در سال 1344 هش - کابل افغانستان

دوم - بارانه « داستان نیمه بلند » در سال 1362 هش - کابل افغانستان

سوم - پیامبر باران « مجموعه شعر » در سال 1365 هش - کابل افغانستان

چهارم - آمر بی صلاحیت « گزینه طنز ها » در سال 1366 هش - کابل افغانستان

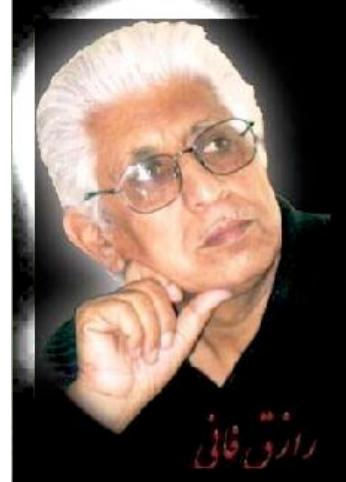
پنجم - ابر و آفتاب « مجموعه شعر » در سال 1373 هش - کالیفرنیا - امریکا

ششم - شکست شب « مجموعه شعر » در سال ... کالیفرنیا - امریکا

مطالعین گرامی در باره این شاعر شیرین سخن که تمام اشعارش از درد و ملال مردمش سخن گفته<sup>\*</sup> خود نیز ملال روزگار را تجربه نموده است<sup>\*</sup> با تاسف که در عالم هجرت بنام مردم وطنش ناله کرد و به همین درد نالیده<sup>\*</sup> خموش گردید .

روان فانی شاد و بهشت بین جایش باد.

فانی در واپسین روزهای حیاتش با جمع فرهنگیان



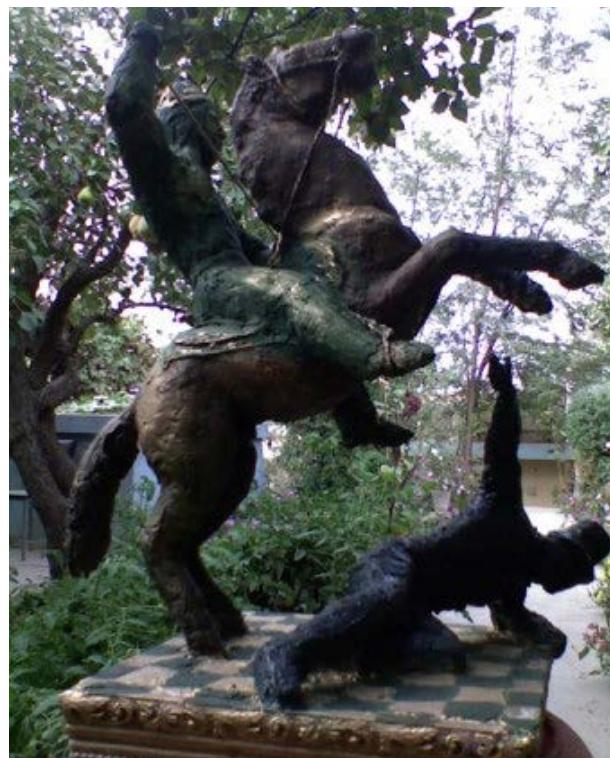
ریاضق فانی

## استاد عبدالحی فرحمند

عبدالحی فرحمند فرزند غلام سخی در سال ۱۳۵۴ هجری قمری سبک ولایت غور دریک خانواده متوسط الحال چشم به جهان گشود. وی تعلیمات ابتدایی را نزد پدرش فرا گرفت و بقیه تعلیماتش را در لیسه سلطان علاؤالدین ادامه داد. جناب فرحمند بعداز فراغت لیسه سلطان علاؤالدین در سال (۱۹۷۳) م- شامل پوهنخی هنرهای زیبای پوهنتون کابل گردید و در سال (۱۹۷۷) م- لیسانس خود را در هنر میناتوری از پوهنخی مذکور بدست آورد.

وی بعد از فراغت شامل کرد علمی پوهنخی هنرهای زیبای پوهنتون کابل گردید و منحیث استاد مضامین مانند « میناتوری و ستریشن » را تدریس نمود. نباید فراموش کرد که جناب فرحمند یکی از شاگردان محمد سعید مشعل که یگانه وارث مکتب هنری بهزاد در افغانستان بود بشمار میرود.

استاد فرحمند در سال (۲۰۰۹) م- در یازدهمین سمپوزیم بین المللی شهر چنگچون اشتراک نمود و کارهای هنری اش در این سمپوزیم مجسمه ای بنام « رقص سما » بوده که این اثر در پارگ بین المللی مجسمه سازی شهر چنگچون گذاشته شده است و برای همیشه بنمایش قرار گرفته است. این هم نمونه از کارهای استاد فرحمند میباشد.



## مولانا عبدالکبیر فرخاری



جناب عبدالکبیر فرخاری فرزند محمد رجب در ۱۳۲۴ هش-در قریهٔ ی خرماب که یکی از دهات ولسوالی فرخار منوط به ولایت تخار است در یک خانواده دهقانی و نهایت غریب پا به عرصه وجود گذاشته است.

فرخاری در ابتدا نزد ملا مسجد کتب اشعار حافظ شیرازی و میراث عبدالقادر بیدل و قرآن کریم را آموخت و همچنان کتب صرف نحو و برخی از کتابهای فقه، تفسیر، میراث و احادیث را نیز فرا گرفت.

و ملوی بعدالولی حجت که مامای محترم فرخاری میباشد استاد بزرگ وی بحساب میاید زیرا او فرخاری را وادر ساخت تا بولایت کندوز برود و در مکتب تخارستان که مربوط دولت وقت بود شامل گردید.

وی بعداز گراشتاندن یک امتحان مشکل نزد قاضی نور محمد متخلص به «مفتقی» که یکی از علمای مشهور آنزمان بود در سال ۱۳۴۰ هش-

شامل مکتب گردید و در پایان سال ۱۳۴۷ هش-از از صنف دوازدهم به سویهٔ بکلوریا فارغ گردید.

وی از سال ۱۳۴۸ - ۱۳۵۷ وظیفهٔ معلمی را در مکاتب ذکور و انانث ولایت کندوز پیش برد و همچنان صنوف ۱۳ و ۱۴ نیز در داخل خدمت فرا گرفت و موفقانه از دارالعلمین کندوز سند فراغت بدست آورد.

در سال ۱۳۵۸ هش-برای مدت کوتاه بحیث مدیر مدرسهٔ تخارستان یعنی همان جا که درس خوانده بود عزل تقرر حاصل نمود اما در جوزای همان سال روانه زندان پلچرخی گردید و با بقدرت رسیدن ببرک کارمل به اساس عفو عمومی از زندان آزاد گردید و دوباره بصف معلم در مدرسهٔ تخارستان ایفای وظیفه نمود.

در سالهای ۱۳۶۶- ۱۳۶۷ هش- بصفت رئیس اقوام وقبایل زون شمالشرق تعین گردید.

در زمان مجاهدین از تخارستان بولایت بغلان در شهر پلخمری مهاجر گردید و در مکتب انانث بنام «اسلام قلعه» ایفای وظیفه نمود. از آنجاییکه برای تمام مردم مشهود است که مجاهدین با تسلط شان نه تنها جنگ‌های داخلی را قطع نکردند بلکه جنگ‌ها تشید پیدا کرد و مردم ناگزیر بکشورهای همسایه پناه میبرندند او نیز به تاجیکستان رفت و فامیلش را بکشور تاجیکستان خواست در این سفر در اثر سقوط هیلکوپتر خانمش با پنج پسر و یک دخترش از بین رفتند خوشبختانه یک فرزندش که با جناب مولانا قبل در تاجیکستان به سر میبرد و یک دخترش هم در دانشگاه مزار شریف دانشکده طب که در آن زمان دانشگاه تحت اداره جنral عبدالرشید دوستم بود مصروف تحصیل بود و سفر را به تعویق انداخته بود از خطر حادثه سقوط هیلکوپتر مصوبون ماندند. در سال ۲۰۰۵ میلادی به کمک موسیسه ملل متحد بکشور کانادا بحیث مهاجر پذیرفته شدند. جناب فرخاری بار دوم ازدواج نکرد و با یک دختر و یک پسرش در ونکور کانادا زندگی مینماید. او در جمع شعراء برون مرزی خیلی معروف بوده و یک تن از شعرای خوش قریحه وطن ما میباشد که با یک استعداد خوب فطری وطبع سرشوار توجه و عنایت بیشتری به زبان و ادبیات فارسی دارد و اشعارش پختگی خاص داشته او کاغذ را با شتابزدگی سیاه نمیدارد و ظرفیت کشف بدیع در اشعارش خیلی هویدا است.

## غلام حسین فعال

الحاج غلام حسین «فعال» فرزند الحاج فتح محمد خان در سال 1306 هش- در قریه خم زرگر کوهستان کاپیسا چشم به جهان کشوده است.

جناب فعال مکتب ابتداییه را در قریه زادگاهش بعداً در مکتب سردار جانخان در شهر کابل ختم نمود و تحصیل ثانوی را لیسه غازی در کابل به پایان رسانید و شامل دانشگاه کابل گردید در فاکولته ادبیات و علوم بشری رشته ژورنالیزم را تمام نمود.

جناب فعال در سالهای که متعلم لیسه غازی بودند با یک تعداد جوانان هنردوست رابطه حاصل نمود و در جمع چهره های جدید هنری با هنرمندان تیاتر شهری ننداری به تمثیل در نماشنامه ها پرداخت. زمانیکه رشته ژورنالیزم را تمام کرد بصفت خبرنگار روزنامه ملی انسیس مقرر گردید. سپس خبرنگار آژانس باختر مدیر مسئول جریده بزگ «دهقان» مدیر مسئول روزنامه پروان مدیر مسئول روزنامه بدخشنان مدیر خبرنگاران و پرودیسران برنامه های روزهای ملی و محافل رسمی رادیو افغانستان مدیر عمومی نطاقدان رادیو افغانستان مدیر عمومی آرشیف نشراتی رادیو افغانستان رئیس دفتر مطبوعاتی صدارت و وظایف متعددی مطبوعاتی دیگر را در شورا انجام داده است. سفر هالی رسمی از طرف دولت منحیث ژرنالیست به کشور های آسیایی نموده است : در مراسم تاج پوشی شاه و ملکه ایران اشتراک در جشن جمهوری عراق که از مراسم فوق راپور منظم برای رادیو افغانستان تهیه و در مطبوعات کشور انعکاش داده است و همچنان یک بار به زیارت خانه کعبه مشرف گردیده است.

جناب فعال چندین کتاب به رشته تحریر درآورده است :

۱- کتابی در مسیر اجتماع که دوبار اقبال طبع یافته است.

۲- رساله رهنمای حج

۳- کتاب شکست کمونیزم در افغانستان

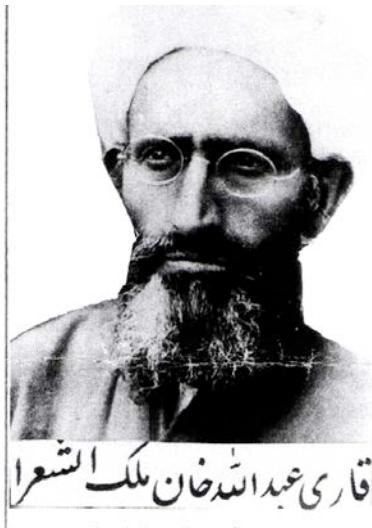
۴- کتاب آیینه کابل

۵- کتاب گزیده اشعار فعال

برعلاوه آثار مطبوع صد ها راپور مقالات سیاسی و اجتماعی در روزنامه انسیس روزنامه بدخشنان صلاح و هیواد نیز بدست نشر سپرده است.

جناب فعال هنوز به سن تقاعد نرسیده بود که از شدت جنگ و پرتاب راکتها و کشت و میر در خیابان های کابل مجبور به ترک وطن شد. اولاً به پاکستان و بعد به در ایالت اندیانای امریکا زندگی اختیار نمود. زمانیکه این کتاب را مینوشتم برایش تلفون کردم در جواب گفت «حالا دگر حافظه قادر به تشریح حزئیات نمیباشد. شما میدانید که زندگی یک ژورنالیست مانند تاریخ است گاهی دلچست و گاهی ناخوش میباشد و از خانمش کمک خواست و به یاری همسرش مطالب فوق را در اختیارم گذاشت و از ارسال فتوخویش معذرت خواست و گفت یک قطعه عکس داشتم کسی برای کدام مجله یا جریده ازمن گرفت از تصویرم صرف نظر کنید. با تشکر از جناب فعال که در حال مریضی معلومات فوق را رایه نمودند برایش صحت و سلامتی آرزو میبرم.

## ملک الشعر عبد الله قاری



قاری عبد الله خان ملک الشعرا

عبدالله فرزند حافظ قطب الدین خان در سال 1288 قمری برابر به 1247 شمسی در شهر کابل پا بر عرصه وجود گذاشت پدرش حافظ قطب الدین و پدر بزرگش حافظ غوث الدین خان از جمله علماء و دانشمندان روزگار و حافظ قرآن کریم بودند.

قاری عبد الله علوم و فنون را از پدرش و استاد دیگر آن زمان چون «حافظ جی صاحب وردک» که از جمله دانشمندان بزرگ کشور بود، آموخت و حافظ قرآن گردید.

قاری عبد الله ادبیات عرب را فرا گرفت فقه منطق کلام حکمت قدیم را از یاد کرد و استاد خط نستعلیق گردید.

قاری در سن بیست سالگی با علم و فضل اخلاق شهرت در خشان پیدا کرد مشاور و امام ولیعهد امیر عبدالرحمان خان گردید و در سفر و حضر با او میبود زمانیکه امیر حبیب الله خان پس از پدرش امیر گردید قاری را برای مریض فرزندان خود تعین کرد.

بعد از ختم امارت خانواده امیر عبدالرحمان در عهد محمد نادر خان در حالیکه متلاعده گردید و تدریس و آموزش محمد ظاهر فرزند او را که هنوز شهزاده بود بدوش گرفت. قاری در سفرهای شهزاده گان همراه بود و به یقین دید و باز دیدهای سفر در احساس و اندیشه او موثر بوده است.

در سال 1280 شمسی با معین الاسلطنه (شهزاده عنایت الله خان) فرزند ارشد امیر حبیب الله خان در سفر همراه بوده است.

در سال 1298 هش- زمانیکه امیر حبیب الله خان شهید گردید بازهم قاری با معین الاسلطنه «عنایت الله خان» در سفر و در توقف زمستانی هند قرار داشتند. در این توقف قاری خوبتر اشعارش را سرود.

در سال 1310 هش - با وزیر دربار به سفر حج رفت و سفر نامه حج را با تاریخ و جغرافیای عربستان سعودی و تاریخ بنای کعبه مکرمہ بخط خود نوشت بقول گویا اعتمادی همان دست نویس نزد ایشان موجود بود. قاری ملک الشعراء بیشتر از عمرش نوشت و در عناندی فرهنگ و ادبیات کوشید و سرمایه علمی و ادبی کشور را پُر بار کرد با آنکه لحظه بیکار نبود در کنار نوشتند و تتبع و پژوهش وظایف دولتی نیز داشت.

وظایف قاری :

قاری را میتوان از نخستین اموزگاران مکاتب جدید التاسیس در افغانستان خواند زمانیکه امیر حبیب الله خان مکتب حبیبه را در کابل ایجاد کرد قاری در کنار استادان هندی به وظیفه معلمی گماشته شد. از آن زمان الی عهد محمد نادر شاه قاری وظایف معلمی را در مکاتب

حبيبهُ حربيهُ سراجيهُ و مدارس عاليٰ ديگر انجام داد. در خلال همین دورهٔ مدته در دارالتألیف وزارت معارف مصروف تالیفات و تصحیح کتب برای مکاتب بود. بعد از باز نشستگی در عهد محمد نادر خان عضو انجمن ادبی کابل گردید.

در سال 1217 هش- به پاس خدمات چهل ساله او در معارف کشور نشان درجه دوم معارف را کمایی کرد. در سه سال آخر عمرش بر علاوهٔ عضویت در انجمن ادبی کابل و مصروفیت‌های معارف - بحیث مشاور علمی و شرعی ریاست مستقل مطبوعات نیز ایفای خدمت کرد.

اشعار قاری :

نخستین قصیده خود را در سال 1309 قمری مطابق 1269 هش- سرود .

در سال 1314 قمری برابر به 1276 هش- دومین و مشهور ترین قصیده خود را زمانیکه امیر عبدالرحمن خان لقب ضیا الملک والدین را دریافت کرد سرود. قاری اندوخته بزرگ علمی همراه با رقت القلب با خود داشت در سروdon قصیده سرآمد همگان گردید.

در سال 1311 قمری مجله ادبی کابل این مطلع از قصیده فرخی سیستانی را به اقتراح گذاشت :

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار - پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار  
در این رابطهٔ شعر قاری جایزه اول را از آن خود کرد.

در سال 1312 قمری مجله ادبی کابل بمناسبت بهار اقتراحی را طرح کرد که سرودهٔ قاری حایز جایزه اول و لقب ملک العشراء را برایش ارمغان داد.

در کشور ما دو دانشمند افتخار دریافت لقب ملک الشعراء افغانستان را داشتند که « استاد عبدالحق بیتات و قاری عبدالله » بودند و تا حال هیج دانشمندی چنین القاب را دریافت نکرده است.

قاری در مرگ اقبال لاهوری مرثیه سرود که اورا شهرتی بی پایان بخشید:  
افتاده گوهری زکفت دهر روی خاک - بیچاره دهر بین که براو این زیان برفت.  
ازدست مفت دامن اقبال داده ای - شرمی کن ای زمانه زدستت چسان برفت

در سال 1313 قمری- مثنوی غرای قاری عبدالله در هزارهٔ فردوسی عظمت قاری را در کشور همزبان ایران تسجیل کرد ابیات آنراز نمونه وار میخوانیم :

حکیم زبردست دانای طوس -- بنامش سخن می زند طبل و کوس  
ادیب سخن پرور فارسی --- که بکشود به ما در فارسی  
زطبعش سخن رونق تازه رفت --- زبان دری قدر و انداز یافت.

دیوان قاری در سال 1343 قمری از طرف وزارت معارف وقت اقبال چاپ پیدا کرد اما ترتیب قصاید در دیوان او نشان میدهد که هنوز سروده ها و قصاید زیاد از طبع دیوان بیرون باقی مانده است. قصاید در مدد امیر عبدالرحمن خان امیر حبیب الله خان سردار نصرالله خان محمد نادر خان سردار عزیز الله فاتح کابل وجود دارد اما در میان این همهٔ قصاید از شاه امان الله حرفى در میان نیست گمان میرود که قصیده در وصف او نیز وجود داشته که نظر به سیاست زمان از دیوانش حذف گردیده و از چاپ باز مانده است زیرا در موارد سروده های آمده است که

از آن مذمت امان الله خان و حبیب الله کلکانی نیز استنباط میگردد.

مثال سروده ذیل:

شه را چور کرد سیر فرهنگ انقلاب -- خواه شنوار برعلیه حکومت ندا کشید.

از دست برد حادثه پامال شد وطن -- چون بچه سقا به امارت لوا کشید

قاری در قصیده که در سال 1311ق- سروده او جایزه اول را از آن خود کرد و مطلع قصیده

فرخی سیستانی فتح کابل و رهایی وطن به آزمون گذاشته شده بود در آن قصیده نیز قاری بیان

سیاسی دارد در حکومت امیر کلکانی و حضور نادر شاه چنین گفته است:

در قدم حاصل زر خیز میزان میسزد - گرنده شبو طلای خود بکف بهر نثار  
رسم و تعظیم بجا گویی درختان میکند -- کاین چنین درهر دو سوی جاده صف بسته قطار

گویی از سمت جنوب میوزد باد ظفر -- میرساند مردگانی از قدم شهریار

بهر فتح شهر کابل شاه افغان میرسد -- در رکابش نصر و اقبال از یمین از یسار

لشکر او تا بکابل هم جلو ریز آمده است -- نی به گردیزش توقف نی بحد شه مزار

از دو سو برقوه سقا هجوم آور شدند -- نیمه از چار ده و نیمی از بینی حصار

گذشته از این ناگزیریهای سیاسی دیوان شاعر را ناقص ساخته و یا او را مجبور به مدحیه  
سرای نمودند، مگر شعر قاری همانگونه در اوج عذوبت و استواریست همانگونه که سرور گویا

اعتماد گفته است:

ای پادشه فضل در نظم ونشر تو -- یک لفظ سست ویک سخن مستعارنیست

اما قاری باتواضعی که دارد سروده هایش را صدای شکستن دل ناله و سرشک دیده میخواند:

ندارم با شکستن سرو کار - - شکست دل صدایی میکند زار

سرشک دیده شد بیت روانم - - بود مضمون رنگین چشم خونبار

قاری و سبک هندی:

سروده های شاعران زبان دری را در یک هزار سال در چهار چوب چهار مکتب به شناسایی

میارند: مکتب خراسان، مکتب عراقی، مکتب هندی و دوره بازگشت ادبی.

چنانکه دیده میشود قاری عبدالله ملک اشعراء پایانه سبک هندی و سرآغاز سبک جدید و دوره

بازگشت ادبی و ساده نویسی را در افغانستان نمایندگی مینماید.

دانشمندی در این زمینه مینویسد: «سبک شاعری هند را بسیار دوست میداشت... کلام میرزا

عبدالقادر بیدل فیضی دکنی، غنی کشمیری، واقف لاھوری، مظہر جان جانان در طبع و مزاج

قاری ذوق وجد ایجاد میکرد تکان میخورد و سرشک از دیده میریخت.

استاد صلاح الدین سلجوقی در باره قاری مینویسد: در عالم شعر پیرو معتقد و مجتهدی بود و از

مکتبی که ... من میتوانم این مکتب را بنام «تناسب و تداعی» یاد کنم. نمونه واضحی این مکتب

در دیگر محیط ها و زبانها یافت نشود که «کلیم» نیز رکن مهمی از این مکتب سخنوری است.

تنها سروده هایش و قول دانشیان در این زمینه گویاست که قاری عبدالله خود نیز از علایقش به طرز

بیدل سخن میگوید:

چنین که شیفته طرز بیدلی قاری -- کلیم اگر نشوی درسخن کمال تو چیست تحولات که در کشور رونما گردید و با کسب استقلال و تاثیر پذیری از روند تحولات ادبی درمنطقه گرایش به ساده نویسی رونق گرفت و دوره بازگشت ادبی از مضمون آفرینی و ابهام بافی به ساده نویسی آغاز گردید قاری نیز به این روند پیوست چنانچه خود گفته است:

محیط سبک قدیم من از رواج انداخت -- اگر چه خامه به سبک قدیم بود ادیب بلی محیط چنین انقلابها دارد همیشه -- طرز جهان است این فراز و نشیب مدون دیوان قاری پاینده محمد زهری نیز به همین جریان توجه داشته که میگوید: به سبک هند سخن گفتنش پسند آمد -- به رنگ بیدل و صائب غنی کلیم و کمال نمود پیروی از شیوه کلیم و سلیم -- سخن سروده به این مدت سی سال ولیک رنگ دیگر یافت چهره سخشن --- دمی که مملکت ما گرفت استقلال به نظم و نثر طریق سلیس و ساده گرفت -- به جز دمی که ز سبکی نمود استقبال قاری در بیان شناخت و نقد شعر در سبک هندی از جمله استادان مسلم روزگار بود در این زمینه رساله او زیر عنوان محاکمه خان آرزو و صهبايی برهان این مدعاست.

سراج الدین علی خان آرزو در نقد شعر محمدعلی حزین لاهیجی رساله «تنبیه الغافلین فی الاعتراض علی اشعار الحزین» را نوشت. سالهای بعد از او امام قلی صهبايی در دفاع از حزین «قول فیصل» را نگاشت بعد از آن قاری عبدالله بانگارش «محاکمه بین خان آرزو و صهبايی» دیده های هردو را به نقد کشید که بیانیست از قدرت و احاطه حضرت قاری عبدالله در نقد شعر هندی که تا هنوز همتایش را نداریم.

قاری و عرفان :

آثار عرفانی قاری از دیدگاه مصاحبانش دو منبع موثق اند. بررسی عرفان قاری از خلال آثارش بحث گسترده دارد که در اینجا نمیگنجد صرفاً از قول دانشمندان و همزیستان و یارانش خیلی مختصر متذکر میشویم که:

استاد صلاح الدین سلجوقی میگوید: قاری در عرفان توجه کرد و فصوص الحکیم شیخ محبی الدین ابن عربی را ترجمه نمود سلجوقی جای دیگر از مکتب هندی متذکر میشود که با تکیه بر عرفان این مکتب را از ظاهر پرستی و تناسبات لفظی و معنوی به حقایق معنوی و اوج مثالی ما بعدالطبیعی آن ارتقا داد. استاد بزرگوار حیدری وجودی درباره قاری چنین عقیده دارد: قاری در طریقه نقشبندیه خلیفه بود.

فیض محمد زکریا درباب قاری چنین نظر دارد: قاری از اولیای خداوند متعال و به همه معنی باحال و قال بود زهد و تقوی قاری از این نکته نیز هویدا میگردد زمانیکه فهرست آثار خود را به ریاست نشرات میدهد و یاد اور میشود که اکثر این آثار در اوقات غیر رسمی به کتابت رسیده است. نشان دهنده تقوی قاری همین است که در اوقات رسمی کار شخصی رانجام نمیداده است سرور گویا اعتمادی را عقید در حال و احوال قاری براین است: قاری دارای رقت قلب و احساسات رقیق بود از هر سخن حکیمانه هر نثر زیبا هر کلام شعر لطیف و معنوی سرشک از چشمان

جاری میساخت که درک میشد از عالم علوی سهم و افری دارد.  
آثار و آفریده های قاری عبدالله ملک الشعرا

از قول سرورگویا اعتمادی میخوانیم که « قاری از سابقه دارترین پُر کارتین و صمیمی ترین خدمتگاران معارف نوین و مطبوعات در افغانستان میباشد معارف نوین با خدمات او آغازیافته است و او شخص بود کم خوب کم حرف و پُر کار که با دستان لرزان خود مینوشت و این دانشمرد بزرگ شاعر و عارف ارجمند افغانستان بالاخره بعداز یک عمر خدمت فرهنگی و علمی در ساحه معارف در ثور 1322 هش- در کابل پدرود هستی گفت و آثار گران بهای به میراث گذاشت که آن گنجینه اورا زندگی جاویدانه بخشیده است. قاری با وجود پیکر زار و ناتوان و قوای از دست رفته با وجود تعلیم و تدریس درمکاتب و مدارس عالی آثار فروانی نوشته. او خود میگفت: «غذای روح وقوت حیات من مطالعه و نوشن است بدون نوشن فشار زندگی و سنگینی وقت مراذیت میکند.»

آثار ملک الشعرا را تا جای که جناب قاری عبدالحبيب طلوع و خانم محترم شان یاسمن سها طلوع از روی دیوان و انساد که در اختیار داشتند برایم اسال کردند چنین است:

دیوان اشعار قاری عبارت است از سفینه غزل سال 1302 قمری- در لاهور طبع شد.

کتاب زبان فارسی برای صنف سوم مکاتب در سال 1302 قمری

کتاب زبان فارسی برای صنف چهارم مکاتب در سال 1303 قمری

منتخبات ادبیه برای صنف اول رشديه در سال 1303 قمری

یک قسمت مصاحبه اخلاقی برای رشديه دوم در سال 1303 قمری

کلید صرف عربی برای صنف اول رشديه در سال 1305 قمری

کتب املاء و اصول تنقیط برای صنف چهارم ابتداییه 1305 قمری

کتاب انشاء برای صنف چهارم ابتداییه در سال 1305 قمری

کتاب صرف و نحو برای رشديه دوم در سال 1305 قمری

کتاب صرف و نحو برای رشديه اول در سال 1305 قمری

دیوان اشعار بقلم خودش در دو جلد که در کتابخانه معارف موجود است

کتاب صرف و نحو برای استفاده عموم در سال 1305 قمری

کتاب قرائت فارسی برای صنف پنجم مکتب ابتداییه در سال 1306 قمری

کتاب قرائت فارسی برای صنف اول رشديه در سال 1307 قمری

کتاب ادبیات برای صنف سوم رشديه در سال 1307 قمری

تاریخ ادبیات عرب برای اعدادیه اول و دوم 1309 قمری

یک قسمت قواعد ادبیه برای صنف سوم رشديه 1309 قمری

المنهج الجديد برای استفاده معلمین در سال 1310 قمری

تاریخ ادبیات برای اعدادیه صنف دوم و سوم 1319 قمری

کتاب قرائت دری درسی از صنوف اولی الی پنجم برای نسوان

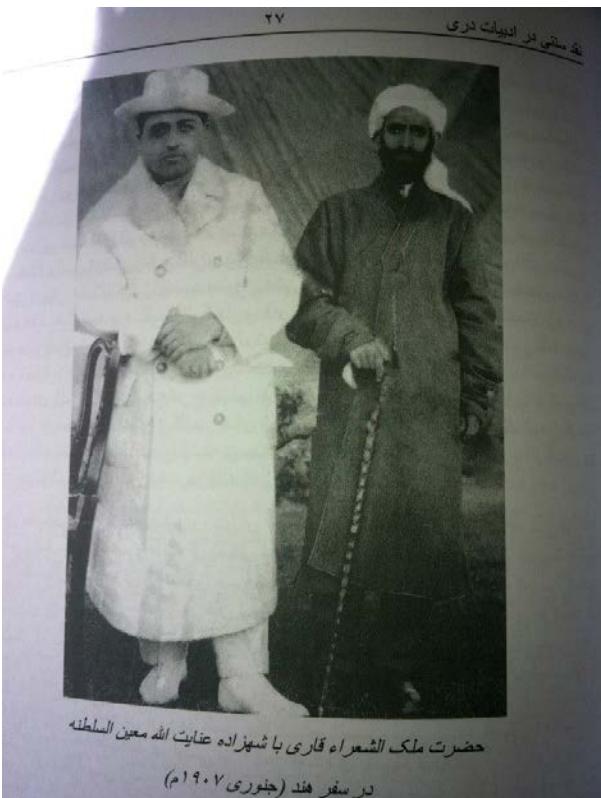
تذکره شعرای معاصر نسخه قلمی  
 فقههای افغانستان نشر دوره دوم سوم و چهارم مجله ادبی کابل  
 سیرت نبوی دور ششم و هفتم مجله ادبی کابل  
 ترجمه مغازی امام واقدی نسخه قلمی که برگتابخانه ریاست مستقل مطبوعات اهدا کرد.  
 ترجمه منطق امام غزالی که در ۱۳۲۱ قمری جایزه مطبوعاتی را از آن خود کرد.  
 تالیف و تدوین یک قسمت اعلی برای دایره المعارف  
 مفتاح الصرف برای شاگردان مکتب حبیبه سراجیه ۱۳۳۳ قمری  
 مفتاح النحو در سال ۱۳۳۳ قمری  
 سراج الصرف ترجمه از کتاب اردی حافظ عبدالرحمن پاکستانی ۱۳۳۰ قمری - نسخه قلمی  
 مجموعه خطبه ها نسخه قلمی که در روزهای عید و جمعه در وقت نماز خوانده میشد  
 منتخب غزلیات برای محمد ظاهر شاه نسخه قلمی  
 منتخب غزلیات برای ایدن وزیر خارجه انگلیس  
 «نسخه قلمی»  
 منتخب عزیزیات برای سردار محمد نعیم  
 خان.

ترجمه سخنران فارس از مولانا محمد حسین  
 آزاد  
 ترجمه اشهر متشاهیر ادبی شرق «نسخه  
 قلمی»

محاکمه بین خان آرزو و قول فیصل صهابی  
 «نسخه قلمی»

محاکمه بین سرور گویا و عالمشاهی «قلمی»  
 تاریخ و جغرافیای افغانستان «قلمی»  
 ترجمه رساله الفیه شیخ محمود حسن  
 سال ۱۳۳۴ قمری  
 تشییح و تنقیح دیوان شعرا و نسخه های خطی  
 که قلمی وجود دارد.

قصاید و غزلیات ترجیعات مسدسات قطعات و  
 رباعیات و مکتوبات قاری بخط زیبا جدا جدا  
 تدوین شده که باید چاپ گردد.



مقالات و منظومات وی در مجموعه ۱۳ رساله مجله ادبی کابل و مجله عرفان و سایر مجلات  
 مندرج است. در فهرست مقالات خود که در سال ۱۳۲۱ به شعبه نشرات سپرده است بقلم خود  
 نوشته کرده است: «آثار قلمی این عاجز باید از دوصد مقاله تجاوز کند هرگاه مفاری و اقدی

حساب شود از هزارهم بیشتر میشود و اکثر این اثار در اوقات غیر رسمی بكتابت رسیده است.  
مسوده های این عاجز احتیاج به کتابت ندارد که پاک نویسی کند بلکه کتابت نمیتواند که چنین  
بنویسد»

نمونه کلام قاری ملک العشراء ازقاری درکنار کتابهای علمی 'آموزشی' اثار هنری و ادبی ناب در  
شعر' نثر و نقد شعر برجا مانده است که نمونه از انها را پیشکش مینمایم :

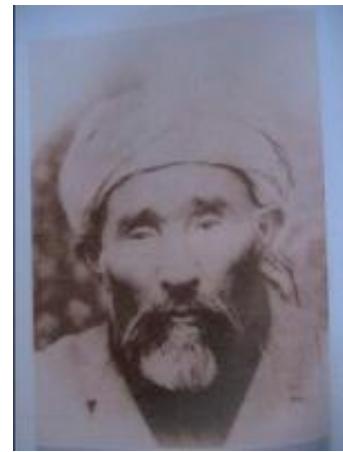
ای چمن از صنع تو یک غنچه دهانها	چون سبزه به گلزار شنای تو دهانها
از چشممه الطاف تو جاریست همیشه	درجوی شر این بدن آب روانها
هرکس به زبانی شده گوای ثناشت	هرچند شنای تو نگنجد به زبانها
اندیشه در ادراک جلالت نبرد پی	ای کنه جلال تو مبرا زگمانها
صنع تو چه قدرت اثری کرد که بسته است	شیرازه اوراق وجود از رگ جانها
عشاق تو رو سرخ از این چهره زردند	اینجاست که سرجوش بهاراست خزانها
از مشعل داغ انجمن افروز خیالند	در بزم تمنای تو این سوخته جانها
آه جگر سوخته دلان تو قبول است	خوش می رسد این تیر هوایی به نشانها
محو هوس نام و نشان چند توان بود	قاری به جز از نام دیگر چیست نشانها
آنچه را درباب قاری مطالعه کردید بکوشش یاسمن طلوع خانم نوه قاری عبدالله بدسترسم قرار داده شده است از همکاری خانم یاسمن سها طلوع و قاری عبدالحبيب طلوع نوه قاری ملک الشعرا سپاسگزارم.	

زبعد مرگ نگیرد کسی سراغ مرا      به غیر داغ که روشن شود چراغ مرا  
غم تو کرد پریشان زبس دماغ مرا      نماند عافیتی گوشه فراغ مرا  
نظر زعیش جهان بسته ام که محنت عشق -      به روی درد تو وا کرد چشم داغ مرا  
هوای سرو بلند تو سربلندم کرد      به قامتت که ندارد فلک دماغ مرا  
شدم زیخت سیه همچو سرمه منظورش -      که داده اند شگون همای زاغ مرا  
خمار کافت دل نشکند زباده عیش      مگر بخون جگر پر کنند ایاغ مرا  
بدل زمحنت عشق تو سخت می لزم      که کرده محشر غم گوشه فراغ مرا  
چنین که زخم دلم مشک سودگردیدست      نسیم سنبل او تازه کرده داغ مرا  
چو عمر رفت نشانی زمن نمیماند      نفس به این تک و پو گر کند سراغ مرا  
چراغ هیچ کس تا سحر نمیسوزد      چه میزند بtan اسین چراغ مرا  
چو قسمتم بود آواره گی و گمنامی      نه حیرتم که چنان یافت غم سراغ مرا  
بچشم داغ بین گل زمین دل قاری  
که هر نگه نبود جلوه سنج باع مر

## فیض محمد کاتب

«تاریخ نگار معاصر افغانستان»

ملا فیض محمد فرزند سید محمد مغل فرزند خدایداد معروف به هزاره در سال 1289ق- در قره باغ ولایت غزنی تولد گردید وی سواد ابتداییه را در محل تولدش فرا گرفت و بعد راهی نجف گردید و در آن مرکز علمی دانش اندوخت و سپس در کشور هندوستان در شهر لاہور و پشاور از زمان تحصیل کرد و همچنان مدت کوتاهی در قندھار نزد علامی بزرگ آنوقت تحصیل نمود بیشتر مطالعات او در کتابخانه های عراق ایران هند و افغانستان بوده است در ضمن سفر هایش در ممالک مختلف بر زبان های اردو عربی انگلیسی و پشتون آشنایی حاصل و زبان اصلی و مادریش فارسی دری لهجه هزاره گی بوده است. بعد از سفرها و اكمال مطالعات



سکونت دائمی خویش را کابل انتخاب کرد و حدود پنجاه سال عمر خویش را در نویسنده گزاراند. وی کاتب حضور امیر عبدالرحمان خان و منشی تحریر دربار او گردید و اکثر فرامین امیر عبدالرحمان بقلم ملا فیض محمد کاتب نوشته شده است. کاتب مدتی را به حیث عضو دائرة المعارف در وزارت معارف زمان امانیه و دبیر خانه وزارت فرهنگ آنوقت نیز مصروف وظیفه بوده است و در عین حال بصفت معلم در لیسه حبیبه به تدریس تاریخ و ادبیات نیز پرداخته است. در دوره امیر عبدالرحمان خان به نوشتن سراج التواریخ پرداخت این تاریخ در دو جلد تحت نظر شخص امیر حبیب الله خان تحریر گردید و همچنان به نوشتن تحفه الحبیب اقدام نمود که جلد دوم این تاریخ از وقایع سلطنت از سالهای 1258-1297 بود بقلم مرحوم کاتب در قید تحریر آمده است. کاتب یکی از نویسندهای تاریخنگاران مشهور کشور ما میباشد با آنکه نویسنده حضور امیر بود نسبت عضویت گروپ مشروطه خوان مدتی در زندان شیرپور ندانی گردید و با آغاز عصر امانی از زندان رهایی یافت.

او یک شخصیت عالم و نویسنده پرکاری بود که در دوران امیر عبدالرحمان خان به تاریخ نگاری گماشته شد و کتا ضخیمی دو جلدی بنام تحفه الحبیب که از وقایع زمان احمد شاه بابا الی عصر امیر عبدالرحمان خان را در هشتصد و هشتاد و پنج صفحه نوشت. این نگارش نخستین کتاب ثبت وقایع دولتی افغانستان به شمار میاید.

جلد اول و دوم آن مربوط به جنگهای افغان و انگلیس بود به طبع رسید اما جلد سوم آن مربوط به دوران امیر عبدالرحمان خان نگارش یافته بود که اقبال طبع نیافته است. جلد چهارم سراج التواریخ که دوره اخیر امیر عبدالرحمان خان و دوره پسرش حبیب الله خان الی جلوس پادشاهی امان الله خان را در بر دارد مفقط الاثر بود اما خوشبختانه در این اوآخر اقبال طبع یافته است.

جلد پنجم سراج الاتواریخ که در برگیرنده هشت سال پادشاهی امان الله خان بوده<sup>۱</sup> نیز موجود نیست. کتاب کاتب یگانه تاریخ واقعی سیاسی افغانستان بوده و بقول بعضی نویسندهان چون «عبدالحی حبیبی» کاتب در آن کتاب یاد داشتهای شخصی خود را نوشته بود که لزوم طبع آنرا در داخل افغانستان نمیشد آنرا برای مهدی فرخ وزیر مختار ایران در کابل سپرده است. از خود خواهی پادشاهان و امیران تاریخ واقعی افغانستان در دسترس نبود و تا حال مردم افغانستان عقب یک نسخه دقیق و واقعی آن میگردند.

در سال 1302 هش- تاریخ حکماء متقدم را بقلم خود کاتب بچاپ رسید و سه جلد کتاب کاتب هزاره در 1331 هش- در چاپخانه (مطبعه حروفی) کابل طبع گردید و سه جلد دیگرش هنوز بقلم خودش میباشد. کتاب تذکره الانقلاب وی بر زبان روسی ترجمه و در ماسکو بچاپ رسیده است. کتاب تحفه الحبیب وی را سانسورگران دوران آنقدر حک و تعديل کردند که از نوشته اصلی کاملاً متغیر میباشد و بالآخره مجبور شد تا تحفه الحبیب را باز دیگر بنویسد و از ساطور سانسو مستقیم امیر حبیب الله خان در امان بماند.

در سال 1308 هش- زمان که حبیب الله گلکانی به قدرت رسید از کاتب خواست تمام مردم هزاره را که پیرو مذهب شعیه بودند به بیعت مذهب اهل تسنن دعوت نمایند. حبیب الله گلکانی ران حکومتی را موظف ساخت تا از مردم هزاره بیعت اخذ بدارند.

اما مردم هزاره از بیعت بر بچه سقاً سرکشی نمودند از طرف حکومت امیر گلکانی مورد لت و کوب و شکنجه قرار گرفتند که در اثر همین لت و کوب و شکنجه شدید مرحوم فیض محمد کاتب مریض ردید و در بتاریخ 16 جدی همان سال وفات یافت.

در مورد وفات وی در وبلاک آریایی نوشته خالق بقایی 1349 قمری مطابق 1309 هش- درج گردیده که در سال تولد و وفاتش یکسال تقاؤت دیده میشود هم چنان نوشتار دانشمندان در سمینار که مناسب یکصد و سی و مین سالروز تولد فیض محمد کاتب به کوشش داکتر جلال الدین صدقی تدوین یافته بود تاریخ تولدش را 1279 ق- تذکر داده اند. یعنی در تولد و وفات مرحوم اتاب هزاره یک سال تقاؤت دیده میشود. مقبره این دانشمند بزرگ در جوار چندول کابل میباشد.

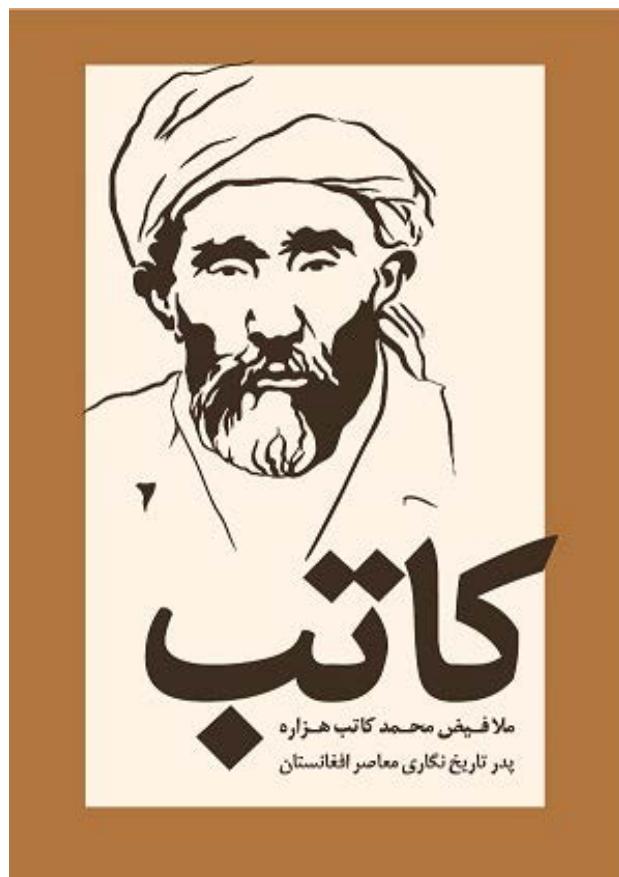
کاتب هزاره یکی از پرکارترین و برجسته ترین تاریخ نگارش افغانستان و در تاریخ نگاری پیشناز تاریخ نویسان افغانستان بوده است<sup>۲</sup> او واقعیتها عینی را در چند دهه از «احمد شاه بابا الی دوره امالله خان» موثق در قید تحریر آورده است بنابر همین دلیل آثار وی از طرف حکومتهای وقت نه تنها به طبع نرسید بلکه مورد ممانعت و مخالفت نیز قرار گرفت. ملا فیض محمد کاتب یکی از بزرگترین دانشمندان<sup>۳</sup> ادب و تاریخ نویس دوران خود بود در زمان حیات وی کسی به تاریخ نویسی دست نزدیک بود در فهم و فضیلت خود یکتازاند و در کتابت و خطاطی خود ممتاز بود بنابر این صفات بنام کاتب شهرت حاصل کرد. کاتب خدمات زیاد برای مردم و وطنش در ساحه علمی انجام داده است که میتوان کتاب (فقرات شرعیه در مسائل فقهی که در سال 1300 هش- تحت نظرت ملا عبدالواسع قندهاری به انجام رسانید و بصف کتاب درسی از آن استفاده برده میشد و سایر خدمات علمی و پژوهشی موصوف نامبرد<sup>۴</sup> هرگاه آثار آن بزرگمرد

را بر شماریم هنوز هم شاید به شمار دقیق آن دست نیاییم چون اکثر نوشته های قلمی خود را مخفی نگه میداشت زیرا سلاطین جبار از درج واقعیت های دوران به خشم می آمدند.

### آثار و تالیفات کاتب

- 1- تاریخ حکمای متقدمین از حضرت آدم تا بوجود آمدن حضرت عیسی «ع» که در سال 1302 (هش -در کابل بچاپ رسید از جمع کتابهای درسی مکاتب وقت بوده است.
- 2- فیضی از فیوضات که اطلاعات و بررسی دقیقی درباره رویدادهای افغانستان و جنایات خاندان حاکم.
- 3- تاریخ عصر امانیه دوره امان الله خان نسخه ای از آن درسترس بوده است.
- 4- نسب نامه طوایف افغانیه و نفووس ایشان در معرفی و شرح قبایل افغانستان. ....
- 5- تذکرہ الانقلاب که رویداد های افغانستان از 1307 - 1308 به شیوه روزنامه نگاری و یا گزارش روزنامه تا روزهای چهار شنبه در هفته نشر میشد والی تاریخ 22 ربع الاول یعنی چهارم سنبله 1308 هش-را دربر دارد. این کتاب دارای 3268 صفحه و 76 قلم نقل فرامین دولتی و یاداشت های دیگر در 6467 صفحه بود که در سال 1358 هش از طرف دولت حاکم کمونیستی افغانستان از وارث شادروان کاتب خریداری و در آرشیف ملی افغانستان منتقال داده شد.
- 6- امان الانشا در نامه نگاری
- 7- فقرات شرعیه در مسایل فقهی که در سال(۱۳۰۰) هش - تحت نظرت «ملا عبدالواسع قندھاری» نگارش یافت.
- 8- اتحاد نظر مجتهدین در باره مسایل مختلف اسلامی و فقهی از دیدگاهی فقهای فریقین و موارد اتحاد نظر آنان سخن گفته شده است.
- 9- شرح اصول دین در شرح اصول دین مولانا محمد علی رشتی.
- 10- سبب و سر متلا شدن نفووس ناطقه انسانیه .
- 11- زمامداری و سیاست کشورداری در شرح اوصاف فرمان رو راه های صحیح کشور داری و ذکر مدنیه فاضله فارابی ...
- 12- تاریخ عمومی افغانستان که گویا کتب درسی بوده است.
- 13- تحفه الاخوان
- 14- استقلال افغانستان
- 15- رساله وجه تسمیه افغانستان.
- 16- فیض الامان در جغرافیای افغانستان و ذکر اقوام و قبایل ساکن آن.
- 17- سیاست الامان

وهمچنان همکاری او با محمود طرزی دانشمند روز نامه نگار وقت لازم یاد آوریست مقالاتی وی تحت عنوان (علم) و (عفت) (زند)<sup>۱</sup> (دین و سلطنت) در مجله آینه عرفان در سال ۱۳۰۳ انتشار داده است و در مجله «حی علی الفلاح» نیز بچاپ رسیده است. فیض محمد کاتب به عنوان یک جریان قوی فکری و ملی جایگاه بر جسته در اندیشه های تابناک در جریان سیاست های چند دوره افغانستان داشته است<sup>۲</sup> ضمن اینکه در هر دوره زجر و محرومیت تاریخی نسل هزاره و خود و فامیل خود را مشاهده میکرد اما جسور انه در شناساندن مردم بر رهبری و سیاست های تعصب آلود حکومات و فرمان روایان نوشت و از خود پُربها ترین آثار بجا گذاشت. در باره این دانشمند بزرگ تلاش زیاد کرد تا آثار اورا بدست بیاورم در این راستا از همکاری جناب محترم محمد عوض نبی زاده سپاسگزارم که بیشتر در شناخت کاتب بنده را یاری رسانیدند و همچنان از ویلاک آریایی<sup>۳</sup> مقالات کنفرانس جلال الدین صدقی و کتاب سراج التوارج مقالات مرحوم حسین نایل و خانم نیلاب رحیمی در سیر تاریخی کتابخانه در افغانستان و سایر ویلاک های ایرانی و افغانی استفاده برده شده است. امید وار هستم روزی محققان و دانشمندان افغانستان عزیز<sup>۴</sup> در جمع آوری و پژوهش کتب و آثار این جوهر تابناک و مستعد کشور اقدام جدی بدارند<sup>۵</sup> آثار گران سنگ او را برای پویایی نسلهای آینده آماده و به دسترس قرار بدهند. روح این دانشمند و تاریخ نگار افغان را شاد و خلد برین برایش آرزو میبرم.



## غلام حضرت کوشان

غلام حضرت کوشان فرزند صوفی پاینده خان محمد در سال 1305 هش - در گذر شمع ریز های شهر کابل متولد گردید و پس از ختم تحصیل بکلوریا از لیسه حبیبه در خدمت مطبوعات کشور قرار گرفت.



خدمات ، کار مطبوعاتی او از عضویت در شعبه نشراتی جراید بحیث محرر آغاز گردید . بعد سرمهحرر و سپس بصفت معاون روزنامه اصلاح ، معاون ریاست هلال احمر بحیث امر نشرات رادیو افغانستان برای دوبار تعین گردید و مدت طولانی امریت نشرات رادیو افغانستان را پیش برد و بعد رئیس کتابخانه های عامه کابل رئیس نشرات وزارت اطلاعات وکلتور رئیس باخترا آرنس و رئیس اداری وزارت اطلاعات وکلتور مدت پنج سال معاون اداره اطلاعات ملل متعدد در کابل بعد از چهل سال خدمت در مطبوعات کشور متقادع گردید اما بعد از تقاعد بحیث مدیر عمومی مامورین شرکت هوخست ایفای وظیفه نمود . مرحوم کوشان در زمان سپری کردن خدمت زیر بیرق معلم سواد آموزی را در کورسهاي قوماندانی ژاندارم و پولیس وزارت داخله سپری نمود . کوشان در مدت ماموریت های رسمی اش « سفر های داخلی و خارجی نیز پرداخته است .

مسافرت هایش شامل بخش های مشاهداتی و اشتراک در کنفرانسهاي بین الملی در باره نشرات رادیو و بعداً در باره امور صلیب احمر جهانی بوده است .

مرحوم کوشان در رشته خدمات عامه طی یک فیلوشیپ در لندن تحصل پرداخت . وی در اثر خدمات امور اجتماعی و فرهنگی موفق به اخذ جوایز نیز گردید چندین تقدیر نامه و جوایز مطبوعاتی و مدال مینه پال را از آن خود کرد .

خدمات مرحوم کوشان در ساحه هنر و فرهنگ خیلی چشمگیر بوده است او به ایجاد مجله هلال احمر نشریه هفتگی آبینه و ماهنامه گزندوی Afghan Travel به زبان انگلیسی و همچنان موفق به ایجاد و تکثیر تک لاتری که منبع بزرگ عایداتی ریاست هلال احمر را تشکیل میدارد گردید . کوشان از جمله اولین جوانان فرهنگی وطن بود که در تیاتر نقش بازی کرد و در رشد فرهنگ تیاتر خدمات زیاد انجام داد و به نوشتن درام ها و دیگر آثار هنری پرداخت که در ذیل به معرفی آن میپردازیم .

1- مقالات بی شمار درباره هنر تیاتر .

2 - خاطره سالفرینو .

3 - طفل شما از تولد تا شش سالگی

4- تاریخ تیاتر افغانستان

5 - ترجمه پته خزانه « به انگلیسی » در کابل .

- 6 - سرگشت یک ملت مظلوم در مسیر سده بیست طبع در امریکا
- 7 - درسهای ساده بر مبنای ژورنالیزم طبع پاکستان.
- 8 - وفای زن
- 9 - هانری دونانت.
- 10 - ماه دیگر نمی رقصد.
- 11 - دیوان ملک الشعرا استاد بیتاب به همکاری عطا الله نوری .
- 12 - گلهای اندیشه مجموعه از مرحوم عبدالرحمان پژواک .
- 13 - امداد اولیه.
- 14 - روزنامه جهاد دو اثر بزرگ او بود که در کابل از طرف دولت وقت به یغما برده شد.
- 15 - سرگشت یک ملت مظلوم در امریکا بچاپ رسانید .
- و همچنان در زمانه در ملل متعدد در کابل اجرای وظیفه میکرد موفق به طبع و تکثیر اعلامیه حقوق بشر حقوق زن حقوق طفل و سایر تراجم و مقالات گردید. مرحوم کوشان کار هنری شان را از ستیز تیاتر آغاز و الهی چهل سال در رادیو کابل- رادیو افغانستان به نطاقی پرداخت و از جمله نطاقدان ورزیده کشور محسوب میگردید.
- در سالهای جهاد هنگام اقامتش در پشاور در تدریس ژورنالیستهای جوان افغان سهم بارزی داشت. زمانیکه از پاکستان به امریکا مسکن گذید در سال 1990 میلادی در شهر «هیوارد» کلیفورنیا انجمن فرهنگی افغانستان را بنیاد گذاشت همچنان در نشر مجله { خراسان و هفتہ نامه امید } فرزندش «قوی کوشان» را تشویق و رهنمایی نمود و هفته نامه امید تا اکنون که این کتاب تحریر میگردد به نشراتش ادامه میدهد.
- مرحوم کوشان در امریکا برای تجلیل از روزهای ملی افغانستان چندین درام نوشت و توسط شاگردان مکتب بخصوص در شهر هیوارد نمایش داده شد و درامی دیگر در باره فرهنگ و زندگی مردم افغانستان نوشت و در کتابخانه شهر هیوارد نمایش گذاشت. نمایشات عکس جهاد افغانستان را در همین شهر نیز برگزار نمود.
- در ایجاد و توسعه زبان دری در کتابخانه شهر هیوارد سهم فعال گرفت و با کتب ارزشمند دری یک بخش آن کتابخانه را تقویت کرد. او با همکاری دائمی خویش در صلیب احمر شهر هیوارد جایزه و تقدير نامه های «خدمات ارزنده » را بدست اورد و انجمن متدینین ادیان مختلف او را طی نامه رسمی به «مرد خدا » « مرد متدین » و احترام کننده همه ادیان « خواند.
- هر آنچه درباره شخصیت و خدمات ارزشمند ادبی هنری فرهنگی و اجتماعی تحریر کوشان گردید بُسنده نیست زیرا خدمات او بالاتر از چند جمله که در این کتاب گنجانیده شده میباشد.
- سرانجام قلب پر تپش کوشان بتاریخ چهاردهم عقرب 1377 هش- مطابق پنجم نومبر 1998 م- در اثر سکته مغزی از پتش باز ماند و جسدش را در هدیره «بوستان رحمت» در کلیفورنیا بخاک سپردن. روانش شاد و بازماندگانش بسلامت باد. فتوو از سایت ارمغان ملی گرفته شد.

## محمد عاقل بیرنگ کوهدامنی

محمد عاقل بیرنگ در سال 1330 هش - در قریه سرسیز شکدره ؎ کوهدامن متولد گردید تحقیقات ابتدایی و متوسطه خویش را در شکر دره بُلخ و کابل فراگرفت و اولین ماموریتش را در مدیریت فلکور و ادب ریاست کلتور وقت آغاز کرد و دومین تجربه کاری او در کتابخانه عامه شهر کابل بود.



در سال 1349 هش بحیث کتابدار کتابخانه وزارت پلان ایفای وظیفه میکرد و در سال 1352 هش - با استفاده از یک بورس تحصیلی در رشته زبان و ادبیات فارسی عازم کشور ایران گردید و در سال 1356 هش - با دریافت سند لیسانس برای شمولیت دوره فوق لیسانس ثبت نام نمود اما نسبت تغیر وضع سیاسی در ایران و تعطیل دانشگاه

تهران در پایان سال 1356 هش- بوطن برگشت و در مدیریت نشرات و کتابخانه پوهنتون کابل شامل وظیفه شد. بیرنگ کوهدامنی در سال 1364 هش - غرض ویراستاری کتب درسی دانشگاه کابل که در انتشارات (پروگرس و میر) در ماسکو چاپ میشد روانه آن دیار شد پس از دو سال اقامت از طرف فرهنگستان علوم تاجکستان و اتحادیه نویسندهای آنها دعوت گردید و تا در زمینه های فرهنگی و ادبی همکار نماید. بیرنگ از سال 1989 الی 1995 میلادی در آنجا بفعالیت های فرهنگی و ادبی پرداخت و نشریه «پیوند» را پایه گذاری نمود و مدیریت مسؤول آنرا عهده دار گردید. واژ اپریل سال 1995 با خانم و پنج فرزندش در لندن انگلستان اقامت گزید..

بیرنگ کوهدامنی از آنجله سخنواران فارسی دری بود که شعرش با سرنوشت مردمش گره خورد بود و به آینه شفاف مبدل گردیده بود که رنجها دردها و مصیبت های مردم را که در آن روزگار زندگی میکردند بازتاب میداد. و در استمداد از روح سنایی چنین ناله سر میداد:

خداوند! خدایی کن خدایی - زمین چرکین شده اخر کجاي؟

چنان آلودگی ها بیکران است - نمیدانم چسانش میزدایی؟

بهار از ابرها آتش بربرد - بسوزد بال مرغان هوايی

بها امد پرستو ها نیايند - همه مشکین لباسان وغزايی

بخون افتاده از دست تبرزن - عروس باع با دست حنایی

شگفت انگيز دروانی که دارد - چکاوک با کلاغان همسر

شادروان بیرنگ کوهدامنی استاد مسلم و شاعر نستوه روزگار بود و چون صخره بر سیمای زمین استوار و چون نور در بلندای کوهساران میدرخشید و چون دریای خروشان سینه اش مالامال از در و گوهر بود که آنرا در دامن شعر و نثر جاری میساخت چناچه در اثر مشهورش بنام «من ناله مینویسم » نوشته است ای خوش آنکس که نخواهد نپذیرد هرگز - برسرش سایه اگر بال همایی دارد.. بلی استاد سخن بیرنگ کوهدامنی نه زر داشت و نه جا و مقام و نه با سیاست ها و ایدلوزیها در پی

کرسی های دولتی میرفت. سراسر زندگی او را فعالیت های هنری و فرهنگی احاطه کرده بود. پس از آنکه دپلوم ماستری خودرا در رشته نقدادبی خویش گرفت در دهلیز های وزارت خانه بالا و پایان میرفت تا برایش پستی بدنهند که زندگی بخور و نمیر را محیا سازد چونکه شعر را در تمجید حکومت عرضه نداشت توجه به دانش وی نکردند اما بر عکس استاد راهی دانشگاه کابل شد در دانشکده زبان و ادبیات بصفت استاد به تدریس جوانان آغاز کرد.

کوهدامنی از اولین دفتر شعر بنام «سلام بر حقایق» حضور گسترده خودرا در فرهنگستان شعر و ادب اعلام کرد چند دفتر دیگری بنامهای طلوع سبزشگفتگن تلخ ترین فصل خدا و اخرين آن بنام من ناله مینویسم که به همسرش تقدیم کرد حضور پررنگ خویش را در گسترش زبان و ادب فارسی دری نمایان ساخت.

اشعار بینگ کوهدامنی آمیخته با غمی عمیق بود هرگاه با دیده ژرف غم های خصوصی اورا بنگریم افسرده گی خاص او که پیام مرگ را در قبال داشت در سینه پنهان کرده بود که در این شعرش نمایان گردیده است.:

در هر قدم به شانه کشم بار مرگ خود - با این صلیب سرخ مسیحی ثانی ام  
مرگ و دیار و دوزخ و آن گرز آتشین - صد بار بهتر است ازین زندگانی ام  
زندگی بسیار شعرا در اشنادرد خودشان در لابلای اشعار رنگین شان پنهان بوده و در دیده مردم چون پر طاووس جلوه گر است اما در درون خودش شعله جانسوزی مشتعل بود که از خود بی خود میشد و تنفس دیگر حرارت آتش را حس نمیکرد خودش در درون خود تنها میشد و مسرود:

کیست در روی زمین این همه تنها که منم - تا خدا فاصله ای نیست از اینجا که منم  
سر سودا زده امروز مرا خواهد کشت - این همه در غم ناامده فردا که منم  
استاد کوهدامنی تا اخرين رمق حیات دست از سرودن ناله بر نداشت و چنانچه خود گفته است:  
در شهر کائینات غریبانه زیستم - ای آفریدگار! بگویم که کیستم  
از باد ناله سرزد واز سنگهای شرار - از بس بیاد مردم و میهن گریستم

این شاعر در دکشیده در شب سه شنبه بیست قوس سال 1386 مطابق بازدهم دسامبر 2007 میلادی خودش را بدار زد و زندگی پُر غم و درش را پایان بخشید.

مرگ نافرام او در لابلای اشعارش در بین ادبیان و سخنوران هنگامه شد و همه شعر شناسان زانوی غم در بغل گرفتند

خورجین پر زخور شید .

از اسمان ملولم از نقش و از نگارش - از اختران لحس از ابر شعله بارش  
این گل قشنگ باشد بآب ورنگ باشد - هم خانه کردی هی توافق سوس باکه خارش  
نامش همیشه ماند آنمرد حق که هردم - دل میکشد یه او جش سرتا به پای دارش  
از باد سبز عاشق ماتم گرفته اکنون - آتش زند بجانم گلهای سوکدارش  
گردون همیشه باشد آبستن حوالث - غیر از ستم نزاید از لیل واز نهارش

یکساله هم نباشمُ آمد اگرچه پنجاه - عمر سگانهء منُ اری چه درشمارش  
 هرگز دگر نگردد آن سروقد وقامت - آید اگر خزانش آید اگر بهارش  
 این باغ را چه آمدبرسر که رخت بستند - مرغان نفمه خوانش از گوشه وکنارش  
 بهود دانه هارا پنهان به خاک کردی - زین خاک برنيامد یکدانه از هزارش  
 آن تکسوار آرد خورجین پر زخورشید - در دیده مینماید از دور ها غبارش  
 در مرود استاد محمد عاقل بیرنگ کوهدامنی آنچه مطالعه کردید برگرفته شده از سایت بی بی  
 سی - دانشنامه آریانا - ونوشته دستگیر نایل - سراج الدین ادیب - حفظ الله حازم و جناب تلاش  
 برای درج این کتاب فرستاده است از همکاری شان منموم .

## محمد یوسف کهزاد



محمد یوسف فرزند محمد علیخان در سال 1931 م - برابر به 1310 خورشیدی در شهر کابل بدنیا آمد. مکتب ابتداییه و ثانوی را در لیسه نجات «امانی» تمام کرد و شامل دانشگاه کابل گردید بعد از ختم پوهنخی ادبیات و علوم بشری برای خدمت زیر بیرق گماشته شد. در سال 1952 م-در درام «عشق عسکر» اثر در محمد سایر هراتی در تیاتر بلدیه نقش مرکزی را بازی نمود. در سال 1960 م-جهت تحصیلات عالی عازم ایتالیا گردید و در رشته

رسامی در اکادمی هنرهای زیبای شهر روم به آموزش نقاشی پرداخت. در سال 1966 م- دوباره بوطن برگشت و به حیث عضو اریشاف ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعليم و تربیه بکار آغاز نمود و مدتی مدیر آرت و گرافیک وزارت تعليم و تربیه امر دیپارتمنت هنرهای زیبای ریاست مستقل مطبوعات در سال 1968 م-بحیث عضو ریاست ثقافت وهنر - رئیس کلتور وهنر وزارت اطلاعات وکلتور و مشاور رادیو تلویزیون تقرر حاصل کرد و هم مدتی سرپرستی سازمان غلام محمد مینه گی را شخصاً جناب کهزاد به عهده داشت.

محترم کهزاد برعلاوه هنر نقاشی در رشته های هنر تیاتر «نمایشنامه نویسی و تمثیل» سروden شعر نیز استعداد خارق العاده داشت او در زمان طفولیت به خواندن کتاب علاقه فراوان داشت و دائماً مجموعه اشعار شعراء زمان را مطالعه میکرد. در همان کودکی اشعار بیدل را عاشقانه میخواند بدون آنکه معنای آنرا درک نماید .

زمانيکه مكتبي شد معلم زبان و ادبیات «نجف على خان» کهزاد را به سبک هندی رهنمايی کرد و سروده های بیدل نیز سبک هندی بود با رهنمايی استادش بيشتر بدین سبک علاقمند گردید.

کهزاد بمطالعه کتاب زیاد علاقه داشت و در آنزمان کتاب بنام بینوایان اثر نویسنده معروف جهان «ویکتور هوگو» را دوست داشت و بارها آنرا مطالعه نمود. این هنرمند چند بعدی شعر و داستان نویسی را که هر دو پدیده هنری و ادبی میباشد واز احساسات انسانها بحث مینماید خیلی دوست دارد او متعدد است که هر اثر هنری هرگاه خالی احساس باشد بیشتر به یک گزارش و راپور تاثر مینماید تا به یک داستان و یا شعر.

هرگاه نویسنده قلم برミدارد تا احساسات درونی انسان را بروی کاغذ بزید باید آنقدر غرق همان سوزه باشد که تمام خواسته های خواننده کتاب را برآورده بسازد همچنان شاعر باید احساس رقیق تر داشته باشد زیرا او تمام داستان یک کتاب و یا جریان یک دوره تاریخی و یا سرگشت یک زندگی را در چند جمله شعر خلاصه مینماید هرگاه آن چند جمله عاری از احساس باشد ابتدا و انتهای نداشته باشد برای خواننده بی کیفیت است.

کهزاد بارها اظهار شکسته نفسی مینماید که شاعر نیستم مگر در سرودن شعر و ایجاد یک تابلوی نقاشی خودرا راحت حس میدارد. او متعدد است که هنر نقاشی سابقه خیلی طولانی در افغانستان دارد اما پاس نگهداری هنر عزیز و ارجناک کمتر در تاریخ کشور مروج بوده خوشبختانه سرودن شعر از طرف سلاطین دوره های مختلف تاریخ مورد حمایت شاهان و سلاطین قرار داشته است و بویژه دوره غزنویان در حمایت از شاعرا و ارج گذاری به هنر و ادبیات کشور که 400 شاعر بدربار غزنویان به رشد و شهرت رسند میرسند و باید فردوسی را که با همان حمایت و تشویق سلطان محمود غزنوی شهنهام را سرود یاد آوری نمودند. اکثر سلاطین مدح را دوست دارند و تعداد از شاعران و نویسندگان دربار همیشه هنر و استعداد شان را در خدمت مقامات قرار دادند اما این مربوط به همان شاعر و یا نویسنده ونقاش میباشد که اشعار و نوشته های کلیشه یی را دوست دارند.

در سه دهه جنگ ملاحظه کردیم که هنر و فرهنگ در یک حالت رکود قرار گرفت و اشعار کلیشه یی و شعار گونه سروده شد در مطبوعات انتشار داده شد و هم یکتعداد شاعران در دفاع از مقاومت اشعار شان را سرودند اما ادبی و شاعرا کشور یک رسالت تاریخی در برابر ملت دارند که باید اسناد تاریخی را به نوعی از انواع حفظ بدارند و برای نسل آینده انتقال بدهند چون شعر نوع از احساسات بشر است شاعرا بودند که در هیچ دوره غلامی را پنیرفتند و اشعار شان را در خدمت مردم شان قرار دادند از واقعیات عصر شان سرودند و نوشتند که از نظر تاریخ اشعار شان بیانگر اتفاقات همان زمان و آرمان های مردمی میباشد. حتاً بعضاً بدون وزن و قافیه خواسته ها و مرام های مردمی را در شعر سپید و یا شعر بی وزن و قافیه بیان کردند که این هم یک هنر ادبی حساب میشود زیرا زمان در تغییر است ادبیات نیز توان با زمان حرکت مینماید. هرگاه شعر نو وکهن را ارزیابی نمایم که بکجا خلاصه میشود در آینده ادبیات آنرا تثبیت خواهد کرد اما در بعضی شرایط ایجاب مینماید در کنار غزل ناب و بکر یک شعر سپید هم حضور داشته باشد و طرف داران خویش را دارد زیرا شعر سپید زبان گفتاری و با زندگی عینی مردم جامعه تمایل دارد تا زبان کلاسیک و قالبهای تثبیت شده کهن چون ادبیات در هر زمان و مکان نظر به شرایط موجود هموار در تغییر میباشد.

جناب کهزاد در نوشتن داستان و درامه ها نیز چهره شناخته شده جامعه ما میباشد او نیز در تیاتر از سال 1962 م- تا سال 1960 م- که عازم ایتالیا گردیدند.

در تیاتر شهری ننداری کابل ننداری و پوهنی ننداری با هنرمندان سابقه دار کشور نقش های اجرا نموده است . کهزاد برای بهبود وضع هنر و هنرمند صندوق تعاونی هنرمندان را در سال 1338 هش- زمانیکه پولها و دارایی عبدالجید خان «زاپلی» بدولت تعلق گرفت تحت یک مقره و اساسنامه بیناد گذاشت. از همان صندوق تعاونی برای نقاشی تمثیل درامه نویسی مجسمه سازی ادبیات شعر و داستان نویسی تهیه جوایز هنری و غیره فعالیت های هنری و فرهنگی در معرض اجرا قرار میگرفت و همچنان برای هنرمندان بی بضاعت نیز از طریق همین صندوق تعاونی مساعدت مینمود.

زمانیکه از تحصیلات ایتالیا بازگشت سناپور فیلم «مجسمه ها میخند» را نوشت و خانم ذکیه کهزاد نقش اول را در آن بازی نمود از همینجا روابط دوستی شان با همسر گرامی اش آغاز گردیده است.

کهزاد در هر بخش هنر سبک خاص و ممتاز خودش را دارد او کوشیده است تا از لبلای یک قطعه شعر یک پارچه ادبی یک داستان و یا یک اثر نقاشی شده فرهنگ کشورش را برای جامعه هنری و فرهنگی جهان بنمایش بگزارد. وی پنج بار به کشور پهناور هندوستان و سه بار به اتحاد شوروی وقت سفر های رسمی داشته و آثار هنری خویش را بنمایش گذاشته است و حتا در زمانیکه در ایتالیا تحصیل مینمود در کشور های دنمارک سویدن ایتالیا و جرمنی نمایشات هنرناقاشی داشته است.

محترم کهزاد موفق به اخذ جوایز هنری و تقدیر نامه های فراوان گردیده است زمانیکه در هندوستان بسر میبرد در یک نمایش نقاشی یک اثر نقاشی اورا وزارت خارجه هند خریداری نمود و جهت نصب کردن به سفارت هند در افغانستان ارسال کردند. در آن تابلو مناظر طبیعی و ابدات تاریخی کشور ما ترسیم گردید.

استاد کهزاد از کار های نقاشی تمام نقاشان وطنش را ارج میگارد و کار (استاد غوث الدین و استاد کریم شاه) که حیوانات و کوچه های قدیم شهر کابل را خیلی ظریفانه بتصویر کشیده اند دوست دارد زیرا اثار آن بزرگمردان را گنجینه بزرگ ملی میداند چونکه هویت افغانها در آثار ایشان ترسیم شده است.

محترم کهزاد با خانواده اش در زیر بمهما و راکتهاي زمان جنگ داخلی مقاومت کرد و کشورش را ترک نکرد اما در سال 1992 م- زمانیکه مجاهدین شهر زیبای کابل را به اتش کشیدند وی مجبور به ترک وطن شد و بکشور هندوستان مسکن گزید مدت هشت سال در هند در بی سر نوشتهی حیات گزاراند او و همسرش ذکیه جان کهزاد که در کشور صاحب هویت هنری و فرهنگی بودند در حالت بی هویتی در کشور هنر دوست هند با رنج طاقت فرسا بسر برند و در همان جا دست به ابتکار زده یک کست دوبیتی های کهزاد را به نام «مروارید های سیاه» که شامل 130 بیت میباشد بشکل بصدای خود و همسرش ضبط نموده و به هنر دوستان تقدیم کردند

که مورد پسند همگان قرار گرفت و بعد کهزاد دو اثرش را بمصرف سفارت افغانستان در هند بطبع رسانید.

محترم استاد کهزاد با خانم ذکیه کهزاد پیوند زندگی بسته اند و صاحب چهار فرزند «سه دختر و یک پسر» میباشد.

در سال 2000 میلادی جناب کهزاد با فامیلش از طرف ایالت متحده امریکا بصفت مهاجر پذیرفته شدند و فعلاً در شهر فریمان ایالت کالیفرنیا - امریکا با صحت وسلامتی بسر میبرند.

محترم کهزاد در نظر دارد تا در آینده نزدیک آثار درخشان «گندهارا» با تابلو زیبایش بنمایش بگذارد و بخش و هنر قدیمی افغانستان را به جهانیان معرفی بدارد.

این هنرمند شهیر کشور اکتور تیاتر شاعر با احساس نقاش چیره دست و نویسنده توانا که از کودکی به مطالعه و شعر سرایی علاقمند بودند و از سال 1325 هش آغاز به سرودن شعر کرده است و در روزنامه ها و جراید داخلی و خارجی آثار را بدست نشر سپرده اند اما هنوز هم خود را شاعر نمیداند اما هنرمند دوستان و فرهنگیان در هر کنفراسها و نشست های ادبی از وی منحیث شخصیت بزرگ علم و ادب دعوت مینمایند.

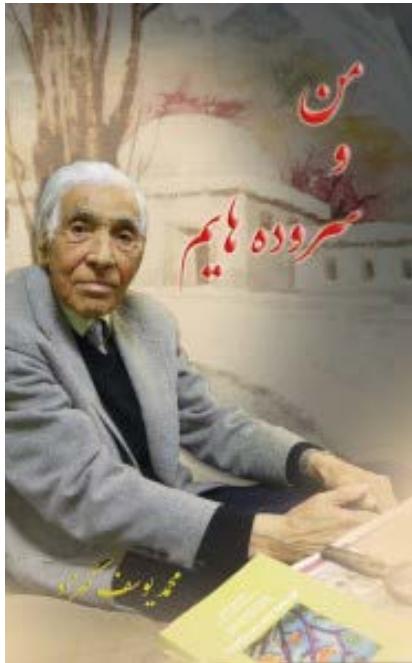
استاد کهزاد با بانو ذکیه کهزاد ازدواج نموده و دارای سه دختر و یک پسر میباشد. برای این شخصیت بزرگ و هنرمند شکسته نفس و عمر درازبا صحت و نشاد خانوادگی آرزو میدارم. همچنان این شخصیت ادیب شاعر با احساس هنرمند تاریخ ساز در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر معاصر نیز معرفی گردیده است.

#### تالیفات:

اول - «جلوه های زیبایی در هنر» طبع رادیوتلویزیون افغانستان.

دوم - «مجموعه شعر» طبع سفارت افغانستان در هندوستان.

سوم - «و خدا زیبایی را آفرید» طبع سفارت افغانستان در هندوستان  
چهارم من و سروده هایم در ایالت کالیفرنیا - امریکا



اثر محمد یوسف کهزاد

## عبدالباقي لطيفي

موسس ژوندون

شادروان عبدالباقي لطيفي در تاريخ مطبوعات يکی از شخصیت های برجسته بشمار میروند مرحوم لطيفي از جمله فارغ التحصیلان دوره اول دانشکده حقوق وعلوم سیاسی بود که به درجه ممتاز سند فراغت حاصل نموده بود. مرحوم لطيفي برعلاوه انکه از دانشکده حقوق وعلوم سیاسی فارغ شده بود اما قلم رسانی در نوشتن و ترجمه آثار فرهنگی داشته است.

ترجم مذکور از زبان فرانسوی و انگلیسی ترجمه و در مجلات و جراید وطن مانند سالنامه افغانستان دایرالمعارف افغانستان روزنامه انسیس و اصلاح انتشار یافته است.



مرحوم عبدالباقي خان فرزند میرزا عبدالطیف و برادر ارشد مرحوم استاد عبدالرشید لطيفي بوده اند. وی در زمانیکه مدیر عمومی نشرات مدر خدمت قرار داشتند دست با ابتکار تاسیس مجله ژوندون زد که تا حال مجله مذکور به همین نام انتشارات دارد ویکی از مهم ترین و سابقه دارترین مجله خواندنی و پر تیراز در کابل بشمار میروند. البته قابل یاد آوری میدانم که در شماره های اول آن اسم مرحوم عبدالباقي لطيفي در آن مجله پرخواننده و پرتیراز بحیث موسس و رئیس هیئت تحریر درج گردیده است و شماره های سابق آن در کتابخانه مشهور کانگرس امریکا موجود است دستیاب شده میتواند.

وی با داشتن حافظه رسا و مطالعات همه جانبی آفاقی در ذکر و تفصیل رویدادها تاریخی افغانستان و جهان مهارت خاص داشت و همچنان در تربیت و رهنمایی فرزندانش واز جمله پوهاند عبدالواسع لطيفي پسر ارشدش که زندگینامه او نیز در همین کتاب درج است مساعی زیاد بخرج داده است.

وی فرزندان هنر و دانشمند تربیه و به جامعه تقديم نموده است که همه ایشان در بخش فرهنگی و ادبی خدمات چشمگیر انجام داده اند و در همین کتاب از کار های هنری ایشان تذکر داده شده است مانند توابشاه لطيفي و محمد ولی لطيفي میباشدند. مرحوم عبدالباقي خان لطيفي زمانیکه منحیت مدیر کار و کارگر وزارت امورخارجي افغانستان اجرای وظیفه میکردن و همچنان مدیتی بحیث سکریت اول سفارت کبرای افغانستان در کشور چین نیز اجرای نموده است. او بعد از اشغال

افغانستان توسط اتحاد شوروی وقت به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرد و در ایالت کلیفورنیا جهان فانی را وداع کرد.

**وظایف مرحوم عبدالباقي لطيفي :**

عضو انجمن ادبی کابل

موسس و رئیس نشریه ادبی وهنری ژوندون

مدیر عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات  
مدیر شعبه کار و کارگر شعبه دوم گاروکار گروه وزارت امور خارجه  
سکرتر اول سفارت افغانستان در کشور چین  
عضو دارالتحریر شاه در زمان محمد ظاهر شاه

## استاد عبدالرشید لطیفی

پدر تیاتر افغانستان



در فضای غبار آلود سانسور<sup>\*</sup> تعصب و فرهنگ سنتی افغانستان<sup>\*</sup> شخصیت های برازنه ای را می یابیم که نام شان همدیف با بزرگترین دانشمندان و نویسندها<sup>\*</sup> در امatoriaن جهانی قراردارد. یکی از آنجله شادروان استاد عبدالرشید لطیفی میباشد که در تیاتر و نمایشنامه نویسی و تمثیل در کوره روزگار سانسور حکومتی آبدیده شد و نامش جاویدانه گردید.

عبدالرشید لطیفی در سال (1289) ش-در برکی راجان لوگر در خانواده روشنفکر بدنبیا<sup>\*</sup> آمد تعلیمات خصوصی خویش را در مکتب باغبان کوچه شهر کابل آغاز و بعد شامل لیسه حربیه گردید در چهارمین سال آزادی

افغانستان از استعمار انگلیس لیسه «امانیه» تاسیس و لطیفی افتخار شمولیت در آن لیسه پیدا کرد. قبل از ختم تحصیل با نشریه «انیس» که مستقیماً تحت نظر شادروان غلام محی الدین انیس اداره میشد<sup>\*</sup> به همکاری و نگارش پرداخت.

از قول غلام عمرشاکر یکی از روزنامه نگاران سابقه دار که از جمله نخستین ممثلان رادیو تیاتر آن وقت نیز بودند<sup>\*</sup> در صفحه یازدهم کتاب سیمای معاصران<sup>\*</sup> نوشته محترم عزیز آسوده پژوهشگر پرورد سر و برنامه های رادیو تلویزیون ملی در دهه هشتاد<sup>\*</sup> چنین میخوانیم :

در سال (1306) هش- یکروز در دفتر جریده انیس با سرور جویا و شادروان انیس نشسته بودیم که یک جوان وارد دفتر شد و مقاله ای را برای مرحوم انیس سپرد. انیس بعداز مطالعه از جوان پرسید<sup>\*</sup> اسم مبارک؟

جواب داد- عبدالرشید.

مرحوم انیس مجدد<sup>\*</sup> پرسید که این مقاله را خودت نوشته ای؟  
لطیفی گفت<sup>\*</sup> بلی صاحب.

مرحوم انیس کاغذ را برای سرور جویا داد و گفت « این جوان اسعتمداد شگرف دارد» .

لطیفی از همان سال که حدود هرثده سال داشت به مطبوعات پیوست. دوران اغتشاش که حبیب الله کلکانی که جابرانه برهستی مردم استیلا یافته بود لطیفی چون دیگر دانشمندان و فرهنگیان در انزوا بسر برد و بیصبرانه منتظر یک بهبودی و تحول مطبوعاتی بود.

در سال (1310) هش- که انجمن ادبی کابل تاسیس گردید لطیفی به عضویت این کانون ادبی پذیرفته شد و متعاقباً بحیث مدیر مجله صحیه که بنام مجموعه صحیه انتشار میشد تقرر حاصل نمود با آنکه گسترش جنگ جهانی دوم و عدم دریافت مواد طباعتی قطع و صحافت انسیس را کوچکتر و محدودتر ساخته بود اما آثار لطیفی در این روزنامه برازنده گی و جایگاه خود را داشت و مطالب از قلم وی مسلسل نشر میگردید. نخستین نمایشنامه دراماتیک خود را تحت نام مسلک و یا «دوسنگ» که از منابع ترکی آنرا آداب و به رشتہ تحریر درآورد در این نمایشنامه که قدسیت مسلک و احساس بشر دوستی یک داکتر طب را نشان میدارد کودکی مریضی در برابر داکتر قرار میگرید که متbla به دیفتری میباشد در هنگام تداوی برای داکتر اطلاع مریضی طفل خودش میرسد که او نیز به دیفتری مبتلا شده است. داکتر فقط یک امپول دارد و دو مریض که هردو یک مرض دارند او در بین دو سنگ قرار میگیرد قدسیت وظیفه و مسلک محبت فرزندی و تداوی هر دو طفل که در یک نوع مرض متbla اند.... داکتر در بین دو سنگ قرار دارد و در فرجام داکتر وظیفه شناس امپول را بر کودک بیگانه تطبیق مینماید.

این نمایشنامه انسانی بعداً توسط هنرمندان جوان در یکی از مکاتب شهری روی صحنه رفت.

در سال (1317) هش- انجمن ادبی کابل اقتراحی را در رشتہ درامه نویسی بمیان آورد تعداد زیاد نویسنده کان آثار شانرا تا پایان سال (1318) در انجمن ادبی به نشر سپردند در میان سایر نویسنده کان وقت لطیفی درامه ای بنام متخصص سالون را با مراعات همه جانبه هنر تمثیل نوشته بود مستحق جایزه اول مطبوعاتی شناخته شد و بعد به کوشش شادروان عبدالحق واله آن نمایشنامه در مکتب غازی روی ستیز رفت. «هیروی این نمایش جوانی تحصیل کرده ای بود که از خارج بوطن برگشته و رشتہ تقنی را به سویه تخصص به پایان رسانیده است. او به هر دفتر مراجعه میکرد اما کاری برایش داده نمیشد عاقبت دل در گرو یک عشق ناکام میدهد و در پایان حیات رقت بارش با مرض مزمنی نیز دچار میشود.»

جداییت درام متخصص سالون به سرعت به سرتاسر افغانستان انتشار کرد و مطبعه دولتی آن نمایشنامه را طی یک رساله بچاپ رسانید و هزاران خواننده از مطالعه آن مستفید گردیدند و لذت بردن. مگر برای نمایش این اثر تهسیلاتی فراهم نگردید نظر به فشارهای اختناقی و سانسور های شدید که گاه کاهی فضای مطبوعات فرا میگرفت نمایشنامه نتوانست بمعرض تماشا قرار گیرید و هنرمندان در این زمان به خموشی عمده کشانده شدند.

سانسور مطبوعات آنقدر اختناق آور بود که بسیار اثار ناب و آموزنده در گلوی قلم نویسنده می خشکید.

استاد لطیفی دراماتیست و هنرمند پژوهشگر صاحب استعداد و مطالعه و فهم سرشار بود با شیوه ا صحنه آرایی و سخن پردازی و دیالوگ های دراماتیک او چون «شکسپیر- انتون چخوف- مولیر- راستین- برنارداشو- اورژن یونسکو و سایر درامه نویسان چیره دست مصری و ترکی آشنایی

داشت و آثار داشتمندان را دقیق مطالعه مینمود. مطالب انتقادی و اصلاحی خود را در لفافه جملات و بازی ممثیلین پرورانیده و روی صحنه میآورد که هیئت سانسور کدام دلیل قاطع و عریان برای منع کامل و توقیف نمایشنامه دستیابی نه نماید. ولی اثرش در ذهنیت تماشا چیان انتباہ و تعبیر خاص بجا بگزارد چنانچه در تراژیدی گرسنه ها که در صفحات بعدی روی آن حرفی خواهیم داشت برعلاوه تمثیل و نمایش گرسنگان فقیر و نادار که تلاش برای یافتن کمترین غذای حیاتی شباروزی خویش مینمود هنوز هم در بیچارگی و محرومیت زندگی میکردند و گرسنه های نوع دوم را نیز که از فروط اشتها کانب و تسکین ناپذیری ناشی از حرص و تلاش افراطی نفسانی خود داشتند باکنایه<sup>۱</sup> شیوه ها و افاده های خاص تمثیلی مورد انتقاد قرار میداد. همچنان گرسنگان قدرت<sup>۲</sup> جاه و جلال و مقام و امثال آنرا افشا ساخته و ذهنیت و قضاویت بیننده را روی اعمال نا بکار چنین عناصر مضر جامعه نیز روشن مینمود.

زمانیکه استاد عبدالرشید لطیفی مدیریت آمریت و در فرجام ریاست پوهنی ننداری را به عهد داشت برای تنویر اذهان عامه<sup>۳</sup> بدن سطح فکری مردم و تعبیر و قضاویت اجتماعی نمایشات پر<sup>۴</sup> عبرت را در ستیز گذاشت<sup>۵</sup> و این خدمت بس بزرگ و با ارزش بر حال مردم و جامعه که از سواد کافی بی بهره بودند<sup>۶</sup> بود.

(اندره موروا- نویسنده شهری فرانسه میگفت: غنای معنوی<sup>۷</sup> وسعت دانش و ثقافت<sup>۸</sup> سویه تحلیل و تفکر یک ملت را میتوان در فعالیتها و پدیده های هنری<sup>۹</sup> مطبوعاتی<sup>۱۰</sup> نشراتی و خاصتاً در تیاتر<sup>۱۱</sup> کانسرواتور ها و نمایشنامه های آن جستجو کرد). در این راستا استاد لطیفی عقیده داشت و میکوشید که حتی الامکان درامه ها و نمایشات عالی<sup>۱۲</sup> معنی و پر افاده و دلپذیر را روی صحنه بیاورد و تیاتر نقش و مسئولیت خطیر اجتماعی خود را با ممثیلین و هنرمندان آموزده<sup>۱۳</sup> حساس و چیره دست بسر رساند.

#### هنگامه های مطبوعاتی:

همزمان با استاد لطیفی نمایشنامه و درامه نویسان چیره دست چون استاد عبدالغفور برشنا<sup>۱۴</sup> عبدالروف بینوا<sup>۱۵</sup> عبدالحق واله<sup>۱۶</sup> عبدالرحمن پژواک<sup>۱۷</sup> عبدالطیف نشاد ملک خیل<sup>۱۸</sup> محمد عثمان صدقی و چند نویسنده دیگر نیز به نگارش درامه های جالب برای پوهنی ننداری پرداختند که از جمله دونمایش کمدی « لا لا ملنگ اثر مرحوم برشنا و عاطفه اثر محمد عثمان صدقی کسب شهرت نمود در شباهی نمایش آن که در جوار کول لیسه استقلال « پوهنی ننداری» به نمایش گذاشته میشد<sup>۱۹</sup> هزاران تماشاچی از طبقات مختلف را بخود جلب کرده بود<sup>۲۰</sup> هیروی درام لا لا ملنگ را مرحوم عبدالرحمن بینا و از درام عاطفه را مرحوم یعقوب « مسعود» تمثیل میکردند که هردو درام در هفته های متعددی به معرض نمایش قرار داشت و بعدا ها هنرمندان جوان بنامهای استاد عبدالرشید جلیا<sup>۲۱</sup> حمید جلیا<sup>۲۲</sup> سید مقدس نگاه<sup>۲۳</sup> در محمد سایر هراتی<sup>۲۴</sup> سرخوش هروی<sup>۲۵</sup> بشیر سراج<sup>۲۶</sup> محمد ابراهیم نسیم<sup>۲۷</sup> سید احمد هلال<sup>۲۸</sup> عبدالقیوم بیسید و دیگر همدوره های ایشان کمدی های جذاب و پرمحتوا و طنز های پر انتباہ را نگاشتند و د پوهنی ننداری<sup>۲۹</sup> شهری ننداری « صحنه بدیهی» کابل ننداری و لشکر ننداری بعرض تماشاه قرار دادند.

استاد لطیفی راجع به حساسیت و نقش مهم کمدی ها میگفت: هرگاه یک ممثل ظاهرآ تماشاچی را

میخنداند اکثراً در عمق و کنه گفتار و حرکات او یک رویداد غمناک و یک جریان تراژیک نیز نهفته است که ممثل حساس و آموزده میتواند نکات عمدہ و پر انتباہ آنرا در ذهن تماشاجی روشن ضمیر تفهیم کند و اثر بگذارد. برای توضیح بیشتراین مطلب نقشهای کمیدی معروف جهان سینما «چارلی چاپلن» را یاد آورد میشند و بگونه مثال تذکر میدار که وقتی چارلی چاپلن دریکی از فیلمهایش که حاکی از یک مسافرت پر ماجرا و پُر مشقت و یک شخص متواری بود در طول راه پر نشیب و فراز ناگهان در طوفان شدید برف و باران گیر می‌افتد و دریک کله متروک در جستجوی سرپناه شده در داخل آن هر لحظه دستخوش باد شدید میگردد. چاپلن بخاطر گرسنگی دوامدار دست به یک ابتکار میزند که ظاهراً خنده آور میباشد «بوتهای چرمی خودرا در یک دیگ آب جوش بمنظور تهیه شوربا انداخته میزد ساعتی بعد پارچه های بوت را مانند گوشت یک شوربای لذیز یکی پی دیگر به دندان کنده میجوید که میخ های باقی کف بوت را مانند استخوان شوربا در ته کاسه میچوشید تماشاجیان از مشاهده آن لحظاتی متمادی میخندیدند وقهقهه میزند. ولی در نهاد خود بحال کسانیکه درهمان ساعت بخاطر گرسنگی واقعی بخاطر بی خانمانی و بیچارگی به سرنوشت چون چارلی چاپلن گرفتار بودند غمگین و دردمدند بود و درمشاعیر خود میگرستند.» در روح درام و در عمق و محتوای این فیلم یک اندوه و تراژیدی گرسنگی مجبوریت مشقات زندگی و بی سرنوشتی و حقارت نیز نهفته است که تماشاجیان حساس تعبیر این جریان را درک میکنند. چارلی چاپلن در یکی از مصاحبه هایش راجع به همان فیلم گفته بود «درهمان لحظه یک شوربای تهوع آور بوتهای چرمی را از فرط گرسنگی و بیچارگی میخوردم و رفع جوع میکردم تماشاجیان میخندیدند و قهقهه میزند ولی من در نهاد خود بحال کسانیکه در همان ساعت بخاطر گرسنگی واقعی بخاطر بی خانمانی و بیچارهگی به سرنوشت چون من گرفتار بودند در درون خود گریه میکردم.» این احساس چقدر دردناک و غمگین کننده است. با یادآوری انسانهای در گیر چنین حوادث در نهاد بشری خود غم میخورند و رنج میکشند.

به حال درام های استاد لطیفی اکثراً تراژیدی بود او میخواست بیچارگی و محرومیت ها غم و زجر انسانهای محیط خود را روی صحنه بیاورد تماشاجیان را متوجه فاجعه های دردناک آشکار و پنهان اجتماع شان سازد.

او میکوشید تا شخصیت ها و کرکتر های ممثلان این نوع درامهایکه کرامت انسانی<sup>\*</sup> حس داد خواهی احراق بشری عدالت و راستکاری را تبارز دهند و تماشاجیان را به آن مجذوب و گرویده سازند. او همچنان در پرورش و نمایش این نوع کرکترها سعی داشت تا مقاومت<sup>\*</sup> قناعت<sup>\*</sup> تلاش<sup>\*</sup> جهد و جد انسانی را در راه مجادله مقابل مشقات و نا ملایمات اجتماعی<sup>\*</sup> مضیقه اقتصادی با اتکاء به نیرو و غنامندی معنوی شان تغذیه کند و برانگیزید.

روی این مفکره درام معروف صنعتگر را که زندگی پُر مشقت<sup>\*</sup> پُر محرومیت<sup>\*</sup> مملو از موانع دو هرمند جوان را در راه تکمیل هنر شان نشان میداد<sup>\*</sup> روی صحنه آورد و شهامت<sup>\*</sup> شجاعت<sup>\*</sup> اعتماد به نفس را در راه به هدف رسیدن منحیث یک اصل عامل<sup>\*</sup> عده و حیاتی تبارز داد. روی این اصل و باریکی های نمایشات و انتخاب شخصیتها در کرکتر نمایشنامه<sup>\*</sup> صلاحیت کاری<sup>\*</sup> غنامندی و

نازک خیالی و قوت قلم در نگارش و حساس بودن موضوع بر اساس یک هدف عالی<sup>۱</sup> انسانی و خیر خواهانه را در جامعه پیاده میکرد و از این رو هنگامه مطبوعاتی را پربا کرده بود. یار وفا دار با غلام محی الدین انیس: هدف نصب العین و رسالت مطبوعاتی استاد لطیفی همواره بربایه های محکم اصل دفاع از آزادی<sup>۲</sup> حرص فردی و اجتماعی وحب وطن وایثار و فداکاری و همچنان تبارز کرامت انسانی و عدالت استوار بود. این عقیده را از آغاز پیوستن به جهان نویسنده و روزنامه نگاری که همانا آغاز کارش با غلام محی الدین انیس تا دم مرگ با وجود صدھا فشار<sup>۳</sup> تهدید خانه نشینی ها<sup>۴</sup> بیکاری و مستعفی شدنها و سپری کردن روزهای غربت و تک دستی اقتصادی انیس را ترک نکرد و با شجاعت آن دوستی عمیق را تعقیب نمود. این هدف عالی و جوانمردی او را مرحوم انیس در همان روزیکه لطیفی در خواستی خود را بوى در دفتر انیس تقدیم میکرد<sup>۵</sup> می دانست. بعدها غلام محی الدین انیس<sup>۶</sup> لطیفی را در راه مبارزات آزادی خواهی و خدمات مطبوعاتی خود همراه و همکار و هم سفر خدشه ناپذیر ساخت.

استاد لطیفی این مشفق و دوست عزیز و دانشمند خود<sup>۷</sup> موسس و نگارنده ارزشمند روزنامه انیس را در میدان تنها نگذاشت و روزگار سختی که انیس بخاطر همین نوشته ها<sup>۸</sup> مبارزات ازادی خواهی و حق طلبی محکوم به زندان شد<sup>۹</sup> لطیفی از هیچ گونه مساعدت<sup>۱۰</sup> کمک به او دریغ نورزید و فامیل مصیبت دیده اورا مدتی در منزل شخصی اش جای داد و تا زمانی این مراوده و دوستی را دوام داد که گلوی انیس را مرض سل نا مردانه فشرد و شخصیت ادب<sup>۱۱</sup> دانشمند با وقار جامعه مصیبت دیده را از میان دوستان و دانشمندان جدا کرد.

انیس با هزاران آرزو و آرمان با دل مملو از عشق آزادی خواهی حیات رقت باری را در عقب میله های زندان سپری کرد. او که آرزوی خدمتگاری به جامعه را داشت از درد همین عشق<sup>۱۲</sup> دردمند گردید. چنین شخصیت که خود چهلچراغ روشن جامعه بود و بر تاریکی های جامعه از نور دانش و نگارش پرتو افشاری میکرد<sup>۱۳</sup> فرزندش از سواد محروم ماند. این ظلم نا بخشدونی سلطنت محمدزادی ها در حق فرزند یک دانشمند میباشد.

مرگ چنین شخصیت والا<sup>۱۴</sup> مرگ شمعهای فروزان است که روشنی را بر تاریکی های ذهنی --- سر ردمداران ظلم و اقتدار ترجیح میدارد<sup>۱۵</sup> مرگ انیس سایه شوم ظلمت را در جامعه روشنگری و مطبوعات کشور گسترش میداد اما دوستان فرزانه او چون لطیفی با شهامت و استقامت به پاس همان محبت دوستانه انیس نگذاشتند که چراغ روشن<sup>۱۶</sup> و رهنمای جامعه «روزنامه انیس» خموش گردد. چراغی را که انیس روشن کرده بود<sup>۱۷</sup> فروزان نگهداشتند و نگذاشتند که نشریه ایکه انعکاس دهنده فریاد وجدان ملت را با همه محدودیت های وضع شده ظلم و اقتدار به خاموشی گراید.

(فردریک مایور) مبصر مطبوعاتی سازمان بین المللی یونسکو در شماره ماه جون (2010) مجله «یونسکو کوریر» راجع به روزنامه نگارانیکه مواجه به تهدید و آسیب سیاسی میباشند چنین گفته بود: «اگر یک روز نامه نگار را از فعالیت اصلی او بازمیدارند و یا به زندان می افکند و یا بدست جلد بکام مرگ میسپارند. باید بدانند که صدای یکنفر را خاموش نساختند بلکه بر سینه جامعه خود ضربه زده اند. هرگاه جلد حلقوم یک نگارنده را میپسارد<sup>۱۸</sup> چون صدای وجدان جامعه در گذارشات و نوشته های وی منعکس میشود<sup>۱۹</sup> خفه میسانند.» به یقین مرگ مرحوم انیس چنین یک واقعیت

مسلم بر جامعه افغانستان بوده است. استاد عبدالرشید طبیفی با درک این واقعیت و داشتن همین عقیده مطبوعاتی در راه احیا و بقای روزنامه ملی انسان تلاش میکرد و در عین زمان ارتباط ناگستینی و دوستی بی شائیه اش را با محی الدین انسان در ایام تجرید جبری و ایام زندانی او زنده نگه میداشت بر علاوه مطالب خواندنی و کتب مورد نیاز انسان را داخل زندان برایش میرساند. یکی از دوستان دیگر طبیفی جوان مبارز و شاعر خوش قریحه انوقت بنام «عبدالصبور غفوری» که او نیز بخاطر آزادی خواهی و نشر مطالب انتقادی بر مامورین پر نفوذ حکومت وقت به زندان محکوم شده بود ضمن یادآوری از کمکهای معنوی استاد طبیفی در یاداشتهای زندانش که بعداً بکوشش فرزندش «عبدالقيوم غفوری و جناب عبدالله بکتاش» بطور کتاب بچاپ رسید چنین نوشت: «اکثر روزها من در زندان به درس دادن یگانه رفیق زندانی و هم زنجیرم و شنیدن قصه های محبوسین جدید و سابقه و یا به نماز و قرائت قرآن کریم سپری میشد و ضمناً کتابهای را که استاد طبیفی رفیق محترم من برایم توسط برادرم «عبدالرحیم غفوری» ارسال میکرد میخواندم. مطالعه اینها درد والم مرا تسکین مینمود و به رشد فکری و معلوماتی میافزود این برایم یک غنم بزرگ در آن ایام بود.»

استاد طبیفی با آن عشق مفرطی که بمطبوعات داشت در دفتر روزنامه انسان از همکاری قلمی تا سرمحرر و مدیریت مسئول و ریاست تحریر آنرا در چنین دوره اجرا مینمود وی در هر دوره تحولات و ابتکارات چشمگیر در شکل و صحافت و شیوه و پالیسی نشراتی آن وارد میکرد. بخشهای طنزی و انتقادی و کارتون آنرا زیر عنوان «عجب خان و رجب خان و سرچوک کابل» و همچنان سرمقاله های ناب و سر مقالات ارزشمند نویسندها چیره دست وقت و سایر مطالب خواندنی اقتراح ادبی و موضوعات روز افکار بزرگان و اخبار تازه و موثق جهان را در صفحات دل پذیر آن می گنجانید و

خوانندگان و علاقمندان زیادی را جلب و جذب میکرد همین که ساعت معین توزیع نشریه انسان میرسید در عصرها در لب دریای کابل در پل باع عمومی تعداد از نیازمندان منتظر میبودند. در آخرین دوره ایکه استاد طبیفی بحیث رئیس هیئت تحریر موسسه نشراتی انسان اجرای وظیفه میکرد جناب داکتر عبدالواسع طبیفی برادر زاده استاد طبیفی که تحصیلات عالی در رشته طب داشتند نیز با نوشتن مطالب اجتماعی و طبی و ترجمه آثار از مطبوعات فرانسه در جمله همکاران و علاقمندان روزنامه وزین انسان قرار گرفت. بنابر رهنمایی و توصیه استاد طبیفی مطالب مورد نیاز و خواندنی را تهیه مینمود. داکتر واسع طبیفی متذکره میشود که در سلسله مطالب یکی آن تحت عنوان «مکتوب های سرگشاده» مطالب اجتماعی و ادبی را احتوا مینمود و دومی آن زیر عنوان «چه حال دارید؟» موضوعات طبی و پرایبلم های صحتی خوانندگان را در برداشت



عالقمدان و خوانندگان زیادی را بخود جلب کرده بود. یکی از آن مکتوب های سرگشاده<sup>\*</sup> ترجمه اثر ممتاز نویسنده شهری فرانسه «آندره مورا» بود که عنوان «به جوان امروز» دیگری آن مکتوب سرگشاده تحت عنوان «به مایوسان» نوشته داکتر واسع لطیفی بود که غوغای پریا کرد. استاد لطیفی همانطوریکه دوستان و یاران دانشمند فراوان مطبوعاتی داشت از بدینی های کم عقلان مخالفین نیز بی بهره نبود. مگر استاد جواب ناقصین را با حفظ عفت قلم و کرامت انسانی و استدلال روشن عرضه میداشت. چنانچه در یکی از سرمهاله ها که انگشت انتقاد سوی رویشهای نا مطلوب و ناصواب بعضی ادارات حساس دولتی وقت نشانه گرفته بود از طرف چند نفر انگشت شمار دولتی مورد انتقاد شدید و پرخاش و بدگویی قرار گرفت.

استاد در جواب ایشان در شماره آینده موضوع را مفصل در باره شیوه ناصواب اداری تشریح داد و در اخیر مقاله این شعر را یادآورد شده بود:

دریا به حساب خویش موجی دارد  
خس پندرد که این کشاکش با اوست

در هر حال روزنامه انیس در کشاکش آن بحران و نبود شادروان غلام محی الدین انیس با استواری متناسب و رنگینی مطالب دلچسب و عام المنفعه هر عصر روز از طبع میرآمد و توزیع میگردید. این روزنامه محبوب القلوب دست بدست میگردید و مطالب داغ آن سرزبانها بود. استاد لطیفی در تاریخ فرهنگ افغانستان کارهای جاویدانه و ماندگار انجام داده است<sup>\*</sup> استاد تنها به طبع و نگارش روزنامه انیس<sup>\*</sup> نمایشنامه ها اکتفا کرد بلکه نخستین سینما گر در افغانستان بود اولین بار فیلم‌نامه عشق و دوستی را نوشت و برای فیلم برداری آن در شرایط که خانم های افغان مستور بودند<sup>\*</sup> دست نیاز به کشور هند دراز نمود. بیت آن فیلم چنین بود

به برگ لاله رنگ امیزی عشق است بجان ما بلا  
انگیزی عشق است

اگر این خاکدان را بشکافی

درونش بنگری خون ریزی عشق است.

در این فیلم هنرمندان معروف وقت چون عبدالطیف نشاد ملک خیل هیروی فلیم عبدالرحمن بینا ابراهیم نسیم و دیگران حصه داشتند. در ازمان در افغانستان یگانه سینما بنام «سینمای کابل» وجود داشت که فیلم عش و دوستی در آن نمایش داده شد.

این اولین فیلم افغانستان بود که سناریو<sup>\*</sup> اکتوران و اصل متن آن به زبان دری و به کلچر ملی و افغانی توسط نویسنده شهری<sup>\*</sup> لطیفی تهیه شد. اما مفسوس که کم لطفی مقامات مسئول در بهترشدن آن اثر گذاشت زیرا مصارف گراف فیلم از بودجه دولت افغانستان یک پدیده غیر قابل قبول بود.

بناقار با تحمل مشکلات اقتصادی<sup>\*</sup> تختیکی و مشقات مسافرت به هند<sup>\*</sup> با کمپنی «شور» که نسبتاً اقتصادی و طرف قبول ریئیسور و تیم هنرمندان افغان قرار گرفت و تهیه گردید. در اینجا باید یادآور شد همان طوریکه استاد در شگوفانی تیاتر و احیای و دوام روزنامه انیس بعد از شادروان انیس خدمات قابل قدر انجام داد<sup>\*</sup> هنرفلم سازی سینمara نیز برای نخستین بار تهداب گذاری و سرو سامان

داد و نامش به عنوان نخستین سینما گر ثبت تاریخ فرهنگ کشور گردید. استاد لطیفی از هر طبقه مردم و حلقات مختلف اجتماعی را بخود مஜوب ساخته بود. او میخواست یک کانون هنری و حرفوی را در چنین شرایط حساس باز نماید و جلو بازار فیلمهای تجاری هند را کساد بدارد اما هرگاه سلطنت وقت اندک در روشنگری جامعه از انصاف کار میگرفت و با سانسور های اختناق آور او را در شدید ترین مضيقه اقتصادی قرار نمیدارد از همان آغاز فیلم عشق و دوستی هنر سینما و فیلم سازی در کشور رونق پیدا میکرد در نتیجه اکثر تماشاچیان در پهلوی فیلم های وارداتی خارجی که اصلًا به زبان فرهنگ ما بیگانه بود به تماشا فیلم های تولید وطن با فرهنگ و رسوم عنعنات کشور و زبان خود افتخار میکردند که از هر نقطه نظر بمفاد جامعه و پیشرفت اقتصاد کشور بود. از طرف دیگر مشکل سینما کابل از نقطه نظر افهام تفہیم اکثربیت فیلم ها برای مردم که به لسان خاجی تهیه میگردید و ملت که از سواد محروم بودند بهره کافی گرفته نمیتوانستند بود. نا مانوس بودن صحنه های فیلم را با تماشا صحنه های بوقلمون و رنگارنگ پُرمینمودند.

استاد لطیفی برای قانع ساختن اشخاص مقدر و با نفوذ و متمول در ترویج و پیشرفت هنر سینما و فیلم سازی بر زبانهای ملی افغانستان دلایل و جنبه های پُرمتفعیت اقتصادی کشور را توضیح میداد و در عین زمان تهیه فیلمها هنری تاریخی و آموزشی را بزرگترین وسیله تبارز و حفظ و نگهداشت هویت ملی و زنده نهگداشتن لسان و ادبیات یک جامعه میدانست. لذا قبل از آغاز تهیه فیلم «عشق و دوستی» یک سلسله مقالات معلوماتی و پُر انتباہ در مطبوعات نشر نمود تا کمک و پیشتنی بانی شخصیت های مهم را جلب نماید.

نمایشنامه های لطیفی و دیگر نویسندهای چیره دست زمان را هرگاه در فیلمها به نمایش میگذاشتند ماهیت آن آثار ماندگار تا امروز تاثیر خود را در ذهنیت جامعه ما داشت. این فیلم را استاد در زمانیکه موقعتاً از مشاغل اداری بخاطر تضادهای فکری برکنار شده بود به همکاری یاران و هنرمندان تیاتر پوهنی ننداری تهیه نمود و برای رفع کمبود هنرپیشه زن از یک خانم هندی بنام «زینت فرشید» جهت تمثیل نقش هیروهین فیلم تقاضای همکار نمود.

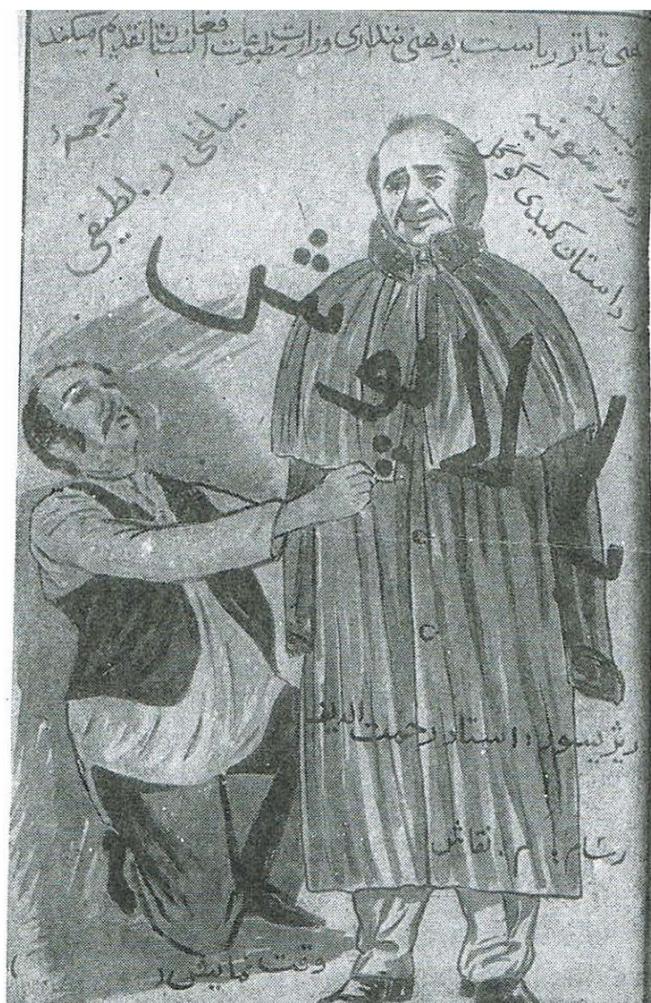
صحنه های فیلم سرتا پا از عشق و محبت و دوستی از خود گذری و وفا داری بود. این فیلم ولو که در جهان سینمای پیشرفته آن زمان خیلی ساده و ابتدایی بود ولی توانست یکی از آرزو های لطیفی را در واقعیت انعکاس بدهد و توجه و خواسته های اکثر روشنگران جامعه و هنر دوستان را بسوی سینما افغانی معطوف بدارد. یکی از بزرگمردان و دانشمندان هنر سینما ای جهان غرب میگوید «تازمانیکه در هر کتاب درسی تاریخ فصل خاصی برای درج هنر و تاریخ سینما جای نباشد تا زمانیکه رشته های هنر سینمایی و فیلم گیری چوکی و یا دیپارتمنت مشخص در دانشگاه ها نداشته باشد و این هنر جهانگیر و جهان نما در کوریکولم های مکاتب ثانوی گنجانیده نشود هیچگاه ما موفق نخواهیم شد که این پدیده هنری قرن ما را از طریق منطق و اخلاق با وسعت و پهناز آموزنده آرتیست آن در ذهن و مشاعیر جامعه و نسل های جوان و آینده ای ما جای دلخواه بدھیم و از گسترش فیلمهای پوچ و بی محتوا و منافی اخلاق جامعه بکاهیم.» استاد لطیفی در آنزمان بخاطر پیاده شدن همین مقوله مُعقول دانشمندان جهان فیلم و سینما تلاش

تلاش میکرد تا اخلاق جامعه را از آیسپ فیلم های مبتذل که در ذهنیت عامه جانشین میگردد<sup>۱۰</sup>-- محفوظ نگهارد.

او عقیده داشت با غنای معنوی میتوان فقر مادی را تحمل کرد ولی با غنای مادی نمیتوان فقر معنوی را جبران نمود همین دو جمله پُر محتوا قسمت از پارچه های ادبی و روانی او بود که هر صبح زیر عنوان «سرود بامداد» زمانیکه استاد لطیفی منحیث رئیس نشراتی رادیو کابل وقت بودند با یک موزیک دلنواز روح پرور در آغاز پروگرامهای روزانه نُشر میگردید. سرود بامداد الهام بخشی بود برای هر شنونده در کار و کردار و فعالیت زندگی همان روزش خردمندانه تشویق میکرد و به هر شخص قدرت اراده شجاعت نفس انرژی و انگیزه های معنوی را ارمغان میداد.

در مدت که رئیس نشراتی رادیو کابل بود وظیفه حساس و پرمسئلیت و با هوش و گوش<sup>۱۱</sup> معنویات جامعه رابطه صمیمانه داشت تحولات و نوآوری های زیاد را در نشرات گنجانید. رادیو درام ها<sup>۱۲</sup> مباحثی و صحبت های تربیوی و انتقادی میز دور و چیزه ها و «نامه هوا» و «سرود بامداد» مکالمات «زن و شوهر» و بسا مطالب دیگر با نغمات دلنشیں موسیقی غربی و شرقی علاقمندان طبقات مختلف جامعه را مستقید میساخت.

هم چنان در اثر ماندگار استاد لطیفی بنام دختر گلفروش<sup>۱۳</sup> که در پوهنی ننداری بنمایش گذاشته شد و آهنگ دختر گلفروش به آواز خانم «خدیجه ضیایی» میرمین پروین در سالون تیاتر به سمع تماشاچیان رسانیده شد و بعداً از طریق رادیو کابل نیز پخش گردید زمزمه آن آهنگ دل انگیز به صدای میرمن «پروین» گوشها را نوازش داد. «گل فروشم زمن گلی بخرید- یک دو سه دسته سنبلی بخرید» استاد یک اثر را تحت عنوان «فارار» از یک نویسنده مشهور فرانسه را که از فرانسوی ترجمه شده بود برای داکتر واسع لطیفی سپرد تا آنرا بشکل موزیکال برای نشرات رادیو آماده نماید. متن آن داستان مربوط یک شهروند متواری و شوریده حالی بود که محیط سیاسی زادگاهش در اثر اختناق و تعقیب های تحریر کننده برش تند و طاقت فرسا شده بود و از طرف دیگر نسبت



بیانات و مقالات تند انتقادی اش در دفاع از حقوق مظلومان و پیشتبانی از حق آزادی و کرامت انسانی هموطنانش پخش میکرد<sup>۱</sup> قبل از دستگیری و بازداشت - پا به فرار و بسوی دیار بیگانه میگزارد. مدتها نمیگزرد که درد جانگاه بی هویتی دوری از خاک مادر وطن دوری از دوستان و فرهنگش<sup>۲</sup> برایش حالت دشوار تر از حالت تعقیب در داخل وطن بیار میآورد. این مسافر بیوطن شب و روز در کشمکش وجدان و در دو راهی خیلی خود کننده قرار میگیرد<sup>۳</sup> تصمیم گرفته نمیتوانست که کدام راه را انتخاب و ترجیح بدهد. ماندن در کشور بیگانه با بی سرنوشتی و بی هویتی ویا تهدید بازداشت و خطر زندان؟... موضوع داستان فرار اجباری و متواری به کشور دیگر اورا در میان دوراهی قرار میدهد که نویسنده آن داستان این اثر با جملات پر از احساس و با اشعار از شاعر شهری فرانسوی «لامارتین» به پایان میرساند. تاثیر داستان «فرار» نویسنده شهری فرانسوی اکنون بحال تمام مردم ما تطبیق میگردد.

استاد لطیفی تا آخرین لحظات عمر قلم از دست نگذاشت و تا انگشتانش توان حرکت داشت دور از چشم دکتوران معالجش مینوشت. در فرجام همان روزها یک اثر وی در کابل ننداری بنمایش گذاشته شده بود و خودش نتوانست نمایش را تماشا کند اجل امانش نداد. در سال (1344) هش چشم از جهان پوشید و در قبرستان شاه شهید در جمع انبوه هنرمندان<sup>۴</sup> دانشمندان مطبوعاتی وقت بخاک سپرده شد.

استاد صلاح الدین سلحوقی در روز خاک سپاری استاد لطیفی را بعد از ذکر سوانحش اورا «پدر تیاتر افغانستان» خواند. با نمایندگی از اهل مطبوعات چنین اظهار کرد: ایکاش در این زمان نویسنده و دراماتیستی وجو میداشت که جریان زندگی مرحوم لطیفی را با تمام کوایف و عظمت و شخصیت برازنده اش از آغاز نوجوانی و شگوفانی تا بستر غم انگیز مرگ بصورت یک نمایشنامه تراژیدی و درد ناک تهیه و روی صحنه بیاورد. در طی چند دهه جنگ معلوم نیست که نشانی از

مقبره وی در راکت باران متعصبین باقی مانده است یا نه. کاش هنزوستان و دانشمندان افغان یک نشان سنگ بر بالین آرمگاه آن شخصیت بزرگوار<sup>۵</sup> نویسنده شهری دراماتیست بی ماند و مطبوعاتی مبارز نوشته و آرامگاه اورا با نامش برای مردم و نسل آینده شناسایی بدارند. مطالب را که در فوق مطالعه کردید از اثر داکتر عبدالواسع لطیفی تحت عنوان شرح ممکن زندگی استاد عبدالرشید لطفی مقالات و پیش نویس همین کتاب بقلم داکتر عنایت الله شهرانی<sup>۶</sup> مقالات در اولین ساگرد وفات استاد در روزنامه انیس<sup>۷</sup> و مطالب پیرامون زندگی پدر تیاتر در شماره ... مجله ژوئن و برگه های ازنجمن ادبی کابل که دوستی محترمی از کتابخانه شخصی اش برایم کاپی آنرا ارسال نموده است و از سیمای معاصران اثر محترم عزیز آسوده همکار گرامی ام<sup>۸</sup> برداشت نموده ام. هرگاه گفتی های در باره این شخصیت از قلم باقی مانده باشد<sup>۹</sup> فرهنگیان عزیزیکه اسناد درباره این شخصیت فرهنگی بدست دارند<sup>۱۰</sup> در این باره بیشتر بنویسنده. روحش استاد شاد و خاطراتش گرامی باد.

## پوهاند عبدالواسع لطیفی

دکتور عبدالواسع لطیفی بتاریخدوازده می «1928»م در شهر کابل متولد گردیده و تحصیلات مقدماتی را تا درجه بکلوریا در لیسه عالی استقلال که در آن زمان باسas قرارداد فرهنگی دوکشور افغانستان و فرانسه، توسط استادان و مدیران فرانسوی با همکاری استادان افغانی تدریس داده میشد، پیش برده و بعد از کسب دپلوم بکلوریا که هم ردیف «EQUIVAL ENT P.C.B شامل « دپلوم بکلوریا فرانسه شناخته شده بود در کلاس گردید و متعاقباً در سنه «1951» به پوهنحی طب کابل قبول شد.



پوهاند لطیفی در دوره شش ساله تحصیلات نظری و عملی این پوهنحی به اساس دانش کافی لسان فرانسوی اکثراً در ساعت لکچر پروفیسوران فرانسوی موضوعات دروس مربوط را که به فرانسوی تدریس میشد برای محصلین به دری ترجمه و تشریح میکرد. پس از فراغت از پوهنحی طب در سال «1957» میلادی به اساس کدر علمی پوهنتون کابل بحیث پوهیالی در کدراعلمی دپارتمنت مایکروبیولوژی قبول گردید، بعد در طول فعالیت های تدریسی و تحقیقی خویش در رشته های باکتریولوژی و ویرولوژی تدریجاً از درجه پوهیالی الی درجه پوهاند باسas تحریر آثارعلمی و نشر آن در نشرات ملی و بین المللی و ایراد کنفرانسها و تهیه کتب درسی، ارتقا نمود.

در سال «1963» میلادی با استفاده از یک بورس تحصیلات تخصصی مملکت آلمان فدرال با آن کشور اعزام گردید و در طرف چهار سال تحصیل و تحقیقات علمی درانستیوت صحت عامه یونیورستی هامبورگ بدريافت دپلوم تخصص ماستری در رشته مایکروبیولوژی و تحقیقات لبراتوری موفق گردید و بعد در سال «1967» م- دوباره بوطن عودت کرد و به تدریس محصلان پوهنحی طب کابل طب ننگرهار و پوهنحی فارمسی پرداخت.

پوهاند عبدالواسع در سال «1970»م- جهت تکمیل تحصیلات عالی در رشته پرازیتولوژی باسas پروگرام توامیت یونیورستی لیون فرانسه عازم فرانسه شد و دروس (C E S) سertificat تحصیلات عالی را در رشته پرازیتولوژی در فاکوته طی "گرانش بلانس" فرا گرفته و علاوه‌تاً اولین اطلس پرازیتولوژی را تهیه کرده و دوباره در وطن عودت نمود. پوهاند لطیفی در چندین کنفرانس بین المللی عالی اشتراک کرده است و در پهلوی مشاغل تدریسی ، درماموریت های اکادمیک ذیل نیز اجرای وظیفه نموده است.

مدیرعمومی نشرات و کتابخانه طب از 1971 تا 1972 میلادی  
معاون علمی بورسی طب از 1976 تا 1976 میلادی  
مدیر مسؤول افغان طبی مجله از 1978 تا 1979 میلادی  
رئیس پوهنحی طب از 1979 تا 1981 میلادی

در اخیر 1981 پس از اشغال پوهنځی طب توسط مشاورین روسی و مجزا کردن آن پوهنځی از پوهنتون کابل و الحاق جبری آن به وزارت صحت عامه از یکطرف، و سلط سرتاسر وطن توسط عساکر اشغال گر روسی و سیاست ترور و اختناق آن از طرف دیگر، بعد از اینکه فامیل خود را یک سال قبل 1980 میلادی به پاکستان فرستاده بود، خود نیز در نوامبر 1981 میلادی از طریق غزنی و کتواز وارد پاکستان شده و در نیمه سال 1982 بحیث رفوژی وارد امریکا شده و در ایالت ویرجینیا به فامیل خود پیوست.

پوهاند لطیفی از آنزمان به اینطرف در ایالت مذکور بود و باش دارد. در زمان عضویت و اشتغال در کذر علمی پوهنځی طب کابل داکتر لطیفی که به دایر کردن کنفرانس‌های علمی هفته وار سعی فراوان میکرد، دست به اتبکارات مفیدی زد که عبارت بود از نمایش و ترجمه فیلم‌های طبی در اودیتوريوم پوهنتون کابل برای محصلان و استادان و علاقمندیکه از خارج پوهنتون به کنفرانس اشتراك میکردند.

پوهاند لطیفی به سه لسان آلمانی، فرانسوی، انگلیسی شناسایی داشته علاوه بر طبابت به شق نویسنده‌گی و روزنامه نگاری و درامه نویسی نیز پرداخته است. چنانچه سه مرتبه به اخذ جایزه مبطوعاتی موفق شده است. در امریکا نیز علاوه بر مقالاتیکه در جراید و نشرات حلقه‌های افغانی به نشر می‌سپارد، دو اثر ذیل را بطور کتاب و رساله به چاپ رسانیده و بدتسرس مهاجرین افغان و علاقمندان گذاشته است.

رازهای زندگی از نگاه طبیب و زندگی نامه مرحوم استاد عبدالرشید لطیفی با همکاری داکتر عنایت الله شهرانی تقریظ و خطاطی وزیر محمد کرخی هروی میباشد و بدست بنده نیز رسده است<sup>۳</sup> ثار عده پوهاند عبدالواسع لطیفی در رشته طبابت عبارت است از کتاب درسی پرازتیولوژی کتاب درسی ویرولوژی کتاب اطلس پرازتیولوژی و فرهنگ طبی "ترجمه اصطلاحات طبی به دری" دو اثر بکر تحقیقی درباره مکروبیولوژی چاپ فرانسه و آلمان مولف دکشنری فارسی به انگلیسی مخصوصاً برای اطفال مهاجر که در امریکا زندگی میدارند.. داکتر لطیفی در ایالت متعدد امریکا بعد از فراگرفتن لسان انگلیسی در کالج (NOCA) با گذاشتن ادنی موفقانه «تست» امتحان مایکرو بیولوژی در ایالت مریلند بحیث {iii

LABSEIENTIST } در دیپارتمنت مایکتر یولوژی و ویرولوژی وزارت صحت عامه ایالت مذکور اجرای وظیفه کرده است. از ده سال به اینطرف در کتابخانه مرکزی «یونیورست» دانشگاه جورج تاون، در دیپارتمنت سریال مجلات علمی بین المللی آن اجرای وظیفه میکند.

پوهاند لطیفی عضو افغان اکادمی، عضو انجمن متخصصان مسلکی افغان، عضو افتخاری APAIA ) یا انجمن اطبای افغانی در امریکا بوده و وظیفه معاون و عضویت شورای عالی انجمن صلح و دیموکراسی برای افغانستان را نیز به عهده دارد، علاوه بر کمیته بررسی و تحقیق اسناد علمی طبی دکتوران افغان که کاندید امتحانات (ELFMC) میباشند، عضویت دارد. در این کمیته بعض اسناد علمی ارسالی مربوط افغانها را از سایر مراکز طبی امریکا نیز بررسی مینماید در این کمیته «پوهاند دکتور اسعد حسان غبار، پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان و پوهاند دکتور ولی عصیم کمیته

«پوهاند دکتور اسعدحسان غبار ، پوهاند دکتور خیرمحمد ارسلان و پوهاند دکتور ولی عصیم بشمول پوهاند دکتور لطیفی » عضویت دارند. طوریکه از اثا و مقالات تحلیلی داکتر عبدالواسع لطیفی بر میآید او یک نویسنده ریالیستک، واقع بین، مدافع و مشوق مبارزان ملی و مقاومت ملی در برابر مداخلات رنگارنگ اجنبی بوده و در راه اعاده صلح و قطع جنگ و خاتمه فاجعه خونریزی در وطن عزیز افغانستان مساعی بلیغ بخراج میدهد. وی در یک خانواده روشنفکر دانشمند و بخصوص که شاگر و تربیت شده استاد بزرگ (عبدالرشید لطیفی) کاکایش بوده و او را بمثابه استاد خود در تمام عرصه های هنر و فرهنگ میداند همچنانچه استاد لطیفی را اولین استاد خویش در ساحه هنر و فرهنگ خطاب کرده است و در باره او مینویسد.

استاد لطیفی یا نخستین آموزگارم :

[ استاد عبدالرشید لطیفی در پرورش و معرفی کرکترها و خصایل شخصی و اجتماعی افراد شامل سناریوی درامه هاییش همیشه سعی میکرد تا گفتار و کردار و دیالوگ های جذاب و پر محتوای ممثیلین یکه در نقش های عمدۀ روی صحنه میآمدند، اصل مهم تیاتر را که همانا جلوه و تبارز "علت" و "معلول" { cause-effect } است اساس نمایشنامه قرار دهد و هدف یا روح درام را بطور کاملاً محسوس و قابل درک در همه پرده ها و رویداد های دراماتیک از هر جهت روشن و ثابت نگهارد.

یادم است وقتی اثر یکی از دراماتست های فرانسه را که خود از کتابخانه ای شخصی اش انتخاب کرده بود بمن داد تا در ترجمه و ادایت آن اقدام کنم. اولین توصیه اش همین بود که علت و معلول باید در سرتاسر درام و دیالوگها مدنظر گرفته شود از هدف اساسی نمایشنامه خارج نشوم. عنوان درام

"فتنه" بود شیوه و جریان کمیابی داشت، روی معضله خانوادگی دور میزد که سرکرده ویا ریئس دکتاتور و خود کامه خانواده طبق رسوم مرد سالاری میخواست همه چیز را به مرام و پلان و خواهشات شخصی اش جریان یابد ولی خلاف توقع و برعکس اوامر استبدای و جابرانه اش یک دختر جوان خانواده که اماده زناشوهری میباشد، دیگر نمیخواهد مانند سایر دختران و زنان خانواده کورکورانه تن به اطاعت تحملی و اجباری خواسته های مرد قدرتمند و مستبد خانه بدهد و یک ازدواج نامیمون و ناموفق را قبول کند نقش مرکزی درام استاد عبدالقیوم بیسد بود و نقش مقابل آنرا را حبیبه عسکر بازی میکرد" علت در این درام خودکامه گی و جبر و امریت و سرکرده یا رهبر فامیل بود و معلول همانا به ستوجه آمدن و پرخاش زن جوانی بود که در برابر این علت ناگوار با اراده قوی و عقل و منطق روشن یکباره قیام کرده و میخواهد دائمه خبیثه و زنجیر برده‌گی فامیلی را در هم بشکند، ثابت سازد که زن نیز مانند مرد، حقوق انسانی، اجتماعی و مدنی دارد و میتواند خودش به اساس خیر و صلاح خود، سرنوشت خود را انتخاب و درسیر حیات خود نقش فعال و سازنده داشته باشد. نه روش منعفل و مقهور و سرکوب شده....همچنان هدف عمدۀ درام "فتنه" همانا انتقاد و تقبیح خصلت مضر، خود خواهی ها و فرمانروایی جابرانه و تحقیر آمیز کسانی بود که باکسب انانیت و قدرت انحصاری میخواهند از حقوق و حیثیت انسانی و هویت اجتماعی از خود ضعیف ترها چشم پوشی کنند و به رکن عده و نصف دیگر اجتماع که زن است کدام ارزش مدنی و نقش فعال قابل نشوند. راستی هم زمان با ترجمه و ادایت این اولین پارچه دراماتیک که در پهلوی آن آثار یک درامه نویس فرانسوی "مولیر" و خاصتاً "درام

ازدواج اجباری" او را مطالعه میکردم، این اصل برايم روشن شد که یکی از مزایای عمدۀ تیاتر و روی صحنه آوردن مطالب دراماتیک همین است که آنچه را در یک اجتماع تحت فشار و انحصاری و پرمانع و یا دریک محیط و رژیم اختناقی و خود کامه نمیتوانیم با تمام کوایف آن بیان کنیم؛ بر عکس در جریان یک درام و در روی صحنه های تیاتر بوسیله هنرمندان تیاتر و با تمثیل وقایع و معرفی اشخاص و کرکتر ها میتوانیم حقایق را افشا سازیم، وعده رابگشائیم و اعمال افراد بدکار، ظالم، وجفا پیشه را در برابر جامعه برملا سازیم، مسولین را بمحکمه بکشانیم، ونتایج نیک و بد را آشکارا عرضه کنیم. بطور مثال کسانیکه در درام معروف «هاملت» اثر جاودان ویلیام شکسپیر را دیده یا خوانده اند.

به این اصل ملتافت شده خواهند بود که پدر "هاملت" پادشاه وقت در اثر دسیسه کاکای خود و ملکه خوشبادر و فریب خورده بطور مرموز درخواب مسموم شده و بقتل میرسد تا تخت و تاج به برادر نابکارش بماند «هاملت» جوان نظر به افواهات وقرائن وهم در رویای خود که شبح پدر مقتولش در برابرش برای داد خواهی حاضر میشود، کاملاً متین میشود که پدرش "پادشاه" قربانی دسیسه کاری و همدستی کاکایش با ملکه شده است. ولی این حقیقت را نمیتواند آزادانه و در حضور همه بیان کند، لهذا بکمک یاران و رفقای نزدیک خود درامی را شبیه جریان این فاجعه برای نمایش تهیه میکند. در وقت روی صحنه آوردن درام هم کاکای خود و هم ملکه را در سالون تیاتر دعوت میکند، مماثلین چیره دست نقشهای جانشین خیانتکار پدر "ها ملت" و ملکه فریب خورده را طوری بازی میکنند که هردو همدست قاتل، ازافشا شدن جرم شان آگاه شده و فوراً دست بعمل شده و پلان قتل "هاملت" را نیز طرح میکنند... ولی قبل نابودی «هاملت» هر دو دسیسه کار به سزای اعمال خود میرسند و خود بکام مرگ میروند.... در این درام تراژیدی شکسپیر که علت و معلول و هدف با کار دانی خاص و ممتاز نویسنده تبارز دارد، «هاملت» با تهیه و رویکار آوردن پارچه تمثیلی "صحنه مسموم شدن پدرش" قبل از اینکه خود نیز قربانی فاجعه شود، حقایق یک دسیسه پوشیده را برخ عاملین جنایت یکشد و به جامعه افشا و برملا میسازد.

این خود یک نمونه از مزايا و نقش سازنده تیاتر در یک اجتماع است که استاد عبدالرشید لطیفى نیز همیشه تلاش و آرزو داشت با رویکار آوردن و تهیه نمایشنامه و ادایت درامه های نویسندهای آزموده جهان، در حالیکه خود در این رشته لیاقت و دانش برازنده داشت. هنرتمثیل و تاثیرات آنرا در محیط به مدارج عالی آن برساند و در این راه خدمت بزرگ مطبوعاتی را انجام دهد.

### استاد لطیفی مرد آزادی پسند:

ده ها سال قبل از این در آن روزگاری که سالگرد استقلال میهن عزیز با شادی و سرور هنگامی تجلیل میشد، استاد عبدالرشید لطیفى به استقبال یکی از این جشن های فرخنده با جمعی از کارگردانان و هنرمندان تیاتر پوهنی ننداری که در جوار مکتب استقلال بنا یافته بود، درامی رزمی و حماسی سربازان استقلال را مخصوص شبهای جشن یاد و بود رزمندگان

راه آزادی افغانستان را تمرین میکردند، و برای نمایش روی سریز آماده میساختند، از آن جائیکه نظر به محدودیت و مشکلات تختنیکی امکان تمثیل همه صحنه های گرم نبرد و قهرمانان استرداد استقلال و ازادی افغانستان میسر نبود، تصمیم گرفته شد تا بعضی صحنه های مهم جنگ در برابر دشمن تنها به قسم مونولوگ از زبان سربازان حکایت شود، و همان طوریکه دراماتیست شهیر فرانسه "پییر کرنی" در درام معروف سید یا "السید" خود گزارش قیام و مقاومت عساکر و مردم مملکت خود را در برابر جنگ آوران و متجاوزین خارجی تنها از زبان هیروی درام "سید" به سمع پادشاه وقت میرساند و در بیان جملات هیجان آور و پُر احساس خود حاضرین را با خود به صحنه های نبرد میبرد، در درام سربازان استقلال نیز ممثلین آزموده ممثلین پوهنی ننداری عین شیوه را بکار میبرند، و در پهلوی نمایش چند صحنه نبرد گرم غازیان مقابل مهاجمین، بقیه رویدارهای جنگ و کاروایی های دشمن شکن، سپاه دلیران افغان برضد عساکر متجاوز انگلیس بقسم مونولوگ به سمع تماشاجیان رسانیده میشد.

در درام "سید و پییر کرنی" که بنده آنرا در دوران مکتب ضمن دروس لسان فرانسوی و ادبیات فرانسه مطالعه نموده و بعد ها تمثیل درام را نیز در تیاتر "مولیر" پاریس مشاهده کردم، هیروی درام، سردارسپه قصه هجوم عساکر دشمن و بعد شکست غیر متربقه و غافل گیرانه شان را در برابر مقاومت عساکر و قیام مردم و مبارزان خاک وطنش، با شیوه خاص رزمی بیان میکند و دریک قسمت این برخورد حماسه آفرین که تنها چند ساعت دوام میکند و شکست دشمن را دریک حمله متقابل و در چند جمله منظوم چنین خلاصه میکند: آنها بقصد تاراج بشهر هجوم آورند. ولی با جنگ و مقاومت رزمندگان رویر شدند و در هم شکستند. درام سربازان استقلال که شبیه مونولوگ های "سید" بیانات رزمی و پُر هیجان داشت، با موفقیت تمام درهمه شباهی جشن استقلال در صحنه آزاد "سرگشاده" چمن حضوری به نمایش گذاشته شد و یادم است که در وقته های پرده های نمایش این خواندن دلنشیین مرحوم استاد قاسم افغان در فضای تیاتر طنین انداز میشد:

گرندانی غیرت افغانی ام  
چون بمیدان آمدی میدانی ام

همچنان دسته ترانه خوان های تیاتر ابیات را با موزیک مرحوم استاد غلام حسین پدر استاد سرآهنگ میسرود: که با جان و دل غیرت و فدارکاری افغانی و خون شهیدان راه آزادی و سرفرازی ملی بدست آمد.

استاد عبدالرشید لطیفی قبل از اولین نمایش درام سربازان استقلال ضمن یک بیانیه جذاب به ممثلین توضیح و گوشزد نمود که چگونه باید نقش قهرمانان راه استقلال را بادرک عمیق و احساس تمام مثل اینکه شخصیت و سجایای یک سرباز پرگرور و فداکار در نهاد روح و روان شان حلول میکند، بازی کنند و تماشاجی را آنچنان به هیجان آورند که خود را در صفوف مبارزان راه آزادی وطن محبو布 بیابد و برای دفاع از خاک مقدس خود در برابر هرنوع دشمن شجاعانه الهام بگیرد و آماده کار زار باشد. هم چنان بمنظور تشویق و برانگیختن احساسات تماشاجیان جهت امادگی شان به خدمت

سربازی و مسلک مقدس عسکری ، قرارشده تا بقسم یک "انتراکت" یا بازی میان دوپرده اصلی ، در یکی از شبها نمایش صحنه پرهیجان وداع یک سرباز جوان با یگانه خواهر عزیزش از منظمه شورانگیز "مکن همشیره گریان" شاعر شیوا بیان « حیدر نیسان » ادایت کنند و در وقفه درام سربازان استقلال به نمایش بگذارند.

منظمه دراماتیک (مکن همشیره گریان) در روز وداع سرباز جوان از یگانه خواهر عزیزش که از یکطرف برادر دلبد خودرا برای رفتن به جبهه ودفاع از ناموس میهن تشویق میکند و از طرف دیگر با خاطر دوری وجدایی اش اشک سوزان برگونه روان میسازد با این بیت آغاز می یافتد:

سرم در قید پادشاه دلم دربند یار است  
مکن همشیره گریه جوانان بی شمار است

نمایش درام سربازان استقلال با صحنه های گرم نبرد و مونولوگ های هیجان آور و ترانه های رزمی و انترکت های دلپذیرش جمع کثیر تماشاچیان را در شبها جشن روانه تیاتر چمن حضوری می ساخت و قصه های کاروانی های مماثلین و هنرمندان درام نه تنها سرزبان ها بود و نمایش مجدد درام را تقاضا میکردند. ]

در پایان این نوشته از خداوند تعالی طول عمر صحت کامل و توفیق مزید به جناب پوهاند داکتر عبدالواسع لطیفی آرزو میکنم تا ملت وطن مصبیت دیده ما از فضایل علمی طبی و فرهنگی ایشان بیشتر بهره مند گردد. پروفیسور عبدالواسع لطیفی درگذشته رئیس پوهنخی طب و پروفیسور مایکروبیولوژی در پوهنتون کابل بودند وی در عرصه طبابت و عرصه ای هنرو فرهنگ مصدر خدمات بزرگ گردیده اند.

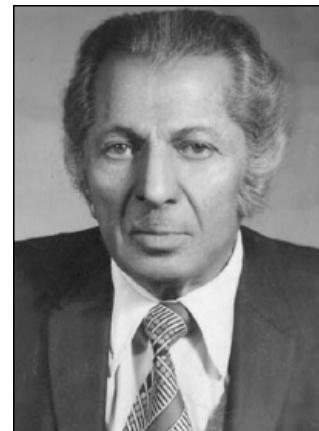
## محمد سعید مشعل

شادروان استاد حاجی محمد سعید مشعل «غوری» فرزند حاجی محمود خان غوری یک چهره بی همتاء تابناک در هنر میناتوری معاصر کشور است که تمام وجود و لحظه های حیاتش انعکاس و معرفت نبوغ ذاتی و فردی آن بود.

استاد مشعل در هنر میناتوری نقاشی تذهیب طراحی هیکل تراشی گچبری منبب کاری و نویسنده و شاعری شخصیت توانای بود مطالعه و معلومات کافی از تاریخ معادن و مزارات کشور داشت.

این سوار کار ماهر شکار و موسیقی را نیز دوست داشت کلام شیرین و طبع لطیف او در مجلس معنوی و حرفه ای حکیمانه این مرد خرد خاطر هر شنونده و بییننده را آرامش و نوازش میدارد.

استاد مشعل بزرگوار در سال 1292 هش- در قریه نیلی ولسوالی تیوره ولایت غور دریک فامیل منور متدين چشم به جهان گشود. استاد مشعل بعد از وفات پدرش در حوالی سال 1320 هش-



غرض کسب علم بیشتر هنر و تحقیق در مکتب « کمال الدین بهزاد » از ولایت غور به ولایت هرات نقل و مکان نمود. استاد در موسسه صنایع فنون ملی شعبات میناتوری حکاکی حجاری پیرامیک مجسمه سازی و امثال آن فعالیت زیاد نموده است.

استاد مشعل یک شاعر شناخته شده بود که به اصطلاحات غوری و هراتی کلام شعریش را بیان میکرد.

فضای خانواده این عالم هنرمند و نوق ذاتی طبیعت زیبا و تاریخی غور مبدأ ظهر نبوغ هنر را در او متجلی ساخت و متسفانه بتاریخ 12 جدی 1376 هش- به عمر هشتاد و چهار سالگی در شهر هرات چشم از جهان بست مزارش در آرامگاه امام فخر رازی میباشد « روانش شادباد »

استاد مشعل این صورتگر معروف سرزمین ما بر علاوه مشغولیت های هنری وظایف دولتی چون « نماینده مجلس سنّا معادن خزانهء مرکزی حاکم غور گلران و کھسaran هرات رئیس بلديه هرات رئیس انجمن ادبی مدیر قلم مخصوص ولایت هرات و مدیریت کتابخانه عامه » هرات را نیز عهده دار بوده است. از آثار هنری استاد مشعل خانه هرات « سالون ولایت » که در اثر توجه « مرحوم خالقیار » در سال 1366 هش-کار تزئین هنری آن آغاز شد در دیوار های دروازه ها سردرها سقف سالون و ستون های آن تذهیب نقاشی گچبری چوب بری نقوش رواق و ترنج ها از شده بود.

كتیبه های دور تا دور سالون از مناجات خواجه صاحب عبدالله انصاری (رح) نوشته شد. در قسمت جنوب غرب سالون دو قوس بزرگ طاق نما در یک طرف نمای آن خیابان هرات از دامنه کوه سید عبدالله مختار (رح) شروع و تا زیارت ملا .... پنج (رح) قریه زیارتگاه گذره را بتصویر کشیده بود که در این خیابان مصلای هرات مزارث مدارس قلعه اختیار الدین کاروانسرا ها و دیگر عمارت و بنا های تاریخی فرهنگی دوره درخشان حکمرانی تیموریان را نمایش میدهد و همچنان مولانا عبدالرحمن جامی امیر علی شیرنوایی سلطان حسین با ایقرا سواره اسپ جهت رسیدگی و نظارت امور شهر درحال گشت و گزار نشان میداد.

طاق دیگر مینار جام کوه های سربلک و طبیعت زیبای غور و سلطان غیاث الدین غوری را سواره اسپ در آن سرزمین به معرض دید قرار داده است. تمثال بی مثال سه بر دو (۲/۳) متره نقاشی شده خواجه صاحب عبدالله انصاری (رح) و به تعداد دوازده قطعه تابلو های نفیس میناتوری استاد مشعل در دیوار شرقی و قسماً دیوار شمال و جنوب سالون نصب شده بود که به زیبایی و صفاتی این مجموعه هنری اثر خاص بخشیده بود.

گچبری محراب خانه زمستانی مسجد جامع بزرگ هرات که با مجموعه نقوش ظریف و زیبا کار شده بود برجاست. سالهای چند که در اثر جنگ های ویرانگر این هنر زیبا تحريم و بفراموشی سپرده شده بود و انگشت های اکثر جوانان وطن به ماشه تفنگ بود استاد مشعل با جمع اوری تعداد کثیر از جوانان و قرار دادن برس و برسک و مویک به انگشتان شان در کانون مکتب اصیل هنری هرات آنها را تحت تربیه گرفت که نمایانگر رحمات و تلاش های بیدریغانه حیات هنری اوست

که تا حال در پرتو هنر مشعل نبض این هنر زنده بوده و ارزش و استقبال روز افزون بخود گرفته است<sup>۱</sup> تعداد زیاد از شاگردان استاد مشعل در افغانستان و سایر کشورها فعالیت هنری دارند. اکثر اساتید و مستعد و مجرب پوهنخی هنرهای زیبا پوهنتون هرات که دست آوردهای روز افزون شان قابل تمجید و ستایش است از آموخته گان آن مکتب و شاگردان استاد میباشند.

تأسیس لیسه مسلکی استاد کمال الدین بهزاد یکی از دست آوردهای بزرگ استاد مشعل است که حدود بیش از شصت سال سابقه دارد و اکنون نیز با فعالیت‌های چشمگیر هنری گسترش صنوف و کثرت شاگردانش از جمله لیسه‌های مطرح و فعل هنری هرات میباشد.

در سال 1357 هش- کارگاه هنری استاد مشعل در تعمیر گرحدوی هرات در جنوب کتابخانه عامه منزل اول قرار داشت که در آنجاه کار تذهیب قرآن مجید را به اندازه 50 تا 70 پنجاه الی هفتاد سانتی متر داشت<sup>۲</sup> روی دست گرفته بود و استاد شهیر «مرحوم محمد علی عطار هروی» خط آنرا مینوشت. چندین سال بعد مطلع شدیم که استاد آن تحفه ارزشمند را برای یکی از دوستانش که گویا در امریکا زندگی میدارد<sup>۳</sup> هدیه نموده است.

در سال 1373 هش- اسماعیل خان که قوماندان هرات بود از استاد خواهش کرد تا کار هنری خانه جهاد تخت صفر را به شیوه شرقی آغاز نماید<sup>۴</sup> استاد کار نمایش خانه جهاد تخت صفر را انجام داد و آنجاه کوزه ایرا با ارتفاع 2/5 و قطر 5/1 ارتفاع پنج بر دو و قطر پنج بر یک متر که به دو پهلو آن دورنمای مصلای هرات و مینار جام هرات در آن کار شده است<sup>۵</sup> ترسیم نمود. استاد مشعل از دست بی فرهنگان طالب در اخیر عمر رنج بسیار کشید<sup>۶</sup> چهار اسپ که در حوض پارک‌ها «پارک فرهنگ» طراحی و تراشیده و زحمات وی در آن ایام شکسته بود و تمثال خواجه صاحب انصاری (رح) را در خانه هرات «سالون ولایت هرات» بود<sup>۷</sup> طالبان آنرا پاره کردند و تابلوها را بهم ریختند<sup>۸</sup> رواق‌های دروازه را پاک کردند<sup>۹</sup> صورت تخیلی جامی صاحب<sup>۱۰</sup> امیر علی شیر نوایی<sup>۱۱</sup> سلطان حسین با ایقرا<sup>۱۲</sup> سلطان غیاث الدین غوری که سواره اسپ بالای چوب نقاشی شده بود<sup>۱۳</sup> همه را طالبان شکستند و نابود کردند<sup>۱۴</sup> در همان حالت استاد خیلی تقدا مینمود که از حال و احوال آثارش بداند که پا بر جاست یا نه؟<sup>۱۵</sup>

نگار خانه استاد بهزاد را که در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه در قلعه اختیار الدین درست کرده بود<sup>۱۶</sup> در اولیل ثور 1357 هش- در اثر بمباره امتحان عمرش که توان آثار با ارزش وی در خانه هرات در وقت طالبان نیز تخریب شد<sup>۱۷</sup> در روز‌های پایان عمرش که به هنر تصویرگری داشت<sup>۱۸</sup> بود.

این رنج عظیم برای یک هنرمند که تمام عمر در عقب کارگاه هنری پیشتش خمیده شده بود<sup>۱۹</sup> کار آسانی نیست<sup>۲۰</sup> و عمل بی فرهنگان بنابودی آثار هنری و گنجینه پُر بهای کشور عمل و حاصل عمرش میکردند<sup>۲۱</sup> روح و راون او را میازرد. استاد مشعل اقدام خردمندانه دیگر کرد<sup>۲۲</sup> چند اثر محدود یکه برایش باقی مانده بود<sup>۲۳</sup> بقول خود آنها را کفن کرد و مدفون نمود. از برخورد ظالمانه عناصر سنگل و بی فرهنگ طالب که چند روزی

از حیاتش باقی مانده بود آگاهی یافت که در عکاسخانه های شهر رفتند و تمام آفرینش هنری اورا پاره و به آتش کشیدند.

سه دهه جنگ که منشاء آن از هفت ثور نا میمون آغاز یافت<sup>\*</sup> زیان بس سنگین برهمه ملت برجا گذاشت بخصوص فرهنگیان سخت از آن متاثر و متضرر شدند.

در سال 1368 هش- «لیزدوسید» یکتن از ژورنالیستان بخش فارسی رادیو و تلویزیون بی بی سی از لندن نزد استاد مشعل برای مصاحبه آمد و از وی خواهش خرید آثار باقی مانده او را با پرداخت مبلغ هنگفت نمود اما استاد قبول نکرد. تابلو های استاد سختی های زمان را کشید<sup>\*</sup> مگر استاد آن گنجینه هنری را مربوط و منسوب به عام میدانست نه خاص<sup>\*</sup> که پوشش را بدست آرد و آنرا در موزه لندن قرار بدهد<sup>\*</sup> بنابراین قول خودش آنها را کف و دفن نمود همان تابلو ها را مرحوم محمد شعیب مشعل فرزند استاد پس از وفات استاد برای غنامندی نگارستان هرات اهدا نمود. بدون شک استاد گران مایه میدانست که «لیزدوسید» ژورنالیست انگلیس آن آثار گران قیمت را در یکی از موزه های انگلیس میگذارد و به مرور زمان قیمت آن چندین برابر با پول پرداخته شده میگردد. خوشبختانه امروز آن گنجینه در اختیار مردم هرات قرار دارد.

چنانچه آثار پُر بهای استاد کمال الدین بهزاد شکوه موزه های جهان میباشد که بrama جز سنگ مزارش چیز باقی نمانده است. بدینه که در همان لوحه سنگ مزارش اسم مبارکش را نیز از سنگ تراشیده اند<sup>\*</sup> جهت سرقت از مزارش آنرا حرکت داده بودند تا بنام کشور دیگر مسمأً شود. ملت افغانستان باید از اعتلا و ارتقاء فرهنگ و تاریخ خود عاجز نباشد زیرا در این زمان حساس و بحرانی که مداخلات کشور های خارجی در سرتاسر مملکت دست باز دارند بیشتر از پیش در تخریب<sup>\*</sup> نا بودی تاریخ و آثار و منابع فرهنگی ما کمر سرقت بسته اند<sup>\*</sup> بر ماست که در کتابهای گوناگون هنر و هنرمندان خویش را از تیاتر گرفته تا هنر های هفت کانه آن تشریح نمایم تا کتب امروز را غرای روشن راه نسل آینده ما باشد.

ز همین جاست که عدم توجه مسئولین و زعمای کشور در ادوار تاریخ در بی توجهی و بی علاقه گی آفرینش های هنری<sup>\*</sup> متولی به فرهنگ سنتی میگردد<sup>\*</sup> منشاً اصلی حفظ و نگهداشت آثار هنری و فرهنگ باستانی همان رژیم ها بودند که در این عرصه کار ناجیز هم انجام ندادند. کشور ما باداشتن غنی ترین آثار و منابع باستانی هنری و فرهنگی که قدامت چندین هزار ساله دارد اما متسافانه از نظر علمی و دانش فرهنگی بنابر محدودیت های ذهنی زمام داران<sup>\*</sup> مردم عقب نگهداشته شده اند. تعداد محدود یکه قیمت این گنج را میدانند و یا میدانستند از طرف رژیم ها سر به نیست شدند و یا چون مرحوم پروفیسور غلام محمد میمنه<sup>\*</sup> گی برای افتخار درباریان در قیود اوامر سلطان قرار داشتند. در این کتاب بسیار از علماء و فضلاً شاعر صورتگران<sup>\*</sup> نویسندها نمایش نویسان تیاتر<sup>\*</sup> هنرمندان و غیره ادبی کشور که در تنگی تاریخ حیات بسر برده اند<sup>\*</sup> - زندگینامه شان را میخوانید.

### آثار استاد مشعل :

- زمانیکه استاد در مجلس سنا حضور انتخابی ولایت غور را حاصل کرد<sup>\*</sup> تمام چشم دیدها و نواقص مجلس سنارا تحت نام «خالیگاه های سنا» نوشت.

ashuar meshuel ghorri hrovii ba marashi و تقریظ .  
صیقل ایمان جلد نخست.

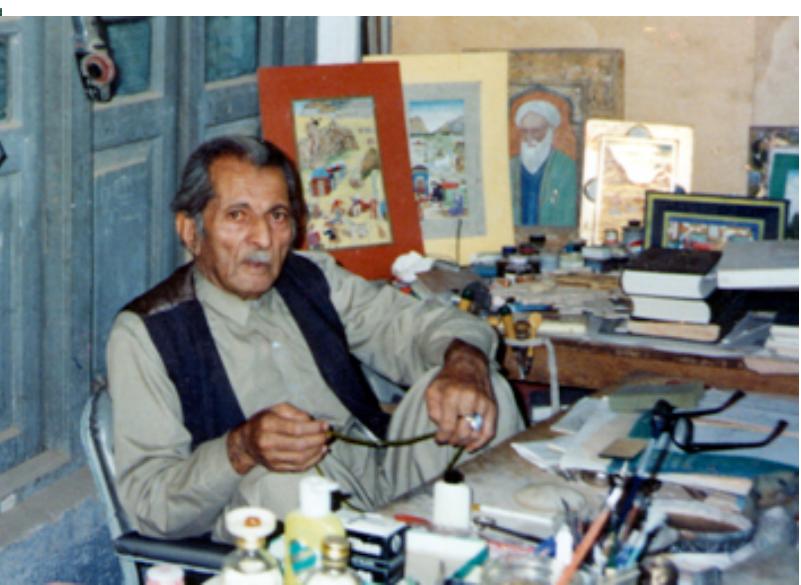
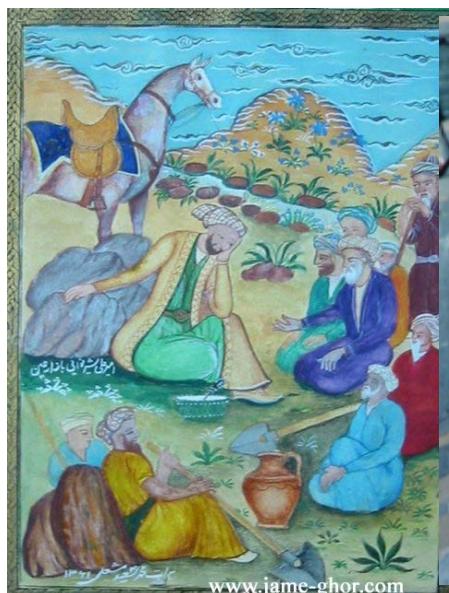
صیقل ایمان جلد دوم  
صیقل ایمان جلد سوم .

آثار استاد توسط محترم اخی کرخی با خط  
زیبا تحریر گردیده است.

در پایان از سایت جام غور و بخصوص از محترم سید  
عمر هراتی یکتن از شاگردان استاد مشعل که بتاریخ  
بیست و نهم جدی 1387 هش- مطالبی را از  
چهار گوشه جهان درباره استادش جمع آوری و در  
آن سایت جام غور نوشته بودند و بنده ازان اقتباس  
نموده ام اظهار سپاس مینمایم.  
برای استاد مشعل فرودس بریین آرزو  
دارم.

نمونه از کارهای ماندگار استاد مشعل که با  
امضای شان مزین گردیده است جناب قادر علم  
مسوول سایت جام غور برایم ارسال کرده اند در  
کتاب مشاهده فرمائید .

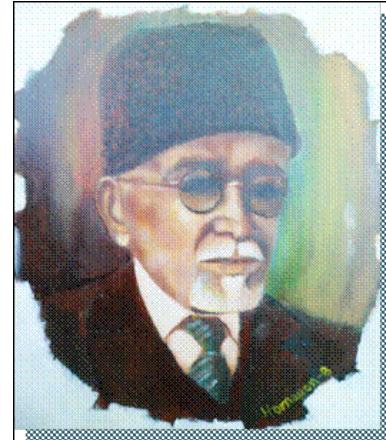
تصویر پنسلی از مهری هروی که آهنگ مهری مهری جان را هنرمندان هرات بنامش سروده اند.



استاد مشعل در اتاق کارش دیده میشود

## پروفیسور غلام محمد میمنگی

هنرهاي زبيا در كشور باستانی ما داراي ارزشهاي فروان بوده است و شخصیت های بزرگ فرهنگی خدمات خویش را صادقانه در این رابطه انجام دادند مگر نویسندهان در گذشته برای هنرمندان نقاشان و خطاطان کشور كمتر قلم زده اند. در حالیکه برای زنده نگهداشت شخصیتهاي فرهنگی باید از طرف دولتهاي وقت و بخصوص وزارت اطلاعات و کلتور و وزارت تعلیم و تربیه توجه بیشتر مبذول میگردد که هرگز چنین نشد. قایل ياد آوري میدانم که پروفیسور عنایت الله شهرانی از نو جوانی درباره هنرهاي زبيا تلاش فروان بخرج داد « اصول تدریس هنر تعلیم و تربیه هنر در افغانستان » را که از اولین و پژemer ترین اثر مطبوع وی بود در سال 1350-1350هش- از طرف



ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه با مقدمه خیلی عالی نویسنده و تقرظ دانشمندان چون « استاد عبدالغفور برشنا و استاد عبدالحی حبیبی و پروفیسور غلام محمد میمنگی » بدسترس شیفته گان هنر و فرهنگ قرار داد. جناب شهرانی در همان سن جوانی میدانست که هنر و هنرمندان سرمایه ملی و فرهنگی کشور بوده و معرفت کشور در ستیز جهانی میباشد. بناً از همان جوانی به جمع آوری آثار و معرفی نامه هنرمندان قلم زده است که اکنون از برکت همان رزمات داکتر شهرانی به معرفی مرحوم پروفیسور غلام محمد میمنه گی میپردازم و قابل ياد آوري میدانم که حتا خانواده های هنرمندان نیز به جمع آوری آثار و کار کرد های فرهنگی بزرگمردان خانواده های شان کمتر توجه داشتند و دارند. برای نوشتن این کتاب از مراجع مختلف استفاده برد ام زیرا با اعضای خانواده هنرمندان تماس های زیاد گرفتم، آگاهی ناچیز که هم داشتند در اختیارم قرار ندادند و یا اکثراً هیچ معلومات نداشتند. در تالیف داکتر شهرانی چنین میخوانیم: پروفیسور غلام محمد در سال 1252 هش- در ولایت فاریاب تولد گردید. وی در کودکی پدرش را از دست و درسن هفت سالگی بکابل نقل و مکان نمود و بعد ها به جنبش مشروطیت اول پیوست. ذهن او در جوانی سرشار از استعداد نقاشی بود و با تلاش فراوان هنرشن را صیقل داد. در پایان سال 1921 م- به اروپا سفر نمود و فن چاپ سنگی را در جرمنی آموخت و موفق بدریافت لقب پروفیسوری گردید او برای اولین بار مکتب صنایع نفیسه را در شهر کابل بیاند گذاشت پروفیسور میمنه گی در رسمی و نقاشی استعداد خلاق داشت و در معماری و مهندسی صنعت نساجی مجسمه سازی هنر کاشی کاری سفالی گری نجاری خیاطی قالی « قالین » بافی نیز از توانایی فراوان برخورد دار بود.

دریغاً در زمان شاهان متاخر استعداد های هنری و فرهنگی گسترش نیافت فرهنگ و غنای زبانها نقش آفرینی و معرفی سخنواران هنرمندان مبتکر و خلاق توجه چندانی نگردید و حتای نوشتن کتاب نیز زیر ساطور سانسور قطعه میگردید و مصدق این داعا « افغانستان در مسیر تاریخ »

میباشد. هرگاه دوره تمیوریان هرات<sup>۱</sup> غزنویان در وطن ادامه پیدا میکرد امروز افغانستان در جمع کشورهای جهان یکی از غنی ترین کشور با آثار فراوان و شخصیت های چند بعد هنری معرفی میبود. یکی از این طلایه داران هنرهای زیبا بطور نمونه میتوان از غلام محمد میمنه گی و عبدالغفور برشنا یاد کرد. تا جایکه تاریخ شاهد است مرکز فرهنگی ولایت هرات با حفظ و نگهداشت آثار و شهرت شخصیتهای هنری و فرهنگی چون استاد سعید محمد مشعل هروی استاد ارشد بهزاد سلجوqi استاد عبدالروف فکری سلجوقی خدمت بزرگ انجام دادند. با ایجاد مکتب «بهزاد» از طرف مقامات تعلیم و تربیه آنولایت نام و شهرت بهزاد را زنده نگهداشته اند.

در تمام ولایات کشور چهره ها و شخصیت های کم نظری در بخش های مختلف هنری وجود داسته است اما با وفات شان فراموش گردیدند تنها هنر دوستان جسته و گریخته آثار هنرمندان را بیاد دارند و یا بعضی از بزرگمردان در باره ایشان نوشته های در مطبوعات وقتاً فوقتاً انعکاس دادند که بمرور ایام و از خاطره فرار کرد و رفت.

در این بخش خدمت بزرگ داکتر عنایت شهرانی را با نوشتن کتاب (هنر در افغانستان) از دوران امیر دوست محمد خان تا آخرین پادشاه محمد زایی ها «محمد ظاهر شاه» در قید تحریر آورده است گنجینه خیلی گران بها برای نسل آینده افغانستان میباشد.

استاد غلام محمد میمنه گی فرزند عبدالباقي خان سرخابی در سال 1252 هش- 1878 میلادی در شهر میمنه مربوط ولایت فاریاب چشم به جهان گشود پدرش عبدالباقي خان سرخابی- مینگ باشی (فرمانده قوای هزار نفری -دگروال) ارودی شاهی در ولایت فاریاب بود. در آن زمان افغانستان مرکز بحران و میدان تشنج سیاست های استعمارگران اروپایی گردیده بود دولت روس تزاری از سمت شمال و امپراتوری انگلیس از سمت جنوب مداخلات شان را در کشور ما ادامه میدادند تا اینکه انگلیس موفق شد معاهده ی ننگین گندمک را بر معرض اجرا بگذارد که این خود باعث بر افروختن جنگ دوم افغان و انگلیس گردید و در نتیجه قوای انگلیس به شکست قطعی مواجه شد و دانستند که تجاوز و مداخله در امور داخلی این کشور کاریست دشوار و شکست انگلیس که در آن زمان قدرت جهانی بود ثبت تاریخ امپراتوری «ناکام» در جهان گردید. لاجرم تکتیک دیگری را مرعی الاجرا دانستند واز خود مردم این سرزمین «عبدالرحمون خان» را تحت نام امیری برامارت نصب کردند تا کام دل بدست آورند.

پس از نصب امیر عبدالرحمون خان در راس قدرت<sup>۲</sup> وطن پرستان از این ترفند انگلیسها مطلع گردیدند و دست به اسلحه بردند تا امیر «نماینده» «انگلیس را از اقتدار بر اندازند» اما به شکل فجیح و ظالمانه از طرف دست نشانده اغیار سرکوب شدند و مال و دارای وطن پرستان تاراج و نام شان توسط نامگیرکها به امیر رسانده شد اما یکده از وطن پرستان با دستگیری عبدالباقي خان پدر غلام محمد میمنه گی و دلاور خان والی میمنه دست به قیام مسلحانه زند و همزمان در ولایت هرات «داود شاه خان» نایب سalar بر ضد مظالم امیر دست نشانده برخاست و از فرزند واقعی ملت «سردار غازی ایوب خان» [شاهد کفن پوش عرصه میوند] دعوت بعمل آورده تا به افغانستان برگردد.

این قیام از طرف امیر عبدالرحمن بالانکه پشتیبانی و سلاح مجهز انگلیس در اختیارش بود به سختی سرکوب گردید بعد از سرکوبی قیام به دلاور خان و عبدالباقی مینگ باشی از طرف امیر امر احضار ایشان بکابل داده شد بشكل نا جوان مردانه هر دو را سربرید.

داود شاه خان نایب سالار هرات نیز به امر امیر عبدالرحمن خان سنگسار گردید. امیر قسی القلب فامیل مبارز وطن پرست عبدالباقی خان را در اسارت نهگداری کرد. فامیل عبدالباقی مینگ باشی را در سرای نورمحمد خان واقع گذر قاضی فیض الله در تعیید نگهداشتند غلام محمد کوچک در اسارت بسر برده و از تنگنای اسارت با انگشتان ظریف و هنر آفرین و نبوغ ذهنی اش بنام پسرک ابجد خوانی راه به در بار گشود.

این پسرک را با درخواست داد خواهی از مظالم نزد امیر میبرند وی در عرضه اش برعلوه نوشتار از تظلم و برخورد غیر انسانی اجیران دربار یک پرندۀ زیبا را که بر برگ تاک انگور نشسته است در ضم گوشۀ عرضه اش ترسم نموده بود که توجه امیر را همین رسم جلب کرد. عبدالقدوس آغاچی بعدها «اعتمادالدوله» به امیر گفت: «این رسم کار همین پسرکست». پسر را احضار کردند و امیر با نا باوری پرسید «این رسم را تو کشیده ای؟» پسرک گفت: بلی امیر صاحب.

ولی امیر دفعه دوم و سوم سوالش را تکرار میپرسد اما عین جواب را میشنود. امیر شکاک باور نکرد دستور میدهد که قلم کاغذ برایش حاضر نمایند تا جلوی چشم این پرندۀ را ترسم نماید. پسرک «غلام محمد» انگشتان ظریف و هنر آفرینش را روی صفحه کاغذ میچرخاند و پرندۀ را زیبا تر ترسم مینماید.

امیر دستور داد تا او تحت تربیه گرفته شود. این پسرک رسام از تعیید گاه گذر قاضی فیض الله به اسارت «کوتی باگچه» در قفس طلایی امیر تعیید و تحت تربیه قرار داده شد. غلام محمد مینگی تحت رهنمایی نقاشان دربار قرار گرفت مدتی به تمرین مشغول بود و در اصل از نگاه شیوه و سبک نقاسی تابع روش و شیوه نیمه میناکاری بود و بعد ها سبک خود را خیtar نمود و همچنان از شیوه کار نقاش خارجی چون «جان گری» نقاش و طبیب «فامیلی امیر» نیز استفاده برده است.

چنانچه غلام محمد مینهگی تا درجه ای رنگ آبی واندکی روغنی را از «جان گری» آموخت. استاد مینگی برعلوه رسامی و نقاشی تذهیب کاری نقش بستن قلمدانی و دیزاین دیواری را که اسلوب کار آنزمان بود آموخت. تصاویر قلمی امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله پرسش را که به طرز میناتوری برنگ روغنی «در داخل گیلاس کار شده» یک ابتکار فوق العاده استاد مینگی بود. بعد از امیر عبدالرحمن خان پرسش امیر حبیب الله خان به قدرت نشست در اواخر سلطنت او نسل جدیدی از آزادی خواهان بوجود آمدند که در تاریخ بنام مشروطه خواهان اول شهرت دارند. استاد مینگی منحیث یک هنرمند آگاه و مسئول در جمع آزادی خواهان همگام بود. مکتب حبیبه در سال 1903 م- تأسیس شد و تا سال 1909 م- مرکز فعالیت های سیاسی جنبش آزادی خواهان مبدل و مورد استفاده قرار گرفت. یک تعداد معلمین و کارمندان این مکتب با یک عدد روشنفکران خارج از مکتب به اتفاق هم یک جمعیت «سری» جمعیت مخفی ملی را تأسیس

کردند که مرام این جمعیت ملی تبدیل حکومت مطلقه به مشروطه<sup>۱</sup> تحصیل استقلال و نشر تمدن و فرهنگ جدید در افغانستان بود.

در سال ۱۹۰۹ م- اسامی تمام اعضای جمعیت ملی به امیر حبیب الله داده شد و ضمناً به امیر گفته شد که (هدف اصلی جمعیت ملی از بین بردن امیر و تاسیس دولت مشروطه میباشد) در اینجا بود که بسیاری از اعضای جمعیت ملی اعدام گردیدند و غلام محمد میمنگی نیز روانه زندان شد و دلیل اینکه چرا او را اعدام نکردند ضرورت دربار امیر به هنر وی بود.

استاد میمنگی در زندان یک تابلویی از حال و احوال زندانیان را ترسم نمود که زندگی آنها را در زندان نشان میداد این تابلو بدست امیر رسید سران دولت و امیر حبیب الله خان حضور استاد آن هنرمند پنجه طلایی را در زندان صواب ندیدند او را از زندان بخانه انتقال و در خانه تحت نظارت گرفتند اما بعضی آوازه ها میرساند که گویا استاد میمنگی تا آخر سلطنت امیر حبیب الله خان «مدت یازده سال» زندانی بوده است متاسفانه سند کتبی مبنی بر این ادعا وجود ندارد. در این زمان جریده سراج الاخبار در خارج مرزهای افغانستان مانند مصر<sup>۲</sup> هند<sup>۳</sup> قسطنطینیه<sup>۴</sup> ترکمنستان<sup>۵</sup> بخارا علاقه مندان بیشمار داشت<sup>۶</sup> بخصوص در بین ازادی خواهان کشور ای همسایه<sup>۷</sup> از این رو مویک نقاشی استاد در خدمت آزادی خواهان قرار گرفت.

در زمان اعلیحضرت امام الله خان برخلاف دوره پدر و پدر بزرگش استاد میمنگی مورد تشویق و تقدیر شاه ترقی خواه قرار گرفت و زمینه های بهتر برایش مساعد شد اولاً در مکتب حربیه منحیث استاد تدریس مینمود و بعد در ماشین خانه «دارالسلطنه» قابل بحیث آمر مدرسه نقاشی مقرر گردید و همچنان از جمله همکاران دائمی و فعال مطبوعه دولتی باقی ماند و ابتکارات را انجام داد.

در سال ۱۲۹۹ هش ۱۹۲۰ م- ترکیب یا سیاهی مخصوص طبع اختراع شده بود که پادشاه لازم نمیدانست آنرا از خارج وارد نماید به استاد میمنگی ارشاد فرمودند تا جنس مذکور را از پیداوار وطن بسازد<sup>۸</sup> چون استاد به محلولات کمیابی دسترسی داشت بعد از مدتی تجربه سیاهی مخصوص طبع را ساخت که بهتر و خوبتر از جنس اصلی و خارجی بود<sup>۹</sup> همچنان تخته سیاه «سلیت چوبی» را از اجزای ترکیبات کیمیابی درست نمود و تخته و تباشير برای مکاتب بهتر و خوبتر از جنس وارداتی آن تهیه نمود و مورد تقدیر شاه امام الله خان قرار گرفت . شاه امام الله خان برای تشویق و تقدیر یک قاب ساعت طلایی «اویگا» را با یک قطعی سگرت طلایی برایش اعانه داد.

در سال ۱۹۲۲ م- استاد تصویر اعلیحضرت امام الله راکشید و در این ابتکار برنده جایزه «چهار صد افغانی گردید. قابل یاد آوریست که استعداد سرزمین شیران «افغانستان» در هر زمان جلوه های هنری داشته است چنانچه «سلطان محمد» نقاش هراتی در زمان امیرعلی شیر نوایی «قرن هشتم» دارای قدرت تخیل عجیب بود او برای امیرعلی شیر نوایی یک ساعت ساخت که در آن ساخت که در آن ساعت صورتی تعبیه کرده بود که یک چوب در دست داشت چون یک ساعت از روز میگشت آن پیکر چوب را یک نوبت به نقاره ایکه در پیشروی او قرار داشت<sup>۱۰</sup> مینواخت و بعد از گذشت دو ساعت از روز دو دفعه در قاره مینواخت و دفعه سوم سه دفعه چهارم هکذا. یعنی طول روز توسط نواختن نقاره به مردم اطلاع میگردید.

استاد مینگی در زمان شاه امان الله خان بمنظور ایجاد مکتب صنایع در کابل<sup>\*</sup> عازم جمنی گردید تا از مکتب صنایع جمنی دیدن نماید در آنجا در سال 1923 م- لقب پروفیسوری را از اکادمی برلین بدست آورد. استاد در نمایشگاه که در برلین دایر نمود تعداد یکصد و پنجاه تابلوی رنگ روغنی را بنمایش گذاشت و هکذا کتاب صرف و نحو «پرسپکتیف» یعنی «چشم انداز و دور نما» را به صفت پایان نامه تحصیلی خویش نوشت.

چنانچه قبل از نقاشی پروفیسور مینگی درونما بشکل علمی وجود نداشت و عمق بچشم نمیخورد. سرانجام پروفیسور مینگی در بین چهار صد نفر محصل نقاش مقام اول را بدست آورد<sup>\*</sup> د مدت هفت ماه تحصیل را تمام کرد و دوباره بوطن برگشت. پروفیسور مینگی به سبک های مختلف نقاشی نموده است. قبل از اینکه به جمنی برود به سبک ریالیزم و نیمه مینتویری کار میکرد اما بعد از بازگشت از جمنی کاملاً به سبک کلاسیک کار مینمود.

استاد مینگی تابلوهای رومانتیک یا افسانوی نیز دارد برای اثبات این متن میتوان از کتاب سیاحت زیر بحر جزیره پنهان ترجمه دانشمند بزرگ مرحوم محمود طرزی اثر (ژول ورن) فرانسوی که از ترکی به فارسی دری ترجمه کرده بود تمام نقاشی آن توسط پروفیسور مینگی به نیروی و قدرت فوق العاده تخیل به انجام رسیده است توجه کرد.

استاد مینگی اولین نقاشی بود که کاریکاتور سیاسی را ترسم و در جریده سراج الاخبار در شماره اول سال چهارم بنشر رسانید. وی برعلوه که در نقاشی شهرت داشت شاعر و نویسنده خوب نیز بود و این هم نمونه کلام استاد مینگی :

از آن روزیکه از کابل سوی جمن کمر بستم- به خدمتگاری ملت زدام عمر برجستم  
رشادی نورچشم من به پیراهن نمی گنجم -- به حمد الله رسیده نامه ات امروز در دستم  
غنى گر نیستم اما «تصور» بودنم بهتر- که نقش زر تجلی میکند پیوسه در شصتم  
زمانیکه پروفیسور مینگی دوباره بوطن برگشت مکتب صنایع را بعنوان جنبش دیگری در عرصه  
هنر نقاشی اساس گذاشت که در تدویر این مکتب به مشکلات و موانع برخورد اما در اثر تلاش  
موانع و مشکلات را فایق آمد پیوسته علیه ذهنیت های که افکار زهر الـ علیه هنر را بین مردم  
پخش میکردند مغازه مینمود. استاد مقالات زیاد در رابطه هنر نقاشی نوشت زیرا ذهنیت ها  
تعصب آلد و تھی از فهم هنری بود ابتدا شاگردانی زیاد برای فراگیری هنر نقاشی فراهم  
نگردید<sup>\*</sup> استاد مکتب صنایع را در کوتی لندنی در کنار پل «آرتن» موقعیت داشد دایر نمود اما  
بدبختانه تعصب جاهلانه سبب شد که دوبار این مکتب راه آتش زندن ضربه شدیدی بود در پیکر  
مکتب هنری و فرهنگی درحالیکه هنر خود مذهبی ترین و عرفانی ترین پدیده های دنیا بیست و مذهب  
و هنر مدد همیگر میباشدند. بعداز حمله تازیان در سرزمین ما هنر ها بخصوص نقاشی و موسیقی  
تحت تعصب مذهبی قرارگرفت. هرگاه به تاریخ بنگریم با آنکه تمدن های عرب قوس نزولی<sup>\*</sup>  
خود را میبیمودند اما از نگاه انواع هنر غنی بودند هرگاه به معماری و مهندسی مصر نگاه نمایم<sup>\*</sup>  
سر به آسمان میسایید و یا تمدن بین النهرين و یا موسیقی هند با هنر مجسمه سازی آن یا هنر  
سر زمین فارس و ادیان بزرگی که در این سرزمین پذیرفته شده بودند درمورد نقاشی و مجمسه  
سازی روم و چین اشاره نمائیم و یا در خود جزیره عرب هنر نقاشی مانویان را که مردم صحرا

\* \* \* \* \*

نشین عرب را به هیچ وجه نمیتوانستند بآنها رقابت نمایند متأسفانه همه پدیده های زیبای هنری را مردود شمردند. این همه خصوصیت وی مهری با هنر از طرف استیلا گران عرب تعمیل شده بود چون در ممالک مفتوحه در راس قدرت های کشوری و لشکری قرار داشتند ذهنیت هنر سنتیزی توسط این عمال ناخلاف در جوامع مسلمان پخش گردید و بگونه مثال چنین برخورد ها موجود بود «اگر کسی تصویر آدم را میکشید روز قیامت خداوند از وی میپرسید که رسم کشیده ای او را نفس بده والی مستوجب دوزخ خواهی بود.» درحالیکه این نوع استدلال در هیچ احادیث شریف و یا کلام الله تذکر نرفته است بلکه برداشت از مناظره و مقابله مانی با موبید موبدان (قاضی القضاط) دین جاری در زمانی که دین زردشتی (قوس نزولی خود را میپیمود) اقتباس گردیده است. زیرا در آنزمان موبد به مانی میگفت این تصاویر را که نقاشی کرده اید هرگاه به حرکت بیاورید میتوانید ادعای پیامبری نیز کنید در غیر آن دروغگویی بیش نیست. مانی از حرکت آوردن نقاشی عاجز ماند و باعث اعدامش گردید که این مناظره در شننهنامه نیز آمده است نمونه آن نیلاً نقل میشود:

بدو گفت کای مرد صورت پرست -- به یزدان چرا آختی چیره دست  
گرین صورت کرده جنبان کنی -- سزد گر زجنبنده برهان کنی  
بدانی که برهان نباشد بکار -- نداری کسی این سخن استوار

استاد پروفیسور مینگی در سال 1930م- شعبات نجاری معماری تباشیر سازی خیاطی<sup>۱</sup> قالین بافی و تزئینات را در مکتب صنایع فعال ساخت<sup>۲</sup> استادان بزرگ که در این مکتب تدریس میکردند عبارت بودند از استاد فرخ افندی<sup>۳</sup> مستر دین استاد مجسمه سازی و رسامی<sup>۴</sup> خلیفه علی<sup>۵</sup> احمد نقاش<sup>۶</sup> ماستر عبدالعزیز<sup>۷</sup> مستر «پرسپکتیف»<sup>۸</sup> استاد روسی و یک مختصص لیتوگرافی از جرمنی<sup>۹</sup> چهار معلمان قالین بافی - از ایران حاجی محمد آصف خیاط<sup>۱۰</sup> خلیفه امین تباشیر ساز<sup>۱۱</sup> محمد کریم خان معمار<sup>۱۲</sup> محمد صادق خان نجار<sup>۱۳</sup> استاد عبدالغفور برنشا<sup>۱۴</sup> که بعداً مدیر مکتب نیز مقرر شد.

درسال 1924 م- استاد مینگی مستحق نشان  
درجه اول معارف و درسال 1928 م- موفق به اخذ  
یک مدال ستور درجه یک گردید.



میراث اسلامی

شاعر محمد سعیدنگی به این دلایل در خواسته نموده را از خان کوش بازخواهی برگزید. آنها به همان  
من کاپی که خواسته بودند این فقر بود که شما باید گرفت. من میگویم به زیرین پالان  
آن خواسته بود که این فقر را در این شکل از شاعر دریافت نماید.

استاد مینگی یک شخص ضعیف البنيه<sup>۱</sup> و خورد هیکل بود<sup>۲</sup> میگویند زمانیکه استاد طرف جرمی میرفت در آنوقت توسط سواری اسپ باید تا اروپا میرفتند<sup>۳</sup> بالای اسپ سوار شده نمیتوانست و اورا توسط موتر و بعد با کشتی به اورپا فرستادند.

استاد با آنکه هیکل قوی نداشت اما درای ذکاوت قوی مگر خشک مزاج بود و زود عصبی میشد. روایت مینمایند که روزی استاد با شاه امان الله خان روی موضوع تاسیس حزب آزادی خواهی خیلی جدی گردید و نظریات خود را با عصبانیت و عتاب به شاه توضیح میداد<sup>۴</sup> شاه امان الله برای دستیار خود گفته بود ««بیا این پروفیسور دیوانه را از ایجاد ببر»».

در یاد داشتهای شادروان استاد افندی از عصبانیت پروفیسور مینگی نیز تذکر داده شده است. استاد مینگی در سن 25 سالگی با بانو «زینب» یکی از دختران اقاربش ازدواج نمود و ازین پیوند پنج فرزند دو پسر و سه دختر به اسمای ذیل باقی ماند.

فرزند اول - بانو حمیرا خانم علی محمد خان بدخشی وزیر دربار «محمد ظاهر شاه» بود. فرزند دومش بنام غلام محی الدین<sup>۵</sup> که از لیسه صنایع نفیسه کابل فارغ و با بانو طاهره دختر عثمانقل ازدواج کرد و شش پسر و دو دختر (هشت) فرزند از وی باقی مانده است.

سوم- عبدالرؤوف مینگی فارغ لیسه امانی (نجات) با دختر یکتن از علمای طب «دکتور ریبع بیگ ترکی» ازدواج کرد و شش فرزند از وی باقیست.

چهارم - بانو زرین تاج خانم مبارز و نستوه وطن<sup>۶</sup> شاعر و مشروطه خواه بود.  
پنجم - بانو گوهر تاج میباشدند.

استاد مینگی در سال 1314 هش- مطابق 1935 م- در اثر فشار خون بلند به عمر شصت و دو سالگی در منزلش واقع باغ نواب شهر کابل داعیه اجل را لبیک گفت و در جوار زیارت عاشقان و عرفان بخاک سپرده شد. همچنان جسد پدر شهیدش در جوار ستديوم ورزشی کابل مدفون میباشد. جای استاد در جمع نقاشان افغانستان خالیست. خداوند رحمتش نمایند.

خوانندگان عزیز : « مطالب درباره استاد مینهگی را از این منابع بدست آورده ام «کتاب افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم غبار<sup>۷</sup> مقالات و کتاب

نقاشان افغانستان و شرح حال پروفیسور غلام محمد مینگی اثر محترم داکتر عنایت شهرانی<sup>۸</sup> مقاله محترم همایيون باختر یانی منتشره سایت ماریا دارو- فرهنگ فارسی معین صفحه 786<sup>۹</sup> کار گر عبدالله تیموریان<sup>۱۰</sup> انتشارات الازهر -صفحه 105 الى 107 و سایت اوز تورک دریچه سی<sup>۱۱</sup> میباشد و همچنان قابل یا اوری میدانم که برای معلومات و مطالعه بیشتر درباره نقاشان افغانستان به کتاب صورتگران افغانستان تالیف پروفیسور داکتر شهرانی مراجعه شود.

مقبره شاد روان غلام محمد مینگی در جوار عاشقان و عارفان «ع» در کابل



## استاد عبداللطیف ناظمی

این فرزند سرزمین شعر و ادب هرات باستان بتاريخ 21 ثور سال 1325 هش - در شهر هرات متولد گردید. پدر جناب ناظمی شاعر و غزلسرا و از دوستداران حضرت بیدل بود. ناظمی از کودکی در منزل شان شاهد بزم غزل سرایی و شعر خوانیهای پدرش با یاران هنرپرورش بوده است.

ناظمی تا 15 سالگی دانش های ابتدایی عربی<sup>۱</sup> فقه و منطق را آموخت و سال 1340 تا 1335 در مدرسه سلطان غیاث الدین غوری شامل صنف چهارم گردید. وی در ابتدا قصیده و غزل میسرود نخستین غزلش هنگامیکه در صنف چهارم مکتب بود در جریده «اقبال» هرات منتشر شد<sup>۲</sup> معلمین مکتب سلطان غیاث الدین بدان باور نداشتند<sup>۳</sup> کوک



با آن سن نوجوانی چنان شعر پخته بسراید.

استاد ناظمی در سال 1348 هش - زمانیکه سند فراغت خود را از دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل بدست آورد<sup>۴</sup> برای یک سال در همان فاکولته ادبیات به تدریس پرداخت.

در سال 1349 هش در رادیو افغانستان رفت و چند سال نقد ادبی و نمایشنامه و داستان های رادیویی نوشت. در سال 1352 هش- دوباره را در دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل به تدریس پرداخت.

در سال 1357 هش- بعد از هفت ثور و در زمان حکومت نور محمد تره کی در وزارت اطلاعات وکتور<sup>۵</sup> بحیث رئیس هنر و فرهنگ وزارت اطلاعات و کلتور تقرر حاصل کرد. در این دوره هیچ کس از دست گماشته های نور محمد تره کی و حفیظ الله امین بدون آسیب نمی ماند<sup>۶</sup> جناب ناظمی نیز شدیداً تحت مراقبت قرار گرفت. من { (نگارنده) که تازه از زندان نورمحمد تره کی با هزاران واسطه وسیله خطا خورده بودم و از رادیو که محل وظیفه پیشنه بود رانده شده بودم<sup>۷</sup> جناب بارق شفیعی در آن زمان معین و خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات وکلتور بودند<sup>۸</sup> بارق شفیعی بنده را مطابق تجربه کاریم در مدیریت مامورین وزارت اطلاعات وکلتور استخدام نمود اما زمان که قضیه تقریم بگوش خیال محمد کتوازی رسید در پی آرزم برآمدند و هر هفته از یک دفتر بدفت دیگری مانند مجرم سیاسی تبدیل میشدم مدتی بدین منوال گذشت روزی مرا بدفتر تحریرات جناب استاد لطیف ناظمی تبدیل نمودند در حالیکه جای برایم در آن دفتر کوچک وجود نداشت یک سکرتر<sup>۹</sup> یک مدیر و دو مامور گرفتاری عکسها در آن دفتر کوچک برای گرفتاری استاد ناظمی توظیف شده بودند.

موجودیت من نیز وظایف شان را سنگین تر ساخت<sup>۱۰</sup> یعنی دونفر را تحت مراقبت قرار دادند. وضع ناظمی بدتر از وضع من بود ...جناب ناظمی نظر به شناخت قبلی که در رادیو افغانستان با هم داشتیم روزی با مهربانی و خیلی محترمانه برایم گفت: برای گرفتاری بار دوم شما تصمیم جدی

گرفته اند و اضافه نمود میخواهم شما را در کتابخانه های عامه کابل که به کارمند اداری شدیداً ضرورت دارند تبدیل نمایم و در آنجا جناب پوهاند رسول رهین رئیس کتابخانه های عامه میباشد اورا نیز از جریان مطلع میسازم که با شما کمک و همکاری نماید.

در هرحال استاد ناظمی مرا برای چند صبائی از گرفتاری و دام تیغ گماشته گان نجات داد و یک ماه بعد خودش زندانی شد.... ناظمی گرامی جای آن دارد که از شما در همین کتاب که درباره شما مینویسم از صمیم قلب سپاسگذاری نمایم تا این محبت تان را خوانندگان این کتاب مطالعه بدارند}

استاد ناظمی بعد از رهایی زندان دوباره به رادیو تلویزیون افغانستان بحیث رئیس نشرات رادیو تقرر حاصل کرد و از سال 1361-1363 برای تدریس و آموزش درباره زبان و ادبیات فارسی در بخش ایران شناسی و افغانستان شناسی روانه آلمان شرق گردید در یکی ازدانشگاه های آلمان بتدریس زبان و ادبیات دری پرداخت و همزمان با تدریس خودش نیز آموزش دید و تحت نظر پروفیسور «لورنس» سند متفوق لسانس را دریافت نمود. زمانیکه دوباره بکابل برگشت بازهم بحیث استاد در دانشگاه کابل

«دانشکده ادبیات» برای دوسال تدریس نمود و هم زمان بحیث رئیس نشرات رادیو ایفای وظیفه نمود. در سال 1367 هش و بصفت وزیر فرهنگ افغانستان «رئیس کمیته دولتی کلتور» مقرر گردید اما دوماه بعد از تقرر بحث وزیر فرهنگ افغانستان نسبت درگیری های سیاسی و شدت جنگهای داخلی و آینده متروک وطن از وزارت کنار رفت و با فامیلش روانه هندوستان گردید و بعداً به کشور آلمان سفر کرد.

از سال 1995 م- بدینسو در آلمان در شهر فرانکفورت زندگی دارد. جناب استاد ناظمی مقلاط زیاد در باره شعر و ادبیات به ویژه ادبیات فارسی دری نوشته و در نشرات داخل و خارج کشور منتشر نموده است و بمناسب سروdon دفتر شعر میلاد سبز حائز جایزه شعر نیز گردیده است. اما در باره آثار دیگرش چون: پنجیره در خیابان درمورد مولانا جامی درباره سنایی غزنوی میلاد سبز دفتر شعر در اثر غارت و کتاب سوزی سال 1992 جنگهای داخلی از میان رفته اند.

استاد ناظمی در گذشته نقد مینوشت اما در سالهای اخیر ذهنش را روی نقد و پژوهش ادبی متمرکز ساخته است بدین دلیل کارهای قبلی خود را نقادانه ارزیابی مینماید و آنرا یکی از رشته های تخصصی خود میداند. زیرا او عقیده دارد در طول تاریخ و تاریخ ادبیات شاعران بوده اند که بخاطر تقنن شعر میسرودند و هیچ هدفی در شعر شان مشاهده نمیگردید زیرا شعر را برای شعر میسرودند نه تنها شعر بلکه ادبیات را بصورت عموم چنین مینداشتند و حتا نظریات در زمینه وجود دارد که هنر برای هنر است. هنر بالاتر از بودن خود هیچ گونه هدف دیگر ندارد.

در حالیکه سروdon شعر آفرینش هنر «ادبیات و هنر» برای جامعه است باید اثر گذاری اجتماعی در آن هدف باشد چون این دو جریان کلی در طول تاریخ مکتب های مختلف ادبی را بوجود آورده است. مکتبهای واقعگرا و یا تفاوت های انواع ریالیسم.

چون ریالیزم اجتماعی و انتقادی و یا ریالیزم سوسيالستی که آنجا نویسنده تنها یکفرد نیست او

جز نظام است. در تاریخ شعر فارسی نیز این تنوعها دیده میشود شاعرانی هستند که برای تفنن شعر میسرودند و حتاً شعر را در ادبیات ما کاملاً به تفنن مبدل کرده بودند. ما اشعاری داریم که شاعر میخواست شعر بسراشد و در آن حرف نقطه دار وجود نمیداشت و یا کوشش مینمودند شعری بنویسند بشکل یک درخت باشد و آنرا شعر مشجر مینامند این گونه سرایندگان شعر و ادبیات را تفنن مینمودند و کسانی هم بوده اند که میگفتند «شعر باید یک اندیشه باشد» زیرا شعر محملی است برای افکار و اندیشه های انسانی که هدف بهبود اجتماع باشد. در اوایل تاریخ شعر فارسی دری بخش اعظم اشعار شاعران<sup>۱</sup> شعر عاشقانه وصف طبیعت و مدايج سلاطین بوده است.

با بوجود آمدن افکار فلسفی و عرفانی<sup>۲</sup> ادبیات تصوفی رشد کرد و علم کلام فلسفه را از یونانی ها گرفته بودیم و فلسفه سایر کشور ها چون هند افکار فلسفی و عرفانی در شعر راه یافت و رشد نمود. بخش عظیم ادبیات عرفانی است و بزرگترین شعراي ما متقدرين ما هم هستند مانند سنایی<sup>۳</sup> عطار مولوی<sup>۴</sup> بیدل و امیر خسرو دھلوی و دیگران. شعر یکنوع ضرورت است مانند همه پدیده های دیگر یک پدیده تاریخی ضرورت انسانی است هم از لحاظ زیبا شناسی و هم از لحاظ اندیشه.

ارسطو گفت: شعر بrama التزامی بخشید و هیمن التزام یک ضرورت است برای انسان. بخش دیگر شعر آگاهی دهنده میباشد و توسط شعر آگاهی را بیشتر قبول میداریم یعنی اندیشه و تفکر عرفان و فلسفه در زبان شعر بیشتر تاثیرگذار است و بخاطر وزن و قافیه و هم آهنگی اجزا بافت آهنگین و دلپذیر می آید و حتا آسان حفظ میگردد.

تعهد و مسوولیت در هنر و ادبیات از سده های فراوان بدین سو مطرح بوده و اسباب مباحثه و مناقشه ادب شناسان و نظریه پردازان ادبی را فراهم آورده است ولی نقطه اوج این بحث بدو صد سال پیش از امروز تعلق میگیرد و آنهم با کتاب «مادام دوستال» که در پی پیوند ادبیات و جامعه افتاد<sup>۵</sup> عنوان این کتاب (ادبیات از منظر پیوند هایش با نهادهای اجتماعی) بود. مادام دوستال نوشت «من برای تاثیر دین رسم و قوانین را بر ادبیات و متقابل تاثیرات را بر دین آداب و قوانین بررسی کنم.»

در سال 1945 میلادی (- زان پل سارتر ) از تعهد والتزام در ادبیات سخن زد. در ادبیات واژه *ی* را بکار برد که برای بار نخست در مجله عصر بچاپ رسید (*Engagement*) سارتر این اصطلاح را در برابر ادبیات (برج عاج) بکار برد. منظور از این اصطلاح بخشیدن خصلت های اجتماعی در ادبیات و قایل شدن پیوند دو سویه برای ادبیات یعنی مایه گرفتن ادبیات از اجتماعی و پس دادن آن به اجتماع .

سارتر براین باور بود که ادبیات باید برای فرو دستان جامعه باشد برای بیداری آنها و سمت و سو دادن برای جنبش های آزادی خواهی و ضد استبدادی بکار رود. تعهد سارتر و یاران وی که بدان باور بودند<sup>۶</sup> صبغه اجتماعی داشت تا سیاسی. و با فرو پاشیهای افریقا در همان جاه فروکش کرد. چون التزام در ادبیات اگر در پی چیدن تسلط استعماری و قوم یافتن جنبش آزادی خواهی بود با تغیر و دگرگونی نگرش سیاسی و اجتماعی جوانه زدن نهضت مردم سالاری اهمیت اش

را از دست داد پس از جنگ دوم جهانی<sup>\*</sup> آرمان روشنفرکران چون سارتر ازیکسو در محور دموکراتیزه کردن سر زمین ها و حکومتهای خود کامه میچرخید و از جانب دیگر در بسیج این جوامع به سوی جنبش رهایی بخش ملی خلاصه میشد و تعهد در ادبیات منتشر از نظر فلسفه ئی چنین معنای داشت . پیش از این حوادث در سده هفدهم 17 جامعه گرایی<sup>\*</sup> نخست در نقاشی پدید آمد و پس از آن در آثار نویسندهای چون «دانیل دفو» 1731-1760 م- و هنر فلدوینگ 1707-م به ظهر رسیده بود و در سال 1830 م- در فرانسه بنام یک مکتب ادبی سربلند نمود و راهی سرزمین های دیگر گردید . ریالیزم باز تاب طبیعت و زندگی معاصر بود بی آنکه ذهنیت نویسنده در آن دخالت داشته باشد . قلمزنان زیاد در اروپا دروازه این مکتب را کوییدند و تصویر دقیق از زندگی را در آثار شان ارایه کردند چارلز دیکنز و الیوت در انگلستان<sup>\*</sup> تولستوی و تورگنیف و دیگران در روسیه<sup>\*</sup> همینگوی و جان استاین در امریکا<sup>\*</sup> توماسمن در آلمان اینها همه حتا زبان مطنطن ادبی را رها کردند و بگفتار عامیانه مردم رجوع نمودند . قهرمانان شان را دور از تصنیع نشان میداند<sup>\*</sup> درست است که اینها نویسندهای واقیعتگرا سده نزده و بیست درون مایه و قهرمانان شان را از زندگی واقعی و لایه های فرو دست جامعه بر میگزینند اما هیچ گونه الترامی برای دخالت و تصرف در روی دادها نداشتند<sup>\*</sup> بگونه آفاقی بر خداد ها مینگریستند با انکه نویسندهای ریالیست نحوه کار کسانی را نداشتند و هرگز ادبیات را ابزار کار تبلیغات و وسیله آرمانگرایی نساخند .

در افغانستان باری در دهه دموکراسی بود که بحث ادبیات متعهد در کشور سر زبانها افتاد و ساختارهای سیاسی و اجتماعی جامعه ادبیات را نیز وثیقه کرد که نیمی بسوی ادبیات متعهد لغزید و نیم دیگر به سوی ادبیات غنایی و ادبیاتی که هرگونه هوده گرایی را نمی پذیرفت . پس از دهه دموکراسی<sup>\*</sup> ما سه دوره دولتمرداری را پشت سر گذاشتیم هر سه دوره ایدیالوژی حاکم ادبیات و فرهنگ و هنر را در برده گی خویش در آورده بود و یا چنین هدفی را برسرمی پرورانید . پس از کوتای ثور 1357 هش - یکانه الگوی مطلوب و فرم پذیرفتی در ادبیات هنر و فرهنگ حاکم گردید و سرپیچی از آن اصل گناه عظیم شمرده میشد . نویسندهای که دل به مهر ریالیزم سوسیالستی نبسته بودند بنام نویسندهای منحط مرتبع و چاکر امپ<sup>\*</sup> ریالیزم غرب و ریزه خوران خوان بروژوایی لقب میگرفتند .

پس از فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان روزگار غم بار و فاجعه آمیز<sup>\*</sup> ترور فرهنگ و هنر وارثیه های فرهنگی فرا رسید<sup>\*</sup> روز گار ایدیالوژی سختگیرانه بنیادگرایی تاریخ زده که بر هرچه هنرو فرهنگ<sup>\*</sup> شعر و ادب بود<sup>\*</sup> مهری ظالم را کوییدند . بدینگونه در یک ربع قرن پسین ایدیالوژی چپ و راست شعر و ادب را در منکه تحذب و ایدیالوژی بیرحمانه فشار میدهد . واقعگرایی سوسیالستی در ادبیات که از سال 1933 م- به عنوان مشی حاکم فرهنگی از اتحادشوری مسجل گشت<sup>\*</sup> سایه اش را بر بخشی از جامعه فرهنگی ما هموار کرده بود<sup>\*</sup> هنر و ادبیات وسیله برای دستیابی به آرمان های سوسیالستی گردیده بود . در کشور ما اعده محدودی بودند که می کوشیدند از این روش الگو برداری نمایند اما در سالهای 1978-1991 م- بیشتر ریالیسم اجتماعی مورد نظر گروهی از نویسندهای و فرهنگیان در عرصه داستان نویسی بوده است . ادبیات اینگونه را میتوان ادبیات تبلیغاتی خواند . مانند «قلعه حیوانات» اثر جورج اورل که روز -

گاری دست بدست میگشت اما اکنون دیگر خواننده ندارد.

زبان و ادبیات شیرین فارسی دری که از سرزمین ما بوجود آمده و سپس به کشورهای دیگر سرایت کرده است و ما افتخار آن را داریم باید از هرگونه لغتش آن جلو گیری نمائیم زیر شعر و هنر زبان عاطفی است و با احساس انسان سرو کار دارد.

اشعار ناظمی را هنرمندان معروف افغانستان در قالب اهنگ زیاد سروده شده است مانند خانم ریلا خانم سیما ترانه نجیم شادروان نصرت پارسا شادروان احمد ظاهر رحیم جهانی و دیگران و بخصوص احمد ظاهر آهنگ (خواب از چشمانم ربودی - ای بیوفا بیوفا و آهنگ چه شبها بیادت در کنج تنهایی ...) از اشعار استاد ناظمی میباشد که اکنون سی سال از مرگ احمد ظاهر میگردد اما تحال شنوندگان فراوان دارد اکنون استاد ناظمی در آلمان به تدریس ادبیات و زبان میپردازد و از طرف علمای کشور آلمان افتخاری لقب اعزازی برایش اعطا گردید.

استاد ناظمی در سال 1349 با بانو حبیبه طبیبی ازدواج نموده و شمر ازدواج شان چهار پسر میباشد. فرزندانش تحصیلات عالی شانرا در رشته های مختلف در دانشگاه های کشور آلمان بسر رسانیده اند: فریدون ناظمی داکتر طب، فرامرز ناظمی رشته اقتصاد و فیلم کاوه ناظمی در رشته انجینیری و فرشید ناظمی هنوز مصروف تحصیل میباشد.

### آثار و تالیفات

1- مجموعه های شعر سایه و مرداب سال 1365 هش کابل .

2- باد در فانوس 1370 هش در آلمان .

3- در بیشه های باد

4- دفتر غزل پنجره

5- ازباغ تا راغ

آثار منتشر :

1- ملک سنایی (مقاله های درباره شعر سنایی مولوی و جز آنها

2- مقدمه ای بر داستان نویسان معاصر دری .

3- بررسی (مجموعه مقالات درباره ادبیات معاصر)

4- فرهنگ شعر و (قاموس مصطلحات شعر)

5- درسنامه ها



## سید مقدس نگاه

در این بخش کتاب هنرمند سه بعده را بمعرفی میبردازم که همه افگاهای عزیز با نام و کارهای هنری ایشان آشنا هستند. این هنرمند که عمرش خیلی کوتاه بود و خدا روانش را شاد داشته باشد مرحوم سید مقدس نگاه میباشد.



نگاه در سال 1311 هش 1932 -میلادی در کوچه شور بازار کابل در یک خانواده متوسط الحال اقتصادی و از نسل سادات تولد گردید. وی در سن نوجوانی قرار داشت که پدرش را از دست داد و مجبور شد که از صنف هشتم با درس مکتب خدا حافظی نماید و برای اعشه و اباته خواهaran و برادرش «سید نظیف مروت» و مادر گرامی

اش کمر همت بیندد.

یک سوال روشن است در جامعه مانند افغانستان در آنزمان کار لازم برای یک پسر جوان و آنهم یک هنر وجود نداشت و تشویق نمیشد او با صرف نظر از استعدادش کارهای شاقه انجام داد تا راه زندگی را پیدا نماید. بعضاً همین مشکلات و کور گره های زندگی انسان را در راه انکشاف استعدادش میکشاند و سعادتمند میسازد. نگاه جوان پر شور و متحرک بود با آنکه او با کتاب و قلم مکتب وداع کرده بود مگر با نوشتن عشق داشت شاید هم همین مشکلات زندگی خانوادگی او را به درامه نویسی سوق داد تا درد های دل مردم را روی صحنه بکشاند گرچه از برادر شهیدش که یک نقاش ماهر بود و در زمان صدارت هاشم خان بخاطر نقاشی که (یک کله آدم را که در فرق آن یک میخ بشکل سوالیه ترسیم کرده بود. مرموزانه در ولایت کندهار بقتل رسید) سید مقدس نگاه هنر نقاشی را از آوان کودکی از برادرش آموخته بود و هنرنقاشی در وجودش مایه گرفته بود اما با آن خاطره تلغی که داشت برای امور معيشت راه های دیگری را جستجو نمود و در باپریکه حجار نجاری شامل کار شد مگر استعداد پنهانی اش در فابریکه حجاری و نجاری آشکار و نمایان گردید.

هکذا در زمان فراغت از کار شاقه حجاری و نجاری چیزهای مینوشت که بعداً همان نوشتہ هایش در تیاتر افغانستان گل کرد.

در فابریکه حجاری و نجاری کارهای هنرمندانه را انجام داد آوازه هنرش در شهر پخش گردید و با درس عبرت که از شهادت برادرش گرفته بود با هنرش تن روى نمیکرد و همیشه نظر به فرمایش برای مهمنان خارجی محمد ظاهر شاه تحفه های مورد ضرورتش را باپنچه های هنر آفرینش تهیه مینمود. از جمله برای ارگ شاهی نقشه افغانستان را با سنگهای قمیتی در روی یک میز تدئین نمود و تا سالهای زیاد در ارگ شاهی موجود بود همچنان آفرینش هایکه از سنگ تهیه مینمود که در آن زمان بنام هنرمند نه بلکه بنام سنگ تراش شهرت یافت.

سید مقدس نگاه راه های مختلف هنر را پیمود دست بقلم پنسل و برسک زد و نقاش ماهری بدرآمد درامه نوشت و در درامه نویسی ممتاز و پیشتاز نویسنده کان عصرش شد زیرا در آنزمان در تیاتر افغانستان درامه نویسان محدودی وجود داشت که زیاد تر از تراجم دوستان قلم بدست در تیاتر

استفاده میشد. او بروی ستیج برآمد ممثل خوب و اکتور معروف گردید و بالاخره استعداد هایش او را به دنیای سه بعدی هنر معرفی ساخت.

زمانیکه در ریاست برق کابل بحیث مامور ایفای وظیفه میکرد پاییش به شهری ننداری «صحنه بلدیه» باز شد درخواستی به آمر موسسه سپرد و در درخواست خود چنین نگاشته بود { میخواهم بحیث دایرکتور در تیاتر شما کار کنم } این در خواست برای آمر موسسه صحنه بلدیه «عبدالرشید جلیا » تعجب آور بود و مشتاق دیدار جوانکه هنوز در تیاتر کار نکرده وادعای دایرکتی دارد گردید. نگاه را والدینش مقدس نام نهادندُ یقیناً مقدس بود و در هر موسسه که کار کرده است همکارانش از صداقت مهربانی و دلسوزی و اخلاق نیکوی وی یاد آوری می نمایند همین طور زمانیکه در شهری ننداری به هنرنمایی آغاز نمود برعلاوه اخلاق نیکویش واقعاً در هنر تیاتر نبوغ داشت از عهده هرنوع نقش های کمیدی تراژیدی و نقش های ساده و مشکل بخوبی بدرشد و نام و شهرتش در جامعه هنری بخصوص تیاتر سر زبانها افتاد.

در زمانیکه تیاتر شهری ننداری به اوج شهرت رسید نام هنر تیایر و هنرمندان ذکور برای مردم آشنا گردیده بود مگر زنان هنوز مستور بودند و مردان نقشهای زنان را بازی مینمودند همچنان یک موسسه دیگری وجود داشت بنام موسسه نسوان که تحت رهبری خانمهای جوان و روشنفکر وقت « زینب عنایت سراج و بعد صالحه اعتمادی و کبرا نور زایی » اداره میشد از نامش پیدا است که یک موسسه زنانه بود یعنی دختران جوان که قبل از ختم تحصیل به ازدواج تن میداد برای ادامه تحصیل به موسسه نسوان میرفتند این موسسه نیز مطابق پلان درسی معارف تدریس میشد و یک موسسه تولیدی نیز بود که زنان نظریه استعداد شان در کارهای صنایع دستی میپرداختند. شعبات مختلف تولیدی مانند بافت خیاطی آرایش برش وغیره وجود داشت که هم شاگردان تدریس میشدند و هم بعداز ختم تحصیل میتوانستند در همان موسسه بکار استخدام شوند این موسسه مسلکی زنان قدمات خیلی طولانی داشت که بنام مکتب نسوان افتتاح گردیده بود هچنان بخشاهای دیگر این موسسه تنویر زنان از راه تیاتر بود که آمرین موسسه مذکور استعداد و علاقمندی شاگردان کشف و برای تمثیل تیاتر جذب مینمودند به نمایشات تمثیلی در تالار موسسه میپرداختند و یک مشت پول هم از درآمد تیاتر برای ضروریات موسسه بدهست میآمد و البته باید یاد آور شوم که نمایشات مخصوص زنان بود. چون زنان در تیاتر های مانند پوهنی ننداری شهری ننداری و یا برای تماشای فیلم در سینما نسبت مستور بودن شان و نسبت عقب ماندگی جامعه اشتراک کرده نمیتوانستند. لذاً از طریق موسسه نسوان برای شان فیلم های تنویری و تربیت اطفال خانواده و هم بعضی فیلمهای تقریحی و درامها توسط شاگردان ان موسسه نمایش داده میشد. خانم زینب عنایت سراج خود از پیشتازان نهضت دموکراسی در افغانستان بود برای ترویج و تنویر خانمهای جوان خیلی میکوشید و در رشته تیاتر آنها را تحت پرویش قرار میداد... اما از نظر نمایشنامه نویسی و دایرکتی و دیکور یکی از کمبودهای جدی و مشکلات وجود داشت که باید از هنرمندان ذکور طلب همکاری مینمودند. بناءً شادروان مقدس نگاه که از هنرگاه مورد اعتماد قرار داشت برای همکاری به موسسه نسوان اعزام گردید.

نگاه این وظیفه را با اعتماد<sup>\*</sup> متأنیت و حوصله مندی پیش برد در آنوقت خانمهای جوان چون {صوفیه نعیم<sup>\*</sup> نسرین نعیم<sup>\*</sup> نوریه یونس<sup>\*</sup> لطیفه کبیر سراج<sup>\*</sup> عذرآ<sup>\*</sup> پتوانی<sup>\*</sup> ساجده نگاه<sup>\*</sup> حمیده « رخشانه<sup>\*</sup> » « کبرا -رلا<sup>\*</sup> » سامعه<sup>\*</sup> میرزاد<sup>\*</sup> زلیخا که بعداً نگاه تخلص نمود. حبیبه<sup>\*</sup> نجیبه دینا و یک دختر خورد سال نام مستوره اصیل وزیری غیره در بخش تیاتر همکاری مینمودند. زمانیکه نگاه به زینب ننداری آمد تیاتر زینب به اوج شهرت رسید و خانم عنایت سراج از همکاری نگاه خبلی رضایت داشت چون نگاه خود نویسنده<sup>\*</sup> دایریکتور و هم ممثل بود<sup>\*</sup> بسیار مشکلات و کمبود های که قبلاً در این تیاتر محسوس بود مرفوع گردید. این تیاتر از نظر هنری هیچ کمبود از تیاتر های دیگر نداشت اما متأثر کننده این بود که تمام تیاتر را خانم های نازنین پیش میبردند مگر در اعلانات نام شان گرفته نمیشد و جالب آنکه در تیاتر پوهنی ننداری<sup>\*</sup> شهری ننداری مرد ها نقش زنان را بازی مینمودند بر عکس در زینب ننداری زنان بر علاوه کرکتر زنان<sup>\*</sup> نقش مردان را نیز بازی میکردند زیرا تنها موجودیت مرحوم نگاه کافی نبود. همچنان آقای اکبر روشن بعد از بسته شدن تیاتر لشکر ننداری<sup>\*</sup> نیز در جمله کارمندان دایمی تیاتر زینب ننداری پذیرفته شد<sup>\*</sup> از مشکلات کمبود مردان اندک کاسته شد. شادروان نگاه درامه های زیاد نوشت و در زینب ننداری بنمایش گذاشت. او در زینب ننداری با خانم جوان «زلیخا» که در اثر ازدواج اجباری و تحملی فامیل<sup>\*</sup> که از شوهرش جدا شده بود<sup>\*</sup> ازدواج نمود و بعداً بنام زلیخا نگاه معرفت حاصل کرد<sup>\*</sup> در باره فعالیتهای هنری و زندگی فامیلی و چگونگی ازدواج زلیخا با مرحوم نگاه بکتاب ( آوای ماندگار زنان<sup>\*</sup> تالیف ماریا دارو) مراجعه شود.

شادروان نگاه در سال 1337 هش- بعد از چند سال خدمت در موسمی نسوان به پوهنی ننداری تبدیل گردید و در عوض استاد عبدالقیوم بیسید در زینب ننداری تقرر حاصل نمود. قابل یاد اوریست که استاد بیسید دو خانم جوان دیگر را که باهم شناخت فامیلی داشتند<sup>\*</sup> تشویق نموده و در زینت ننداری آن دو خواهر « نورتن نورانی - زلیخا نورانی» نیز در جمع خانم های قبلی اضافه شدند و بکار تمثیل آغاز نمودند که بعد ها در آسمان تیاتر بنام ستاره های خوبی و مسلکی درخشیدند. سید مقدس نگاه در تیاتر های مرستون<sup>\*</sup> در مرکز فرهنگی امریکا واقع شهر نو کابل و پوهنی ننداری<sup>\*</sup> شهری ننداری و در ستديويم ورزشی واقع چمن بناسبت جشن استقلال وطن نمایشات زیاد را اجرا نموده است. او حدود (24) نمایشنامه نوشت<sup>\*</sup> دایرکت نمود و خود هم تمثیل کرد. هر نمایشنامه مرحوم نگاه برای مدت‌ها در سنتیج های فوق الذکر میبود و مردم به علاقمندی خاص تماشا<sup>\*</sup> میکردند از جمله چند درام آنرا مشت نمونه خروار نام میبرم<sup>\*</sup> نمایشنامه { کچری قورت<sup>\*</sup> درام ۶۵<sup>\*</sup> بوت کنه<sup>\*</sup> اسپ سفید<sup>\*</sup> قطرات خون<sup>\*</sup> دارالمجانین<sup>\*</sup> پیاله زهر} خیلی معروف بودند<sup>\*</sup> در این درامها اکثریت هنرمندان مشهور کشور نقش داشته و خاطرات نیک از مرحوم نگاه دارند. بر علاوه که شخص نگاه درام هایش را دایرکت نموده است دایرکتران خوب دیگر نیز در زمانهای مختلف و در تیاتر های مختلف نمایشنامه های اورا دایرکت نموده و بنمایش گذاشته اند. مرحوم نگاه هیچگاهی کار خود را روی مجبوریت وظیفوی و یا با خاطر درآمد اقتصادی انجام نمیداد. او به انسان و انسانیت عشق داشت و برای خوش نگهداشت مردمش کار میکرد بناً در هر

آفریشن هنری اش تمام مسایل وطنی و فرهنگ افغانی را رعایت مینمود و عاشقانه کارمیکرد<sup>\*</sup> در جمع هنرمندان افراد بودند که بخاطر شهرت و یا درآمد مادی به هنر روی میاوردند اما نگاه با هنر شعف میورزید. بقول جناب ستار جفایی که یک روز تلفونی در باره نگاه برایم قصه کرد: {نگاه عاشق آفریده شده بود عشق به هنر عشق به مردم و وطنش داشت همین عشق او را در سطح عالی هنر رساند... زمانیکه نگاه بکار تمرین درام شروع مینمود اصلاً از محیط و ماحوش خارج میشد او در ستیج برای مشق میبرآمد اما از ساقه هنر و از افکار هنری خارج نمیشد و در موقع تمرین نیز با تماساچیانش مقابله بود اصلاً زمان تمرین دیده میشد که چقدر قدرت هنری در وجودش غلیان میکند و چقدر استعداد و خلاقیت هنری دارد اصلاً هنر و استعداد در وجودش چون خون جریان داشت و هنر را چون جانش دوست داشت. در شبهاهیکه در مرکز فرهنگی امریکا برای تمرین درام میآمد خانم و اطفال خود «سعید جان و تمیم جان» را با یک لحاف و یا کمپل پیچانده با خود میآورد زیرا شباهی تمرین اصلتاً دم صبح در ستیج میبود و نمیخواست افکار بخاطر فرزندانش پریشان شود. او همیشه میگفت هرگاه هنرمند نقش تراژیدی را بازی میکند باید تماسکر گریه نماید و اگر کمیدی بازی میکند باید بخنداند و اگر نقش منفی را بازی میکند آنقدر عمیق بازی نماید که نفرت برانگیز باشد و تماشا چیان اورا دنشام دهنده همین توقع را از هر هنرپیشه داشت. اور آفرینش هنری هیچگاه بیحوصله نبود... میگفت هنر کار عجله نیست هنر آفرینش است برای آفریدن یک آرت باید دقیق بود و حوصله داشت. واقعاً از پنجه های هنرآفرینش خلقت هنری اش هویدا است. همچنان در برخورد با هنرمندان خیلی صمیم متواضع و با گذشت بود. حکایتهای خوب و خاطرات شیرین درباره نگاه خیلی زیاد است اما در همین جا بسنده میکنم} خان آقا سرور در کتاب «تیاتر در افغانستان

صفحه 181 در باره سید مقدس نگاه  
مینگارد هیچ کسی را در حلقه های هنری  
سراغ ندارم که از مرحوم نگاه کدام خاطره  
ناخوش داشته باشد تاجاییکه هنرمندان  
دایرکتران در دسترس بودند در باره نگاه  
پرسیدم هرکس با ارادت و احترام تمام از نگاه  
یاد آوری کردند و با کلمات زیبا ادای ارادت  
نمودند.

دکتر عنایت الله شهرانی در باره شخصیت  
سید مقدس نگاه چنین مینویسد:  
{او دارای ابعاد ثلاشه بود و از این قرار است.

اول در قسمت نقاشی: در سال 1965  
میلادی زمانیکه محصل صنف چهارم فاکولته  
تعلیم و تربیه بودم، بعض مضمون تدریس  
آموزی که از مضماین حتمی بشمار میرفت  
از طرف مشاور امریکایی «دکتر کینگ»



موظف گردیدم تا با یکنفر نقاش امریکایی «ای رایت» در باختر آژانس وزارت اطلاعات وکلتور همکاری نمایم و ضمناً روش دیزاینهای تجاری و اصول دراوینگ و کار نوک آهنی را از وی بیاموزیم. دریکی از روزها استاد نقاش امریکایی میخواست قدرت حرکات و سرعت کار ما شاگردان را عملأً ارزیابی نماید برای ما گفت (هرکس در چند ثانیه محدود بصورت آزاد از روی تفکر خوبش چیزی را نقاشی کند. چنانچه استاد با هریک از شاگردان سخنانی گفت و نظریات روی موازین نقاشی داد در این وقت نوبت باز رسی کار چند ثانیه یی استاد سید مقدس نگاه رسید).

استاد امریکایی انگشت خود را با دندان میگزید و میگفت (oh my god) واه خدای من استاد نگاه دو ماهی دالفین را در حالت ترسیم کرده بود که هر دو از میان آب برآمد در فضا خیز میزنند و باهم بازی میکنند. واقعاً دست های آزاد و بیترس و انگشتان هنر آفرین استاد نگاه چنان صحنه را آفریده بود که گویی دست قدرتی داشت که کس نمیتواند در حالت عادی آنرا ترسیم کند. استاد امریکایی گفت واه واه این شخص هنرمند بزرگ است.

در گوشه سالونیکه ما شاگردان در آن درس نقاشی میاموختیم یک پیانو گذشته شده بود استاد نگاه بخارط بگروند صحنه های نقاشی ما باید پیانو مینواخت زمانیکه انگشتانش بنواختن پیانو بحرکت آمد. استاد متوجه هنر موسیقی مرحوم نگاه شد و گفت این شخص چقدر موسیقی دان است. دریکی از روزهای تحصیلی در رشته آرت با استاد نگاه به فابریکه حجاری و نجاری رفت ام استاد نگاه تابلو های داشت که توسط موزائیک سنگ تهیه شده بود. یادم میاید که یکی از آن پورتیریت ها چهره «جان - آف - کیندی» رئیس جمهور فقید امریکا بود البته بدون مبالغه هریک آن تابلوها معجزه آسا بنظر میخورد تصاویر و مناظر از سنگ های قیمتی ورنگه تهیه شده بود. تمام تابلوها ی مذکور بشیوه حقیقت گرایی بودند و البته تکمیل آن نوع مناظر سنگی قدرت اعجازی بکار دارد زیرا شناخت رنگهای سنگ و بافت و تعین جای مناسب و صحیح و آمیزش دادن با درنظر داشت تناسب اندازه و رنگ سنگ در تابلو قدرت و خلاقیت میخواهد.

مرحوم نگاه با یک هیئت سه نفری نقاشان افغانستان همراه با شادروان عبدالغفور برنشا و مرحوم خانم سیمون شکور ولی - بیک سفر هنری در مملکت بلغاریا رفت. که از حصول آن سفر تهیه مناظر کشور مذکور با سبک استریکت بود. تابلوهای نقاشی استاد نگاه به اندازه های مختلف بوده در مناظر و اشکال دیگر کار های ریالیزم او نظر به استریکت و سبک جدید کمتر مشاهده میرسید در عموم کار های نقاشی مرحوم نگاه ابتکار وجود دارد میتوان او را یک متبرک بزرگ خواند.»

دوم در ساحه تمثیل و تیاتر :

«نگاه در حلقه هنرمندان تیاتر نیز از شهرت خوبی برخور دار است و یکی از هنرمندان سابقه دار و مهم در تیاتر های شهر کابل بشمار میرفت و یک ستون محکم برای به پا ایستادن تیاتر در همان زمان بود هنرمندان کمتر میتوانند که از استعداد خارق العاده چند بعدی مفتخر باشند و اگر هم باشند در بعضی از هنر ها بیشتر و در بعضی هم کمتر رشد مینمایند اما نگاه در هر بخش خلاقیت داشت.

گفتن استاد نگاه درامه های خوب انتباھی مینوشت و خودش نیز در اجرای درامه ها بحیث ممثل

رکن عده را بازی میکرد. وقتیکه با استاد اسرائیل رویا در باره نقاشی مدرن استاد نگاه سخن میگفتم «استاد رویا جدیداً یکی از نمایشنامه های استاد نگاه را در تیاتر کابل تماشا کرده بود و انقدر تحت تاثیر تمثیل فوق العاده نگاه قرار گرفته بود برایم گفت «خداآند او را در تمثیل استعداد خارق العاده بخشیده است.»

سوم درساخه نویسنده :  
:

«در سالهای 1348 هش - 1969 میلادی زمانیکه مفکره کمونیزم و سوسیالیزم درمیان روشنگران جامعه ما اوج گرفته بود و یک تعداد را بنامهای خلقی پرچمی و شعله ئی جمعیتی دموکراتها، افغان ملتی وغیره یاد میکردند و همین راه را طریق پیشرفت و ترقی میدانستند و تعداد دیگر که عقاید شان را نمی پذیرفتند و با مفکره شان ضدیت داشتند بنام های مترجم و کنه پرست وغیره یاد میکردند.

حکومت محافظه کار افغانستان از ترس مقامات روسیه شوروی نمیتوانست در مقابل جوش و خروش جوانان عکس العمل نشان دهد زیرا در آن وقت روسها در جمله ابرقدرت محسوب میشدند و ممالک زیادی را در دور و نواح خاک خویش تسخیر میکردند و به امپراتوری خویش می افزودند. درحالیکه وضعیت وطن خراب و مردم نمیتوانست درباره عقاید بی اساس کمونیزم چیزهای بنویسد و یا عکس العمل نشان بدهد شادروان نگاه با جرأت خاصیکه داشت جریده ای را بنام «مردم» اساس گذاشت و مطالبی را بدست نشر سپرد که توجه خوانندگان را جلب نموده بود تا جای که معلوم گردید وی بکدام حزب و یا جریانات سیاسی هم تعلق نداشت. معلوم است که استاد نگاه برعلوه نوشتن نمایشنامه های نفر و دلکش و کمیدی و تراژید در نوشتن مطالب سیاسی نیز دست بالا داشت.»

آنچه در باره جریده مردم استاد شهرانی اشاره نمودند بیاید دارم زمانیکه کتاب آوات ماندگار زنان را مینوشتیم خانم نیز در باره جرید مردم برایم نوشت و تذکر داده بود که همان زمان شناخت و روابط خاندان سلطنتی با استاد نگاه بخاطر فرمایشات و تهیه تحایف دربار سلطنت محدث ظاهر شاه خیلی نیکو بود و اعضای خانواده سلطنتی از «ما زن و شوهر» توسط «شاهدخت بلقیس» خواهش کردند که جریده را متوقف سازیم درحالیکه جریده نه تنها جهت تخریب سلطنت نبود بلکه توجه ملت به آرامی نسبی که تامین بود و احترام بمقام شاه نیز جلب میگردید. در این رابطه استاد نگاه نیز ندانست که چرا مقامات در برابر احزاب چپی خموشی اختیار مینمایند در حالیکه جریده مذکور در ضدیت با چپی ها نشرات مینمود.

د ربخش فیلم :

شادروان نگاه در فیلم بنام «تپش قلبها» فیلم عنعنی بزکشی صحفات شمال مملکت را که یک نویسنده فرانسوی بنام «ژان ککتو» نوشته بود و یک گروپ ژورنالیستان کانادایی برای شناخت فرهنگ و عنونه مردم ما به افغانستان آمده بودند فیلم را در مزار شریف با چاپ اندازه حرفی مردم شمال تهیه و نقش مرکزی آنرا شادروان نگاه و نقش مقابل آنرا جناب احمد شاه علم بازی نمودند این فیلم بنام فیلم افغان کانادایی یاد میگردد و در بسیار کشور های مختلف نمایش

داده شده است. این اقدام وقتی صورت گرفت که درام کچری قروت در کابل ننداری در حال نمایش بود. خانم زلیخا نگاه اظهار داشت: {در سال 1356 هش زمانیکه درامه مشهور کچری قروت در تیاتر کابل ننداری در حال نمایش بود دونفر ژرونالیستهای کانادایی برای آشنایی فرهنگ و کلچر مردم افغانستان سفری بکابل داشتند از نمایشنامه کچری قروت دیدن کردند... در ختم نمایشنامه خواستند با دایرکتور نمایشنامه صحبت نمایند. صحبت با نگاه بدین معنی بود که آرت و هنر افغانستان را دریافت نمودند باهم قرار گذاشتند تا از آثار نقاشی مُوزائیک نگاه فیلم برداری نماید. هیمن شناخت باعث شد تا وی در فیلم تپش قلبها نقش بازی نماید. زمانیکه ژرنالیست های کانادایی بوطن شان برگشتند چندی بعد از طرف دولت کانادا دعوتنامه رسمی برای ما «زن و شوهر» رسید. من و استاد نگاه مدت سه ماه در ایالت مانتریال کانادا رفتیم و از طرف هندوستان کانادایی خیلی استقبال گردیدیم نگاه برای دوهفته آثارش را بنمایش گذاشت و صدراعظم کانادا (Pierre - Trudeau) پییر - ترودو از وی خواهش نمود تا یک «مینار» آزادی برای شان از سنگ بسازد روی این دلیل سفر سه هفته ما به چهارنیم ماه بطول انجامید. هنوز در کاناد بودیم که در افغانستان کوتای هفت ثور 1357 هش - بقوع پیوست. نگاه چون در سال 1348 هش - با نشر مطالب ضد اندیشه چپی در جریده مردم با خلقی ها در ضدیت قرار داشت برگشت بوطن برایش خالی از خطر نبود و از طرف دیگر فرزندان ما در کابل بودند بناً بعد از ختم سفر از کانادا بطرف سویس رفتیم. نگاه درسویس باقی ماند و من برای دیدن اوضاع و شرایط امنیتی بوطن برگشتم. در اینجا قابل یاد آوری میدانم که جناب بارق شفیعی که خود اهل هنر و فرهنگ و از جمله هنرمندان سابقه تیاتر نیز داشت مرا بحضور پذیرفت و برایم در باره بازگشت وامنیت نگاه خیلی کمک نمود به تعقیب من نگاه نیز بوطن برگشت. اما با آمدن عساکر روسی بتاریخ شش جدی سال 1358 هش - دوباره مجبور به ترک وطن شدیم ابتدا بکانادا و بعد از سه سال زندگی به امریکا اقامت دائمی اختیار نمودیم.

زمانیکه در امریکا رسیدیم نگاه بخارط وطنش خیلی متاثر بود و روزها برای پیدا کردن مخارج فامیلی تکسی دریوری مینمود چون او مرد خیلی زحمتکش بود در هیچ نوع کار هیچگاه خود را حقیر حس نمیگرد اما چیزیکه او را رنج میداد هنرش بود زیرا هنرمندی چون او که شب و روز با



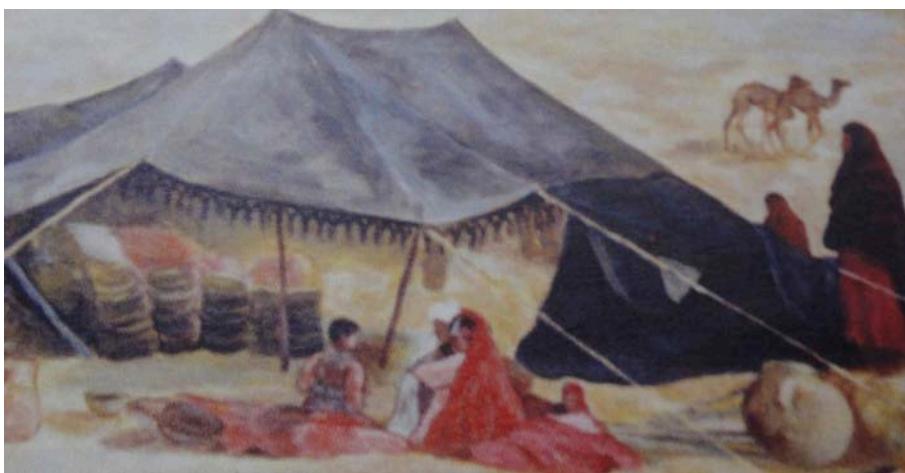
جمعیت هنرمندان و با مردمش سرو کار داشت در دیار غربت و در حالت بی زبانی و عدم مساعدت برای تجدید کارهای هنری اش در انزوا قرار گرفت که برایش خیلی رنج آور بود.

اما چیزیکه برایش بیشتر رنج آور بود آن بودکه او بخاطر پایدار بودن اسلام واقعی خیلی مبارزه کرده بود و در جریده مردم مطالب زیاد نوشته بود در همان زمانیکه افغانستان یک کشور اسلامی و تحت قیادت ظاهر بود خانواده و فرزندان و شخصاً شاه او را مانع نشراتش در جریده مردم شدند و بعداً زمانیکه مجاهدین در 1371 هش - کابل را تسخیر کردند و تلفات مردم بینوای شهر کابل مرحوم نگاه «شوهرم» را خیلی رنج داد و بالاتر از آن خانه ما در وزیر اکبر خان کابل توسط مجاهد غصب و تا اکنون زور مندان دولت حامد کرزی خانه ما را غیر قانونی در اختیار خود دارند هرقدر تلاش کردم با مصارف گذاف و حتا وکیل امریکایی را با مصارف زیاد و اجرات قانونی فرستادم متاسفانه با آن زورگویان سلاح بدش کنار آمده نتوانست و خانه ما در تصرف یکتن از وزاری جناب حامد کرزی بنام عبدالرحیم ورک میباشد. « مطالب از قول ختنم نگاه تحریر گردیده است.

آثار مرحوم استاد نگاه در بسیار کشورهای اروپایی و امریکا و کانادا موجود است در زمان حیاتش گزارش در باره هنر و خلاقیت هنری او در جراید و مجلات توسط ژورنالیستان و هنر دوستان داخلی و خارجی با نمونه آثارش طبع و نشر گردیده است و بعضی آثارش در موزیم بزرگ واشنگتن و موزیم مانتریال کانادا نیز موجود میباشد.

این شخصیت هنری با این همه شهرت و استعداد یک انسان خیلی حلیم بود هر کسانیکه مرحوم نگاه را خارج از صحنه تمثیل و یا نقاشی از نزدیک دیده اند و با او هم صحبت بوده اند میدانند که نگاه یک بحر علم و هنر و یک انسان خیلی مهربان با احساس و واقعاً مقدس بوده است. چون در این بخش کتاب شخصیت وی در جمع چهره های جاودان بخصوص در بخش صورتگری معرفی مینمایم باید متذکر شویم که تمام آثار هنری مرحوم نگاه با انعام خیلی ناچیز و بعضی با امر و دستور به ارگ شاهی بردہ میشد و محمد ظاهر شاه ارزش انگشتان هنر افرین او را در موقع که آثار هنری اورا به مهمانان خارجی هدیه میکرد میدانست و بس ... درحالیکه همچون هنرمند قابلیت بسیار داشت تا گالری هنر بنامش افتتاح میکردند و یا در بخش تمثیل یک تیاتر را بنام مسما می ساختند... افسوس که در کشور ما استعداد ها خفه میشدند.

استاد نگاه با فامیلیش در سال 1358 هش-ترک وطن گفت و در سال 2000 میلادی در ایالت وریجینا امریکا داعیه اجل را لبیگ گفت. روانش شادباد.



## دکتر عبدالواحد نظری

عبدالواحد فرزند داکتر محمد امین نظری بتاریخ ششم حوت 1332 هش- در شهر زیبای کندهار در یک خانواده روحانی چشم به جهان هستی گشود. تعلمیات ابتداییه و متوسطه خود را در سال 1351-1339 هش- در مکتب احمد شاهی و متوسطه را در میرویس نیکه و رحمان بابا درکابل به پایان رسانید.

در سال 1352 هش- شامل پوهنتون «دانشگاه» کابل گردید در رشته حقوق و علوم سیاسی مصروف تحصیل گردید مگر قبل از ختم تحصیل یعنی در سال 1353 هش- با استفاده از بورس تحصیلی در رشته دایرکتری سینما و تلویزیون به کشور بلغاریا اعزام گردید. در سال 1358 هش- مطابق سال 1979 (۱۹) م- ماستری

خویش را در رشته کارگردانی سینما و تلویزیون بدست آورد و تا سال 1361 هش- مطابق 1982 م- با اخذ دپلیوم معادل دکتراه دوباره بوطن برگشت و در تلویزیون ملی افغانستان بصفت دایرکتور بکار آغاز نمود و سپس در سال 1363 هش از طرف کمیته دولتی رادیو و تلویزیون به ریاست افغانفیلم بصفت دایرکتور تبدیل مقرر گردید و از سال 1368-1364 هش بصفت رئیس ریاست افغانفیلم اجرای وظیفه کرد. همچنان در جریان سالهای 1362-1368 هش - عضویت هیئت رئیسه اتحادیه هنرمندان جمهوری افغانستان را کسب نمود.

در سال 1368 هش- بصفت رئیس انجمن سینمای در اتحادیه هنرمندان جمهوری افغانستان تعیین شد و از سال 1364 هش- به بعد بصفت استاد در پوهنتون کابل در پوهنهای هنرهای زیبا تدریس نموده است.

استاد نظری اولین استاد تحصیل مسلکی سینمائی بود که در دانشکده هنر های زیبا تدریس بخش سینما را در افغانستان آنجام داده است.

در سال 1385 هش- بصفت رئیس تلویزیون آریانا در اثر تقاضای آقای «احسان الله بیات» مقرر شد و همچنان در سال 1389 هش- منحیث رئیس تلویزیون خصوصی شمشاد در کابل خدمات زیاد انجام داد.

از سال 1387-1389 هش- بحیث رئیس عمومی رادیو و تلویزیون ملی افغانستان اجرای وظیفه کرد و اکنون دسامبر 2011 م- که این کتاب تحریر میگردد جناب نظری بحیث رئیس شورای عالی مطبوعاتی و فرهنگی در امور وزارت اطلاعات وکلتور اجرای وظیفه میداردند.

جناب نظری نظر به علاقه ایکه در هنر تمثیل داشت در 1344 هش در برنامه های رادیو افغانستان همکاری خود را آغاز نموده و تا اینکه به قصه گویی «کاکا منجانی» پیش رفت و بعد به ادامه همکاریش در رادیو درامها و داستانها بصفت ممثل در رادیو افغانستان راه پیدا نمود و به تمثیل ادامه داد.



جناب نظری از جوانی یک طنز نویس خوب بود حتی در دوران تحصیل به ساختن فیلمهای مستند هنری بنامهای «مگر در وطن شما خر نیست؟» و یا «سه شب از هزار و یک شب» و « وعده» را میتوان یاد آوری کرد اقدام نمود . در بخش سینما از فیلم های کوتاه و مستند وی { افغانستان بدون شورویها و دکوندی زوی درسال 1989 م- و اولین سریال کمدی در سه قسمت جمعاً سه ساعت را در سال 1991 م- به علاقه مندان سینما تقدیم نمود .

اولین تیاتر تلویزیونی بنام «رئیس » درسال 1982 م- از آفرینش‌های جناب نظری بود که علامندان زیاد را جذب نمود. در زمانیکه در هجرت بسر میبرد بین سالهای 2002--2004 میلادی دو فیلم هنری (گمراه - و هجرت ) از جمله کارهای خلاق جناب داکتر نظری میباشد در پرده سینما برآمد.

از سال 1361 هش-تمام اندوخته هایکه بنام طنز در ذهنش داشت قلم برداشت و عملاً به نگارش طنز پرداخت. به همین ترتیب مقالات تیوریکی و ترجمه در بخش سینما سیناریو های فیلمهای کوتاه سینمایی نمایشنامه های کوتاه و داستانها زیاد برای اطفال در خارج و داخل کشور بچاپ رسانید که برخی از آنها را جناب نظری ارسال داشته است نام میریم.

مجموعه داستانهای که اقبال طبع یافته است :



1- اگر ندیدی باور کن 1997 میلادی

2- کله راسی که یی گوری 1998 میلادی

3- واه واه گل سیب 1998 میلادی

4- کله وار د آبا کله وار ... 2002 میلادی

5- دگه چطور هستی 2002 میلادی

6- یک به دنیا و صد به اخرت 2005 میلادی

7- آخر به یی څی سی

جناب داکتر نظری اکنون مصروف نوشتن کتاب میباشد و تاریخ سینمای افغانستان نوشته جناب استاد

نظری اماده چاپ است. امید هر چه زود تر بدسترس علامندان هنر و فرهنگ قرار گیرد هم چنان آثاریکه تا حال طبع نگردیده است قرار ذیل میباشد.

«چهل وزیر» در آن صد طنز از داکتر نظری The Afghan Midges بیعقل مجموعه طنز هایکه بزبان انگلیسی .

استاد نظری بنابر خدمات که در هنر و فرهنگ افغانستان انجام دادند به افتخارات نیز نایل گردیده اند. در سال 1998 میلادی- لقب کار مند شایسته افغانستان را گرفت. سه مدال - چند جایزه- و دیپلوم های هنری و مطبوعاتی - تحسین نامه هارا در داخل و خارج کشور و فیستوال بین الملی نصیب گردید و تقدیر نامه درجه اول ریاست جمهوری را نیز بدست آورده است .

داکتر واحد نظری اولین کارگردان سینمای افغانستان بود که بصفت هیأت داوری در فیستوال بین الملی «وارنا» درسال 1985 م- از وی دعوت گردید. در این اواخر اتحادیه ژورنالستان افغانستان

مقیم امریکا مجموعه ظنزاو را بنام (اگر ندیدی باورکن) در جمع طنز نویسان برای سربازان امرکایی که از طرف «پینتاقون» وزارت دفاع امریکا برای انجام خدمت سربازی در افغانستان فرستاده میشوند بصفت کتاب درسی استفاده و به عساکر تدریس میگردد.

پوهنمل استاد نظری از سال 1995 میلادی عضویت اتحادیه دایرکتران کشور المان را داشته و اولین افغان میباشد که تک پستی کشور هالند بتصویر شان مزین گردیده است.

## جلال نورانی

جلال فرزند محمد سالم خان افسر نظامی در 31 سلطان 1327 هش- در شهر کابل بدینی آمد نام خانواده نورانی پیوند ناگستینی با هنر و فرهنگ افغانستان دارد.

سالم خان یک افسر جوان اردوی ملی که تحصیلات عالی افسری را در کشور ترکیه به پایان رسانیده بود با خانم کوثر یکی از بانوان کشور ترکیه پیوند زندگی بست خانم کوثر نورانی با انکه زاده سرزمین ترکیه بود با زبان دری آشنایی بیشترهم نداشت اما دروازه رادیو را بروی خواهران افغانش با ایثار و فدا کاری باز نمود. او اولین



خانمی بود که برای یک هفته اعلانات رادیو را با لهجه شکسته دری خواند و زمینه کار و فعالیت نشراتی را در دستگاه رادیو کابل وقت برای خانم های افغان مهیا ساخت. مرحوم سالم نورانی در حالیه تحصیلات عالی در رشته نظامی داشت اما نسبت ازدواجش با خانم خارجی هیچگاه به رتبه بلندتر ارتقا نکرد و ترفیعات وی از وزارت دفاع ملی از رتبه جگرنی بلند تر اجرا نگردید.

مرحوم سالم نورانی و مرحوم کوثر نورانی جماعتی فرزند باسوان صالح و فرهنگی تربیت کردند فرزندانشان هر کدام بدرجات عالی تحصیل کردند و در رابطه به رشد و غنامندی فرهنگ خدمات بس چشمگیر انجام دادند از جمله محترم جلال نورانی را به معرفی میگیریم.

محترم نورانی تحصیل ابتداییه خودرا در لیسه استقلال و ثانوی را در لیسه نجات «امانی» به پایان رسانید و در رشته حقوق و علوم سیاسی در فاکولته حقوق به تحصیلش ادامه داد. در سال 1351 هش از دانشگاه کابل با سند لسانس فارغ التحصیل گردید. بعداز فراغت بصفت مامور رسمی در مجله ژوئن شامل وظیفه شد. از آنجاییکه نورانی در مطبوعات کشور یک چهره شناخته شده بود و برایش کار رسمی در ژوئن را نمیتوان نخستین تجربه مطبوعاتی او حساب کرد زیرا نورانی از سال 1371-1346 هش- سال هایکه محصل پوهنتون بودند با مطبوعات کشور همکاری قلمی داشت بندۀ «نویسنده این کتاب» نیز در اداره هنر ادبیات رادیو افغانستان بحیث - ممثل کارمیکردم داستانها و درامهای را زلم جناب نورانی بادیگر همکارانم تمثیل نموده ام.

درامها و داستانهایکه نورانی مینوشت عموماً نام ها و اصطلاحات زیادی میهندی داشت و بیشتر از واقعیتهای جامعه سرچشم میگرفت و برای اصلاحات جامعه بود و برعلووه تراجم زیاد از منابع خارجی را مینوشت. هموطنان ما مطالب زیادی در جراید و روزنامه ها انسیس اطلاع و مجلات ژوندون پشتون ژغ سباون و غیره از قلم نورانی مطالعه نموده بودند آغاز کار رسمی او با ژوندون تازه گی نداشت. درسال 1354 هش 1975 م - بحیث مدیر مسئول انسیس اطفال تقرر حاصل نمود برای مدت سه سال به عالی ترین درجه آن وظیفه را پیش برد برعلووه مسئولیت کار یومیه انسیس اطفال تحریر و چاپ یکتعداد کتب را برای اطفال همزمان روی دست داشت.

درسال 1976 م - در لوبیه جرگه بحیث وکیل اشتراک نمود و بعد بحیث مدیر عمومی نشرات داخلی ریاست نشرات وزارت اطلاعات وکلتور مقرر گردید ولی دو ماه بعد از رویداد هفت ثور سال 1357 هش - از وظیفه برکنار گردید و از 1357 - 1360 هش مطابق 1978 - 1981 جهت تحصیلات عالی به شهر (سنت پیتسبرگ St peter,s burg ) اتحاد شوروی وقت اعزام گردید و درسال 1360-1370 هش / 1961 م- در رادیو تلویزیون ملی بکار گماشته شد و از سال 1360-1991-1981 م - در این مدت ده سال کار های زیاد ادبی و هنری با ترجمه برخی آثار از زبان روسی به دری شگوفایی خاص کار های ژورنالیستی اورا احتوا مینمود و نوشته های وی از طرف وزارت اطلاعات وکلتور و انجمن نویسندها افغانستان بطبع رسید. یکی از بهترین کتابهای او در 336 صفحه که بهترین طنز های پنج قاره جهان را جمع آوری و ترجمه نموده است نمونه طنز های بیست و هشت کشور «جمعاً یکصد» طنز در آن کتاب گنجانیده شده است. از جمله دو داستان طنز ترجمه صدیق رهپور دو طنز ترجمه هژبر شنیواری و دو طنز ترجمه داکتر واحد نظری بوده نود و پنج طنز ترجمه از نورانی میباشد.

جلال نورانی در طول سالهایکه با مطلعات کشور همکاری داشت به اخذ جایزه درجه اول ترجمه نمایشنامه با چند جایز دیکر مدادها و نشان های مختلف از طرف کانون حکیم ناصر خسرو بلخی انجمن نویسندها افغانستان اتحادیه هنرمندان و سایر نهاد های فرهنگی کشور نایل گردیده است و هم چنان دوبار جایز مطبوعاتی از کشور ایران که یکی آن سکه طلایی بود بدست آورد. برخی از داستانها و طنز های نورانی بزبانهای خارجی ترجمه و در کشورهای خارج نیز بطبع رسیده است مانند: جرمنی منگولیا<sup>۱</sup> بلغاریا<sup>۲</sup> روسیه<sup>۳</sup> ایران و تاجیکستان<sup>۴</sup> خوانندگان فراوانی را مجدوب ساخته است.

جناب نورانی در رشته طنز نویسی بیشتر خود را مدیون شادروان استاد علی اصغر بشیر هروی میداند. برعلووه داستانها درامها و طنز صدھا مقاله علمی تحقیقی و سرمقاله ها تبصره ها پارچه های تمثیلی کوتاه و کتب و رساله های از قلم پر باشان تراویده است.

جناب نورانی در پست های ذیل ایفای وظیفه نموده اند:

1 - عضو مجله ژوندون 1351-1354 هش

2 - مدیر مسئول انسیس اطفال 1354-1357 هش

3 - عضویت درلویه جرگه و مدیر عمومی نشرات ریاست نشرات وزارت اطلاعات وکلتور در سالهای

- 1976- 1355- 1978- 1357 هش - م - 1976
- 4 - محصل در اتحاد شوروی 1560-1359 هش 1981-1978 م -
- 5 - مدیر عمومی اطلاعات رادیو افغانستان از 1981 م 1360 هش
- 6 - رئیس تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه 1985 - 1986 م -
- 7 - رئیس امور اجتماعی و بعداً رئیس اسناد و ارتباط شورای وزیران 1986- 1988 م
- 8 - مدیر مجله ژوندن و عضو انجمن نویسنده‌گان و عضو هیأت تحریر آن انجمن 1988-1989
- 9 - رئیس موسسه نشراتی انسیس و مدیر مسئول روزنامه ملی انسیس 1989- 1991 میلادی در سال 1991 با سقوط دولت داکتر نجیب الله و با شعله ور شدن جنگهای تنظیمی در شهر کابل مجبور به ترک وطن گردید. از 1991- 1994 میلادی در روسیه زندگی نمود و در 1995 م - به کشور آسترالیا اقامت گزین گردید و از سال 2009 میلادی تا اکنون که «2011» این کتاب تحریر میگردد در وطن عزیز خود برگشت و بحیث معین شورای عالی نشراتی افغانستان ایفا وظیفه مینماید.



### تالیفات

- 1 - تیاتر کودک 1978 م - کابل
- 2 - ای همو بیچاره گک اس «طنز» 1978 م - کابل
- 3 - مادرکلان «داستان اطفال» 1982 م - کابل
- 4 - تیاتر و مکتب «نمایشنامه» 1985 م - کابل
- 5 - شویه های تشویق و تتبیه در مکاتب 1985 م - کابل
- 6 - وغیره نویسی «مجموعه طنز» 1989 م - کابل
- 7 - داستان وزیر در بالای دار 2000 م - آسترالیا

### ترجم

- 1 - داستانهای کودکان 1980 م - ماسکو
- 2 - قول شرف «مجموعه داستان های کودکان» 1978- کابل
- 3 - صبحگاهان این جاه آرام است 1981 ماسکو
- 4 - توهمند واقعیت درباره آزادی مطبوعات 1982 - کابل
- 5 - کاروان دوستی «رومانت» 1983 م - کابل
- 6 - مریای مرچ «طنز» 1982 م - کابل
- 7 - چه کنم عادتم شده «طنز» 1987 م - کابل
- 8 - امپرالیزم مطبوعاتی 1983 م - کابل
- 9 - رنگ و بوی حرفه ها 1984 م - کابل
- 10 - تو تو نیستی «نمایشنامه» 1984 م - کابل



## 11-طنزهای چهار گوشه جهان 1990 م- کابل .

در پایان یک نوشه جناب نورانی را که درباره سانسور نشرات در افغانستان نوشته است نقل میدارم.} اتفاقاً در طی سه دهه که نگارنده رسمی وغیر رسمی درکشوم بودم در این مدت سه نوع ساختار دولتی را تجربه کرده ام دوره شاهی مشروطه جمهوری شادروان محمد داود خان و حاکمیت حزب چپکاری دموکراتیک خلق تصمیم گرفتم تا در رابطه سانسور این سه دوره از برخی چشم دیدهای خود بنویسم. در افغانستان هر قلمزن<sup>\*</sup> هنرمند و آفرینشگر عرصه های مختلف ادبی از نخستین روزهای همکاری خود با رسانه های گروهی و نهادهای فرهنگی سانسور را چون شمشیر داموکلس بالای سرش در اهتزاز دیده است بمور زمان این شمشیر برایش یک امر عادی و حتی واجب مبدل شده و به آن خوگرفته است. تصادفی نیست که اکثریت ما نویسندهان قبل از ریختن ساخته های ذهنی خود به روی کاغذ بصورت نا خود آگاه اندیشه هایش را از فیلتر تعییه شده در ذهنش گذرانده است. من خود سانسوری آگاهانه وغیر آگاهانه در کار خویش وسایر نویسندهان شاهد بودم شماری از نویسندهان معاصر افغانستان در عین حال کارمند رسمی دولت هم بودند با قرار گرفتن در پست های مدیر مسئول روزنامه ها<sup>\*</sup> مجلات و جراید و بخشهای رادیو و تلویزیون<sup>\*</sup> سینما و تیاتر بنا بر حکم اجبار وظیفه نوشه دیگران را با میعارها و پالیسی دولت سبک و سنگین کرده اند. در این جمله از شاعران و نویسندهان چون اکرم عثمان<sup>\*</sup> رهنو<sup>\*</sup> زریاب<sup>\*</sup> مهدی دعا گوی<sup>\*</sup> لطیف نظامی<sup>\*</sup> سراج و هاج شکریه رعد شفیع رهگز<sup>\*</sup> سید فقیر علوی<sup>\*</sup> سرشار روشنی<sup>\*</sup> غلام حضرت کوشان<sup>\*</sup> بشیر هروی<sup>\*</sup> داود فارانی<sup>\*</sup> عبدالرشید لطیفی<sup>\*</sup> جلال نورانی و ده ها تن دیگر از میان همین صد و چند نفر شاعر و مطبوعاتی دوران جمهوری شادروان داود خان و رژیم حزب دموکراتیک خلق هیات سانسور فیلم ها<sup>\*</sup> نمایشنامه های تیاتر و نشرات چاپی برگزیده میشدند. این درست است که بعضی از این مطبوعاتی ها سانسور با وسعت نظر و بلند اندیشه و خیلی بجا انجام میدادند اما بعضی از محافظه کاران دوران « خدا یار جان شان» خیلی متعصب خوردگی<sup>\*</sup> و علاقه مندی مفرط به جاه و مقام شان داشتند<sup>\*</sup> نحو سانسور چنین اشخاص مضحك<sup>\*</sup> سرکوبگیر فرهنگ و تنگ نظرانه بود که باعث تمسخر و عصبانیت نویسندهان جوان میگردیدند. من فکر میکنم در جهان کشوری باشد در آن هیچگونه سانسور در کار نباشد روی هم رفت<sup>\*</sup> در افغانستان معیارهای سانسور فورمولبندی شده بودند. مطابق داشتن یا حداقل در تضاد قرار نداشتند نشرات داخلی<sup>\*</sup> متضاد با دین اسلام و سیاست جاری کشور و مصالح ملی<sup>\*</sup> جلوگیری از ایجاد بینظمی<sup>\*</sup> بلوا<sup>\*</sup> انقلاب و اشوب و یا مختل شدن امنیت نگردد.

ممنوع بودن هنک حرمت بر مقام شاه رئیس جمهور<sup>\*</sup> بزرگان قومی و روحانی<sup>\*</sup> اشخاص انفرادی وغیره . البته این معیارها کلی بود و در تفسیر و توجیه آن مسولان سانسور برطبق درک و فهم وسلیقه خود متقاوت بودند. دولتها افغانستان از شاهی گرفته تا امارات طالبان همه هر کدام دستگاهی سانسور خویش را داشتند.

{برای اینکه خوانده احساس کسالت نکند من نیز اندکی از طول این مقاله قیچی میزنم و خلاصه میسازم } جناب نورانی مینویسد :مجله ژوندون که در مطبعه دولتی بچاپ میرسید<sup>\*</sup> مطالب آن از فیلتر خود سانسوری نویسنده و مدیر مسئول مجله گذشته مدیر مسئول یک نسخه آنرا برای رئیس

نشرات میسپرد تا جواز پخش آنرا صادر نماید ارزیابی رئیس نشرات دو روز را دربر میگرفت تا اجاز تکثیر صادر نماید هرگاه رئیس صاحب نشرات یک آدم محافظه کار و «چوکی نگهدار» میبود در خمیر مویی پیدا میکرد یک پراگراف و یا یک بخش از مقاله خلاف پرنسيب نشراتی دانسته بعد از سانسور مدیر مسئول از مقاله کشیده میشد برای اینکه موضوع بی ارتباط نشود مدیر مسئول را مجبور میساخت تا در عوض چیزی بنویسد. این کار سبب عقب مانی کار و توزیع مجله میگردید.

ریاست نشرات هم چنان وظیفه داشت که هر نمایشنامه تیاتر، فیلمنامه و کتب آماده چاپ را بررسی و در هر ورق آن مهر و امضا میگردید. کتاب افغانستان در مسیر تاریخ نوشته میر غلام محمد غبار با وصف آنکه هر صفحه آن مهر و امضا شده بود مگر پروسه چاپ و تکثیر آن اجازه بصورت قطع منموع قرار گرفت و الی سقوط جمهوری محمد داود خان در تحويل خانه های مطبوعه محبوس ماند بجز چند نسخه آن طوری مخفی از مطبعه کشیده شد و بس. ما شاهد بودم که بعداز کودتای هفت ثور پنجاه و هفت در بازار عرضه شد. همچنان کتاب «لبخند» که به مصرف نویسنده مذکور جناب {پاییز حنیفی} طبع و عرضه گردید از بازار دوباره جمع آوری و سوزانده شد و یا جریده هفتگی ترجمان نیز از ماجراهی کتاب «لبخند» توقيف گردید و یا جریده ملی در شماره «۳۸ سال ۱۹۷۲» زیر عنوان سرکوچه و پس کوچه های مطبوعات چنین خبر داده بود توقيف شد و مدیر مسئول و دوتن از نویسندها تحت تعقیب قرار داده شد. همچنان جلد دوم کتاب «لبخند» پائیز حنیفی نیز به همین سرنوشت گرفتار گردید در این شکی نیست که مسوولان سانسور آدمهای محافظه کار مرتعج ببهانه گیر بودند و با توجیهات نا مئوجه و تفسیر کردنها مсхک و مسخره عادی ترین نوشته هارا نیز سانسور میکردند در این رابطه نویسندها جوان مایوس میشدند و عطش نویسنده شان خنثی میگردید.

در زمان محمد ظاهرشاه مرحوم داکتر محمود حبیبی وزیر اطلاعات وکلتور مقرر گردید سید فقیر علوی بحیث مدیر مسئول و رئیس روزنامه «اصلاح» اجرای وظیفه میکرد با آنکه مترجم و نویسنده خوشنام هم بود و در آنوقت سی سال تجربه و سابقه مطبوعاتی داشت و حتا گمان میرفت که در آینده نزدیک وزیر اطلاعات وکلتور و یا سفرکبیر افغانستان در یکی ز کشور های جهان مقررگردد. از قضا در روزنامه اصلاح یک کارتون ترسیم گردید که از طرف سفارت عربستان سعودی توهین به اسلام پنداشته شد و به وزارت خارجه یاداشتی سپرده و خبر بگوش وکلای محافظه کار پارلمان رسید حناب علوی از وظیفه برطرف و باز نشسته شد با این قربانی هم وکلا قناعت نکرده و تقاضای برکناری وزیر مطبوعات و صدراعظم را کردند.

در دهه دموکراسی که 1964-1973 م - در قانون اساسی آزادی بیان و آزادی مطبوعات به رسمیت شناخته شد چون در یکی از مواد قانون آمده بود که آزادی بیان و مطبوعات مجاز است و سانسور منموع میباشد ارباب جراید ملی نوشته های شان را جهت سانسور به ریاست نشرات نمی سپردد دولت دست به ترفندهای دیگری زد مطبعه دولتی که یگانه مطبعه در کشور و آنهم دولتی بود با ایجاد یک پست در ریاست مطابع دولتی بنام مسئول مطبعه دولتی و اعمال سانسور بر جراید ملی از این طریق نشرات جراید و روزنامه هارا سانسور و کنترول میکردند. مدیران مسئول جراید مجبور به پرداخت پول به مطبعه شدند تا بخش کارگران و حروفچینی شبانه فعال و سانسور بر جراید ملی از

اینطريق نشرات جراید و روز نامه هارا گردد کارگران بعداز حروف چینی توسط ماشین دستی برای چاپ یکی و دو نسخه (پروف) اول دوم و سوم وجود داشت بدین وسیله جهت تصحیح اغلات طباعتی بمديرمسئول سپرده میشد تا اصلاح گرد بدین وسیله جدی ترین سانسور میگردید.

برای این مدیر مسئول درساختمان ریاست مطبوعه دولتی اتاقی را اختصاص دادند که مدیر صاحب چپرکت لباس خواب وسایل غذا خوری و چلم تنباکو جای نماز افتاده ولگن وغیره را با خود آورده و مانند یک ساکن دائمی در یک هوتل درجه سوم و پاهین از آن رحل اقامت افگند.

در حالیکه این مدیر مسئول هیچ کاری به جراید و روزنامه ها نداشت اما برای کارگران هدایت داده شده بود که نخستین حروف چنی جراید ملی را برای مدیرمسئول بدهند تا در اتاق خوابش بخواند. هرگاهی موبی در خمیر جراید پیدا میشد فوراً از اتاق خوابش تلفونی با مقامات بالا تماس حاصل و همان پاراگراف های خطر ناک را به مقامات میخواند برای این مدیر وقت و زمان خواب و استراحت مطرح نبود اگر لازم میافتاد در نیمه های شب منزل وزیر نیز جهت اخذ هدایت میرفت و بعد داخل مطبوعه رفته بایک حرف معنی داری از مدیر مسئول جریده ملی تقاضا میکرد تا فلان جملات را بکشد.

زمانيکه شادروان علی اصغر بشیر مدیر مسئول جریده ترجمان بود من نیز مرایش مطبعه میرفتم گاه گاهی دیده میشد که مدیر مسؤول میامد و آهسته در گوش استاد بشیر زمزمه میکرد استاد جان این جمله ثقيل است باید حذف گردد و استاد بشیر جواب میگفت (برادر من مدیر مسئول هستم بگدار جریده به بازار برود و اگر خلاف قانون بود باز پولیس تان را روان کنید که مرا زندانی سازد). اما مدیر صاحب بشکل تصرع میگفت (استاد جان من چوچه دار هستم آیا لازم میدانید که از وظیفه برکنار شوم و نام قطع شود؟ خیرات سر بچه هایت حذفش کن . چون استا بشیر انسان خیلی حليم و دلسوز بود میگفت) صرف بخاطر تو نه بخاطر وزیر بهانه گیرت حذفش میکنم).

درباب سانسور نشرات رادیو قصه های خیلی زیاد و جالب است زیرا در جراید که نود فیصد مردم از سواد بهمند نبودند چنان بود مگر رادیو که به سواد ربطی نداشت از جوالی تا والی همه بگوش میشینند مشلات سانسور خیلی جدی و غیر قابل باور بود ایکاش همه همکاران خاطرات شان را بنویسند و درج یک کتاب گردد. از خود قصه میکنم که در نوستن داستان حتی نامگذاری برای ما نویسندگان یک پرابلم خیلی جدی بود بهمین خاطر نامهای عجیب را برای کرکتر ها انتخاب میکردیم مانند : ضفتو خان قمبرخان و غیره مگر متوجه باشید که کلمه ظاهر داری ظاهر بین وغیره قطعاً منموع بود. من در زمانیکه محصل پوهتنون کابل بودم بارادیو قرارداد نوشتند درام و داستانهای دنباله دار را داشتم . اتفاقاً یک داستانم در دم ساطور سانسور نشرات رادیو برابر شد اولاً استاد رفیق صادق آنرا خواند و برای سرشار شمالی که مدیر عمومی اداره هنر وادیبات بود ملاحظه کرد و برای مرحوم غلام حضرت کوشان برد .... مرحوم کوشان تا نیمه داستان را خواند و با قلم سرخ بسیار جملات را سانسور کرد و بالاخره دل تنگ شد و مرا بدقترش خواست و برایم گفت : (این درام قابل نشر نیست هر قدر دلیل گفتم قبول نکرد و گفت جلال جان بسیار دلم میخواهد چنین داستانها بنویسم مگر چاره ندارم .....).

اگراین داستان شمار نشر گردد من خودت و عبدالطیف جلالی رئیس رادیو افغانستان همه ساکن زندان دهمزنگ میشویم بعد در صفحه اول داستانم نوشته محبوس شد و در الماری خود قفلش نمود ) وقتیکه از اتفاقش برآمدم نزد سرشار شمالی رفتم یک ورق استغفاء خودرا روی میزش گذاشتیم و بدفتر استاد صادق رقمم واز ایشان معدتر خواستم که یک داستان دیگر پیدا کنند و از پله های تعمیر پایان شدم که مرحوم سرشار از پشتمن صدا کرد ... یکبار بدفترم بیاید. او تمام مشکلات و پرابلم های رژیم شاهی را برایم تشریح کرد و گفت هیچ کس مخالف داستان هایت نیست اما این رژیم است که دست و پای نویسنگان را به زنجیر بسته است ... بعدا از برخورد احساساتی خودم خجالت کشیدم و رقه استغفای خود را پاره کردم.

زمان کوتای محمد داود خان جمع وجوش خیلی زیاد بود مرحوم کوشان مرا بدفترش خواست و داستان زندانی مرا بدمستم داد و بقلم سرخ نوشته «قابل نشر است ضبط گردد». این بود حال و روز نویسنده‌گان اخبار جراید برنامه نویس رادیو نمایشنامه نویس تیاتر وغیره هنرمندان و هنر آفرینان وطن ما.

باید یک بخش بزرگ تاریخی فرهنگ کشور با ثبت خاطرات تلخ و شیرین هنرمندان تیاتر موسیقی نقاش درامه نویس، فیلمنامه نویس، نویسنده‌گان جراید و روزنامه، تا جائیکه دوستان در قید حیات میباشد جمع آوری و یک کتاب بزرگ بنام خاطرات هنری نوشته شود. با اظهار سپاس از محترم نوارنی عزیز که با ارسال مطالب و چهار جلد کتاب‌های گران قیمت شان بنده را افتخار بخشیده و در نوشتن این کتاب تشویق بی‌پایان کرده اند.

## غلام احمد نوید



غلام احمد نوید فرزند نوراحمد امین الوجهات در سال 1280 هش-در کابل زداده شد پدر مرحوم نوید از جمله ارکین دریار امیر حبیب الله خان بود واز صداقی که در اجرای امور داشت لقب امین الوجهات را برایش داده بودند.

مرحوم غلام احمد نوید در نواجوانی به سرودن شعر رو آورد و در تقویت پختگی پرورش و آگاهی های بیشتر اشعارش عبدالهادی داوی «پریشان» هاشم شایق افندی ملک الشعرا قاری عبدالله و مولانا یعقوب فراهی هریک ایشان در شعر و ادبیات او را مدد گار بودند استفاده برده است.

در زمان سقوط سلطنت شاه امان الله غلام احمد نوید با عبدالهادی داوی کابل را ترک کردند و بعد از ختم دوره اغتشاش دوباره بکابل برگشتند.

غلام احمد نوید در دستگاه دولتی مشاغلی اتی را اشتغال داشته است.

ماموریت در وزارت‌های معادن و زراعت<sup>\*</sup> سکرتر دوم سفارت افغانستان در آلمان و ماسکو<sup>\*</sup> مدیر شعبه اول و مدیر عمومی کنفرانسها در وزارت امور خارجه<sup>\*</sup> قنسول افغانستان در بمبهی و جنرال قنسول افغانی در مشهد ایران.

در زمان جنبش مشروطه خواهی که جوانان آزادی خواه و جوانان بیدار گردhem آمدند و نهضت ترقی و تعالی فرهنگی و اجتماعی و شعر و ادبیات و زبان را در مطبوعات برومد ساختند. این پیروان در زمان سلطنت شاه امان الله در نهایت ترقی رسیدند و جوانان بیشماری دیگری را پرورش دادند. نوید که خود پرورش یافته این زمان بود و مکانی را که در آن روحان و جسمان نمو کرده بود با سرودن غزلهایش<sup>\*</sup> قدر دانی همان لحظات را داشت<sup>\*</sup> و مصدر خدمات بزرگی ادب و فرهنگ گردید. وی در غزلسرایی<sup>\*</sup> توجه ای به بیدل<sup>\*</sup> کلیم<sup>\*</sup> واقف<sup>\*</sup> و بیشتراز همه به صایب نظر داشته و همین توجه سبب شده تا یکبار دیگر در قالب غزلهای شاعران گفته ها و پرداخته های خودش را تجربه نماید. مرحوم نوید در حلقات فرهنگ و ادب کشور از احترام و ستایش فراوانی برخور دار بوده و اشعار و غزلیات او در مجالس و محافل فرهنگی مکاراً سروده میشد و همچنان در زمانیکه قنسول افغانی در مشهد بود با شعرا معرف ایران در محافل ادبی به بحث و مشاعره ادبی میپرداخت. بارک اندیشی و ظرافت کلام در اشعار وی مورد توجه ادبیان ایران نیز قرار گرفته بود.

در بخش نمایشنامه نویسی مرحوم نوید در زمان علامه سلجوqi نامش در ردیف درامه نویسان چون عبدالروف بینوا و سرور گویا اعتمادی قرار داشت<sup>\*</sup> و چندین درام بر وفق زمان نوشت. آسمان شفاف بینایی این نویسنده و شاعر توانا در روزگار اخیر زندگانی اش به تیره گی گرائید و روکی گونه از پس غبار تیره روزگار ادبیات را در ذهنش درک میکرد و میسرود زیرا اگر روشنایی چشمان را ازدست داده بود در روشنای دل<sup>\*</sup> زندگی را زیبا میدید و برای زیبایی مسرود.

در فرجام درد پیری و نا توانی اورا از پا درآورد و با همه احساس و عاطفه این لزل سرای معروف نمایشنامه نویس توانا راهی سفر ابدیت گردید. برای یک انسان ادیب و شاعر سخن سرا<sup>\*</sup> چه مشکل است که طبعت با همه زیبایی هایش در اشعار خود تجسم نماید مگر خود از دیدن آن زیبایی ها محروم باشد. در غزل پایان درد و رنج اورا درک مینماییم.

<p>خدا کند که از این نیز تیز تر گزد که خنده ام به لب و آتشم زسر گزد که دائماً به لب خشک و چشم ترگزد بدام آنچه به مرغ شکسته پر گزد چوتنگ حوصله گردید از گهر گزد نه از گناه من این چرخ کینه ور گزد</p>	<p>اگر چه عمر یکه در جنبش نظر گزد به بام دهر نگ شمع سان حیات مرا از این حیات بود مرگ بارها خوشت چی واقفنده مقیمان بوسستان نشاط شنیده ای که صدف با همه شکیبایی نه من نوید کنم سر به بام چرخ فرو</p>
--	--

استاد نوید در سال 1984 سرتسلم به جهانگیر عالم فرو آورد و به عمر 84 سالگی جان بجان آفرین بخشید. روانش شاد باد.

«برعلاوه معلومات جناب حامد نوید درباره پدرگرامی شان برخی معلومات از کتاب «سیمای معاصر» اثرهمکار گرامی ام عزیز آسوده گرفته شده است». روان احمد نوید شاد باد

## حامد نوید



حامد فرزند غلام احمد نوید در سال 1947 م- در شهر کابل تولد گردیده است مکتب ابتداییه را در مسعود سعد و ثانوی را در لیسه حبیبه در سال 1971 م- به اتمام رسانید بعد شامل دانشگاه کابل در فاکولته حقوق گردید و از آن طریق باستفاده از بورسهای سکالر شیپ فولبریت امریکا در همین سال شمولیت دانشگاه کابل عازم ایالات متحده امریکا شد.

وی تحصیلات خویش را در مسلک علوم بشری و تاریخ هنر در سال 1975 م- ختم و بوطن برگشت و به حیث استاد در دانشکده هنرهای زیبای پوهنتون کابل تقرر حاصل کرد. او مضامین تاریخ هنر- سبک شناسی - تئوری رنگ و کامپوزیشن را تدریس مینمودند و در ضمن تدریس با متخصصین خارجی نیز همکاری داشتند.

جناب نوید با داشتن وظایف تدریسیٰ ضمناً در خصوص باستان شناسی با «لویی دوپری» متخصص امریکایی ارتباط علمی برقرار نمود در کاوش‌های هنر باستانی نیز اندوخته های فراوانی حاصل نمودند.

محترم نوید شخصیت فرهنگی وادیب فرهیخته کشور در باره ادبیات زبان فارسی همیشه با ساریقین ادبی سرزمین ایران و سایر افغانان که پیروی از ساخته ها و بافت های ایرانی ها مینمایند در مجالس ادبی و فرهنگی درستیز بوده و فرهنگ غنی افغانستان را برای جهان غربی باواقعیتها و انساد دست داشته معرفی میدارد. همیشه مدافعان قاطع در مقابل تعصب نژادی و زبانی بوده علیه همین عقب ماندگی ذهنی مبارزه مینماید... گرچه از اصل و نسب یک محمد زایی معلوم الحال میباشد اما برای کسب مقام و جاه و منصب در طی حکومت محمد زایی ها به هیچ دری نرفته و خویشتن را با کار و پیکار هنری و فرهنگی صداقت و وطن دوستی آنچه در توان داشته ثابت کرده است. و بنام افغانستان افتخار مینماید و هر گونه تعصب نژاد و زبانی و قوم گرایی را مردود میشمارد.

محترم نوید بآنکه یک استاد رسمی و شناخته شده در رشته هنر در دانشگاه کابل بوده اما در ابعاد مختلف فعالیت های بیشمار نموده است.

در عرصه نویسنده مقاالت علمی هنری و فرهنگی در مطبوعات داخل و برون مرزی افغانستان به زبانهای انگلیسی و فارسی دری بدست نشر سپرده است در تاریخ و تحلیل های تاریخی اندوخته های عمیق داشته و در بخش ادبیات مضمون «نقد شعر» را نیز در دانشگاه کابل تدریش مینمود و در این راستا محصلین دانشکده هنرهای زیبا استفاده های مفید از استاد نوید بوده اند

جناب نوید خود نیز دارای قریحه شعری بوده و اشعار خود و پدر مرحومش «غلام احمد نوید» که یکی از نخبگان مطبوعات کشور بودند و دیوان ضخیمی از خود بجا گذاشته است در محفال هنری وادبی قرائت مینمایند و چنانچه شاد روان استاد جمشید «شعله» غزل های مرحوم غلام احمد نوید را که به سبک حضرت ابوالمانی بیدل میسرود ستایش و تقدیر میکرد.

محترم نوید در جمع اوری کتاب و کتاب خوانی چون پدر مرحوم شان علاقه فروان داشتند زمانیکه نور محمد تره کی بر تخت قدرت جلوس کرد در پی گرفتاری هر دانشمند اقدام نمود جناب حامد نوید مجبور به ترک وطن گردید در این جاست که شخصیت ادبی هنری و وطن دوستی او برملا گردید او کتابخانه غنی که در منزلش داشت تمام آن کتاب های با ارزش را برای فاکولته هنرهای زیبا اهدا نمود تا نسل آینده وطن از آن استفاده نمایند.

در مطبوعات بیرون مرزی استاد نوید با بسیاری از دانشمندان مطبوعاتی موافق و با بسیار هم مخالف است و اختلاف وی بالای زبان و ادبیات فارسی میباشد با انکه نوید یک شعر به استقبال یک شاعر ایرانی سرود و شدیداً مورد انتقاد هموطنانش قرار گرفت اما او در افغان بودنش خیلی پابند و خلاف هرنوع اجنبی پرستی بوده و هرگاه ایرانیها ایران را برایش رایگان هدیه بدارند در برابر وطن فرهنگ غنی و قدامت تاریخی افغانستان آنرا نمی پذیرید هویت و فرهنگ افغانی را سخت احترام میگذارد اما درباره زبان فارسی عقیده برآن است که زبان فارسی مرز را نمیشناسد و زبان غنی و پر بار سر زمین خراسان «افغانستان» بوده و میباشد و نمیخواهد که زبان فارسی با ترسیم مرز های اجباری که خطه خراسان را تقسیمات نموده در محدودیت قرار داشته باشد او را عقیده برآن است که آریانا و بعداً خراسان زادگاهی زبان شیرین فارسی میباشد اما اینکه روی مسایل سیاسی و یا عدم درک رشته زبان فارسی در زمان محمد ظاهر شاه نام دری را براین زبان غنی گذاشتند چندان موافقت ندارد گرچه زبان دری گفتار در بار و درباریان میباشد و از ریشه همان زبان اصیل فارسی است که نباید روی ملاحظات سیاسی و ترسم خطوط مرزی زبان به منطقه تعلق گیرید و محدود گردد. چنانچه در همان زمان خراسان بزرگ این السنه را صحبت میکردند شعرای بزرگ دوران از دری سخن گفته اند و در اشعار چون حافظ سعدی و غیره انعکاس یافته است .... جناب حامد را عقیده برآنست که زبان باید صیقل داده شود اکشاف نماید و به مرزا دور راه باید و شیرینی کلام ما باید دلها و سر زمین ها تسخیر نماید نه آنکه تحت نظریات ساییسی کشور ها در محدودیت قرار گیرید.

این دانشمند چند بعدی «نوید» در سال 1357 هش 1978 م- که قصد گرفتاری وی از طرف حکومت جlad خلقیها طرح و عملی میگردید او در اولین حلقه مجاهدین عضویت مخفی جهاد را پذیرفت و با یک تعداد شاگردانش که در مبارزه مخفی علیه دولت خلقی با مجاهدین همکاری داشتند ارتباط مستقیم برقرار نمود و ترک وطن کرد. وی از همان زمان تا اکنون 2012 م- که این کتاب تحریر میگردد در ایالت وریجینیا امریکا زندگی مینماید.

استاد نوید در تهیه و گویندگی برنامه های ادبی بنام (نقش های جاویدان) کار کرده است و هم چنان در مسایل هنری و ادبی میزبان برنامه های تلویزیونی و رادیویی بیرون مرزی بوده است و از آثار و تمدن زبان و ادبیات گزارش‌های مفید داده است. او بنام نویسنده کتاب تاریخ افغانستان معروف بوده یکاستان نویس دو زبانه انگلیسی و فارسی میباشد از جمله میتوان از فیلمنامه یی بنام (لوری) به دایرکت سعید ورکزی در سال 2010 م - بزبان انگلیسی در امریکا ساخته شد نام برد هم چنان تصنیف های زیاد استاد نوید توسط هنرمندان معروف افغان در

قالب اهنگ سروده شده است هنرمندان چون احمد ولی حیدر سلیم احسان امان خانم سلما جهانی خانم هنگامه و دیگران را میتوان نام برد.

در بخش ادبیات (سفر روحانی مولانا جلال الدین محمد بلخی آخرین روزهای دشوار یما پادشاه اهنگ سحرگاهان آبشار خورشید مجموعه شعر و بسیار آثار دیگر نیز به طبع رسانیده است که نیلاً به معرفی آثار تالیف تراجم و تحقیقات علمی وی در مورد تاریخ هنر و فرهنگ نگاشته اند پرداخته میشود:

- 1 - مقالات پی هم در مجله ژوندون در حدود سی رساله زیر عنوان «هنر در لابلای قرنها»
  - 2 - آثار هنری انسان های اولیه در دوره کهن سنگی میانه و نوین که از شرق میانه و اروپا بدست آمده است.
  - 3 - بررسی آثار هنری افغانستان در دهه سنگ کهن و عصر صیقل سنگ و نگاهی به آثار کشف شده آن «کوپرد بلخ» حوالی دوصد هزار پیش از امروز .
  - 4 - نظر اجمالی به آثار هنری کشف شده از بدخشان مربوط به انسانهای اولیه «قریه بابا درویش بدخشان) و مغاره مرده گوسفند گرزیوان فاریاب حوالی سی و پنج تا چهل هزار سال پیش از امروز .
  - 5 - نگاهی به آثار کشف شده از حوزه جنویغرب افغانستان متیگ کشمیر خار و ده موسی قندهار و مقایسه مدنیت حوزه هلند با هنر قدیم بین النهرين و موهنجودیرو در حوزه اندوس «ششصد سال قبل از میلاد مسیح » .
  - 6 - بررسی هنر های مجسمه سازی و معماری در بین النهرين باستان و نگاهی به اثار هنری کلدانی ها اسوری ها و سومریان «شامل سه رساله »
  - 7 - بررسی هنر مصر باستان در دوره فراعنه ...شامل سه رساله
  - 8 - مدنیت مجیره اژه و آثار هنری سینون ها.
  - 9 - آثار هنری یونان باستان از عصر «آرکائیک تا دوره برلکیس» و تحلیل در مورد هنر کلاسیک یونان شامل چهار رساله .
  - 10 - ظهر اسکندر و بخش هنر هیتیزم هیستیک در آسیاه و شمال افریقا قرن سوم و چهارم قبل از میلاد .
  - 11 - نگاهی به آثار خوش تپه یا تپه فلول بغلان .
  - 12 - بررسی مدنیت روم باستان و آثار هنری شان شامل سه رساله .
  - 13 - خصوصیات هنر اروپا در دوره قرون وسطی بعداز سقوط امپراتوری روم
  - 14 - تحلیلی در مورد هنر و اونسک و شیوه معماری گوتیک در اروپا .
  - 15 - تحلیل در عهد رنسانس و معرفی آثار دو سه تیلو لیونارد و داونچی سیکل آنژ و رانیل - شامل چهار رساله .
  - 16 - آثار دوره هنری یروک در اروپا .
- تمام این رساله ها در سالهای 1976 تا 1977 م - در مجله ژوندون بچاپ رسیده است.

استاد نوید آثار بزبان انگلیسی نیز نوشته است که عبارت است از : سروده های نی یا ناولی The music of the Recls در مورد سفر مولانا جلال الدین بلخی رومی به قونیه که در موسسه نشراتی iuniverse در سال 2007 م-به طبع رسید. آثر دوم بزبان انگلیسی نوشته و تهیه فیلم بنام «لوری» یا دخترم که در فیستوال بین المللی نیوریاک حایز جایزه گردید.

آثر سومی بررسی در مورد آثار گران بهای استاد کمال الدین بهزاد صورتگر معروف افغانستان بزبان انگلیسی و دری در مجله Ziba magazine در سال 2007 میلادی بنشر رسید آثار که زیر کار است و برای چاپ اماده میگردد.

اول مجموعه اشعار فروغ .

دوم - مجموعه شب ها بر زبان دری.

سوم - تاریخ هنر و فرهنگ افغانستان به زبان انگلیسی .

چهارم- بیا همگام شویم به زبان انگلیسی.

پنجم - شباهی کابل The nights of kabul بزبان انگلیسی .

ششم - نظری به شیوه نقاشی امپرسیوننیزیم در فرانسه در مجله بلخ -کابل 1978 م-

هفتم - تحلیلی در مورد خصوصیتهای هنری آثار باستانی افغانستان (مجله خپلواکی پشاور سال 1988 م).

هشتم - آبشار خورشید مجموعه اشعار در سال 1992 م- CD ویا کست ویرجینا که شامل آهنگ سحرگاهان و دو مجموعه اشعار و تصنیف ها برای هنرمندان سال 1994 م- ویرجینا در سی CD دی

نهم - نمایشنامه اخرين روزهای يما « نبرد افرويدان با مخاک » ویرجینا در 1998 م. اين درame با عظمت خاص در ستيز نير برآمد.

دهم - تهیه برنامه های هفته وار درمورد آثار هنری افغانستان از عصر هجر تا ظهر مکتب صنایع «پروفیسور غلام محمد میمنگی و استاد برشنا» در رادیو نقشهای جاویدان و تلویزیون آریانا افغانستان.

## فضل احمد «زکریا» نینواز



فضل احمد فرزند فیض محمد زکریا معروف به نینواز هنرمند مشهور کشور بود . پدرش فیض محمد زکریا یکی از معروف ترین ساستمدار دوره شاهی «محمد زایی ها» بود وی زمانی در پست وزیر معارف و وزیر خارجه و سفیر کبیر در سفارت های افغانی در کشور های خارج ایفای وظیفه نموده است مرحوم زکریا یک شاعر معروف بود که به اسم مستعار «فیض محمد کابلی» اشعارش را سروید است.

فضل احمد زکریا درسال 1315 هش- دریک خانواده سرشناس محمد زایی درساحه یکه توت شهر کابل تولد یافت. او نظر به استعدادی که در رشته موسیقی داشت دراون جوانی به هنر نمایی محافل شخصی خودش دوستان فامیلهای نزدیک و اقاربش ورداخت. زمانیکه متعلم لیسه استقلال بود در پوهنی ننداری نزد استاد فرج افندی نواختن آلات موسیقی را یاد گرفت و برای نمایشات مکتبش نظر به استعداد و لیاقتیکه در نواختن اکوردون داشت در عقب پرده ستیز مینواخت و با خانم «حلیمه علی زوی» آهنگ میخواند.

روی همین استعداد بعد از ختم لیسه استقلال از طرف وزارت معارف وقت بورس هفت ساله کشور ایتالیا در رشته موسیقی برایش داده شد مگر از طرف پدرش که وزیر معارف آنزمان بود گردید و بناقار شامل دانشگاه کابل شد خلاف ذوق خود به خواهش خانواده و بخصوص پدرش در رشته حقوق و علوم سیاسی تحصیل کرد بعداز ختم تحصیل خدمت مکلیفت عسکری را سپری نمود و از ثور 1341 -الی قوس 1354 مشاغلی را منحیث کارمند وزارت خارجه در داخل وخارج کشور به عهده داشت درسال 1356 در زمان یاست جمهوری سردار محمد داود خان در بخش فرهنگی وزارت اطلاعات وکلتور معرفی گردید.

فضل احمد زکریا زمانیکه متعلم صنف یازده و یا دوازدهم لیسه استقلال بود معارف افغانستان برای

تجلیل از چهلمین بزرگداشت استقلال کشور پروگرام بزرگ را در نظر گرفته بود که هر مکتب باید در روز رسم گذشت بالجرای ترانه های میهنی و حماسی سهم میگرفتند. در لیسه استقلال این وظیفه بدوش نینواز گذاشته شد او توانست در جمع سایر مکاتب گروپ ترانه خوان لیسه استقلال را با کمپوز ترانه بنام (قوم افغان افتخار آسیا - عسکر سنگین وقار آسیا) بنمایش بگذارد.

شاگردان لیسه استقلال را چنان افتخار بخشد که از کمپوز و انتخاب شعر عالی او همه دانشمندان متحریر شدند. اما از آنجاییکه در آن زمان استاد برشنا مرحوم خود یک استاد بزرگ موسیقی بود و کمپوز ترانه لیسه نجات «اما نی» را ساخته بود لیسه نجات مقام اول و لیسه استقلال در مقام دوم قرار گرفت. از همان روز استعداد ذاتی نینواز مورد توجه دانشمندان هنر و فرهنگ و بخصوص دوستداران موسیقی واقع گردید.

فضل احمد زکریا استعداد ذاتی ایکه از کودکی به هنر موسیقی داشت و این استعداد روح و روانش را تسخیر کرد و به جنون تبدیل گردید برای پرورش آن تلاش خسته گی ناپذیر نمود موانع فامیلی خشم پدرش و تعصبات جامعه را پشت پا زد و راه های ممکن را برای پرورش هنر ش جستجو کرد. از آنجاییکه با مخالفت پدرش از بورس هفت ساله هنری وزارت معارف استفاده کرده نتوانست با همکاری کاکایش نزد استاد سرآهنگ رفت تا بیشتر از چشمی سار شفاف موسیقی بهره مند گردد. در آن روزگار هنرمند شدن «سازنده شدن» در جامعه عیب بزرگ بود والدین برای فرزندان شان اجازه مطریب شدن را نمیدادند بخصوص فامیل زکریا که از جمله محمد زایی های سرشناس و مرحوم فیض محمد خان از جمله اراکین برجسته دولت بود اصلاً برای فرزندش اجازه نداد. از همینجا مشکلات مرحوم نینواز با خانواده اش آغاز گردید.

نظر به تعصبات مردم و عقب ماندگی جامعه سنتی مقامات و سطوح بالایی بخصوص محمدزادیها برای جوانان شان که دل به عشق هنر داده بودند نسبت نام خانواده‌گی جوانان شان را مورد تشویق قرار نمیدادند هرگاه چنان نمیبود تعصبات از جامعه برچیده میشد و هنر والای موسیقی از شکل خراباتی که بدیده تحقیر بدان نگاه میگردند در معرفت ارزش های فرهنگی کشور در سطح ملی و بین المللی ارتقا میکرد اما بدختانه به هنر خرابات و به شخصیت های هنری «خراباتیان» ارج نمیگذاشتند و در انکشاف هنر موسیقی توجه صورت نمیگرفت. روی این انگیزه ها فضل احمد نینواز با خشم پدر مقابل گردید و پدرش او را از فرزندیش برید او نیز نام و نشانی خانوادگی و تعلقات محمد زایی خود را رها و تخلص نینواز را نسبت به عشقیکه به مولانا بزرگ بلخ داشت انتخاب کرد.

روزی دریک مصاحبه رادیویی چنین گفت [من با نام خانوادگی «زکریا» افتخار مینمایم و تخلص نینوار را نظر به عشقی که به مولانای بزرگ دارم بربگزیدم و این را به مردم عزیزم میگذارم زمانیکه من مردم دیده شود مردم در باره من چه مینویسند «آیا نینواز شایستگی آنرا داشت که نینواز تخلص مینمود» این قضاوت را برای مردم میگذارم در هرحال من یک انسان فقیر مشرب و به خرابات و خرباتیان احترام دارم و عزت و افتخار افغانی خود را هیچگاه فراموش نمی‌کنم.

مرحوم نینواز از همان جمله شخصیت های سطوح بالایی جامعه بود که دل به اهل خرابات داد تا برای قدسیت هنر و هنرمند فضای غبار آلوده تحیر و تعصب را پاک سازد.

او به مولانای بزرگ عقیده داشت و این چهار بیت مولانا او را به قله های شهرت رساند:

مرا تا محرم آن راز کردند--- بگوش من زغیب آواز کردند  
نفس در قالب آدم نمیرفت --- درون سینه او ساز کردند «مولانا بلخ»

بلی ! نینوار از جمله روندگان جاده هنر بود که استعداد های شگرف موسیقی را از محوطه خرابات و رقابت های عقب گرایانه نجات بخشید و آنرا با روند روزگار وقف داد و خود در دل ساز و سوز نی و عمق اشعار مولانا فرو رفت شباهی بزم و طرب صاحب دلان او را پایی محافل هنری کشانید. در جوانی راهی کوچه خرابات گردید و بعد از استاد سراهنگ بدر خانه استاد هاشم چشتی برفت و سکوت تلخ را بشکست نزد استاد هاشم رسماً به شاگردی نشست رمز و زار موسیقی را با 12 دوازده تال تبله و اسرار پرده های هارمونیه را در راگها پیدا کرد در مدت خیلی کوتاه 50 تا 60 راگ را آموخت. تالهای تبله راز های پرده های هارمونیه و اکوردون او را از دیگران برید و با خراباتیان پیوند داد.

در برابر اهل طرب زانو زد و آنچه میخواست با ساز همساز و با نی هم سوز شد با خرابیان چنان آمیخت که در شادی های شان شاد بود و لبخند میزد و درغم شان سوگدار میگردید و میگریست. او را عقیده براین بود که هنر را باید از خرابه بیرون کشید و نزد اهل دل آورد تا دلها را تعصب پاک نماید بخاطر همین عقیده و با آهنگ [بیایید بیایید به میدان خرابات] خشم پدرش برافروخته ترشد و او را از فرزندیش دور افگند مگر نینواز اهل دل را پیدا کرده بود با مقاطعه رابطه پدری و خانوادگی در جاده ایکه روان بود یاران و همدلان زیاد با او پیوستند و دوستان بیشماری پیدا کرد که او را یاری رسانند هنر ش را صیقل زند تا هنر نهفته درون سینه اش چون خورشید تجلی نماید و فرهنگ سنتی جامعه را روشن سازد.

او از خرابیات چیزی گرفت و چیزهای هم پس داد خود شاگرد نشست و شاگردانی هم تربیت کرد اولین بار شخصی بنام قاری حسیب الله را تحت پرورش قرار داد و کمپوز [بیا برمی قالین ببافیم تخته تخته سوی آقچه] آهنگ فوکلور اصیل وطنی را ساخت و از حنجره قاری حسیب الله به گوشهای هموطنانش طنین انداخت و قاری به شهرت رسید.

چون متعصبن از هنرمند شدن جوانان عار داشتند و جوانان مورد طعن قرار میدادند نینواز برای قاری حسیب الله اسم هنری دلنواز را برگزید.

نینواز از استعداد ذاتی و الهام الهی بر خوددار بود تمام کمپوزهایش قالب و اسلوب جداگانه داشت برای هر هنرمند مطابق حنجره اش تصنیف میساخت و یا اشعار ناب را از دیوان شعرآ انتخاب میکرد و کمپوز مینمود شب و روز با هارمونیه و اکوردون سروکار داشت و جالب آنکه اکوردون را با دست چپ مینواخت که این هم از استعداد ذاتی و ذوق هنری او بود که با دست چپ به سیستم غرب نواخته میتوانست.

حقیقتاً در قسمت مدرن شدن موسقی افغانستان بعد از استاد برشناً مرحوم نینواز خدمت زیاد نمود و دسته جاز «موسیقی غربی» را با تبله آرمونیه رُباب دلربا سرنده و دیگر الات شرقی بسیار زیبا آشتنی داد. در آنزمان یگانه مرجع که چشم امید تمام هنرمندان بدان دوخته شده بود دستگاه رادیو

کابل در پل باع عمومی موقعیت داشت<sup>ُ</sup> بود و نینواز در همان استديوهای رادیو در پل باع عمومی بیشترین کمپوز هایش را ساخت و جوانان را با چهره های جدید هنری خارج از حلقه خرابات به جامعه معرفی کرد.

آلات و وسایل محدود جاز در دستگاه رادیو کابل نیز وجود داشت که زیاد مورد استفاده قرار نمیگرفت صرفاً برای رسم و گذشت<sup>ُ</sup> تجلیل از مراسم رسمی با نواختن آلات جاز قطعات عسکری را ز حضور ظاهر شاه عبور میدادند و بس.

ساير هنرنمایی<sup>ُ</sup> محافل و مجالس هموطنان صرفاً با سیقه خراباتیان و استعمال آلات اصیل افغانی برگزار میشد و در رشد و انگشاف هنر و تربیت هنرمندان از اقشار مختلف جامعه توجه وجود نداشت... این نینواز بود که از آلات موسیقی جاز استفاده اعظمی کرد و آلات جاز را جز صاحب منصبان اردوی ملی کسی استفاده و نواخته نمی توانست بنام گروپ دوم الات موسیقی در رادیو یاد میشد<sup>ُ</sup> و هنرمندان خرابات با آلات موسیقی شخصی شان در رادیو میآمدند و برای هنرمندان آواز خوان مینواختند و یاشاید هم مسوولین رادیو برای شان اجازه استفاده از آلات غربی را نمیدادند در حالیکه هنرمندان خرابات هر دو وسایل را نواخته میتوانستند.

نینواز همان گروپ دوم آلات موسیقی را مورد استفاده قرار داد و بخصوص در رشد هنر موسیقی اصیل افغانی در لابلای موسیقی شرقی و غربی با حنجره جوانان تصنیف های فولکلور وطن را زنده ساخت.

موسیقی اصیل افغانی در قدیم بنام موسیقی خراسانی یاد میشد درگذشته های دور موسیقی خراسانی از افغانستان به هند و پاکستان و ایران انتقال شده بود و آنجا رشد و انگشاف نمود و آن طریق در سنتیز بین المللی هنر و فرهنگ بنام موسیقی کشور های متذکره معرفی گردید چونکه هنر موسیقی افغانی از حالت اولیه ارتقاء نکرد و همسایگان موسیقی ما را تحت تاثیر قرار دادند بدیختانه در کشور ما نظر به تشریحاتیکه فوقاً تحریر گردید<sup>ُ</sup> هنر تحت تاثیر فرهنگ سنتی و مذهبی قرار گرفت و به شمعهای نیمه افروخته ای میماند که درحال زوال بود و گرنه موسیقی خراسانی مهشور ترین موسیقی در منطقه بود<sup>ُ</sup> که در ایران رشد کرد در افغانستان تا زمان امیر شیر علی خان موسیقی خراسانی در تمام کشور مروج بود و سروده های زیبای فلکلور در سرتاسر کشور با نواختن دوتار و دنبوره و عیچک و سه تار دف و تنبور با همان اصالتش نواخته میشد که با ورود هنرمندان هندی موسیقی به دوسته «موزیک خراسانی و هندی» تقسیم شد تا اینکه موزیک خراسانی در موسیقی هندی در مناطق کابل و اندکی در شرق و در قندهار منحل گردید.

این بزرگمرد صاحب دل «نینواز» میدانست که جامعه درمسیر غیر هنری شدن روان است باید جلو آنرا گرفت<sup>ُ</sup> اصیل ترین تصنیفهای مردمی را کمپوز کرد و بدون هیچگونه تعصب و تنگ نظری برای جوانان هنر دوست تقدیم نمود و بخصوص هنر فلکلور را زنده ساخت و این خدمت بزرگ در اثر هدایت استاد برشنا که منحیث ریس رادیو ایفای وظیفه میکردند با خاطر زنده ساختن فرهنگ رنگار و سرود های مردمی اقدام نمودند<sup>ُ</sup> با اساس همین هدایت مدیریت موسیقی رادیو افغانستان به جمع آوری آهنگ های فلکلور اقدام نمودند و همچنان کمپوز های نینواز در معرفی آهنگ های فلکلور و شهرت هنرمندان هنگامه بربپا کرد و در اثر توجه و برکت کمپوزهای مرحوم

نینواز هنرمندان زیاد اعم از ذکور و اناث سر بلند کردند به شهرت رسیدند.

کسانیکه از کمپوزهای نینوار به شهرت رسیدند شهید احمد ظاهر خانم هنگامه خانم مهوش محترم احمد ولی مرحوم عبدالرحیم ساربان مرحوم گل احمد شیفته مرحوم ضیا قاریزاده «کبوتر» مرحوم استاد اولیر مرحوم اکبر رامش و شمار دیگر میباشند.

احمد ظاهر هنرمند همیشه جاویدان که خود چون نینواز از خانواده سرشناس بود سر زبانها افتاد و در جمع جوانان اماتور ستاره هنر جوانان گردید همچنان قابل تذکر است که خانم مهوش باید تا زنده است مدیون احسان استاد نینواز باشد زیرا او از «فریده» مهوش ساخت تحت رهنمایی نینواز «مهوش» او نیز درب خانه استاد هاشم چشتی را کوفت مگر فاقد استعداد هنری بود جز سرویدن آهنگ خدمت دیگر در عرصه هنر موسیقی انجام داده نتوانست.

در رابطه استاد اولیر باید گفت که او دارای استعداد هنری و حنجره طلایی بود اما هیچ وقت جز باهارمونیه و تبله با آلات جاز نه سروده بود زمانیکه نینواز آهنگ (تا دسترنگ بلا واخلم تور سترگی ولی سره دی) را برایش کمپوز نمود استاد اولیر گل کرد و سرزبانها افتاد و با پیروی از رهنمود های نینواز خود نیز در فاصله کوتاه در جمله کمپوزیتوران مستعد کشور قرار گرفت و برای هنرمندان کمپوزهای بیشمار ساخت..

در مورد حنجره سحر آمیز احمد ولی باید متذکر شد که آهنگ:

(غمچه سرخ به باع گل بوستان تو ام گل بدامان تو ام- هر طرف چون پر طاوس پریشان تو ام گل بدامان تو ام) کمپوز مرحوم نینواز بود که در هنگام خیلی جوانی احمد ولی را زبان زد عام خاص نمود و بعداً همین پارچه را با خانم هنگامه با همان کمپوز بشکل دوگانه در تلویزیون نیز اجرا گردید.

عبدالرحیم ساربان که سابقه آواز خوانی را ز تیاتر شهری ننداری تحت رهنمایی استاد افندی آموخته بود اما زمانیکه آهنگهای مشهور «خورشید من کجایی سرد است خانه من - ابر ها پاره پاره ویا من نی نوازم» را نینواز برایش کمپوز نمود ساربان هنرمند همیشه جاویدان گردید و صدھا ترانه و تصنیف دیگر از حنجره هنرمندان به جامعه شناونده شد و هنر اصیل افغانی از جاده انحراف برگشت نمود و جاویدان شد. اکنون بعد از چند دهه از وفات نینواز احمد ظاهر و ساربان



اولیر میگردد اما همان آهنگهای معروف با همان زیبایی ماندگار است و هنرمندان ایرانی تاجیکی هندی و پاکستانی نیز همان آهنگها را میخوانند و به شهرت میرسند و هنوز هم بدلها چنگ میزنند. هنرمندانی که از کمپوزهای مرحوم نینواز استفاده کرده اند: جلیل زلاند خیال، استاد محمد حسین ارمان، گلزمان، هنگامه، کبرا، ریلا، حمیده رخشانه، سیما ترانه، نوریه پرستو و فریده مهوش و ده های دیگر بودند.

شهید نینواز نگذشت شمع نیمه افروخته هنر موسیقی وطن خموش شود اما افسوس در این راه شمع زندگی خوش خموش گردید. (نام که جاوید گشت کشتنش آسان کجاست.... او برای ابد جاویدان است).

نینواز بعد از ختم پوهنتون کابل به خدمت عسکری جهت سپری نمودن دوره مکلفیت در قطعه خورد ضابطان احتیاط رفت و در آنجا گروپ هنری قطعه عسکری را رهبری نمود و در نشاخت «سوند» صدا آلات موسیقی جاز بیشتر آشنایی پیدا کرد وی بعد از ترجیح در وزارت خارجه تقرر حاصل کرد اما هیچوقت مصروفیتهای دولتی مانع کارهای هنریش نمیشد او در هرحال برای کمپوز کردن نشست با هنرمندان و هنرمندی فرست پیدا میکرد و هنرخ را فراموش نمیکرد او یک شخصیت برازنده و عالی بود که صفاتش در «قلم ناتوان بنده» نمیگنجد انسان صادق با صفا مهربان، دلسوز، غریب پرور، نجیب و فقیر مشترب بود او عشق بوطن مردم، هنر و همسر و فرزندانش داشت. همچو شخصیت در ستیزهای هنری خیلی کمیاب میباشد نه تنها در افغانستان بلکه در تمام ستیزهای بین المللی هنری با چنین اوصاف کمتر بچشم میخورد که با شهرت فوق العاده هنر از همه صفات عالی نیز برخور دار باشد و محبت خانوادگی را فراموش نکند.

شمار زیاد از هنرمندان داخل و خارج زمانیکه به اوج شهرت رسیده اند محبت فامیلها از دلهای شان پرواز نموده و شیرازه زندگی شخصی شان از هم پاشیده است. از اینرو نینواز در دل و دیده هر هموطن جا دارد و خواهد داشت تنها هنر ستیزان جاهل که خود از فرهنگ عاری بودند او را سر بریدند و به گورستان دسته جمعی دوران نور محمد تره گی سپردند.

در رابطه شهادت مرحوم نینواز عقاید مختلف وجود دارد.

دروهم اول عدم فهم رژیم آن دوران از هنر و فرهنگ بوده است.

دوم - فضل احمد زکریا مربوط به یک خانواده نامدار سیاسی، محمد زایی بود که خلقی های بی فرهنگ باکشتن چنین شخصیت با فرهنگ افتخار بد نامی تاریخی را کمایی کردند.

سوم - بسیار مردم مرگ احمد ظاهر را به نابودی نینواز پیوند میدهند که گویا نینواز از اسرار و کشتن احمد ظاهر به جزئیات آگاهی داشت و به معلومات دست اول که چه کسانی در قتل احمد ظاهر دست داشتند و چگونه قتل او طرح ریزی گردیده بود دست یافته بود بنابراین مفت و رایگانه بچنگ آن رژیم مستبد و متعصب افتاد.

چهارم - حبیب الله زکریا مرگ نینواز را قضیه سیاسی دانسته میگوید که نینواز به آرمانهای ملی و دینی اعتقاد داشت و خطوط عده کارهای هنریش تعین کننده سمت و راه او در تعهد وطن پرستی و آرمان ملی بوده است و مرگش از وطن پرستی او بود. زیرا او در جوانی برای متعلمین مکتب آهنگهای وطن پرستانه میساخت که میتوان از پارچه های مانند: آساه بحر است و ما طوفان

او- و آهنگ کوسهار ما سر به آسمان = راه باغ ما رشک گلستان و .... مهد پاک آرین جاویدان جاویدان و بسیار دیگر نام برد.

بعباره دیگر در روز جنازه «احمد ظاهر» هنگام دفنش مرحوم نینواز بیانیه خیلی پرسور و با جزبه ایراد نمود چون نسبت دسته گلی هنری را که خود باغبانی کرده بود پیش چشمانش پر پر شد قلبش جریحه دار شده بود شاید روی احساسات حرفهای را بر زبان رانده بود که باعث خشم رژیم گردید اما او را گرفتار نکردند و یا فرصت برای گرفتاری نینواز دست نداده بود که حادثه مشهور چهاردهم اسد سال 1358 هش - قطعه عسکری بالاحصار کابل از طرف سربازان و صاحب منصبان برعلیه رژیم خلقی اتفاق افتاد. اطفال همه در مکاتب و کودکسانها بودند و حادثه در ظهر روز رخ داد و پدران و مادران برای آوردن فرزندان شان عقب مکاتب رفتد تا فرزندان شان را بخانه انتقال بدهند.

نینواز نیز از دفترش برآمد و بمکتب هایکه فرزندانش درس میخواند «استقلال و ملالی» رفت. دفعه اول که مانع گرفتن فرزنش شدند او بخانه برگشت ... اما برخورد های مسلحane از طرف قطعه بالا حصار که در قلب شهرکابل موقعیت دارد ادامه پیدا کرد ... ناگزیر با احساس پدرانه ای داشت دوباره روانه مکتب گردید تا (امیر خسرو و سحر) فرزندانش را بخانه انتقال بدهد. این بار عبدالحیب خسربره اش نیز با او همراه گشت مسئولین مکتب بازهم از سپردن اطفال ممانعت کردند و گفتند که برای ما دستور رهایی مکتب از مقامات بالایی داده نشده است موضوع را با مقامات امنیتی درمیان گذاشتند.

چون ماه رمضان بود نینواز با عبدالحیب خسربره اش جهت افطار به بسوی خانه خویشاوندانش که در وزیر اکبر خان موقعیت داشت حرکت کردند به تعقیب شان یک موتر والگا سیاه که مربوط ریاست اکسا بود به قومانده «عزیز اکسا» در نزدیکی خانه خویشاوند مرحوم نینواز آنها را توقف داد و بعد از یک سوال و جواب مختصر دو نفر عسکر گزمه شهری راکه در اجرای وظیفه قرار داشتند امر کردند تا آنها را نگهداری نمایند. موتر تعقیب کننده رفت و بعداز چند دقیقه دوباره بازگشت و آنها را بطرف وزارت داخله با خود برد.

مرحوم نینواز از همان دونفر گزمه خواهش کرد که در خانه دوست شان اطلاع بدهند که آنها را به وزارت داخله برندند تا فامیلهای شان مطلع گردند.

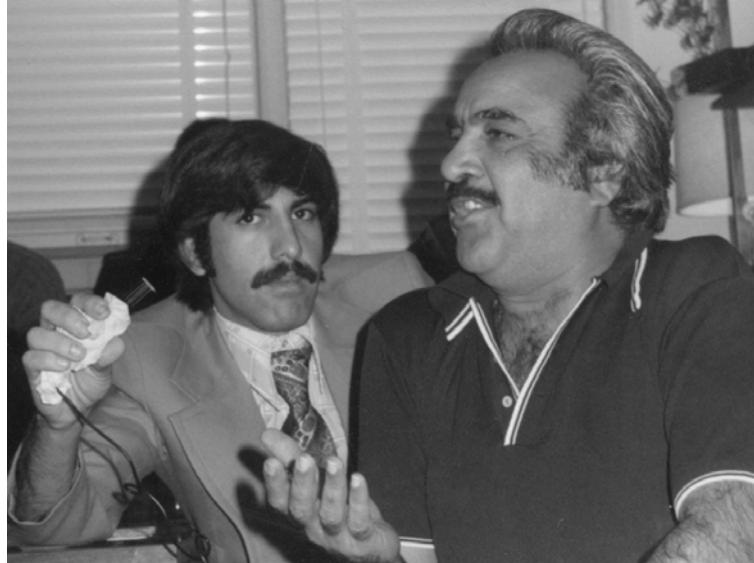
همان بدن بود که تا امروز برنگشتند. (مرگ احمد ظاهر و نینواز این دو هنرمند مشهور که در زمان نور محمد تره کی و حفیظ الله امین رخ داد تا امروز در جمله اسرار باقی مانده است... اینکه چرا؟... و چطور و روی کدام دلیل آنها کشته شدند حتا نزدیکترین دوستان شان نیز واقف نیستند.) نینواز آن بزرگمرد ادیب نه تنها در ساحه هنر فعالیتهای چشمگیر داشت بلکه (از ثور 1341 الی قوس 1344 هش- مشاغلی در کرسی های بلندی وزارت خارجه در داخل و خارج کشور انجام داد و در هرکشور که برای انجام وظایف سیاسی دولتی مقرر میگردید در حلقة هنری با افغانهای مقیم انکشور محفل بزم و طرب داشت چنانچه زمانیکه در انقره ترکیه درسفارت افغانستان اجرای وظیفه مینمود و استاد خلیل الله خلیلی سفير افغانستان در محفل فرهنگی مبناسبت روزهای ملی کشور که از طرف نینواز در منزلش برگزار شده بود اشتراک و یک پارچه شعر در وصف او سروده است.

در 1356 هش- زمان ریاست جمهوری سردار محمد داوود نظر به ضرورت فرهنگی نینواز را به وزارت اطلاعات و کلتور معرفی کردند تا دم مرگ همین آخرين ماموريتش بود. او انساني بود با دل بزرگ و مهربان دست دراز و بخشندۀ ذوق لطيف و خوش مشرب<sup>\*</sup> آزادمنش<sup>\*</sup> مهمتر از همه يك سان با ديگران بى ريا وبى خوف از نام و نشان پدرى و خانوادگى و محمد زايى بودنش.

روى اين همه دلائل مردم اورا يك شخصيت فقير مشرب ميدانستند و مقام هنري او سر تعظيم و احترام ميگذاشتند. زيرا او نه تنها ننگ زمانه را زيرپا گذاشته بود و با اهل دل پيوسته بود بلکه مشوق راستين مردي که هنر را بيده تحقيير مى نگرستيند<sup>\*</sup> گردید و با صدای بلند آهنگ بيايد... بيايد به ميدان خرابات « آنها را تشويق و ترغيب هنر والاي موسيقى مينمود.

از اينرو بيشتر وقت خود را با زير دستان و غرباً صرف مينمود تا رجالهای برجسته سياسي. فضل احمد زکريا با آنکه دانشکده حقوق وعلوم سياسي را تمام کرده بود در بخشهاي سياسي يعني وزارت خارجه و درسفارتاهای افغانی در خارج کار کرده بود اما هيچگاه علاقه مفرط به سياست نداشت و کارهای دولتی بالای کار اصلی و هنری اش سایه نه افکنده بود. رشد و انکشاف هنر و پپورش هنرمندان را وجيه اصلی خویش ميپنداشت تا جامعه را با هنرمنايی از عقبمانی و عقبنگري نجات داده و با پپورش فرزندان سرشناس جامعه چون احمد ظاهر وغیره ريشه تعصب را از خانواده های سرشناس از بیخ و بن برکند.

او به موسيقى جنون داشت<sup>\*</sup> هرگاه هنرمندان و موسيقى دانان کشور هنر پپور هندوستان بنابر دعوت دولت افغانستان بکابل ميآمدند تنها نینواز از جمله کسانی بود که آنها را در منزلش پذيرايي ميکرد و با اهدای تحايف ادائی احترام و ارادت مينمود. هر كسيكه با اهل دل و موسيقى رابطه داشت<sup>\*</sup> با او مى پيوست و چيزی ميآموخت و چه بسا شبهايکه در خانقاها برای اهل دل ميسرود و سود ميچست. او هرگام که ميگذاشت از آزادی و آزاد اندیشان وطن بگونه اي ياد آورد مشيد چنانچه آهنگ فلكلور



ميربچه خان را که يکی از آزادی خواهان جنگ دوم افغان وانگلیس بود به آواز خود به سبک « شاكوكو جان» كمپوز نمود و خواند.

جواناني که به الات موسيقى غربی اشنایی داشتند<sup>\*</sup> بدورش جمع کرد و به هنرمنايی تشويق نمود اين مرد شایسته وطن ميدانست که موسيقى وارداتی از خارج کشور موسيقى اصيل افغانی را

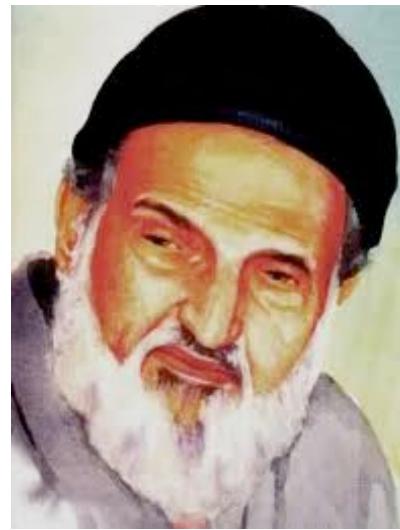
تحت سایه خود قرار میدهند مگر چون باد بهاری زود گذر است و نابود میشود باید موسیقی اصیل کشور زنده نگهداشته شود.. باید تولید داخلی با نوآوریها در این رقابت برنده شود و موسیقی اصیل ما ماندگار بماند. روی همین مفکوره نینواز موسیقی دان ماندگار آن دوران گردید.

او در شاعری نیز مقام وجایگاهی بلند داشت چنانچه دو بار در سالهای 1974 و 1975 با اعطای مдал عقاب از طرف سردار محمد داود خان رئیس جمهور کشور مورد تحسین قرار گرفت. با تصدیق از گفته قبل «نام که جاوید شد کشتنش آسان کجاست» پس از چند دهه مردم هنر دوست اقارب مرحوم و هنرمندان با رسانه های جمعی در مورد شایستگی نینواز در هنر موسیقی اصیل وطن درباره تغاذل و تصنیف هایش درباره شخصیت و مردم داریش صحبت میدارند که این نوشته نیز در مورد شخصیت شهید فضل احمد زکریا «نینواز» از مصاحبه های (حسیب زکریا برادر و فرید زکریا خواهرزاده نینواز استاد محمد حسین ارمان استاد گلزمان استاد محمد آصف طبله نواز داکتر محمدناصر سرمست محترم سید عمر سلطان گیتار نواز انجینیر جلیل سید خانم هنگامه و دیگران و همچنان «برنامه یاد و بود از نینواز فقید به گویندگی خانم فریده انوری» و مقاله در باره شهید نینواز از قلم محترم امام عبادی در سایتهاي انترنتي و نظریات مردم از فیسبوک مرحوم نینواز اخذ و جمع آوری گردیده است تا در این کتاب که درباره چهره های جاودان تحریر میگردد با شناخت که شخصاً از هنرمند همیشه جاودان داشتم گنجانیده شد و هم چنان قابل یاد اوریست که فوتوهای مرحوم نینواز را جناب صلاح الدین پسر کاکایش برایم عنایت نمودند که از ایشان سپاسگزارم . شما جناب صلاح الدین را با مرحوم نینواز مشاهده مینماید. روحش شاد و رهروانش زیاد باد.

## نجم العرفا حیدری وجودی

داغ دل نگار ما شمع سر مزار ماست	شاهد حال زارما چهره زرد وزار ماست
آیینه جمال تو این دل بی غبار ماست	دستگه جلال تو جلوگه وصال تو
باغ و گل و بهارها سینه داغدار ماست	روضه عالم صفا غنچه گلشن وفا
شام و سحر بیاد او خاطر بی قرار ماست	روح امید آرزو جان و جهان جستو
نغمه آبشارها دیده اشکبار ماست	موجه رود بارها زمزمه هزارها
مست و الست میروم عشق و امید یار ماست	سدره وفای ما خارهوس نمیشود
عظمت و شان زندگی بردل کوهسار ماست	راز جهان زندگی سرنها زندگی
زنگ درای کاروان گرمی وسیر رهروان	زنگ درای کاروان گرمی وسیر رهروان
صلح وصفا و یاوری مهر و وفای «حیدری»	صلاح وصفا و یاوری مهر و وفای «حیدری»
با همه کس برادری در همه جا شعار ماست	با همه کس برادری در همه جا شعار ماست

حیدری وجودی فرزند مولانا شفیع الله خان در سال 1318 هش -در یکی از دهکده های زیبا وسر سبز و طبیعت طبع آراء دره پنچشیر دیده به جهان گشود . اولین آموزش را در مسجد از قرائت پاره بغدادی و قران مجید از آموزگاران وقت فرا گرفت و در سال 1326 هش- در مکتب ابتدایه رخه پنچشیر در کرسی تعلیم نشست . اما در کنار آموزس دورس معمولی مکتب یک سلسله کتابهای فقه مانند خلاصه قدوری کنز مختصر شرح لیاس و شرح وقایه وغیره را که همه به زبان عربی بُود بطور خصوصی نزد مدرسین و علمای وقت پنچشیر آموخت . در همان آغاز تعلیمی به خوانش کتابهای فارسی چون : گستان و بوستان سعیدی شیرازی مثنوی مولانا جلال الدین بلخی دیوان حافظ شیرازی پرداخت و تا حدود توان غزلیات مولانا صاحب خداوند اگار بلخ را از یاد کرد.



در صنف پنجم مکتب بود که در رویا در اثر حادثه ی روحانی حالت منقلب گردید و بعد از ختم صنف ششم در اثر همین دگرگونی نتوانست به تعلیمات رسمی معارف بدرجات دیگر ادامه دهد . در اوایل سال 1333 خورشیدی بکابل آمد و در نخستین روزهای آمدنش در کابل مراسم شعر و شاعری گرانمایگان برگزار شد وجودی با حضرات «مولانا خسته» صوفی عشقی و شایق جمال آشنا گردید . مولانا خسته و شایق جمال در نقد سروده هایش توجه مبنول داشتند. هنوز مغلوب الحال بود که بخدمت زیر بیرق سوق گردید و مدت شش سال خدمت عسکری را در ولایت لوگر انجام داد.

سرانجام در سال 1343 هش- در چوکات وزارت معارف انجمن « شرعاً افغانستان » تاسیس شد و جناب وجودی در آن انجمن بحیث محرر توظیف گردید این انجمن مدت سه ماه دوام کرد و روی علیل نا معلوم انجمن مذکور از طرف مقامات لغو گردید.

وجودی از اول اسد سال 1343 هش- در کتابخانه های عامه کابل عز تقرر حاصل کرد. نجم العرفان وجودی الی اکنون که این کتاب تحریر میگردد « اپرایل 2013 » مسؤولیت بخش جراید و مجلات کتابخانه های عامه کابل را با صفا و صداقت و امانت داری انجام میدهد. بیان دارم روزگار پُرآشوب ساله های « 1357-1358 »- که « صاحب این قلم » نسبت جرم وطن پرستی و تسليم نشدن خواسته ها اندیشه های حکومت خلقی ها از هر اداره منفک و بطور جزایی در مربوطات وزارت اطلاعات وکلتور فرستاده میشدم روزگاری را در کتابخانه های عامه کابل نیز سپری کردم و سعادت همکاری با جناب نجم العرفان وجودی صاحب داشتم. شناخت درمورد شخصیت والای محترم وجودی گرامی مانند آفتاف

درخشنان<sup>ُ</sup> بی برده و نهان از زیر ابر خشم حکومات نمایان بود . تواضع و بزرگمنشی<sup>ُ</sup> صداقت و پارسایی را باید از بزرگان چون « وجودی » آموخت<sup>ُ</sup> در آن دغدغه<sup>ُ</sup> روزگار چون سرو بلند قامت در صداقت و امانت داری میزیست<sup>ُ</sup> از صحبتگاهی تا شامگاهی در جمیع بندی مجلات و جراید مصروف کارش بود که گوهی در وطن آب از آب شور نخورده و خاطر آرام اورا نگرانی حوادث نه پژمرده است . برخورد با زیر دستان که زاهلیت کاری چندان برخوردار هم نبودند با چهره<sup>ُ</sup> معصوم به آنها نگاه میکرد و سیستم اداره را با حوصله مندی تدریس مینمود<sup>ُ</sup> غیابت اورا در وظیفه بخاطر ندارم همیشه در پشت میز کارش مصروف میبود و روحش در عالم قدسیت شعر و عرفان در پرواز بود و خشک و گل وجودش از شمیم دل انگیز معرفت حق و کشف حقیقت عطر آگین بود و در راه پاسداری از فرهنگ و معرفت از پیشگامان در مکتب خود شناسی و خدا شناسی از پیشتابزان برق حق میباشد.

نجم العرفا وجودی در سیر و سیاحت در وادی فرهنگ ریاضت زیاد کشیده است که هر کس نمیتواند به آسانی این قلعه شامخ را فتح نماید . حقا وجودی سر لشکر عاشقان و سرتاج زاهدان در راه عرفان میباشد چه زلال است چشممه سار تفکر پاکش و چه خوش خرام است طاوئس کلامش و چه مقدس است که سراب فربینده رنگین زمانه را ندیده گرفتن و به دریای پر طلاطم ادب و معرفت غوطه خوردن<sup>ُ</sup> این ریاضت عظیم اورا به بلندای اندیشه والای عرفانی رسانیده است . این شهپر بیناک در طغيان حوداث در دل ژرف اقيانوسع نیگون علم و عرفان غوطه ها زد و مروارید های آبدار از دانش و بینش بدست آورد . این فرهیخته فرزانه در حال حاضر از جمله غنایم بزرگ روزگار ماست .

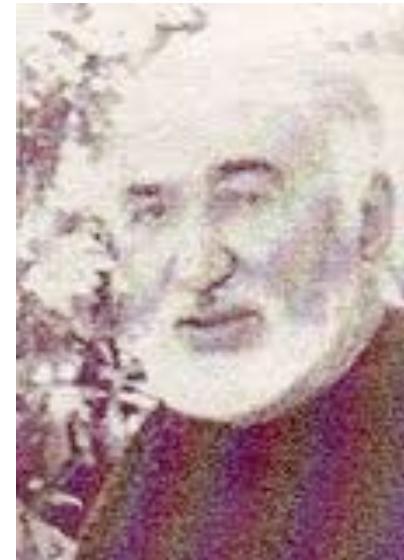
سید حشمت الله یکتن از شاعران سرزمین لوگر و از ارادتمدان نجم العرفا درباره دانش و بینش وی چنین سروده است :

برقامت زیبای شما سکوت دانش حقا که چه زبینده و فرخنده و بجاست  
نجم العرفا ء فخر ادیبان کلامی به به که درین باغ چه خوش سرو تو بالاست .  
باید متعارف بود که کار فرهنگی<sup>ُ</sup> ادبی و عرفانی اورا به گواهی اکثر معاشران و صاحب نظران در میزان سنجش قرار دادند و جمع کثیر از اصحاب قلم و اندیشه محضر آن بزرگوار را درک کرده و لقب « نجم العرفا » را در طی محفل فرهنگی در بزم ادبی کابل پیشنهاد و بعدا از طرف اساتید دانشگاه کابل<sup>ُ</sup> و صاحبان علم<sup>ُ</sup> فرهنگ و ادباء<sup>ُ</sup> کانون های ادبی و فرهنگی داخلی و خارجی با نظر سنجی عمومی این لقب را برایش اعطای فرمودند . بزرگداشت از شخصیت علمی و فرهنگی کشور عزیز ما که در واقع از شخصیت های شریف<sup>ُ</sup> بزرگوار که طرف اعتماد مردم اند<sup>ُ</sup> وظیفه هر انسان قدرشناص و فرهنگ دوست میباشد . زیرا خدمات و او در راه عرفان و فرهنگ چه در داخل و چه در هجرت سرای پشاور از دیده هموطنان پوشیده نبوده و شاسیته چنین قدر دانی میباشد .

## عبدالحق واله

صاحب امتیاز روزنامه کاروان

شاد روان عبدالحق واله فرزند عطاالحق خان صاحبزاده متول  
 15 حوت سال 1306 هش- شهر کابل بوده و مرحوم عطاالحق  
 صاحب زاده پدر مرحوم واله در دوران نادرشاه و ظاهر شاه  
 مدت نه «9» سال عمرش را در زندان گزاریید. زیرا مرحوم  
 صاحب زاده در زمان حبیب الله خان کلکانی وزیر خارجه  
 افغانستان بود و برای حفظ اسناد دوران استقلال صادقانه همت  
 گماشت<sup>۱</sup> وی تمام اسناد را توسط عبدالغفار خان مدیر آرشیف در  
 گاو صندوق ها حفظ نمود. وزیر مختار انگلیس بنام «  
 همفیریز» که در سقوط دولت و خلع نمودن شاه امان الله خان  
 نقش خیلی فعال را بازی نموده بود<sup>۲</sup> از پدر شادروان واله  
 خواسته بودند تا در مقابل یک میلیون پوند اسناد استقلال را  
 بموی بدھد. چون او نپذیرفت بار دوم دو میلیون پوند برایش



پیشنهاد نمودند<sup>۳</sup> اما بازهم جواب رد شینده بودند<sup>۴</sup> بار سوم پیشنهاد نمود که برعلوه مبلغ  
 پیشنهاد شده در هر کجا دنیا خواسته باشد حکومت بریتانیه زمینه آسایش را برایت فراهم  
 میسازد و در غیر آن کشته خواهند شد. مرحوم عطاالحق صاحبزاده گفته بود : { من انگلیس ها  
 را مردم خیلی هوشیار فکر میکردم<sup>۵</sup> حالا معلوم شد که آنقدر هوشیار نیستید<sup>۶</sup> اگر پدران من و  
 برادرانم شهادت را قبول نمیکردند<sup>۷</sup> با شما نمی جنگیم.... فلهذا بکنید هر آنچه میتوانید من از  
 مرگ نمی ترسم و اسناد را نمیدهم. } مرحوم صاحب زاده به زندان عمر سپری میکرد و  
 عبدالحق واله پسر یک مرد زندانی بود او را از صنف چهارم مکتب ابتداییه اخراج نمودند. مگر  
 «واله» مستعد آنقدر سواد آموخته بود و بیشتر دانش و آموزش را نزد ملا خانگی آموخت. زمانیکه  
 پدرش «صاحبزاده» از زندان رها گردید به امر و هدایت وزیر وقت معارف بعد از سپری کردن  
 امتحان سویه دوباره در صنف چهارم لیسه غازی شامل مکتب گردید. مرحوم واله زمانیکه در  
 صنف نهم لیسه غازی بود چون انگلیسی فوق العاده میدانست «چترا» اثر تاکرور را از انگلیسی  
 به دری ترجمه کرد و در همان وقت ترجمه او حائز جایزه تشویقی  
 گردید. او بعد از ختم بکلوریا شامل دانشگاه کابل گردید و در رشته حقوق و علوم سیاسی  
 شناسنامه لیسانس را بدست آورد و بعد از ختم پوهنتون در وزارت امور خارجه شامل وظیفه شد.  
 پس از یک مدت بنا بر تقاضای سردار محمد نعیم خان در ریاست مستقل مطبوعات بحیث مدیر  
 اول نشرات مقرر گردید.  
 بعد از یکسال کفیل آژانس باختر و سپس بحیث مدیر نشرات رادیو کابل وقت ایفای خدمت نمود<sup>۸</sup>  
 بعد از بحیث اتشه مطبوعاتی در سفارت افغانستان در «لندن» انگلستان مقرر شد چندی بعد دفتر

مرحوم واله در واشنگتن انتقال نمود<sup>۱</sup> و در امریکا مجله افغانستان نیوز «اخبار افغانستان» را به زبانهای انگلیسی و فرانسوی بنشر می‌سپرد.

زمانیکه دوباره بکابل آمد<sup>۲</sup> بحیث مدیر عمومی روابط عامه ریاست مستقل مطبوعات که بعداً «روابط خارجه» نامیده شد<sup>۳</sup> تقرر حاصل کرد. بعد در وزارت مطبوعات بحیث رئیس کلتور و چند ایامی هم بحیث رئیس ارتباط خارجه ایفای خدمت نمود و در عین زمان ریاست رادیو افغانستان را نیز به عهده داشت. آخرین وظیفه رسمی مرحوم واله ریاست مطبع دولتی بود که در همان زمان کتاب جنجال برانگیز «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر شادروان میر غلام محمد غبار طبع شد و در اثر آن شادروان واله از وظیفه برکنار گردید.

مرحوم واله زمانیکه محصل دانشگاه کابل بود عضویت اتحادیه محصلان را داشت و در تمام جلسات اتحادیه حضور فعال داشت و نمایشنامه‌ی را نوشت و با اشتراک دیگر محصلین درام را بنمایش گذاشتند شد و صدراعظم وقت بالای تمام محصلان غصب شد مرحوم واله نیز از جمله ممثلان و نویسنده آن اثر بود<sup>۴</sup> تحت استنطاق قرار گرفت.

مرحوم واله شخصیت برجسته فرهنگی و دارای قلم توانا بود<sup>۵</sup> او مدتها مدیر مسؤول و بعداً صاحب امتیازی روزنامه پر تیاز «کاروان» بود<sup>۶</sup> وی با قلم توانا و تراجم خیلی پُر قدرت این روزنامه را پیش می‌برد که هیچ روزنامه‌ی قدرت محتوای ادبی و تراجم وی را نداشتند زیرا مرحوم واله با ادبیات قوی و زبان شیرین فارسی دری مطالب را ترجمه می‌کرد و تمام نازکخیالی‌های نویسنده را حفظ مینمود.

شخص واله نیز شاعر نازکخیال و شیرین طبع بود و تمام آثارش منشاء طبیعی داشت و واقعیت‌های دوران را با استعمال لغات و اصطلاحات عامیانه تبارز میداد اشعار واله رنگ بو و زیبایی خاص داشت. وی به ترجمه تاریخ تیاتر تاریخ تیاتر در سه جلد و کتاب دوم شان بنام لب لباب (ترجمه) خارجی بود و سوم - دیوان اشعار واله می‌باشد.

واله جنت نشین همانطوریکه صاحب قلم توانا و شخصیت شناخته شده‌ی فرهنگی بود<sup>۷</sup> هنرمند توانا و معروف نیز بود<sup>۸</sup> دوستان و هموطنانیکه با او معرفت داشتند از حکایات شیرین او مستفید شده اند<sup>۹</sup> صحبت‌های پر خاطره اورا فراموش نمی‌کنند. در این بخش کتاب میخواهم یک سند تاریخی که بقلم شخص واله خیلی هنرمندانه نوشته شده است و جناب محترم فرید - واله پسر مرحوم واله آنرا بدسترسیم قرار داده است<sup>۱۰</sup> با تشکر فراوان از لطف شان آنرا بخاطر اهمیت فرهنگی و سیاسی آن نقل می‌نمایم: «من عبدالحق واله پسر عطاء الحق صاحبزاده از ولایت پروان<sup>۱۱</sup> در کابل تولد شدم. چون مادرم قبل از من دو پسرش را زدست داده بود<sup>۱۲</sup> زیارت به زیارت گردش کرد و بند بسته کرد تا من بدنیا آمدم. هنگام تولدم پدرم کفیل قوماندان قوای مرکز بود<sup>۱۳</sup> وقتیکه چهل روزه شدم پدرم بحیث سرپرست طلاب هوای در ماسکو مقرر گردید. وی نمیتوانست از من دل بگیرد مرا در بغل گرفته بود و اشک میریخت. پدرش خواجه خان صاحبزاده «پدر بزرگم» به سر و قتش رسیده برایش گفت: «من از پسر چهل ساله ام دل میگیرم و تو از پسر چهل روزه ات نمیتوانی؟ برخیز و پی کارت برو... در غیابت پدرم برایم یک لاله گرفتند که به اصطلاح سلمان بود و استاد «شیرین» نام داشت. او برایم از چوب بالای یک نجار یک عدد پاکی و

ماشین ساخت که با آنها سرهای خویشاوندان را درست میکرد.

پدرمُ مامايم را با خود به ماسکو برد که برای خودش و سردار محمد هاشم خان سفير افغانستان از دهات نزدیک پایتخت مرغ میخربید و به این دونفر پخت درست میکرد زیرا ایشان گوشت حرام نمیخوردند و نماز پنجگانه خود را در جماعت ادا میکردند. پدرم امامت را به عهده میگرفت و یگانه مقتدى او سفير «هاشم خان» بود.

ایشان در دربار امير حبيب الله خان باهم دوست بودند چنانچه سردار هاشم خان قوماندان گارد سلطنتی و پدرم صاحب منصب گارد بود. يك روز يکشنبه در تابستان کوتاه ماسکو هوس کردند به جنگل بروند. در عرض راه موتر سفارت در رود خانه بند ماند. پسран و دختران روس که در آنجا شنا میکردند موتر سفير را از آب کشیدند و در این وقت این دونفر چشمان شان را بسته بودند تا چشم شان به بدن عریان یکی آنها نیفتند.

پدرم نیز در هنگام تحصیل محصلان افغانی از موقع استفاده کرده پیلوتی آموخت ولی استادش بوی اجازه پرواز نداد زیرا چشمانش قدری ضعیف بود.

وقتی پدرم بعد از سه و نیم سال از ماسکو برگشت از یکطرف مردم قوم سنگوхیل شنوار سوریده بودند و از جانبی در شمالی داره دزدان بیداد میکردند و از جمله حبيب الله کلکانی پول خزانه‌ی دولت را که از ولایات شمال بسوی بکابل اعزام میشد از راه می‌ستند و پول آن را بین مردم فقیر تقسیم میکرد که او را «کلکانی» روز بر روز محبوب می‌ساخت.

اعلیحضرت امان الله خان پس از بازگشت سفر طولانی خود در اروپاً ترکیه و ایران استقبال گرمی که از وی بحیث پادشاه کوچکی «خیلی جوان» بعمل آمد که بریتانیایی کبیر را شکست داده بود خیلی مغور و سرتبه شده بود و گاه‌گاه بر دین اسلام میتابخت و انرا باعث عقب مانی کشور مینامید. او فکر میکرد که ملا‌ها قشریست که واقعاً از اسلام نمایندگی میکنند در حالی که چنان نبود. یکروز در لوبه جرگه پغمان بر مولوی عبدالغنى موسوم به مولوی قلعه بلند تاخت که چرا در مجلس تسبیح می‌اندازد و وظیفه میکند همین مولوی بود که کمر حبيب الله کلکانی در قلعه بلند بحث امیر حرب بست و با او تا کابل رفت. روز جمعه بود و برای مولوی «آنچو» گفت: (امروز نماز جمعه را تو بده و در خطبه بگو که امان الله کافر شده و ما کمر حبيب الله بحیث امیر حرب بسته و بکابل میروم و امان الله راعزل میکنیم).

مولوی آنچو مانند اکثر ملا‌ها حین دادن خطبه هیجانی شده بود هدایت استادش را فراموش کرده گفت: «ما حبيب الله را امیر حرب گرفته ایم» از آن روز به بعد حضرت بزرگ جامعه «پیر» حبيب الله هر آدم معتبر را میدید از او در مجلای طولانی بیعت میگرفت. بهر حال امان الله پدرم را با یک غند مشر دیگر بنام محمد هاشم خان که از قوم محمد زایی بود به جلال آباد فرستاد تا به سرگردکی

فرقه ای آنجا با شنواری ها بجنگ. ولی متاسفانه قوماندان فرقه محمد گلخان مهمند فرقه را با تمام اسلحه آن به شنواری ها سپرده بود و ایشان «شنواری ها» خود را به جلال آباد رسانیده و سراج العمارت را چور کرده آتش زند.

این دو صاحب منصب «پدرم و محمد هاشم محمدزادی» به باغ شاهی رفتند خانه سامان آن به ایشان اطلاع داد که شنواری ها شهر جلال آباد را شغال کرده اند.

ایشان مجبور شده به سرخورد رفتند و یکی و دوشب را به دله ره گی در آنجا گذرانیدند و به معیت صاحب خانه و ناظر آن عازم جلال آباد شدند. پدرم ینیفورم و تفنگچه خود را در خانه دوستش گذاشت ولی سردار محمد هاشم خان محمد زایی به اصطلاح خودش جلد «شیر» را حفظ کرد چون حرف پدرم را نشنید و قهر بود از پدرم جدا شده و پیش پیش روان بود که چند شنواری دریشی و تفنگچه او را گرفتند و با محمد هاشم خان در جدال لفظی بودند که پدرم با دوستش به سر وقتی رسید ناظر به شنواری ها صدا کرد که آنها را نمی شناسید و باید دریشی و تفنگچه سردار را پس بدھید و شنواری ها هم چنین کردند. بعد هر دو صاحب منصب عازم بهسود شده با چاله «ژاله» از رود خانه گذشتند و هی میدان و طی میدان کرده خود را به لغمان رسانیدند. سردار محمد هاشم در لغمان به قطعه زمین های خود رفت و پدرم بخانه خسر خود که بنام ملام محمد جان یاد نمیشد رفت شب را گذرانید و برای خسرش گوش زد کرد که او را در مسجد معرفی نکند مگر خسرش بخاطر بلند ساختن حیثیت خود او را به ملا مسجد و نمازگزاران معرفی کرده گفت «غند مشر صاحب داماد من و برادر محمد صدیق خان است که حاکم اعلی و فرقه مشر شرقی بود» ملا با شنیدن این حرف تصویر ملکه ثریا را به پدرم داد و گفت امان الله کافر شده این تصویر نیم بر همه زنش است و این تصویر «ملکه ثریا در سفر اروپا از طرف انگلیس ها به هزاران نسخه چاپ و تکثیر شده بود» و به ملا مسجد قریه نیز رسیده بود.

فردا پدرم عازم تکاب و نجراب شد از کوهستان خود را به ده قاضی رسانید شب را گذراند و فردای آن در چاریکار سوار «لاری» موتور بارکشی شد تا کابل برود و وضع مردم مشرقی را به امان الله خان راپور بدهد در این وقت اعلیحضرت امان الله خان خود را خلع و عوض خود برادر کلانش سردار عنایت الله خان معین السلطنه را به پادشاهی گماشت.

معین السلطنه با عمومیم شیر جان یکجا حافظ قران شده بودند وی با دختر محمود طرزی بنام فخریه ازدواج کرده بود او مرد پارسا و مهربانی بود که بجز شکار و عکاسی شوق دیگر نداشت. او از طرف پدرش موظف شده بود از امور نظامی سرپرستی کند زیرا امیر حبیب الله «پدرش» او را نهایت دوست داشت امیر حبیب الله خان چندین پسر از چندین زن داشت که بزرگترین آنها سردار هدایت الله خان نام داشت و معین السلطنه بود او از مادر تکابی بود که نواسه‌ی محمد عثمان خان سپه‌سالار و خواهر غلام محمد خان فرقه مشر بود.

معین السلطنه فاقد جاطلبی بود مگر با سیاست های امان الله خان مخالف بود او یک دوره در ارگ و بعد در خانه اش واقع چهاراهی ملک اصغر نظر بند بود ولی بعد تر امان الله خان بروی مهربان شد و آزادش کرد.

زمانیکه حبیب الله کلکنی پادشاه شد به سردار عنایت الله خان اجازه داد تا با خانواده اش به ایران برود ولی سردار هدایت الله خان و سردار محمد عثمان خان را به جرم خیانت به به برادر و لینعمت شان اعدام کرد مگر محمد صدیق خان مجددی را به احترام اینکه اولاد حضرت مجددی

است مزاحم نشد. وقتیکه دو نفر را اعدام میکرد آنها را به گل خانه نزد خود خواست به سردار هدایت الله خان گفت: «تو به برادرت چه کردی که با من کنی؟» و به سردار محمد عثمان خان اظهار داشت که: «تو سالها نایب الحکومه‌ی امان الله خان بودی و به او نمک حرامی کردی و جزایت اعدام است.»

امیر امان الله خان از سبب وطن پرستی و ترقی خواهی محبوب القلوب مردم کابل بود در روز های اخیر در بین کابلیان تفنگ توزیع کرد تا از سریام های شان بالای کوههای کوههای فیر کنند. او در بیانیه‌ی خود در یک خیمه گرد و سرپوشیده نزدیک پل باع عمومی کونی شهرهوندان کابل را به جنگ با اشاره تشویق کرد ولی از جمعیت صدای برنخاست و قتی که خلع شد برادرش و سرداران دیگر و سرشناسان کابل جوچه دستار برسر و بونه ها در دست برای بیعت به او در باع بالا رفته‌اند. سردار غلام فاروق سراج مشهور به «سردار آغا» به نویسنده‌ی حکایت کرد که وی با برادرش عزیز خان به باع بالا رفته بود و در آنجا از طرف شیر جان وزیر دربار معرفی شدند و تبصره کرد که امان الله خان این طور برادران جوان داشت واز دست چهار تا دزد شکست خورد؟.

حقیقت این بود که امان الله خان از سبب اصلاحات پیش از وقت خود در میان توده ها محبوبیت خود را از دست داده بود اما روش فکران اورا خیلی عزیز میداشتند.

سردار حسین جان پسر سردار محمد عمرخان که با امان الله خان در سفر اروپا هم رکاب بود روزی به من و شادروان اکادمیسین احمد جاوید در منزل خود حکایه کرد که {جارج پنجم پادشاه انگلستان به امان الله خان یک موتر «رالس رایس» بخشیده و گفت:} فرزندم تو بسیار جوان و فاقد تجربه هستی و عجله داری که هرچه زود تر کشور خورا ترقی بدھی حکومت بریتانیه برایت 300 میلیون پوند کریدت میدهد هر قسم فابریکه که میخواهی از انگلستان بخر و نکته دوم برایت میگوییم این است که دعوت لین را قبول نکن و به روسیه سفر نکن زیرا با زرق و برق ظاهری تو را می فرییند. امان الله خان موتر را پذیرفت اما از اخذ کریدت و فسخ سفر به رویسه سرباز زد. بقول سردار حسن خان مشوق در این راه غلام صدیق خان چرخی بود که وزیر خارجه و همسفر و در ضمن «باچه» امان الله خان بود. همچنان در این سفر ملاقات با مصطفی کمال رئیس جمهور ترکیه نیز سخنمندی در باره اصلاحات رد و بدل شد. مصطفی کمال به امان الله اظهار داشت: «پیسم تا زمانی که یک اردو مقوی و منظم نداشته باشی دست به اصلاحات نزنی که مردم ما و شما بسیار محافظه کار اند». به حال معین السلطنه که ولینعمت شیر جان و پدرش خواجه جان صاحبزاده «لاله‌ی امیر حبیب الله خان شهید» وامر دفتر معین السلطنه بود از شیر جان خواهش کرد که برایش از ارگ سه صد هزار (سه لک) افغانی بدھد و محمد صدیق مجددی از سفارت بریتانیه برایش طیاره گرفت پدرم عطا الله صاحبزاده با چشم گریان از معین السلطنه خواست او را نیز با خود ببرد. او گفت: (اگر ترا با خود خود ببرم برادرانت را دزدان خواهند گشت). از طرف دیگر سفارت بریتانیه اظهار داشت که نام عطاء الحق صاحبزاده در فهرست مسافران طیاره نمیباشد. این قصه را من از زبان خانم افندی همسر معین السلطنه در منزلش شنیدم که در ضمن از صداقت پدرم نیز

اظهار داشت.

در جنگ استقلال خواجه جان صاحب زداده یک لشکر قوی تشکیل داد که در آن عطاء الحق و شیرجان دو پرسش «کاکا و پدرم» نیز اشتراک داشتند و علیه انگلیسها خوب جنگیدند. در این وقت پسر دومش محمد صدیق خان کندک مشر (جگرن) بود بقول غلام دستگیر پنجشیری در آغاز جنگ وقتیکه سپه سالار صالح محمد خان بکابل آمد انگلیس‌ها را که را فتح کردند ولی محمد صدیق خان مشت ریگ را از زمین برداشت چیزی خواند و چف کرد بطرف انگلیسها می‌افگند و آنها عقب نشینی کردند و به این ترتیب قوای افغانی چه ملکی و چه عسکری خود را تا تورخم رساندند و انگلیسها تا پشاور عقب نشینی کردند. امیر امان الله خان در همان جا به محمد صدیق خان فرمان فرقه مشری فرستاد. ....

حقیقت این بود که نادرخان سپه سالار بابرادرانش سردار محمد هاشم خان و سردار شاه ولی خان از فرانسه آمده بودند و نادرخان سلطنت را برای خود می‌خواست. نادر خان در فرانسه و هاشم خان در روسیه (که قبل از تذکر داده شد) سفیر افغانستان بودند و برادر کهتر شان (شا ولی) را شیر جان در جنوبی پیکتیا و پیکتیکای امروز» رئیس تنظیمه مقرر کرده بود زمانیکه نادرخان آمد در حاجی در سرحد با یک گروپ از سربازان برایش لوی سلامی گرفت. امان الله خان با سیاست غلط خود این خانواده را آرزده ساخته بود و اگر عده‌ی برای حفظ تخت و تاج او می‌جنگیدند «ملانصرالدین» عصر خود شمرده می‌شدند.

نادرخان در دوره کارش بحیث وزیر حربیه امان الله خان امور سرحدات را نیز در دست داشت از این سبب سران قبایل را می‌شناخت از ایشان استقبال خوب بعمل آمد و یک قلعه را در مرکز حاجی در اختیار شان گذاشتند و در آن نادرخان و شا ولی خان و همراهان شان که از پشاور آمده بودند از قبیل محمد افضل خان ناصری که بعد ها معاون حربیه مقرر شد الله نواز خان ملتانی یعقوب حسن خان پنجابی چراغ علی که بعدا ها نایب سالار مقرر شد و به «شاجی صاحب» شهرت داشت داکتر فقیر محمد خان داکتر حیوانات و هاشم خان برادر نادرخان در آن قلعه در مرکز حاجی زندگی می‌کردند همه از راه جگدگ به مشرقی رفتند در آنجا به همراهی معشوق جان حضرت و عبدالرازق سرمeh دارد (پدر داکتر صمد حامد) که برای برادر کهتر خود تبلیغات می‌کردند چه مضمون تبلیغات در روزنامه اصلاح چاپ سنگی گاهی به مدیریت یعقوب حسن خان و گاهی به مدیریت نصرالله خان پسر حاجی نواب خان لوگری که از گردیز چاپ می‌شد و تبلیغات شفاهی را بردارش (محمد هاشم خان) در مشرقی می‌کرد چنین بود (ما برادران با قبول فدا کاری بزرگ چنانچه اهل و عیال سپه سالار صاحب در دست دزدان اسیر است آمده ایم تا مملکت را از شر دزدان نجات بدھیم و تاج و تخت اعلیحضرت امان الله خان را اعاده کنیم و بقول فقیر محمد خان (پدر وزیر محمد نگهت و سردار محمد ایمن هنرمندان تیاتر) سیزده ۱۳ نفر از نقاط مختلف هند بریتانیوی به هدایت انگلیسها با نادرخان برای جاسوسی همراه شدند که خود هم در آن جمله بودم و همچنان انگلیسها دو هزار ملیشه‌ی تعلیم یافته وزیری را به کمک پسه سالار نادر فرستاد. یکروز محمد صدیق خان فرقه مشر برای مذاکره نزد سپه سالار نادر رفت و از بهر احتیاط یک کندک عسکر را با مشیندار با خود برده و قلعه را محاصره نمود و در درون قلعه بین فرقه مشر و نادر

خان سپه سالار روی این موضوع مشاجره صورت گرفت و گفت که نادر خان میخواهد تاج و تخت را برای خود بگیرد و او بحیث جنرال امیر حبیب الله مانعش میشود. نادر در جواب گفت: آیا برای سلطنت مرا شایسته میدانی یا حبیب الله دزد را؟.... فرقه مشر «محمد صدیق» برایش گفت چون برای حبیب الله بیعت کرده ام نمیتوانم خیانت کنم و این بیت را خواند که بلای جانش شد:

{چراغی را که ایزد برفرزود = هر آنکس گل کند ریشش بسوزد}.

یک عده ریش سفیدان جاجی و منگل در مجلس نشسته بودند و سخنان این دورا میشنیدند نادر به آنها اشاره کرد که فرقه مشر را بگیرند و بکشند ولی یکتن از ریش سفیدان از احتیاط کار گرفت و گفت صبر کنید و نگاهی به بیرون افگند ملاحظه کرد که درو را دور قلعه محاصره است. به اتاق آمد و موضوع را به نادر خان حالی ساخت و فرقه مشر را از بالا خانه پایین انداخت. فردای آن بین محمد صدیق خان فرقه مشر و نادر خان در نزدیکی شهر گردیز جنگ در گرفت که قوای محمد صدیق خان پراگنده شد و خود او را یک دوستش بنام حاجی پهلوان کتوازی

و برادرانش روی چهار پایی انداده تا ده قاضی پروان به شانه خود حمل کردند که بعداً

حاجی پهلوان پدر (عبدالحکیم خان کتوازی) از طرف «آی آس آی» در پشاور شهید شد. ختم. این نبشته نمونه کوچک از حوادث تاریخی که بقلم شادروان عبدالحق واله از قصه های که از زبان پدرش عطاء الحق صاحبزاده و دیگران شنیده بود آن را در رشته تحریر در آورده است نمایانگر تمام وقایع تاریخی و فرهنگ نفوذ ملاها در سیاست باتعلیم انگلیسها و خیانت نادر خان و برادرانش با کمک دوهزار جنگجوی ملیشه وزیری بود. که برای مدت طولانی کشور را به عقب بر گردانیده تا بالآخره در خانواده خود نادر شاهی جا طلبیها اوج گرفت و سرانجام به مشوره ظاهر شاه سردار داود خان در سال 1352 هش- به سلطه سلطنتی خانواده نادری خاتمه داد و پیامد آن کوتای سفید داود خان یک کوتای خونین 1357 هش- را در قبال داشت. کشور

عزیز ما در طول تاریخ در بین قدرتهای بزرگ جهانی مانند «سنگ آسیاب» خورد و خمیر گردیده است که عامل عدمه آن عدم درک عوام از پیشرفت و ترقی جهانی و عدم توجه قدرت مندان در تعلیم و بیداری مردم میباشد. امروز در قرن بیست و یکم هنوز در کشور بیعدالتی فریاد میکشد اکثریت مردم از دانش و آموزش بسیار ابتدایی بهره مند نیستند و دانش آموزان با تیر تفنگ بدرقه می شوندو مکاتب به آتش خشم جنگ سالاران و قدرت طلبان میسوزد هنر و فرهنگ و فرهنگیان خفه گردیده است زیرا ترقی و اکتشاف در هیچ کشور بدون دانش و آموزش میسر نیست. مرحوم واله یکی از عاشقان سرسخت هنر و فرهنگ وطن بود وی د طول حیاتش به کارهای فرهنگی اشتغال داشت و جریده کاروان یکی از ابتكارات او بود که در سال (...). بنیاد گذاشته شد و یکی از افتخارات دیگر این بزرگمرد فرهنگی ترجمه تاریخ تیاتر اروپا بود که مانند چراغ راه تاریک و پر خم و پیچ تیاتر را برای دایرکتران و نویسندهای تیاتر افغانستان روشن ساخت تاریخ تیاتر دست بدست هنرمندان تیاتر ما میگشت تا بالآخره کاملا ایاب گردید. با اظهار سپاس مجدد از محترم فرید واله که چنین سند تاریخی برای درج کتاب چهره های جاودان برایم ارسال نمودند برای ایشان سرفرازی تنما مینمایم وهم چنان برای مرحوم واله جنت فردوس از خداوند خواهانم تاریخ تیاتر مولف: «فرانک ام وتنک ام» 1346 مترجم عبدالحق واله

## ببرک وسا

ببرک فرزند مرحوم داکتر محمد رسول وسا در اول سرطان سال 1326 هش- مطابق بیست و یک جون 1947 م- در شهر زیبا و مهد پژوهش علم و فرهنگ بدنیا آمد زیرا مرحوم محمد رسول وفا بحیث سرتیب در شفا خانه ولایت غزنی ایفای وظیفه مینمودند.

مرحوم داکتر وسا در سن بسیار جوانی به عمر سی و پنج سال به اثر مریضی مهلك سرطان خون جهان فانی را وداع گفت و استاد ببرک وسا یک ساله و هشت ماه از محبت پدر محروم گردید.

شادروان داکتر وسا برعلوه که در رشته طبابت اشتغال داشت اما بعداز فراغت وظیفوی به هنر و فرهنگ توجه میداشت این مرد ادیب در خانه بعضاً هارمینه ویا تنبور مینواخت. گاه گاهی استعدادش را در آواز خوانی نیز مورد آزمون قرار میداد و همچنان به ترجمه آثار نویسندهای و شعراء بزرگ غرب میپرداخت و با روزنامه های آنوقت کابل همکاری قلمی داشت.



مرحوم داکتر وسا در نویسندهای هنری نیز نام شناخته بود در کنار داستانهای زیبا که از خامه اش بدست هنر دوستان قرار میگرفت و بخصوص نمایشنامه معروف بنام «سماورچی» شدید مورد توجه همه گان قرار گرفت. مرگ زوررس مرحوم داکتر وسا برای فرزندانش «محمد رشاد وسا» به سن شش ساله و محمد عمر وسا به سن سه ساله و ببرک وسا» به عمر یکساله و هشت ماه بدوش مادر نجیب شان گذاشته شد. تربیه و اعاشه سه فرزند خود را به وفای داری به همسر عزیزش و با محبت به فرزندانش بوجه احسن انجام داد و چون گل دسته های ارغون به فرهنگستان وطن تقدیم نمود. خانم وسا با همه درایت ذکاوت و از خود گذری کم نظری امکانات درس و تحصیل فرزندانش را فراهم آورد. رشاد وسا از دانشکده ادبیات، عمر وسا از دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی و استاد ببرک وسا از کنسرواتور چایکوفسکی فارغ گردیدند.

جناب استاد وسا میگوید: «در این جالام میدانم که از پشتیبانی و مساعدت مادی و معنوی عم بزرگوارم مرحوم محمد اسلام مین «mohammad Islam Mayan» سپاسگزارانه یادآوری نمایم که مادرم را همچون برادر بزرگ دستیاری میکرد مادر مدبر و نیکو سرشت ما در سال 2001 م- به عمر هشتاد سالگی به ابدیت پیوست و تا آخرین لحظات حیات به یاد شوهر محبوب خود زندگی میکرد.

از مدت ها باین طرف یک مسجد ویک لیسه نسوان بنام مین یاد میشود.

جناب ببرک وسا نظر ملاحظه پراگراف فوق از کودک از نعمت پدر محروم گردید اما در آغوش پر مهری مادر بزرگوارش تربیت شد او دروس ابتدایی خود را در مکتب سید جمال الدین افغان در شیرشاه مینه به پایان رسانید و بعداً شامل لیسه عالی غازی گردید و آنرا در ظرف یازده سال ختم کرد و دیپلوم بکلوریا را در سال 1964 م- حاصل کرد استعداد جناب وسا از نوجوانی مسما بوده زیرا صنف ششم

مکتب رالامحتان سویه داده مستقیماً شامل صنف هفتم گردیده است. جناب وسا در یک خانواده هنر دوست متولد گردید با آنکه پدر عزیزش را در یک سالگی از دست داد اما هسته هنری در ذهن و دماغ شان از طرف پدرشان گذاشته شده بود زمانیکه پنج سال داشت مادر مهربانش او را در پروگرامهای اطفال رادیو افغانستان شامل کرد از سن هفت سالگی به بعد بطور دائمی در گروپ ساز واواز «خواندن و نواختن» سروکار داشت و در تیاتر شهری ننداری در درام «گرسنه ها» اثر فرانسوی و ترجمه پوهاند عبدالواسع لطیفی به استاد عبدالرشید لطیفی روی ستیج رفت و این همکاری بحیث آواز خوان و ممثل در تیاتر های شاری ننداری - پوهانی ننداری - زینب ننداری و رادیو کابل و بعدها رادیو افغانستان ادامه پیدا کرد.

جناب وسا در درامهای خیلی عالی با هنرمندان معروف کشور در یک ستیج هم بازی بوده در نمایشنامه گرسنه ها رول اول طفل فقیر و گرسنه را بازی نمود در همین نمایشنامه هنرمند محبوب تیاتر آقای ولی لطیفی با استاد وسا هم بازی بوده است و مونولوگ آن طفل فقیر حدود بیست دقیقه دوام داشت. بعد ها در درام «او پدرم نیست» اثر استاد بزرگ تیاتر عبدالرشید لطیفی حصه گرفت و با هم بازی های چون مقدسه مخفی - اقلیماً مخفی - نورتن نورانی و هنرمند بی دلیل کشور مرحوم عبدالرشید لطیفی که بعد هالقب پدر تیاتر افغانستان ازان خود کرد و مرحوم استاد بسید بودند.

در سال 1963 هش - در نمایش «هانری دونانت» از طرف ریژیسور تیاتر «پوهانی ننداری» استاد مهربان نظراوف دایرکت گردیده بود تنظیم بخش موسیقی آن بدوش استاد ببرک وسا گذاشته شد



ببرک وسا

بعد از آن در تیاتر زینب ننداری آثار زیاد از سید مقدس نگاه را با هنرمندان دیگر بازی کرد و هم بازی خانم مستوره اصیل وزیری در نمایشنامه پیاله زهر اثر شادروان سید مقدس نگاه بود در همین درام بخش موسیقی را شادروان فضل احمد نینواز ترتیب نموده بود. در سن پانزده سالگی به صفت نماینده اطفال افغانستان «Child Ambassador» همراه با مستوره اصیل وزیری تحت سرپرستی مرحومه معصومه وردک به هندوستان اعزام گردیدند در مدت سه هفته در هند اکره جپور، احمد آباد سورات دهانو و بمبی از مکاتب دیدن کردند.

در ضمن این دیدار با اطفال هندوستان مصحابت های زیاد داشتند که در جریان آن وضع مکاتب کابل نیز معلومات برای آنها ارائه گردید و در پایان چند اهنگ افغانی نیز اجرا گردید.

در آغاز دهه شصت میلادی همای با یک تعداد کثیر هنرمندان و نوازندگان جهت اجرای کنسرت در ازوبکستان تاجیکستان و ترکمنستان اعزام گردیدند در این کنسرت جناب ببرک وسا بحیث اکوردیون نواز و

اوaz خوان سهم داشت. در این سفر هنری مرحوم محمد سلیم سرمست بزرگ مرد جهان موسیقی افغانستان رهبری کنسرت را به عهده داشت.

در سال 1965 م- بعداز یک سال خدمت در رادیو افغانستان بحیث آمر کتابخانه و عضو مدیریت آرشیف با استفاده از یک بورس تحصیلی از طرف وزارت اطلاعات وکلتور در رشته موسیقی عازم ماسکو گردید پس از یکسال دوره آموزش لسان روسی و گذشتاندن دوره امادگی یکساله شامل آموزش کاه موسیقی مربوط کنسرواتور ماسکو شد و بعد از اخذ دیپلم فراغت در سال 1972 م- جناب وسا را مستحق شمولیت کنسرواتور ماسکو بنام چایکوفسکی دانستند و آنرا در 1978 م- با اخذ دیپلم ماستری ختم نمود..

از زمستان 1978 م- الی بیست ماه اپریل 1980 م- بحیث مدیر عمومی موسیقی رادیو تلویزیون ملی تقرر حاصل کرد. در سال 1979 م- بحیث نماینده افغانستان در سمپوزیم موسیقی که در شهر مانیلا پاییخت فلپاین دایر شده بود

سهم گرفت و برای سمپوزیم در مورد موسیقی افغانستان معلومات ارائه نمود.

بتاریخ بیست اپریل 1980 م- اجباراً وطن خویش را ترک و به آلمان غرب مهاجر گردید. در این مسافرت جناب

عبدالوهاب مددی نسبت روابط حسنی که با کارمندان گویته انتیوت داشت در گرفتن ویزه جناب وسا را همکاری نموده است. از همان تاریخ تا اکنون به صفت استاد موسیقی کپویزیتور رهبر گروه های سرایندگان آمان « کورس» معلم پیانو و رهبر آرکستر های مختلف سمفونی و جاز مشغول وظیفه و هنرنمایی میباشد.

در سال 1983 م- لقب « Youth group choir » و سپس از آن لقب « director District » را از آن خود کرد . در سال 2003 م- از طرف هیأت ریسه GEMA بحیث کپویزیتور رسماً عضویت یافت و در سال 2004 م- لقب ( Musicdirector ) از طرف انجمن برهبران مسلکی کورس های المانی اعطای گردید. در سال 2006 م- افتخار آن نصیبیش گردید تا سرود ملی افغانستان را برای آرکستر سمفونی و آرکستر ساز های بادی و آواز نوشته و تقدیم ملت افغانستان بنماید.



پرک وسا

در سال 2007م- از طرف انجمن گروه های سراینده ایالت (Nordrhein Westfalen) جرمنی مدار نقره و در سال 2012م- مدار طلای انجمن گروه های سراینده (Rheinisch Bergischer Kreis) برایش اعطای گردید.

در سال 2011-2012 افتخار دریافت کریستال تلویزیون آریانا افغانستان را کمایی کرد و جندین گواهی نامه های افتخاری از گروه های مختلف سراینده کان المان بر افتخار اتش افزوده شد. از سال 1981م- بعدها اکنون تلویزیون ها و روزنامه های جرمنی نشراتی زیاد در باره استعداد و پشتکار و آفرینش های فوق العاده جناب استاد وسا داشته که تعداد ان از صد ها تبصره و گزارش اضافه تر بوده است.

که این تبصره های جراید را میتوان در سایت محترم استاد وسا مطالعه نمایم و این هم ادرس سایت شان : [www.babrkawassa.de/pressc](http://www.babrkawassa.de/pressc)

استاد وسا کنسرتها بیشمار با گروه های مختلف سراینده کان المانی<sup>۱</sup> اکثراً به همراهی ارکستر مختلف داخل آلمان و دیگر ممالک اروپایی را رهبری نموده است.

در ردیف این کنسرتها پنج کنسرت بزرگی در تالار فیلهارمونی شهر کلن (KOLN) با ارکستر های بزرگ و گروه های چند صد نفری سراینده کان را رهبری نموده که از اهمیت خیلی ویژه برخوردار بوده است.

در راستای معرفی میلودی های افغانستان در جهان غرب<sup>۲</sup> آنها را هارمونیزه و برای کنسرت های مختلف و آلات مختلف موسیقی طوری باز نویسی مینماید که برای غربیان قابل درک باشد و همچنان بگوش افغانها یکه با موسیقی غربی آشنایی دارند زیاد بیگانه نباشد عنایین این آثار ارزشمند که مایه افتخارات استاد ببرک وسا میباشد دوستان میتوانند در ویب سایت استاد مراجعه فرمایند.

استاد ببرک وسا در سال 2007م- بمناسبت تولد شصت سالگی اش سازمانی را بنام اطفال افغانستان با همکاری همسرگرامی اش بنام «خانم زینب وسا» بیناد گذاشت و خانم وسا به اساس رای گیری به صفت رئیس ان منتخب گردید. این سازمان توانست بیشتر از ششصد مترمربع بام های آسیب دیده موسسه «حفظ اطفال افغان» را که بنام «امید» یاد میگردد آهنپوش نموده و همچنان ششصد و شصت مترمربع بام یک ساختمان «موسسه حفاظت اطفال افغان» را به یک تراس بزرگ و معروف با سنگ مرمر وکتارهء محافظت کننده ساخته است که



ببرک وسا با مرحوم رحیم مهریار، ماه جون 2009 در شهر هامبورگ

بیشتر از هفتاد هزار دالر امریکایی در آن مصرف گردیده است این موسسه درمهتاب قلعه / دشت برچی کابل تحت سرپرستی داکتر الهام فعالیت دارد. در آینده نیز برای پرورش صدها طفل یتیم افغان این بیناد فعال خواهند بود. سازمان «ما اطفال افغان را مساعدت میکنیم» در حال حاضر به تعداد هفتاد و دو عضو دارد که اعضا برای حق العضویت شان سالانه مبالغ مختلف را میپردازند<sup>۱</sup> برای جمع آوری پول بیشتر جهت خدمات بیشتر برای این بیناد خیریه جناب استاد وسا با اجرای کنسرتها که عایدآن مستقیماً به حساب آن موسسه ریخته میشود<sup>۲</sup> اقدام میدارد.

دولت فدرالی آلمان موسسه خیریه افغان را به رسمیت شناخته وکنترول عاید و مصرف سازمان را به وزارت مالیه منسوب دانسته است همچنان وزارت «همکاری اقتصاد و اکشاف آلمان» با سازمان خیریه استاد وسا همکاری مشورتی و مادی نموده است.

در پایان از محترم استاد وسا یک جهان سپاس مینمایم که به زودتر فرصت زندگینامه خویش را با فوتوهای هنرمندان در اختیارم قرار دادند.



بیرک وسا در یکی از کنسرتها (سال 2011) در تالار فیلارمونی شهر Koeln  
گروه چند صد نفری آوازخوانان و ارکستر جاز سمفونیک را رهبری میکند



بیرک وسا با حسین ارمان و خاتم هنگامه در شهر دبای  
در صف دوم خاتم جیله رهین ایستاده.

## ظاهر هویدا

امروز تاریخ 25 مارچ سال 2012 م- میباشد درباره هنرمندی در این کتاب مینویسم که چند روز قبل یعنی تاریخ پنجم مارچ بروز دوشنبه در شهر هامبورگ با درد و دریغ جهان فانی را وداع کرد<sup>\*</sup> صدایش که روزگاری در افغانستان و جهان طنین میانداخت و در جهان هنر چند بعدی طنین صدای گرمش دلها را اسیر میکرد<sup>\*</sup> صدایش در گوشها باقی و دلها را ز محبتش تهی کرد با دوستان و یارانش<sup>\*</sup> با غم های بی پایانش واع کرد.



آری ظاهر هویدا چهره جاودان هنر چند بعدی افغانستان بود و میباشد. هویدا در مطبوعات کشور مانند کوه بزرگ با سنگینی و متنانت در زیر ابر قدرت دولتها غیر مردمی ایستادگی و با شهامت زیست. اما دریغاً که در برابر پنجه قهار هیج بنده تاب و مقاومت ندارد<sup>\*</sup> مرگ شبانه سراغش را گرفت و پیکر استخوانی اش را در آغوش خاک کشانید. بلی آن که آواز پُر طنینش بر قلب ها حکومت میکرد و بر قلب حکومات مستبد<sup>\*</sup> بر علیه ظلم<sup>\*</sup> ستم و بیعدالتی چون تیر بر هدف میخورد و از راست گفتن و راسخ بودن به هدفش منصرف نگردید «ظاهر هویدا» بود.

گرچه در جامعه که ظلم ستم<sup>\*</sup> بیعدالتی و بیسوادی توده های میلونی را شکنجه مینمود و عنکبوت عقب ماندگی ذهن توده ها را تنیده بود رژیم های مستبد از گوشت و استخوان مردم روغن میکشید اما چون ظاهر کودکانی با هوش در آغوش والدین وطن پرست پرورش میشند که روزی از طریقه های ممکن برای رهایی انسان های آزاد از پنجه ظلم و استبداد<sup>\*</sup> داد خواهی نمایند و بسرایند

### «نازم آن مشت یکه فرق زور مندان بشکند»

ظاهر هویدا در 28 فیوری سال 1945 م- در یک خانواده روشنفکر پدریکه خود کارمند دولت بود<sup>\*</sup> صاحب فرزند گردید و ظاهر نامش را گذاشت.

پدرش جهت اجرای وظایفش به ولایات مختلف سفر میکرد و هویدا در داینکدی هزاره جات تولد و الى سه سالگی در داینکدی زندگی کرد و بعد نسبت تبدیلی وظیفه پدرش به دیار مولاتای بزرگ ولایت بلخ شهر مزار شریف کوچیدند. در آنجا پدرش روح بزرگ هویدا و استعداد هنریش را کشف نمود و به استخدام معلم موسیقی برای مایه گذاری هنر موزیک در وجود پسرش اقدام کرد. بلی در آنزمان سازنده شدن عیب بزرگ بود و امکان چنین عمل نیکو و هنر پرورانه از پدر خانواده دور از تصور مردم بود<sup>\*</sup> روی همین علل یگانه هنرمند بنام (رمضان) در تمام شهر مزار شریف وجود داشت و برای ظاهر که هنوز هویدا نشده بود<sup>\*</sup> هارمونیه را میاموخت.

دریغاً بعد از هفت سال ارامش ایام کودکی در آغوش پر محبت والدین<sup>\*</sup> سیلی محکم یتیمی را نسبت وفات پدر در رخسارش احساس کرد و داغ همان سیلی نامیدی او را به امید های بزرگی رسانید.

او یک طفلى بود که یک سر و هزار سودا داشت و در دامان شير زن «مادر مهربانش» پرورش يافت مگر اخلاق بدیع شعری و فضایل علمی و ادبی پدرش روح او را احاطه نموده بود لذا در خود آموزی و کتاب خوانی قدم های پدرش را تعقیب کرد.

پدرش اهل هنر و شعر و ادب بود و در روح ظاهرکوچک اثر بزرگ گذاشت یعنی با موسیقی آشنا شد و با کتاب انس گرفت و بجای بازیهای کودکانه با کتاب بازی کردُ با کتاب قصه گفت واز کتاب شنید و از کتاب محبوب بی آزارش راه و رسم زندگانی را آموخت و در جامعه که ظلم و ستم چون هیولا انسان های مظلوم را قورت مینمودُ راه خود را پیدا کرد.

گرچه خود کودکی بیش نبود اما خود آموزی پیشه کرد و در کنار خودش دو برادر کوچک اش (کبیر و منیر) را زیر تحت حمایت و سرپرستی قرار داد زیرا مادر جوانش برای پیدا کردن رزق و روزی کمر بست و نان آور سه فرزندش شد. او در موسسه نسوان بصفت خیاط مقرر گردید و از نوک سوزنش نان حلال و صفره غیربانه ولی با غرور و شهامت بروی فرزندانش پهن نمود. یک و نیم سال بعد از وفات پدرش دو باره بکابل کوچیدند و هویدا در سن نه سالگی شامل لیسه استقلال گردید.

گرچه ظاهر از صنف نهم لیسه استقلال «مکتب معمولی» را رها کرد مگر با اندوخته‌ی که در ذهن روشنش داشت و در سن تقریباً پنج سالگی که پدرش برای پرورش استعداد او در رشته موسیقی مایه و خمیر مایه هنری گذاشته بود همان خمیر مایه تخرم کرد. تلاش های کوتاه مدت پدرش برای آرزو بزرگ فرزند کودکی چون «ظاهر» استعدادش را صیقل نمود.

بلی ظاهر که هنوز هویدا نشده بود با کمک ناچیزیکه از دستش برآورده میشد با شاگردی نزد (مستری سماوارچی)

موچی... و هر آنچه چی)  
داشت دست شور داد و پول  
خیلی ناچیز مگر تجربه بزرگ  
از زندگی توده های فقیر با  
خود به کلبه فقیرانه اش آورد  
و رهنمای دو برادر کوچکش  
گردید. زمانیکه تازه به سن  
بلغ رسید دامن مکتب  
معمولی را رها کرد و در  
جستجوی راه اصلی زندگی  
که عشق به هنرش قدم گذاشت.



هروز با برادر کوچکش کبیر هویدا در خانه با یک تونت کوچک پلاستیکی کهنه مشق و تمرین موسیقی مینمود. روزی یکی از دوستان شان بنام انجینیر عزیز که بعد از ختم تحصیلات از اتحادشوری برگشته بود در منزل شان آمد از زوق و استعداد آن دو کودک معصوم شگفت زده شد و گفت: «من یک ماندولین با خود از شوروی آورده ام برای شما تحفه میدهم که تمرین نماید»

آن تحفه بالارزش هویدا و برادرش را از دنیای موسیقی اگاهی بخشید و جناب انجنیر عزیز یک پایه ماندولین را برای شان اهدا نمود.

در آن روزگار جشن های معلم در هر مکتب تجلیل میگردید ظاهر و کبیر در صنف ششم و هفتم قرار داشتند و برای اولین بار در حضور داشت معلمین و متعلمين مکتب هنرنمایی کردند اما بعد از دو سه سال هویدا نواختن ماندولین را خوبتر فرا گرفت و در تجلیل از جشن معلم که هر مکتب در هنر نمایی با همیگر مسابقه میگردند و لیسه ملالی و استقلال که هر دو زبان دوم را فرانسوی فرا میگرفتند با فعالیت مشترک در برگزاری جشن معلم هنرنمایی کردند.

در اولین جشن مشترک دختران و پسران شهید فضل احمد نینواز که خود نیز از فارغان لیسه استقلال و کارمند وزارت خارجه آنوقت بود سرپرستی گروپ موسیقی و مرحوم استاد محمد علی رونق سرپرستی گروپ هنرنمایی تمثیل تیاتر لیسه استقلال را به عهده داشتند با استعداد هنری مرحوم ظاهر هویدا و محترم کبیر هویدا معرفت حاصل کردند. چند سال به همین ترتیب در چند جشن های معلم نقش آفرینی و هنرنمایی داشتند. در یکی از نمایشات مکتب که مرحوم اکبر رامش در جمله جوانان آواز خوان خوب بود مرحوم نینواز یک اهنگ را کمپوز نمود و با اکبر رامش دیگر جوانان بشکل کورس اجرا میشد و در این گروپ (احمد شاه علم ظاهر هویدا عزیز تسلیم) و دیگر جوانان انتخاب گردیدند چون صدای ظاهر هویدا یک تون بخصوص داشت و خیلی بلند بود اورا در هنر آواز خوانی پذیرفتند و این جشن در سینمای کابل اجرا گردید.

در ابتدا حمید اعتمادی که چند پارچه در رادیو نیز ضبط کرده بود چون از خانواده‌ی سرشناصی بود صرفاً در محافل خصوصی میخواند اما از نوز برای حاضرین توسط انانسرا اعلان گردید که حمید اعتمادی برای تان میخواند. چون اعتمادی نمیخواست بالای ستیز بخواند او دست ظاهر هویدا را گرفت و روی ستیز برد و گفت بخوان.... ظاهر با قامت بلند اندام لاغر و رخسار درون رفت «لباس نسبتاً معمولی روی ستیز قرار گرفت و اعضای ارکستر او را همراهی کردند اما متسفانه « یتیم بچه » با استعداد مورد استقبال قرار نگرفت و حاضرین کف میزند که حمید جان بخواند و بخواند.... حمید جان بخواند به هنرنمایی هویدا هیچ توجه نکردند و فقط با یکصدا میگفتند که حمید جان... حمید جان و بس .

هویدا ستیز را با نا امیدی ترک و عقب صحنه رفت. همین آغاز بی‌لطفی یک چرخش عظیم از غرور و شهامت در هنر موسیقی برایش ایجاد کرد.

زمانیکه بخش موسیقی خاتمه پیدا کرد و قسمت تیاتر آغاز گردید در بخش تیاتر نمایشنامه بنام ازدواج اجباری اثر (مولیر) به دایرکتور مرحوم محمد علی رونق روی ستیزرفت و هویدا نقش خود را با لباس کلاسیک قرن 17-18 با ریش بلند همان زمان اجرا نمود و مردم او را نشناختند این همان هویدا است که چند لحظه قبل که او را نگذاشتند اهنگ بخواند و با نا امیدی ستیزرا ترک کرده است از وی استقبال کردند و برایش کف زند و چنان مورد استقبال و کف زدنها قرار گرفت که هویدا هم برای یک لحظه آن بی‌لطفی چند دقیقه قبل تماشاچیان را فراموش کرد و بعد با همان جسارت کلاه و ریش ساختگی و لباس کلاسیکش را از خود دور کرده گفت : {تماشاچیان محترم ! من همان آوان خوان هستم که چند لحظه قبل مرا از روی ستیز راندید و نگذاشتید که آواز بخوانم }

حالا مرا تشویق میکنید؟؟؟ و ستیز را ترک گفت. هرقدر تماشاجیان کف زندن و رهبر ارکستر و دایرکتور تیاتر از وی خواهش کردند که دوباره بخاطر احترام مردم روی ستیز برود هویدا گفت نه ... از همان روز جواب رد را بر دفاع از حیثیت و شخصیت هنری در ذهن خود جاه داد و یاد گرفت که برای دفاع از خود در بسیار موارد حرف (نه) ضرورت است تا عده از تماشاجیان بدانند و باید هنر و استعداد را تشویق نمایند نه اینکه نام و نشانی خانواده مقام و موقف دولتی را بالاتر از

استعداد هنری ارزش بدهند و هنرمندان با استعداد را با بیرحمی و کم لطفی از ستیز نرانند. از همان روز به بعد ظاهر هویدا در مکتب استقلال بنام فیلسوف مشهور گردید زیرا در درام نقش خیلی بزرگ فیلسوف را داشت و متعاقباً با محترم عزیز آشنا معرفت بیشتر حاصل کرد و همکاری خود را با رادیو افغانستان آغاز نمودند.

هویدا در سن 14 سالگی روی ستیز رفت اولاً با برادر کوچکش کبیر هویدا در

شهری ننداری به هنر تمثیل تیاتر اقدام نمودند و در اجتماع هنری با هنرمندان بزرگ چون ( استاد فخر افندی مرحوم استاد فقیر محمد ننگلیالی مرحوم استاد محمد سلیم سرمست مرحوم سارابايان مرحوم در محمد سایر هروی مرحوم عبدالرحیم سرخوش ) و همچنان استادان بزرگ تیاتر چون استاد عبدالرشید جلیا استاد عبدالقویم بیسد استاد سید مقدس نگاه حمید جلیا استاد یوسف کهزاد امین الله ندا و امین آشفته ) و دیگران آشنا گردید و از همینجا راه عشق واقعی خود را پیمود... بعداز آن ستیز به ستیز تیاتر پوهنی ننداری و کابل ننداری و کورس‌های موسیقی در استودیو های سابق « رادیو کابل » واقع پل باغ عمومی وغیره مجتمع هنری حضور پیدا کرد و ظاهر « هویدا » گردید. او با معرفت هنرمندان جوان و اندوخته ها و تجارب هنری در اخیر دهه چهل و آغاز پنجاه با همکاری عزیز آشنا و دیگر جوانان با استعداد یک گروه هنرمندان آماتور را ایجاد نمود و گامهای بزرگ در ایجاد موسیقی پاپ افغانستان برداشت و خدمت بس بزرگی برای هنرمندان جوانان و روند موسیقی پاپ در افغانستان انجام داد.

آهنگهای آن گروه در سال 1342 ش- برای اولین بار بنام موسیقی جوانان آماتور هر شب جمعه بعد از ختم اخبار مهم دری و پشتون از طریق رادیو افغانستان وقت پخش میگردید.

اولین آهنگ ظاهر هویدا قبل از گروه آماتور از رادیو پخش گردیده بود و از ساخته های مرحوم جلیل زلاند بود بنام ( توروح جهانی / در جسم چون جانی / ای عشق ای عشق سوزانی ) این آهنگ خلاف کرج صدای هویدا بود چندان بدلهای چنگ نزد. زیرا در آن الات موسیقی محلی چون دنبوره غیچک رباب وغیره که سبک خاص هنرمندان همان زمانه بود ضبط شده بود که



بیرک وسا پا کبیر هویدا و اسد پدیع در شهر هامبورگ

به کرچ صدای هویدا جور نیافتاد. بعد در ارکستر آماتور که با الات موسیقی غرب - موزیک نواخته میشد صدای هویدا جای خود را پیدا نمود بآنکه یک ارکستر بزرگ در رادیو وجود داشت اما آرکستر بزرگ آماتور با جوانان آماتور و آهنگسازان جوان و نوآوری های جوانان که فارغ از قید و بند و مقرار افراد یکه در رادیو امکانات را برای خودشان اختصاص میدادند و با استعداد جوانان و با نوآوری های شان در تضاد بودند موافق نبودند. جوانان آماتور آلات موزیک شخصی خویش را با خود میاوردند و با تلاش زیاد جوانان آماتور شهرت و هنگامه خاص موسیقی پاپ در کابل برپا گردید. در زمانیکه مرحوم هویدا گروه آماتور را در رادیو ایجاد نمود مصادف به زمانیست که گروه بیتل ها در انگلستان ظهرور کردند و خواست جوانان کشور به نوع آوری موزیک ضرورت مبرم همان زمان بود هویدا با در نظر داشت خواسته جوانان با ایجاد گروه آماتور در دستگاه رادیو جهت عملی کردن اهداف عالی و انسانی که پیام روشنگرانه برای مردمش داشت اقدام نمود تا در نهایت از راه موسیقی درهای بسته را بکوید مغز های خفته را بیدار سازد و ذهن مردمش را روشن نماید و به مردم آگاهی دهد که هنر والای موسیقی را از دید گاهی حقارت ندیده بلکه برای جوانان شان اجازه اشتراک در این هنر والای انسانی بدهند در این رابطه بعد از ظاهر هویدا شادروان احمد ظاهر که فرزند شخصت دوم دولتی داکتر عبدالظاهر «صدراعظم» افغانستان بود و شهید فضل احمد ز کریا «نینواز» یک محمد زایی سرشناس و پدرش وزیر خارجه و مالیه و معارف کشور بود در این راه پیشگام شدند تا ذهنیت مردم را از تعصب در برابر موسیقی پاک سازند و از طرف دیگر جوانان با نوآوری های جدید موسیقی همان زمان با نواختن آلات غربی که هر کدام اعضای گروه آماتور در نواختن آن مهارت داشتند بداخل رادیو میامندند تا خواسته های جوانان جامعه را برآورده سازند و جوانان به موسیقی غربی و شرقی از هنرمندان خودشان استقبال نمایند.

در زمانیکه جناب فیض محمد خیرزاده بعد از تحصیلات از امریکا بوطن برگشت و در راس موسسه بنام هنرهای زیبا تقرر حاصل کرد و آواز هویدا را از طریق رادیو از ارکستر جوانان آماتور شنیده بود او را در موسسه هنرهای زیبا دعوت کرد. بعداً موسسه هنرهای زیبا به ریاست هنرهای زیبا ارتقا نمود خیرزاده بحیث رئیس آن تعین گردید. در جریان اجرای وظایف روزمره میان آقای خیر زاده و سید قاسم رشتیا با ظاهر هویدا مشاجره لفظی صورت گرفت و رابطه هویدا با مطبوعات قطع گردید.

هویدا نزد جناب ناشر رئیس شرکت سپین زر که در پهلوی وزارت طلاعات و گلتور قرار داشت مراجعه نمود تا اجازه اجرای کنسرت را در شبهای ماه مبارک رمضان در «کافی حوض» قهقهه خانه سپین زر اخذ بدارد خوشبختانه آن پیشنهاد از طرف شادروان ناشر پذیرفته شد و خلاف میل مطبوعات هویدا برای یکماه به هنرمنایی پرداخت و جوهر هنری ظاهر «هویدا» گشت و به نام هویدا در روزنامه و جراید کشور به خط زرین نوشته شد و با همان ذهن پر از هنرهفتگانه استعدادش در نواختن خواندن پروردیوس کردن برنامه ها انسانسی جشنواره ها گویندگی محالف شعر و ادب نویسنده تئاتر و غیره شگوفان گردید زبان زد عام و خاص شد و زمانیکه محمد ابراهیم عباسی رئیس رادیو افغانستان مقرر گردید هویدا دوباره به رادیو مراجعه نمود و در سال

1344 هش 1965 م- اولین کنسرت خود را در تالار رادیو افغانستان اجرا نمود بعدهاً بداخل افغانستان به ولایات مختلف و بخارج از کشور جهت هنرمنایی سفرهای زیادکرد.

در سال 1345 هش 1966 م- گروپ جوانان آماتور در راس آن مرحوم محمد ظاهر هویدا منحیث آواز خوان کمپوزیتور واکردون نواز چترام سانه‌ی بحیث دهل و تبله نواز آقا محمد کارگر فلوت نواز رحیم جهانی Drum نواز «نی» نواز عزیز آشنا منحیث آواز خوان و خوان و ماندولین نواز و محمد کبیر هویدا بحیث پیانو و اکوردون نواز با استفاده از یک سکارشیپ جهت تحصیل موسیقی برای پنج سال به دانشکاه (چایکوفسکی) اتحاد شوروی وقت فرستاده شدند اما هویدا و برادرش کبیر هویدا هر دو در سال اخیر تحصیلی از دانشگاه معروف «چایکوفسکی» اخراج گردیدند بدون سند فراغت بوطن برگشتند.

ظاهر هویدا در سال 1351 هش- برای تحصیل هنری به ایران رفت و بعداز برگشت بازهم راهی رادیو افغانستان گردید.

هویدا در رادیو افغانستان وقت موسس برنامه (رادیویی ننداره و یا نمایش رادیویی) گردید که این برنامه کمیابی و انتقادی میلونها شنونده را بدور رادیوهای منازل شان جمع میکرد. هویدا باداشتن صدایش بعضًا مینازید و میگفت : صدا باشد مانند صدای هویدا که خواب از چشم کوکان و بزرگان را فرار دهد.

زمانیکه مرحوم داکتر محمود حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور بود در کتاب نشرات رادیو درام های دری و پشتون هدایت داد تا داستانهای دنباله دار (سریال) رادیویی نیز نشر گردد. شادروان داکتر رفیق یحیایی و شادروان داود فارنی دوست و همکار دیرین هویدا اولین داستان دنباله دار را بنام «مراد» نوشتند و اولین بار داستانهای دنباله دار رادیو روی همین انگیزه «نمایش رادیویی» آغاز گردید چون نمایش رادیویی از اغاز مانند داستان ماجراهای های را بیان میکرد و مردم را در انتظار بخش آینده و دنبالکرد موضوع میگذاشت مانند داستان های دنباله بود.

هویدا در اولین داستان دنباله دار نقش مراد را که یک جوان غریب عاشق یک دختر خان میشود مطابق شرایط زندگی غیربانه اش با قوت هنری بازی نمود و نقش مقابل آن یعنی «نقش منفی

» داستان را که یک خان بود بنام «صفتو خان» استاد عزیزالله هدف و نقش دختر را خانم گرانمایه محبوبه جباری بازی کردند. این داستان با هنرمنایی هنرمندان فوق الذکر در جامعه طبقاتی که مردم رنچ بسیار کشیده بودند و میکشیدند غوغای برپا کرد و یک آغاز خوب برای روشنگری مردم بود روزنه باز نویسی همچون داستانهای روشنگرانه را در پروگرامهای آینده باز نمودند. دومین داستان دنباله دار یک داستان پولیسی بود و سومین داستان به اساس پیشنهاد

مرحوم هویدا داستان طنز و کمیابی بود که نویسنده آن شخص هویدا بود بشکل سریال و یا داستان دنباله دار نشر شد. بعد از آن زمان هنرمندان چون داود فارانی، جلال نورانی، استاد رفیق صادق روستا باختری، عظیم جسور و در بخش پشتون مرحوم عبدالمنان ملکری مرحوم جان محمد پلار و مرحوم فضل محمد فضلی کار داستان نویسی کمیابی انتقادی اجتماعی و پولیسی را به همکاری یکدیگر ادامه دادند. هویدا در کارهایش دقیق ولی پر تلاطم و رنگین چون پر طاووس در رشته های

مختلف هنری بود در این راه با روح نا آرام میتپید تا کار از کارخانه ذهنش سالم بدرآید. او با آهنگهای پر احساسش روح پژمرده ملت نجیب خود را تازه میکرد و راه مبارزه «حق گرفته میشود» در آهنگهایش منعکس میساخت چون آهنگ (در پیش بی دردان چرا فریاد بیحاصل کنم نازم آن مشتی که فرق زور مندان بشکند و یا جنگل است) و صد ها آهنگ دیگر کاخ استبداد را لرزاند و بعضی از آهنگ هایش زندانی آرشیف رادیو افغانستان گردید.

هویدا در هنر تمثیل ساختن موزیک پرودیس برنامه رادیویی تلویزیونی اعتماد به نفس داشت و هیچگاه در هر رشتہ هنری ایکه اقدام مینمود قلمش نمیلرزید و قلبش چون کوه بر قامت بلندش استوار بود. او از ایام غربیش نمیشرمید و بی هراس و با افتخار ایام گذشته را چون آینه عبرت در مقابل چشمانش مجسم میساخت چونکه با افتخار از آن پرایبلم هایکه تقریباً دامنگیر اکثریت توده ها بود سر بلند کرد بر افتادگان دست کمک دراز مینمود با غرور و سر بلندی از تجارب تلخش و از انجام کار های شاقه اش یاد آور میشد تا مردم بدانند که غربت عیب نیست بلکه در غربت فرو رفتن عیب است.

روزی در دفترما «صاحب این قلم» قصه نمود. {من از طلفی یک بچه هوش پرک بودم همیشه در راه که میرفتم فکرم در مسیر یک روان بودم متصرک نمیبود بلکه ذهن پر تلاطم در یک بحر بیکران پژوهش و خود آموزی شنا میکرد و هر آنچه مادر بیچاره ام میگفت در هوای گرم تابستان از سرویسهای شهری استفاده کنم کپش را عملی نمیکردم. روزی از پولهای که مادرم برای کرایه سرویس پرداخته بود برایم کتابی را از پل خشتی خریده و طرف خانه رفتم. در راه کتاب را میخواندم چند بار در چقری های سرک افتادم خاک آلود شدم حیران بودم با این سرو وضع برای مادرم چه بگویم که از بخت برگشته در دام مادرم گیر افتادم مادرم میدانست که پیاده آمده ام با لباس خاک الود بخشم آمد و گفت چرا با این سرو وضع خاک الود .... ??

خوب جوابم واضح بود که پیاده آمده بودم.

دو باره با هیبت گفت چرا پول کرایه سرویس را چه کردی که پیاده آمده .... گفتم مادر !.. اینه در دستم است.

بیجاه مادرم مطلبم را گرفته نتوانست.... چون خیلی قهر بود دستانم را که جز یک کتاب پولی وجود نداشت دید دو باره خشم کرد و بالاخره



برک وسا و ظاهر هویدا در منزل وسا

کتابیکه در دستم بود تکان دادم. اندک خشمش فرو نشست و گفت **فرزند عزیزم** کمی متوجه حالت روا نیت باش.}

واقعاً هویدا در طول زندگی از کتاب دوری نکرد و زیادتر از مقدار خوراک و پوشاش کتاب خرید و خواند. او از روزگار که صدای رادیو را از لود اسپیکرهای کنار جاده می شنید و یا اینکه مجلات ایرانی بجای خریدن به دوافغانی کرایه میکرد و از بی برقی در روشنی مهتاب مطالعه مینمود با افتخار قصه میگفت.

هویدا باقیافه خیلی جدی که گوی هیچگاه از کوچه خنده گذر نکرده است مگر بر خلاف انسان خوش طبع و فکاهی گو و با کرکترو با شخصیت بود و تمام خوبیها و مقبولی هایش در لطافت زبانش نهفته بود زبان گویا و حقیقت گو که هیچگاه کلام تلخش دوستانش را آرزده نمیساخت بلکه الهام نوین برای هر کس داشت و در ذهن همه دوستانش منحیث یک پند بزرگ حک میشد.

چند دقیقه صحبت و یا ساعتی نشستن با هویدا با شنیدن کلمات زیبا طنز ولی پیام آور او قلب انسان شاد میگردید و مردم آرزو میکردند ساعات متتمادی گوش به آنمرد خردمند بدھند و بیاموزند. او از تجارب زندگیش که در سیر و سفرهای داخلی و خارجی و ملاقاتش با هر طبقه اشخاص اندوخته های مفید بمتابه کتاب داشت درس‌های عبرت انگیز بر دوستان ارشاد میکرد

چنانچه میگفت: این زبان زیبای و شرین فارسی دری را «**زبون**» نسازید پرورشش دهید که شگوفان گردد. روی همین زبان و زبون خاطره عبرت انگیزش را که در سفر تحصیلی اش در ایران اتفاق افتاده بود در نهضم هجوم آورد که در یکی از نشستها با همکارانش در سال 1352 هنگام نوشتن برنامه های (نمایش رادیویی) که ابتکار وی بود - قصه کرده بود برای تان مینگارم در سال 1351 هش- در ایران با فریدون فرخزاد برادر فروع فرخزاد دریک نمایش تلویزیونی بنام (سلام همسایه) در صفحه تلویزیون ایران نشر میگردید ظاهر شد و با این برنامه مشترک روابط نزدیک تان کلمات مغلق استفاده میکنید و حرفهای هم از خود میسازید.

هویدا پرسید چطور؟

فرخزاد گفت «**مثالاً ما زمانی که از یک موضوع بی اطلاعیم** میگویم که آقا نمیدونم مگر شما میگوید مچ!

هویدا در جواب گفته بود «اولاً خلس صحبت کردن گپ بد نیست ما ذاتاً مردم کم حرفی هستیم. دوم اینکه ببینید زبان دری را کی بهتر میداند و کی بهتر صحبت میکند و کی کلمات را مسخ نموده است آنگاه خود قضایت کنید بطورمثال: ما دلان میگوییم - شما دالونش کردید. ما دکان میگوییم - شما دو کونش کردید - زبان زبان است و ما زبان میگوییم - شما «**زبونش**» کردید.»

آیا این یک درس بزرگ از تاریخ ادبیات زبان فارسی نبود؟...

مرحوم هویدا برای فرخزاد سر گذشت تاریخی زبان و ادبیات ایران را در سه جمله کوتاه مرور کرد زیرا زبان و ادبیات ایران در زمان رضا شاه به بهانه تصفیه سازی کلمات عربی خواست که ملت ایران را در دفاع از قدرت خویش به بهانه نژاد و زبان پرستی تشویق نماید ادبیات غنی را به بیان

کشاندُ جای کلمات عربی که در زبان فارسی پهلوی عجین شده بود به اصطلاحات محلی رجوع کردند چون همان کلمات زیبای را قبلًا با استفاده از لغات عربی ازدست داده بودند آنرا دوباره زنده نساختند بلکه با استفاده از گفتار و اصطلاحات محلی زبان شیرین فارسی را از قالب ادبیات تهی گردانیدند و زبونش کردند.

این عمل رضا شاه پهلوی بزرگترین صدمه بر زبان فارسی ایران وارد کرد. مانند این مثال هزاران رازهای نهفته در سینه هویدا پنهان بود که در برنامه هایش اندک اندک نظر به شرایط زمان انعکاس داده میشد زمانیکه از ایران برگشت جناب فیض محمد خیرزاده یک تعداد هنرمندان سابقه دار را که عبارت از سردار محمد ایمن اکبر روشن عزیزالله هدف حاجی محمد کامران و رحمت الله قدری بودند از کابل نتداری اخراج نمود آنها را هویدا با خود به رادیو برد و برای و برنامه «نمایش رادیویی» را بنیاد گذاشت و درامهای و پارچه های تمثیلی انتقادی کمیدی را تهیه نمود که بنامهای «جک دلآغا شیرآغا فریدون گل آغا یوسف شاه کوکو تایلر و برخی نامهای کمیدی روز به تمثیل پرداختند. این برنامه از اول سلطان 1351- از طریق رادیو نشر گردید در تمام افغانستان نمایش رادیویی هنگامه برپا گرد و بعد از کودتای سال 1352 هش- توسط سردار محمد داود انجام شد بین همکاران رادیو یک مزاح شده بود که هویدا میگوید «برنامه ما پیش از داود خان کودتا کرده بود». همچنان برنامه قطعی عطار که موسس و نویسنده و گوینده آن هویدا بود با هنرمنایی ممثیلین خوب مانند: سردار محمد ایمن اکبر روشن عزیزالله هدف حاجی محمد کامران عبدالروف پرديس خورشید نور زرغونه رفاه و رحمت الله قدری از رادیو پخش میگردید و با فعال شدن تلویزیون همان برنامه ها با تمثیل هنری دیگر هنرمندان از طریق تلویزیون نیز نشر گردید.

هویدا در افغانستان اولین کسی بود که برنامه گفتاری «تاك شو و يا شومن) را بنیاد گذاشت.

هر آنچه از هویدا بر جامعه فارسی زبان میراث مانده همه بمثابه یک گنج میباشد هرگاه بدان چنگ بزنیم جز سود زیان نخواهم کرد. او زمانیکه در مدیریت نریش فیلم تلویزیونی به مدیریت خانم شکریه جان رعد در نشرات تلویزیون کار مینمود برعلاوه دبلاز و نریشن به ترجمه فیلمهای روسی نیز می پرداخت هویدا در بخش های مختلف هنری گام های بزرگ نهاده است:

تمثیل در لیسه استقلال وی را بنام پروفیسور شهرت داد اما تمثیلش در شهری به دایرکتی عبدالرشید جلیا و سایر هنرمندان بزرگ از قدمهای مهم هنری او بشمار میرفت که در ستیز با هنرمندان بزرگ در سن 13-14 حصه گرفت و بعداً به تیاتر کابل نتداری و پوهنی نتداری به هنر نمایی پرداخت. نوازنده ای اوازخوانی برنامه سازی انسانی طنز و فکاهی گوینه نویسنده تمثیل سینمایی ترجمه فیلمهای روسی به فارسی و بسیار دیگر که چهار بعده بزرگ هنری را احتوا مینمود آیا میتواند ظاهر دوباره هویدا گردد؟...نه هرگز نه...جالش خالیست.

او در هنر نمایی و هنر پردازی سبک مخصوص خود را داشت هیچگاه از دیگران تقلید نمیکرد اما برای رسیدن به مراحل خوبتر و مفید تر همیشه تلاش میکرد و نوآوری مینمود.

هویدا در اولین فیلم که حصه گرفت «بمانند عقاب» از ساخته های فیض محمد خیر زاده بود و بعد در فیلم های بیشماری مانند («فیلم دیدار» محسول مشترک آلمان و هالند که هویدا موسیقی

آنرا کمپوز نمود و آخرین فیلم که هویدا در آن نقش داشت بنام پروفیسور از ساخته های کریم تنوری که در کشور هالند تهیه گردید بود).

زمانیکه با وحیده جان پیوند زندگی بست مرد مسعودی بود زیرا همسر عزیزش چون گل او را پرورش میداد و تمام خواسته های او را صمیمانه برآورده میساخت زیرا هویدا از مدت زمان طولانی مریض بود وحیده جان التیام بخش درد هایش بود و نوازشگر روح پرتلاطم ش گردید هویدا وطنش زن و فرزندش را سخت دوست داشت و بمردمش بی نهایت احترام داشت از میان توده ها برخاست و هنر ش را برای مردمش تقدیم نمود او هیچگاه برای درباریان و مقامات نیصلاح نخواند و مردمش را بیشتر از نیصلاحان متسبد دوست داشت.

زمانیکه آتش جنگهای داخلی شعله ور گردید روح و روانش را زیاد تر متاثر ساخت مگر همسر گرامی و عزیزش او را هیچگاه تنها نگذاشت و همیشه چون ستون استوار سقف آرزو هایش بود و در کنارش ایستاده و مریضی او را پرستاری مینمود.

او هیچگاه از دستگاهی حکومتی مورد تشویق و مفتخر به اخذ مدال و یا نشان و جوایز نگردید اما تشویق توده های میلونی مردمش با او بود چنانچه در یکی از مصاحبه هایش که از رادیو افغانستان پخش گردید گفت: «یکی از خاطرات خوشم در روزگار هنری موفق و نا موفق اینست که در سرک روان بودم یک طفل دوازده ساله باهم بازی هایش مصروف بازی بود با گذر من از جمع اطفال جدا گردید و خود را بمن رسانیده پرسید آیا شما آقای هویدا هستید؟ گفتم بلی.



پسربک گفت من صدای و آهنگ های مقبول شما را دوست دارم یک بوتل سودا واتر که نصف آنرا نوشیده بود در دست داشت- برایم تعارف نمود و گفت میتوانم باقی این نوشیدنی را برای شما منحیث تحفه ناچیز تقدیم کنم. برای یک کودک نوشیدنی و آنهم در شرایط غریبی وطن ما خیلی بالارزش است من از برق چشمانتش آنرا مشاهده میکردم اما آن طفل غریب آنرا برای من تحفه پیشکش نمودیکی از بهترین خاطره و بهترین جایزه برای من است».

ظاهر جان هویدا یکبار ازدواج کرد و فرزندانی بنامهای (ژاله آرش علی لیلی و مسیح) بیادگار گذاشت. همه فرزندانش با نواختن و آواز خوانی مهارت دارند ژاله هویدا در یک پارچه با پدرس همراهی کرده است. علی هویدا و آرش هویدا در نواختن کیبورد تبله و گیتار مهارت دارند و با هنرمندان معروف چون فرهاد دریا و غیره در نواختن همکاری نموده اند. تنها مسیح هویدا که عاشق فوتبال میباشد و سپورت را دوست دارد و لیلی نیز به هنر علاقه دارد مگر تا فعلًا اقدام عملی ندارد. برعلوه هنر موسیقی فرزندان این هنرمند قلبها دارای تحصیلات عالی کشور آلمان میباشند. هویدا آهنگ هایش را همیشه با یک پیام عالی خدمت هموطنانش تقدیم میکرد زمانیکه مردم افغانستان بنناچار وطن شان را ترک میگفتند آهنگ «شینیدم از اینجا سفر میکنی - تو آهنگ شهر دیگر میکنی» را همه مردم تکرار میشنیدند و میگریستند و بالاخره خودش نیز پنج روز قبل از خروج عساکر روس از کشور مأ عزم سفر کرد مدت دو سال در هندوستان مسکون گردید و در سال 1991 میلادی بکشور آلمان در شهر هامبورگ رحل اقامت پنهن کرد. پس از چند سال زندگی با درد و دریغ بتاریخ 5 مارچ 2012 درسن شصت و هفت سالگ در اثر تکلیف سرطان گلو در منزلش واقع هامبورگ آلمان جان به

جان افرين سپرد..

هویدا رفت مگر نام  
نیکویش و خاطرات شیرینش  
برای ما جاودانه است  
دوستان و هوا خواهانش  
تا آخرین لحظات عمر همدم  
و یار و یاورش بودند.  
در پایان برای هویدا روان  
شاد و خلد برین آرزو  
میدارم . در مورد این  
شخصیت ادیب طنز گو  
گوینده ممتاز مترجم خوب  
و هنرمند با شهرت گفتنی ها  
زیاد است اما این فشرده را  
باید خاتمه بدhem.



## استاد خیر محمد یاری

خیر محمد یاری فرزند یار محمد در سال 1901 م در گذرگاه کابل تولد گردید و در همانجا بزرگ شد.

پدرش یارمحمد خان صاحب منصب نظامی در دوره امیر حبیب الله خان بود.

استاد یاری را میتوان نیم در ردیف نقاشان چون استاد خیر محمد عطایی<sup>\*</sup> استاد کریم شاه خان و استاد غوث الدین خان بشماریم. استاد یاری از جمله فارغ الحصیلان دروره اول مکتب صنایع کابل بود که با استاد غوث الدین خان هم دوره و یکجا از مکتب فارغ گردیدند. استاد یاری برای مدت طولانی منحیث استاد در مکتب صنایع کابل ایفای وظیفه نمود و بعداً در اثر خواهش والی



هرات به ولایت هرات سفر کرد و در مکتب صنایع هرات سیستم هنر «آرت» پایه گذاری نمود او تنها در هنر نقاشی فهیم نبود بلکه در هنر مجسمه سازی<sup>\*</sup> تیاتر<sup>\*</sup> نمایشنامه نویسی و طرح دیزاین لباس و دیکور نیز دست والا داشت.

استاد یاری مردی بود خوش صحبت<sup>\*</sup> صاحب مطالعه سخن سنج و سخن دان<sup>\*</sup> و با مطالعه آثار دانشمندان خود را آرسته مینمود و یکی از خصوصیات شخصی او علاقمندی به جمع آوری و نگهداری اجناس انتیک و مسایل تاریخی بود که خریداری اجناس انتیک و آثار سابقه او باعث تعجب اطرافیانش گردیده بود.

استاد یاری در ولایت هرات با ترسم و نقاشی تابلو زیارت شهزاده ها دست یافت واز همان سبب شهرت عالی بدست آورد. استاد یاری طی اقامتش در ولایت هرات چندین درامه نوشت و حتا دیزاین لباس هنرمندان و دیکور سینما را نیز خودش انجام میداد<sup>\*</sup> وی یک انسان مردم دوست<sup>\*</sup> معاشرتی بود با دانشمندان هرات روابطه خیلی صمیمی برقرار نمود و صحبتها و دیدار های علمی با آنها مینمود<sup>\*</sup> روی این مراوده با استاد سعید مشعل سیاستدان<sup>\*</sup> هنرمند<sup>\*</sup> شاروال و رئیس بلدیه ولایت هرات رابطه ایجاد نمود.

در زمانیکه سعید مشعل شاروال و رئیس بلدیه هرات بود<sup>\*</sup> استاد عبدالغفور خان از فارغان دوره اول مکتب صنایع شعبه مجسمه سازی با همکاری استاد یاری مجسمه چند اسپ را که دریکی از پارکهای شهر هرات نصب شده است<sup>\*</sup> ساخت<sup>\*</sup> آن مجسمه ها در ذات خود یک فواره آب را تشکیل میدادند این مجسمه ها از فواره فلورانس الهام گرفته شده بود.

بعداز آنکه استاد یاری دو باره بکابل برگشت در دستگاه ساختمانی<sup>\*</sup> پروژه قرغه منحیث امر ساختمانی پروژه مذکور ایفای وظیفه نمود اما او همیشه میخواست معلم باشد و در فضای علمی با جوانان ارتباط داشته و نوادری نماید و پدیده های جدید را به جوانان اهدا و آنها را در بخش هنر نقاشی تربیه نماید اما از انجاییکه رتبه استاد بدرجه اول رسیده بود وزارت معارف نسبت ضيقی تشکیل و نداشتن بست رتبه اول در تشکیل شان<sup>\*</sup> از تقرر وی در مکاتب معذرت میخواستند<sup>\*</sup> جای آنکه

اورا در مسلک نقاشی در یکی از مراجع تعلیماتی تقرر نمایند<sup>۱</sup> این جفای بزرگ از عدم فهم هنری و یا عدم تشویق و نوازش هنری در حق استاد یاری بوده است و خود اثبات کننده کم لطفی حکومت وقت میباشد.

بالآخره بعداز تقاعد از وزارت فواید عامه و دستگاه ساختمانی چانس تدریس در ساحه هنری برایش میسر گردید. در زمان وزارت مرحوم صباح الدین کشککی در تشکیل وزارت اطلاعات وکلتون ریاست بنام ثقافت و هنر که تحت نظر استاد محمد یوسف کهزاد فعالیت مینمود از مرحوم یاری درخواست نمودند تا جهت تدریس کورسها مذکور بخش آرت دراماتیک را همکاری نماید این وظیفه باعث خشنودی استاد یاری گردید و دوباره با حلقه هنرمندان پیوست و بهترین سالهای عمرش را در تدریس با هنرمندان سپری نمود.

نقاشی های معروف استاد یاری عبارت از تابلوی جنگ میوند میباشد که بعداً آنرا به عنوان تحققه به اداره ملل متعدد اهدا نمودند و دریکی از سالون های اداره ملل متعدد نصب میباشد.

نقاشی دیگر وی در وزارت معارف افغانستان نصب بود<sup>۲</sup> پورتريت معروف سردار محمد داود خان اولین رئیس جمهور افغانستان و تابلوی حمام زنانه میباشد.

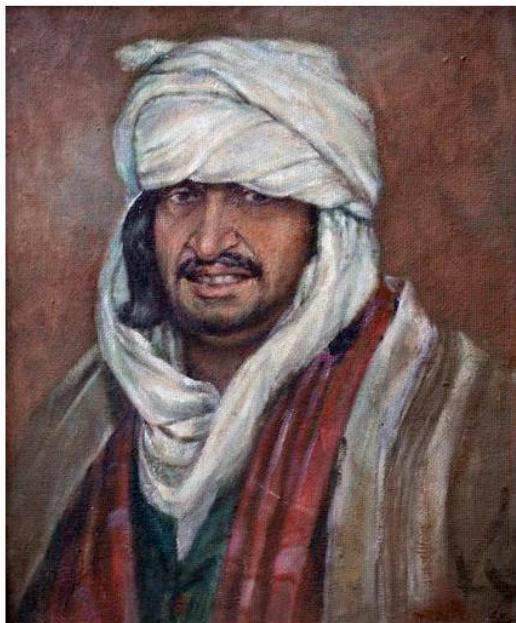
پورتريت سردار محمد داود خان اثر استاد یاری درمیان صد ها اثر نقاشی دیگر استادان و نقاشان غوغا پربا کرده بود و در آنزمان در سر پرده فیلم های سینما پامیر که متاسفانه در اثر جنگها سینمای مذکور ویران گردیده و امروز وجود ندارد<sup>۳</sup> نشان داده میشد.

یک تعداد کثیر اثار استاد خیر محمد یاری در نگارخانه ملی که توسط دکتور رفیق یحیایی تاسیس گردیده است<sup>۴</sup> از طرف فامیل یاری اهدا شد و در نگارخانه ملی اتابقی را که بنام استاد یاری اختصاص داده اند منحیث خزانه ملی حفظ و نگهداری میشد<sup>۵</sup> امید که در اثر چور و چپاول دشمنان و فرهنگ ستیزان از میان نرفته باشد.

استاد خیر محمد یاری و استاد خیر محمد عطاوی که هردو از جمله فارالتحصیلان لیسه صنایع کابل بودند<sup>۶</sup> خیرمحمد عطاوی مدت زیاد در لیسه رابعه بلخی منحیث استاد تدریس مینمود. این دو استاد دارای یک نوع وظیفه و یکنوع ذوق بودند و دریک عصر با هم منحیث نقاشان معروف شهر کابل زندگی داشتند<sup>۷</sup>

بسیار مردم حتا روسا و وزرا<sup>۸</sup> آنها را بنام خیر محمد خان نقاش می شناختند و از هم تقاوتش کرده نمیتوانستند. استاد خیر محمد یاری یک انسان خیلی خوش صحبت<sup>۹</sup> حاضر جواب و طنز گو بود زیباییها را خیلی دوست داشت. یک روزی با استاد خیرمحمد عطاوی در ثقافت و هنر وزارت اطلاعات وکلتور که در

ستديوی سابق راديو کابل واقع پل باع عمومی موقعیت داشت<sup>۱۰</sup> به دفتر «استاد یوسف کهزاد» رفتند.



بورتريت مرد افغان کار استاد خیر محمد یاری نقاش معروف افغانستان

یک خانم منحیث سکرتر در دفتر کهزاد ایفای وظیفه مینمود<sup>\*</sup> او دارای سلیقه خیلی عالی<sup>\*</sup> خوش لباس و خوش اندام بود استاد یاری محو اندام زیبای او شده برای استاد عطاوی و استاد کهزاد گفت: «اگر خانم سکرتر برايم اجازه بدھ من تابلوی او را رسمامي مینمایم. استاد عطاوی خیلی محترمانه برای استاد یاری گفت رویش «گو مگسی است» و خالک های سیاه دارد.

استاد یاری که محو اندام زیبای خانم سکرتر بود با صدای بلند در جواب استاد عطاوی گفت: فرق نمیکند<sup>\*</sup> (عقلان پی نقط نرون).

او زیبایی ها را خیلی دوست داشت و مخصوصاً محو تماشای زیبا رویان میگردید.. گویند زمانیکه استاد خیر محمد خان یاری در جمال مینه<sup>\*</sup> منطقه سیلو نزدیک پوهنتون کابل زندگی داشت<sup>\*</sup> با دوستان و همسایگان خویش نیز مانند دوستان و هم مسلکانش شوختی و خوش صحبتی داشت و همیشه دور برش توسط خانمهای و دختران جوان احاطه میشد و گاه گاهی استاد از زیبا رویان خواهش میکرد که مودل او شوند.

یک خانم چادری پوش در محل و همسایگی استاد زندگی داشت گاه گاهی همیگر را در داخل شدن و یا خارج شدن از منزل تصادفاً میدیدند زمانیکه خانم کشف کرد استاد رسام است روی خود را برای استاد نشان داد و از استاد پرسید: چه رسم میکنی؟

استاد در جواب میگوید همه چیزی زیبا را.

خانم برایش میگوید آیا زیبایی من شایسته رسمامي شما است؟ آیا من زیبا هستم که مرا نیز رسم نمایی؟...

استاد که زیبایی خانم را دید با مسربت قبول نمود و پورتريت او را نقاشی کرد<sup>\*</sup> امید که آن پورتريت از گزند روزگار در امان مانده باشد.

خاطره جالبی دیگری از استاد یاری و غروال رئیس پشتی تجاری بانک: زمانیکه غروال برای فرا گرفتن تحصیل بکابل آمده بود در مکتب لیلیه زندگی داشت<sup>\*</sup> چون استاد یاری در منطقه دانشگاه کابل زندگی میکرد و هر زمانیکه

استاد یاری عبور و مرور مینمود اتفاقاً

غروال را بالای جای نماز در حالت عبادت میدید<sup>\*</sup> این تصادف چند بار مکرر گردید و بالاخر استاد یاری یک روز منتظر ماند تا نماز غروال تمام شود<sup>\*</sup> حینکه نمازش تمام شد او را نزد خود خواست و بدون مقدمه یک سیلی محکم برویش حواله نمود. غزوال پرسید چرا استاد چه کرده ام.

استاد یاری در جواب گفت هر روز ترا در روی جای نماز در حال نماز خواندن میبینم<sup>\*</sup> خداوند پنج وقت نماز را برای عبادت روا کرده است اما تو تمام ساعات را در نماز گذاری می گزرانی . ما در این کشور بقدر کافی ملا داریم و تمام مشکلات ما از ازدیاد همین ملا هاست.

اگر تو میخواهی در آینده ملا باشی مکاتب مشخص دیگری در



این مورد وجود دارد اما باید بدانی که ما در این کشور به داکتر انحینیر میخانیک پیلوت رسام هنرمند و مسلک های دیگری ضرورت داریم لطفاً بیداشو و عمرت را در نماز خواندن تلف نکن نماز و عبادت هم اندازه دارد و کار و زحمت هم برای پیشرفت جامعه یک ضرورت است. بعد از همان برخورد مغز غروال باز گردید یک تجارت پیشه ماهر و بانک دار دقیق شد و به مقامات بلند دولتی رسید او درسی از استاد یاری آموخته بود که تا آخر عمر نه تنها آن درس مفید را فراموش نکرد بلکه مديون احسان استاد یاری بود.

استاد یاری مرد مستعد در همه عرصه های زندگانی بود و انکشاف ذهنی و طرز تفکرش بالاتر از خواست جامعه بود از همین رو بسیار اعمال و حرکاتش برای دانستن مردم دشوار بود زیرا جامعه افغانی نتواسته بود تا مقام هنر و هنر آفرینان تجسمی و ترسیمی را درک و در آثار و خلقت تصاویر شان رمز های نهفته بود که عوام آنرا ملس و تماساھ کرده نمیتوانست.

در نگارستان ملی آثار هنرمندان و نقاشان شهیر کشور چون گنجیه هنری هویت و اصالت فرهنگی مربوط به سرزمین افغانستان که توسط انگشتان سحرآمیز نقاشان در دوره های مختلف نقاشی گردیده است حفظ و نگهداری میشد اما با تأسف تخریب بودا توسط طالبان و چور و چپاول موزیم کابل و نگارستان ملی در دوران حضرت مجیدی استاد ربانی و مسعود که ذهناً از اندیشه هنری تهی و از نگهداشت آثار هنری نسبت به سلحه شوری بعيد بودند قمیت ترین آثار هنری هنرمندان در بازار های پشاور

بفروش رسید و حتا به موزیم های غربی منتقال داده شد . استاد خیرمحمد یاری تا آخر عمر در همان منزلش واقع ایستگاه اخیر جمال مینه نزیک پوهنتون کابل زندگی هنری را با خلقت آثار گرابهاء سپری کرد و در سال 1355 هش برابر به 1976 عیسوی در منزلش در اثر سکته مغزی جان به جان آفرین سپرد آثار هنری او هرگاه از چپاولگران دوران جنگهای داخلی در امان مانده باشد مردم در باره آفرینش هایش قضاوت خواهند کرد.

زنگینامه این هنرمند شایسته را از سایت نگارستان ملی که بقلم خواهرزاده شادروان یاری تحریر شده است و ویلاک های دیگر افغانی بعضی از جراید ملی اقتباس نموده ام اما با تأسف نگارنده سایت نگارستان ملی تنها خود را بنام خواهرزاد مرحوم یاری معرفی و نکر نامش وجود نداشت که تذکر داده میشد اما با آنهم از ایشان سپاسگزارم . روان یاری شاد باد .



زن همسایه نقاشی استاد خیر محمد یاری

## رفیق یحیایی

بنیاد گذار برنامه ترازوی طلایی و اولین نویسنده داستان دنباله دار رادیو

تاریخ نشان داده است که خشم سانسور بر آفریده های شخصیت های بزرگ دست و گریبان بوده اند، بعضی دست اجل طبیعی نیز نا جوانمردانه گلوی دانشمندان را قبل از وقت می فشارد. هرگاه یادی از نویسنده کان مطبوعاتی و از هنرمندان هنر آفرینان مینمایم، یادی از اولین داستان دنباله دار رادیو که به تراوش قلم نویسنده چیره دست مرحوم دکتور رفیق یحیایی هنرمندانه آذین بخشیده بود، بخاطر ما می آید. یادی از شادروان رفیق یحیایی که در سال ۱۳۲۰ هش- در شهر مزار شریف پا بر عرصه وجود گذاشت و در همان شهر با هم ردیفانش لیسه با ختر مزار شریف را به پایان رسانید. یحیایی پس از ختم مکتب در ادارات فرهنگی شامل کار شد و بعداز شمولیت در شعبات نشراتی و اندوختن تجربه در بخش هنر ادب و فرهنگ حاصل کرد و در اوخر سال ۱۳۴۲ هش- راهی ماسکو گردید و در رشته تئاتر و سینما در انسنتیوت سینوگرافی ماسکو به تحصیل پرداخت. بعداز اخذ سند ماستری در سال ۱۳۴۳ هش- در ریاست نشرات رادیو بحیث اولین مدیر اداره هنر و ادبیات یحیایی جوان برگزیده شد و در همین سال به نگارش اثار گران بهایش پرداخت و نامش در جمع ادبیات نگاران فرهنگی درج گردید.

یحیایی در سال ۱۳۴۵ هش عازم ایران گردید او بر علاوه همکاری با تلویزیون ایران بصف استاد در مدرسه عالی تلویزیون در شهر تهران به تدریس پرداخت. بعداز برگشت از ایران الی سالهای ۱۳۵۰ هش- در افعان فیلم و موسسه بهیقی و در سالهای پنجاه و سه و پنجاه چهار در پوهنتون کابل در رشته نقد نویسی در دانشکده ادبیات و علوم بشری تدریس نمود.

برای یحیایی تحصیل و آموزش سرحد نداشت بهمین منظور در سال ۱۳۵۸ هش- دوباره عازم ماسکو گردید و از دکتورای خویش دفاع کرد. در سال ۱۳۶۱ هش- دوباره بوطن برگشت و در وزارت اطلاعات وکلتور بحیث ریس هنر تقرر حاصل نمود و بعد از آن بحیث مدیر روابط بین المللی اتحادیه ژورنالستان ایفای وظیفه نمود اما در اثر اختلافات نظر با رژیم وقت و مشاورین روسی از کار برطرف گردید و تا سال «۶۳» بیکار بود در ماه جدی همین سال شصت و سه هجری شمسی در اثر سکته قلبی چشم از جهان پوشید.

درباره داستانهای او باید گفت که کار داستان نویس یحیایی از آغاز ماموریت اش می‌گازد در زمانیکه دکتور محمود حبیبی نوشن سریال های رادیویی را هدایت دادند تا سریال های رادیویی را بنام داستانهای دنباله دار از طریق رادیو بدست نشر بسپارند مرحومین یحیایی و داود فارنی اولین داستان دنباله دار را به کمک هم نوشتند.

این داستان نشان دهنده یک پدر خود خواه و مادری پرست و یک خان مغدور قریه بود که غریب بچه یی عاشق دخترش می شود و دنبالش به خواستگاری می‌آید و خان با همان غرور طبقاتیکه داشت سد راه رسیدن به عشق و خوشبختی دو جوان می‌گردد.

این داستان اولین داستان دنباله داری بود که با روحیه واقعی مناسبات طبقاتی و فرهنگ سنتی که در جامعه ما مروج بود با نکات خیلی جالب هنری نگاشته شد و توسط هنرمندان وقت که نقش مرکزی

آنرا مرحوم ظاهر هویدا و عزیز الله هدف داشتند <sup>از</sup> طریق رادیو در طی سه شب نشر گردید و هنگامه برپا نمود.

یحیایی در گفتار و نوشتارش خیلی واقعیتگرا بود راک و راست مینوشت و در پی نشر آن چه مطبوع و چه نشر رادیویی <sup>خیلی</sup> سراسیمه میبود زیرا در آن زمانیکه یحیایی مینوشت تیغ سانسور مطبوعاتی شدیداً گلوی واقعیت نویسان را میفشد.

یحیایی یک دانشمند نقاد و داور واقعیین بود و آثار هنری و ادبی را با مشگافی ماهرانه مورد نقد و بررسی قرار میداد. نقد و بررسی او برای نویسندهان جوان چون آینه تبلور بر درخشش اثار شان بوده و خیلی ها از انگشت گذاری نقادانه او سود می جستند هرچند او خود یک انسان سرشار بود و در نوشتار و گفتار کمتر پا بند قیودات تعصب آلود دوران حاکم بود و جسوسرانه مینوشت و عمل مینمود اما در همکاری با جوانان تازه کار نسبت داشتن تجربه کاری در امور نشراتی سعی مینمود اندک سختگیر باشد تا ادبیات و فرهنگ سچه از تراوش قلم جوانان به مطبوعات نشر شود و از جاده ابتزال عبور نه نماید.

یحیایی اولین شخصیتی بود که پروگرام ترازوی طلایی را در رادیو افغانستان تهیه و به سمع ادب دوستان رسانید. آن برنامه گنجینه ای بود مالامال از زندگینامه بزرگان هنر و ادب جهان <sup>که</sup> یکی از بهترین و مهم ترین اقدام او برای شناسایی بزرگان ادب جهانی <sup>که</sup> در رادیو مایه گذاشت و تا آخر دهه هشتاد آن پروگرام را دانشمندان و پرودیسروان کار فهم و توانا با همان قوت که مایه گذاری شده بود پیش میبرند و نشر و تهیه آن برنامه بدون تبعیع عمیق بر شانه پرودیسران ناتوان سنگینی میکرد. هر کسیکه پروگرام ترازوی طلایی را تهیه و انتشار میداد حتماً یک سرگردان از دیگران بلندی مینمود و جوانان جامعه از این برنامه خیلی عالی علمی و پر معلومات سود میبرند.

کارهای آفرینشی دیگر یحیایی را که میتوان بدان مبارکات کرد طرح نگارش داستان نویسی است. وی در نگارش داستان هایش از خط مستقیم رسیدن به هدف استفاده و سنت گرایی و محافظه کاری که در آن زمان شیوه نگارش همگان را تشکیل میدارد کناره گرفته است با هر اثرش گلوی بغض زمانه را که سنت خرافاتی میفرشد باز میکرد جهات مفنى و تاریک خرافات سنتی را آفتایی ساخت. گرچه آثار واقعیت گرایانه او اکثراً با تیغ سانسور آن زمان بسمل میشد و به مهمین دلیل بسیار تراجم و آثار چکیده قلمش در انتشارات مساکو و ایران طبع و تجدید طبع دوباره وسیه باره را در برداشت اما روی موانع فوق الزکر در داخل اقبال چاپ نداشت. از جمله کتاب تحت عنوان

یورش بر تازیان که در ایران و کتاب آموزشی دیگر او بنام مسایل حزب و مردم و برخی از داستانهای نویسندهان دیگر را ترجمه و در روزنامه های کشور بشکل پاورقی نشر کده است در آن عصر خیلی مفید و آموزنده بوده است تراجم دیگر وی بنام فولاد چگونه آبدیده شد آشیانه نجبا که در سال های چهل و نه هشی - جسوسرانه در روزنامه اصلاح انتشار داده شد اما دومین شماره آن زیر ساطور سانسور قرار گرفت و عنوان آنرا حذف و با تغیرات بنام آشیانه ادامه داد.

در بخش سینما نیز یحیایی در هنر سینما آگاهی اکادمیک داشت کارهای ماندگار و چشمگیر در نوشنی سناریو <sup>دایرکت</sup> با نوآوری های تازه که در کشورها در آن زمان سناریو نویس چند نفر محدود بیشترنبو <sup>قدمهای</sup> بزرگ برداشت و سناریو فیلم روزهای دشوار را نوشت و هویت ریالیستیک بدان

بخشید. این فیلم خط آیند سینما را با نگارش دقیق سناریو با صراحت هستی انسان را از پرده ابهام بیرون کشید که هیچ اعتقاد نمیتواند واقعیت هستی را ز پا درآورد و نابود سازد در پرده سینما در پیش چشم تماشاجی قرار داد.

همچنان فلیم دیگر وی بنام زمین فردا بود که روی عداوت ای مزرعه دهقانی را دشمنان به آتش می کشند و سومین فلیم او بنام خیریت نام داشت.

یحیایی سناریو فیلمهایش را روی زندگی انسان های می نوشت که چون خون زندگانی در شرایین کشور جاریست و مردم فارغ از دغدغه خاطر که بر سنگینی اوضاع سایه افگنده پیام میدهد که از آغاز صبح تا پایان شب رهشه برچرخ زمان می پیچد.

فلیم آخر یحیایی ثمر چشم گیری که ازان انتظار داشت کمتر درخشید آن فیلم بنام سازمان اولیه بود که برخی از رویدادهای اجتماعی و سیاسی را که در پرده ابهام نگهداشت شده بود اسرار درون صحنه سازیهای خوشبوارانه را افشا مینمود روی چین افشاگری فیلم مذکور در آن زمان به مزاج سیاستگران جامعه موثر نیافتاد.

مرحوم یحیایی بیست سناهیو فیلم تلویزیونی و سینمایی نوشت که هر کدام آن چون بهاران پرشکوفه نوید برای نسل امروز و فردا داشت. اما متأسفانه که عمر دانشمندان و هنرمندان ایجاد گران چون یحیایی مانند شکوفه های بوقلمون بهاری خیلی کوتاه و گزرا است با آنهم عطر شکوفانی زحمات شان دماغ نسلهای آینده را معطر میسازد و آثار گران سنگ شان چون نگین در انگشت نسل فردا باقی میماند.

یقیناً آثار ماندگار مرحوم یحیایی در هنر و ادب افغانستان جایگاهی خاص خود را دارد و حتاً برخی از فیلمهای تلویزیونی او که در جشنواره های بین المللی فیلم و بخصوص در پاریس که مرکز تولیدات هنری جهان فیلم و هنر اروپایی بوده و در دیگر کشورها نیز به نمایش درآمد و نامش در هنرسینمایی افغانستان ماندگار گردیده است.

دکتور یحیایی برعلاوه نگارش در ابیات برنامه سازی رادیویی سناهیونویسی فیلم و تراجم در زمانیکه رئیس هنر در وزارت اطلاعات وکلتور بود اسبانل رقص نیلوفر را تاسیس کرد.

او همچنان در کنار این همه تلاش ها نگاهی به تاریخ فرهنگی تیموریان می اندازد و گران ترین آثار نقاشان کشور بنام نگار خانه ملی و یا آرت گالری ملی را تاسیس نمود و اسم نگار خانه را روی آن گذاشت.

نام نگارخانه اسم با مسما و شناخته شده دروره درخشان تیموریان هرات بود که بنام نگارستان بهزا بر هرات تاسیس یافته است و تاسیس دوباره آن توسط یحیایی در کابل تاریخ درخشان تیموریان را زنده ساخت. مرحوم یحیایی با آنکه یک انسان ادیب بود بیشتر نبوغ هنری در ذهنش غلبه مینمود و از ایامیکه در آن زیست داشت کام فرار تر میگذاشت زیرا برای یک آفرینشگر ایام با سرعت سرسام اور میگرد باید بیشتر از سرعت ایام بیافریند و حرکت نماید و او چنان کرد.

افسوس که آفرینش های هنری او نسبت سناسور زمانه دُر قلم میخشکید و از رک و راست نگارش و آفرینش او حکومات می هراسیدند اما او از آن عقیده ایکه داشت برنگشت. چنانچه یک فیلم را که در زمان تسخیر روسها در افغانستان بنام سازمان اولیه نوشت و زوایای تاریک را بیشتر

روشن ساخت و کمبود ها و نواقص را در عملکرد رهبری به باد انتقاد گرفته بود در این راستا قدمهای بزرگ برداشت و سناریو فیلم روزهای دشوار را نوشت و هویت ریالیستیک بدان بخشد. روشنی انداخته بود بخشهای زیادان توسط چیزهای سر اقتدار از فیلم کشیده شد. وی داستانی را تحت عنوان گنجشک های زنده نی نوشت و ترجمه نمود بیشتر کار وی استفاده از دانشمندان و نویسندها بزرگ شوروی بود زیرا آثار زیاد به زبان روسی مطالعه و سود جسته بود. آخرین آفرینش هنری و سینمای او سناریوی بنام « خدا وطن را آفرید » که بمناسبت بیستمین سالروز تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان نوشت از طرف اتحادیه هنرمندان پاداشی دریافت نمود که آخرین پادش هنری او محسوب میشود... دریغا که اجل امانش نداد تا آروزیکه از این سناریو داشته فیلم را بچشم خود تماشا نماید. درخت پرورند علم و فرهنگ در بستر زوال بیماری افتاد و قلمش خشکید اخرين نفسهايش را با گلوی فشرده از هزاران آرمان بدست جانگير عالم تسلیم نمود يحیایی درسال «1363» از جهان چشم پوشید.

در باره این دانشمند از کتاب سماها و آواها اثر نعمت حسینی و کتاب سمای معاصر اثر عزیز آسوده و برخی معلومات که در ایام کارم از مطبوعات آن زمان بود استفاده شده است.

روانش يحیایی شاد و خاطراتش گرامی باد®

### خوانندگان گرانقدر :

برای تکمیل این کتاب از آثار بزرگان ذیل استفاده برده ام.

- 1- علامه عبدالحی حبیبی اثر داکتر شهرانی
- 2- خاطرات تاسیس فاکولته هنرهای زیبا اثر داکتر شهرانی
- 3- ساز و آواز در افغانستان اثر داکتر شهرانی
- 4- نقاشان افغانستان اثر داکتر شهرانی
- 5- زندگینامه استاد عبدالرشد لطیفی اثر داکتر عبدالواسع لطیفی
- 6- دو جلد -کی کیست اثر پوهاند عبدالرسول رهین
- 7- ادبیات افغانستان اثر مرحوم محمد حیدر ژبل
- 8- ظهور و زوال حزب دموکراتیک افغانستان اثر اکادمیسون غلام دستگیر پنجشیری
- 9- افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم میر غلامحمد غبار
- 10- مقالات متعدد اثر عنایت الله سادات
- 11- سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان اثر عبدالوهاب مددی
- 12- تیاتر افغانستان اثر خان آقا سرور
- 13- ردو و سیاست اثر نبی عظیمی
- 14- سرزمین دره ها اثر شهاب الدین فرخیار
- 15- آواری ماندگار زنان اثر ماریا دارو

- 16- سیمای معاصر اثر عزیز آسوده
- 17- نمایش و نمایشنامه ها اثر دکتور بشیر افضلی
- 18- چهار جلد کتب مختلف از آثار جلال نورانی
- 19- چخوف ترجمه خانم پوهنیار خانم زلیخا نورانی اکرم
- 20- تاریخ ادبیات افغانستان اثر شادروان محمد حیدر ژوبل
- وتحقیقات شخصی خودم که در باره صحت بودن تاریخ هااز جراید، مجلات و سایت های اینترنتی انجام داده ام و در هر صفحه نشانی سایت ها یاد آوری گردیده است و هرگاه سهواً معرفی کدام سایت از قلم باز مانده باشد، کار عمدى نبوده فرهنگان محترم به بزرگی شان عفو بدارند.

پایان

June 2013

CANADA

دوستان و دانشمندان گرامی که بنده را در تکمیل این کتاب یاری رسانیده و اسناد و مدارک دست داشته شان را برای موثق بودن این کتاب ارسال داشته اند از هر کدام شان اظهار سپاس مینمایم و باد نشر فتوی شان ذیلاً معرفی میشوند.

الحاج محمد عالم بهاء از هالند



میر عنایت الله سادات از امریکا



میرزا محمد نوری از جرمنی



ماریا دارو

عوض بنی زاده از کابل



نظر محمد حزین یار از ولایت هرات

ایمیل مسعودی از کابل



عبدالواسع لطیفی از امریکا



عنایت الله شهرانی از امریکا



عبدالغفور روان فرهادی از امریکا



کبیر هویدا از امریکا

ماریا دارو

قادر علم از دنمارک



حنان همکار از جرمنی



خانم نجیبہ آرش از امریکا



عبدالواحد نظری از جرمنی



نعمت الله گردش از امریکا



اسستاد محمد حسین ارمان

## ماریا دارو

ماریا دارو فرزند الحاج محمد ابراهیم «بها» ر شهر پلخمری مربوط ولایت بغلان پا بر عرصه وجود گذاشت تعلیم ابتداییه را در لیسه بی بی حوای پلخمری آغاز و الی ختم صنف دوم در انجا درس خواند زمانیکه دوباره به کابل کوچیدند در لیسه آمنه فدوی واقع شاه شهید «ع» صنف ششم را به پایان رسانی و بعد از امتحان کانکور شامل لیسه عالی عایشه درانی گردید و از جمله فارغان آن لیسه میباشد.



پیوند او با هنر و هنر نمایشی از صنف دوم مکتب سرچشمه گرفت زیرا سردار محمد داود خان جهت بررسی مکاتب بولیات کشور سفر کرده بودند و از لیسه دختران پلخمری دیدن کردند.

ماریا دارو با یک تن از همصنفانش یک پارچه کوتاه نوشته شادروان ناصر غرغشت را در حضور محمد داود خان تمثیل نمود و مورد تشویق صدراعظم و هم سفرانش قرار گرفت.

از همینجا میسر زندگی او تغیر کرد به معلومات آفاقی خویش در باره هنر تمثیل <sup>\*</sup> تیاتر و ایجاد اندیشه تیاتر افزود ..

زمانیکه اندک نوشتن را آموخت به نوشتن پارچه های ادبی خود و کوچک پرداخت و سرانجام همین علاقمندی او را با رادیو افغانستان که یگانه دستگاه رسانوی در کشور بود وصل کرد. در مکتب نیز در تجلیل از برنامه های فرهنگی روز های ملی <sup>\*</sup> تجلیل از مقام مادر <sup>\*</sup> معلم وغیره سهم گرفت. بعد ها یک تعداد نوشته های خیلی کوتاه را جهت نشر در برنامه های فرهنگی را رادیو افغانستان میفرستاد گاهی نشر نمیشد و گاهی هم از نشر باز میماند اما هیچگاه مایوس نمیشد و به نوشتن ادامه میدارد. در صنف هشتم مکتب بود که به کمک شادروان محمد هاشم ارشادی به اداره هنر و ادبیات دفتر درامها و داستانها دری معرفی شد مدتها را به جیث کارمند اجیر در بخش تمثیل کار نمود و زمانیکه از صنف دوازدهم فارغ گردید به همان اداره بصفت مامور رسمی استخدام شد مدت طولانی در ادارات مختلف رادیو افغانستان وزارت اطلاعات و گلتور <sup>\*</sup> اتحادیه گوپراتیف های دهقانی و ریاست جمهوری افغانستان در زمان دکتر نجیب الله در بخش اداری ایفای وظیفه نمود. وی با محمد یوسف دارو ازدواج کرد و چهار فرزند بدنیا آورد . زمانیکه شوهرش را از دست داد به مهاجرت پرداخت و در کشور کانادا متوطن گردید.

نوت :

بعد از نشر کتاب چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان آثار ماندگار و با ارزش در فرهنگی افغانستان بدون معطلی دانشمندان و ادبیان قلم برد اشتند و تبصره های خیلی زیبا و جالب در ویلاک های افغانی و جراید و مجلات کانادا و امریکا نوشتد و هم چنان جناب نذیر ظفر ژورنالست آگاه و شاعر نستوه وطن با خانم دارو مصاحبه خیلی دلچسپ انجام داد که خدمت خوانندگان گرانقدر در این بخش نشر میگردد.



## مصالحه با خانم دارو

### نویسنده چیره است

### و توانایی کشوار



۱ - کدام اصول درنگارش یک کتاب باید مدنظر گرفته شود.

جواب : نویسنده یک علم خیلی بزرگ و کار بس دشوار است و ابعاد مختلف دارد باید آنرا از چندین جهت به بررسی گرفت برای یک نویسنده مطالعه عمیق آثار بزرگان<sup>\*</sup> دانستن لغات فرواوان ادبی و اصلاحی و صورت بکار برد آن در جاه و مکان مناسب<sup>\*</sup> فهم سیاسی<sup>\*</sup> اجتماعی و فرهنگی<sup>\*</sup> اصول و یا شیوه نگارش هر نویسنده نظر به فهم و اندوخته خود<sup>\*</sup> علاقمندی شخص خویش را پیدا میکند که در تولید کدام نوع آثار موفق است<sup>\*</sup> زیرا استعداد و علائق شخص نویسنده در نگارش تاثیر گذار است .

در نگارش یک کتاب<sup>\*</sup> ضلع اول مثلث را که تهداب نگارش میباشد باید خیلی وسیع و محکم بنا نمایم. در ارتقا ضلع دوم تلاش نویسنده و خواننده کتاب اندک کیج کند است زیرا نویسنده نمیتواند بدون ارتباطات و درنظر گرفتن مسایل اجتماعی<sup>\*</sup> خانوادگی و تاثر مسایل سیاسی که خواهی نخواهی بر زندگی مردم تاثیر دارد<sup>\*</sup> بتواند گام به پیش بگذارد . بقول معروف ارسسطو باید در ارتفاع ضلع دوم مثلث گره و کور گره ها در متن داستان انداخته شود و متن داخل کتاب با موج احساسات پیش برود. یعنی از - A تا B نویسنده میتواند خواننده خود را با تولید گره ها و کور گره ها و یا<sup>\*</sup> با تولید حادثه برای خواننده بیشتر جزئیات کتاب را ماده سازد از ختم نقطه B نتیجه گیری آغاز میگردد و بطرف تکمیل شدن پیش میروید و ضلع سوم مثلث آغاز میشود و طرف تکمیل شدن - مثلث حرکت میکند و تا رسیدن به نقطه C نتایج زحمات نویسنده باعث تولید یک تصویر از متن

کتاب خواهد بود و نقطه وصل ضلع سوم مثلث همانا رسیدن به پایه گذاری و یا تهداب و یا خط زیرین کتاب است که هر سه ضلع را باهم وصل میکند.

اصول نویسنده فهم زمان - مکان و استعمال جملات برای تشریح کرکترهای کتاب میبایشد باید زمان - مکان علت حادثه و زبان نوشتاری مراعات گردد..

اما بخاطر داشته باشیم که در نگارش هر کتاب شیوه های نگارشی از هم تاحدودی متفاوت است نویسنده واقعی باید در نخستین مرحله تهداب گذاری مواد خام متن را بفهمد هر تجربه فردی اجتماعی و سیاسی در خلق یک حادثه از مفهوم و معنای برخوردار باشد و خواننده نیز به دو عنصر اساسی « هوش و حافظه» نیاز دارد که هدف را درک نماید و با کنجکاوی در عمیق متن فرو ببرد. مشکلترین اصول نویسنده در تولید آثار فلسفی است که این نوع نگارش از خلاقیت خیلی عالی علوم متداوله و مختلف و فهم وسعی از بحر علوم است که هرکس نویسنده فلاسفه شده نمیتواند و آثار فلسفی هرگاه باهمان دقت لازم از نگارش بدرآید برای نسلهای بعدی قرون متمادی قابل استفاده و تطبیق میباشد.

در تولید آثار تاریخی نویسنده دست باز ندارد زیرا تاریخ نویس نمیتواند بدون در نظر داشت حوادث تاریخ که زمان و مکان ان تعین شده است تصرف نماید و بطرف هدف نهایی حرکت نماید . چونکه حادثه واقع شده و اشخاص و یا کرکترها مشخص اند و مکان حادثه درج اسناد میباشد وظیفه نویسنده انتظام جملات در ارتباط حوادث میباشد میتواند شیوه نگارش دلچسپ داشته باشد تا خواننده با خواندن جملات زیبا تاریخ خشونت و یا حادثه دلخراش را مطالعه نماید که در این راستا اثر بزرگ « جنگ و صلح » لئون تالستوی را باید نامبرد که چقدر زیبا نوشته است هرگاه جنگ صلح را ده بار مطالعه بداریم هنوز هم علاقمندی بیشتر میگردد و در رشته تاریخ نویسی جای دارد از نویسنده شهرکشور شادروان غلام محمد غبار نیز نام ببریم و بدان افتخار کرد. سوال : هر نویسنده با قریحه که دارد و با استفاده از بینش و پژوهش همه جانبه اش اثر خود را در رشته تحریر میآورد .

آیا در نگارش یک کتاب مانند شعراء الہام گرفتن رول دارد یا نه ؟  
جواب :

بلی ... قسمیکه در جواب سوال اول شما تشریح گردید که در بخش نگارش تاریخی و فلسفی نویسنده دست باز ندارد اما در تولید اثار ادبیات هنری و فرهنگی در تولید یک اثر رومانتیک نویسنده میتواند الهامش را از اجتماع بگیرید و با افکار مدبرانه ذهنی خویش در تولید اثرش اقدام بنماید . در این نوع نگارش نویسنده همان زمان - مکان - زبان را که قبل از روی آن مکث نمودیم میتواند تغیر بدهد انتخاب کرکترها ... ارتباط کرکترها در اجتماع - سیاست - فرهنگ و ادبیات و حتا نوع حرکات آنها را نویسنده به خواست خود تشریح مینماید . در تولید آثار ادبیات رومانتیک استعداد نویسنده در استعمال کلمات نقش خیلی عده دارد زیرا اثر رومانتیک از حالاتی کونان بحث میکند صحنه های تراژیدی صحنه های نورمال زندگی خانوادگی تاثر اندیشه های فرهنگی مردم محیط

و بسیار چیز های دیگر که در نظر معمولی می‌اید اما متن را دلچسپ می‌سازد. در این نوع نگاش لحن نویسی نیز نقش خیلی عمدۀ در معرفی کرکترهای کتاب دارد. ما باید به عینیت نزدیک باشد زیرا در برخورد های زندگی شخصی بسیار ادبی سخن نمی‌گوییم<sup>\*</sup> استعمال ادبیات قوی در زندگی روز مرۀ خود یک نوع گریز از واقعیتهاست اما باید در استعمال لغات ولوکه دشنام هم باشد جای و مکان را شدیداً در نظر داشته باشیم.

میتواند گفت یک نوع لحن عمومی نویسنده تکیه بر روی سبک عمومی قصه و جهان بینی او در کلام نوشتاری است و دیگر لحن تک تک شخصیت های کتاب است که رابطه آنها با متن عمومی قصه و سایر شخصیت ها و کرکتر های کتاب پیدا می‌شود چون زبان وسیله بیان احساسات و ارائه چهره شخصیت هاست. پس زبان هر شخصیت کتاب<sup>\*</sup> سمبل محتوای ذهنی و سوابق زندگی اوست باید مطابق کرکتر او بیان گردد. نویسنده با استعمال لحن برای ابعاد زمان و مکان و تشخیص کرکتر علت می‌افزاید اما یک چیز را نباید فراموش کرد که شخصیت های خیلی موبب هم برای اظهار احساسات درونی شان دریک مقطعه معین زمانی از لحن های مختلف «زشت» و یا استعمال کلمات پیش پا افتاده<sup>\*</sup> که شایسته کرکتر اصلی او نیست<sup>\*</sup> کار می‌گیرید. در این راستا نگارش جناب محترم داکتر اکرم عثمان در جمع نویسندگان فارسی زبان چه در کشور ما و یا ایران و تاجکستان خیلی عالیست که ادبیات عامیانه و لحن را خیلی دقیق در مکان و زمان لازم استعمال مینماید. مثلاً کنده شاتوت... لکندر... تخته در<sup>\*</sup> نصوار پک... و امثال دیگر.

<sup>\*</sup> سوال : سبکی را که در نوشتن بکار می‌برید کدام است و با کدام سبک نگارشی علاقه دارد؟  
جواب : هرگاه از علاقه شخصی خود بگوییم من به سبک داستان نویسی و یا قصه نویسی رومان خیلی علاقه دارم اما بعضی وقت روی مسایل تاریخی نیز کار می‌کنم مینویسد<sup>\*</sup> زیرا کتاب اول را بنام «آوای ماندگار زنان» نوشتیم که به ذات خود یک تاریخ فرهنگی می‌باشد و از کار و پیکار بانوان محبوب کشور در بخش هنر و فرهنگ آراسته شده است در ارایش و پیرایش آن سهم من کمتر بوده زیرا عملکر فرهنگی در زمان و مکان لازم انجام شده بود<sup>\*</sup> فقط بخاطر زنده ماندن کارنامه های بانوان گرانقدر آنرا در کتاب جمع آوری کردم و یا دو کتاب اخیرم نیز یک تاریخ است که حوادث و کرکتر ها وجود داشته اند و اعمال فرهنگی و ادبی و هنری شان که قبل انجام گردیده بود<sup>\*</sup> جمع بندی و درج کتاب گردیده است اما در واقع رومان را خیلی دوست دارم.

سوال : درنظر شما مشکلی یک نویسنده مهاجر و دور از وطن در کدام ساحات است آیا دلیلش تها مهاجرت و دوری از وطن است؟

مشکل یک نویسنده در داخل و در مهاجرت زبان افهام و تفہیم است<sup>\*</sup> بسیار خوانندگان در طی سه دهه جنگ خیلی حساس شده اند و واقعیتها را کمتر می‌پذیرند و میخواهند نویسنده قسمی بنویسد که باید یگ طرف را خوش نگهدار<sup>\*</sup> در این صورت اگر نویسنده چنان نماید<sup>\*</sup> از واقعیت نویسی فرار کرده است و یا یک تعداد نویسندگان این وظیفه شریفانه را به تجارت می‌کشانند و بیشتر در باره عقده های سیاسی و یا شخصی مینویسند.

مشکل دوم دسترسی به اسناد موثق است که در هجرت کمتر میسر میگردد.  
سوال : طبق معمول در وطن ما از گذشته ها تا اکنون آثار نویسندهان و شعر شان از طرف ارگانهای دولتی اقبال چاپ می یافتد . تمویل اثار چاپ شده شما از کدام مرجع صورت گرفته است.

جواب :

اگر به گذشته توجه کنیم در آن زمان مطبوعه آزاد در کشور نداشتیم و روی همین دلیل یک تعداد نویسنگان اجیر و محافظه کار آثار شان به طبع میرسید و بسیار از افراد شایسته وطن که استعداد نویسندهگی داشتند <sup>۱</sup> آثار شان طبع نمی شد و یا در مطبوعه دولتی تحت شرایط دشوار و سانسورهای شدید قرار میگرفت که در اثر سناسورها جان مطلب از کتاب حذف میگردد. مثل خوبی میتوانیم از افغانستان در مسیر تاریخ اثر گران قیمت شاد روان غبار داشته باشیم در این صورت نویسنده باید خیلی محافظه کار میبود و بنفع دستگاه حاکم مینوشت که شما میتوانید در کتاب چهره های جاویدان در زندگینامه محترم جلال نورانی به جمله من یقین پیدا کنید محترم نورانی شیوه سناسور در انتشارات دولتی را خیلی زیبا تشریح کرده است .

در شرایط فعلی هم کانونها و انجمنهای در داخل و خارج از کشور وجود دارند که در انتشار آثار تولیدی کمک مینمایند این انجمن ها نیز خواسته ها و خواهشات خویش را مدنظر میگیرند.

یک نویسنده آزاد نمیتواند که واقعیت ها را بخاطر تمویل مالی کتمان نماید. ما مثال های خوبی در انتشار آثار نویسندهان خود در داخل و خارج کشور داریم.

کتابهای بنده با مصارف شخصی خودم انتشار پیدا کرده است و از همین جهت دچار مشکلات بودجوى هستم.

سوال : بعداز فروپاشی دولت پوشالی طالبان یک تعداد زیاد تلویزیون های شخصی پا به عرصه وجود گذاشت که در نشرات آنها تعدادی زیاد هنر پیشه گان جدید عرض اندام نمودند آیا شما از این هنرمندان جدید هم در کتاب تان یاد کرده اید ؟

جواب : بلی ! زیرا هنر و فرهنگ تداوم زندگیست هرگاه این پروسه متوقف گردد انسان از حرکت باز میماند در تاریکی هیچ کس قادر به نگارش نیست زیرا نگارش خودش روشنگریست <sup>۲</sup> پس روشنی با تاریک همیشه در تضاد است. من بکار تمام هنرمندان <sup>۳</sup> پشین و فعلی ارج میگازم اما متاسفانه که یک تعداد مشکلات خود را دارند و حاضر نمیشوند از کار های شان تذکر داده شود و یک مقدار هم دست من کوتاهی میکند که بدامن هنرمندان دور دست برسد در هر حال شما در کتاب هنرمندان

تاریخ ساز تیاتر .. در بخش سینما زندگینامه خانم جوانی بنام خانم رویا سادات را مطالعه مینماید . زیرا آن خانم بدون کمک اقتصادی هیچ مرجع بخاطر رنج زنان کشورش تصمیم گرفت تا

چهره واقعی زنان و پرابلم های عینی جامعه را در فیلم در معرض تماشای مردم قرار بدهد مانند سریال راز های این خانه .. این نوع اقدام خالصانه و صادقانه که گوش و چشم مردم را در برابر بیعدالتی ها باز میکند <sup>۴</sup> مانند گذشته خالی از خطر نیست که به شهامت این خانم جوان و احساس وطن آفرین میگوییم و یکتعداد گویندگان <sup>۵</sup> هنرپیشه های فیلم و آواز خوانان که در کشور

مصروف بخش های هنری و فرهنگی هستند<sup>۱</sup> برای شان سراحت رام خم میدارم.  
سوال : اگر از آثار چاپی تان کمی معلومات بدھید که تا اکنون چند اثر تان بکدام عناوین اقبال  
چاپ را کسب کرده اید ؟ .

جواب : در سال 2008 اولین کتابم بنام آوای ماندگار زنان در 250 صفحه<sup>۲</sup> در سال 2009 کتاب  
رومان بنام « پابرهنه بازگشت » در 366 صفحه و در جنوری  
سال 2014 دو کتاب بنامهای « چهره های جاودان در 337  
صفحه و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر در 4011 صفحه در  
کانادا با مصارف شخصی ام به طبع رسیده است.

سوال : آیا در زبان های خارجی آثار تان ترجمه شده یا  
تنها به زبان فارسی دری است؟

جواب : نخیر همه آنها به زبان فارسی دری است .

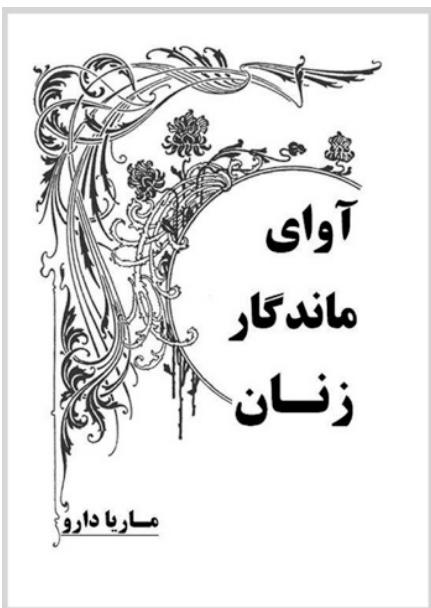
سوال : دو اثر تازه تان که تازه اقبال چاپ را کمایی کرده  
است ( چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر ) هدف  
عمده تان از نگارش این دو اثر چه بوده ؟

جواب : جواب این سوال باید خیلی طویل جواب ارایه شود  
اما صرفا اهداف خود را در سه نقطه متمرکز میسازم . سه  
دهه جنگ<sup>۳</sup> که اثار فرهنگی وطن ما بشمول موزیم ها تلف  
گردید . سنانسور های شدید حکومات قبل از جنگ در عدم

شناسایی و معرفی آثار هنرمندان و دانشمندان مطبوعاتی که

بسیار آنها در میان ما نیستند و آثار شان طور شاید و باید  
معرفی نگردید و حتا کمتر بدست قرار دارد .

سوم معرفی فرهنگ ما از رسانه های غربی<sup>۴</sup> که هر کدام به  
شكل ابراز سیاسی بخاطر رسیدن به اهداف خود شان  
فرهنگ<sup>۵</sup> والای مارا با چهره طوفان زده جنگ معرفی مینماید و  
فرهنگ وادبیات و هنر زیبای های گذشته ما به باد فراموشی  
قرار میگیرد . فکر کردم که تا هنوز دیر نشده و یکتعداد از  
دانشمندان<sup>۶</sup> هنرمندان الحمد لله حیات دارند باید کار نامه  
های شان از شکل افسانه و قصه های آفاقی در یک کتاب  
جمع شود تا آیندگان آنها را بشناسند . بخصوص در قسمت  
تیاتر بجز چند دانشمند که درباره تیاتر نوشته کرده اند  
معلومات بیشتر نداشتیم زیرا در زمان های قبل از سه دهه  
جنگ در برابر تیاتر و هنر آفرینی تیاتر از طرف حکومات



شدیداً سانسور وجود داشت و کار نامه های افتخار آفرین شان با سنک تعصب در جامعه کوفته میشد. در حالیکه دانشمندان از طریق نگارش نمایشنامه



های خیلی عالی هنرمندان تیاتر را به جامعه معرفی کردند و هنرمندان به زبان عامیانه<sup>\*</sup> بشکل کمیابی و یا تراژیدی تمثیل میکردند و مردم را می خنداند و به گریه و میداشتند<sup>\*</sup> گوش و چشم مردم را در برابر بی عدالتی باز میساختند...و یا تراجم از مترجمین گرانقدر خیلی برای بیداری مردم کمک مینمود مانند او پدرم نیست ... شام زندگی<sup>\*</sup> گرسنگان<sup>\*</sup> مرد دهاتی و بسیار دیگر جامعه ما را بطرف روشنایی کشانید .... و دوستان تا اکنون قدرت تمثیل و یا هنرنمایی ممثیلین را به نیکویی یاد مینمایند. این حماسه ها بالاخره از خاطره میروند . روی همین دلیل اقدام به نوشتن این دو کتاب کردیم . در اصل یک کتاب خیلی محجم بود که یکهزار و سه صد صفحه را در بر داشت و با نظریات نیک دوستان که کتاب را قبل از چاپ

باز نگری کردند آنرا به سه کتاب تحت عنوانی متفاوت تقسیم کردیم که دو کتاب آن بنامهای (چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر) افغانستان طبع گردید و کتاب سوم آن در جمع کتابهای رومان دیگرم نسبت ضعف اقتصادی منتظر چاپ است.

سوال : آیا گاهی در حین نگارش کتاب با خبری از حوادث دلخراش وطن مواجه شده باشید و این در اثر تحت نگارش تان تاثیر گذاشته باشد؟

جواب بلی ... شما میدانید که شاعر<sup>\*</sup> نویسنده<sup>\*</sup> نقاش همراه احساس خود دست به سرودن و یا نوشتن میزند هرگاه در هنگام نوشتن خبر تراژید برسد حواس نویسنده دگرگون میشود هرگاه نوشته تراژیدی زیر کار داشته باشد<sup>\*</sup> احساساتش بیشتر تحریک میشود خواهی نخواهی در نوشته هایش انعکاس پیدا میکند.

سؤال : گاهی شده که خود سانسوری را بکار برد و عاملی هم داشته باشد؟

جواب : خود سانسور از چه نقطه نظر ...؟ اگر از نقطه نظر حکومتی باشید نخیر زیرا من به نفع هیچ حکومت و یا ارگانهای بر اقتدار سیاسی نمی نویسم . اما از نظر عواطف انسانی بلی ... همیشه کوشش کرده ام که واقعیت های تلخ را با جملات قابل پذیرش نوشته کنم...زشت نوشتن از کیفیت متن می کاهد و احساس انسان را خدشه دار مینماید.

سوال : فصول چهارگانه سال میتواند در آثار تان تاثیر گذار باشد یا نگارش تان در همه سال یک پیمانه است؟

جواب:

بلی در فصل خزان خیلی متاثر میباشم. از ریختن برگهای پاییز ننگم پاییزی میشود . اما در فصل بهار چون زنده شدن طبیعت است من هم شاد میباشم.

سوال : برای یک نویسنده فهم سیاسی و جهان بُنی تا کدام حدود لازم است و یا بدون این دو نویسیده میتواند چیره دست شود؟

جواب . در قدم اول یک نویسنده باید احساس داشته باشد در قدم دوم فهم سیاسی و جهان بُنی و استعداد برای تولید یک اثر لازم است چرا که حالا جهان به یک دهکده کوچک مبدل شده از حوادث زودتر خبر میشویم ... یعنی حالا سیاسی تنها متعلق به خاندان پاشاهی و یا ارگان خودکامه های سیاسی نیست که مخفیانه در هر مورد تصمیم بگیرند .

هرگاه یک نویسنده فهم سیاسی نداشته باشد نمیتواند بازی های سیاسی را انگشت بگزار و واقعیت را بنویسد و هرگاه یک نفر خود را نویسنده میداند او دیگر متعلق به جهان امروز است باید جهان بُنی علمی داشته باشد . زیرا جهان امروز بهترین مرجع آلهام برای شاعر و نویسنده میباشد .. در دستور نویسنده میگویند الهام از اتفاق حادثه گرفته میشود .... باید از حادث باخبر باشد .

سوال : به نویسندهان معاصر کشور بکدام ایشان علاقمندی وافر دارید و با وجودیکه به همه احترام دارید و همه را منحیث نویسندهان خوب میپنداشد؟

جواب : اصلا من این صلاحیت را بخود نمیدهم که درباره قلم بدستان کلمه خوب و خراب را اظهار نمایم زیرا خودم تا هنوز نویسنده نیستم در تلاش هستم که کتاب های برد بخور مینویسم و مردمم مرا و نویشه های مرا به پزیرند و از طرف دیگر نمیتوانیم تمام نویسندهان را یکسال دوست داشته باشیم احساس نویسنده در خلقت آثارش مردم را بخود جذب میدارد .

در بخش ادبیات عامه از داکتر اکرم عثمان<sup>۱</sup> در رومان جناب خالد نویسان و جناب خالد حسینی<sup>۲</sup> در بخش تاریخ نویسی دکتور صبور الله سیاه و رازق مامون را دوست دارم و بواقعیت همه نویسگان قابل دوست داشتن و احترام اند و هر نویشه از هر نویسنده که باشد برای یکبار مرور ضروری است زیرا آنها اوقات خوش خویش را صرف نویشن میکنند تا چیزی برای مطالعه بدوست ما قرار دهند ... هر نویسنده خواننده خودرا دارد طرز دید و قضاوت خوانند نظر به برداشت سلقوی خودش می باشد....شاید یکنفر داستان را دوست داشته باشد و شاید هم فرد دیگری تاریخ را ترجیح بدهد .

سوال : برای کسانیکه میخواهد به نویسنده میگویند قلم بردارند چه رهنمود دارید .

جواب : رهنمود من منحیث یک شخص خیلی ناتوان و کوچک این خواهد بود<sup>۳</sup> که برای آغاز نویسنده از داستان شروع کنند و طرح یک اسکیلت داستان را در ذهن خویش بپروانند و کرکتر های داستان را انتخاب نمایند و هر کرکتر برای وظیفه مشخصی در داستان انتخاب میشود ولوکه حضور آن خیلی در داستان کوچک باشد برای بسته بندی اسکلیت داستان موثر است .

دوم - نویسنده باید احساس و استعداد خودرا آزمون بدارند که چه را بهتر میتوانند بنویسند .

سوم - کتاب های نویسندهان پشین را مطالعه نمایند و شیوه نوشتار کلاسیک را بیاموزند . درنوشتن

عجله نداشته باشد... از احساسات تنگظرانه و تعصب صرف نظر نمایند... سیاه وسفید نزد شان مشخص باشد و تنها برای یک قشر محدود نوشته نکند بلکه برای جهان به اندیشند و بنویسند. ... مانند... بیوایان اثر ویکتور هوگو ... جنگ و صلح اثر لئون تالستوی <sup>۱</sup> افغانستان در مسیر تاریخ اثر شاد روان غبار بربار رفته اثر مارگیریت میچل <sup>۲</sup> مادر اثر گورکی وصد ها اثر نویسندهان جهانی و وطنی که نام بردن آن در چند سطر نمی گنجد ... زمینکه مطالعات را انجام دادند خود بخود احساس در برابر یک شیوه نویسندهگی برای شان دست میدهد .. همچنان در نوشتن کتاب از کوتاه نویسی جلوگیری نمایند الی که ضرورت بود کوتاه نویسی ویا خلس نویسی هم خود یک علم است اگر بدانیم چطور از آن استفاده نمایم. اما نه اینکه قصه را نا تمام رها نمایم زیرا در شرایط امروزی کوتاه نویسی کاملاً ماهیت اصلی خودرا از دست داده است... من بسیار مقالات را در سایت ها و جراید و مجلات میخوانم که نویسنده دلتگ شده قصه را نا تکمیل رها کرده. .... ناگفته نباید گذاشت که بنده خود را مدیون داکتر صبور الله سیاه میدانم که شیوه کوتاه ویا خلس نویسی را برایم تشریح کرده است و از وی آموختم.

در مورد ابلاغ خبر ژورنالیستک کوتاه نویسی مهفوم دیگر دارد باید کوتاه وسريع جان مطلب را بنویسند که خبر زودتر ابلاغ گردد.

سوال : در فرجام از زندگی شخصی و خانوادگی تان حکایت نماید که چه تفاوت بین زندگی یک نویسنده با دیگر افراد جامعه دارد؟

جواب : در زندگی شخصی خود ساده و بدون تجمل هستم من هم مانند همه مردم دارای فامیل و الحمد لله چهار فرزند دارم . مگر زندگی من تنها متعلق به فرزندانم نیست زیرا من بیشتر وقت خودرا برای مردم صرف میکنم خود را متعلق به مردم میدانم <sup>۳</sup> و قتیکه مینویسم تمام مردم در ذهنم مجسم میشوند میخواهم برای تمام انها نویسم و بخصوص برای زنان و جوانان آینده ساز وطنم و در اخیر برای مردم میگویم شما چهار کتاب طبع شده بنده را بخوانید <sup>۴</sup> میدانید که من متعلق به یک گروپ محدود و کوچک نیستم تمام مردم افغانستان و مردم دنیا را دوست و احترام میدارم زیرا من انسانم و به جهان انسانیت تعلق دارم .

خانم ماریا جان دارو سپاسمندم از اینکه با وجود مصروفیت های متعدد حاضر به صحبت و پاسخ به سوالاتم شدید <sup>۵</sup> موفقیت های مزیدی برای تان با عافیت کامل استدعا میدارم و ناگفته نماید که مصاحبه تان کمتر از یک رومان نیست .....

جناب ظفر از شما اظهار سپاس مینمایم که وقت گرایهای تان را در این گفت وشنود در اختیارم قرار داده اید <sup>۶</sup> ایکاش مانند شما شاعر میبود تا با یک سروده ناب از شما تشکر مینمودم.

## پیوندها و نظریات بعد از چاپ اول کتاب

معرفی کتاب چهره های جاودان : تالیف خانم ماریا دارو  
توسط پروفیسور داکتر عبدالواسع لطیفی !

چهره های جاودان- کتابیست که توسط پروفیسور پوهاند عبدالواسع لطیفی در دو قسمت در شماره های (969 ، 970) جرید وزین امید در امریکا نشر و معرفی کرده است. در قسمت اول در شمار 969 جریده امید جناب داکتر لطیفی مینگارد:



مطالعین عزیز و گرامی بخاطر خواهند داشت که چندی پیش کتاب پشین بانوی نویسنده و پژوهشگر ماریا دارو را زیر عنوان « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » معرفی کردم و نوشته ام را با چند مصراع از شعر خانم آرش که تکرار آن در این موضوع احسن است چنین آغاز کدم :

بیا باهم به عصر خیش برگردیم  
بیا با لحظه های داغ تاریخ همسفر گردیم  
درون دره های داغ تاریخ هزاران قهرمان بوده  
که بی نام و نشان مرده...

بانو « دارو » در این اثر تحقیقی و مستند خود نیز حدود هشتاد و چهار چهره نخبه و فرزانه و اثر گذار را در رشته های مختلف شعر و ادب و تیاتر و نقاشی و هنر تمثیل با زندگینامه های آنها و تصاویر شان معرفی نموده که گنجینه شایسته ایست در ذخایر ادب و فرهنگ و هنر وطن عزیز ما افغانستان قسمت از پیشگفتاری براین کتاب محجم که در 373 صفحه طبع بزرگ و با ویراستاری دقیق دوست گرامی استاد عنایت الله شهرانی و دیزان و صفحه آرایی فرزندان برومند ماریا دارو « ابراهیم دارو و اسماعیل دارو » در مطبوعه ( پیج ون ) در کشور کانادا بچاپ رسیده است چنین آمده است. « هنر و ادبیات در پهنه ای فرهنگ هر کشور ریشه ژرف دارد. زبان و ادب شیرین فارسی در فرهنگ سر زمین ما ریشه عمیق داشته و تاریخ باعظمت این خطه بشمار میرود. زیرا گذشته چراغ راه آینده است .

افغانستان عزیز در ادوار تاریخ در رشد و انکشاف ادبیات زبان فارسی چراغهای درخشان داشته است خواستم در روشنایی این چراغ معرفت جوینده حال و احوال فرهنگیان و ادبیان گرانقدر کشور باشم. فرهنگ این کلام زیبا را رشد و تکامل بشر که مملو از سرگذشتها شکستها و پیروزیهای انسانها میباشد علیرغم همه موانع و مشکلات برای بُر پار ساختن فرهنگ و بهتر زیستن فارغ از خواستهای تحملی حکومات هزاران خطر را بجان خریدند و به قلب حوادث فرو رفتند از میان گرداب هولناک و تباہ گن سانسور و قیودات حکومتی فرزانه سر بلند کردند و فرهنگ پُر بهای ادب و شعر ترانه موسیقی و صورتگری و تمثیل را با قبول زجر زمانه برای ما به ارمغان آوردند.

تاریخ فرهنگ این سرزمین بیان حوادثی میباشد که باید بدانیم بر انکشاف هنر و هنرمندان و بر دانشمندان و ادبیان این خطه چه گذشته است. در اغاز میخواستم بنام زندگانه فرهنگیان چند سطری بنویسم اما موقعیکه دست بقلم بردۀ دل هر شاعر موسیقی دان صورتگر و تمثیلگر و اهل

فر هنگ را در لبلای اوراق زندگینامه شان بررسی کردم با دریافت واقعیتها از عزم خویش بنام (زندگینامه) برگشتم و دست بنوشن این ضخیم زدم تا سخنی در باب فرهنگ از هر هنری داشته باشم. گزشن از مسیر پر پیج و خم در نوشتن این کتاب کار ساده نبود با تلاش و پشتکار مدت چهار سال لحظات شیرین و تلخ را با پُر لطفی و کم لطفی زمانه در تکمیل این کتاب داشتم. همانطوریکه شما در زندگینامه دانشمندان و هنرمندانیکه در این کتاب جمع گردیده است ملال روزگار آنها را مطالعه میدارید روز گار من در نوشتن جستجو کردن تماس برقرار کردن با آنها یکه الحمد لله در قید حیات میباشند و یا پیدا کردن اعضای فامیل دوستان و اقارب شان کمتر از جور زمانه نبوده است. هرگاه به عقب بنگریم از بلخ تاکابل هرات غزنه یعنی از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور را با بزرگمردان چون مولانا رودکی فردوسی سنایی رحمان بابا خوشحال خان ختک و خواجه عبدالله انصار بیانگازیم و تا امروز بیانجامیم به یقین درمیابیم که سرزمین ما زادگاه بزرگان خرد و عاشقان هنر بوده و ادبیات شیرین فارسی پرورش دست اخلاص خردمندان همین خطه میباشد. هکذا سلحشوری میهن ما در سینه تاریخ ثبت است اتش داغ حماسه این سرزمین نسلهای زیادی را از ما گرفته است چه بهتر که بخاطر ادامه راه آن خردمندان وادیبان یادی از هریک دانشمندان تاریخ دان و تاریخ نویس قصه نویس و نمایشنامه نویس برنامه پرداز نقاش شاعر موسیقیدان و تمثیلگر بنمایم....»

در اینجا باید یادآور شد که مولف پُر کار و ارجمند مدت چهار سال تمام در تهیه و تحریر این کتاب با زحمات زیاد بسر برده است و موفق به نشر آن شده است.

استاد محترم داکتر عنایت الله شهرانی پیرامون کتاب چهره های جاودان تقریط مفصلی در دوازده صفحه برشته تحریر آورده است که بخشی ازان چنین است.

« تاریخ افغانستان نشان میدهد که وطن ما از نظر قدامت فرهنگی یکی از کهنترین مناطق محسوب میشود. و در منابع غربی و برخی از نوشته های مستند شرق میخوانیم که در خاک فعلیه افغانستان قدیم جهان کشايان امپراتوران پادشاهان حکام فرهنگ ساز و علم پرور دانشمندان بزرگ ادبی نامی هنرمندان نامدار و صفت کاران با استعداد بروز کرده اند بطور مثال میتوان نامهای ذیل را بصورت مشت نمونه خوار ذکر نماییم. عنصری بلخی فرخی سیستانی دقیقی بلخی ظهیرالدین فاریابی « آغاز گر شهنامه » ابو عبید جوزجانی مُنهاج سراج جوزجانی عبدالحی گردیزی ابونصر فراهی « مولف کتاب تاریخ سیستان » ابن سینای بلخی « مولف کتاب طبابت » مولانا جلال الدین بلخی رومی امیر خسرو دهلوی ناصر خسرو قبادیانی ابراهیم ادهم رابعه بلخی شاه مشرب ولی امیر علیشیر نوایی میرزا الوغ بیگ نورالدین عبدالرحمن جامی خواجه عبدالله انصاری میر علی هروی میرزا یعقوب کابلی داکتر شهرانی در همین سلسله حدود بیش از پنجاه نخبه دوره های کهن و معاصر را با قدر دانی نام برده که شما تقصیل ازرا در متن کتاب مطالعه خواهید کرد. بعد از استاد شهرانی مساعی بانو ماریا دارو را در تهیه کار نامه ها و زندگینامه بزرگان ادب و فرهنگ و هنرمندان و درامه نویسان یادآور شده مینویسد:

كتاب چهره های جاودان خانم ماریا دارو شخصیت‌هایی را چون علامه صلاح الدین سلجوقی<sup>\*</sup> استاد عبدالرشید لطیفی<sup>\*</sup> استاد برشنا<sup>\*</sup> استاد عبدالواحد خان بهره<sup>\*</sup> جنرال محمد هاشم کاظمی<sup>\*</sup> استاد فخر افندی و شعرا و نویسندهان وغیره اکشاف دهنگان هنر تمثیل را به معنی گرفته<sup>\*</sup> که در تاریخ هنر تیاتر ارزش زیاد دارد. در همین سلسله بانو ماریا دارو زندگینامه استاد عبدالرشید لطیفی را با تفصیل در رشته تحریر آورده که قسمتی از آن چنینست «در فضای غبار آلود سانسور<sup>\*</sup> تعصب و فرهنگ سنتی افغانستان<sup>\*</sup> شخصیت‌های برازندهء را می‌یابیم که نام شان همراه با بزرگترین دانشمندان و نویسندهان دراماتوران جهانی قرار دارند<sup>\*</sup> یکی از آن جمله شادروان عبدالرشید لطیفی میباشد که در تیاتر و نمایشنامه نویسی و تمثیل در کوره روزگار سانسور حکومتی آبدیده شد و نامش جاودانه گردید.

عبدالرشید لطیفی فرزند عبدالطیف خان در سال «1289» ش-در برکت راجان لوگر در یک خانواده روشنفکر بدنیآمد. تعلیمات خصوصی خویش را در مکتب با غبانکوچه شهر کابل آغاز و بعد شامل لیسه حبیبه گردید. در چهارمین سال ازدواج افغانستان از استعمار انگلیس<sup>\*</sup> لیسه امانیه را که بعداً بنام لیسه استقلال مسما شد<sup>\*</sup> لطیفی افتخار شمولیت در آن لیسه را پیدا کرد<sup>\*</sup> وی قبل از ختم تحصیل با نشریه «انیس» که مستقیماً زیر نظر شادروان غلام محی الدین انیس اداره میشد<sup>\*</sup> به همکاری و نگارش پرداخت. از قول غلام عمر شاکر<sup>\*</sup> یکی از روزه نامه نگاران سابقه دار که از جمله نخستین ممثلان رادیو و تیاتر آن وقت نیز بود<sup>\*</sup> در صفحه یازدهم کتاب سیما<sup>\*</sup> معاصر نوشته محترم عزیز آسوده پژوهشگر پروگرامهای رادیو تلویزیون ملی در دهه هشتاد چنین میخوانیم: در سال 1306 ش- یکروز در دفتر جریده انیس با سرور گویا اعتمادی<sup>\*</sup> شاد روان انیس نشسته بودیم<sup>\*</sup> که یک جوان وارد دفتر شد و مقاله ای را برای مرحوم انیس سپرد.

انیس بعد از مطالعه از جوان پرسید که اسم مبارک؟ جوان جواب داد «عبدالرشید» مرحوم انیس مجدداً پرسید این مقاله را خود نوشته کردی؟ ... لطیفی گفت بلی صاحب.

مرحوم انیس کاغذ را برای سرور جویا داد و گفت این جوان استعداد شکوف دارد.<sup>\*</sup> لطیفی از همان سال که حدود هر چند سال داشت به مطبوعات پیوست. دروران اغتشاش که حبیب الله کاکانی جابرانه بر هستی مردم استیلا یافته بود<sup>\*</sup> لطیفی چون دیگر دانشمندان و فرهنگیان در انزوا بسر برد و بیصرانه منتظر یک بهبودی و تحول مطبوعاتی بود. در سال 1310 ش- که انجمان ادبی کابل تاسیس گردید<sup>\*</sup> لطیفی به عضویت این کانون ادبی پذیرفته شد. و متعاقباً<sup>\*</sup> بحیث مدیر مجله صحیه که بنام مجموعه صحیه انتشار میشد<sup>\*</sup> تقرر حاصل نمود با آنکه گسترش جنگ جهانی دوم و عدم دریافت مواد طباعتی قطع و صفات اینیس را کوچکتر و محدود تر ساخته بود اما آثار لطیفی در این روزنامه برازنده<sup>\*</sup> و جایگاه خود را داشت و مطالب از قلم وی مسلسل نشر میگردید. نمایشنامه دراماتیک خودرا تحت نام مسلک ویا «در بین دو سنگ» از منابع ترکی آداقت و به رشته تحریر در آورد. در این نمایشنامه که قدسیت مسلک و احساس بشر دوستی یک داکتر طب را نشان میدارد<sup>\*</sup> کودک مریضی در برابر داکتر قرار میگیرد که مبتلا به دیفتری میباشد. در هنگام تداوی برای داکتر

اطلاع مریضی طفل خودش میرسد که او نیز به مرض دیفتری مبتلا شده است. داکتر فقط یک -- امپول و دو مریض دارد. او در بین دو سنگ قرار میگیرد قدسیست وظیفه و مسلک و محبت فرزندی و تداوی هر دو طفل که در یک نوع مرض مبتلا اند... داکتر را در بین دو سنگ قرار داد و در فرجام داکتر وظیفه شناس امپول را برای کودک بیگانه تطبیق مینماید.

این نمایشنامه انسانی بعداً توسط هنرمندان جوان در یکی از مکاتب شهری روی صحنه رفت. در ۱۳۱۷ ش- انجمن ادبی کابل افتتاحی را در رشتہ درامه نویسی بیان آورد. تعداد زیاد نویسنده‌گان آثار شانرا تا پایان سال ۱۳۱۸ ش- در انجمن ادبی کابل به نشر سپردند. در میان سایر نویسنده‌گان وقت لطیفی درام بنام متخصص سالون را با مراعات همه جانبی هنر تمثیل نوشته بود مستحق جایزه اول مطبوعاتی شناخته شد و بعد به کوشش شادروان عبدالحق واله آن نمایشنامه در مکتب غازی روی ستیز رفت (هیروی این نمایش جوان تحصیل کرده ای بود که از خارج بوطن برگشته برگشته و رشتہ تقنی را به سویه تخصص به پایان رسانیده بود او به هر دفتری مراجعه میکرد اما کاری برایش داده نمیشد عاقبت دل در گرویک عشق ناکام میدهد . در پایان حیات رفتارش با مرض مزمنی نیز (چار میشود)

جداییت درام متخصص سالون بسرعت به سراسر افغانستان انتشار کرد و مطبعه دولتی آن نمایش نامه را طی یک رساله بچاپ رسانید و هزاران خواننده از مطالعه مستقید شدند و لذت بردن. مگر برای نمایش این اثر تسهیلاتی فراهم نکردند نظر به فشارهای اختناقی و سانسورهای شدیدکه گاهگاهی فضای مطبوعات را فرا میگرفت نمایشنامه نتوانست به معرض نمایش قرار گیرد و هنرمندان آن در اینزمان به خوشی عمده کشانده شدند سانسور مطبوعاتی آنقدر اختناق آور بود که بسیار اثر ناب و آموزنده در گلوی قلم نویسنده میخشکید. استاد لطیفی دراماتیست و هنرمند پژوهشگر صاحب استعداد مطالعه و فهم سرشار بود. با شیوه صحنه آرایی و سخن پردازی و دیالوگهای دراماتیک نویسنده‌گان و سایر درامه نویسان چیره دست مصری و ترکی آشنایی داشت و آثار دانشمندان را دقیق مطالعه مینمود. مطالب انتقادی و اصلاحی خود را در لفافه جملات و بازی ممثیلین پروانیده و روی صحنه میاورد که هیئت سانسور کدام دلیل قاطع و عریان برای منع کامل و توقیف نمایشنامه دستیابی ننماید ولی اثرش در ذهنیت تماشاچیان انتباہ و تعبیر خاص بجا گذارد چنانچه در اثر تراژیدی گرسنه‌ها که در صحفات بعدی روی آن حرفی خواهیم داشت بر علاوه تمثیل و نمایش گرسنگان فقیر و نادار که تلاش برای یافتن کمترین غذای حیاتی شباروزی خویش مینمودند هنوز هم در بیچارگی و محرومیت زندگی میکردند و گرسنه‌های نوع دوم را نیز که از فرط اشتها کاذب و تسکین ناپذیری ناشی از حرص و تلاش افراطی نفسانی خود داشتند با کنایه شیوه‌ها و افاده‌های خاص تمثیلی مورد انتقاد قرار میداد. همچنان گرسنگان قدرت جاه و جلال و مقام و امثال آنرا افشا ساخته و قضاوت بیننده را روی اعمال نابکار چنین عناصر مضر جامعه نیز روشن مینمود زمانیکه استاد عبدالرشید لطیفی مدیریت امریت و در فرجام ریاست پوهنی ننداری را بعده داشت تنویر اذهان عامه بلند بردن سطح فکری مردم و تعبیر و قضاوت اجتماعی نمایشات پر عبرت را در ستیز

گذاشت<sup>۱</sup> و این خدمت بس بزرگ و با ارزش او برحال مردم و جامعه که از سواد کافی بهرمند بودند<sup>۲</sup> بشمار میرفت.

اندروه موروا نویسنده شهر فرانسه میگفت<sup>۳</sup> غنای معنوی<sup>۴</sup> وسعت دانش<sup>۵</sup> سویه تحلیل و تفکر یک ملت را میتوان در فعالیت ها و پدیده های هنری<sup>۶</sup> مطبوعاتی<sup>۷</sup> نشراتی و خاصاً در تیاتر ها و کانسروا و نمایشنامه های آن جستجو کرد. نباله دارد.

در شماره 970 جریده وزین امید در امریکا .... عنوان : کتاب چهاره های جاودان مولف : ماریا دارو کامل هنرمان در وطن خویش غریبند ---- در بطن صدف گوهر شهوار یتیم است قسمت دوم معرفی کتاب ارزشمند و کنجینه تاریخی زندگینامه های درخشان نویسندها<sup>۸</sup> در ام «نویسان و فرهنگیان گذشته و معاصر افغانستان تالیف بانوی فرزانه و ادب دوست و فرهنگ پرور» ماریا دارو<sup>۹</sup> را با همین بیت فرستاده دوست دانشمند و گرامی ام استاد داکتر شهرانی آغاز کرد که بیانگر عدم شناسایی و مکتوم ماندن شخصیت های نخبه و فرهنگیان شایسته ایست که امید است پژوهشگران چون بانو ماریا دارو در معرفی و تجلیل از کار نامه های آنها صرف مساعی کنند.

به حال دوستی و مکتبی عزیزم داکتر عبدالغفور «روان» فرهادی نیز زیر عنوان «سخن چند درباره این کتاب» در همین راستا چنین مینویسد ((دشواریهای گوناگون درباره چنین تحقیق موجود است که با کوشش یکنفر تقدیم یک کتاب در باره شخصیت های بارز<sup>۱۰</sup> کار آسان نیست و هم آسان نیست که همه محتویات چنین کتاب صد در صد پسندیده باشد. در جامعه های پیشرفته چنین کتاب را انجمن های علمی که دارای اعضا و وسائل باشند<sup>۱۱</sup> تهیه میکنند. بعضی اشخاص یا خود نخواسته اند شناخته شوند و اکنون چشم از جهان بسته اند و یا در کنج عزلت نشسته اند و به سالیان خاموشی رسیده اند رویداد های حسرتبار تاریخی قرن بیست کشور ما بطور خاص سلط خلق و پرچم سبب شد که عده زیاد از وطنداران<sup>۱۲</sup> واز جمله طبقه روشنفکر رهسپار دیار عدم شوند و یا به زندان بیفتند<sup>۱۳</sup> و دیگران رهسپار بلاد مختلف بیگانه گردند چنانچه در زبان این مهاجرین را به دانه های «پراکنده ارزن» تشییه کرده اند این همه زیان و آسیب زیاد به جامعه افغانستان رسانیدند))

دراینجا یاد آور میشوم که زندگینامه مفصل داکتر روان فرهادی با کار نامه های درخشان ادبی<sup>۱۴</sup> عرفانی و سیاسی اش با ذکر آثار گران بهایش در صفحه 142 همین کتاب به نشر رسیده است همچنانکه از خدمات علمی و ادبی بندۀ «داکتر لطیفی» نیز از 290 الی 295 با تفصیل و تبصره های پر لطف مولف عزیز ماریا دارو یاد آوری شده است. مطالعین گرامی میتوانند با بدست اوردن یک جلد حجیم این کتاب ارزشمند متن کامل این دو زندگینامه را و زندگینامه های بیش از هشتاد تن هموطنان فرزانه را باکارنامه ها و آثار شان مطالعه نمایند.

اینک به فحوای غنچه گلی از بوستان معرفت و ادب و هنر<sup>۱۵</sup> زندگینامه دوست گرامی استاد حامد نوید را که در محافل فرخنده شام عرفان باهم ملاقی و هم صحبت میشویم<sup>۱۶</sup> از صفحه 332 کتاب بانو ماریا دارو بشما ارائه میدارم و از این با یک قطعه شعر از پدرس شاعر و دانشمند شادروان غلام احمد نوید یادآور میشوم .

اگر چه عمر که در جنبش نظر گزد - خداکند که از این نیز تیز تر گزد  
به بام دهر نگر شمع سان حیات مرا - که خنده ام بلب و آتشم ز سرگزد  
از این حیات بود مرگ بارها خوشتر - که دائما به لب خشک و چشم تر گزد  
چه واقفند که صدف با همه شکیبایی - چوتنگ حوصله گردید از گهر گزد  
نه من نوید کنم سر به بام چرخ فرو - نه از گناه من این کینه ور گزد

واين هم قسمتی از زندگی علمی و ادبی و هنری استاد حامد نوید از کتاب ماندگار ماریا دارو بشما مطالعین عزیز جریده وزین امید بطور فشرده تقدیم میگردد.

حامد فرزند غلام احمد نوید در سال 1947م- در شهر کابل تولد گردیده است. مکتب ابتداییه را در مسعود سعد و ثانوی را در لیسه حبیبه در سال 1971م- به اتمام رسانیده است. و بعد شامل دانشگاه کابل در فاکولته حقوق گردید ازان طریق با استفاده از بورسهای اسکالر ارشپ فولبرايت امریکا در همین سال شمولیت دانشگاه کابل عازم ایالات متحده امریکا شد. وی تحصیلات خود را در مسلک علوم بشری وتاریخ هنر در سال 1975م- ختم و بوطن برگشت و بحیث استاد در دانشکده هنر های زیبا ای پوهنتون کابل تقرر حاصل کرد . او مضامین تاریخ هنر سبک شناسی تیوری رنگ و کامپوزیشن را تدریس مینمود و در ضمن تدریس با متخصصین خارجی نیز همکاری داشت و حامد نوید با داشتن وظایف تدریسی ضمناً در خصوص باستان شناسی با لویی دوپری متخصص امریکایی از تباطع علمی برقرار نمود و در کاوش های هنر باستانی نیز اندوخته های قراوانی حاصل نمود. محترم نوید شخصیت فرهنگی و ادبی فرهیخته کشور درباره ادبیات زبان فارسی همیشه با سارقین ادبی سرزمین ایران و سایر افغانان که پیروی از ساخته ها و بافت های ایرانیان مینماید در مجالس ادبی و فرهنگی درستیز بوده و فرهنگ افغانستان را به رای جهان غربی به واقعیتها دست داشته معرفی میدارد همیشه مدافع قاطع در مقابل تعصب نژادی و زبانی بوده و علیه همین عقب ماندگی ذهنی مبارزه مینماید.

گرچه از اصحاب و نسب یک محمد زایی معلوم الحال میباشد اما برای کسب مقام وجاه ومنصب در طی حکومت محمد زایی ها به هیچ دری نرفته و خویشتن را با کار و پیکار هنری و فرهنگی با صداقت و وطن دوستی آنچه در توان داشته است ثابت کرده است. او بنام افغانستان افتخار ینماید و هرگونه تعصب نژادی و زبانی و قومگرایی را مردود میشمارد .

محترم نوید بآنکه در یک استاد رسمی و شناخته شده در رشته هنر در دانشگاه کابل بوده اما در ابعاد مختلف فعالیتها بیشمار نموده است در عرصه نویسنده مقالات علمی هنری و فرهنگی در مطبوعات داخل و برون مرزی افغانستان به زبانهای انگلیسی و فارسی دری بدست نشر سپرده است. در تاریخ و تحلیل های تاریخی اندوخته های عمیق داشته و در بخش ادبیات و « نقد شعر » را نیز در دانشگاه کابل تدریس مینمود و در این راستا محصلین دانشکده هنرهای زیبا استقاده های مفید از استاد نوید برده اند.

جناب نوید خود نیر دارای قریحه شعری بوده و اشعار خود و پدر مرحومش « غلام احمد نوید» که

یکی از نخبگان مطبوعات کشور بوده و دیوان ضخیمی از خود بجاگذاشته است در محافل هنری و ادبی قرائت مینماید چنانچه شادروان استاد جمشید شعله<sup>۱</sup> غزلهای مرحوم غلام احمد نوید را که سبک حضرت ابو معانی بیدل میسرود<sup>۲</sup> ستایش و تقدیر میکرد.

در مطبوعات برون مرزی استاد نوید با بسیاری از دانشمندان مطبوعاتی موافق و با بسیاری هم مخالف است. اختلاف وی در باره زبان و ادبیات فارسی میباشد. بآنکه نوید یک شعر هم به استقبال یک شاعر ایرانی سرود و شدیداً مورد انتقاد هموطنانش قرار گرفت. اما در افغان بودنش خیلی پابند و خلاف هر نوع اجنبی پرستی بوده و هرگاه ایرانیها ایران را برایش رایگان هدیه بدارند در برابر وطن و فرهنگ غنی و قدامت تاریخی افغانستان آن را نی پزیرید و هویت و فرهنگی افغانی را سخت احترام میگذارد<sup>۳</sup> اما در باره زبان فارسی عقیده برآنست که زبان فارسی مرز را نمی شناسد و زبان غنی و پربار سر زمین خراسان (افغانستان) بوده و میباشد و نمیخواهد که زبان فارسی با ترسیم مرزهای اجباری که خطه خراسان را تقسیمات نموده در محدودیت قرار داشته باشد. اورا عقیده برآنست که آریانا و بعداً خراسان زادگاه زبان شیرین فارسی میباشد اما اینکه روی مسایل سیاسی و بیا عدم درک ریشه زبان در زمان محمد ظاهر شاه نام دری را برای زبان غنی گذاشتند<sup>۴</sup> چندان موافقت ندارد. گرچه زبان دری و درباریان میباشد و ریشه همان زبان اصیل فارسی است که نباید روی ملحوطات سیاسی و ترسیم خطوط مرزی زبان به منطقه تعلق گیرید محدود گردد. چنانچه در همان زمان خراسان بزرگ این لسان را صحبت میکردند شعراً بزرگ دوران از دری سخن گفته اند و در اشعار چون حافظ و سعدی و غیره انکاس یافته است. جناب حامد نوید را عقیده برآن است که زبان باید صیقل داده شود<sup>۵</sup> انکشاف<sup>۶</sup> انکشاف نماید و به مرزهای دور راه یابد و شیرینی کلام ما باید دلها و سرزمهنهای را تسخیر نماید نه آنکه تحت نظر یات سیاسی کشورها در محدودیت قرار گیرد ...

استاد نوید در تهیه و گویندگی برنامه های ادبی بنام «نقشهای جاودان» کار کرده است و همچنان در مسایل هنری و ادبی برنامه های تلویزیونی و رادیویی بیرون مرزی بوده و از آثار و تمدن و زبان و ادبیات گزارشها مفید ارائه داده است.<sup>۷</sup> این بود مختصر از زندگی نامه پربار و فعال استاد حامد نوید که از صفحه 332 الی 335 کتاب ارزشمند بانو ماریا دارو با ذکر بیش از بیست و پنج اثر نوید گرامی به زبانهای انگلیسی<sup>۸</sup> فرانسوی با تفصیل به نشر رسیده است. زحمات مولف عزیز بانو ماریا دارو را در گرد هم آوری و تحریر همچو زندگینامه ها قابل قدر بوده از ایزد متعال برایش صحت و سعادت و حوصله افزایی میخواهم.



## درباره تالیفات و شخصیت خانم ماریا دارو

نوشته : رجنی پران کمار  
دوستان گرامی!

با مطالعه کتب جدید خانم ماریا دارو با چهره های بزرگمردان و فرهنگی

وهنری و بسا شخصیت های بزرگ کشورم آگاهی حاصل کردم با آنکه خودم کارمند رادیو افغانستان بودم و باهمه کارمندان گرانقدر شناخت داشتم اما شناخت حقیقی هنرمندان و دانشمند از قلم پُر بار ماریا جان دارو نهایت پرکیف است.

خانم دارو برای سالیان طولانی در مرکز ثقل رادیو تلویزیون ملی افغانستان و بسیار از شعبات دیگر علمی و فرهنگی خدمات شایانی انجام داده است. او با تمام کارمندان رادیوتلویزیون ملی با روحیه خیلی عالی و عاری از تبعیض نژادی و لسانی برخورده بینمود در انzman شاید فکر میکردم که چین رویه حسن را به سبب مسوولیت وظیفوی انجام میدهد.

اما درسال «2007 م- موقعیکه» کتاب آوای ماندگار زنان را مینوشت<sup>\*</sup> برای تمام بانوان که در کتاب آوای ماندگار زنان حضور دارند مکرراً شب و روز تماش میگرفت تا خانمهای ارجمند کارنامه های هنری و فرهنگی خویش را برایش ارسال نماید. تنها برای پیدا کردن من در چندین کشور با فرهنگیان تماس برقرار کرد ه بود تا نمبر تلفونم را بدست آورد و مدت شش ماه برای پیدا کرد من سرگردانی کشید ه بود از این رو من منحیث یک خواهر هموطن و نژاد اقلیت هندو که ما در کشور خویش از تمام حقوق حقه مان محروم بودیم و هستیم و اکنون هم این پرابلم در وطن جریان دارد وظیفه خویش میدانم تا از این اخلاق نیکو و همکاری صادقانه و بدون تعصب خانم دارو از صمیم قلب تشکر نمایم.

خانم ماریا دارو با آنکه در هجرت و فرسخ ها بعد از میهن فاصله دارد اما با دوستان<sup>\*</sup> هنرمندان<sup>\*</sup> اهل قلم و اهل فرهنگ و مطبوعات کشور فاصله نداشت و مانند ضیا چشم همه را محبوب میدارد و وقت گرانبهای خویش را صرف نوشتن و زند ساختن فرهنگ و فرهنگیان خویش کرده است<sup>\*</sup>

چنانچه در مصاحبه بی خود گفت «که زندگی من تنها متعلق به فرزندانم نیست زیرا من بیشتر وقت خودرا برای مردم صرف میکنم<sup>\*</sup> خود را متعلق به مردم میدانم زمانیکه مینویسم تمام مردم در ذهن مجسم میشوند<sup>\*</sup> میخواهم برای تمام انها بنویسم و بخصوص برای زنان و جوانان آینده ساز وطنم و در اخیر برای مردم میگوییم که شما چهار کتاب طبع شده بنده را بخوانید میدانید که من متعلق به یک گروپ محدود و کوچک نیستم تمام مردم افغانستان و مردم دنیا را دوست و احترام دارم زیرا من انسانم و به جهان انسانیت تعلق دارم ». این گفته خانم دارو را کاملاً تصدیق میدارم<sup>\*</sup> زیرا زمانیکه ارتباط ما در سال 2007م - برقرار شد تا اکنون تماسهای ما مانند دو خواهر هم تن برقرار است و بخصوص چند سال قبل من خیلی مریض بودم<sup>\*</sup> خانم دارو همه روزه برایم تلفون میکرد و در مریضی مرا تنها نگذاشت.

او تا حال چهار کتاب به طبع رسانیده است سه کتاب تاریخی که واقعاً فرهنگ ولای وطن را چون صورتگران<sup>\*</sup> نویسندها<sup>\*</sup> شعراء و هنرمندان موسیقی و سایر اهل خبره را با اسناد و شواهد بمعروفی گرفته است. زمانیکه اولین کتابش را بنام آوای ماندگار زنان افغانستان مینوشت. مرا در امریکا پیدا کرد همینکه صدایش را در تلفون استماع کردم از خوشی اشک شادی ریختم و اصلاً باورم نمیشد که چطور مرا فراموش نکرده بی خبر از آنکه برای پیدا کردن ما ها انتظار کشیده و طبع کتابش را معطل قرار داده است . سرانجام صدایش را بگوشم رسانید زمانیکه از ختم نوشتن کتابش مژده داد و کتابش را برایم هدیه نمود هر صفحه آن کتاب که با خون دل و خدمات شباروزی وی

برشته تحریر در آمده بود برایم من یک جهان ارمغان داشت<sup>۱</sup> همه دوستان دوره ماموریتم در رادیو افغانستان<sup>۲</sup> در پیش چشمانم مجسم ساخت.

بدبختانه نسبت تعییض نژاد و مذهبی<sup>۳</sup> هندوان همیشه در انزوا قرار داشتند و بخصوص در دیار هجرت اصلا فکر نمیکردم که دوستان مرا بیاد داشته باشند اما احساس دوستی و محبت بدون تعصب دلها را پیوند میدهد و فاصله را ازین میبرد و این خانم دارو بود که همه همکاران را دوباره پیوند داد و هویت گمشده ما بانوان را در هجرت دوباره زنده ساخت.

خانم ماریا مروارید های پراکنده هنر و فرهنگ را از هرکشور جمع کرد همه این مروارید هارا دانه دانه با استعمال جملات و کلمات زیبا با افکار مدبرانه خویش<sup>۴</sup> کنار هم قرار داد و از کار و پیکار ما خانم که در شرایط دشوار و جنگ اعلام ناشده یک بخش از هنر و فرهنگ را فعال نگهداشته بودیم در صفحات کتابش با جملات زیبا نوشت و چون گنجیه نایاب بدوسنایش تقدیم نمود. با گشودن هر صفحه کتاب و دیدن تصاویر دوستان و مطالعه کارنامه هنری و فرهنگی همکاران پیشین رادیو افغانستان عشق و محبت بر دلهای ما دوباره جوانه زد.

کتاب آوای ماندگار زنان یک نمونه از احساس پاک و بی آلایش خانم دارو در برابر تمام اقوام کشور میباشد . زیرا تمام نطاقدان<sup>۵</sup> هنرمندان تیاتر طبقه اناش را با قلم رسایش با صفات نیک برای نسل اینده معرفی کرده است. سپس کتاب رومان بنام «پاپرهنه باز گشت» خانم دارو را مطالعه کردم این رومان واقعاً مرا در کوچه و پس گوچه های وطنم برد و تمام اتفاقات و حوادث را برایم زنده ساخت و آنقدر با احساس نوشته شده است که واقعاً گریه برایم دست داد. اینبار دو جلد کتاب دیگر ش تحت عنوان مختلف چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان بدستم رسید از مطالعه آن خیلی لذت بردم.

همان طوریکه جناب نذیر ظفر در مصاحبه با خانم دارو نوشته است که خواندن کتاب باکم سوادی مشکل است و نوشتن کتاب با داشتن سواد مشکلتر از آنست که مافکر میکنیم این یک واقعیت مسلم است. اما در هر کتاب روش نویسنده خیلی مهم و اثر گذار است که چطور میتواند خواننده را بخود جذب نماید. شینده بودم که خواندن تاریخ خسته کن است اما روال نگارشی خانم دارو مانند رومان آدم را بخواند کتاب های تاریخ جذب مینماید و در منزل ما برای خواندن کتابهایش نوبت میگیریم . بزرگان گفته اند: (حرف که از دل برخاست بردل می نشیند) ماریا جان دارو بار دیگر هم اخلاص خودرا در انسان دوستی<sup>۶</sup> بدون تعصب ثابت نمود در این دو اثر اخیرش باز هم تمام اصول نگارش را با بیطریقی ثبت نگهداشته و از تمام اقوام و نژاد های مختلف کشور مشت نمونه خوار شخصیت های برازنده را معرفی نموده است .

اکنون در سایت های اینترنتی و جریده وزین امید بزرگان و دانشمندان در باره کتابهایش نظریات نیک شان را نوشتند<sup>۷</sup> مطالعه کردم و دیده میشود بزرگان از کار نیک خانم دارو با قدر دانی زیاد یادآوری نموده اند زهی سعادت.

هرچند که خانم دارو نیازی به تشویق من ندارد اما میخواهم منحیث یک خواهر هموطنش از استاد دکتور عزایت الله شهرانی<sup>۸</sup> دکتور عبدالغفور روان فرهادی و جناب محترم استاد بزرگوار محمد اسحاق ثنا و جناب محترم پروفیسور عبدالواسع لطیفی<sup>۹</sup> جناب محترم حامد نوید اظهار

سپاس و قدر دانی نمایم. زیرا این دوستان در معرفی کتاب و هم چنان در نوشتن مقدمه کتاب های خانم دارو قلم زده اند و همچنان از دوست گرامی نذیر ظفر شاعر نستوه کشور سپاس می نمایم که مصاحبه خیلی جالب و خواندنی با خانم دارو انجام داده اند و از مطالعه آن واقعاً لذت بردم همان طوریکه جناب ظفر در ختم مصاحبه گفته است که مصاحبه شما کمتر یک رمان نیست - واقعیت از مصاحبه آنقدر لذت بردم که مجنوب گفتار نوشتاری ماریا جان شدم و ختم آن مرا واسوخت نمود . امید وار هستم بزرگان و دانشمندان دیگر نیز در برابر این بانوی گرانقدر وطن وظیفه فرهنگی خویش را در تقدیر و سپاس از کارهای با ارزش وی انجام بدھند. برای این بانوی پر افتخار و فرزندان نجیبش طول عمر و سعادت همیشگی از خدواند آرزو میبرم.

قلمش سبز و اقبالش بلند باد.

با حرمت رجندی پران کمار

نیویارک امریکا 2014



نوشته: م - اسحاق ثنا  
از ونکور کانادا

## نظر کوتاه به کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر

تالیف: ماریا دارو



کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان در این تازگی ها توسط نویسنده گرامی بانو ماریا دارو تالیف و چاپ شده<sup>۱</sup> یک جلد از این کتاب توسط بانوی سخنور همراه با یک جلد کتاب دیگر این نویسنده بنام « چهره های جاودان » بدستم رسید تا حال هر دو جلد کتابهای یاد شده را بار بار خواندم در این نوشته کوتاه سخنی درباره بانو ماریا دارو داشته و بعداً آنچه درباره کتاب « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر دارم با شما درمیان میگذارم.

بانو ماریا دارو در رسانه های داخل کشور و رسانه های برونمرزی و نشرات چاپی نام آشناست. وی سالهاست قلم میزند و مینویسد و در نوشته های خود آگاهی مفید و ارزنده را به خوانندگان خود پیشکش میکند. او بی هراس مینویسد و درد و رنج مردم خود را در لا بلای نوشته هایش انعکاس میدهد و هیچگاهی هم در برابر

مردمان زور و زر سرخم نکرده است شجاع و دلیر است زهی به همت و شجاعت او. درمورد کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر تالیف این بانو باید گفت: این کتاب شامل چهار صد و پانزده صفحه بوده که با تصاویر وزندگینامه هنرمندان تیاتر - درامه نویسان - رئیسوزان اقبال چاپ یافته و داری یک مقدمه ارزنده بقلم خود مولف و نوشته های در مورد این کتاب از خامه استادان فرزانه کشور پروفیسور استاد عنایت الله شهرانی و دکتور عبدالغفور روان فرهادی است که هریک از این نوشته های با ارزش سخنی از خوبی این اثر وزحمت کشی بانو ماریا دارو که در غربت و دوری از وطن به چاپ و تالیف این اثر دست یارده و قابل مطالعه است.

در این کتاب از ذکر زندگینامه ها و دست آوردهای نویسندها و درامه نویسان و آنانکه در رشد و اکتشاف و پویائی این هنر کوشیده اند به تفصیل یاد شده چنانچه در صفحه 227 این کتاب از مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی فیسلوف بیدل شناس - نویسنده توانا و شاعر نستوه که در زمان تصدی شان منحیث مدیر عمومی معارف ولایت هرات و هم زمان مدیر مسئول اخبار «اتفاق اسلام» نیز بوده برای اولین بار به همت او تیاتر در هرات تاسیس شد و استاد علامه سلجوقی خود نه تنها درام مینوشت بلکه هنرمندان تمثیل را نیز تشویق میکرد . اگر چه در کتاب یاد شده بصورت مفصل از این علامه گرانمایه یاد شده است و لازم می بینم تا مکث کوتاه به زندگی این استاد دانشمند کشور داشته باشم.

استاد صلاح الدین سلجوقی فرزند سراج الدین مین مفتی هروی در سال 1313 قمری در هرات زاده شده و بعد از تعلیمات ابتدائی و مبادی کتب عربی و فارسی از نزد پدرش و از نزد دانشمندان بزرگ هرات آموخته و تحصیلات خود را به کمال رسانیده است.

بعد از انکه شامل کار دولتی گردید باز هم آرام ننشسته و در علوم متداولة یونانی و مروجہ اور پایی معلومات وافر آموخت قلم توانای او توانست فلسفه را با تصوف آمیخته و حاصل آنرا به معرض مطالعه مردم قرار داد.

شادروان استاد سلجوقی در سال 1410 میلادی معلم ادبیات فارسی و عربی در لیسه عالی حبیبه کابل و در لیسه استقلال و منشی دارالتحیر شاهی و بعد مدیر مطبوعات در وزارت خارجه سپس قونسل افغانی در بمبی هند و بعداً به عین وظیفه در دهلی و پس از آن رئیس مطبوعات و بعد مشاور سفارت کبرای افغانی در پاکستان مقرر شده است.

در سال 1328 هجری شمسی از طرف اهالی هرات به نمایندگی دوره هفتم شورای ملی کشور انتخاب شد و در سال 1332 هجری شمسی مجدداً رئیس مستقل مطبوعات و بعد سفیر کبر افغانی در مصر ایفای خدمت نموده است.

علامه سلجوقی بر علاوه نگارش مقالات متعدد که در روزنامه ها و جراید کشور به نشر سپرده آثار زیاد نیز تالیف کرده که بصورت مختصر شماری از آنها در این کتاب یاد آوری گردیده است مانند رساله در فن معانی - اجزر طول وارسطو- التهذیب - محمد در شیرخوارگی - اثرالسلام فی العلوم والفنون - تقویم انسان - قواعد ادبیه - افسانه فردا و سایر آثار استاد علامه سلجوقی در کتاب هنرمندان

تاریخ ساز و کتاب چهره های جاودان معرفی گردیده است. بعد از ذکر مختصر در مورد زندگینامه علامه صلاح الدین سلجوqi قابل یاد دهانی میدانم که بانو ماریا دارو در تهیه متن کتاب هایش از چنان روش و اسلوب نویسنده‌گی کار گرفته که بقول «استاد دانشمند داکتر عنایت الله شهرانی» خواننده نمیتواند نویسنده راکه بدکام قوم - نژاد - زبان و سمت تعلق است<sup>۱</sup> تشخیص بدهد. او در موقع تحریر چنان سیاست بیطریقی را تعقیب کرده که از نوشته آن بوی تعصب بمشام نمیرسد. در حقیقت بانو ماریا دارو با تالیف کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان تا جایی کمبود تاریخ هنر تیاتر را پر نموده است. باید تذکر داد بانو دارو علاوه براین کتاب ده ها مقاله در موارد مختلف نوشته و بچاپ رسانیده است علاوه‌تا قبل از این دو کتاب یکی بنام «آواز ماندگار زنان» که در آن سوانح نو و چهار تن از خانم هایکه در بخش رسانه های صوتی چون رادیو - سینما - تلویزیون و گویندگی خدمت نموده اند و هم یک رومان بنام «پا برerne بازگشت» در سال دو هزار و نه به چاپ رسانیده است. هکذا یک رومان بنام اتفاق شماره بیست دوم - عشق یک سرباز کانادایی در قندهار - شمس و قیسی - دو خواهر هندو و مسلمان در زیر یک بیرق واحد - تحولات سیاسی از زمان شاه امان الله تا اکنون - نژاد ها و زبانهای مختلف و تاریخ پیدایش اقوام و قبایل در افغانستان و غیره اماده چاپ دارد. با این کوتاه نبیشه چاپ کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و چهره های جاودان را به خانم ماریا دارو تبریک گفته طول عمر و سعادت برای خودش و دو فرزندش هریک ابراهیم دارو و اسماعیل دارو که در دیزاین و صفحه ارایی کتاب با مادر مهربان شان همکاری نموده اند از خداوند آرزو مندم.

م اسحاق شنا  
از ونکوور کانادا  
اپرایل 2014



## چهره های جاودان در آموزن خوانش

نوشته : نذیر ظفر : may 2014



کتاب چهره های جاودان در 373 صفحه با قطع وصفات متوسط در کشور کانادا بچاپ رسیده که پشتی ان مزین با تصویر یک پر که سمبول قلم نویسنده گی است و تصویر یک خانم در آخر صفحه آراسته شده استُ اسم نگارنده در بالای صفحه و عنوان کتاب در میانه قرار دارد.

کتاب چهره های جاودان با فهرست و مندرجات به ترتیب الفبای فارسی دری ترتیب گردیده که در صفحه نخست با ذکر نام پروردگار عقیده نویسنده بقلم خودش «ماریا دارو» نوشته شده است.

در این کتاب از بانوان افغان تذکری دیده نمیشود چون که برای بانوان سرشناس کشور در سال 2008 کتابی بنام «آواز ماندگار زنان افغانستان» در کانادا از قلم همین نویسنده توانا بنشر رسیده است و از تکرار آن اجتناب نموده است.

در پشتی عقبی این کتاب «چهره های جاودان» یاداشت مختصر نویسنده و با ادرس اش و مرجع طبع کتاب دیده میشود.

معرفی نویسنگان و شعراء و هنرمندان با اقتضای معلومات دست داشته نویسنده مهیا گردیده است و شناخت شخصی خود نویسنده و خاطرات پُر بازش در مورد بعضی از شخصیت های ادبی و هنری ذوق خواننده را تحریک بیشتر به خوانش کتاب می دهد.

در کتاب چهره های جاودان زندگینامه رجال سرشناس چون میرغلام محمد غبار استاد عبدالغفور برشنا محمد شفیع رهکنر عبدالله افغانی نویس محمد حیدر ژوبل داکتر محمود حبیبی استاد عبدالواحد خان بهره استاد علی اصغر بشیر هروی استاد خلیل الله خلیل استاد ترانه ساز عبدالروف بینوا سناتور عبدالهادی داوی استاد مشعل هروی محمد محسن صابر هروی و سایر شخصیت های فرهنگی معاصر افغانستان بدون هیچ نوع تبعیض و تفوق گنجانیده شده است که اکثراً از شخصیت های معاصر کسانی اند که از آتش جنگهای داخلی به کشور های مختلف متواری گردیده اند. تقریظ این کتاب توسط دو شخصیت برجسته وادیب کشور داکتر عبدالغفور روان فرهادی و جناب استاد داکتر عنایت الله شهرانی با خلوص نیت و همه جانبه نگاشته شده است که گواهی برکار دانی نویسنده میکند.

با وجودیکه تیراژ نشر آن کمتر است مگر تقاضای خوانندگان بیشتر از تیراژ آن است که مبین به ضعف تمویل مالی نویسنده میباشد. زیرا مشکلات مالی هر نویسنده بخصوص نویسنگان مهاجر در کشور های خارج باعث عدم چاپ آثار شان میگردد که این خود غنای معنوی ما را کمرنگ میسازد. شاید این هم سوالی در ذهن خواننده مطرح شود که چرا عده یی که باید اسم های شان با سوانح

میبود؟... نیست. با خاطر اینکه نویسنده در نخستین صفحه مقدماتی خود اشاره نموده که بعضی ها روی ملحوظات مختلفی که مدنظر داشتند از ارسال زندگینامه و تصویر شانشان ابا ورزیدند مگر عده هم با درک رسالت های فرهنگی نویسنده و همکاری متقابل باوی معلومات مفصل راجع به زندگی و عمل کرد های فرهنگی شان را ارسال و کتاب چهره های جاودان را پر غنا گردانده اند.

قسمیکه خانم «ماریا دارو» وضاحت داده اند تقریباً مدت چهار سال را در برگرفته تا بمعراج چاپ رسیده است واین یک کار بزرگ و با ارزش فرهنگیست که از توان هرکس پوره نیست آنهم در شرایط محدود خارج از کشور که همه تلاش برای قوت ولایموت زندگی دارند و خانم «دارو» با تقبل تمام مشکلات مادی و معنوی توانسته است خود را به هدف مقدس فرهنگی فرهنگی یعنی نشر چنین کتاب پر محتوا عیار سازد.

من شخصاً اولین بار کتابی را بمطالعه گرفتم که درآن از یک هموطن هنرمند اهل هندو افغانستان یا آوری شده است، این هنرمند محترم شادروان پران ناتهه غنیمت است که سالیان دراز دوشادوش هنرمندان دیگر ما هنرمنایی داشتند. آن قدر مقرب قلوب همکارانش گردیده بود که روابط همکارانه رادیو به رفت و آمد های دوستانه فامیلی کشانیده شد و این هنرمند که باصفای خاطر در پهلوی شغل تجارت هنر را گرامی میداشت توانست از شهرت بسزایی مستقید گردد و با تحولات سیاسی و تجاری سرانجام این هنرمند از عمل کرد عده یی جبار هم شغل تجارت اش را ازدست میدهد و هم فرار را برقرار ترجیع میدهد و به کشور هندوستان پناه میبرد و در آنجا در سانحه جان به حق میسپارد نویسنده کتاب با تفصیل کلی این حکایت را مینگارد و آلام اجتماعی را بدون جانب داری بیان میکند و رسالت اش را صادقانه انجام میدهد.

در ختم سپاسگزاری نویسنده از افراد و اشخاصیکه ور را دراین عرصه های جاودان با ارسال کتب و مطالب کمک نموده اند دیده میشود.

در کتاب چهره چون قاطبه نویسندهای ما از نوشتن قمیت کتاب خودداری میکنند. چاپ این کتاب پر محتوا به زودی در شهر کابل صورت خواهد گرفت چون بودجه مالی نویسنده برای چاپ دوم به تیراژ بیشتر بسته نیست بناءً همکاری فرهنگیان در کابل بچاپ خواهد رسید. برای خانم ماریا دارو نویسنده توانا وحق بین موقیت بیشتری آرزومند. با حرمت نذیر ظفر



## نوشته از جناب محترم استاد حامد نوید

در بسیار سایت ها و جریده وزین امید به عنوان سپاسگذاری بنشر رسیده و چند جمله آنرا نقل مینمایم: با ابراز سپاس فراوان از نویسنده فرهیخته هموطن بانوی با درد خانم ماریا دارو که در مورد من لطف نموده و کارهای هنری و فرهنگی مرا با وجود کمی و کاستی های آن در کتاب ارزشمند خود «چهره های جاودان» بدیده قدر دیده اند همچنان از جناب پوهاند داکتر لطیفی که مهورو زیده اند و بخشهای این کتاب ارزشمند را که در آن مطالب در مورد پدر مرحوم غلام احمد نوید و اینجانب نگاشته شده اقتباس نموده و در جریده وزین امید بنشر رسانیده است ابراز منمونیت دارم.



### دوستان گرامی :

کتاب چهره های جاودان در چاپ اول با 373 صفحه در کانادا طبع و به دسترس جامعه فرهنگی قرار گرفت بعد از مطالعه دوستان تعداد پانزده شاعر و دانشمند دیگر نیز افزود گردید و با عقاید و نظریات دوستان به صفات آن افزوده شد و اینک با 437 صفحه در برابر چشمان تان قرار دارد با تشکر از دوستان که نظریات سودمند و تشویقی شان را در جراید و وبسایت های انترنیتی انعکاس دادند و جهت درج چاپ دوم ارسال نمودند از آن عده دوستانیکه نظریات شان شامل نگردیده است صمیمانه در خواست مینمایم که بند را معزور بدارند زیرا فرصت اندک بود نظر به تقاضای زیاد مطالعین محترم کتاب را باید جهت طبع دوباره به کابل ارسال میکردم. در پایان از تمام هموطنان فرهنگ دوست کشور صمیمانه اظهار سپاس میداریم که بند را بی نهایت تشویق و کتاب چهره های جاودان با مطالعه و دقت شان جاودانه تر ساختند.

با حرمت بی پایان

ماریا دارو

2014

کانادا

در اخیر چند قطعه فوتوهای خیلی جلب و به یاد گار ماندی که جناب استاد ببرک وسا برایم لطف نموده ارسال کرده اند با سپاس بی پایان از جناب استاد وسا با نشر فوتوها خاطرات شیرین گذشته را به شما جاوید میسازم.



ارکستر رادیو کابل تحت رهبری فقید استاد سلم سرمست  
ببرک وسا (در سن چهارده سالگی) پیانو نواز ارکستر



ببرک وسا در یکی از کنسرت‌هایش در تالار فیلharمونی شهر Koeln



محترمه خانم لطیفه سراج در جریان نشر برنامه رادیو کابل برای اطفال  
بیرک وسا با هقتارانش (صف آخری ، دست راست)



از چپ بر است: وحید قاسمی ، بیرک وسا، عبدالوهاب مددی ،  
وکیل نشئات و ولید اعتمادی.

چهاره های جاودان

\*\*\*\*\*

ماریا دارو